

مجموعه شعر آئینی

در آستان وصال

جلد ششم: سیدالشهدا علیه السلام

جمع آوری و تدوین: ناصر زارعی

مجموعه شعر آئینی

در آستان وصال

(جلد ششم: حضرت سیدالشهداء «ع»)

«شامل ۹۶۸ قطعه شعر در قالب های مختلف شعری»

گزینش، جمع آوری و تدوین: ناصرزارعی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم بہ قطب عالم امکان حضرت صاحب العصر والزمان

روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء

فهرست مطالب

بخش اول اشعار ولادت سیدالشهدا	(۵۷ قطعه شعر) صفحات ۶ الی ۹۱
بخش دوم اشعار مدح و مناجات با سیدالشهدا	(۱۷۶ قطعه شعر) صفحات ۹۲ الی ۲۱۷
بخش سوم خروج امام از مدینه و مکه	(۳۵ قطعه شعر) صفحات ۲۱۸ الی ۲۴۸
بخش چهارم مصائب بین راه و آغاز محرم	(۸۸ قطعه شعر) صفحات ۲۴۹ الی ۳۰۱
بخش پنجم اشعار ورود امام به کربلا	(۶۴ قطعه شعر) صفحات ۳۰۲ الی ۳۵۶
بخش ششم اشعار روز تاسوعا و شب عاشورا	(۴۸ قطعه شعر) صفحات ۳۵۷ الی ۳۹۰
بخش هفتم اشعار وداع و قتلگاه امام	(۸۰ قطعه شعر) صفحات ۳۹۱ الی ۴۴۰
بخش هشتم اشعار عصر عاشورا و شام غریبان	(۶۷ قطعه شعر) صفحات ۴۴۱ الی ۴۷۹
بخش نهم خروج از کربلا و دفن شهدا	(۴۲ قطعه شعر) صفحات ۴۸۰ الی ۵۰۸
بخش دهم ورود به کوفه و مصائب آن	(۵۱ قطعه شعر) صفحات ۵۰۹ الی ۵۴۱
بخش یازدهم مصائب بین کوفه تا شام	(۵۶ قطعه شعر) صفحات ۵۴۲ الی ۵۷۳
بخش دوازدهم مصائب شهر شام	(۶۲ قطعه شعر) صفحات ۵۷۴ الی ۶۱۵
بخش سیزدهم اربعین و برگشت به کربلا	(۱۲۱ قطعه شعر) صفحات ۶۱۶ الی ۷۱۴
بخش چهاردهم برگشت به مدینه	(۲۱ قطعه شعر) صفحات ۷۱۵ الی ۷۳۵
معرفی اجمالی سایت جامع آستان وصال	صفحات ۷۳۶ الی ۷۴۰

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ! بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ؛

﴿ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي. ^۱﴾

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةَ ابْنَ الْحَسَنِ صَلَواتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا!

حمد و سپاس خدایی را که توفیق و لیاقتمان بخشید تا در زمرهٔ محبین اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام قرار گرفته و در حد بضاعت مزجات خود قدمی هر چند کوچک برداریم، اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَثَمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ كَمَالَ دِينِهِ وَ تَمَامَ نِعْمَتِهِ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مدتی بود تعدادی از بازدیدکنندگان سایت آستان وصال با ارسال پیام‌های جداگانه ضمن ابراز محبت و ذره‌پروری نسبت به انجام وظایفی که در سایت داشتیم تقاضا داشتند که در قسمت کتاب سایت، در کنار کتب تاریخی، روایی و مقتل بارگذاری شده در سایت؛ کتاب‌های تخصصی شعر مربوط به هر یک از اهل بیت را تدوین و بصورت pdf در اختیار بازدیدکنندگان سایت قرار دهیم؛ لذا در پاسخ به دستور این عزیزان بر آن شدیم که بخشی از اشعار بارگذاری شده در سایت را بصورت کتاب تدوین و بر روی سایت قرار دهیم اما از آنجائیکه فضای محدود صفحات کتاب با فضای سایت متفاوت بودند نمی‌توانستیم تمام ویژگی‌های لحاظ شده در سایت را در کتاب رعایت کنیم! به عنوان مثال در توضیح یا اصلاح اشعاری که نیاز به اصلاح داشتند در سایت متن کامل روایات تاریخی با ارجاعی ساده برای خوانندگان در دسترس و قابل مشاهده بود که این امکان در کتاب مقدور نیست، در قسمت نقد و بررسی اشعار نیز ابیات که مغایر با روایات معتبر بود؛ به آن‌ها اشاره شده و دلیل و استنادات حذف آن را بازگو می‌کردیم که این امکان نیز در کتاب ممکن نبود لذا در تدوین و جمع‌آوری این کتاب به ناچار بدون هیچ توضیحی بعضی از ابیاتی که دارای ایرادات روایی، تاریخی یا محتوایی بودند حذف شدند و تنها ابیاتی که مشکل نداشتند و یا ابیاتی که به دلیل یکی از ایرادات ذکر شده تغییر داده شده‌اند با اشارهٔ مختصری در پاورقی همان صفحه تقدیم خوانندگان کتاب گردیده است که از این بابت پیشاپیش از شعرای سراینده اینگونه اشعار پوزش می‌طلبیم؛ انشاءالله که این خدمت کوچک مورد قبول ایزدمنان و اهل بیت علیهم السلام قرار گیرد.

۱. سوره طه؛ آیات ۲۴ الی ۲۸.

بخش اول:

اشعار ولادت حضرت

سیدالشهدا علیه السلام

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: امیر عباسی

آمدی جان جهان، فخر زمین، فخر زمان آبروی بشریت شرفِ آدمیان
 اشک شوق از قدمت گشته ز هر دیده روان ای بهارِ دو جهان آمدی و رفت خزان
 آمدی و شده نازل به خلائق برکات
 بر وجودِ تو و بر مقدمِ پاگت صلوات
 در مسیرِ تو نگردد دل زارم گمراه راهِ تو راه بُود، هر چه به غیر از آن چاه
 گلِ فشان گشته فلکِ ذکرِ لبِ کوکب و ماه شده لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ
 آمدی ای به همه، وادیِ تو راهِ نجات
 بر وجودِ تو و بر مقدمِ پاگت صلوات
 چارِ قُل، کوثر و صافات به تو می‌نازد ذکر و تسبیح و مناجات به تو می‌نازد
 عزّت و فخر و مباہات به تو می‌نازد حرم و کعبه و میقات به تو می‌نازد
 ای کمال تو کمالات خدا را مِرات
 بر وجودِ تو و بر مقدمِ پاگت صلوات
 صدفِ قدسی توحیدِ گُهر آورده شجرِ گلشنِ اسلام ثمر آورده
 آسمان خنده به رخسارِ قمر آورده بر دو عالمِ قدمت شورِ دگر آورده
 ای به جامِ نِگهت آبِ گوارای حیات
 بر وجودِ تو و بر مقدمِ پاگت صلوات
 از قُدمت همه ارض و سما گلشن شد دیده دَهر به ماهِ رخِ تو روشن شد
 از ازلِ مهرِ تو مأنوس به جان و تن شد خاکساریِ تو آبرو برای من شد
 یادِ تو هست فروغِ خَلوات و جَلوات
 بر وجودِ تو و بر مقدمِ پاگت صلوات

کَهِکشان گشته ز فیض قدمت نورانی ای به قربان تو و این قدم رحمانی
مَظْهَرُ اللّٰهی و یک جلوه‌ای از یزدانی معنی عصمت و دین و شرف و ایمانی
نظری کن به من عاصی هنگام مَمات
بر وجودِ تو و بر مَقْدَمِ پاگت صلوات
ای گل گلشن رضوان به فدای قدمت که منم سائلِ اَلطاف و عطا و کرم
زنده گردد دل عصیان زده از فیض دمت کاش باشد سر دوشم چو شهیدان علمت
کاش بر من بِنَمایی نِگهی در عرصات
بر وجودِ تو و بر مَقْدَمِ پاگت صلوات
دل خود را گِره بر فیض تَوَلّات زدم مَکُن از درگه خود از کرم و لطف رَدَم
هرچه تو خوبی من عبد خطاکار و بدم من فقط راه و نشانی شما را بلدم
سائل خانهات هستم نظری کن به گدات
بر وجودِ تو و بر مَقْدَمِ پاگت صلوات

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: وحید زحمتکش

مژده ای دل روح و ریحان آمده	حافظ اسلام و قرآن آمده
ناخدای کشتی آرامش است	روشنی دین و ایمان آمده
راحت جان علی و فاطمه	بر پیمبر نور چشمان آمده
روشنی بخش تمام عالم است	رونق هر باغ و بوستان آمده
شافع روز جزا باشد حسین	صاحب فردوس و رضوان آمده
فطرس امشب خنده بر لب میزند	بر دل درمانده درمان آمده

شاعر: حسین آذری

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

بیا به ساحت خورشید ائما برویم
 مدینه گشته چراغان ز نور بارقه‌اش
 جهان به دُرج ولایت یکی گوهر دارد
 ببین به خانه زهرا حضور فوج ملک
 مهی ز گستره آسمان فرود آمد
 کسی که خُلد برین را خدا به نامش کرد
 کسی که جلوه حق در فروغ رویش بود
 ندیده چشم دو عالم چنین طلایه او
 به ابر گفتم از او چشم مهربان تر کیست
 تو ای ترانه رودی که جاری عشق است
 صدای سبز تو می‌آید از دل صحرا
 نهفته زورق عزّت به موج سینه تو
 بسیط مهبط تو جلوه بهاران است
 نه اینکه ساقی ایمان اسیر جام تو شد
 اگر به نام تو آدم لبش نمی‌جنبید
 نجات نوح ز طوفان ز خیر و برکت توست
 کلام معجز صد موسی کلیم تویی
 گرفته فطرس اگر پَر ز یمن مقدم توست
 فدای مقدم پاکت جهان و هستی باد
 به (آذری) نظری کن توای بصیرت عشق

به دیدن گلی از گلشن کسا برویم
 زده است دست تمنا شفق به صاعقه‌اش
 به گاهواره عزّت علی پسر دارد
 گرفته راه سما را خروش موج ملک
 به گوش بادیه آوای رود رود آمد
 ملک زمین و زمان انس و جان سلامش کرد
 نشان بوسه مستانه بر گلایش بود
 نشسته شاخه طوبی به زیر سایه او
 ز شرم، صاعقه زد، هرکجا رسید گریست
 صفا ز یمن تو اندر صحاری عشق است
 چه با صفا شده ای گل ز تو گل صحرا
 شرف نشسته چه مستانه در سفینه تو
 رهین منت خاکت بهشت رضوان است
 هزار یوسف مصری یکی غلام تو شد
 چگونه عفو خدا را به چشم خود میدید
 جهان و هرچه در آن است مات هیبت توست
 طلایه دار کرامت تویی، کریم تویی
 هزار چشمه احسان به چشم زمزم توست
 بنامت که دلت پُر ز حق پرستی باد
 ببخش رزق دلش را تو هُرم طینت عشق

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: رضا یعقوبیان

در دلم شوری دگر بر پا شده غرق در شور و شعف دنیا شده
 شادمان قلب و دل زهرا شده مرتضی بار دگر بابا شده
 آمد امشب نور شمس مشرقین
 نوربخش عالم امکان حسین
 پیک حق بر خاکیان داده خبر نخل دین بار دگر داده ثمر
 فاطمه دخت نبی زاده قمر مرتضی دسته گلی دارد به بر
 گشته عالم از قدومش منجلی
 آمده مولا حسین بن علی
 این پسر نور دل زهراستی او ز نسل حضرت طاهاستی
 در شعف از مقدمش دنیاستی بر همه عالم حسین مولاستی
 این پسر پنجم گل از آل عباس
 شمع جمع شیعیان مرتضاست
 مصطفی منظر جمال او بود مرتضی مظهر جلال او بود
 فاطمی خوی و خصال او بود عالمی محو کمال او بود
 با خدا کار خدایی می‌کند
 از همه مشکل گشایی می‌کند
 رحمة للعالمین است این پسر در جهان نور مبین است این پسر
 عاشقان حبل المتین است این پسر شیعیان حامی دین است این پسر
 این پسر نور دو چشم حیدر است
 دستگیر شیعه روز محشر است
 ای که هستی محرم رازم حسین مهر و حُبّت بال پروازم حسین

در جهان تو می‌کشی نازم حسین در دو عالم بر تو می‌نازم حسین
دوست دارم نوکرت باشم حسین
همچو سائل بر درت باشم حسین
ای که هستی مقتدایم یا حسین من به درگاهت گدایم یا حسین
با ولایت آشنایم یا حسین آشنای کربلایم یا حسین
از ازل بر درگهت گشتم مقیم
سائلم بر خانه تو یا کریم
کرده‌ای بر من عنایت یا حسین شاملم لطف و عطایت یا حسین
زنده گشتم با ولایت یا حسین کن نظر بر این گدایت یا حسین
دست خالی آمدم من سوی تو
تا بگیرم یا حسین من بوی تو

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مرضیه عاطفی

نگین پنجم آل کسا؛ ارباب می‌آید
برای بوسه بر لب‌های او بی‌تاب می‌آید
مگر شب تا سحر در چشم‌هایش خواب می‌آید!
که محض پَر گشودن بهترین اسباب می‌آید
برای خواندن لایلی‌اش مهتاب می‌آید
برای دیدنش با مسجد و محراب می‌آید
و سائل با رعایت کردن آداب می‌آید
کسی که بی‌ریا، با قصدِ دقّ الباب می‌آید
میان روضه مادامی که حرف از آب می‌آید

خبر پیچیده در عالم که دُرّ ناب می‌آید
در آغوش گرفته فاطمه، یکریز پیغمبر
چه تمرین می‌کند فطرس طریق دست‌بوسی را
فقط مشتاق دیدار است و وعده داده بر بالَش
خدا قنّاقه‌اش را با حریر کهکشان بسته
ملقب شد به «نارالله»! قطعاً قبله و کعبه
علی در سایه گهواره‌اش «والشمس» میخواند
یقیناً می‌رود با دست‌های پُر از این خانه
به یاد تشنگی‌هایش می‌آید اشک از چشم

شاعر: محسن عرب خالقی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

امشب خبر از عالم بالا رسیده است	روشن‌ترین ستاره دنیا رسیده است
این بار دوم است که شاعر نوشته است	خورشید خانواده زهرا رسیده است
دیروز نور شبّر و امروز هم به خاک	نور شبیر حضرت مولا رسیده است
در نیل غصه مانده بیا، مُرده دل بیا	موسی رسیده است، مسیحا رسیده است
بیراهه رفته‌اید اگر ای روده‌های اشک	راهی شوید، حضرت دریا رسیده است
دنبال کاروان ملائک پریده بود	جا مانده بین راه دلم یا رسیده است؟

شوق دلم نه شوق شفا مثل فطرس است

میلش در آن هوا دو سه جرعه تنفس است

در آن هوا که بوی خدا می‌رسد از آن	در خانه‌ای که نور دعا می‌رسد از آن
اطراف گاهواره طفلی که نیمه شب	لالای جبرئیل خدا می‌رسد از آن
در آن هوا که فاطمه در آن نفس کشید	آنجا که عطر آل عبا می‌رسد از آن
ما را دخیل بر پر قنداقه‌اش کنید	قنداقه‌ای که شوق شفا می‌رسد از آن
در پشت درب خانه زهرا نشسته‌ایم	نجوای چند مرد گدا می‌رسد از آن
این خانه علی‌ست پسر دار گشته است	آخر صدای گریه چرا می‌رسد از آن

شاید صدای گریه... نه کودکانه نیست

جز یا حسین زمزمه اهل خانه نیست

دنیا به دام نام شریفش فتاده است	دل نیست آن دلی که به او دل نداده است
روشن شده است طبق روایات اهل بیت	کار خداست؛ عشق به او بی‌اراده است
هرکس سوار کشتی عشقش نمی‌شود	سوگند می‌خورم که قیامت پیاده است

ما ر عیتیم، رعیت باغ ولایتیم امشب شب تولد ارباب زاده است
شیرین شده ست با قدمش کام اهل بیت هر چند این پسر نمک خانواده است
معراج جبرئیل شبی بوده است که در پای گاهواره او سر نهاده است

یک شب مرا مجاور گهواره اش کنید

چون جبرئیل زائر گهواره اش کنید

جز آب چشم آب حیاتی نخواستم جز شور اشک شهد نباتی نخواستم
جز معرفت به ساحت خاک قدوم او من از خدای خود عرفاتی نخواستم
تنها کرامت قفس عشق اوست او که من از کسی مسیر نجاتی نخواستم
یک شب که سخت تشنه شدم از خدا به جز گریه کنار نهر فراتی نخواستم
بی حسّ عطر سیب شب جمعه حرم هرگز زیارت عتباتی نخواستم

امشب مدینه آمده پابوس کربلا

امشب حسین آمده «حیّ علی العزا»

وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

قالب شعر: رباعی

شاعر: میثم مومنی نژاد

یارب تو جدا ز دست غیرم فرما مجذوب حسین چون زهیرم فرما
در بند گناهام و، اسیر نفسم حُرّم کن و عاقبت به خیرم فرما

یک سوی ابوفاضل و یک سوی حسین خورشید کنار ماه، دیدیم به عین
یک دل نبود جای دو دلبر، آری الا دل ما که هست بین الحرمین

شاعر: مرضیه عاطفی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

آسمان شد آفتابی! عید آورده خدا انبیا غرق شمع! لرزید پشت اشقیا
آمد و شد پنجمین آئینه آل کسا نام او را با طلا حک کرد موسی بر عصا
روز و شب خیل گدا محض گدایی می رسید
بسکه فطرس بال خود را بر رخ عالم کشید
دست حق یکباره او را از همه سر کرده است رزق عالم را به زیبایی مقدر کرده است
خاک را برداشته؛ با نام او زر کرده است عرش در میلاد مولایم چه محشر کرده است
می گذارد دست میکائیل پیش مادرش
تاجی از فیروزه و الماس بر روی سرش
کل عالم شد برای او غلام خانزاد ماه و خورشید و ستاره، کهکشان و ابر و باد
تا خدا حس کرد خاطر خواه عشقش شد زیاد خواند بعد از هر اذان، در هر دو گوشش "ان یکاد"
از کجا آورده این سیمای بی مانند را؟!
اینچنین می گفت و اسما دود کرد اسپند را
نور چشم و زینت دوش پیمبر آمده گفت خیر: قوت بازوی حیدر آمده
آمد و لبخند بر لب های مادر آمده محض آقام حسن یار و برادر آمده
این خبر آمد که شد بهبوه جشن و سرور
خانه مولا امیرالمومنین شد غرق نور
جبرئیل آمد؛ نشست و کرد چشمش را رصد چارگوش چوبی گهواره اش را بوسه زد
دور باشد از وجودش شرّ شیطان؛ چشم بد خواند با صوت حجازش قل هو الله احد
بوسه از پیشانی و مابین ابرویش گرفت
تا علی قنداقه را محکم در آغوشش گرفت

دید در چشمان او آیات محکم را فقط آسمان و روز و شب‌های منظم را فقط
 در نگاهش توبه حوا و آدم را فقط پای بوسی تمام اهل عالم را فقط
 تا شنیدم اینچنین آقاست؛ من هم آمدم
 سر به زیر و دست خالی بر نگاهش رو زدم
 داده آرامش به قلبم ذکر زیبای حسین در دلم هرگز نمی‌گیرد کسی جای حسین
 در گلو عمریست جا خوش کرده آوای حسین میشود خوشبخت آنکه پیر شد پای حسین
 او که بعد از کربلا آئینه ایتار شد
 سید و سالار بود و سیدالاحرار شد

شاعر: محسن غلامحسینی قالب شعر: غزل وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

شد شکوفنده گل روی اباعبدالله	عطر فردوس برین بوی اباعبدالله
عرش و فرش و مه و خورشید و ستاره با هم	سر به سجده به سر کوی اباعبدالله
مادرش فاطمه با بوسه شیرین هر دم	می‌زند شانه به گیسوی اباعبدالله
تا نظر کرده به رخساره او پیغمبر	شده محو رخ دل جوی اباعبدالله
دست حق دست کشد بر سر دستان حسین	که شود حیدری بازوی اباعبدالله
پاسداران حریم حرم زینب او	استوارند به نیروی اباعبدالله
در نهایت برسد بر در منزلگه عشق	عاشق صادق ره پوی اباعبدالله
سوره فجر خدا زمزمه جبریل است	حق تعالی است ثناگوی اباعبدالله
کربلا نام دگر دارد اگر میدانی	باشد آوازه مینوی اباعبدالله
شب میلاد دلم پر کشد از خانه خویش	پر خود وا بکند سوی اباعبدالله

شاعر: آرمان صائمی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلان

عاشقیم عاشق یک جرعه شرابیم همه سر کیفیم و پی باده نابیم همه

اهل عشقیم خرابیم خرابیم همه مست مستیم ولی عین ثوابیم همه

غم ایام نداریم که این می‌گذرد

تلخی کام نداریم که این می‌گذرد

شب میلاد حسین است خداهم شاد است هر که در بند حسین است زغم آزاد است

جاده عاشقی‌ام راه حسین آباد است دل بیچاره‌ام عمریست به پاش افتادست

ما که دیدیم از او معجزه باور داریم

ما در این قوم از این پس دو پیمبر داریم

نام تو شعر لب عالم بالاست حسین خوش بنازیم به این نام چه زیباست حسین

حرمت آینه عرش معلاست حسین کربلایت ته خط و ته دنیاست حسین

لیلی عالم ذر، ناز کشیدن داری

جان جانان تو به حق سینه دریدن داری

کمتر از ذره من و شمس جهان تابم تو هم دل آرام تو و هم که رگ خوابم تو^۱

ظلمت مطلق من جلوه مهتابم تو دلخوش از اینکه منم نوکر و اربابم تو

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد وزنی و سکت موجود در مصرع دوم بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

خوش به حال تو که زهر است هلاکت ارباب

کل عالم همه افتاده به خاکت ارباب

پای گهواره تو مریم اطهر آمد تا تو را دید دلش رفت و غمش سر آمد

آمدی خستگی از جان علی در آمد خنده‌ای کردی و فرمود که محشر آمد

بوسه‌ای زد به لب و صورت و پیشانی را

با تو در هم شکند هرچه پریشانی را

آسمانی و زمین در گره دستانت زیر و رو کرده مرا گوشه‌ای از احسانت

انس داریم چقدر با تو و با ایوانت این هم از لطف شما بود و برادر جانت

گفته‌ام تا بنویسند به روی کفنم

من مسلمان شده دست امام حسنم

عاشقی درد سرم داد ز تو ممنونم عشق تو بال و پرم داد ز تو ممنونم

شور و حال سحرم داد ز تو ممنونم جان گرفت بعد حرم داد ز تو ممنونم^۱

تا تو هستی چه خیالی‌ست اگر غم باشد

همه دل خوشی‌ام ماه محرم باشد

۱. بیت زیر به جهت حفظ بیشتر شأن اهل بیت تغییر داده شد، شایسته نیست با اهل بیت با زبان کوچه بازاری صحبت کرد و شأن آنها باید رعایت شود. در ضمن بند آخر به دلایل مستند نبودن مطالب و عدم رعایت توصیه های علما و مراجع کلا حذف شد

عشق تو بال و پرم داد دمت گرم ارباب

جان گرفت بعد حرم داد دمت گرم ارباب

عاشقی درد سرم داد دمت گرم ارباب

شور و حال سحرم داد دمت گرم ارباب

شاعر: موسی علیمرادی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قلم روی ورق باز زمین گیر شده ضعف از بال و پر شعر سرازیر شده
 به بلندی فلک باید عصا بردارم تا کمی گام زند طبع زمین گیر شده
 از لغت نامه خورشید اگر واژه دهند می نویسم که چرا عشق فراگیر شده
 واژه از بیت فراری شده از هیبت تو لاله طبع من و وصف تو تقدیر شده
 چه بگویم که قلم باز ز جا برخیزد مددی فاطمه این طبع به زنجیر شده

نام زهرا به لبم آمده ای نور دو عین

اذن دادند بگویم غزلی از تو حسین

از همان مهد نگاهت نمک دیگر داشت آسمان میل به پابوسی تو در سر داشت
 گوئیا رفت ملاقات خدا و برگشت هر که از سجده به گهوار تو سر برداشت
 مکتب دلبری از چشم تررت شد آغاز دل سپردن به تو رازیست که هر دلبر داشت
 روی دستان پدربودی و دشمن ترسید حیدر انگار در آغوش خودش حیدر داشت
 زینت دوش نبی و علی فاطمه ای مثل آن تاج سری که سه نفر بر سر داشت

گشته ام وصف تو را نیست جز این نور دوعین

تو حسینی تو حسینی تو حسینی تو حسین

بنویسد مرا ریزه خور خوان حسین بنویسد مرا دست به دامان حسین
 سرمن روی قدمهات به سامان برسد بنویسد مرا بی سر و سامان حسین
 بنویسد که ای کاش شوم مثل زهیر قاری آیه ای از مصحف چشمان حسین

هر که از راه و طریقی به هدایت برسد بنویسید مرا عبد مسلمان حسین
در قیامت که خداوند بخواند حکم روی پرونده نوشته است که مهمان حسین
ترس دارم که اگر فضل تو گویم گاهی
عده‌ای را بکند عشق حسین الهی

آسمان زیر قدم هات اقامت دارد به غبار ره تو عرض ارادت دارد
کافر از فضل و کرامات تو اسلام آورد^۱ بسکه این قامت اشاره به قیامت دارد
هر کسی چشم تو را دید به پا کرد نماز بس که محراب دو ابروت عبادت دارد
من از آن چهره زیبای تو فهمیدم که این همان وعده حقّیست که جنت دارد
عزت ما شده آقا که گدایت باشیم^۲ بس که بر جود کرم دست تو عادت دارد

فاش می‌گویم وازگفته خود شاد حسین

بنده عشق توأم خانه‌ات آباد حسین

۱. بیت زیر به دلیل ایراد محتوایی و به منظور انتقال بهتر معنای شعر تغییر داده شد. همانطور که مقام معظم رهبری و دیگر مراجع متذکر شده اند بازگو کردن مطالبی همچون قد و قامت رشید، چشم و ابروی زیبا، زور و بازوی زیاد و مطالبی اینچینی برای اهل بیت فضیلت و مزیت محسوب نمی شود بلکه وجه تمایز و برتری اهل بیت نسبت به مردم شدت ایمانشان، ایثار و فداکاریشان و فضیلت های معنوی آنهاست و الاّ زور و بازو و قدو بالا و زیبایی را انسان های عادی هم دارند و بازگو کردن مطالبی اینگونه ای دون شأن اهل بیت است.

دید کافر قد و بالای تو اسلام آورد بسکه این قامت اشاره به قیامت دارد

۲. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. گدایی اهل بیت عزّت است نه عادت و اگر عادت باشه فضیلتی ندارد

عادت ما شده آقا که گدایت باشیم بس که بر جود کرم دست تو عادت دارد

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: مهدی مقیمی

سلام، ای شرفِ عرش و فرش قنداقت خوشا به حالِ دلِ نوکران و عشاقِ
 خدا و خلقِ خدا تا همیشه مشتاقِ هزار سجده به دستِ خدایِ خلاقِ
 که او کتابِ جمالِ تو را قلم زده است
 حضورِ همچو تو را در جهان رقم زده است

پری که سوخته، با لطف تو پریدنی است صفِ ملائکه دور و بر تو دیدنی است
 صدای خنده روحِ الامین شنیدنی است عجیب، بوسه ز پیشانیِ تو چیدنی است
 به قلبِ خسته ما یک تنفسی بدهید
 دوباره بال و پری نو به فطرسی بدهید

خدا به حالِ محبّان تو ملاحظه کرد خودش عدوی تو را تا ابد مواخذه کرد
 دلم بهشتِ خدا و تو را معاوضه کرد خودت که نه، پر قنداقه تو معجزه کرد
 حسینی‌ام به خدا با دعای مادر تو
 هزار جان گرامی تصدّق سر تو

خدا به عرشِ خدائیش طرح نو انداخت خدا ز خلقتِ ارباب ما شگفتی ساخت
 برنده آنکه برایش به نوکری پرداخت حسین را به خدا جز خدا کسی نشناخت
 در این مقوله دگر حاجتِ مباحثه نیست
 حسین با احدی قابلِ مقایسه نیست

برای قلبِ پیمبر سرور آوردند برای حیدر کرار، نور آوردند
 برای فاطمه سنگِ صبور آوردند دلِ ملائکه را هم به شور آوردند
 به یمنِ سوم شعبان بهشت آذین شد
 حسین گفتم و کامم دوباره شیرین شد

خودم فدای خودِ حضرت و سه تا پسرش و مادر و پدرم نذر مادر و پدرش
چقدر عاشقِ سائلِ نشسته پشت درش تمام هستیِ ما وقفِ حضرتِ قمرش

هنوز در به روی هیچ کس نبسته حسین

خدا کلیدِ جنان را سپرده دست حسین

گلاب و گل به هوا پخش می‌کند زهرا علی جدا و جدا پخش می‌کند زهرا
میانِ ما و شما پخش می‌کند زهرا برات کربلا پخش می‌کند زهرا

همین یکی دو سه شب جمع کن خیالت را

بگیر از کرمش کربلای سالت را

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد قاسمی

دور وصال حضرت جانان رسیده است
فیض جمالِ گل به گلستان رسیده است
هم مست اینکه سوّم شعبان رسیده است
شمس الضحای روضه رضوان رسیده است
نوبت به جلوه کردن مرجان رسیده است
خون شریف ایزدِ منّان رسیده است
لطف خدا به خلقِ دو چندان رسیده است
آیاتِ سُرخ فجر به قرآن رسیده است
فطرس بیا که نوبت درمان رسیده است
گر چه نیازمند، فراوان رسیده است
سالارشان، «امام شهیدان» رسیده است

ای دل زمان هجر به پایان رسیده است
گل کرده طبعِ طوطی اشعار من که باز
هم سرخوشم که تاجِ سرم جلوه‌گر شده
بدر الدُجایِ عرش، در عالم طلوع کرد
بعد از حسن که لؤلؤ بیثُ العقیق شد
خلقت گرفته جان که درونِ رگ حیات
از رحمت کسی که خودش رحمت خُداست
بر بالِ جبرئیل، به عنوانِ رو نماش
دورانِ پَر شکستگی‌ات رو به خاتمه‌ست
چیزی کم از خزانه لطفش نمی‌شود
در چشم تک‌تک شهدا برق شادی است

شاعر: رضا یعقوبیان قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

باز درب رحمت حق باز شد عالم هستی پُر از اعجاز شد
 نغمه‌های عاشقانه ساز شد قصه عشق و وفا آغاز شد
 نوربخش کل هستی آمده
 رهنمای حق پرستی آمده
 هدیه‌ای از سوی داور آمده پاره قلب پیمبر آمده
 همنشین نور و کوثر آمده عاشقان هستی حیدر آمده
 شهر یثرب غرق انوار خداست
 مولد امشب غریب کربلاست
 عالم هستی پُر از شور و نواست آمده آنکس که شور نینواست
 غرق نورش هم زمین و هم سماست مولد امشب همه امید ماست
 از قدومش گشته عالم منجلی
 آمده دنیا حسین بن علی
 شامل عالم شده لطف اله آمده بر شیعیان هادی راه
 می‌رسد خون خدا با عز و جاه شرمسار از روی او خورشید و ماه
 این حسین است شور خلقت را نمک
 نام زیبایش به قلب شیعه حک
 شده عیان از سوی حق روی حسین بر مشام جان رسد بوی حسین
 جان فدای عطر دلجوی حسین دست ما امشب بود سوی حسین
 با نگاهی درد ما درمان کند
 شیعه را فارغ ز هر حرمان کند
 اهل عالم بر زمین گل آمده لاله و ریحان و سنبل آمده

بر روی هر شاخه بلبل آمده اهل دل نور تو سَل آمده
 آمده آنکس که بر ما مقتداست
 هم دواى درد و هم مشکل گشاست
 این پسر سر تا به پایش رحمت است او عزیز خاندان عصمت است
 کربلا و خاک کویش جَنّت است با حسین بودن در عالم عزّت است
 خامس آل عبا باشد حسین
 در جهان امید ما باشد حسین
 با خدا کار خدایی می‌کند هر دلی را او ولایی می‌کند
 شیعه‌اش را کربلایی می‌کند از همه مشکل گشایی می‌کند
 او بود نور وجود عالمین
 نام نامیش در عالم شد حسین
 معدن جود و سخایی یا حسین هستی اهل ولایی یا حسین
 رهرو راه خدایی یا حسین شیرمرد کربلایی یا حسین
 ای حسین نور دو چشم حیدری
 شافع امت به روز محشری
 من که مجنونم به صحرای حسین زنده هستم با تولای حسین
 در دلم باشد تمنای حسین تا ابد خاک کف پای حسین
 ای که هستی تکیه گاهم یا حسین
 از کرم بنما نگاهم یا حسین
 در شب میلاد مهمان توایم همچو سائل بر سر خوان توایم
 غرق جود و لطف و احسان توایم یا حسین از ریزه خواران توایم
 تو گل شاداب مایی یا حسین
 تا ابد ارباب مایی یا حسین

شاعر: محمدحسین رحیمیان قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

مژده‌ای ناب‌تر از ناب به دنیا دادند	خبر از آمدن لیلی دل‌ها دادند
چه مبارک سحری گشت و چه فرخنده شبی	رحمت‌واسعه را هدیه به زهرا دادند
حسن دوم این خانه به دنیا آمد	شکر حق باز ولیعهد به مولا دادند
باز زهرا و علی معجزه کردند امروز	بین گهواره عجب معرکه‌ای جا دادند
او همان است که پای علمش روز ازل	آن همه معجزه را یاد مسیحا دادند
این چه عشقی‌ست که آرامش عالم را بُرد	این چه شوری‌ست خدا بر دل شیدا دادند

عالم پیر! نخور غم که جوانی آمد

ساقیا باده بده عشق جهانی آمد

ای دل و دلبر و دلدار سلام آقا جان	حضرت سید و سالار سلام آقا جان
بوی سیب حرم کربلا می‌آید	تا صدا می‌زنم هر بار سلام آقا جان
دل و دین همه را روی تو نه، نام تو بُرد	یوسف حیدر کرار سلام آقا جان
ای وفادارترین عشق، اباعبدالله	بهترین مونس و غمخوار سلام آقا جان
نا امید آمدم اما تو امیدم دادی	آی مهتاب شب تار سلام آقا جان
ای رفیق غم و شادی و من بیچاره	بهترین محرم اسرار سلام آقا جان

کرم‌ت سنگ صبور دل ما نوکرهاست

لطف تو بیشتر از لطف پدر مادرهاست

آتش عشق تو از عالم‌ذر روشن بود	دست هرکس که کسی بود بر این دامن بود
نه زمین بود نه لوح و نه قلم بود ولی	نام زیبای تو در عرش طنین افکن بود

چشم واکردی و دادند به فطرس پر و بال
اولین کار تو تقدیر عوض کردن بود
روز محشر چه جوابی به ابالفصل دهد
آن که با گریه کن مجلس تو دشمن بود
وقت مُردن مدد حضرت زهرا گیرد
دست آن بنده که مشهور به سینه زن بود

جاودانه است کسی که شده مست جامت

مُرده آن است که یکبار نبرده نامت

تو شدی شاه و چه خوب است که رعیت هستیم
در کرم خانه تو صاحب عزت هستیم
از خدا ما چه بخواهیم ازین بالاتر
سالیانیست که جارو کش هیئت هستیم
خوب و بد بودن ما ربط ندارد به کسی
هر چه هستیم سر سفره حضرت هستیم
می خورد غبطه به ما زاهد سجاده نشین
تا که با نام تو مشغول عبادت هستیم
روی ما هیچ دری بسته نگردد هرگز
تا که پشت در این بیت کرامت هستیم

رحمت حضرت حق باد بر این چشمه نور

ما کجا این همه خیر، این همه عشق، این همه شور

هر نفس اهل مناجات صدایت کردند
عرشیان سجده به ایوان طلایت کردند
هر کجا تا که شنیدند بهشت، عشاق
هوس علقمه و کربلایت کردند
به خدا ظرفیت معجزه کردن دارند
آن جماعت که جوانی به فدایت کردند
سال ها پیش تر از آمدنت روی زمین
انبیا تک تکشان گریه برایت کردند
عرش هم کربلا گشته، ملائک از بس
نه شدی غسل و کفن، نه بدنت شد تشییع
گریه با فاطمه بر رأس جدایت کردند
تن بی سر! ته گودال رهایت کردند

یک تنه فاطمه شد گریه کن و سینه زن

غسلت از خون گلو، خاک بیابان کفنت

شاعر: محمدحسین رحیمیان قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

ذکر خیر تو شد و فطرسست اینجا آمد نوکری گفت حسین، حال دلم جا آمد
باز هم بوی خوش تربت اعلی آمد رفت در دست تو این دست که بالا آمد

باز در حق گرفتار محبت کردی

آدم نه تو مرا سوی خودت آوردی

با وفاء، مثل تو دور و بر من نیست کسی بین مردم به خدا یاور من نیست کسی
غیر تو دلخوشی محشر من نیست کسی غیر تو سایه بالا سر من نیست کسی

بسته‌ام گوشه‌ای از دامن لطف تو دخیل

فطرسم، آمده‌ام تا بشوم جبرائیل

تا ابد دور سرت ارض و سما می‌گردد هر کجا حرف تو شد کربلا می‌گردد
به خدا بیمه از هر چه بلا می‌گردد آه، با یاد شما ذکر خدا می‌گردد

از جهنم بدن سینه زنت ایمن شد

رند آنست که در روضه تو مؤمن شد

به سر زلف تو خوب است گرفتار شدن با تو دارند همه میل بدهکار شدن
من کجا و هوس نوکر دربار شدن عشق یعنی که فقط بر تو وفادار شدن^۱

^۱ بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

من همانم که مرید قمر علقمه‌ام

از همه دست کشیدم که تو باشی همه‌ام

آن جماعت که در خانه تو پیر شدند همه آن‌ها که به لطف تو نمک‌گیر شدند

مردمانی که سر سفره تو سیر شدند همگی لایق خوشبختی تقدیر شدند

عاقبت با تو فقط ختم به خیر است آقا

سند مستندم راهب دیر است آقا

ای همه شورم و آرام و قرارم آقا احتیاجی به کسی جز تو ندارم آقا

بی‌تو گمراه شوم، باش کنارم آقا محرم راز منی، با تو ندارم آقا

نشده ثانیه‌ای نیزه، ز یادم ببری

از برادر به من ارباب تو نزدیک‌تری

انا سائل انا مدیون و غلام بن غلام سال‌ها در همه جا از تو فقط بُردم نام

ای درون مایه ضرب المثل سنگ تمام وقت مُردن تو بیا تا که نمیرم ناکام

خانه قبر مرا با نظری روشن کن

رحم بر بی‌کسی‌ام موقع جان‌کندن کن

من پریشان تو ای پادشه عطشانم تا دم مرگ عزادار غمت می‌مانم

عاقبت غصه جانسوز تو گیرد جانم وقت شادی و عزا روضه تو می‌خوانم

بی‌کس و یار ترین شاه اباعبدالله

بوریا شد کفنت، آه، اباعبدالله

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: حسین ایمانی

دامن فاطمه گلزار محبت شده است شب میلاد ابر مرد کرامت شده است
 پسری آمده از نسل پیمبر که بشر... هر کجا رفته از این معجزه صحبت شده است
 سر این سفره نمک گیر شدن رویائیت و گدایی حرم بیرق عزت شده است
 بارها گفته‌ام و تا به ابد می‌گویم نوکرت پای علم صاحب قیمت شده است
 پر فطرس که به این شهر قنداقه رسید همه دیدند که سیمرخ سعادت شده است

زیر پره‌های علم بال و پری بر هم زد

هر کجا رفت بلافاصله یک پرچم زد

تو که سر سلسله عشق خدایی ارباب یوسف فاطمه و دلبر مایی ارباب
 بیرق عشق تو در عرش خدا می‌رقصد تو علمدار کرم، کوه سخایی ارباب
 بارها لطف تو را دیده‌ام و حس کردم شک ندارم، با مرام و با وفایی ارباب
 علم روز قیامت که به دستت برسد همه گویند چه دستی، چه صدایی، ارباب
 آمدی با حسنت سفره بیندازی و... نوکران را برسانی به نوایی ارباب

در حرم بال و پرّم داده خدای تو حسین

همه زندگی من به فدای تو حسین

آمدی تا که قرار دل مادر باشی میوه قلب علی؛ عشق پیمبر باشی
 سومین آیه بستان هدایت هستی کوثر آورده تو را معنی کوثر باشی
 قوت قلب حسن... دار و ندار زینب آمدی سنگر ما در صف محشر باشی

اسوه بندگی و جود و سخایی والله

بأبی أنت و امی یا ابا عبدالله

بر روی شانه من پرچم لطف و کرم است
پدرم کرده مرا نذریِ اولاد شما
مادرم شیر به من داده میان روضه
به سر و سینه زدم تا که نظر بندازی
شب جمعه به سرم شور جوانت افتاد
آمد آهسته صدایی، زائرم مادرم است
هر کجا گفته‌ام از عشق و محبت حرم است
دست لطف پدرت سایه روی سرم است
مادرت گفته پسر خوانده من، نوکرم است
گفتی ای عرش بدان سینه زخم محترم است
آمد آهسته صدایی، زائرم مادرم است

بوریا وا نشده جمع شده روضه ما

قدم منتقم خون تو بر دیده ما

وزن شعر: مستعلن مستعلن مستعلن فع

قالب شعر: چهارپاره

شاعر: علی خفاجی

از ره رسیده سۆمین نور ولایت
چشم و چراغ خانه مولا است این نور
مکر عدوی مرتضی گردیده باطل
دل‌های مُرده جان گرفته از وجودش
ذکر فضیلت‌های او ما فوق ادراک
در شأن او گفتن که کار هر کسی نیست
گر او نبود از دین نبود نام و نشانی
که فتح کرده با همه اهل و عیالش
نور دل انسیه الحورا حسین است
از سید بطحا رسیده این سخن که
باروضه‌اش تا قرب او ادنی رسیدیم
با این گدایی فخر بر عالم فروشیم
شمس جهان آرا و مصباح هدایت
حُبّش بود شرط قبولی عبادت
نخل ولا بار دگر داده‌ست حاصل
گردیده احیا از قدومش کعبه دل
باید بگردیم در پی او ما در افلاک
احیا شده از ذکر او هم آب هم خاک
اسلام زنده مانده است از آن زمانی
کاخ یزید و هر چه بوده آن چنانی
پشت و پناه زینب کبری حسین است
فلک نجات و شافع فردا حسین است
با گریه‌اش جنت برای خود خریدیم
در هیئتش بوده که عمری خیر دیدیم

شاعر: آرمان صائمی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

چه نسیمی ست که امشب همه جا آکنده ست چه هوایی ست که از شوق پُر از لبخند است
 وه که خورشید علی در همه جا تابنده ست بنویسید زمین از قدمش در بند است
 شبِ جبریل در خانهٔ مولا سر شد
 و خبر داد، علی! فاطمه‌ات مادر شد
 این پسر قامت مولا ست قیامت کرده دل ما را به خدا یکسره غارت کرده
 عشق او بر همه افلاک سرایت کرده او به فطرس کمی اعجاز عنایت کرده
 مژده‌اش سرو بلند است به طوبی رفته
 جمع خوبی ست یقیناً که به مولا رفته
 مُرده نامش ببرد یکسره رو می‌آید تا که نامش ببرم بغض گلو می‌آید
 ساقی است او به ما نیز سبو می‌آید^۱ چَقْدَر واژهٔ ارباب به او می‌آید
 بی‌جهت نیست که او خون خداوند شده
 نام او ذکر جلالهٔ ست و سوگند شده
 چه کسی پُر کند این ساغر مینایی را در تو دیدیم مسیحایی و موسایی را
 چشم من خیره شده این همه زیبایی را برده‌ای ارث ز که این همه آقایی را
 حرمت عرش معالی خدا نیست که هست
 بحث تو از همه افلاک جدا نیست که هست
 تو شدی آینه‌ای از گلِ سلطان نجف در جمالت شده پیدا رخ جانان نجف
 تو امیری و ولیعهد سلیمان نجف ای فدای سر تو جان مریدان نجف

۱. بیت زیر به دلیل ایراد محتوایی تغییر داده شد؛ تشبیه امام به شراب اصلاً صحیح نیست و دون شأن امام است
 او شراب است به ما نیز سبو می‌آید چَقْدَر واژهٔ ارباب به او می‌آید

حق بده شوکت تو سیر تماشا دارد

و اگر کعبه درد سینۀ خود جا دارد

چَقَدَر فاصله را تا به خدا کم کردی شاخۀ خشک درختم که تو تا کم کردی

کاش در صحن ببینم که تو خاکم کردی شکر گویم که تو از عشق هلاکم کردی^۱

این چه سِرِّیست که از دم همه دلها بردی

نه فقط ما که دل حضرت زهرا بردی

تو که زیر قدمت عرش معلی داری جَدّ و آبائِ چنین مرتبه والا داری

تو یقین جلوه‌ای از ذاتِ خدا را داری^۲ آنچه خوبان همه دارند تو یک جا داری

پس بگو از چه سرت را سر نی‌ها بستند؟

پیش چشمان تر زینب کبری بستند

مادرت آمد و در گودی گودال حسین تن تو دید شده زخمی و بد حال حسین

بدن غرق به خونت شده پامال حسین الف قامت تو نیست به جز دال حسین

ساربان رحم نکرد از بدنت غارت کرد

گر عقب ماند کسی پیر هنت غارت کرد

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. ضمناً بکار بردن عبارات کوچه بازاری همچون دمت گرم اصلاً صحیح نیست و دون شأن امام است

محملت رد شده از جاده خاکم کردی ای دمت گرم که از عشق هلاکم کردی

^۲ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. زیرا خداوند شخص نیست!!

به نظر جلوه‌ای از شخص خدا را داری آنچه خوبان همه دارند تو یک جا داری

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

امشب شب نزول تمام ملائک است باور کنید بخت، به کام ملائک است
هم کوثر ولایت و هم باده بهشت پیوسته بحر بحر به جام ملائک است
بارد برات عفو الهی ز آسمان صبح قیامت است، قیام ملائک است
بر هر ملک که می‌نگرد از چهار سو چشمش به ماه روی امام ملائک است

امشب ز صدهزار شب قدر، بهتر است

قن‌داقه حسین به دست پیمبر است

ملک وسیع حق، یم عفو و عنایت است لبریز، آسمان ز فروغ ولایت است
هر سوره‌ای که می‌نگرم صورت حسین هر آیه در ولادت او یک ولایت است
نور حسین، ارض و سما را به بر گرفت این نور، همچو نور خدا بی‌نهایت است
دوران تیرگی و ضلالت به سر رسید امشب شب طلوع چراغ هدایت است

این شمع جمع محفل اولاد آدم است

این کشتی نجات غریقان عالم است

پیغمبران همه شده محو نظاره‌اش صف بسته‌اند دور و بر گاهواره‌اش
این است آن سپهر ولایت که وقت صبح خورشید و ماه گشته به دور ستاره‌اش
خلق زمین و اهل سماوات، تا ابد مرهون لطف و مرحمت بی‌شماره‌اش
بالله عجیب نیست که در روز رستخیز دوزخ بهشت گردد، با یک اشاره‌اش

در روز حشر با گرم خود چه‌ها کند

ترسم ز نار، قاتل خود را رها کند

ملک وجود بسته به یک تار موی او	گل کرده بوسه‌های محمد به روی او
این است کعبه‌ای که تمامی کائنات	بگرفته‌اند دست توسل به سوی او
صورت نهد به خاک قدم‌هاش آبرو	تا کسب آبرو کند از آبروی او
هر جا که انبیا بنشینند دور هم	باشد چراغ محفل‌شان گفت‌وگوی او

باید ندا دهیم که عالم حسینی است

بالله قسم! رسول خدا هم حسینی است

خُرّم کسی که در دو جهان با حسین زیست	گمراه، آن کسی که امامش حسین نیست
این است آن امام شهیدی که همچنان	باید شب ولادت او هم بر او گریست
این کشته خداست وگرنه برای او	بعد از چهارده صده این های‌وهو ز چیست؟
داده نشان به قاتل خود هم ره بهشت	یالعجب! خدای بزرگ! این حسین، کیست؟

یک بنده و هزار خصال خدایی‌اش

در عین بندگیست جلال خدایی‌اش

خوبان روزگار همه خاک راه او	آزادگیست عبد غلام سیاه او
فرهنگ ما نتیجه صبر و مقاومت	دانشگاه تمام ملل قتلگاه او
من منکر شفاعت او نیستم ولی	کافیست بر نجات همه یک نگاه او
تنهاترین امام بزرگی که بود و هست	در عین بی‌کسی همه عالم سپاه او

بی او غریب و بی‌کس و تنهاست عالمی

یارب! مباد سایه او کم شود دمی

پوشیده شد به پیکر توحید، جوشنش
 قرآن ماست مصحف صدپاره تنش
 خواهید دید روز قیامت ز چار سو
 ریزد برات عفو الهی ز دامنش
 در روز حشر، زخم شیهان عالم‌اند
 گل‌های سرخ روی خدایی ز گلشنش
 از بس از او کرامت و قدر و جلال دید
 کفو کریم خواند به گودال، دشمنش

کی غیر او که داغ عطش بود بر لبش

با کام تشنه آب خوراند به مرکبش؟

ما بی‌قرار او شده‌ایم این قرار ماست
 هر جا که هست خاک ره او مزار ماست
 تا بر حسین، سینه خود سرخ کرده‌ایم
 فردا لباس سینه‌زنی افتخار ماست
 چون دعبل و کمیت و فرزدق تمام عمر
 فریاد یاحسین همان چوب دار ماست
 بر سنگ قبر ما بنویسید و حک کنید
 ذکر حسین تا صف محشر شعار ماست

روز ازل که آب و گل ما سرشته شد

نامش به صدر لوح دل ما نوشته شد

نام حسین نزد خدا اسم اعظم است
 خون گلوی تشنه او اشک آدم است
 خواهی اگر درست بدانی حسین کیست
 قرآن روی قلب رسول مکرم است
 بر خون پاک او که نیفتد دمی ز جوش
 تنها خدای عز و جل صاحب دم است
 خون‌نامه شهادت او باغ لاله‌هاست
 یک برگ آن به لطف خدا نخل میثم است

در پای نخل او بنشینید دوستان!

زین نخل سرخ میوه بچینید دوستان

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: علی سپهری

امشب ز خدا رحمت جانانه رسیده جبریل خبر کرده که دُرْدانه رسیده
هر کس که به پشت در میخانه رسیده از زیر لبش ناله مستانه رسیده
جز ساقی خود با همه بیگانه ام امشب

"زنجیر بیارید که دیوانه ام امشب"

هر کس که شده عاشق دلدار بیاید هر غمزده بی کس و بی یار بیاید
گویید به هر عبد گنهکار بیاید ابلیس طمع کرده که این بار بیاید!
فطرس به تمنای نگاهی شده راهی
پر سوخته تا درگه شاهی شده راهی

تا دیده نبی آن رخ تابنده و مه رو گل کرده به روی لب او نغمه یاهو!
دل بُرده پسر از پدرش با خم ابرو از یمن قدومش شده در عرش هیاهو
او مظهر تابنده احسان قدیم است
الحق که حسین است! رحیم است و کریم است

عاشق همه جا ذکر لبش نام حسین است ورد سحر و نان شبش نام حسین است
چشمش که بگرید سببش نام حسین است اصلا همه تاب و تبش نام حسین است
با اسم حسین است که دردم شده درمان
با ذکر حسین است شفا بحر مریضان

هم در حرمتش ذکر و دعا مست کننده است هم تربت قبرش به خدا مست کننده است
عطر حرم کرب و بلا مست کننده است مثل سحر صحن رضا مست کننده است
مستانه بخواهید که دلدار رسیده
عشق نبی و حیدر کرار رسیده

شاعر: محمدحسین رحیمیان قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

شوری میان این دل دیوانه پا گرفت بیچاره‌ای به لطف تونان و نوا گرفت
من عاقبت بخیر شدم، عاقبت بخیر در گاهواره بودم و چشمت مرا گرفت
شکر خدا بزرگ شدم زیر پرچمت هر آن چه خواست مادر من از خدا گرفت
هر کس شنید نام مرا بی‌اراده گفت او در کنار منبر روضه بها گرفت
آقا کمک! دوباره دل بی‌قرار من حرف تو شد بهانه کربلا گرفت

یا ایها العزیز بهم ریخت نوکرت

آقا بده برات حرم جان مادرت

شکر خدا که دار و ندارم فقط تویی لیلا و دلربا و نگارم فقط تویی
تنها دلم خوش است که هستم غلام تو کی گفته بی‌کسم کس و کارم فقط تویی
من با کمک ز نام تو آرام می‌شوم ممنونم از خدا که قرارم فقط تویی
یا منتهی الرجا، و یا دافع البلاء مهتاب روشن شب تارم فقط تویی
خلوت شده است دور من از دست روزگار آقا چه قدر خوب کنارم فقط تویی

این اوج عزّت است که دلدادۀ توأم^۱

یک عمر می‌شود که در خانه توأم

هر کس که خورد نان تو را رو به راه شد عشقت دلیل توبه اهل گناه شد
از معجزات خانه‌ات این است نوکری دیروز نوکر تو و امروز شاه شد
یک شب رسول ترک خودش را به تو سپرد شد عاقبت بخیر و سگ خیمه‌گاه شد

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر و رعایت توصیه‌های علما و مراجع بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

این اوج عزّت است که دیوانۀ توأم یک عمر می‌شود که در خانه توأم

دیدم به چشم خود که بزرگ محل ما
قبله نما همیشه به دنبال نام توست
بی معرفت منم که تو را خوانده‌ام مسیح
آقا مرا ببخش، ببخش اشتباه شد
کوچکترین غلام غلام سیاه شد
هر جا که ذکر خیر تو شد قبله گاه شد
کوری چشم آل امیّه تو محشری
الحق که ماه فاطمه، فرزند حیدری

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: محمد قاسمی

در خانه تو آمده از عرش، کلّ خیر
ای از آلست، مادر سلطان اولیا
بوسیدن جمال حسینت، مبارکت
از عطر سیب سُرخ تو مستیم تا ابد
از هر نظر حسین تو مانند حیدر است
اشک پدر بزرگ خودت را نگاه کن
گفته پدر اذان و اقامه به گوش تو
با ذوق و شوق تا بغلت می‌کند حسن
دستار تو سیاه نه «سبز زبرجدی»
ما را طلسم کرده، طلسم نگاه تو
نام تو یا حسین همان اسم اعظم است
هر دل که زنده می‌شود از ذکر یا حسین
در مجلس سُرور تو قلبم گرفته دم:
یعنی حسین بن علی شاه کربلا

هارون مصطفای نبی، یا ابا شُبیر
ریحانه مُطهره ختم الانبیا
بانو، ظهور نور دو عینت، مبارکت
زهر! عروس بنت اسد، زوجة الاسد
آن سان که مجتبیای تو مثل پیمبر است
مولود گریه، بر رُخ طاها نگاه کن
غو غا شده درون دل پُر خروش تو
یاد از خُدای لم یزلت می‌کند حسن
رویت لطیف چون گلِ سُرخ مُحمّدی
با جذبه‌های خاصّ چشم سیاه تو
سوگند بر علی که ولیّ دو عالم است
شک می‌کند در این که تو باشی خدا، حسین
عمریست گفته است به کُرّات و باز هم
ای دل بگیر دامن سلطان اولیا

شاعر: اسماعیل شبرنگ قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فععلن

دل کویری ما بی‌قرار باران است تمام جان و دل ما نثار جانان است
بهار آمده و غصّه رو به پایان است زمان لطف خداوند "ماه شعبان" است

رسیده موسم تنزیل بهترین برکات

برای هدیه به پیغمبر خدا صلوات

در آسمان ولایت ستاره پیدا شد رسید و این کره خاک عرش اعلی شد
خبر رسیده که حیدر دوباره بابا شد به حرمتش همه هفت آسمان پا شد

برای فاطمه نور دو عین آمده است

خبر رسیده به دنیا حسین آمده است

رسیده تا که به ما جرأت دعا بدهد به درد ما ز شفاخانه‌اش دوا بدهد
حسین آمده حاجات خلق را بدهد رسیده فطرسیان را خودش شفا بدهد

طلوع چشم شما انتهای اعجاز است

همیشه باب کرمخانه شما باز است

گدا شدم که بمانم همیشه بر درتان حسین گفتن من هست لطف مادرتان
تمام دار و ندارم تصدّق سرتان طواف کربلا آرزوی نوکرتان

به ناخوشی و خوشی همدم منی ارباب

تویی که بازدم هر دم منی ارباب

دلم گرفته که با یادتان حرم باشم کنار مقدم اجدادتان حرم باشم
به وقت دیدن میعادتان حرم باشم نشد که در شب میلادتان حرم باشم

به کربلا نرسیدم ولی دلم آنجاست

رواق چشم ترم جای سیدالشهداست

تویی که یار همیشه شفیق من هستی جمال جلوه نقش عقیق من هستی
 دلیل روشن حس عمیق من هستی پناه عشقی و تنها رفیق من هستی

مراد دل شده‌ای تا مریدتان بشوم
 خدا کند که نمیرم؛ شهیدتان بشوم

خوشا بحال پرستوی آسمان حرم خوشا بحال دل محو آستان حرم
 خوشا بحال اهالی کاروان حرم خوشا بحال تمام مدافعان حرم

بیا و خالی از احساس هر چه غیرم کن
 بیا و آخر سر عاقبت بخیرم کن

شنیده‌ام همه پیکرت زمین افتاد به پیش خواهر تو حنجرت زمین افتاد
 کنار حنجر تو خواهرت زمین افتاد کنار خواهر تو مادرت زمین افتاد

سرم فدای سر زخمی تو ای بی‌سر
 فدای بال و پر زخمی تو ای بی‌سر

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین ایزدی

تا میان عاشقان ما هم سری پیدا کنیم	باید از خوبان عالم دلبری پیدا کنیم
در مسیر قرب لحظه لحظه باید پیش رفت	باید از این حال، حال بهتری پیدا کنیم
راه‌هایی رفته‌ایم و یک به یک بن بست بود	وقت آن گردیده راه دیگری پیدا کنیم
چشمه جوشان همیشه مایه آبادی است	پس سحر باید که چشمان تری پیدا کنیم
فطرس آمد پر گرفت از تو به ما هم یاد داد	باید از دست شما بال و پری پیدا کنیم
هفت شهر عشق را گشتیم و اینجا آمدیم	ما کجا بهتر ز تو تاج سری پیدا کنیم؟
ما برای چشم و قلبی که در آن عشق تو نیست	عاقبت یک روز باید خنجری پیدا کنیم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: حسن لطفی

روزی که آفریده شد عالم برای عشق	روز اَلست، روز ازل، لحظه‌های عشق
آغاز شد به دستِ خدا ماجرای عشق	روزی که آفرینش گیتی تمام شد
کم کم شدیم بین همه آشنای عشق	بودیم گرچه در دلِ سر گشتگان ولی
دل را ربود و داد دلی مبتلای عشق	چشمی میانِ آن همه ما را سوا نمود
ما را صدا نمود کسی با صدای عشق	دستی به روی شأنه‌مان خورد و ناگهان
ما را خدا نمود اسیرِ خدای عشق	روز اَلست لحظه‌ آغازِ عاشقی

عکس خدا نشسته بر آئینه‌هایمان

روز ازل حسینه شد سینه‌هایمان

حتی بهشت بی تو که این جلوه را نداشت ^۱	بی تو هزار گوشه دنیا صفا نداشت
چنگی به دل نمی زد اگر کربلا نداشت	گیرم هزار کعبه خدا خلق می نمود
مُشتی اگر ز خاکِ قدوم شما نداشت	حتی ز معجزاتِ مسیحا خبر نبود
این قدر جلوه جاذبه مرتضی نداشت	بی تو هوای خانه زهرا گرفته بود
ورنه زمین تیره که دارالشفای نداشت	شکر خدا که خانه‌تان هست روی خاک

مجموعه خَصائِل بی انتها شدی

یک جا تمام سِلْسِله انبیا شدی

گیرم بهشت نیست غبار شما که هست	گیرم بهار نیست دمی جانفزا که هست
گیرم که قبله نیست ولی کربلا که هست	بر خِشت خِشتِ کعبه نویسد با طلا

^۱. ابیات زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی و کفر آمیز بودن؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

اصلاً خدا بدون تو این جلوه را نداشت

گیرم که قبله نیست ولی کربلا که هست

بی تو هزار گوشه دنیا صفا نداشت

بر خِشت خِشتِ کعبه نوشتند با طلا

در ازدحام خیلِ گدا جا اگر کم است تشریف آورید دو چشمانِ ما که هست
جایی اگر نبود خدا را صدا کنید باب الجواد و سایهٔ ایوان طلا که هست
کوتاست سقفِ عالم اگر وقتِ پَر زدن غم نیست، روی گنبد و گلدسته‌ها که هست
خوش گفته‌اند قطره که دریا نمی‌شود

هر یوسفی که یوسفِ زهرا نمی‌شود

هستی بهانه بود که سِرّی بیان شود مستی بهانه بود که ساقی عیان شود
خلقت ادامه یافت و رازی گشوده شد تا معنی وجود زمین و زمان شود
با دستِ غیب وقتِ ظهورت نوشت عشق وقتش رسیده نوبتِ دیوانگان شود
قلبِ مدینه می‌طپد از خاکِ پای تو جاروکش همیشهٔ این آستان شود
حتی بهشت با سرِ مژگان رسیده است تا قبله گاهِ وسعتِ هفت آسمان شود

تو حیدری، تو فاطمه‌ای، تو پیمبری

سوگند بر خدا که خدائیش محشری

تو آمدی قیامتِ کُبری رَقَم زدی بر تارکِ همیشهٔ عالم عَلم زدی
می‌خواستی که رشک برند دیگران به من زلفِ مرا گِره به نسیمِ حرم زدی
جس می‌کنم میانِ دلم بوی سیب را از آن زمان که در حرم دل قدم زدی
می‌خواستی که شعله بگیریم بی‌آمان آتش به جانِ هر غزلِ مُحْتَشَم زدی
با شیر، طعمِ روضهٔ تان را چشیده‌ام وقتی سَری به چشمِ ترِ مادرم زدی

مجنون کوچه‌های غَمَم، دستِ من بگیر

دل تنگِ دیدنِ حرمِ دستِ من بگیر

تو تشنه و دریغ ز یک جرعه آب، آه تو تشنه و تمامی صحرا سراب، آه
در زیر نیزه‌های شکسته نهان شدی با زخم‌های تازه‌تر و بی‌حساب، آه

یک سو صدای العطش آرام می‌رسید یک سو صدای هلهله‌ها در شتاب، آه
 یک سو صدای ضجۀ زینب بلند بود یک سو صدای مادرت اما کباب، آه
 یک سو عَلم به خاک و علمدار غرق خون یک سو به خون نشسته عزیز رُباب، آه^۱

کم کم نگاه بر بدنت سخت می‌شود

کم کم نَفَس زدنت سخت می‌شود

وزن شعر: فعولن فعولن فعول

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین ایزدی

تو را بُرده تا ابتدای خودش	تو را آفریده برای خودش
شده غرق در جلوه‌های خودش	تو محو خدایی و او محو تو
تو را بُرده او پا به پای خودش	هر آن جا خدا بوده تو بوده‌ای
به تن کرده بر تو ردای خودش	تو را می‌پرستم اگر میل اوست
نشانده تو را پس بجای خودش	تو رازق، تو غافر، تو نعم‌الامیر
ز لبهای سرخت صدای خودش	نمازی بخوان تا خدا بشنود
شد اصلاً خودش خون بهای خودش	نه اینکه خدا خون بهایت شده
بگیرد ز دستت شفای خودش	نه تنها مسیحی که حتی مسیح
نوشته دلش را گدای خودش	نگاهت به هر کس که افتاده است

^۱. بیت زیر به دلیل تحریفی بودن تغییر داده شد همانگونه که بسیاری از علما و محققین همچون علامه بیرجندی؛ شیخ عباس قمی و در کتب کبریت احمر (ص ۱۴۱) منتخب التواریخ (ص ۲۲۴) مقتل تحقیقی (۲۲۹) پژوهشی نو در بازشناسی مقتل سیدالشهدا (ص ۲۴۰) و تصریح کرده اند موضوع نبش قبر و سر به نیزه زدن حضرت علی اصغر صحت ندارد و تحریفی است!! این قصه جعلی و ساختگی برای اولین بار در قرن سیزدهم در کتاب ریاض القدس آن هم بدون هیچ استنادی تحریف شده است « کتاب ریاض القدس توسط علما و محققین تاریخی جزء کتب تحریفی معرفی شده است»

یک سو عَلم به خاک و علمدار غرق خون یک سو به روی نیزه عزیز رُباب، آه

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: یاسین قاسمی

پنج تن با گل روی تو تماشایی شد
 همه یکجور به فکرند که دورت باشند
 عرش از یمن قدوم تو گل آرایی شد
 سر جُنْبانِ دَن گهواره چه غوغایی شد^۱
 کعبه هم سمت شما قبله مشخص کرده
 به قد و قامت تو فاطمه قد قامت گفت
 قبله یا قبله نما؟ این چه معمایی شد
 سجده بر قامت تو لازم الاجرای شد
 خانه فاطمه امروز کلیسایی شد
 طبق معمول به لطف تو پذیرایی شد
 از همه خلق که در خانه تو مهمانند

از من امروز تو با گریه پذیرایی کن

چشمه چشم مرا باز تو دریایی کن

طفل گهواره این ایل، بزرگ آل ند
 تو شفاعت بکنی یا نکنی، فطرس ها
 ابر و باد و مه و جبریل و ملک خوشحالند
 بی پر و بال رسیدند و توسل کردند
 پر خود را پر قنداقه تو می‌مالند
 مدعیان کمال هر چه که باشند آخر
 بی پر و بال رسیدند و توسل کردند
 به شما گر نرسیدند همیشه کال ند
 ما که از سفره خان علوی مرزوقیم
 انبیا نیز همیشه به همین منوال ند
 نوکران تو همه منتخب فاطمه‌اند
 گرچه درهم همه جمعند ولی غربالند
 چقدر زیر گلوی تو به یحیی رفته
 آه، زهرا و علی فکر ته گودال ند

بوسه فاطمه امروز امانت بشود

تا گلوی تو مبادا که اذیت بشود

^۱ . ابیات زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

همه یکجور به فکرند که دورت باشند

سر جُنْبانِ دَن گهواره چه دعوایی شد

تو شفاعت بکنی یا نکنی، فطرس ها

پر خود را پر قنداقه تو می‌مالند

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: مسمط

شاعر: حسن لطفی

ای قبله عوالم بالا حسین جان ای شعله شعله آتش دلها حسین جان
 حاسین و یا و نونِ خدا، یاحسین جان ماییم و هر نفس نفسِ ما حسین جان

یک واژه است عزتِ دنیا حسین جان

هرچه به دل به سینه به سر داشتی علیست ذکری که در تمامِ سحر داشتی علیست
 نامی که در گشودنِ در داشتی علیست جانست علیست هرچه پسر داشتی علیست

ای سر به پات رفته به مولا حسین جان

چشم تو گشت و از همه ما را خطاب کرد لطفش بلند باد که کارِ ثواب کرد
 هر کس که بندگی تو را انتخاب کرد او را نگاهِ مادرت عالیجنات کرد

گفتیم بعدِ حضرت زهرا حسین جان

آشفته زلفم و تبِ طوفانم آرزوست کنعانم آرزوست سُلیمانم آرزوست
 یک بار از لبِ تو حسن جانم آرزوست با خونِ رقمِ زخم که دو سلطانم آرزوست

امشب بیا بزن رگِ ما را حسین جان

مست است آنکه بر درِ میخانه ایستاد مرد است آنکه تائِه پیمانهِ ایستاد
 سر نیست آن سری که رویِ شانه ایستاد در پایِ عشقِ جُز تو که مردانه ایستاد؟

آن کیست غیرِ زینب کُبْری حسین جان

تو می‌رسی و با تو خبرها یکی یکی لبخند می‌زنی به پسرها یکی یکی
 افتاده‌اند پیش تو سرها یکی یکی با ماه هاشمیتِ قمرها یکی یکی

عباس نوکرم شبِ فردا حسین جان

شعرم رسیده است به ابیاتِ آذری هر کیم اَلرَّ محضَرِ اَقَامَ نوکری
 زهرا اَلرَّ خادِمَ عباسِ مادری زینب واری نَقَدَ اَبالفضلِ یآوری

نقش اولدی روی بیرق سقا حسین جان

ما پیر می‌شویم شبیه حبیبِ تو شبهای جمعه‌ایم پُر از بوی سیبِ تو
 امشب سلام ما به لبِ بی‌نصیبِ تو ما را که گشته است صدایِ غریبِ تو

جان خواستی به چشم بفرما حسین جان

وزن شعر: مفاعِلن فَعَلاتِن مفاعِلن فَعَلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن کردی

نسیم عشق وزیدن گرفت در جان‌ها	بهار نور رسیده پس از زمستان‌ها
خبر دهید به فطرس سر آمده تبعید	دوباره بال بزن بر فراز میدان‌ها
بگو به مدعیان کرم که چاره کنند	رسیده است کریم تمام دوران‌ها
کسی که ساحل آرامش است و کشتی او	گذر کند به سلامت ز هر چه طوفان‌ها
کسی که قطره اشک عزای او کافی‌ست	برای چیدن برگ و بساط شیطان‌ها
همان که طفل دبستان روضه‌اش باشد	معلم همه رهروان عرفان‌ها
در امتحان «اَلْسُنُ بِرَبِّکُمْ» با عشق	گذاشت هستی خود را به پای پیمان‌ها
کسی که خنده نوزاد او به تیر بلا	چه اعتبار رفیعی دهد به قربان‌ها
به جایگاه غلام سیاه او فردا	چه غبطه‌ها که نخواهند خورد سلطان‌ها
بگو به هر که غم دل شکستگی دارد	حسین آمده یعنی کلید درمان‌ها
کلید واژه توبه حسین گفتن شد	برای حضرت آدم برای انسان‌ها
بگو نبی خداوند با دلی آگاه	بگو «اَحَبَّ حَسینا» شده اَحَبَّ الله

شاعر: مهدی علی قاسمی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

آمد از جانب حق سبط پیمبر امشب عرش و فرش از قدمش گشت منور امشب
کوری هرچه حسود است به پیغمبر ما آمده آیه‌ای از سوره کوثر امشب
رحمت واسعه‌اش کون و مکان را پُر کرد حاضرم من به هوایش بدهم سر امشب
عاشقان می‌کده باز است بیایید اینجا همگی سجده نمائیم به دلبر امشب
انبیا از جلوات نگهش مست شدند ساقی می‌کده باشد گل حیدر امشب

نام او حک شده در گوشهٔ عرش الرحمن

نام او جلوه کند در همه جای قرآن

جبرئیل نیز شده خادم دربار حسین^۱ عالمی مست شده از گل رخسار حسین
نام او مایه آرامش قلبم شده است دلم از عالم در بوده گرفتار حسین
ز ازل هر که شده عاشق زهرا، بوده نوکر و ریزه‌خور و عبد علمدار حسین
گرچه عمری است که در خانه او سربارم دلخوشم من که شدم خار به گلزار حسین
امشب از یمن وجودش همه را می‌بخشند آمده توبه کند بنده فرار حسین

ذکر و تسبیح ملائک همه جا هست حسین

ذکر العفو، در این ماه خدا هست حسین

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل مغایرت با مضامین زیارت جامعه کبیره « وَ وَرَثَةِ الْأَنْبِيَاءِ، وَسَلَاطَةِ النَّبِيِّينَ، وَصَفْوَةِ الْأُمَرَاءِ » و عدم رعایت شأن انبیا؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و پیروی از فرامین و آموزه‌های ائمه، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

هرکسی بر اثر گریه به او بدبین است به خود حضرت ارباب قسم بی‌دین است
روز و شب عاشق او اهل بُکاء است بر او روز با گریه که آغاز شود شیرین است
امشب از زمزمه اهل سماء فهمیدم آن که من را دم میخانه کشیده این است
در دلم خوب نظر کردم و با خود گفتم عشق من بر پسر فاطمه از دیرین است
به خدا گوشه شش گوشه او جان دادم آنقدر حال و هوای حرّمش سنگین است

عاشق صحن و سرایِ حرم اربابم

به همه فخر کنم بر کرم اربابم

بر درِ خوان کرم شکر کنان می‌گردیم^۱ فارغ از همه‌آدمیان می‌گردیم
مُرده‌ایم از گنه اما شب میلاد حسین مثل فطرس همگی در پی جان می‌گردیم
هرچه خیر است فقط از طرف ارباب است روز و شب محضر او سجده‌کنان می‌گردیم
به خدا رازق ما نیست به جز دختر او آب در کوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم
هر کسی طعنه به ما زد دم محشر ببند دور ارباب همه سینه‌زنان می‌گردیم

آفریدند مرا تا که گدایش باشم

خادم و نوکر آن صحن و سرایش باشم

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل عدم رعایت توصیه‌های مراجع و علما؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رعایت توصیه‌های مراجع، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. فراموش نکنیم که سیدالشهدا رهرو و شیعه واقعی می‌خواهد نه سگ

بر درِ خوان کرم زوزه کشان می‌گردیم فارغ از همه‌آدمیان می‌گردیم
آفریدند مرا تا که گدایش باشم آفریدند سگ صحن و سرایش باشم

شاعر: مسعود اصلانی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

دلی به سینه طپید و دوباره شیدا شد به عشق عشق گره‌های کورمان وا شد
دوباره چشم پُر از شور و شوق دریا شد بین دوباره زمین سفره‌دار بالا شد
حضور کیست که میخانه‌ها زیاد شدند

حسین آمد و دل‌داده‌ها زیاد شدند^۱

به شوق آمدنی چشم آسمان تر شد و خود به خود به هوایش دلم کبوتر شد
همینکه کشتی اربابمان شناور شد وزید بوی خدا و جهان معطر شد
همینکه فجر در آغوش هل اتی خندید
به شوق خنده او کل ماسوا خندید

گرفته مرتبه فطرس به احترام حسین بلند مرتبه شد هر که شد غلام حسین
خدا علیک رسانده است در سلام حسین به کام ماست بهشتی که شد به نام حسین
«به ذره گر نظری طفل بو تراب کند
به آسمان رود و کار آفتاب کند»

بهار با نفسش رخت سبز می‌پوشد برای بوسه به پایش فرشته می‌کوشد
پیمبر از لب او شهد وحی می‌نوشد چرا که چشمه توحید محض می‌جوشد
رسول در بغلش جان هل اتی را دید
حسین آمد و تندبسی از خدا را دید

دوباره دست زمین را به آسمان دادند دوباره بر سر هر مأذنه اذان دادند

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

حضور کیست که میخانه‌ها زیاد شدند حسین آمد و دیوانه‌ها زیاد شدند

همینکه کرب و بلا را نشانمان دادند به خاک مُرده به لطف حسین جان دادند
 به لطف خون خدا زندگی بهاری شد
 میان هر رگ خلقت حسین جاری شد
 مسیر خانه او می‌شود مسیر نجات چه عاجزند به توصیف رتبه‌اش کلمات
 ز لطف چشم حسین است چشمه‌های حیات هنوز تشنه لبهای اوست آب فرات
 به خاک زد قدم از او زمین مقام گرفت
 و از خدای خودش اختیار تام گرفت
 زمین به خاک قدم‌های او تبسم کرد همینکه مرتبه‌اش دید دست و پا گم کرد
 بهشت خلق شد آن لحظه که تبسم کرد و در نگاش خدا را علی تجسم کرد
 به لطف عشق دلم میهمان بالا شد
 حسین آمد و نعم الامیر دنیا شد

وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

قالب شعر: رباعی

شاعر: مرتضی محمدپور

شد سوم شعبان و نزول برکات حق می‌دهد امشب ز کرامت حسنات
 بر روی دل آرای حسین بن علی تا صبح قیامت به محمد صلوات

ای در صف کائنات معنای بهشت در وصف مقامات تو جبریل نوشت
 در اول خلقتِ دو عالم خالق آب و گل انبیا به عشق تو سرشت

از کنگره عرش صدا می‌آید از بیت ولا روح دعا می‌آید
 ده مُرده که در سوم ماه شعبان سالار شهیدان خدا می‌آید

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: قصیده

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

خانه شیر خدا امشب پُر از نور خداست
 بر سر دوش نبی، شمس ولایت جلوه گر
 فاطمه آورده فرزندی که در قدر و جلال
 چشم ثاراللهیان روشن به میلاد حسین
 گام گام مقدمش، رشک گلستان بهشت
 این همان مصباح دست غیب رب العالمین
 چشم نه، لب نه، جبین نه، حنجر و رخسار نه
 با وجود آنکه نبود رحمت حق را حدود
 سبط احمد، نجل حیدر، آرزوی فاطمه
 قطره‌ای از بحر لطفش چشمه آب حیات
 وصف او باید کسی گوید که قرآن آورد
 هرچه می‌بینم جمالش را، نبی پا تا به سر
 هر سری تقدیم جانان گشت، خاک پای او
 هرچه از او خواست ذات پاک حق تقدیم کرد
 من نمی‌گویم، نمی‌گویم، خدا باشد حسین
 خواهر مظلومه او مادر آزادی است
 اصغری دارد که ذبح اکبرش خوانند خلق

البشاره لیلۀ میلاد مصباح الهداست
 پیش روی فاطمه، مرآتِ حسن ابتداست
 هم محمد هم امیرالمؤمنین هم مجتباست
 کام حزب اللهیان شیرین که این عید خداست
 عضو عضو پیکرش، اوراق صنع کبریاست
 این همان قرآن روی قلب ختم الانبیاست
 پای تا سر غرق در گلبوسه‌های مرتضاست
 این نمای رحمت بی حد ذات کبریاست
 خون قرآن، اصل ایمان، قلب دین، روح دعاست
 ذره‌ای از خاک کویش درد عالم را دواست
 مدح او باید کسی گوید که او را خونبهاست
 هرچه می‌خوانم ثنائش را، علی سر تا به پاست
 هر دلی جای خدا گردد، بر او صحن و سراست
 در عوض او از خدای خویش بگرفت آنچه خواست
 لیک گویم گر خدایی از خدا خواهد، رواست
 تا قیامت بر همه آزاد مردان مقتداست
 دختری دارد که دست بسته‌اش مشکل‌گشااست

مادری دارد که در قرآن، خدا مدّاح اوست
 قامتی دارد، قیامت گوشه‌ای از سایه‌اش
 بازویی دارد چو بازوی امیرالمؤمنین
 روز محشر ذکر کل انبیا یا فاطمه است
 او بُود فُلک نجات و لنگرش دخت علی
 شهریار کشور دل‌ها «حسین بن علی»
 آنچه در عالم گنه کار است در روز جزا
 گرچه حتی روز محشر چشم زهرا سوی اوست
 اینکه خندانیم و گریانیم در میلاد او
 آنکه سر سازد نثار دوست، از عالم سر است
 مرگ در بستر بُود بر عاشق صادق حرام
 شور ما شور شهادت، شوق ما شوق وصال
 من ز خون دل نوشتم بر جبین آسمان
 قبر: کعبه، رکن: مقتل، تربت عشاق: حجر
 گو یکی گردند خلقت از برای قتل من
 آب را بر روی ما بسته نمی‌داند عدو
 وصل جانان از دم شمشیر می‌آید به دست
 میثم این مصراع را با خط خون باید نوشت

مدح او تطهیر و قدر و فجر و نور و «اهل‌آئی» ست
 صورتی دارد که در چشم محمد دلرباست
 هیبتی دارد که گویی خود علی مرتضاست
 فاطمه گوید خداوندا حسین من کجاست؟
 این نباشد کفر اگر گویم خدایش ناخداست
 زاده ام‌البنین فرمانده کل قواست
 گر خدا بخشد به یک موی حبیب او به جاست
 هر شب او واقعه، هر روز او روز جزاست
 می‌کند ثابت، گل ما از زمین کربلاست
 کشته محبوب را گر کشته پنداری خطاست
 این معما را کسی داند که با ما آشناست
 زخم ما یاری رحمت، خون ما آب بقاست
 هر که فانی در ره حق نیست، پایانش فناست
 مضجع من «مروه» و ایوان عباسم «صفا» ست
 قامتم تنها برای خالق یکتا دوتاست
 حنجر ما تشنه آب دم تیغ بلاست
 این همان معنای رمز «البلاء للولا» ست
 رأس ما از تن جدا شد، دوست کی از ما جداست؟

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

منکه هستم سائلی بر خوان انعام شما از ازل شیرین شده کام من از نام شما
اینکه من دیوانه باشم آن هم از عشق خدا بوده در آغاز خلقت حُسن اقدام شما
گر شکسته بال می‌خواهی بیا بنگر مرا فطرسی بشکسته پر هستم سر بام شما
ای که گفתי آب کم جو تشنگی آور به دست ای که می‌ریزد عطش از باده جام شما

تشنگی خواهم من امشب ای خدای تشنگی

تا که جان خود فدا سازم برای تشنگی

بی‌سر و سامان شدم تا که تو سامانم دهی کافر محض من امشب تا که ایمانم دهی
بی‌سوادم بهره از قرآن ندارم ذره‌ای آمدم ای روح قرآن فهم قرآنم دهی
زنده جاوید گردد هر که باشد گشته‌ات دوست دارم تا بمیرم از دمت جانم دهی
فطرسم، حُرّم، گنه کارم، پشیمانم حسین آمدم تا طعم شیرینی ز گفتارم دهی

احتیاج من ندارد انتها ای ذوالکرم

می‌برم نام تو را تا که شود اینجا حرم

ای که هستی محور حُبّ و ولای اهل‌بیت عشق تو ما را نموده مبتلای اهل‌بیت
بی‌تو نامی از خدا هم در میان ما نبود بی‌تو می‌افتاد از رونق صدای اهل‌بیت
ای که مردانه دل از پروردگارت بُرده‌ای نیست عاشق بر تو مانند خدای اهل‌بیت
تا که نامت میشود جاری به لب‌ها یا حسین جمع ما گیرد دگر حال و هوای اهل‌بیت

گر نبودی اسم غفّار خدا معنا نداشت

عفو و رحمت در میان هر دو عالم جا نداشت

شد مدینه کربلا تا که به دنیا آمدی	مادرت شد مبتلا تا که به دنیا آمدی
مصطفی شد بوسه چین از حنجر و حلقوم تو	چشم‌ها شد پُر بکا وقتی به دنیا آمدی
گفت این طفل از من است و من از اویم بین جمع	راز‌ها شد برملا وقتی به دنیا آمدی
بهترین معنای رحمان و رحیم امشب بود	می‌دهد عیدی خدا وقتی به دنیا آمدی

عید عفو و رحمت آمد عید غفران آمده

ذکر تسبیح ملک زین پس حسین جان آمده

رمز صبر انبیاء عشق تو بوده یا حسین	نام تو صاحب‌دلان را دل ربوده یا حسین
میهمانی خدا گر خاص می‌شد بر رُسل	حق پذیرایی به روضه مینموده یا حسین
اولین باری که باب توبه و اشد در جهان	نام زیبای تو این در راه گشوده یا حسین
هر که را حق از برای بندگی کرده جدا	نام تو بر قلب و جان او سروده یا حسین

جز سعادت نیست عاشق بر رُخ ماهت شدن

جز شهادت نیست راه خاک درگاهت شدن

حق آن لحظه که بوسیده پیمبر حنجرت	حق آن شوری که افتاده به قلب مادرت
حق بابایت علی و گریه مردانه‌اش	حق آن جمعی که گردیده سراسر مضطرت
حق جبریل و سلامی که ز بالا آورد	حق فطرس آن دخیل گاهوار اطهرت
حق آن شیری که از کام پیمبر خورده‌ای	حق اسمی که تو را گشته نصیب از داورت

یک گره بر دل بزن تا صد گره را واکنی

زشتی ما را به زیبایی خود زیبا کنی

وزن شعر: فعولن فعولن فعولن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: حسن لطفی

ببینید گیسوی پُر تابِ ما را ببینید جوشِ میِ نابِ ما را

ببینید ماهِ جهانتابِ ما را ببینید لبخندِ اربابِ ما را

ندارد ظهورش در عالم نظیری

امیری حسین و نعم الامیری

جنون چاک کرده گریبانِ ما را قیامت ندیده است طوفانِ ما را

چه می‌خواهد از جانِ ما، جانِ ما را ببینید این عیدِ قربانِ ما را

سر آورده‌ام تا سرم را بگیری

امیری حسین و نعم الامیری

پُرَم کرده‌ای با سبویِ دو چشمم که شش‌گوشه شد آرزویِ دو چشمم

بسوی شما می‌رود سویِ دو چشمم^۱ تو و جانِ من ای به رویِ دو چشمم

کنارت ندارم بجز سر به زیری

امیری حسین و نعم الامیری

حضرت عباس علیه السلام

خدا با تو وا کرده درهای خود را به گِردت دوانده قمرهای خود را

علی دیده جمع پسرهای خود را خدا رو نموده هنرهای خود را

چه نور عظیمی چه شاه و وزیری

امیری حسین و نعم الامیری

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد وزنی و سکت موجود در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به

منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

بسوی شما می‌رود سویِ دو چشمم تو و جانِ من ای به رویِ دو چشمم

زمانی که میدان نفس گیر می شد زمانی که لشگر سرازیر می شد
زمانی که دشمن کمی شیر می شد فقط ضربه های تو تکثیر می شد

تو سلطان میدان در آن زمهریری

امیری حسین و نعم الامیری

به میدان رسیدی و عالم به پا شد که با تو خدای مجسم به پا شد
به پیش تو محشر دمام به پا شد که با ذوالفقارت جهنم به پا شد

تو مانند مولایی و در غدیری

امیری حسین و نعم الامیری

اگر بار دیگر قدم را بکوبی بهم دستگاه ستم را بکوبی
سر کافران کاخ غم را بکوبی اگر زینبیه علم را بکوبی

الا نور عینی و بدر المُنیری

امیری حسین و نعم الامیری

امام سجاد علیه السلام

خدا آرزوی علی را بر آورد حسن بوسه زد از لب تشنگر آورد
حسین امشب از خندهات پر در آورد علی را برای علی اکبر آورد

تو حُسن قدیمی و خیر کثیری

امیری حسین و نعم الامیری

اگر ما به یادت اگر یاد مایی تو آرامش حیدرآباد مایی
تو و شهربانو تو سجاد مایی تو همشهری ما، تو داماد مایی

تو ایرانی و قبله این مسیری

امیری حسین و نعم الامیری

کشیدم برای تو کرببلایی شبیه نجف صحن ایوان طلایی
 ضریح بلندی و دار الشفایی رواقی و طاقی و جمع گدایی
 کشیدم خودم را فقیر فقیری
 امیری حسین و نعم الامیری
 اگر عمهات تکیه گاهت نمی‌شد اگر بین آتش پناهت نمی‌شد
 اگر مانع خون نگاهت نمی‌شد اگر مرحم آه آهت نمی‌شد
 تو جان داده بودی زمان اسیری
 امیری حسین و نعم الامیری

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدهاشم وفایی

پیک شادی به نثارت همه جا گل ریزد
 جبرئیل از در و از بام و هوا گل ریزد
 گر به پای تو نریزد به کجا گل ریزد
 بال بگشوده و بر ارض و سما گل ریزد
 ز سرشک شعف خود همه جا گل ریزد
 گوئی از شاخه پُربار وفا گل ریزد
 خضر پیوسته لب آب بقا گل ریزد
 هاجر از شوق تو در سعی و صفا گل ریزد
 روی سجاده محراب دعا گل ریزد
 در ره دوست گه رنج و بلا گل ریزد
 گوئی از خاک تو در کرب و بلا گل ریزد
 به روی خاک تو با اهل ولا گل ریزد

ای که در مقدم تو باد صبا گل ریزد
 شب میلاد تو عالم اگر عطر آگین است
 ای گل سرسبد گلشن زهرا، جبریل
 فطرس از مقدم تو شکر خدا می‌گوید
 خبری گر ز جمال تو به یوسف برسد
 هر کسی نقش ببندد به لبش نام حسین
 ای بقا یافته دین از تو، به پاس قدمت
 احترام حرم از منزلت و حرمت توست
 هر زمانی که به محراب نیایش آئی
 گلفروش چمن عشقی و غیر از تو چه کس
 ثُربت حاهر و اینار تو از بس خوشبوست
 می‌چکد گر که ز چشمان وفائی اشکی

شاعر: محمدعلی بیابانی

قالب شعر: ترجیع بند

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

می‌نویسم عشق و بی‌تردید می‌خوانم جنون
هرکسی دل‌داده‌تر السابقون السابقون^۱

می‌نویسم عشق و بی‌تردید می‌خوانم حسین
عاقلان دانند، لکن اکثراً لایعقلون

این سرشت ماست؛ از خاک کربلا
سرنوشت ماست پس انا الیه الراجعون

صرف یک دل دادن و عرض ارادت شرط نیست
باید امضا کرد این دلنامه را با دست خون

پرچم او از ازل بالاست؛ بالا تا ابد
باد این پرچم بلند و هرچه جز آن سرنگون

زینت دوش نبی! عرش است جای پای تو

سینه پیغمبر است و قلب زهرا جای تو

گوش جانم چشم بر راه صدای دیگری ست
پای دل سر در هوای ماجرای دیگری ست

گرچه خیلی‌ها به ظاهر کربلا هستند لیک
باطناً امشب مدینه کربلای دیگری ست

چار تن از پنج تن در گرد یک گهواره‌اند
در دل گهواره هم اهل کسای دیگری ست

خنده گریه خنده گریه خنده گریه خنده اشک
بیت مولا غرق اشک و خنده‌های دیگری ست

شیر از انگشت‌های وحی می‌نوشد حسین
سبط پیغمبر غذایش هم غذای دیگری ست

زینت دوش نبی! عرش است جای پای تو

سینه پیغمبر است و قلب زهرا جای تو

عشق او جاری ست حتی در مرام اهل بیت
می‌توان فهمید این را از کلام اهل بیت

ساغر لب‌های هر معصوم می‌گوید حسین
بسکه لبریز است نام او ز جام اهل بیت

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل عدم رعایت توصیه‌های مراجع و علما؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و رعایت توصیه‌های مراجع، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

هم شتابش بیشتر هم اینکه جایش بیشتر
در نهایت جمع خواهد گشت با نام حسین
روز و شب بر او درود حق درود اهل بیت
روز و شب بر او سلام حق سلام اهل بیت

زینت دوش نبی! عرش است جای پای تو

سینه پیغمبر است و قلب زهرا جای تو

تا که می خوانم تو را هر دیده می بارد تو را
در روایت هست هر که دوستش دارد خدا
عشق را از هر کسی از اهل دل پرسیده ام
ما نه؛ فرزند پیغمبر می شود قربانی ات
از خدا دیگر چه خواهد هر کسی دارد تو را
در دلش چون داغی از یک لاله می کارد تو را
از گریبانش چنان خورشید می آرد تو را
هستی اش را می دهد تا که نگه دارد تو را
جامه ها را آسمانی ها عوض کردند تا
سختی رخت زمینی ها نیاز دارد تو را

زینت دوش نبی! عرش است جای پای تو

سینه پیغمبر است و قلب زهرا جای تو

اشک می ریزیم و با ذکر عبادت می کنیم
ما همه بیمارهای دوری از شش گوشه ایم
زودتر راحت کن از درد فراق خلق را
عالم نوزادی ما فرق دارد با همه
بعد از آن هر جا غمی دیدیم یادت می کنیم
بین هیأتها ز یکدیگر عیادت می کنیم
ما به این دوری مپنداری که عادت می کنیم
ما برایت گریه از وقت ولادت می کنیم
هر غمی دیدیم، فرمودند فابک للحسین

زینت دوش نبی! عرش است جای پای تو

سینه پیغمبر است و قلب زهرا جای تو

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: محمدعلی بیابانی

گوش جانم چشم بر راه صدای دیگری ست
پای دل سر در هوای ماجرای دیگری ست
گرچه خیلی ها به ظاهر کربلا هستند لیک
باطنا امشب مدینه کربلای دیگری ست
چار تن از پنج تن در گرد یک گهواره اند
در دل گهواره هم اهل کسای دیگری ست
خنده گریه خنده گریه خنده گریه خنده اشک
بیت مولا غرق اشک و خنده های دیگری ست
شیر از انگشت های وحی می نوشد حسین
سبط پیغمبر غذایش هم غذای دیگری ست

آمد آن کان عطا، کھف الورا؛ خون خدا^۱

او بُود آئینه حُسن جمال کبریا

عشق او جاری ست حتی در مرام اهل بیت
می توان فهمید این را از کلام اهل بیت
ساغر لبهای هر معصوم می گوید حسین
بسکه لبریز است نام او ز جام اهل بیت
هم شتابش بیشتر هم اینکه جایش بیشتر
کشتی اش هم فرق دارد با تمام اهل بیت
در نهایت جمع خواهد گشت با نام حسین
سفره ای که پهن می گردد به نام اهل بیت
روز و شب بر او درود حق درود اهل بیت
روز و شب بر او سلام حق سلام اهل بیت

گفت پیغمبر حسین از من بُود من از حسین

پس بُود او بر تمام اهل بیت نور دو عین

تا که میخوانم تو را هر دیده می بارد تو را
از خدا دیگر چه خواهد هر کسی دارد تو را
در روایت هست هر که دوستش دارد خدا
در دلش چون داغی از یک لاله می کارد تو را

^۱. ترکیب بند شعری است که در پایان هر غزل یک بیت برگردان با قافیه ای متفاوت آورده میشود که در بند اول و دوم

این شعر آورده نشده است لذا ابیات زیر برای رفع این نقیصه اضافه شد

آمد آن کان عطا، کھف الورا؛ خون خدا او بُود آئینه حُسن جمال کبریا

گفت پیغمبر حسین از من بُود من از حسین پس بُود او بر تمام اهل بیت نور دو عین

عشق را از هر کسی از اهل دل پرسیده‌ام
ما نه؛ فرزند پیمبر می‌شود قربانی‌ات
جامه‌ات را آسمانی‌ها عوض کردند تا
سختی رخت زمینی‌ها نیازارد تو را
زینت دوش نبی! عرش است جای پای تو

سینه پیغمبر است و قلب زهرا جای تو

اشک می‌ریزیم و با ذکر عبادت می‌کنیم
ما همه بیمارهای دوری از شش گوشه‌ایم
زودتر راحت کن از درد فراق خلق را
عالم نوزادی ما فرق دارد با همه
هر غمی دیدیم، فرمودند فابک للحسین
باز هم از راه دور عرض ارادت می‌کنیم
بین هیئت‌ها ز یکدیگر عبادت می‌کنیم
ما به این دوری مپنداری که عادت می‌کنیم
ما برایت گریه از وقت ولادت می‌کنیم
بعد از آن هر جا غمی دیدیم یادت می‌کنیم

دوستت دارم من ای در جسم عالم جان حسین

آذری میخوانمت: جانیم سنه قربان حسین

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا اسماعیلی

نور خدا، در کوچه باغ سینه گل کرد	ای عاشقان! خورشید در آئینه گل کرد
نور کمال حضرت آئینه گل کرد	عالم مُعطر شد ز نور عصمتی سبز
مهر جمال دلبر دیرینه گل کرد	شوریدگان عشق! بوی یار آمد
خون خدا، ای عاشقان! دوشینه گل کرد	زد خنده خورشید شهادت بر شب ما
ماه مدینه، در شب آدینه گل کرد	بوی خوش معصوم پنجم منتشر شد
ای عاشقان! خورشید در آئینه گل کرد	شکر خدا، شب رفت و فجر صادق آمد

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مسدس ترکیب وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن

امشب به بیت فاطمه رضوان گل افشانی کند روح القدس مدحت گری، حورا غزل خوانی کند
گیتی به تن پیراهن از، انوار ربّانی کند شادی و غم با دل صفا پیدا و پنهانی کند
در سینه‌های سوخته آتش گلستانی کند زبید جهان هستی خود، یکباره قربانی کند

ریحانه ختم رُسل فرزندان زهرا آمده

آری حسین بن علی امشب به دنیا آمده

امشب به روی دست خود، قرآن گرفته فاطمه امشب ز باغ آرزو، ریحان گرفته فاطمه
امشب ز دریای ولا، مرجان گرفته فاطمه امشب ز داور گوهر ایمان گرفته فاطمه
امشب برای اهل دل، جانان گرفته فاطمه امشب حسینش را به بر چون جان گرفته فاطمه

امشب در عاشورائیان بر پا شده شوری دگر

از خانه زهرا رود بر آسمان نوری دگر

در سیر دریای ولا دل گوهرش را یافته یا جان به ظلمات بلا روشن‌گرش را یافته
باطل شده سر در گم، حق محورش را یافته بستان سرسبز ولا آب آورش را یافته
نخل امید فاطمه برگ و برش را یافته فطرس به پرواز آمده بال و پرش را یافته

از آسمان و از زمین آید به گوش این زمزمه

ای عاصیان ای عاصیان آمد حسین فاطمه

شور آفرین عاشقان با شور عاشورا است این مشعل فروز بزم جان روشن‌گر دلهاست این
ریحانه ختم رسل دُرْدانه زهر است این ماه امیرالمونین مهر جهان آراست این
توحید از سر تا بپا قرآن ز سر تا پاست این وجه خدا خون خدا عبد خدا سیماست این

گویم اگر در وصف او از آنچه هست آگاهیم

ترسم که هر کس بشنود خواند حسین اللهم

جان بحر و اودر دانه اش دل باغ، او ریحانه اش
 هستی همه دلداده اش عالم همه دیوانه اش
 ایثار شمع محفلش خلقت همه پروانه اش
 خلق زمین و آسمان یکسر گدای خانه اش
 سرمست از جام جنون دیوانه و فرزانه اش
 مرهون لطف و مرحمت هم خویش هم بیگانه اش

چشم همه دریای او قلب همه صحرای او

هر جا شده کرب و بلا هر لحظه عاشورای او

فطرس بیا فطرس بیا شور حسینی ساز کن
 درد درون خویش را ابراز کن ابراز کن
 حرف دل بشکسته را آغاز کن آغاز کن
 پروانه شو پروانه شو پرواز کن پرواز کن
 برگرد شمع روی او پرواز کن پرواز کن
 نازی بکش زان نازنین بر خلق عالم ناز کن

عین الحیوة عاشقان در عالمین است این پسر

باب النجاة عاصیان یعنی حسین است این پسر

آن سرو بستان قدم تازد در این عالم قدم
 ناورده حرفی بر زبان نگشوده چشم خود ز هم
 دست گرفتاری گرفت از رحمت و لطف و کرم
 لبخند زن پرواز کن گردید گرد آن حرم
 زد بوسه بر گهواره اش قنداقه اش بوسید، هم
 این قصه دارد نکته ای یعنی گنه کاران چه غم؟

من آمدم تا در یم عصیان بگیرم دستتان

از جام عشق خود کنم دیوانه و سرمستان

من آمدم با بذل جان دل مُرده را احیا کنم
 من آمدم با ترک سر فرمان حق اجرا کنم
 من آمدم هر فرد را آزاده در دنیا کنم
 من آمدم بند ستم از پای عالم وا کنم
 من آمدم تا پرچم عدل و شرف برپا کنم
 من آمدم هر روز را اعلان عاشورا کنم

من آمدم تا رهنما در طی منزلها شوم

با روی خونین تا ابد روشنگر دلها شوم

حُسن خدا روی خدا این حُسن من این روی من خلق نبی خوی نبی این خلق من این خوی من
 رنگ جنان بوی جنان این رنگ من این بوی من حبل المتین عاشقان این تار من این موی من
 سعی و صفای عارفان این بیت من این کوی من آلوده دامانید اگر این بحر من این جوی من
 من بین دریای بلا فُلك نجات امتم

من با لب عطشان خود آب حیات امتم

خونین گلان باغ دین نوشند آب از خون من ایثار دامن گیر من آزادگی مرهون من
 افروختن، خود سوختن، آموختن قانون من مجد و جلال و عزت و عشق و وفا؛ ممنون من
 قلب همه کانون من، چشم همه جیحون من خونی که ریزد بر زمین، از چهره گلگون من
 هر قطره اش میجوشد و صد بحر غفران می شود

بحری که هر موجش فزون زین هفت ایوان می شود

تنها نه اینجا فطرسی روئیده شد بال و پرش تا حشر هر افتاده را من همدمش، من یاورش
 هرکس به طوفان غرق شد، من کشتی اش، من لنگرش هرکس به صحرا گشت گم، من هادی اش، من رهبرش
 هرکس شهید دوست شد، من سیدش، من سرورش هرکس که مست یار شد من ساقی اش، من ساغرش

لبیک گو امدادگر فریادرس فردا منم

حتی اگر کافر زند دست ولا بر دامنم

من عاشق شیدای حق، حق عاشق شیدای من پیمان خود را نشکنم، گر بشکند اعضای من
 صد بار، اگر غلظد بخون هر لحظه سر تا پای من صد بار اگر گلگون شود از خون سرو سیمای من
 هر روز گردد زنده تر، ز امروز من فردای من بر نسل ها باشد یکی میلاد و عاشورای من

هر روز بر آزادگان میلاد جان ما بود

در محفل دلدادگان "میثم" زبان ما بود

شاعر: سیدهاشم وفایی قالب شعر: ترجیع بند وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

امشب دوباره عشق را تحکیم کردند با دست حق نقشی دگر ترسیم کردند
یک دسته گل دادند بر زهرا و حیدر از فاطمه وز مرتضی تکریم کردند
دردانه‌های آفرینش شوق خود را با فرشیان و عرشیان تقسیم کردند
این است آن انسان که در عرش الهی خیل ملائک پیش او تعظیم کردند
می‌خواستم پرسم که میلاد چه نوری است کامشب به آل مصطفی تقدیم کردند

دیدم جهان پُر از فروغ زیب و زین است

هستی پُر از عطر دل انگیز حسین است

آن شب ملائک ز آسمان‌ها نور دیدند از آسمان‌ها تا مدینه پر کشیدند
سجاده شکر و دعا را پهن کردند وقتی طنین بال فطرس را شنیدند
با عرض تبریک و درود حق تعالی در محضر پیغمبر اکرم رسیدند
اذن ورود خانه حیدر گرفتند در دست زهرا گوشوار عرش دیدند
وارستگان عشق در میلاد آن گل وقتی که از جام وصالش می چشیدند

دیدم جهان پُر از فروغ زیب و زین است

هستی پُر از عطر دل انگیز حسین است

تنها نه مه محو نگاه روشنش بود خورشید هم یک خوشه چین از خرمنش بود
آفاق پُر شد از شمیم لاله، آن گاه هستی بهشت عشق از عطر تنش بود
این باغبان عشق و ایثار و شهادت یک بوستان لاله به روی دامنش بود
بر صد هزاران تاج گل هم برتری داشت دستی که هم چون طوق گل برگردنش بود
وقتی که همراه نسیم صبحگاهی روح الامین غرق نوازش کردنش بود

دیدم جهان پُر از فروغ زیب و زین است

هستی پُر از عطر دل انگیز حسین است

امشب خدا در عرش او را میهمان کرد
او را نشان شب نشینان فلک داد
در مصحف نورانی خود تا به محشر
گل های دیگر گر به رنگ یاس بودند
با خلقت نور حسین آل طاهها
از او پذیرائی میان آسمان کرد
خاصان درگه را دوباره شادمان کرد
نام همیشه سبز او را جاودان کرد
در لاله زار عشق او را ارغوان کرد
امشب که عشق و معرفت را ترجمان کرد

دیدم جهان پُر از فروغ زیب و زین است

هستی پُر از عطر دل انگیز حسین است

امشب شب اعجاز صورت آفرین است
ای دل شب نورست وین نور هدایت
با این همه قدر و جلال او عجب نیست
منزلگه و قدر و مقامش آسمانی ست
امشب که از نور ولایت روشنم من
فصل شکوفائی ایمان و یقین است
بر رهروان حق امام راستین است
گهواره جنبانش اگر روح الامین است
یک چند روزی گر چه مهمان زمین است
امشب که با یادش دلم خلوت نشین است

دیدم جهان پُر از فروغ زیب و زین است

هستی پُر از عطر دل انگیز حسین است

ای تشنگان عشق؛ او آب حیات است
گر در مسیر نهی از منکر قدم زد
تسنیم و زمزم تشنه لعل لب اوست
می گفت پیغمبر «وفائی» کاین حسینش
گر چه شب میلاد او گفتم ز مدحش
سر منشأ خیر تمام کائنات است
احیاگر امر به معروف و زکات است
کی تشنه یک جرعه از آب فرات است
نور هدایت هست و کشتی نجات است
گر چه ز قدر و جاه او ادراک مات است

دیدم جهان پُر از فروغ زیب و زین است

هستی پُر از عطر دل انگیز حسین است

شاعر: سیدهاشم وفایی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

امشب از قافله نور خبر دارم من از سواران سلحشور خبر دارم من
از نشاط پری و خور خبر دارم من از شکوه دل پُر شور خبر دارم من
شب زیبائی و روز طرب انگیز رسید

ساقی میکده با ساغر لبریز رسید

امشب از نور دل فاطمه صحبت دارم با شما صحبتی از جلوه عصمت دارم
سخن از شادی گل های مسرت دارم خبر از آینه عشق و محبت دارم
غرق شیدائی و شورم اگر از شور حسین

جبرئیل که خبر می دهم از نور حسین

شهر یثرب ز رخس نور علی نور بود رشک فردوس برین رشک دل طور بود
خاطر اهل ولایت همه مسرور بود خانه فاطمه پر ولوله و شور بود
مرتضی شکر خدا کرده و رویش بوسد

مصطفی گریه کنان زیر گلویش بوسد

این گل سرخ که زبینه زهرا و علی ست لاله گلشن ارزنده زهرا و علی ست
این همان چشمه جوشنده زهرا و علی ست این همان مهر درخشنده زهرا و علی ست
از فروغ رخ او تا که تکلم کردند

بر رخس این دو گل یاس تبسم کردند

نور او منبع و سرچشمه خورشید بُود روی او خوب تر از ماه شب عید بود
مهر او آینه روشن توحید بُود حُب او روز جزا مایه امید بُود
هر که شد ذره این مهر به خورشید رسد

پیروش عاقبت الامر به توحید رسد

آی فطرس به خدا قبله حاجات رسید
 خیز از جا که کنون وقت ملاقات رسید
 بنگر لاله‌ای از گلشن سادات رسید
 نور سیزی ز جمالش به سماوات رسید
 نور این مهر چراغ سحر است خواهد داد
 عطر این گل ز وفا بال و پرت خواهد داد
 روی او آینه صبر و ثبات است بیا
 نفسش باعث احیاء حیات است بیا
 در دو عالم همه را فلک نجات است بیا
 بهر آزادی تو برگ و برات است بیا
 کائنات از دم او زنده و جاوید شوند
 گمراهان با نگهش پیرو توحید شوند
 این همان است که دل در طلبش میکوشد
 کوثر عشق ز انگشت پیمبر نوشد
 به تنش جامه گلرنگ شهادت پوشد
 این همان است که خونش همه دم میجوشت
 دل جبریل «وفائی» زغم او خون است
 این حسین است که اسلام به اومدیون است

وزن شعر: فعولن فعولن فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین ایزدی

تجلی آسمای حسنی ببیند	تو را آفریده که خود را ببیند
زمانش رسیده که دنیا ببیند	خودش از ازل خیره‌ات بود و حالا
که تنها تو را ذات اعلی ببیند	تو آن کنز مخفی بالا نشینی
خدا را ببیند؟ شما را ببیند؟	تحیر فتاده به جان ملائک
تو را دوست دارد که بالا ببیند	بدون سبب نیست بر ساق عرشی
میان جمال تو آسماء ببیند	دلش تنگ عرش است زهرا و هر شب
اگر کور باشد چو بینا ببیند	به هر کس نگاهت بیفتد، یقینا

شاعر: مهدی نظری قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

نوری به نسل ساقی کوثر اضافه شد ماهی به روی دامن مادر اضافه شد
مولودی آمده که ز یمن وجود او^۱ بر رزق سفره ها دو برابر اضافه شد
وقتی که پا به روی زمین زد خدای عشق از این به بعد واژه نوکر اضافه شد
امروز با ولادت ارباب یک نفر بر شافعان عرصه محشر اضافه شد
از معجزات نور وجود حسین بود بر بال های فطرس اگر پر اضافه شد
با دیدن حسین، حسن افتخار کرد بر میوه های قلب پیمبر اضافه شد

این شد که ما به نان و نوایی رسیده ایم

از برکت حسین به جایی رسیده ایم

از آسمان به سوی زمین این ندا رسید مژده به هم دهید که خون خدا رسید
تکمیل شد حدیث بلند رسول عشق یعنی که تک ستاره اهل کسا رسید
در ازدحام خیل گدا می شود شنید سلطان عشق، پادشه کربلا رسید
حال و هوای مستی ما بی دلیل نیست امشب حسین فاطمه ارباب ما رسید
جذب خودش نموده تمامی خلق را مثل پیمبری که ز غار حرا رسید

امشب تبرکی ز درش خاک می برند

آنان که هر کدام به قومی پیمبرند

حساس بود فاطمه بر گریه های او بر بوسه نبی به تن و دست و پای او

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

پروانه های سوخته دور شمع او	جبریل می شوند همه از دعای او
صدها مسیح دم همه بیمار او شدند	حلقه زدند بر در دار الشفای او
ثابت شود به خلق ازل تا ابد که نیست	خاکی شبیه تربت کربلای او
ما که بهشت را همگی لمس کرده ایم	هر شب میان گریه و در روضه های او

وقتی که ذره پروری اصل صفات اوست

پس سینه زن شدن یکی از معجزات اوست

بر سینه غیر نام تو را حک نمی کنیم	از بین سینه عشق تو را دک نمی کنیم
هر کس که در مقابل تو صف کشیده است	ما به حرامزادگی اش شک نمی کنیم
خود را به پیش هیچ کسی جز خود شما	آقا به جان فاطمه کوچک نمی کنیم
ما سیب سرخ سینه خود را حسین جان	با معصیت به عشق شما لک نمی کنیم

لطف تو بود بر دل مسکین پناه داد

ما را رقیه ات سر این سفره راه داد

آن دختری که فاطمه کاروان شده	آن که سه سال داشت ولی قد کمان شده
از آن زمان که رأس تو را روی نیزه دید	مانند عمه جان خودش روضه خوان شده
جان داد و در عوض ز لبت بوسه ای گرفت	از آن لبی که بوسه گه خیزران شده
طفل سه ساله ای که پر از خار شد تنش	از بس دویده اند پی اش نیمه جان شده
در مجلس یزید که حرف از کنیز شد	زهرای کاروان تو سخت امتحان شده

امشب تو آمدی و به ما اشک می دهند

ما تشنه ایم و باده از آن مشک می دهند

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: مثنی

شاعر: غلامرضا سازگار

امشب شب تبسم و اشک پیمبر است شاید که از هزار شب قدر بهتر است^۱

جان محمد است در آغوش مرتضی یا روی دست فاطمه قرآن دیگر است

امشب خدا به وسعت ملک وسیع خویش با جلوه حسینی خود نورگستر است

امشب بُود برای خدا هم شب حسین

گلبوسه نبی است به لعل لب حسین

امشب خدا ولیمه به خلق جهان دهد امشب خدا به پیکر توحید جان دهد

امشب خدا گشوده ز رخ پرده بر رسول روی حسین را به محمد نشان دهد

تنها به یک ملک ندهد باز بال و پر امشب حسین بر همه خط امان دهد

فطرس به فوج فوج ملک ناز می‌کند

دور حسین فاطمه پرواز می‌کند

این قبله دل همه، جان پیمبر است این روح انبیا و روان پیمبر است

این مصحف نبی به سر دست فاطمه این دست حیدر است و زبان پیمبر است

این بر فراز شانه مدال محمد است این روی سینه تاب و توان پیمبر است

این است آن حسین که آقای عالم است

آقایی تمامی عالم بر او کم است

ماه رسول، ماه خدا را نظاره کن خورشید آسمان هُدا را نظاره کن

بر روی دست فاطمه با صد هزار چشم رخسار سیدالشهدا را نظاره کن

۱. بیت زیر به جهت جلوگیری از کج تابی فهم شعر و رعایت احتیاط تغییر داده شد و پیشنهاد می شود بیت اصلاحی در متن شعر جایگزین بیت زیر گردد.

بر گرد کعبه دل ختم رُسل بگرد سعی آور و صفای صفا را نظاره کن

سر تا قدم رسول خدا زاد فاطمه

الحق که سیدالشهدا زاد فاطمه

مادر، حسین زاده بر این مادر آفرین این حیدر علی است، بر این حیدر آفرین

این منظر جمال خداوند سرمد است بر منظر آفرین و بر این منظر آفرین

گوهر بود حسین و صدف، قلب فاطمه بر این صدف سلام و بر این گوهر آفرین

امشب خدا سلام فرستد به سوی او

گیرد رسول در بر و بوسد گلوی او

ای خاک پات تاج سر شهریارها ای بُرده دل ز طایفه‌ها و تبارها

احمد که انبیا همه بوسند دست او داده است عضو عضو تو را بوسه بارها

بیش از هزار سال گذشت زمان هنوز باشد هزارهات همه لیل و نهارها

دل‌های دوستان خدا نینوای توست

هر لحظه یک هزاره کرب و بلای توست

ملک وجود گوشه صحن و سرای تو دل‌های انبیا حرم با صفای تو

بالله قسم چراغ هدایت به هر زمان باشد به نوک نی سر از تن جدای تو

دین خدا ز خون گلویت وضو گرفت خود کیستی که هست خدا خونبهای تو؟

سر تا به پا تمام سرشت محمّدی

اقرار می‌کنم که بهشت محمّدی

تو از خدا جلال خدایی گرفته‌ای بر عالمی برات رهایی گرفته‌ای

در بین انبیا و امامان تو از خدا عنوان سیدالشهدایی گرفته‌ای

هم خود فدای دوست شدی با هزار زخم هم روی دست خویش فدایی گرفته‌ای

وقتی که تیغ خصم گلوی تو را بُرید

خون تو را خدا به بهای خودش خرید

ای بر تن مطهر تو جای نیزه‌ها آوای دلربای تو در نای نیزه‌ها

غیر از سر مقدس تو در چهل مقام خورشید را که دیده به بالای نیزه‌ها؟

قرآن بخوان که تا در دروازه‌های شام آیند مرد و زن به تماشای نیزه‌ها

از بس زدند بر تن پاک تو بیشتر

زخمت ز حلقه‌های زره گشت بیشتر

ای خون زخم‌های تو فرش عبادت لطف و کرم، سنجیه و ایثار، عادتت

هر چند چهره در مه شعبان گشوده‌ای میلاد توست روز بزرگ شهادتت

تا بامداد روز جزا روح انبیا آیند کربلا پی عرض ارادتت

تنها نه در طریق تو میثم حسینی است

عالم حسینیند و خدا هم حسینی است

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین ایزدی

یس و مریم است که ترتیل می‌شود

قرآن فاطمه است که تکمیل می‌شود

با این پسر ز شأن تو تجلیل می‌شود

دوزخ یقین نمود که تعطیل می‌شود

کانون عاشقی است که تشکیل می‌شود

با سرخی گلوی تو تأویل می‌شود

آیات عاشقی است که تنزیل می‌شود

کوثر و مُلک بوده و والفجر هم رسید

سبّح بحمد ربّک یا مرتضی علی

کشتی عشق او که دلش را به آب زد

بسم خدای فجر و قسم بر لیال عشر

إنی أنا الغریب زمان ولادتت

شاعر: محسن عرب خالقی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

روز ازل که قسمت ما را نوشته اند ما را به نام حضرت دریا نوشته اند
 کار جنون ما به تماشا کشیده است ما را غبار محمل لیلا نوشته اند
 بر روی بال های تمام فرشتگان از سرگذشت عاشقی ما نوشته اند
 یوسف کجاست تا سر خود را فدا کنیم ما را ز دودمان زلیخا نوشته اند
 روز ازل مقابل اسمی که تا ابد یک یا حسین گفته مسیحا نوشته اند
 هم چون تو را نه این که دو عالم ندیده است

مثل تو را به عرش خدا هم ندیده است^۱

آن جلوه ای که نور تو را آفریده است در پیش خویش قبله نما آفریده است
 حتی تمام بود و نبودى که هست و نیست محض گل جمال شما آفریده است
 یک کعبه را برای خودش خلق کرده است شش گوشه را به خاطر ما آفریده است
 تا قبله را برای همیشه نشان دهد در خاک خویش کربلا آفریده است
 جبریل زیر پای تو فهمیده است خدا این بال را برای کجا آفریده است

مردم خدا شنیده ولیکن ندیده اند

ما دیده ایم آن چه که مردم شنیده اند

تو انتهای جاده قالوا بلى شدی زهرا شدی علی شدی و مصطفی شدی
 روزی که هر فرشته بر آدم به سجده رفت ای سر ناگشوده حق بر ملا شدی
 در سایه سار جلوه ات عباس قد کشید یعنی چقدر بی حد و بی انتها شدی

^۱. ابیات زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی؛ پیشنهاد می کنیم به منظور رفع ایراد موجود و پرهیز از اغراق گوئی و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

مثل تو را به خاک خدا هم ندیده است

هم چون تو را نه این که دو عالم ندیده است

این بال را برای کجا آفریده است

جبریل زیر پای تو فهمیده است غیب

وقتش رسیده نوبت دیوانگان شو

با دست غیب برق ظهورت نوشت عشق

ما قسمت همیم که با عمر روزگار
 دیدی که بی کسیم و نداریم دل خوشی
 ما دردمند عشق و تو دارالشفای شدی
 همسایه قدیمی این چشم ها شدی
 چون فطرسیم گر چه به زنجیر میشویم
 شکر خدا به پای شما پیر میشویم

روز الست، روز ازل، لحظه های عشق
 روزی که آفرینش گیتی تمام شد
 روزی که آفریده شد عالم برای عشق
 آغاز شد به دست خدا ماجرای عشق
 بودیم گر چه در دل سر گشتگان ولی
 چشمی میان آن همه ما را سوا نمود
 دستی به روی شانه مان خورد و ناگهان
 روز الست لحظه آغاز عاشقی
 عکس خدا نشسته بر آیینه هایمان

روز ازل حسینه شد سینه هایمان
 هستی بهانه بود که سِرّی بیان شود
 مستی بهانه بود که ساقی عیان شود
 خلقت ادامه یافت و رازی گشوده شد
 تا معنی وجود زمین و زمان شود
 با دست غیب برق ظهورت نوشت عشق
وقتش رسیده نوبت دلدادگان شود
 جارو کش همیشه این آستان شود
 قلب مدینه می طپد از خاک پای تو
 تا قبله گاه وسعت هفت آسمان شود
 حتی بهشت با سر مژگان رسیده است
 تو حیدری، تو فاطمه ای، تو پیمبری

سوگند بر خدا که خداییش محشری!
 بی تو هزار گوشه دنیا صفا نداشت
 اصلاً خدا بدون تو این جلوه را نداشت
 گیرم هزار کعبه خدا خلق می نمود
 چنگی به دل نمیزد اگر کربلا نداشت
 شکر خدا که خانه تان هست روی خاک
 و نه زمین تیره که دارالشفای نداشت

مجموعهٔ خصائل بی انتها شدی

يك جا تمام سلسلهٔ انبیا شدی

گیرم بهار نیست دمی جان فزا که هست	گیرم بهشت نیست غبار شما که هست
بر خشت خشت کعبه نوشتند با طلا	گیرم که قبله نیست ولی کربلا که هست
در ازدحام خیل گدا جا اگر کم است	تشریف آورید دو چشمان ما که هست
جایی اگر نبود خدا را صدا کنید	باب الجواد وسایهٔ ایوان طلا که هست
کوتاست سقف عالم اگر وقت پر زدن	غم نیست روی گنبد و گلدسته ها که هست

خوش گفته اند قطره که دریا نمی شود

هر یوسفی که یوسف زهرا نمی شود

تو آمدی قیامت کبری رقم زدی	بر تارک همیشهٔ عالم علم زدی
میخواستی که رَشك بَرند دیگران به من	زلف مرا گره به نسیم حرم زدی
حس می کنم میان دلم بوی سیب را	از آن زمان که در حرم دل قدم زدی
می خواستی که شعله بگیریم بی امان	آتش به جان هر غزل محتشم زدی
با شیر، طعم روضه تان را چشیده ام	وقتی سری به چشم تر مادرم زدی

مجنون کوچه های غم دست من بگیر

دل تنگ دیدن حرم دست من بگیر

تو تشنه و دریغ ز یک جرعه آب، آه	تو تشنه و تمامی صحرا سراب، آه
در زیر نیزه های شکسته نهان شدی	با زخم های تازه تر و بی حساب، آه
یک سو صدای العطش آرام می رسید	یک سو صدای هلهله ها در شتاب، آه
یک سو صدای ضجهٔ زینب بلند بود	یک سو صدای مادرت اما کباب، آه

کم کم نگاه بر بدنت سخت می شود

کم کم نفس زدنت سخت می شود

شاعر: یوسف رحیمی

قالب شعر: ترکیب بند

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

ماه عشق است ماه عشاق است	ماه دل های مست و مشتاق است
در میخانه کرم شد باز	الدخیل، این حریم رزاق است
ریزه خوارش فقط نه اهل زمین	جرعه نوشش تمام آفاق است
بی حساب است فضل این ساقی	شب جود و سخا و انفاق است
بین دل های بیدلان امشب	با سر زلف یار میثاق است
شب زلف مجعدش «وَالَّیْل»	صبح چشمش به عالم اشراق است
«قَبْرُهُ فِی قُلُوبِ مَنْ وَالَاه»	حرمش قبله گاه عشاق است

ماه شعبان رسید! ماه سه ماه

کربلا می رویم! بسم الله

السلام ای پناه مُلک و مکان	در ید قدرتت عنان جهان
رفته قنداقه ات به عرش خدا	تشنه پای بوسیات همگان
در طوافت قیامتی شده است	می رسد هر فرشته با هیجان
پَر قنداقه تو می بخشد	پَر و بالی به فطرس نگران
از سر زلف عنبر افشانت	سدرۃ المنتهی گرفته ضمان
عطر و بوی ملیح پیر هنت	مانده در خاطر نسیم جنان
بوسه می چیند از لب تو رسول	رحمت واسعه گشوده دهان
از سر انگشت پاک مصطفوی	جرعه جرعه بنوش شیرۀ جان
خواند جدت «حسینُ مَنی» را	«وَأَنَا مِنْ حَسین» را تو بخوان
با تو جُود و شجاعت نبویست	ای شکوه حماسه های عیان

در نمازت شبیه فاطمه ای
چشم‌های تو مرز خوف و رجاست
رحمت محض! یا ابا الایتم!
ای که آقائی تو بی حد است
شب جمعه شمیم سیب حرم
روضه هایت بهشت اهل ولاست
«وَمِنَ الْمَاءِ كُلُّ شَيْءٍ حَيٍّ»
السلام ای شهید روز دهم
تا ابد در فراز پرچم توست
کربلای تو از ازل بوده

بین میدان علی ست جلوه کنان
قهر و مهر تو آتش است و امان
پدری کن برای عالمیان
باز ما را به کربلا برسان
منتشر می شود کران به کران
چشم ما چشمه های کوثر آن
اشک ها از غمت همیشه روان
السلام ای امام تشنه لبان
خون سرخت همیشه در جریان
مبدأ حرکت زمین و زمان

شب سوم رسیده‌ای، ای ماه!

السلام علیک ثارالله

السلام ای نگین عرش برین
گره از گیسوان خود مگشا
جذبه های نگاه هاشمی ات
عبد صالح! مواسی لله!
به حضورت گشوده دست، فلک
وقت هو هوئی ذوالفقار علی ست
می شود با اشاره تو دو نیم
زینبت «إن یکاد» می خواند
کاشف الكرب اهل بیت نبی!

ماه بالا بلند ام بنین
هر سر موی توست حبل متین
ماه را می کشد به سوی زمین
پدر فضل! روح حق و یقین!
به قدم تو سوده عرش، جبین
به روی مرکب حماسه نشین
هر کسی آید از یسار و یمین
آسمان محو هیبت تو! ببین
بازوان تواند حصن حصین

نقش باب الحوائجی داری به روی بازویت شبیه نگین
سائلان تو بی شمارند و... گوشه چشمی به ما! بس است همین

شب جود و کرامت و بذل است

شب چارم شب ابوالفضل است

السلام ای حقیقت جاری روح تقوا و زهد بیداری
سید السّاجدین شهر رسول عبد محبوب حضرت باری
روزهایت مجاهدت، ایثار نیمه شب هات بخشش و یاری
در مناجات ای صحیفه نور آیه آیه زبور می باری
همه مجذوب ربناى تواند محو این سیر و این سبکباری
گوش کن این صدای داوود است که به شوق تو می شود قاری
پا برهنه به حجّ که می آیی کعبه را هم به وجد می آری
در شکوه و حماسه بی مثلی خطبه هایت زبانزدند آری
واژه های تو تیغ برانند ثانی حیدری و کراری
شام و کوفه به لرزه افتادند سرنگون پایه ستمکاری
در مصاف تو سهم دشمن دون چيست غير از مذلت و خواری
وارث عزت و سخای حسین ای که بعد از عمو، علمداری
به محبان خود نظر فرما بیشتر موقع گرفتاری
رو سیاهی من گذشت از حدّ تو برایم مگر گنی کاری
در نماز شبت دعایم کن تو عزیزی تو آبروداری

دلم از بند هر غم آزاد است

شافع من امام سجاد است

شد روا حاجت همه، ما! نه
 رزق شش گوشه می دهند امشب
 کربلا رفته در شب جمعه
 کربلا می روی بخوان روضه
 زخم ها التیام پیدا کرد
 التیام دمام سیلی
 از شب خیزران مگر مانده
 کربلا شد نصیب ما یا نه؟
 کی شنیده گدا ز آقا: نه
 می شناسد مگر سر از پا؟ نه
 روضه های جوان لیلا، نه
 زخم فرق دوتای سقا، نه
 می دهد فرصت تماشا؟ نه
 لب و دندان برای بابا؟ نه

زینب است و نوای جان کاهش
 ذکر این بقیة اللہش

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: هادی جانفدا

و نامت غرش آبی آوای تلاطم ها
 و نامت مونس همواره شب های بی خوابی
 خدا ذات تو را با ذات عصمت داده پیوندی
 تو را بنیانگذار اصلی اسلام می دانند
 که پیغام تو را بردند از لاهوت آن سوتر
 تو میلادت برای عاشقان غم، عارفان شادی ست
 نمی دانیم یعنی چه؟ تولد از دل زهرا
 تمام آسمان و اهل آن بر پایت افتادند
 قدم بگذار ای جان جهان هرجا که می خواهی
 علی در قاب چشم فاطمه هرشب تو را می دید

تو را آن گونه می نامند مولای تلاطم ها
 تو را اینگونه می فهمند مجذوبان که اربابی
 تو را این گونه می سنجند با شأن خداوندی
 تو را پیغمبر بی سرتترین پیغام می دانند
 و تو تکثیر حق در جان هفتاد و دو پیغمبر
 تو میلادت شروع جنبش خونین آزادی ست
 نمی فهمیم یعنی چه؟ تلاطم از دل دریا
 تو را بر محملی از دل از آن بالا فرستادند
 زمین سر تا سرش چشم است وقتی جلوت الهی
 تو را که مصطفی همواره از جبریل می پرسید

شاعر: محمدحسین رحیمیان قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

عشقی ست در میان دل ما که کیمیاست	این عشق، این جنون همه آبروی ماست
روزی ماست نوکری خوب خانه ای	آقای ما کریم و جوانمرد و باوفاست
ما در بهشت هم همه دنبال هیأتیم	جنت بدون روضه ارباب بی صفاست
سر می دهیم و منت مردم نمی کشیم	هستیم سائلان حسین؛ تا خدا خداست
شکر خدا حسین شده زندگی ما	شکر خدا که در دل ما عشق کربلاست

جای گلایه نیست که تکفیر می شویم

«داریم با حسین حسین پیر می شویم»

من رعیت و غلام، تو سلطان کربلا	من مور ناتوان و تو سلیمان کربلا
دستی که بین عرش نوشته تو را امیر	من را نوشته است پریشان کربلا
دست مرا رها نکن و بی کسم نکن	دریاب حال زار مرا جان کربلا
موی مرا سفید نموده است حسرت	پابوسی تو نیمه شعبان کربلا
دارد میان قلب خدا جای دیگری	هر کس که گشته است مسلمان کربلا

شکر خدا که مثل بزرگان و عرشیان

هر ماه من شده است محرم حسین جان

وصفت به ذهن کوچک من جا نمی شود	جز تو کسی برای من آقا نمی شود
هرکس بهشت، بی تو بخواد جهنمی ست	اصلاً بهشت بی تو که معنا نمی شود
من میخورم قسم که کسی عاشقت حسین	مثل رباب و زینب و سقا نمی شود

آن قدر این دلم به تو وابسته هست که
امروز من بدون تو فردا نمی شود
کاری به خوب یا بدی من نداشتی
آقا کریم تر ز تو پیدا نمی شود
آقا به آبروی علی اصغرت قسم
من را ببخش نوکر خوبی نبوده ام

داده همیشه لطف تو من را خجالتی
آقای کربلا چه قدر با محبتی
ماندم چرا نگاه تو افتاد سوی من؟!
من هیچ هیچ هیچم و تو بی نهایتی
ایل و تبار تو همه آقا و پادشاه
ایل و تبار من همه مجنون و هیئت
شکر خدا برای گدایی خانه ات
داریم با تمام رفیقان رقابتی
ما را همه به نام شریفیت شناختند
داده خدا به ما چه بهایی چه قیمتی
ما اوج عشق را در این خانه یافتیم

در هیئت حسین، خدا را شناختیم

دنیای بی تو پر ز غم و رنج آور است
دنیای با تو مثل بهشت است محشر است
رحمت به آن که داد همین نکته یاد ما
هرکس نشد گدای تواز سگ نجس تر است
ما از همه لذا یز دنیا گذشته ایم
گریه به زیر پرچم تو چیز دیگر است
گویند نوکران و کنیزان خانه ات
عرض ادب برای تو با اشک بهتر است
یک روز میرسد که به لطف دعای تو
بانی مرگ ما تن پر زخم و بی سر است

هر شب برای حنجر تو زار میزنم

یاد بریدن سر تو زار میزنم

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

امشب همه عالم پر از شور حسین است چشم ملایک روشن از نور حسین است
سینای دل یک شعله از طور حسین است قلب رسول الله مسرور حسین است

خورشید ثاراللهیان امشب درخشید

چشم همه آزادگان را نور بخشید

امشب عجب شوری دل دیوانه دارد امشب یم رحمت به کف دُرْدانه دارد
امشب محمد (ص) در بغل ریحانه دارد امشب علی قرآن به روی شانه دارد

امشب ز هم واشد گل لبخند زهرا

آمد به دنیا نازنین فرزند زهرا

این مشرق الانوار ربّ المشرقین است این جان عالم این امام العالمین است
این عین حق یعنی علی را نور عین است این شمع جمع آل پیغمبر حسین است

دیدار روی خالق سرمد مبارک

قرآن به روی سینۀ احمد مبارک

این کیست مصباح الهدا فلک نجات است شوینده لوح تمام سیئات است
این کام خشکش خضر را عین الحیوة است این هستی ما در حیات و در ممات است

دار و ندار انبیا هست خداوند

چشم خدا؛ روی خدا؛ دست خداوند

چشم نبی محو تماشای حسین است کوثر گریبان چاک لبهای حسین است
خورشید محشر روی زیبای حسین است کلّ قیامت قدّ و بالای حسین است

عشاق او در حشر روی باز دارند

با دیدن رویش به جنت ناز دارند

خورشید حسن ابتدا مبارک آزادگان را مقتدا مبارک

بر جسم دین خون خدا مبارک میلاد مصباح الهدا مبارک

بیت الحرام دل رواق منظر او

روح تمام انبیا در پیکر او

ایمان به دین مهر او کفر تمام است جنت به غیر دوستان او حرام است

دوزخ به یاد روی او برداً سلام است دین ها سوای مکتب او ناتمام است^۱

رخسار او قرآن منشور است ما را

هر زخم او یک آیه نور است ما را

نام حسین اول به قلب ما نوشتند آنگه گل ما را به مهر او سرشتند

آنانکه بذر حبّ او در سینه کشتند نه عاشق حور و نه دنبال بهشتند

فردای محشر چشمشان سوی حسین است

حور و قصور و خلدشان روی حسین است

از کودکی گویی در آغوش تو بودم با هر هلال غم سیه پوش تو بودم

در زمره عشاق خود جوش تو بودم در هر نفس گویا و خاموش تو بودم

در خانه دیدم از تو یک عکس خیالی

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. زیرا کتاب خداوند کامل است و ائمه روح قرآن و مفسر قرآنند

با یک نگه کردی مرا حالی به حالی

ای روح پاک انبیا پروانه تو قلب همه خوبان عالم خانه تو
کوه غم خلق جهان بر شانه تو عقل و خرد دیوانه دیوانه تو
بگذار تا آشفته موی تو باشم

دل‌داده و آواره کوی تو باشم^۱

از پاره های دل به خاکت گل نشاندم سرمایه ام اشکی که بر پایت فشاندم
خود را زهر سو بر سر کویت کشاندم بالله قسم بی مهر تو قرآن خواندم
صوم و صلوة و عشق و ایمانم تویی تو
گلوازه های صوت قرآنم تویی تو

هر چند قابل نیستم تا با تو باشم بگذار در دنیا و عقبی با تو باشم
در مرگ و قبر و حشر تنها با تو باشم در خلوت و در انجمن ها با تو باشم
عشقم، کتابم، دینم، ایمانم، تویی تو
هم کعبه ام هم قبله جانم تویی تو

این جرم های بی شمارم یابن زهرا این چشم های اشکبارم یابن زهرا
بر در گهت امیدوارم یابن زهرا تنها تویی دار و ندارم یابن زهرا
من هر که هستم «میثم» کوی شمایم
آلوده ام اما ثناگوی شمایم

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل **عدم رعایت توصیه‌های مراجع و علما**؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رعایت توصیه‌های مراجع، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

بگذار تا آشفته موی تو باشم دیوانه زنجیری کوی تو باشم

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فععلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: مسعود اصرانی

هوای عشق به سر دارم و دلی شیدا
هوای این دل مجنون چقدر طوفانی ست
از آسمان خدا بوی سیب می آید
زمین شهر مدینه چو عرش اعلاء شد
نگاه خیره ی بالا به سمت خانه عشق
ببین دلی پدرانه تپید و شیدا شد
و چشم های پر از شوق رو به خدا
چقدر شور تلاطم گرفته چون دریا
که برده هوش تمام اهالی دنیا
ز ازدحام ملائک به شادی آن ها
میان خانه دلی پر کشیده تا بالا
و مادرانه کسی گرم گفتن لالا

از آسمان خدا نور عشق تاپیده

به روی دامن مادر حسین خوابیده

علی دوباره در آغوش خود قمر دارد
کرامت قدم نورسیده باعث شد
ز ازدحام گدایان مجال حرکت نیست
برای سوره ی کوثر شکوه فجر آمد
کنار مهد حسین آمده حسن امشب
میان خانه ی خود دلبری دگر دارد
که باز فطرس پر بسته بال و پر دارد
شنیده اند دوباره علی پسر دارد
فقط خدا ز دل فاطمه خبر دارد
شبی که نخل امید دلش ثمر دارد

ز بوی سیب، زمین خدا معطر شد

به آب، کشتی اربابمان شناور شد

پریده ایم به شوقی که آسمان باشی
مگر نگفته پیمبر حسین و منی پس
تو آفریده شدی این و آن گرفتارت
قسم به کعبه شش گوشه ای که توداری
تو سیدالشهدایی امام عاشورا
و قطره ما و تو دریای بی کران باشی
تو باید اشهد ربانی اذان باشی
تو آفریده شدی عشق این و آن باشی
مدار شش جهت هفت آسمان باشی
بعید نیست خداگونه جاودان باشی

امام کرب و بلایی و مثل مهتابی

خوشا به حال دل من که نعم الاربابی

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فععلن

قالب شعر: قصیده

شاعر: غلامرضا سازگار

مه مبارک میلاد سیدالشهداست
 که روی دست محمد عیان چراغ هداست
 و یا کتاب خدا روی سینه زهر است
 خلاقند همه تشنه، فیض او دریاست
 که این امام حسین است یا رسول خداست
 که بوی عطر خدا در مشام باد صباست
 پر دوباره چو فطرس طلب کنند رواست
 خدا به یمن قدمش بهشت را آراست
 به خویش گفت که میلادما شهادت ماست
 که بی حسین زمین بی کس و زمان تنهاست
 که خون او به گلستان وحی، آب بقاست
 از آن تمام بلاها به چشم او زیباست
 خدای داد به او هست و هست او را خواست
 که گشت قامت اسلام با قیامش راست
 که تا قیام قیامت از او نماز به پاست
 که کربلاش صفا بود و مروه شام بلاست
 حیات ما همه مرهون سیدالشهداست

مه منور شعبان مه رسول خداست
 به رهروان هدایت ز حق رسیده خبر
 تمام دین به روی دستهای ختم رسل
 به عدل و عزت و آزادی و کمال و شرف
 ملک به حسن تماشائیش، شده مبهوت
 نسیم خلد برین می وزد ز اطرافش
 اگر تمام ملائک ز گاهواره او
 نبی به طلعت زیبایش خنده کرد و گریست
 ز گاهواره به گودال خون نگاهی کرد
 تمام خلقت یک لحظه بی حسین مباد
 به حلق تشنه و لبهای خشک او سوگند
 گرفت جام بلا را ز دست حضرت دوست
 مگو چرا ز همه هست خود گذشت حسین
 اگر ز بار غمش آسمان خمید چه باک
 وضو گرفت ز خون، پیش تیر قامت بست
 همیشه حج به وجود حسین می‌بالد
 نماز و روزه و حج و جهاد می‌گویند

به پور هند جگرخواره چون گشاید دست
 زهی جلال که در روی خون گرفته او
 مگر نه خوردن خاک آمده به شرع حرام
 به تحت قبّه او کن بلند دست نیاز
 همه به حشر صدا می‌زنند یا زهرا
 اگر چه سوم شعبان جمال خویش گشود
 قسم به ذات خداوند قادر بی چون
 تمام اهل قیامت به چشم می‌بینند
 هنوز نغمه قرآن او بلند زنی
 هنوز خنجر قاتل ز خون اوست خجل
 هنوز ناله هل من معین اوست بلند
 هنوز پرچم گلگون او به قله عرش
 حسین رهبر آزادگان به هر عصری
 حسین مشعل تابنده هدایت خلق
 حسین جان دعا، جان ذکر، جان نماز
 گواه زنده من، ارجعی الی ربک
 حسین سوره فجر و حسین آیه نور
 حسین زنده حق و حسین کشته حق
 به وصف او که خدایش ثنا کند میثم

کسی که رشد و نمّوش به دامن زهراست
 به چشم اهل نظر صورت خدا پیداست
 چه حکمتی است، چرا تربت حسین شفاست؟
 بگیر حاجت خود را که مستجاب دعاست
 ولی ز فاطمه آید ندا، حسین کجاست
 بدان ولادت او ظهر روز عاشورا است
 که خونبهاش خداوندگار بی همتاست
 حسین با تن بی سر شفیع روز جزاست
 هنوز نعره هیئات او به اوج سماست
 هنوز از عطشش، شعله در دل دریاست
 هنوز رأس منیرش به نیزه راه نماست
 هنوز پیکر صد چاک او به دوش شماست
 حسین راه نمای تمام نهضت‌هاست
 حسین مصحف نوراست و آیت عظماست
 حسین روح حرم، روح مروه، روح صفاست
 که بر حسین همانا خدا مدیحه سراست
 حسین نجم فروزان حسین شمس ضحاست
 حسین بر همه باطل ستیزها مولاست
 قصیده تو بود نارسا اگر چه رساست

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: حبیب نیازی

تا آتش مستی جگرم را بپذیرد	میخانه مگر بال و پرم را بپذیرد
ای کاش همین مختصرم را بپذیرد	ظرفیت دل در گرو پاکی ظرف است
تا دست گدای سحرم را بپذیرد	در زاویه گردش پیمانه نشستم
پس اوست که باید نظرم را بپذیرد	منظور من بی سر و سامان خودساقی ست
شاید برسد چشم ترم را بپذیرد	جارو زده ام با مژه خاک قدمش را
دنبال همینم که سرم را بپذیرد	سر می کشم آن قدر به بالا که ببیند

مقصود من از عشق، تماشای حسین است

سرمست شدن با قد و بالای حسین است

سر به سر ارباب، سر نوکر ارباب	سرمایه: سری هست، فدای سر ارباب
چیزی که ندارم ببرم محضر ارباب	بهتر که سرم را به روی دست بگیرم
مادر پدرم نذر پدر مادر ارباب	از کودکی ام یاد گرفتم که بگویم
جمعند گداها همه دور و بر ارباب	تا بوده همین بوده و تا هست همین است
یک کارگر از این همه کارگر ارباب	کار آن قدری هست که بی کار نباشد
امشب برسانید به خاک در ارباب	این بال و پر سوخته فطرسی ام را

با گفتن یک بار «حسین جان» گنهم ریخت

قبل از رمضان، سوم شعبان گنهم ریخت

آقا که حسین است، برای همه جا هست	تا سفره افطار شما هست، گدا هست
پس بیشتر از هر چه که درد است، دوا هست	ما درد نگفتیم و مداوا شده رفتیم

عیسی نَفَسی هست اگر از نَفَسِ توست
در سینه ات انگار نفس نیست، شفا هست
تا خانه ببر سائل خود را، که بگویی
هر وقت گرفتار شدی، خانه ی ما هست
در سینه سینایی ات، ارباب دو عالم!
گنجینه ای از جلوه اسماء خدا هست
ما عرش خدا را که ندیدیم، ولیکن
جایش شب جمعه، حرم کرب و بلا هست

ما تا ابدالدَّهر بدهکار حسینیم

با جان و دل خویش خریدار حسینیم

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدهاشم وفایی

نقد هستی را خدا بر آل طاهای هدیه کرد
تا علی را غنچه ای بی مثل و همتا هدیه کرد
در بهشت آرزو با خلقت نور حسین
عشق را عشق آفرین مفهوم و معنا هدیه کرد
در سپهر عشق و آزادی خدای ذوالجلال
در پیگاه نور خورشیدی دل آرا هدیه کرد
باز بحر بیکران رحمت حق موج زد
گوهری از بحر لطف خود به زهرا هدیه کرد
غنچه لب های حیدر با تبسم باز شد
زین گل سرخی که بر او حق تعالی هدیه کرد
عرشیان گفتند از عرش برین با فرشیان
گوشوار عرش خود را، حق به مولا هدیه کرد
من نمیگویم خدا گل داد در دست علی
بلکه می گویم به او باغی مصفا هدیه کرد
تا حسین بن علی چشمان خود را باز کرد
با شکوفائی خود دلدادگان عشق را
تا دل ما را به نور خویش نورانی کند
روز اول حق به او بخشید عرش و فرش را
با شکوفائی خود دلدادگان عشق را
شکر به ای «وفائی» از ولا و مهر او
مهر او را دست رحمت بر دل ما هدیه کرد
روز آخر او تمام هستیش را هدیه کرد
توشه ای بر ما خدا از بهر فردا هدیه کرد

شاعر: محسن عرب خالقی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

به کسی کار ندارم که بهشتم لیلی‌ست بت بتخانه و رهبان کنشتم لیلی‌ست
خاک من خاک جنون است و سرشتم لیلی‌ست هر چه در مکتب استاد نوشتم لیلی‌ست

جز به این حرف ندارد قلم من میلی

دفترم پر شده از لیلی لیلی لیلی

می‌نویسم لیلی تا که بخوانیم حسین تا جنون را به نهایت برسانیم حسین
آن که بی او نفسی هم نتوانیم؛ حسین وقت یک ذکر همه هم ضربانیم: حسین

او همان است که هر وقت از او می‌خوانم

از دل عرش خدا فاطمه گوید جانم

گر چه در عشق فقط لاف زدن را بلدیم گر چه چندی ست که بی‌روح تر از هر جسدیم
گر چه در خوب‌ترین حالت مان نیز بدیم جز در خانه ی ارباب دری را نزدیم

از ازل حلقه به گوش در این خانه شدیم

سجده شکر بر آریم که دیوانه شدیم

از همان روز که "خسش ز تجلی دم زد" از همان دم که دمش طعنه به جام جم زد
از همان لحظه که مهرش به دلم پرچم زد "عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد"

گفت من عشقم و مجنون حسین بن علی

در رگم نیست به جز خون حسین بن علی

آسمان با تپش ماه تماشا دارد قطره دریا که شود جلوه زیبا دارد
خاک یک دشت فقط تربت اعلا دارد عشق با نام حسین است که معنی دارد

تا خدا هست و جهان هست و زمان هست و زمین

نمک سفره ایجاد حسین است همین

لبم از هر چه به جز نام امام خاموش آتش عشق نشد یک دم از این دم خاموش
گر چه یک لحظه نبود است به عالم خاموش از قدومش شده یک روز جهنم خاموش

در امالی خودش شیخ صدوق آورده است

روز میلاد حسین آتش دوزخ سرد است

شب شورا است که شیرین و غزل خوان شده‌ام خیس از بارش احسان فراوان شده‌ام

جان رها کرده و دل بسته جانان شده‌ام مست جام رجب و تشنه شعبان شده‌ام

که شب سوم این ماه حبیب آمده است

باز از باغ خدا نفحه سیب آمده است

او همان است که احسان قدیمش خوانند صاحب جام بلایای عظیمش خوانند

در مدینه همه قرآن کریمش خوانند پنجمین دشمن شیطان رجیمش خوانند

از ازل تا به ابد خلق خدا می‌دانند

"ما همه بنده و این قوم خداوندانند"

در پنااهش همه هستند مهیمن‌ها هم متوسل به نگاهش شده ضامن‌ها هم

نه فقط عالم ربانی، کاهن‌ها هم وقت آن است که گویند موزن‌ها هم

وقت شرعی اذان بر سر گلدسته ماه

اشهد انّ حسین بن علی ثارالله

غم عشق است که آتش زده بر بنیادم تا که در راه محبت بدهد بر بادم

من ملک بودم و فردوس... نه آمد یادم که من از روز ازل اهل حسین آبادم

منم آن رود که جز جانب دریا نروم

بر دری غیر در خانه مولا نروم

ما که بر ساحت این عشق ارادت داریم ما که انگیزه برگشت به فطرت داریم

یک نفس تا به خدا بُعد مسافت داریم باز هم در سرمان شور زیارت داریم

هر که دارد سر همراهی ما بسم الله

هر که دارد هوس کرب و بلا بسم الله

بخش دوم:

اشعار روح و

مناجات باسید الشهدا علیه السلام

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدهاشم وفایی

مثل شمع از شرر عشق تو آتش نکند
هر که را در غم تو شمع مذاش نکند
در ره مهر و وفا پا به رکابش نکند
هر گلی را که در این باغ، گلابش نکند
رهرو و عاشق این راه خطایش نکند
گر به سیل غم و اشک تو خرابش نکند
هر که دلسوخته توست عذابش نکند
هر که کوبد در این خانه جوابش نکند
گر غلام در این خانه حسابش نکند

هر دلی را که ز داغ تو کبابش نکند
نیست پروانه پر سوخته بزم غمت
تاحسینی نشود جان و دل عاشق دوست
رنگ و بو از چمن عشق تو باید گیرد
با ولای تو اگر دل نرسد تا به خدا
دل کجا لایق آبادی و شادی به جز است
آتش ارزانی آن دل که به داغ تو نسوخت
ما گدایان تو هستیم و تو صاحب کرمی
وای بر حال دل زار « وفائی » فردا

وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: سعید پاشازاده

هر جا که می‌گویم حسین آن جا بهشت است
حق دارد آن که گفته این دنیا بهشت است
چشمی که از داغ شود دریا بهشت است
از هر جهت این کعبه زیبا بهشت است
بالای سر فردوس و پایین پا بهشت است
در اختیار حضرت زهرا بهشت است
گفتیم زیر پای مادرها بهشت است
در آتشی که شعله‌هایش تا بهشت است

فرقی ندارد که جهنم یا بهشت است
هر روز از این روضه به آن روضه دویده
چشمی که از داغ نمی‌بارد جهنم
شش‌گوشه را از شش‌جهت دیدیم و گفتیم
بالا و پائینی ندارد خانه تو
با جبر ما را عاشق خود کن که فردا
گفتند زهرا زائر شب‌های جمعه است
خیمه به خیمه سوخت دست و پای طفلان

شاعر: ناشناس

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

پیمانه خالی است و کرم بی‌نهایت است
 کودک به غیر خانه بابا نمی‌رود
 اینجا حسینه است در این خانه حسین
 آغوش اگر که باز کنی خوب‌ها چرا؟!
 خاکی شدم برای تو خاکم درست شد
 ما پرورش گرفته زهرای اطهریم
 محشر همه به دور حسین جمع می‌شویم
 نزدیک اربعین شده کاری بکن حسین
 گودال سخت بود برای دلش ولی

اما همین گدایی ما اوج عزت است
 یعنی همیشه خانه عشاق هیئت است
 حتی نفس کشیدن ما هم عبادت است
 هر کس گناه بیشتر آورده دعوت است
 زحمت برای روضه تو عین رحمت است
 از مادر آنچه می‌رسد اصلاً محبت است
 فردوس بی‌حضور تو خاموش و خلوت است
 دیگر برات را بده وقت زیارت است
 اشک امام عصر برای اسارت است

شاعر: محسن حنیفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیل فاعلاتن مفاعیل فاعلن

دلی که خانه غیر تو شد حرم نشود
 چه سود در نفس آن کسی که یک لحظه
 به زیر قبه تو را از خدا طلب بکنم
 به شاه تیغ علامت قسم که تا دم مرگ
 بهشت مرثیه‌ات را به هیچ کس ندهد
 به سمت حائر تو سینه‌خیز می‌آیم
 فدای موی سپیدی که نذر روضه توست
 تو را به خاطر در هم چه در همت کردند

اگر دخیل علم نیست محترم نشود
 به عهد عابس و جون تو هم قسم نشود
 خدا کند ز سرم سایه تو کم نشود
 سرم به غیر در خانه تو خم نشود
 نصیب گریه‌کنت گر بهشت هم نشود
 ز پا اگر که بی‌فتم، قدم قدم نشود
 حرام، پول سیاهی که خرج غم نشود
 به تیر و نیزه تو را نامنظمت کردند

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: امیر فرخنده

همراه با پیمبر اکرم گریسته
چشمی که در عزای تو نم نم گریسته
خون گریه کرده است و از این غم گریسته
پای لهوف و پای مقرر گریسته
هرشب میان روضه منظم گریسته
هر کس که شد برای تو محرم گریسته
نوکر اگر نمرده، اگر کم گریسته

پای غم تو آه، خداهم گریسته
قطعا غریق بارش باران لطف توست
یعقوب صد برابر یوسف نه؛ صد هزار
رحمت به دیده‌ای که برای غمت حسین
نوکر برای آن بدن نامنظمت
روضه پس از تو روضه ناموس بود پس
آقا ببخش پای غم و درد خواهرت

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن کردی

درد جهان غم‌زده را کم حساب کرد
بر خرج زندگیش مقدم حساب کرد
بالاترین عبادت عالم حساب کرد
آن را قبول توبه آدم حساب کرد
در پای بنده قدر مسلم حساب کرد
آهی که پای روضه کشیدم حساب کرد
قدر مرا به ماه محرم حساب کرد
هر کس که دید قوت مرا غم حساب کرد

هر کس که روی عشق تو محکم حساب کرد
خوشبخت آنکه خرج عزاخانه تو را
سعی و طواف دور ضریح تو را خدا
اشکی که با شنیدن نامت چکیده شد
اندازه پر مگسی اشک روضه را
رد شد اجر نافله از غفلتم ولی^۱
از من گذشت فرصت یک شب هزار ماه
موی سفید و دیده بارانی مرا

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.
رد کرد اجر نافله‌های مرا ولی آهی که پای روضه کشیدم حساب کرد

شاعر: حسن لطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن

هزار شکر چشم من پُر آب شد حسین جان
 سحاب رحمتی و ما به زیر بارش توأیم
 مرا به چشم مردمان بزرگ کرده‌ای ولی
 مرا به چشم مردمان بزرگ کرده‌ای ولی
 چه خرج‌ها نکرده‌ام بخاطرِ ریا و عجب
 ببخش اگر به نام تو قمار کرده‌ام به عمر
 ببخش اگر حدیثِ تو کلام تو نخوانده‌ام
 جهاد نفس را مگو حساب خلق را مگو
 تو را به نام دین شیوخ، چه جاهلانه کشته‌اند
 وصیت شهید را نخوانده‌ایم یک دو خط
 صلاهی حنجر تو راستی و مردی است
 به زیر ظلم و زور و زَر نمی‌روم که دیده‌ام
 برای معرفت بیا و نیتم درست کن

دلم برای داغِ تو مُذاب شد حسین جان
 که بندگی ما از این سحاب شد حسین جان
 صواب‌های من چرا کباب شد حسین جان
 چه کرده‌ام که نام من خراب شد حسین جان
 چه کرده‌ام که روضه هم حجاب شد حسین جان
 و پای تو گناه ما حساب شد حسین جان
 اگرچه هرچه گفته‌ای کتاب شد حسین جان
 به قلب تو تَغافلُم، عذاب شد حسین جان
 که کشتن امام هم صواب شد حسین جان
 که این چنین مسیر تو به قاب شد حسین جان
 پیام زینبین تو حجاب شد حسین جان
 مسیر تو دلیل انقلاب شد حسین جان
 که عاشق تو از خدا خطاب شد حسین جان

شاعر: محسن زعفرانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

با قدومت دل عَشَّاق مُعَطَّر فرما
 هرچه دارم همه از سفره احسان شماست
 آرزوی حرم کرب و بلا گُشت مرا
 من مگر بیشتر از حاجت خود خواسته‌ام؟
 به تنم کرده زیادی سر من ای آقا

خشکی ساحل چشمان مرا تَر فرما
 روزی نوکر خود نیز مُقَرَّر فرما
 چَشم من را تو به شش گوشه مُنَوَّر فرما
 پس بیا حاجت من نیز مُقَدَّر فرما
 "حُجَی" وار شهیدم کن و بی‌سر فرما

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن لطفی

جز خودت چیزی نمی‌خواهم پناهم را نگیر
جان من از شانه‌هایم تکیه‌گاهم را نگیر
می‌روم مانند جُون اینبار راهم را نگیر
هَق هَقم را گریه‌هایم را سلاحم را نگیر
برکه‌ای غمگینم از من عکسِ ماهم را نگیر
هرچه می‌خواهی بگیر ای عشق آهم را نگیر
آه ای اشک اندکی راهِ نگاهم را نگیر

خیرهام از بیرقِ سُرخِ نَگاهم را نگیر
باز بازَم را به دیوارِ حرم انداختم
آدمم مانند حر برخیز راهم را بگیر
اشتباهم را گناهَم را گناهَم را ببخش
من به این شبها به این روضه به این غم دلخوشم
بین هیأتِ مثلِ تو یا مثلِ زهر را می‌شوم
تو میانِ ما نشستنی حیفِ خیسِ گریه‌ام

وزن شعر: فعولن فعولن فعولن فعول

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن کردی

هوای همیشه بهارم حسین
هنوزم تو را دوست دارم حسین
تویی لحظه لحظه کنارم حسین
بجز عشق کاری ندارم حسین
تویی عزت و اعتبارم حسین
به لطف تو امیدوارم حسین
به چشمان تو می‌سپارم حسین
بود پرچم افتخارم حسین
چه لطفی‌ست در روزگارم حسین

قرار دل بی‌قرارم حسین
«من از کودکی عاشقت بوده‌ام»
من و روضه‌ات زندگی می‌کنیم
تویی عشق شیرینِ عمرم و من
تویی آسمانی‌ترین واژه‌ام
در این برزخ ناامیدی فقط
دلم را در آشوبِ دنیای درد
لباسِ پرآوازه نوکری
چه بالا چه پائین بدون غمت

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: هستی محرابی

از ازل مهر تو در بنیانِ ما جانم حسین
 کربلایت کعبهٔ جانانِ ما جانم حسین
 روضه‌هایت ابرِ پُر بارانِ ما جانم حسین
 صحنِ پاکت روضهٔ رضوانِ ما جانم حسین
 خونِ سرخت مشعلِ تابانِ ما جانم حسین
 راهِ سبزت تا ابد پیمانِ ما جانم حسین
 روشن از رویت شبِ زندانِ ما جانم حسین
 مبتلایم ای شهِ خوبانِ ما جانم حسین
 این تو و این خواهشِ چشمانِ ما جانم حسین
 سورهٔ فجری تو در قرآنِ ما جانم حسین
 بین تو حالِ بی‌سر و سامانِ ما جانم حسین
 ای که هم روحی و هم ریحانِ ما جانم حسین
 نورِ توحیدی تو عرفانِ ما جانم حسین
 کربلایت آیت و برهانِ ما جانم حسین
 ریخت بر هم عالمِ امکانِ ما جانم حسین
 بشنو اینک نالهٔ هجرانِ ما جانم حسین
 ای طیبِ درد بی‌درمانِ ما جانم حسین
 یک شبِ جمعه شوی مهمانِ ما جانم حسین

ای که عشقت شعله‌ور در جانِ ما، جانم حسین
 عطر جانبخشِ ضریحت بی‌قرارم کرده است
 خاک ایوانت دوی درد چشمانِ من است
 پنجره‌های ضریحِ تو ز دردم آشناست
 اشکِ شبنم بر تنِ گلبرگِ عاشورا نوشت
 هر کجا باشم نگاهم سمت و سوی کربلاست
 عشقِ تو یک عالمی را غرقِ مستی می‌کند
 با نگاهِ نافذت دریاب این درمانده را
 دائماً ما را به گردِ شمعِ خود پروانه کن
 آیه‌های روشنِ یاسین و طاهایم تویی
 ای تو آن حالِ خوش و آرامشِ دلهای ما
 زندگی با تو یعنی در مسیرِ بندگی
 بی‌فروغِ روی تو حاشا مرا عزّت مباد
 از ازل نام تو را بر جانمان حک کرده‌اند
 تا که جسمت زیر و رو شد زیرِ نعلِ اسبها
 مأمنی جز کنجِ شش‌گوشه نداریم ای شها!
 خشکی لب‌های تو سرچشمهٔ آبِ بقاست
 تو همیشه میزبانی چه شود با مادرت

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: روح الله پیدایی

سر به زیر و روسیاهم من پشیمان آمدم
دور ماندم از تو با حال پریشان آمدم
دستگیرم باش آقا بین خوبان آمدم
دلشکسته هستم و با چشم گریان آمدم
یک نگاهی کن که حالا بهر جبران آمدم
در میان روضه‌ها با اذن سلطان آمدم
حاجتم را گفتم و تا پای ایوان آمدم
چشم وا کردم حریم شاه عطشان آمدم
می‌دوید و ناله می‌زد ای حسین جان آمدم

سرد و بی‌روحم ببین دنبال درمان آمدم
بند دنیا بودم و عقبی فراموشم شده
این هوای نفس من دارد زمینم می‌زند
دور گشتم با گناهانم ز تو، اما کنون^۱
با گناهانم دلت را من زیاد آزردهام
سائلی در به درم دارم به لب ذکر رضا
یادم آمد آن شبی که از دم باب الجواد
گفتم آقا کربلا می‌خواهم از دست شما
پُر شد از شمشیر و نیزه قتلگاه و خواهری

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حامد آقایی

به سیئات دل ما تویی که فرجامی
تویی که مثل خداوند لطف مادامی
برای باده توحید بهترین جامی
تو چتر وقتِ بلایی به حق بهنگامی
میان سیلِ بلایا رفیقِ ایامی
به خیر شد عاقبتش، ندید ناکامی

تو چون طلوعه صبحی، به شب سرانجامی
نه ساعتی و نه سالی که قرنهایست حسین
خداشناس شد آنکس که با تو مانوس است
به دست تو چه بلاها که رد نمی‌گردد
زمانِ غم که رفیقان غریبه می‌گردند
به خاکِ قبر تو هرکس رساند کامش را

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید
فراموش نکنیم اهل بیت بی محلی نمی‌کنند این ما هستیم که با گناهانمان از آن‌ها دور می‌شویم

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا رسول زاده

ریزمخواریم سَرِ خوانِ اباعبدالله
 نامِ ما بوده به دیوانِ اباعبدالله
 تا که هستیم پریشانِ اباعبدالله
 پدرش رفته به قربانِ اباعبدالله
 تا نِشستیم به ایوانِ اباعبدالله
 زیرِ دینیم و مسلمانِ اباعبدالله
 کاش باشم ز شهیدانِ اباعبدالله
 همه خوردیم به احسانِ اباعبدالله
 به فدای لبِ عطشانِ اباعبدالله
 یادم آمد تنِ غریانِ اباعبدالله
 چوب‌ها خورده به دندانِ اباعبدالله
 شعله بر دامنِ طفلانِ اباعبدالله

شهرتِ ماست، مُحَبِّانِ اباعبدالله
 نظرِ فاطمه از روزِ اَزَل بر ما بود
 اشکِ ما از گرمِ زینبِ او تأمین است
 یا علی گفتیم و دیدم که علی گفت:حُسن
 قَلَمِ عَفو کِشیدند به پِرونده ما
 دینِ ما را نبی آورد و حُسنِ اِبقاء کرد
 مرگِ حَقّ است، ولی در دلِ میدانِ خوب است
 مادرم لُقمه نانی که سَرِ سُفره گذاشت
 جُرعه آبِ حُنکی خوردم و گفتم با آشک
 رفته بودم سَرِ بازارِ لِباسی بِخَرَم
 عَلَتِ سوختنِ چوب در آتشِ این است
 آه از شامِ غریبان، که به صَحرا اُفتاد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن ناصحی

از مشرق دلم به نگاهی ظهور کن
 این چشمه خشک مانده، تو آن را نمود کن
 امشب بساطِ سوز مرا جفت و جور کن
 از چشم شور مردم بی‌روضة دور کن
 فکری به حال مردم اهل قبور کن
 گاهی هم از کنار مزارم عبور کن
 تو صفحه‌های نوکریم را مرور کن

بر من بتاب و جان مرا غرق نور کن
 چشم امید من به دوتا قطره اشک بود
 هرشب بساطِ ساز من آماده بوده است
 فرزند هیأتی مرا زیر پرچمت
 ما مُرده‌ایم بی‌تو و بی‌کربلای تو
 کردی سفارش آن دو ملک را ولی حسین
 پرونده‌ام پُر است از اعمال بد ولی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: روح الله مویّد

در روضه بهشت مکانش نمی‌دهند
 نام حسین را به زبانش نمی‌دهند
 بر گریه حسین امانش نمی‌دهند
 حال و هوای عشق به جانش نمی‌دهند
 رنگی هم از بهشت نشانش نمی‌دهند
 جز ضرب عشق در ضربانش نمی‌دهند
 با سم اسب‌ها هیجانش نمی‌دهند
با تیر حرمله که تکانش نمی‌دهند^۱
 ناگه سر بریده نشانش نمی‌دهند

آن را که بین روضه فغانش نمی‌دهند
 هرکس مراقب سخن خود نبوده است
 چشمی که بر شمایل نامحرمان رسد
 هر کس که خرج شد به هوای غریبه‌ها
 هرکس سراغ خانه غیر از حسین رفت
 قلبی که می‌تپد ز غم سم اسب‌ها
 آن پیکر مقطع الاعضاء و پاره را
 طفلی که تشنه بوده و از هوش رفته است
 یک دختر سه ساله بهانه اگر گرفت

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن کردی

دنبال روضه‌های حسینیم تا ابد
 در خط کربلای حسینیم تا ابد
 دیوانه نوای حسینیم تا ابد
 هرچند بی‌نوای حسینیم تا ابد
 سرویم و خاک پای حسینیم تا ابد
 سرزنده از عزای حسینیم تا ابد
 نوکر فقط برای حسینیم تا ابد

شکر خدا گدای حسینیم تا ابد
 از کودکی مسیر دل ما مشخص است
 جان تازه می‌کنیم به هر یا حسین جان
 مستانه بی‌نیازترین خلق عالمیم
 سر می‌کشیم تا به فلک وقت نوکری
 هرگز نمیرد آنکه غمش روضه‌های اوست
 سر خم نمی‌کنیم بجز وقت نوکری

^۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن موضوع تیر سه شعبه تغییر داده شد.

وزن شعر: مستفعّلن مستفعّلن مستفعّلن

شاعر: محسن حنیفی قالب شعر: غزل

شبم ز داغت رفته رفته جان گرفت و نیل شد
 روی زمین وقتی برایت روضه‌ای تشکیل شد
 بین لهوف تو اصول دین ما تکمیل شد
 با بارگاه قدس اگر بزم عزا تمثیل شد
 شرمند زهرا شود آن روضه که تعطیل شد
 اعجاز عیسی با کمی از تربتت تأویل شد
 در زیر سم اسب‌ها از پیکرت تجلیل شد
 مرثیه خوان خشکی لبهای اسماعیل شد

ای آنکه نامت موجب شیدایی جبریل شد
 اندازه عرش خدا، رفعت گرفت این خانه‌ها
 بی‌تو وجود واژه ایمان تماماً نقص داشت
 شرمند باشد محتشم، چون واژه‌ای در خور نداشت
 شرمند هام که اشکهایم مرهم زخم تو نیست
 درد ودوا یعنی غمت، دارالشفای یعنی دمت
 تو آیه نور علی نوری، به خاک افتاده‌ای
 از زمزم چشمان خود هاجر کنارت اشک ریخت

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید پوریا هاشمی

یابن حیدر یابن زهرا یا حسین
 تو بگیر این دست‌هایم را حسین
 تو نباشی مرگ بر دنیا حسین!
 از همه خسته شدم الا حسین
 یا حسن گفتم رسیدم تا حسین
 هیچ‌کس کاری نکرد اما حسین
 ای کس و کار من تنها حسین
 باز دعوت کن مرا اینجا حسین
 نیزه‌ها کند است! واویلا حسین

ای مسیح خانه طه حسین
 دست من کوتاه مانده از ضریح
 خیر دنیا با تو مستی کردن است
 در تمام روزهای زندگیم
 از مدینه می‌روم تا کربلا
 غرق بودم در لجنزار گناه
 روی من آغوش خود را باز کرد!
 من از الان باز دل‌تنگ توأم
 یک غریب و سی هزار اهل زنا

وزن شعر: مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدجواد شیرازی

به رسم بنده پروری مرا خطاب می‌کنی
دعا نکرده هم مرا تو مستجاب می‌کنی
زمان گریه در وجودم انقلاب می‌کنی
برای نوکری مرا که انتخاب می‌کنی
زمین که می‌خورم به سوی من شتاب می‌کنی
در این جهان به ما کرم علی‌الحساب می‌کنی
خودت مرا عذاب کن، اگر عذاب می‌کنی
روان‌هام ز مرقد ابوتراب می‌کنی
سبوی خالی‌ام اگر پُر از شراب می‌کنی
بگو چرا محاسنت به خون خضاب می‌کنی؟!

برای خیر من همیشه فتح باب می‌کنی
بساط خانه کرم همیشه فرق می‌کند
خداشناسی من از مُحَرِّمت شروع شد
به ارضیان و عرشیان چقدر فخر می‌کنم
همین که دور می‌شوم مرا به روضه می‌کشی
به گردش دو دیدات شفاعت قیامت است
چه خوبم و چه بد، مرا به دست دیگران مده
دوباره خواب دیده‌ام پیاده سوی کربلا
بریز در سبوی من کمی ز جام معرفت
به زیر دشنه هم دعا برام می‌کنی، ولی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا قاسمی

دارالشفای حضرت عیسی مسیح را
اصلاً که راه داده به اینجا کریه را؟!
آن «أَطْهَرَ الْجَمِيلِ»، صدا زد «قَبِيح» را
من می‌خرم به حُرِّ حرم هر شبیه را
وقتش رسیده یار شوید این ذبیح را
گُشتم درون خویش، گدایی وقیح را
رویای سبز خوابِ دخیلِ ضریح را

در عالم خیال، گرفتم ضریح را
ماندم که من کجا و صفای حرم کجا؟!
تا آبروی من نرود پیش زائران...
دست مرا که بست به شش‌گوش خویش، گفت
سَر داده‌ام که سَر بشوید از تمام خلق
حالا که حُرّی از حرمم؛ کربلایی‌ام
افسوس، تا کبوتر خوابم پرید، برد

شاعر: سیدپوریا هاشمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

در کوچه تو پرچم روضه به سرم خورد
 با ذکر شما تا به خدا اوج گرفتم
 هر روضه که رفتم به درش دست کشیدم
 شب سینه زدم صبح شدم اهل مناجات
 هرگز نرود پشت در خانه اغیار
 باید بشود هر پسرش خادم هیئت!
 شش دانگ دلم خورد بنام تو و زینب
 گفتند دل شیعه حسینیۀ زهراست
 تقدیر من از روضه تو قامت خم شد

یک کاسه پُر خون غمت را جگرم خورد
 در موقع توبه پر فطرس به پرم خورد
 دستم ز همان کودکیم خاک حرم خورد
 فیض شب روضه به نماز سحرم خورد
 پایی که به فرش حرم شاه کرم خورد
 یک عمر فقط نان شمارا پدرم خورد
 وقتی که به شش گوشۀ تو چشم ترم خورد
 ناز قدمش روی دل دربه درم خورد
 چون غصۀ تنها شدنت را کمرم خورد

شاعر: حسن کردی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلاتن فعلن

بی تو باحال پریشان و خرابم چه کنم
 کعبه را دور ضریحت به طواف آوردی
 هرچه خواندیم به جز عشق تو بی حاصل بود
 روز محشر که عمل ها همه سنجیده شود
 گرچه از دور به چشم همه چون دریایم
 بعد یک عمر که زیر علمت سینه زدم
 به همه گفته ام ارباب مرا می خواهد
 شبی از عمر اگر سر برسد بعد از این

با دل سوخته و چشم پُر آبم چه کنم
 من که دور از حرمت در تب و تابم چه کنم
 نشود نام تو سر لوح کتابم چه کنم
 تو به دادم نرسی وقت حسابم چه کنم
 بی تو و اشک غمت مثل سرابم چه کنم
 چشم های تو اگر کرد جوابم چه کنم
 پیش مردم نکنی دوست خطابم چه کنم
 نکند روضۀ گودال کبابم چه کنم

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: موسیٰ علیمرادی

که بال و پر بزنم پای روضه سر تو
لباس نوکریم را بریده مادر تو
رسیده رزق حسینیّه از برادر تو
که مقتدای عزادارهاست خواهر تو
تمام عالم و آدم شدند مضطر تو
کشیده خشکی لبهای زخم پرپر تو
شد است در دل من روضه خوان اکبر تو
غروب، خون گلوی علی اصغر تو

برای بارش تیر و امیر لشگر تو
که قول تو نرود گر رود زتن سر تو
به راه آمدن توست چشم نوکر تو

به اذن حضرت مولا شدم کبوتر تو
ببخش با پر زخمی، به زحمت افتاده
چه طور خرج غمت جور شد کسی می گفت
شبیه حضرت زینب به سینه می کوبم
به چشم من همه جا روضه شما بر پاست
اگر کویر ترک روی هر ترک دارد
خزان و ریزش برگ از درخت در همه جا
طلوع، بردن بالای طفل شیرخوار است^۱

زمان بارش باران همیشه می بارم
من از خرابه شام و رقیه فهمیدم
بیا و قول بده آخرین دمم بررسی

۱. با توجه به اینکه تصریح بر شش ماهه بودن در کتب تاریخی متقدم و معتبر نیامده است و این موضوع برای اولین بار در قرن سیزدهم در کتاب ذخیره الدارین آمده است لذا بیت زیر تغییر داده شد.

طلوع، بردن بالای طفل شش ماهه است غروب، خون گلوی علی اصغر تو

بیت زیر به دلیل مستند نبودن و تحریفی بودن حذف شد، همانگونه که بسیاری از علما و مراجع در کتب: جلاء العیون ۵۶۹؛ منتهی الآمال ۴۴۹؛ نفس المهموم ۲۸۳؛ لؤلؤ و مرجان ۲۱۵؛ اربعین الحسینیّه ۱۳۸؛ قاموس الرجال ج ۸ ص ۴۶۶؛ فواید المشاهد ۵۱؛ تحقیق درباره اول اربعین ۶۸۴؛ تنقیح المقال ج ۲ ص ۱۹؛ حماسه حسینی ج ۳ ص ۲۵۵؛ کبریت احمر ۳۸۴؛ مقتل تحقیقی ۱۸۰؛ مقتل جامع ج ۱ ص ۱۱۹ و نوشته اند ازدواج حضرت قاسم با دختر امام حسین تحریفی است و این قصه جعلی برای اولین بار در قرن دهم در کتاب روضه الشهداء بدون هیچ سندی تحریف شده است. در استفتاعی که از حضرات آیات عظام سیستانی، خامنه ای و فاضل لنکرانی صورت گرفته است آنها نیز ضمن نادرست خواندن این داستان جعلی و خیالی؛ خواندن آن را جایز ندانسته اند). جامع المسائل ج ۲ ص ۶۲۰ و ۶۲۴

برای حجله قاسم گل برادر تو

شب عروسی هر کس به سینه می کوبم

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: امیر عظیمی

این‌که بر سوگ توام بیمار، ممنونم حسین
 پر کشیدم تا حریم یار، ممنونم حسین
 نعره خواهم زد به روی دار، ممنونم حسین
 نوکرت هستم، هزاران بار ممنونم حسین
 پادشاهی می‌کنم انگار، ممنونم حسین
 در بساطت بابت هرکار، ممنونم حسین
 ای امان بندگان از نار، ممنونم حسین
 پرده از روی خودت بردار، ممنونم حسین
 رحم کن بر نوکری سربار، ممنونم حسین

می‌نویسم ای دل و دلداری، ممنونم حسین
 من غباری بودم و مهر تو دستم را گرفت
 شک ندارم در هوای تو اگر دارم زنند
 عشق تو هر عاشقی را منصبی داده‌ست و من
 من از این‌که نوکرم دائم خدا را شاکرم
 روضه‌خوانم، چای‌ریزم، شاعرم یا کفش‌دار
 در بساطت اشک را یک‌جور دیگر می‌خرند
 وقت مرگم، لطف کن من را در آغوش بگیر
 محشر من! محشری در روز محشر کن بپا

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن لطفی

دنیای بی‌حسین به دردم نمی‌خورد
 هرکس که خورد داغ تو را غم نمی‌خورد
 این حرفها به چشمه زمزم نمی‌خورد
 غم‌های روز حشر مسلم نمی‌خورد
 آتش گرفت حسرت عزیزم نمی‌خورد
 هرچند طعنه نوکرتان کم نمی‌خورد
 این سینه باز داغ محرم نمی‌خورد

غم‌خوار کربلا غم عالم نمی‌خورد
 هرکس که خورد نان تو جایی نمی‌رود
 شأن دو چشم خیس عزادار عرشی است
 آنکه به زیر سایه زهرا نشسته است
 آنکس که جای بستر بیماری، از غمت
 من با محرم تو نفس می‌زنم هنوز
 من حتم دارم از نفس گرم مادرت

شاعر: امیر عظیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن

ذکر لب انبیاء حسین علیه السلام
 فیض دمامد حسین هستی خاتم حسین
 بال و پر فاطمه تاج سر فاطمه
 سید احرار او حیدر کرار او
 خاتمه پنج تن جوهر جان حسن
 مریض احیا کند مُرده مسیحا کند
 زیارت عرش و حق زیارت این دو است
 کشتی نوح است او امید ما هست او
 نوح خودش در خطر بود به او نوحه‌گر
 گفت امام رضا گریه فقط در غم
 شعله زده تا ابد در دل هر مؤمنی
 در غم او ناله گر جن و پری و بشر
 صدای زنجیرها ذکر علم‌گیرها
 گریه ماهور رود زمزمه چنگ و عود
 نوحه‌سرایش بخوان به ماتمش با فغان
 واعطشا واعطش غصه سقا عطش
 شمر به گودال رفت، فاطمه از حال رفت
 روبروی خواهرش برید از تن سرش
 فاطمه! هذا حسین بی‌کس و تنها حسین

اعظم اسم خدا حسین علیه السلام
 کیست من المصطفی حسین علیه السلام
 کوثر خیر النساء حسین علیه السلام
 آینه مرتضی حسین علیه السلام
 برادر مجتبا حسین علیه السلام
 تربت ارباب ما حسین علیه السلام
 اکبر شیرین لقا حسین علیه السلام
 و من اتاکم نجی حسین علیه السلام
 داشت به او التجا حسین علیه السلام
 پادشه کربلا حسین علیه السلام
 داغ عزیز خدا حسین علیه السلام
 ماهی و مرغ هوا حسین علیه السلام
 چیست به وقت عزا حسین علیه السلام
 تار به شور و نوا حسین علیه السلام
 گوشه شش گوشه را حسین علیه السلام
 حرف لب مشک‌ها حسین علیه السلام
 عرش صدا زد صدا حسین علیه السلام
 ذبح شده از قفا حسین علیه السلام
 مُرَمِّل بالدمّا حسین علیه السلام

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن راحت حق

هر بهاری می‌شود آخر خزان آلا حسین
کیست تا یاری کند ای ناتوان آلا حسین
مطمئنم نیست یاری مهربان آلا حسین
قبله‌گاهی نیست بر صاحب‌دلان آلا حسین
چه کسی ما را بَرَد تا آسمان آلا حسین
روضة را کرده چه کس دارالآمان آلا حسین
کیست تا اهدا کند نام و نشان آلا حسین

از همه پا خورده‌ام در این جهان آلا حسین
من تهی دستم، فقیرم، بینوایم، بی‌کسم
چون پدر بالا سرم بوده ز روزِ اولین
ما حسینی‌های عالم، برترین عالمیم
گریه کن‌ها را خود زینب کفالت می‌کند
در فضای هیئت‌اش باید تنفس کرد و بس
آبروداری همیشه خصلتِ اربابِ ماست^۱

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: میلاد حسنی

خورشید غبطه می‌خورد اینجا به نور اشک
با آیه‌های تشنه لبی از زبور اشک
در محفل صمیمی ما با حضور اشک
از کوچه باغ زخم تن تو عبور اشک
گرم است از حرارت داغت تنور اشک
اما شدم دو مرتبه مغلوب زور اشک
در طبخ آن به جای نمک ریخت شور اشک
اینجا شکست چون دل راوی غرور اشک

روشن شد از چراغ حسینه طور اشک
داودهای مرثیه از راه می‌رسند
یک شب به رونمایی این شعرها بیا
بعد از هزار سال نشد مرهمی شود
لَنْ تَبْرُدَ مُصِيبُكَ فِي قُلُوبِنَا
در خواب نامت آمد و گفتم نگریمت
راز شفای نذریات این است مادرت
آورده‌اند... روی شما را زمین زدند

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. آبروداری فقط از خصلتِ اربابِ ماست کیست تا اهدا کند نام و نشان آلا حسین

شاعر: علیرضا برنا

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

از سُروِ هر دو عالم نزد ما غم بهتر است
واقعاً اشک برای روضه چیز دیگری است
گریه‌هایم را بگیری بی‌گمان دق می‌کنم
در جواب اینکه شأن گریه‌کن‌های تو چیست
هر که به جایی رسید از نوکری تو رسید
نوحه دم دادیم و با این دم مسیحادم شدیم
یازده ماه از خدا ماه شما را خواستیم
رتبهٔ پیرغلامان تو نزد فاطمه است
گر به زیر ناودان کعبه هم باشم ولی

گریه بر تو از نماز نیمه‌شب هم بهتر است
در سلوک ما فرات از آب زمزم بهتر است
مردن از دنیای بی‌گریه برایم بهتر است
از برای این سؤال «الله اعلم» بهتر است
نوکری تو ز آقایی عالم بهتر است
از دم روح القدس والله این دم بهتر است
از تمام ماه‌ها ماه محرم بهتر است
چون غلامی شما با قامتِ خم بهتر است
معتقد هستم که باشم زیر پرچم بهتر است

شاعر: عالیه رجبی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

به دل، عشق تو واکرده‌ست معبرهای بسیاری
چنان در دلربایی‌های خود جذّابیت داری
یکی از پنج رکن آفرینش هستی و خالق
حریم امنّت آغوش خداوندست و با جنّت
ملائک بسکه اطراف حرم مشغول پروازند
چه کردی با دل عشّاق که هر روز می‌بینم
کجا پیدا کنم دیگر شراب از این طهوراتر

رقم خورده‌ست با دستت مقدّره‌های بسیاری
که در بند تو افتادند دلبرهای بسیاری
به حول محور تو ساخت محورهای بسیاری
تفاوت می‌کند از حیث منظرهای بسیاری
گرفته سطح ایوان تو را پرهای بسیاری
به سمت کربلا خم می‌شود سرهای بسیاری
که چای روضه‌ات پرورده نوکرهای بسیاری

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: داریوش جعفری

داشتم هر چه به دل جمله تمنای تو بود
 سجده بر حق به سر تربت اعلاى تو بود
 عقل مجنون تو، آشفته و شیدای تو بود
 نم اشکی که روان جانب دریای تو بود
 احتیاج همه بر مهر و تولای تو بود
 تاج شاهی من از خاک کف پای تو بود
 ریشه آن شجرم در گل بابای تو بود
 محشر سینه من خشکی لبهای تو بود

از ازل در سر من میل تماشای تو بود
 آنچه در وقت نمازم کمرم را خم کرد
 سر بازار جنون رفتم و دیدم با چشم
 عزت هر دو جهان بسته به اشک است حسین
 این چه سری است ازل تا به ابد محتاجیم
 تا ابد نوکر تو، نوکر تو خواهد ماند
 شجری دیده‌ام از سلسله نوکری‌ام
 مادرت گفت بنی به دلم صور دمید

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مهدی نظری

بال جبریل امین شهپر این نوکرهاست
 چون که زهرا همه جا مادر این نوکرهاست
 هر که در روضه تو نوکر این نوکرهاست
 این نفس‌ها نفس آخر این نوکرهاست
 منصب نوکری‌ات باور این نوکرهاست
 اشک در روز جزا گوهر این نوکرهاست
 علتش این شده پامنبر این نوکرهاست
 فاطمه ریخته که کوثر این نوکرهاست

پرچمت سایه روی سر این نوکرهاست
 گر برادر شده‌ام با همه سینه‌زنان
 یا حسین از همه عرش فراتر رفته
 من فقط در وسط روضه نفس می‌گیرم
 نفس سینه‌زنانست نفس عیسائی‌ست
 اشک ارثیه عشق است که جاری شده است
 جبرئیل عاشق این روضه و این سینه زنیست
 چایی روضه‌ات ارباب شفا بخش دل است

شاعر: هستی محرابی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

دلی دارم گرفتار حسین است
 دلم دردِ هزاران شعله آه
 ز بس که مهر او در سینه دارم
 اگر سر را دهم در مسلخ او
 بیا ای دل بنال از غربت او
 دل شیدای من بی تابِ رویش
 هزاران جانِ ناقابلِ نثار
 خوشا بر من، سراپای وجودم
 تمام هست و نیستم نذرِ عشق
و تا روزی که در قبرم گذارند^۱
 نفس اندر نفس دل بی قرار و
 هزار و چارصد سال است و اکنون

گدای کوچه بازار حسین است
 البم زخمی گرفتار حسین است
 جهانم رنگِ رخسار حسین است
 هنوز این تن بدهکار حسین است
 که این غم کی سزاوار حسین است
 گداست اما خریدار حسین است
 فقط یک روی دیدار حسین است
 دو عالم عبدِ دربار حسین است
 دو دستانِ علمدار حسین است
 دلم مرهونِ ایثار حسین است
 تنم تبار و بیمار حسین است
 دلِ عالم عزادار حسین است!

شاعر: محسن زعفرانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

اینکه افتاده به سمتِ تو مسیرم کافیت
 جز حسین بن علی عشقِ دگر نیست مرا
 شاعر و خادم و مداح ندارد فرقی
 من اگر با کرم و لطف و عطایت آقا
 دستِ دل را به ضریحت برسانم روزی

تا قیامت شده ای نِعَمَ الأمیرم، کافیت
 در همین حد که به عشقِ تو فقیرم کافیت
 اینکه یک نوکر ناچیز و حقیرم کافیت!
 حاجتِ دیدنِ «شش گوشه» بگیرم کافیت
 آنقدر گریه کنم تا که بمیرم کافیت

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر

آمده را جایگزین بیت زیر کنید. **به تا روزی که در قبرم گذارند** دلم مرهونِ ایثار حسین است

شاعر: مرضیه نعیم امینی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

پای قرار عاشقی‌ات سر گذاشتی
می‌خواستی که دل ببری از گدای خود
مفتاح مشکلات بزرگ قبیلہ را
یک عده را کنیز سرای دو خواهرت
دیدی که در فراق حرم گریه می‌کنم
اشکی که داده‌ای همه ثروت من است
اما چرا تو ای سبب خلقت زمین
از سینه تا که تیزی سر نیزه‌ها گذشت
اصلاً خودت بگو که چه خاکی به سر کنم
جای کفن به جسم تو یک پیروهن رسید
تو جان خاتمی، چه کسی خاتمت ربود؟

از هر چه بهتر است تو بهتر گذاشتی
این کار را به عهده اکبر گذاشتی
در دست‌های کوچک اصغر گذاشتی
یک عده را غلام برادر گذاشتی
در سینه‌ام به سمت حرم در گذاشتی
در کاسه‌های چشم گدا زر گذاشتی
سر روی خاک ساعت آخر گذاشتی
حنجر به زیر گُندی خنجر گذاشتی
بی‌سر چو پا به عرصه محشر گذاشتی
آن هم به دست غارت لشکر گذاشتی
با چون تویی به غیر محبت روا نبود

شاعر: حسن کردی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

در سر ما نوکران غیر از هوای روضه نیست
از اذان صبح هستی تا غروب زندگی
خانه در آشفتگی شهر حسرت ساخته
زخم‌هایی پوچ دست‌آویز روحش می‌شود
گم شده در ناکجا آباد دنیایی غریب
اشک معراج من دور از تهجد می‌شود

زندگی درد است آنجا که بنای روضه نیست
نغمه‌ای خوشتر به گوشم از صدای روضه نیست
آنکه در تاب و تبش جایی برای روضه نیست
هر که در این خاک دان درد آشنای روضه نیست
عارفی که در طریقش رد پای روضه نیست
نردبان آسمان جز اشک‌های روضه نیست

شاعر: علیرضا خاکساری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

رونق هر صبح و هر شام محرم شد حسین
 نام او با هر دل آشفته بازی می‌کند
 بارها گفتم حسین و خانه‌ام آباد شد
 انبیا هر چه که دارند از حسین فاطمه‌ست
 خواستم تا که خدایم را ببینم در سحر
 نه فقط از بنده‌هایش دستگیری کرده است
 بالحسین بند را از پای آدم باز کرد
 نام و یاد او برایم شد مفاتیح النجات
 بی‌گمان رب تبارک و تعالی مرا
 علت و معلول از این بهتر ندیده چشم من
 اشبه‌الناس به زهرای شهیده شد حسن
 هر کجا هم که روم حُسن ختامم کربلاست
 تا مبادا دشمنش را دست خالی رد کند

بازدم شد یا ابوفاضل ولی دم شد حسین
 بهترین نقش و نگار روی پرچم شد حسین
 در دو عالم مظهر فیض دمام شد حسین
 پس مسیحای خود عیسی بن مریم شد حسین
 ناگهان در قاب چشمانم مجسم شد حسین
 درد بی‌درمان من را نیز مرهم شد حسین
 باب توبه بر تمام خلق عالم شد حسین
 فارغ الهم شد حسین و کاشف الغم شد حسین
 اسم بسیار است اما اسم اعظم شد حسین
 باعث و بانی هر باران نم نم شد حسین
 اشبه‌الناس به شخص مرتضی هم شد حسین
 چون گریز اکثر مرثیه‌هایم شد حسین
 محض یرهم در دل گودال درهم شد حسین

شاعر: محمد هاشم مصطفوی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

سر سال است بیا کیسه ما را پُر کن
 جای خالی مرا در حرمت ای مولا
 سر سال است و من لنگ یک امضا هستم
 روزی اشک مرا مثل مُحَرَّم بنویس
 دل من وقف عزای تو و اولاد شماست

کاسه چشم من از روضه زهرا پُر کن
 به دوستان یداللهی سقا پُر کن
 پای این برگه ما را به یک امضا پُر کن
 در دو چشمم ز کرم آب دو دریا پُر کن
 در دلم از غم خود قدر دو دنیا پُر کن

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد قاسمی

در خدمت آل پیمبر فیض بردیم
بیش از همه از ذکر حیدر فیض بردیم
از روضه پایان منبر فیض بردیم
مانند اسلم، مثل قنبر فیض بردیم
در اصل از این فیض اکبر، فیض بردیم
از طعم ناب آب کوثر فیض بردیم
از «وا حُسینا» های مادر فیض بردیم
جای ضرر دیدن، مکرر فیض بردیم
بسیار از این خواهر برادر فیض بردیم
از حنجر در زیر خنجر فیض بردیم

مثل گدا هر شب از این در فیض بردیم
نقل فضیلت‌های مولا مَسْتَمَان کرد
از خُطبه آغاز منبر خیر دیدیم
ما شب به شب در کسوتِ خدمتگزاری
ما ظاهراً با روضه خواندن فیض دادیم
ما اشک خود را نوش جان کردیم یعنی
شبهای جمعه در حرم مهمان شدیم و
آه سه ساله، خرمن دل را که سوزاند
دینِ حُسین و زینبش بر گردن ماست
خون گلویش آبروی دین ما شد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مرضیه عاطفی

چشمت از دیگر طبیبان ناامیدم می‌کند
مادرت می‌آید و غرقِ امیدم می‌کند
نام تو پابندِ قرآنِ مجیدم می‌کند
اشکهای روضه‌ات صاحبِ کلیدم می‌کند
چشم پوشی‌های تو شخصِ مفیدم می‌کند
این سیاهی‌ها خلاصهِ روسفیدم می‌کند
حتم دارم مثل «حُر» آخر شهیدم می‌کند

عشق تو در دو جهان غرقِ امیدم می‌کند
کنج هیئت، زیر پرچم، وعده دیدار ماست
در تو آیات خدا نازل شده‌ست و تا ابد
غصّه‌ها و قفل‌های بسته می‌دانند که؛
سینه‌زن یا گریه‌کن یا روضه‌خوان یا چای‌ریز
شالِ مشکی! سر در خانه زدم پرچم سیاه
چشم‌هایت عاقبت یکروز می‌گیرد مرا

شاعر: ناشناس	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن
از بس گناه روز، مرا خار می‌کند چشم بخواب رفته و آلوده مرا با بی‌خیالی از گنهم رد شوم، ولی گاهی من از نماز که لذت نمی‌برم وای از نگاه‌های حرام و خطای چشم حتی گهی نگاه حلالم شود حرام باید فقط به لطف حسینی پناه بُرد یک روضه حسین، خطاپوش عالمست ما را به کربلا برسانید نیمه شب پائین پای مرقد ارباب بی‌کفن	شب دورم از نگاه تو ای یار می‌کند کی در سحر، صدای تو بیدار می‌کند خود را سر نماز پدیدار می‌کند پیداست دل سیه شده، بد کار می‌کند بر من چقدر لطف، که ستار می‌کند گاهی حلال، چشم مرا تار می‌کند ما را خدا قبول به دلدار می‌کند این روضه کارِ توبه بسیار می‌کند مادر رسید و گریه ز اسرار می‌کند دل را تمام عمر گرفتار می‌کند	

شاعر: حسن کردی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فاعولن
مائیم و فقط روضه ارباب و دگر هیچ چون روزنه‌ای چشم فرو بسته از عالم اندوخته جز اشک نداریم به دنیا اندازه یک قطره اگر اشک فشانندیم راه دل ما را به حرم ختم نمودند چون پرچم سیّار عزاخانه به دوشم در حشر چو پرسند که سرمایه چه داری	چشمان پُر آب و دل بی‌تاب و دگر هیچ وابسته خورشید جهان تاب و دگر هیچ مائیم و همین گوهر نایاب و دگر هیچ شد کوه گنه شسته به سیلاب و دگر هیچ هر راه به جز این شده گرداب و دگر هیچ چون ابر سبک بارم و بی‌خواب و دگر هیچ گویم که غم حضرت ارباب و دگر هیچ	

شاعر: سیدپوریا هاشمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فعلن

اگر که عمر زیادم دهد خدای حسین
 حسینی‌ام! به دو عالم چکار دارم من!
 حسین روح نماز است و پنج نوبت را
 بر اش سینه زدم سینه‌ام حسینی‌ه شد
 همیشه مادر دلخسته‌ام به من می‌گفت
 رفیق! کربلا دعوتی‌ست! پولی نیست!
 نیابتاً ز حسن کربلا برو امسال

هزار سال بسوزم فقط برای حسین
 گذشته‌ام ز دو عالم به اتکای حسین
 سر نماز می‌افتم به دست و پای حسین
 نوشته روی دلم مجلس عزای حسین!
 مباد فاصله‌گیری ز روضه‌های حسین!^۱
 برات کربلا چیست؟ یک دعای حسین
 ببر سلام حسن را به کربلای حسین

شاعر: حسن کردی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فعلن

قرار سوت‌ه دلان است کربلای حسین
 حسین مَنّی طاهّا به روشنی فهماند
 خدا به غیر خدایی هر آنچه که دارد
 زمانه با همه پیچ و تاب نتواند
 چه غم ز درد غریبی بُود کسی را که
 به روز حشر ندارند حسرت آنها که
 قرار نیست کسی تا ابد درون دلم
 منی که نامه سیاهم چه می‌شود روزی
 خدا گواست که این قلب تنگ و نا آرام

فضای کوچه دل پُر شد از هوای حسین
 رضای حضرت حق هست در رضای حسین
 تمام را هبه کرده فقط برای حسین
 بگیرد از سر ما شور نینوای حسین
 به اشک معرفتش گشته آشنای حسین
 گذاشتند جوانی خود به پای حسین
 بیاید و بنشیند دمی به جای حسین
 سپید مو بشوم پای روضه‌های حسین
 همیشه می‌شود آرام با نوای حسین

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. همیشه مادر دلخسته‌ام به من می‌گفت مباد خرده‌گیری به روضه‌های حسین

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد جواد شیرازی

هم کنارم ماندی و هم می‌کنی همراهی‌ام
 ذوالکرم بودی و دیدم واقعاً می‌خواهی‌ام
 با وجود این همه کم کاری و کوتاهی‌ام
 بین اشعار و نماز و روزه و مداحی‌ام
 تا خود محشر به دنبال همین گمراهی‌ام
 سر در این سینه‌ام حک کرده "ثاراللهی‌ام"
 اربعین، سوی حرم پای پیاده راهی‌ام
 پس بدون اشک‌هایم پست‌تر از ماهی‌ام
 در بساط روضه‌ات در اوج نا آگاهی‌ام

با وجود این همه رسوایی و خودخواهی‌ام
 با خودم گفتم من آلوده را رد می‌کنی
 رحمت موصوله‌ات حتی به من هم می‌رسد
 هر چه می‌گردم فقط حُبّ تو پیدا می‌شود
 گر به قول اهل غفلت روضه‌ها گمراهی است
 مادرت با خط زیبای خودش روز ازل
 با توکل بر خدا و با دعای مادرت
 در روایت آمده ماهی برایت گریه کرد
 من چه می‌فهمم چه آمد بر سرت در علقمه؟!

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: نعیمه امامی

از لحظه‌ای که با غم تو آشنا شدیم
 کین گونه داغدار غم کربلا شدیم
 ما از ازل به عشق شما مبتلا شدیم
 آقای ما شدی و گدای شما شدیم
 بخشوده عنایت خیرالنسا شدیم
 شکر خدا که سینه‌زن روضه‌ها شدیم
 ما را حلال کن که اسیر خطا شدیم

ما بی‌قرار سیرّ نی و نی‌نوا شدیم
 مه‌رت کجا و کی به دل و جانمان نشست
 ما را نیافرید خدا، جز برای تو
 تقسیم شد وظایف و صد شکر بعد از آن
 حتما دعای فاطمه در روضه‌ها گرفت
 با افتخار نوکریت قد کشیده‌ایم
 ما را حلال کن که نمکدان شکسته‌ایم

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

شکرالله که حق را به من آموخت حسین
 هرکسی عبد حسین است، همان عبد خداست
 آری از روز ازل بود، که با دستِ خودش
 با صدای سخنِ عشق، به دنیا فرمود:
 با ستمکار، سخن از درِ تذلیل نگفت
 تَه گودال اگر زمزمهٔ یا رب داشت
 کهنه پیراهنِ او هم به خدا غارت رفت
 آتشِ عشقِ خدا و عطشِ کشته شدن
 کربلایی نشود، هر که فدایی نشود

شعلهٔ حُبِ علی، در دلم آفروخت حسین
 با خدا حرف زدن را به من آموخت حسین
 محنتِ فاطمه را در دلم آندوخت حسین
 ذره‌ای دینِ خدا را به تو نفروخت حسین
 ذَلَّت و خواری و لبخند! نیاموخت حسین
 زیرِ شمشیر و سنان، دیده به ما دوخت حسین
 بر تنِ خویش به جز نیزه نیآندوخت حسین
 آنقدر داشت، که لب تا جگرش سوخت حسین
 بر سرِ نیزه چو خورشید، بر آفروخت حسین

شاعر: رضا رسول زاده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

یا سیدالشهدا، عزیز خدا، حسین
 با هر کسی به غیر تو بیگانه می‌شود
 اعجاز چشمِ توست، به ما داده آبرو
 محکم گره بزن دل ما را به زلف خویش
 آتش برای اهل جهنم شود بهشت
 آقا، قسم به روز جدایی ز خواهرت
 گودال قتلگاه تو شد بارگاه تو
 تنها دعای سینه زن تو شهادت است

ای نور چشم حضرت خیرُ النَّسا، حسین
 آنکس که با غم تو شود آشنا، حسین
 آقا شود، به اذن تو اینجا گدا، حسین
 ای دستگیر در گُنه افتاده‌ها، حسین
 فریاد اگر زنند همه یکصدا؛ «حسین»
 ما را مکن دمی ز غم خود جدا، حسین
 ای کشتهٔ فتاده به صحرا رها، حسین
 بی‌سر کنار کشتهٔ من هم بیا، حسین

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مصطفی قربانعلی

بانویی کنج حرم مجلس ماتم دارد
 دل آشفته من، صحن تو را کم دارد
 زیر لب زمزمه «وای حسینم» دارد
 مجلس روضه همانجاست که پرچم دارد
 روضه «آه بُنّی» چقدر غم دارد
 هر که آید به حرم نام تو را دم دارد
 چشم هر زائران چشمه زمزم دارد
 بُرده غم از دل هرکس که به دل غم دارد
 فطرس انگار خبر از همه عالم دارد

شب جمعه حرمت بوی مُحَرَّم دارد
 شب جمعه شده و باز دلم رفت حرم
 مادرت روضه گرفته است برایت آقا
 بیرق روضه عیان است ز روی گنبد
 گریه مادران عرش خدا را لرزاند
 حجره‌های حرمت پُر شده از ذکر حسین
 در هوای لب خشکت به لب آب فرات
 عطر سیب حرمت از سر شب تا به سحر
 فطرس امشب چقدر بر تو سلام آورده

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد قاسمی

هزارشکر از این منسبی که من دارم
 چه قدر دور حرم شوق پر زدن دارم
 مخاطبم که تو باشی؛ سر سخن دارم
 به پای تشنگی‌ات میل سوختن دارم
 به دست خویشتن انگشتن یمن دارم
 به حکم شرع فقط پیرهن به تن دارم
 که من غلامم و آقای بی‌کفن دارم

غبار راهم و در کوی تو وطن دارم
 کبوتران حریم تو شاهدند ای شاه
 اگرچه بوده همیشه سکوت ترجیحم
 از آن زمان که خودم را شناختم ارباب
 به یاد روضه انگشتن توأم که هنوز
 پس از حکایت پیراهنت که غارت شد
 بگو که بعد وفاتم مرا کفن نکنند

شاعر: مهدی امامی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

از دیده‌ام گرفت نگاه تو خواب را
 خون مرا به عالم و آدم حلال کرد
 جز سر به آستان تو دادن، بزرگی‌ات
 ما را محبت تو به اینجا کشانده است
 از راه دور در طلب لطف آمدیم
 آورده هر که قطره اشکی به محضرت
 حتی به پادشاهی عالم نمی‌دهیم
 وقتی که حُبّ آل علی نیست، هر نفس
 ای مهربان محض! بیا با تبسمی
 بودند دیو و دد همه سیراب و بشکند
 بس کن رباب، گریه عباس را ببین
 در کوفه رسم بود که در پیش باغبان

انداخت دوری‌ات به دلم اضطراب را
 عشقت حرام کرد اگر خورد و خواب را
 از ما گرفت فرصت هر انتخاب را
 کاری نداشتیم گناه و ثواب را
 در می‌زنیم خانه عالیجناب را
 برده‌ست با خود ادعیه مستجاب را
 یک تار موی طایفه بوترباب را...
 بت‌خانه‌ای بساز و بسوزان کتاب را
 بردار از تمام جهنم عذاب را
 دستی که ریخت روبروی تشنه آب را
 بس کن رقیه قصه بزم شراب را
 از گل درآورند به چکمه گلاب را

شاعر: مرضیه نعیم امینی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلا

میان این همه مخلوق برگزیده شدم
 اگرچه وصل نصیبم نشد، همین کافیت
 همین که اهل توأم، کار من نه، کار تو بود
 اگرچه هیچ ندارم، سلاح گریه که هست
 نبود آتش داغ تو خام می‌ماندم
 به ذکر نام شریف گذشت عمرم و من

برای گریه به داغ تو آفریده شدم
 یکی دو بار حوالی یار دیده شدم
 رمیده از همه جا سمت تو کشیده شدم
 به لطف خشکی لبهات آبدیده شدم
 به مجلس تو رسیدم اگر رسیده شدم
 خوشم که پیش نگاه خودت خمیده شدم

شاعر: یاسین قاسمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

ببار رحمت خود را، همیشه بارانی
 دو ماه گریه برای عزای تو کم بود
 به هر محله که رفتم به چشم خود دیدم
 تو را به جان عزیزت بیا از این خانه
 غریبه نیست کسی که غریبه می‌آید
 نگاه تو به سیاهی جُون قیمت داد
 به درد تو که نخوردم اگرچه می‌دانم
 دوباره آمده‌اند و دوباره جا ماندم
 چرا لباس تو را از تننت در آوردند

دلم هوای تو کرده خودت که می‌دانی
 چه می‌شود که همیشه مرا بگریانی
 نداشت غیر در خانه تو خواهانی
 مرا جدا مکن آنی و کمتر از آنی
 چه زود می‌شود اینجا کسی خودمانی
 گران شدند غلامان تو به ارزانی
 ولی به کار می‌آیم برای دربارنی
 نمی‌شود که مرا زائرت بگردانی؟
 که اینچنین ته این قتلگاه عریانی

شاعر: ناشناس

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

بندهای آلوده‌ام داری هوایم را حسین
 رد نکن دست نیازم را که بیچاره شوم
 نامه اعمال من تیره شده امشب بیا
 رو به هرکس که زدم درد مرا درمان نکرد
 از همه دل کنده‌ام تنها به تو دل داده‌ام
 ای که از داغ تو حالا عالمی گریان شده
 کاش می‌شد بینمان آقا نباشد فاصله
 در همین شبها بده با یک نگاهی از کرم

آدمم تا بشنوی سوز صدایم را حسین
 بار دیگر مستجابش کن دعایم را حسین
 خط بزن از نامه‌ام جرم و خطایم را حسین
 باز تنها از تو می‌خواهم دوایم را حسین
 تا ببندی در همین‌جا دست و پایم را حسین
 بیشتر کن رزق اشک و ناله‌هایم را حسین
 دوریات کم می‌کند حُجب و حیایم را حسین
 اذن رفتن اربعین کربلایم را حسین

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناصر شهریاری

مشق شب ملائکه از ابتدا حسین
 نور علی و زاده خیر النسا حسین
 آقا غریبتر ز تو ای آشنا حسین
 آنکس که طالب است رود تا خدا حسین
 ای بر تمام درد دو عالم دوا حسین
 ذکر لبم میانه صحن رضا حسین
 آنکس که زائر حرمت گشت یا حسین
 بر دوش پاک تو علم مجتبی حسین
 ای چون حسن غمین غم کوچه ها حسین
 ای کشته مدینه و کربلا حسین
 صدها سلام بر سر از تن جدا حسین
 سر نیزه خورده ای تو ز بس بی هوا حسین

ای فیض بی کرانه بی انتها حسین
 دردانه خدایی و ریحان مصطفی
 تو آشنای هر چه غریبی، ولی نبود
 باید که پا نهد به مسیر گدائی ات
 جان بی تب تو سمت مداوا نمی رود
 در کربلا نوای لبم ذکر یا رضا است
 گردیده زائر حرم عرش کبریا
 ای تو کریم و ابن کریم و اخ الکریم
 مثل حسن تو هم به دلت داغ مادر است
 ای زخمی دوشنبه، به گودال رفته ای
 از ما و از خدای تو بر پیکرت سلام
 جان ها فدای تو که فتادی ز روی اسب^۱

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: قاسم نعمتی

کن دعا تا که شوم عبد مدامت ارباب
 تا قیامت شده ام عاشق نامت ارباب
 نام تو در دو جهان کرده قیامت ارباب

دلم از روز ازل خورده به نامت ارباب
 گر دهی یا ندهی حاجت من می دانی
 به همان ذکر حسین جان که نوای زهر است

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر تغییر داده شد! لازم به ذکر است همانگونه که در کتب صفحات ۳۳۱ نفس المهموم، ۴۵۹ وقایع الایام، ۵۰۷ ناسخ التواریخ، ۲۷۰ پژوهشی نو در بازشناسی مقل سیدالشهدا و ... آمده است تا قرن دهم هیچ نامی از ذوالجناح نیست و این نام برای اولین بار در کتاب روضة الشهداء آمده است.

لحظهٔ روضه چه باکم ز گنه معتقدم

بشکن بال و پرم را که کنون آمده‌ام

دیدن کرب و بلای تو نصیبم چو نشد

تو بیا جان یتیم حسنت کن نظری

جان قاسم تو بیا و بخرم، تا بشوم

مستم از بادهٔ لعلی ز عسل شیرین‌تر

تیغ بر دست شدم بی‌سر و پای عشقت

غربتت می‌گشدم عاقبت ای شاه غریب

لحظهٔ مرگ چه باکی که کنی امدادم

نفسِ وحشی بشود عاشق و رامت ارباب^۱

نتوانم که پرم از سر بامت ارباب

کنم از دور ز دل عرض سلامت ارباب

تا شوم نوکر دربست و غلامت ارباب

سینه بشکسته فدایی قیامت ارباب

قاسمی مسلکم و تشنهٔ جامت ارباب

تا که لبیک بگویم به پیامت ارباب

گر بگویم برسد خُزن کلامت ارباب

جان فدای تو و این مثنوی و مرامت ارباب

وزن شعر: مستفعلن مستفعلن مستفعلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن کبیری

عالم برای تو غمین هست و خدایت

او هم نشسته همچو ما در روضه‌هایت

شکر خدا هستیم در بزم عزایت

جنت در این دنیا است آن صحن و سرایت

لطفی نما و باز آقا کن عنایت

با نیزه‌ای آمد حرامی زد به پایت

می‌آورد از حرمله پیشت شکایت

دارد به دوشش کعبه هم شالِ عزایت

جبریل هم گرید از این غم در غم تو

شکر خدا غم جز غمت در دل نداریم

جنت نمی‌خواهیم ما را این جهان بس

بعد از خدا دستم به سوی تو بلند است

وای از دمی که خواهرت از روی تل دید

حالا سرت بر روی دامن رقیه است

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

شاعر: مرضیه عاطفی قالب شعر: غزل

در سینه‌ام داغ تو می‌گیرد حرارت
از کودکی در روضه‌ها دارم اقامت
از من به تو تنها فقط عرض ارادت
از بخشش دستان تو وقت شهادت
حاجات قلب دشمنت هم شد اجابت
سرنیزه‌ها انداخت زینب را به زحمت
شمشیرها کردند با نیزه رقابت
من را به هم می‌ریزد عمری این عبارت

تا می‌نشینم زیر پرچم کنج هیئت
شکر خدا هستم غلام خانم‌زادت
از تو، به من خیر فراوانی رسیده
در حیرتم از لطف و از آقایی تو
پیراهن و انگشترت را دادی آقا
بر پیکرت یک جای بوسیدن نمی‌دید
دیدم برای گشتنت ای عشق مظلوم
در قتلگاه تو «بُنئی» گفت مادر

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد قاسمی

هستیم مَسْتُ، تا ابد از ذکرِ یا حسین
دائم به فیض می‌رسد از ذکرِ یا حسین
ای لب بگو به هر بلد از ذکرِ یا حسین
صدها دعای مُستند از ذکرِ یا حسین
هرکس که دست می‌کشد از ذکرِ یا حسین
هر ذاکری که دم زَند از ذکرِ یا حسین
چون می‌شود خجل عدد از ذکرِ یا حسین
پیری که ساده بگذرد از ذکرِ یا حسین
صد مُرده زنده می‌شود از ذکرِ یا حسین

می‌خواره‌ایم و با مدد از ذکرِ یا حسین
رحمت به شیر مادر هر کس که مثل ما
ای دل بگیر دامن او را به هر دیار
آن جا که در مقام شرف کم می‌آورند
بالله قسم ذلیل شود در تمام عُمر
امضای فاطمه بخورد پای نامه‌اش
اصلاً پی شُمارش فضلش مباش دل
از ذکر عشق هیچ نفهمیده، ای رفیق
این جمله را مسیح هم اقرار می‌کند

شاعر: حامد آقایی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

دم را غنیمت می‌شمارم تا دمت هست
 از هر کسی که خواست باشم همنشینش
 از آدم و عالم اگر شد دست کوتاه
 مبهوت و مات از سختی دنیا نگر دم
 دستم چه با امید دق الباب کرده
 شعری نخوانده دیده‌ام در کاسه لطف
 خشکیده احوال زمین از عشق اما
 با یک دوا درمان درد هر مریضی
 گریه، دلیل محکمی بر آشنایی است
 گر خلقت عالم شود قربانی تو
همراهت آید دشمنت تا قتلگاهت^۱

هر جا که باشم بر لب اسم اعظمت هست
 پرسیده‌ام اول که آیا آدمت هست؟
 در دل ندارم هیچ غم چون پرچمت هست
 زیرا که رخسارم به رنگ ماتمت هست
 وقت خریدن، شوق جنس در همت هست
 قبل از شروع شعرهایم در همت هست
 بر چشم عشاق تو اشک بر غمت هست
 در نسخه اشکی به روضه، مَر همت هست
 چشمی که گریان تو باشد مَحرمت هست
 از داغ سیمای علی اکبر، گمت هست
 در دست تا انگشتی خاتمت هست

شاعر: رضا رسول زاده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعِلن

ذکر خیر تو به هر جا شد و یادت کردیم
 پادشاهی جهان حاجت ما نیست حسین
 زیر این بیرق پاک تو شبیه شهداء
 آه محزون چو کشیدیم به غمهای شما
 رحمت محض خداوند تو هستی ارباب
 امر فرموده خدا بر غم تو گریه کنیم

دست بر سینه به تو عرض ارادت کردیم
 به غلامی در خانه‌ات عادت کردیم
 دم به دم ما طلب جام شهادت کردیم
 طبق فرمایش معصوم عبادت کردیم
 بر در خانه تو کسب سعادت کردیم
 ما به دستور عمل از حین ولادت کردیم

^۱. بیت زیر به دلیل تحریفی بودن داستان ساربان تغییر داده شد

همراهت آید ساربان تا قتلگاهت

در دست تا انگشتی خاتمت هست

شاعر: موسی علیمرادی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

باز هم در حرمت میل گدایی دارم
محشری از اثر ذکر تو در جان برپاست
کعبه یک سنگ نشان است برای دگران
منزلم روضه تو مقصد من روضه توست
بس که در روضه تو اشک نمک گیرم کرد
دل و جان و تن و روحم به فدای تو حسین
جانم ارزانی این داغ گران روضه بخوان
پیر هرگز نشوم بر سر خان تو حسین
گر مسلمانم و گر کافر و گر ترسایم
جای تلقین به لحد روضه بخوانند ای کاش

شب جمعه هوس کرب و بلایی دارم
که چنان صور به دل آه رسایی دارم
من به سوی حرمت قبله نمایی دارم
بین صحرای غمت سعی و صفایی دارم
پریم از شور و در این پرده نوایی دارم
به هوا خواهی خونت شهدایی دارم
پای سودای غمت پیش بهایی دارم
من که در کاسه چشم آب بقایی دارم
قبله‌ام روی حسین است خدایی دارم
چون رسد نام تو گوش شنوایی دارم

شاعر: محمدجواد پرچی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

در مسیر خانه لیل ز جان باید گذشت
بابی انت و اُمّی چونکه گفتی بر حسین
در طریق کعبه باید با مغیلان سر کنی
هر که شد گمنام تو، زهرا خریدارش شود
دل فقط جای حسین است و حسین است و حسین
ابر اگر باران نبارد، سایه می‌خواهد چکار
حمد و سوره بر سر قبر محبانش نخوان

تا وصال یار از صد امتحان باید گذشت
دیگر از فرزندان و مال و خانمان باید گذشت
پس دگر از طعنه‌های این و آن باید گذشت
پس در این خانه، از نام و نشان باید گذشت
از هر آنچه غیر او در دو جهان باید گذشت
واقعاً از چشم بی‌اشک روان، باید گذشت
از مزار سینه‌زن، سینه‌زنان باید گذشت

شاعر: سیدپوریا هاشمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

قبل از شروع خلقت تابیده آفتابش
گفتیم السلام و فوراً علیکم آمد
تکلیف را ادا کرد با نفس مطمئنه
هرکس که عمر خود را خرج حسین کرده
حرف امام خیر است حتی زمان نفرین
راه هزار ساله طی می‌شود به آنی
کم از حرم ندارد این روضه‌های آقا
پیش نگاه اطفال مستانه موج میزد
یارب چه بود حکمت کز داغ این مصیبت

لب تشنه‌ای که عمریست دلها شده کبابش
جانم به این سلام و جانم به این جوابش
پس میکند خداوند با ارجعی خطابش
یوم الحساب پاکاست پیش خدا حسابش
حر دُرّ کربلا شد تنها به یک عتابش
از برکت حسین و کشتی پر شتابش
ما در حرم نشستیم در محضر جنابش
ما با فرات قهریم با قطره‌های آبش
نیزه نشین حسین و دلخون شود ربابش^۱

شاعر: محسن زعفرانیه

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

تشنه لب در کربلا غوغا بپا کردی حسین
لحظه آخر که آن نامرد خنجر را کشید
تا که دیدی پشت زینب از مصیبت گشته خم
شد زمین کربلا از خون یاران تو سرخ
در محرم اشک من، چون خون تو جاری شده
گنج من باشد گدایی در میان روضه‌ها

جان خود را هم برای دین فدا کردی حسین
جای نفرین، زیر لب او را دعا کردی حسین
مادرت زهرای اطهر را صدا کردی حسین
این همه ایثار در راه خدا کردی حسین
قلب ما را هم به عشقت مبتلا کردی حسین
صد هزاران شکر چون ما را گدا کردی حسین

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: مرضیه نعیم امینی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

عاشقت غیر از این دعا نکند	از تو من را خدا جدا نکند
جز شما از همه جفا دیدم	جز شما هیچ کس وفا نکند
دامن تو گرفته دستم را	بسپارش مرا رها نکند
کور می‌میرد آنکه فکر کند	مجلست کار کیمیا نکند
عاشق تو گرسنه هم ماند	وعدۀ روضه را قضا نکند
به خداوند هیچ پلک تری	حق داغ تو را ادا نکند
کاش می‌شد برات می‌مردم	روضه و گریه اکتفا نکند
تا شدی نصف روز، کاش کسی	اینچنین با "غریب" تا نکند
کاش اگر آسمان زمین افتاد	چکمه بر آن برو بیا نکند
خواب دیدم تو بی‌کفن بودی	من کفن داشتم؛ خدا نکند
پسر دختر حبیب خدا	تو کجا و حصیر کهنه کجا؟

شاعر: محسن زعفرانیه

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مستفعلن مستفعلن مستفعلن فع

تسبیح دل ذکر و دعا را دوست دارد	«أَمَّنْ يُجِيبُ» روضه‌ها را دوست دارد
دستِ گدایی همه سویش دراز است	بنده نواز است و گدا را دوست دارد
شکی ندارم با همین دستان خالی	اربابمان پیوسته ما را دوست دارد
حَبِّ حُسَینِ بنِ عَلی در سینه دارد	هرآنکه با ایمان، خدا را دوست دارد
فرقی ندارد ارمنی یا شیعه باشد	هرکس که من دیدم، شما را دوست دارد
این نوکر بیچاره را دریاب آقا	از کودکی کرب و بلا را دوست دارد

شاعر: قاسم نعمتی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

صد شکر میکنم که گرفتار تو شدم
احرام عشق بسته به میقات آمدم
یک عمر روسیاهی من را حلال کن
تا خویش را عزیز کنم نذر مادرت
سر بند نوکری تو بستم به این امید
این اشک را که راه گرفته ز چشم تر
تا گم شدم میان ره غفلت و گناه
بر جان خریده ام همه زخم زبان خلق
تا خواستم به نوکریت کم بیاورم
ما راهیان کرب و بلائیم تا ابد

مَنّت نهاده ای و عزادار تو شدم
حیران کوی وصل به دیدار تو شدم
کردم گناه و باعث آزار تو شدم
یا ایها الغریب طرفدار تو شدم
تو میخری مرا سوی بازار تو شدم
دارد نشان که محرم اسرار تو شدم
راهی به راه عشق ز انوار تو شدم
بر نام تو قسم همه جا یار تو شدم
ناخواسته دخیل علمدار تو شدم
سینه زنان خون خداییم تا ابد

شاعر: رضا قاسمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای سر به زیر محضر تو سربلندها!
ای آسمان خاکِ قدومت ستارمخیز!
باید کنار لشکر مویت سپر شکست
بارانِ خیر، می‌چکد از چتر روضه‌ات
با نام تو دکانِ غسل باز کرده‌ایم
با ریشه‌های پرچم تو عشق می‌کنیم
گنبد طلا و پرچم سرخ و ضریح تو

دار و ندارِ زندگی مستمندها!
هستند، زیر پای تو بالابلندها
ای خاکسار تو سر قَدّاره‌بندها!
هستیم، در امان تو دور از گزندها
بخشیده‌ایم، قدری از آن را به قندها
پس بیخیالِ عشق، به گیسو کمندها
دل بُرده‌اند، از همه مشکل‌پسندها

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: فاطمه معصومه شریف

از گناهی می‌روم سوی گناه دیگری
می‌گذارد بر سر هر راه چاه دیگری
توبه غیر از این ندارد هیچ راه دیگری
نیست مارا در همه عالم پناه دیگری
بی‌کفن، لب تشنه، بی‌سر پادشاه دیگری؟

آه از آن تل که خودش شد قتلگاه دیگری^۱

از دل هر نیزه برمی‌خاست آه دیگری
یا نمی‌انداخت بر جسمش نگاه دیگری
از پس این ابرها پیداست ماه دیگری

توبه‌هایم را شکسته اشتباه دیگری
لحظه لحظه پشت هم شیطان فریبم می‌دهد
گریه باید کرد تنها در عزای تو حسین
مثل خُر من نیز برگشتم که غیر از خیمه‌ات
ای زمان در طول تاریخ اینچنین داری سراغ
آه از آن ساعت از آن گودال و از آن قتلگاه
می‌کشیدند آه هم شمشیرها هم تیرها
کاش در آن لحظه‌ها یا خواهرش آنجا نبود
انتقام خون او را یک نفر خواهد گرفت

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فاعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: امیر عظیمی

یک آه عزا را به دو عالم نفروشم
از برکه اندوه تو یک جرعه بنوشم
در بزم غمت کم نشود جوش و خروشم
لطف تو به من گفت که چون جون بگویم
ذکری به جز این ذکر نرفته است به گویم
در سوگ تو ضجه نزنم کم ز وحوشم
پیراهن مشک‌ی عزای تو بپوشم

هر چند که از داغ تو مرثیه به دوشم
من طایر قدسم به زمین آمده‌ام تا
شور تو شعوری به من آموخت که تا مرگ
با روی سیاه آمده‌ام نوکری تو
عمری است که روی لب من نام "حسین" است
بر تو نکنم گریه کم از مرغ هوایم
ای کاش به جای کفن ای بی‌کفن ارباب

۱. موضوع تل زینبیه در هیچ یک از منابع معتبر و کتب مقاتل نیامده است لذا توصیه می‌شود از خواندن آن خودداری شود.

شاعر: حامد آقایی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فععلن

به شعر دوری تو چشم خون دوات من است
حرم ندیده نه، آنکس که دیده می‌داند
منم که زائر کرب و بلای خود یعنی
به وقت ذکر تو رسوا شوم همان اول
که گفته روضه تان جزو مستحبات است
به نیزه رفت سر تو که سر به سجده کنم
چرا چو کشتی بشکسته خواندنت آنروز؟
خدابه چشم تو بهتر ز کعبه محشور است
بگش مرا که فنا می‌کند مرا مرگم

دوای دوری صحت فقط برات من است
شب زیارت کویت شب وفات من است
که سینه‌ام حرم و اشک غم فرات من است
جنون و مستی و دیوانگی صفات من است
شعائرت همگی جزو واجبات من است
که گریه بر سر زخمی تو صلات من است
که آن سفینه بشکسته خود نجات من است
مسیر کربلا اهدنا صرات من است
که جان به راه تو دادن فقط حیات من است

شاعر: مجتبی خرسندی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاععلن

ای گریه بر تو مایه آرامشم حسین
با اشک روضه صبح من آغاز می‌شود
ای کاش مستجاب نگردد دعای من
من ابر بغض‌های فروخورده‌ام، که شد
در این محیط فتنه و جنجال‌ها فقط
اندازه لیاقت هرکس به دست توست
در اوج بی‌سوادی‌ام استاد می‌شوم
دل بسته‌ام به لطف تو در امتحان عشق

ناز تو را به جان ودلم می‌کشم حسین
خیس است هرشب از غم تو بالشم حسین
غیر از زیارت است اگر خواشم حسین
نام تو بهترین سبب بارشم حسین
در زیر پرچم تو در آسایشم حسین
خاکم که بی‌تو لایق فرسایشم حسین
وقتی که می‌شود همه دانشم حسین
آماده ورود به هر آتشم حسین

شاعر: مرضیه عاطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

ای که نامت تا قیامت حُسنِ بی‌حد، یاحسین
 شاهکار خلقتی، عشق تو شد سنگ محک
 از طفولیت شدم دلدادۀات چون مادرم؛
 «مُحیی‌الاموات» با اذنِ خدا در دستِ توست
 بد ضرر کرد و یقیناً بر یقینش لطمه زد
 رفت از مُلکش سلیمان، مور شد در محضرت
 در حریمت پهن شد بالِ ملائک! چون تویی
 عاقبت می‌آورم «سر» را برایت پیشکش

سرنوشتم را خدا با تو رقم زد، یاحسین
 شد جدا با حُبّ و بغضت، خوب از بد، یاحسین
 پیش چشم اشک ریزان گفت ممتد: یاحسین
 «قاضی الحاجات»! حاجاتم نشد رد، یاحسین
 هر که شد در کارِ اعجازت مرّد یاحسین
 کربلایت شد برایش قصد و مقصد یاحسین
 صاحبِ عرشی‌ترین ایوان و مرقد، یاحسین
 پس شهیدم کن! نگو هرگز... نباید یاحسین

شاعر: رضا باقریان

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

مثل شمعی آب باید گشت پای روضه‌ات
 اعتقاد ما دو چندان می‌شود در تکیه‌ها
 خادمینت اکثراً ریزه‌خوران اکبرند
 گریه‌های مادرت شبهای جمعه می‌دهد
 با همان دست کبودش فاطمه روز ازل
 تا که بوی سیب از صحن و سرایت می‌وزد
 گیسوان تو پریشان شد به دست قاتلت
 تو زمین خوردی که ما با اشک پاکیزه شویم
 خواهرت از خیمه‌گه تا قتلگه دامن کشان

بال باید زد دمام در هوای روضه‌ات
 رزق ما را می‌دهد اشک عزای روضه‌ات
 خیر و برکت می‌رسد پایین پای روضه‌ات
 عطر و بوی کربلا را در فضای روضه‌ات
 نام ما ها را که بنوشته گدای روضه‌ات
 روضه بر پا می‌شود در کربلای روضه‌ات
 مو پریشان کرده ما را ماجرای روضه‌ات
 آه، ای شاه زمین خورده فدای روضه‌ات
 بر زمین می‌خورد با هر وای وای روضه‌ات

شاعر: محمد قاسمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فععلن

بنای نوکری ام بی دلیل، محکم نیست
 به قدر تو که خدا گفته است (أَنَا دِيْتُكَ)
 به این دلیل که اسماء توسست (ذَكَرُ اللَّهُ)
 (هُوَ الشَّهِيدُ وَأَنْتَ الشَّهِيدُ) مشهود است
 تویی تجسم ما از خدای عزّ و جل
 رسیده ام به مقامی که در منازل عشق
 بهشت معنی روضه ست روضه اوج غم است
 در آب چشم عزادارت ای حقیقت اشک
 منی که از همه جا رانده ام از این شادم
 تو را به بغض علی آن دوتا لعین گشتند
 تو گوشواره عرشی و می گشتد ما را

که در طراز شما سروری در عالم نیست
 به پیشگاه الهی کسی مُکرم نیست
 زمان دم، ز دم تو دمی مُقدّم نیست
 صفات مُشترکت با خدای ما کم نیست
 اگر چه ظاهراً او در نظر مُجسم نیست
 حیات هر دو جهان بی غمت فراهم نیست
 که گفته است به فردوس حرفی از غم نیست؟
 تقدّسی ست که در آب چاه زمزم نیست
 که جز رواق حریم تو سر پناهم نیست
 فقط به خاطر درهم تن تو درهم نیست
 غمی که از گفت انگشت رفت و خاتم نیست

شاعر: محمد حسن بیات لو

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فععلن

کسی که از تو و از داغ تو خبر دارد
 دلی که سوخت برایت خدا بهایش داد
 قسم به ناله زهرا کسی نمی ماند
 من از تلاطم امواج آب دانستم
 به ساحت حرمت میرسد هر آن کس که
 به جمع گریه کنان حسین و کربلا

همیشه در غم تو دیدگان تر دارد
 خدا به سوختگان غمت نظر دارد
 اگر که پرده خدا از غم تو بر دارد
 که در مصیبت تو آب هم جگر دارد
 شبیه فطرس درگاه بال و پر دارد
 ببین ز عرش خدا فاطمه نظر دارد

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: هستی محرابی

عشق است چنین جاذبه در خونِ حسین است
 آن عاشقِ دیوانه و مفتونِ حسین است
 چون آهوی سرگشته هامونِ حسین است
 اصلاً بنویسید که مجنونِ حسین است
 هان این دلِ سودازده افسونِ حسین است
 دنیا به ابد یکسره مدیونِ حسین است
 چون عزّت و آزادیِ قانونِ حسین است
 این قلبِ خدا هست که محزونِ حسین است
 تا روی جهان صورتِ گلگونِ حسین است
 عالم همه چون نقطه‌ای در نونِ حسین است

عالم همه یک نقطه‌ای از نونِ حسین است
 زیباییِ احساس من این است که جانم
 این دل که اسیر است و در این دام گرفتار
 عمری ست دلم بارِ غم هجر کشید است
 بر سینه قبرم به خطِ خون بنگارید
 یا لیتنی کُنت و معکم ورد لبِ ماست
در کربوبلا گفت گر هیهات ز ذلت^۱
 در ظهر عطش کربوبلا و ته گودال
 هرگز نشود مشعلِ این واقعه خاموش
 تا نبضِ جهان می‌زند، این دایره عشق

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: زهرا بشری موحد

بسیار از تو گفته‌ام اما تو نیستی
 ای‌کاش تو، به حال دلم می‌گریستی
 وقتی به نیزه تکیه زدی تا بایستی
 در این زمین خشک به دنبال چیستی؟
 وقتی که جز برای شهادت نزیستی

من کیستم مگر، که بگویم تو کیستی
 من هرچه گریه می‌کنم آدم نمی‌شوم
 باید چگونه روی دو پایم بایستم
 ای هرچه آب در بهر خاک پای تو
 باید بمیرم از غم این زندگانی‌ام

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.
 گر نعره هیهات کشد در بر شمشیر
 چون عزّت و آزادیِ قانونِ حسین است

شاعر: مرضیه عاطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

تو راهم دادی و دارم دو چشمانِ تر از اینجا
نوشتی سردر هیأت؛ نجاتم میدهد عشقت
خدا را شکر در کارم گره افتاد و برگشتم
پر پرواز لازم داشتم محض طوافِ تو
میانِ روضه تحویلم گرفتی بینِ خوبانت
تو هستی سیدالعطشان، و من سیراب از داغت
به دستانت سپردم حاجتم را که شنیدم رفت
امان از عصرِ عاشورا، تنت افتاد در گودال
جسارت شد به اهل خیمه و حرف از اسارت بود

کجا را دارم آقا جان؟! کجا را بهتر از اینجا؟!
رسیدم توشه بردارم برای محشر از اینجا
به لطفِ سر در آوردم دوباره آخر از اینجا
گرفتم مثلِ فطرس عاقبتِ بال و پر از اینجا
قسم خوردم نخواهم رفت جایِ دیگر از اینجا
دلم آتش گرفت و آب؛ شد شعله‌ور از اینجا
به عرشِ بیکران، خونِ علی‌اصغر از اینجا
تو را می‌دید روی تل چه مضطر خواهر از اینجا
طناب آورده و آغاز شد دردسر از اینجا!

شاعر: رضا باقریان

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

دارم از طفلی خودم را بی‌قرارت می‌کنم
تو قتیل گریه‌ای، پس من برای گریه‌ام
آب می‌نوشم به یاد خشکی لبهای تو
در حسینه همین‌که روضه برپا می‌شود
حنجرت ذکر خدا می‌گفت زیر نیزه‌ها
حال که از کربلا دورم، میان روضه‌ها
می‌زنم بر سینه‌ام، چون نیزه خورده سینه‌ات
از فرس افتادی و جسم تو مرکب کوب شد

هر چه دارم یا ندارم را نثارت می‌کنم
دیده‌ام را وقف چشم اشک بارت می‌کنم
با دو قطره آب خود را داغدارت می‌کنم
گریه بر حال رباب و شیرخوارت می‌کنم
بین سجده یاد جسم نیزه دارت می‌کنم
هیأت را گاهگاهی چون مزارت می‌کنم
همچو میثم عاقبت سر را به دارت می‌کنم
تا قیامت لعن خصم نابکارت می‌کنم

وزن شعر: مفاعِلن فَعَلاتِن مفاعِلن فَعَلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن کردی

دل شکسته ما تا ابد مجاور توست
 بهشت هم همه جمعه‌ها مسافر توست
 بهشت باغچه‌ای زیر پای زائر توست
 تمام تاب و تب من فقط به خاطر توست
 شرار عشق که در خلسه‌های شاعر توست
 عباى نور که بر شانه‌های ذاکر توست
 خدا "رضاً به رضائک" کلام آخر توست

اگرچه فاصله‌ها تا حریم و حائر توست
 فقط نه قلب جهان بی‌قرار کربلاست
 بهشت قیمت این عشق آسمانی نیست
 بهشت و حور و قصورش برای زاهدها
 به سجده‌های بلند شب تهجد نیست
 به هیچ خلعت دنیا عوض نخواهد کرد
 تو آئینه ربّی و آبروی زمین^۱

وزن شعر: مستفعلن مستفعلن مستفعلن فَع

قالب شعر: غزل

شاعر: مرضیه نعیم امینی

سنگینی هجران دلم را می‌فشارد
 تقویم، دائم فصل هجران می‌شمارد
 گفتم برایم ذره‌ای تربت بیارد
 دل را به دست صاحب دل می‌سپارد
 در روضه راهم داده مِنت می‌گذارد
 هر کس که بذر گریه در دنیا بکارد
 ای کاش چشمم تا دم مرگم ببارد
 بیزارم از اسبی که نعل تازه دارد

و قتش شده اشکم چنان باران ببارد
 سهمم فراق است و فراق است و فراق است
 به زائری که با خودش جان مرا بُرد
 در عشق آنکه واقعاً دنبال قرب است
 چیزی نمی‌خواهم از آقام همین که
 در آخرت لبخند می‌چیند یقیناً
 گفتند اشکم مرهم زخم حسین است
 از کودکی که روضه‌هایش را شنیدم

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.
 تو آبروی خدایی که در دم رفتن خدا "رضاً به رضائک" کلام آخر توست

شاعر: حسن کردی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

از کریمان هر عطایی می‌رسد بی‌منت است
از همان روزی که آدم توبه‌اش مقبول شد
از حسین بن علی یک عمر هر چه می‌رسد
سایه سار چشم‌هایت جنت فردای اوست
می‌درخشد مثل مروارید در شبهای قبر
آدمی با گریه بر تو تازه مؤمن می‌شود
فرش روضه بال جبریل و یقین داریم که
می‌رویم و عاقبت از ما چه می‌ماند به جا؟
خنده‌های سرخ "اسلم" وقت رفتن می‌نوشت

پس گدایی از شما در اصل عین عزّت است
می‌توان فهمید اشک روضه‌ات بی‌قیمت است
مثل آیات خدا نور و شفا و رحمت است
هر که امروزش عرق ریزان کار هیأت است
دانه اشکی که نذر روضه‌های حضرت است
روضه‌ات یعنی که دانشگاه انسانیت است
مستمع اینجا فقط با حکم زهرا دعوت است
غیر مهری که نثار اهل بیت عصمت است
کشته عشقت شدن بالاترین نعمت است

شاعر: امیر عظیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قلبی که با حضور شما پا نمی‌شود
انسان بی‌حسین چو بیمار لاعلاج
عین هزار سال رکوعش قبول نیست
تنها نه اینکه زنده کند مُرده را حسین
همچون رسالتی که روی دوش مصطفاست
روزی به روی سینه احمد نشسته بود
می‌خواست از گلو سر او را جدا کند
جز آن که از قفا ببرد از حسین سر

محبوب خانواده زهرا نمی‌شود
دردش به هیچ وجه مداوا نمی‌شود
قدّی که سمت کربلا تا نمی‌شود
بی‌مهر او مسیح، مسیحا نمی‌شود
جز او کسی به دوش نبی جا نمی‌شود
امروز، شمر از بدنش پا نمی‌شود
خیلی تلاش می‌کند... اما نمی‌شود
از کار قاتلش گرهی وا نمی‌شود

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد میرهاشمی

کردار نارواست حجاب میان ما
اعمال پُر ریاست حجاب میان ما
دوری ز اولیاست حجاب میان ما
غفلت ز جبهه‌هاست حجاب میان ما
این روح بی‌صفاست حجاب میان ما
گاهی همین دعاست حجاب میان ما
اذکار بی‌بهاست حجاب میان ما
این جان بی‌نواست حجاب میان ما
دوری ز نینواست حجاب میان ما^۱
هجران کربلاست حجاب میان ما

یک کهکشان خطاست حجاب میان ما
شهرت بلای جان حقیران عالم است
خودسر شدیم و درک بزرگان نکرده‌ایم
دیدنی مرام و مثنی شهیدان ز یاد رفت
غرق کدورتیم، سر سفره کریم
تقلید اهل ذکر زمین گیرمان کند
صاحب نفس، نفس بده ذکر شکستگان
ای شاه نینوا به نوایی رسان مرا
جان جهان، جمال تو بر نیزه دیدنی‌ست
ترسم سر بریده‌ات اظهارمان کند

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن کردی

گریه بر او نشانه ایمان مؤمن است
تسبیح اشک سجده پنهان مؤمن است
هر شهر بی‌حسینیه زندان مؤمن است
اشک و دعا چراغ شبستان مؤمن است
تندیس نور بسته به چشمان مؤمن است

مهر حسین روشنی جان مؤمن است
شب در نماز روضه به معراج میرود
دنیا بدون روضه نفس گیر می‌شود
مثل ستاره در شب دنیا مشخص است
تنها جبین نشانه عمق خلوص نیست

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.
جان جهان، جمال تو بر نیزه دیدنی ست
آن گیسوی رهاست حجاب میان ما

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعّلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدجواد شیرازی

چگونه نام بلند تو را به لب ببرم؟!
 اجازه هست صدایت کنم به چشم ترم؟!
 تو خواستی که بیافتد به این حرم گزرم
 بگیر دست مرا که به سنگ خورده سرم
 قسم به حرمت خون مدافعان حرم
 شبی بیا و مرا هم به کربلا ببرم
 فدای حضرت ارباب مادر و پدرم
 چگونه نوکرم و بهر خود کفن بخرم؟!
 نوای مادر او: تشنه ذبح شد پسرم

منی که غرق گناهم، شکسته بال و پر
 اگر که دوست نداری "خدا خدای" مرا
 خودم نیامده‌ام نیمه شب به درگاهت
 بیا مرا جلوی دیگران خراب مکن
 مرا ببخش و دوباره بگیر در آغوش
 بنا نبود فقط خوب‌ها حرم بروند
 تمام هستی من هست مادر و پدرم
 اگر حسین نشد عاقبت کفن بشود
 هنوز نیمه شب‌های جمعه می‌آید

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیلن فاعّلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدحسن بیات لو

تا کربلا - به شهر شما - بارگاهتان
 عمریست میشود که نشستم به راهتان
 بوده سرم به سایه چتر پناهتان
 من هم شوم غلام غلام سیاهتان
 از ماجرای بی‌کسی و سوز و آهتان
 یک نیزه شکسته شده تکیه گاهتان
 هر قطره خون خاکی آن قتلگاهتان
 با ما کسی نگفت چه بوده گناهتان

پر می‌زند دلم به هوای نگاهتان
 تا اینکه خرج بزم عزای شما شوم
 از کودکی درون حسینیّه بوده‌ام
 آیا نمی‌شود که برای سعادت‌م
 اینجا همه برای شما گریه می‌کنند
 من آب میشوم ز خجالت که آن غروب
 ای وای من که بوی گل یاس میدهد
 تنهاترین امام؛ شهید بدون سر

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین ایمانی

پیش علی و فاطمه محبوب می‌شوم
با ذکر یا حسین طلاکوب می‌شوم
دور از حسینیۀ پُر از آشوب می‌شوم
در مشکلات زندگی ایوب می‌شوم
با ندبه‌های کرب و بلا خوب می‌شوم

آخر میان روضه تو خوب می‌شوم
جنس دلم اگرچه کم ارزش‌تر از مس است
آرام می‌شوم وسط روضه‌ها ولی...^۱
هر جا به غصه‌های حرم فکر می‌کنم
پای همین علم به خدا می‌رسم حسین

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناصر شهریاری

بدون حُب تو ایمان خلق کامل نیست
به غیر بیرق تو بیرقی حمایل نیست
چنان که عقربه دل بجز تو مایل نیست
اگر چه جان جهان در ره تو قابل نیست
که روح و جان مرا جلوه تو شامل نیست
دل بدون تو را جز شراره حاصل نیست
هرآنکه در همه عمر از تو غافل نیست
که راه توست حقیقت که راه باطل نیست
چه شد که رأس تو را غیر تشنه منزل نیست

دلی که نیست حسینیۀ غمت دل نیست
هزار شکر که بر دوش ما تمامی عمر
بریده‌ام ز همه تا رسم به درگاهت
به راه عشق تو باید که جان فدا کردن
به تیغ پیک اجل بوسه می‌زنم آن دم
چنان که نار بسوزد تمام قامت چوب
همای اوج سعادت به بام اوست همیشه
تو آن جهاد کبیری که نیست مانندت
به جای دوش پیمبر نشسته‌ای تو به نیزه

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: حسین رستمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

کوه صفا کنار صفای شما کم است
 من از تو پادشاهی عالم نخواستم
 آماده‌ام که دعبل دربارتان شوم
 در ثبت اسم نوکریم گیر کرده‌ام
 دیگر نمی‌شود نفس راحتی کشید
 ماها کجا و دست علمدارتان کجا
 زخم شما که خوب نشد خاک بر سرم
 در قتلگاه لحظه تقطیع جسمتان

دبح منا به پای منای شما کم است
 این چیزها برای گدای شما کم است
 بر شانه‌ام هنوز عبای شما کم است
 وقتی که مهر کرب و بلای شما کم است
 اینجا چقدر حال و هوای شما کم است
 سرها به خیر مقدم پای شما کم است
 این گریه‌ها چقدر برای شما کم است
 معلوم شد که چند هجای شما کم است

شاعر: سعید پاشازاده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیل فاعلاتن مفاعیل فاعلن

رمیده‌ایم بیا و شکار کن ما را
 به پای آبله دار پیاده گان حرم
 اگرچه چشمه اشک است چشم نوکرتان
 دو چشم اگر که بگریند تیغه دو لبند
 عوض نمی‌شوم الا به کیمیای نگاه
 قسم به موی سپید حبیب، شاه غریب
 اگر به درد خودت هم نخورد این دل سنگ
 به "مجلسی" که در آن از "بحار" می‌خوانیم
 مگر نه اینکه سرت دست نیزه دار افتاد

به نوکری خودت اختیار کن ما را
 بیا به کشتی عشقت سوار کن ما را
 به پای کوه غمت آبشار کن ما را
 به حرمت پدرت ذوالفقار کن ما را
 چنان زهیر به عشقت دچار کن ما را
 شهید راه محبت دوبار کن ما را
 بیر مدینه و سنگ مزار کن ما را
 به اذن مادرت ابر بهار کن ما را
 بیا و ملعبه نیزه دار کن ما را

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن**قالب شعر: غزل****شاعر: حسن کردی**

دنیای در کنار تو دنیای بهتری ست
 زیرا که روضه جنت الاعلی بهتری ست
 آقای ما حسین مسیحای بهتری ست
 از حضرت کریم تمنای بهتری ست
 آقای من حسینیات جای بهتری ست
 فرزند خوب نعمت عظمای بهتری ست
 با اشک زنده ایم که تقوای بهتری ست
 مهر حسین گوهر دنیای بهتری ست
 یعنی "حبیب" نوکر شیدای بهتری ست

هر جا که هست ذکر تو مأوای بهتری ست
 بین بهشت و روضه مردد نمی شویم
 عیسی پرنده کرد اگر خاک مرده را
 ما کوه حاجتیم ولی بوسه بر ضریح
 در زیر آسمان خدا از تمام خاک
 دیدم که کفشدار دم هیأتت شده
 با گریه بر غمت دلمان آسمانی است
 میلی برای گوهر دنیا نداشتیم
 وقتی کنار شمس تو صاحب ضریح شد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن**قالب شعر: غزل****شاعر: امیر علوی**

عطر حرم رسید و مرا هم اسیر کرد
 رخت غلامی تو مرا هم امیر کرد
 تنها مرا غذای عزاخانه سیر کرد
 غمهای روضه تو مرا گوشه گیر کرد
 آقای ما کرم به صغیر و کبیر کرد
 ده تا سواره را عمر سعد اجیر کرد
 با احتیاط پیکرتان را حصیر کرد...
 یعقوب های چشم مرا روضه پیر کرد

یعقوب های چشم مرا گریه پیر کرد
 بیش از گدا نبودم و اما به لطف تو
 دیگر غذای خانه مان باب میل نیست
 هر شب برای زخم لب ت گریه می کنم
 بر روی نیزه رفت که ما بندگی کنیم
 تا پشت و روی پیکرتان را یکی کند
 وقتی کفن برای تن پاره ات نبود
 فطرس بیا سلام مرا تا حرم ببر

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدجواد شیرازی

راز و نیاز روز و شب راغبین، حسین
 واضح ترین تجلی حصن حصین، حسین
 روحی فداک، حضرت عشق آفرین، حسین
 اول گریست بهر تو روح الامین حسین
 ما را بخر به حرمت أم البنین حسین
 با این نوا و زمزمه دلنشین "حسین..."
 این نکته نزد ما شده عین الیقین حسین
 ما را به کربلا برسان اربعین حسین
 در گوش ماست سوز ندایی حزین "حسین"
 پرپر نزن، نکش بدنت را زمین، حسین
 در پای نیزه خواهر خود را ببین، حسین

ای روح عشق، معنی خلد برین، حسین
 ما در کنار تو همه آسوده خاطرم
هیئت اگر نبود هدایت نمی شدیم^۱
 اول خدا برای تو روضه گرفته است
 ما نوکران مادر فضل و کرامتیم
 محشر همه به دور شما سینه می زنیم
 بنده بدون گریه مقرب نمی شود
 یک سال می شود که به فکر زیارتیم
 عمری است آه ما همه از آه زینب است
 رحمی به حال خواهر خود کن مقابله
 بالای نیزه رفتی و از حال رفته است

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین ایزدی

رحمت واسعه حق تویی ارباب حسین
 تویی امید رهاییم ز گرداب، حسین
 روز اول شده عکست به دلم قاب حسین
 تا تویی بر سر من تابش مهتاب حسین
 لب خشک و عطش و خستگی و آب، حسین

ای به گنجینه خلقت در نایاب حسین
 کشتی نوح هم از مرحمتت یافت نجات
 نرود نقش تو از لوح وجودم هرگز
 هرگز از ظلمت دنیا به دلم نیست هراس
 خواهری خیره به صحرا به زیر لب میگفت:

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. **هیئت اگر نبود بساط جنون نبود** روحی فداک، حضرت عشق آفرین، حسین

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: کمیل کاشانی

دارد همیشه بوی خدا نینوای تو
 راه بهشت می‌رود از روضه‌های تو
 خوشبخت آنکه پیر شد آقا به پای تو
 ته مانده‌ای ز چایی داغ عزای تو
 شد روسفید "جون" سیاه از دعای تو
 شد پرچم خدا سر از تن جدای تو
 آید به گوش عالم هستی صدای تو
 سنگ است آن دلی که نسوزد برای تو
 فانی است کل عالم و باقی بقای تو

قبله نمای اهل ولا کربلای تو
 تا تو دلیل راه منی، گم نمی‌شوم
 عشق شما خوش است ز گهواره تا به گور^۱
 پهلوزند به کوثر و تسنیم و سلسبیل
 حُسن ختام بهتر از این میشود مگر؟
 از کربلا به کوفه و از کوفه تا به شام
 از حنجر بریده خشکیده‌ات هنوز
 در شعله محرم تو کائنات سوخت
 هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین میرزایی

سایه رحمت او بر سر دنیاست حسین
 ما عبیدیم همه سرور و مولاست حسین
 ضربان دل صدیقه کبراست حسین
 ایها الناس ببینید چه آقاست حسین
 ورنه از دست کسی آب نمی‌خواست حسین
 کشتنش نیزه و شمشیر نمی‌خواست حسین

رحمت واسعه حیّ تعالی‌ست حسین
 ما همه عبد خدا اوست اباعبدالله
 زینت دوش نبی نور دو چشمان علی
 تا دم آخر خود فکر گنهکاران بود
 همه خواسته‌اش بود که دستی گیرد
 چون پدر داغ پسر دید خودش می‌میرد

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد وزنی و سکت موجود در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

خوشبخت آنکه پیر شد آقا به پای تو

عشق شما خوش است "من المهد الی اللحد"

وزن شعر: مفاعلاتن فعلاتن مفاعلاتن فعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

تو دست لطف خدا را قدیم الاحسانی
تو در کنار دو دریا ذبیح العطشانی
تو منجی بشریت به موج طوفانی
تو روح پاک الهی به جسم ایمانی
چه روی داده که در آفتاب عریانی
چه روی داده که زیر سم ستورانی
به نیزه سوره نوری به خاک فرقانی
یکی نگفت تو اسلام تو مسلمانی
برای گریه کنت زیر تیغ گریانی
هنوز بر سر نی آفتاب تابانی

تو روی دست پیمبر تمام قرآنی
تو زندگانی خونی تو کشته اشکی
تویی چراغ هدایت تویی تو فلک نجات
تو خون جاری قرآن به رگ رگ توحید
تو سایه بان الهی به قله عرشی
تو زیب شانه پیغمبر خدا بودی
تنت ز تیغ ستم سوره سوره گردیده
یکی نگفت تو تنها عزیز زهرایی
ز بس کریم و عزیز و بزرگوار استی
هنوز وصف تو خرماست نخل میثم را

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فاعلاتن فعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: زینب کلانکی

دو قدم روضه بخوانم... دو قدم گریه کنم
برسم پیش نگارم... برسم گریه کنم
درد دل با خود ارباب کنم... گریه کنم
از همین دور سلامش بدهم گریه کنم؟
بگذارید به بیچارگی ام گریه کنم
بروم بر بد اعمال خودم گریه کنم
دل من لک زده تا کنج حرم گریه کنم

دل من لک زده تا کنج حرم گریه کنم
بروم سمت ضریحی که بهشتم آنجاست
دست خود را گره بر گوشه شش گوشه کنم
کارم این است که سمت حرمش رو کنم و
چاره ای جز غم دوری حرم نیست که نیست
قسمتم نیست که من زائر شش گوشه شوم
سال نو آمد و من کرب و بلایی نشدم

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فاعولن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: حبیب نیازی

میخانه مگر بال و پرم را بپذیرد	تا آتش مستی جگرم را بپذیرد
ظرفیت دل در گرو پاکی ظرف است	ای کاش همین مختصرم را بپذیرد
در زاویه گردش پیمانه نشستم	تا دست گدای سحرم را بپذیرد
منظور من بی سرو سامان خودساقی ست	پس اوست که باید نظرم را بپذیرد
جارو زده ام با مژه خاک قدمش را	شاید برسد چشم ترم را بپذیرد
سر می کشم آن قدر به بالا که ببیند	دنبال همینم که سرم را بپذیرد

مقصود من از عشق، تماشای حسین است

سر مست شدن با قد و بالای حسین است

سرمايه سري هست، فدای سر ارباب	سر به سر ارباب، سر نوکر ارباب
بهتر که سرم را به روی دست بگیرم	چیزی که ندارم ببرم محضر ارباب
از کودکی ام یاد گرفتم که بگویم	مادر پدرم نذر پدر مادر ارباب
تا بوده همین بوده و تاهست همین است	جمعند گداها همه دور و بر ارباب
کار آن قدری هست که بی کار نباشد	یک کارگر از این همه کارگر ارباب
این بال و پر سوخته فطرسی ام را	امشب برسانید به خاک در ارباب

با گفتن یکبار «حسین جان» گنهم ریخت

قبل از رمضان، سوم شعبان گنهم ریخت

تا سفره افطار شما هست، گدا هست	آقا که حسین است، برای همه جاهست
ما درد نگفتیم و مداوا شده رفتیم	پس بیشتر از هر چه که درد است، دوا هست
عیسی نفسی هست اگر از نفس توست	در سینه ات انگار نفس نیست، شفا هست
تا خانه ببر سائل خود را که بگویی	هر وقت گرفتار شدی خانه ما هست

در سینهٔ سینایی ات، ارباب دو عالم!
ما عرش خدا را که ندیدیم، ولیکن
گنجینه ای از جلؤ اسماء خدا هست
جایش شب جمعه، حرم کرب و بلا هست
ما تا ابد دهر بدهکار حسینیم

والله گرفتار و خریدار حسینیم^۱

سرچشمهٔ توحید دو تا چشم ترت شد
با زلف کشیده، صف خیرات کشیدی
تا عرش پریدن هنر بال و پرت شد
یک شهر نمک گیر تو و موی سرت شد
بالا بنشین ای به قیامت، قد و قامت
یکبار زمین خوردی و دل خون جگر شد
باید که ز خاک قدمش بوسه بگیرند
هر وقت که همبازی تو در به درت شد
این پیرهن سرخ نشان داد شهادت
از روز ازل آمد و مدّ نظرت شد

لیلا تویی و ماهمه مجنون تو هستیم

جانانه مسلمان تو و خون تو هستیم

آواره ترین سائل درگاه رسیده
ای جلؤ رحمانیت ای رحمت مطلق
درمانده ترین مانده در راه رسیده
نور تو به دادِ دل گمراه رسیده
قطع به یقین، دست بگیر است، قیامت
دستی که به دامن تو ای شاه رسیده
یک وقت تن محترمت درد نگیرد
از عرش خدا حولهٔ دلخواه رسیده
شش ماه به روی جگر سوخته دل ها
داغ انا العطشان تو با آه رسیده
می خواست که از مادر تو اشک بگیرد
این بوسه که حالا به گلوگاه رسیده

جبریل که پر ریخت، پیمبر نفشش رفت

حرف از گلوی توست که مادر نفشش رفت

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل عدم رعایت توصیه‌های مراجع و علما؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رعایت توصیه‌های مراجع، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: مجتبی خرسندی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

نام حسین را که نوشتم قلم گریست
 هر چند باعث همه گریه ها (غم) است
 با ارزش است پیش تو و مادرت حسین
 اشکی نداشت چشم من از کثرت گناه
 خوشبخت آن که بین حسینی گریه کرد
 گوشه به گوشه کربلا روضه های توست
 یک قطره اش شفاعت یوم الورد ماست
 در روز حشر حسرت بسیار می خورد

اول قلم گریست سپس دفترم گریست
 اما همین که داغ تو را دید غم، گریست
 آن چشمها که از غم تو دم به دم گریست
 آن را به حق فاطمه دادم قسم، گریست
 خوشبخت تر کسی که میان حرم گریست
 اینگونه بود زائر تو هر قدم گریست
 چشمان ما برای تو با این رقم گریست
 هر کس که در مصیبت ارباب کم گریست

شاعر: سید محمد میرهاشمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

حسین آینه دار جمال توحید است
 حسین منحصراً واصل الی الحق است
 خدا برای خودش حجت موجه ساخت
 مقام اول خلقت به حضرت حق داد
 اساس مکتب یکتا پرستی عالم
 به راه غیر مرو! کعبه گم نکن حاجی
 شعور هر که ندارد! بما چه مربوط است
 حرامزاده سرش را چه بد جدا میکرد
 هزارپاره شد او! تا احد به جا ماند

حسین جلوه نمای جلال توحید است
 حسین مظهر تام کمال توحید است
 حسین معجزه بی مثال توحید است
 طلای سینه خالق مدال توحید است
 چه مستند، سندی در قبال توحید است
 ره حسین، ره اتصال توحید است
 که شور سینه زنی اوج حال توحید است
 حسین ذبح عظیم حلال توحید است
 چه شرحه شرحه تنی! شرح حال توحید است

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن عرب خالقی

آه، آقای غریبم چقدر غم داری
 باز هم روضه‌نا خوانده به عالم داری
 از ازل داشته‌ای تا به ابد هم داری
 مطلع فجر خدا؛ سوره مریم داری
 خواهرت هست کنارت، تو که محرم داری
 صاحب روضه بگو؛ بهتر از این دم داری؟
 تو هم انگشت هم انگشت خاتم داری
 دید در وزن تنت چند هجا کم داری

یک جهان روضه و یک ماه محرم داری
 تا ابد هم که بخوانند همه مرثیه‌ات
 این همه زائر دلسوخته خاکت را
 روضه خوانهاست زیادند، یکیشان قرآن
 درد دل کن که نمائد به دلت چون پدرت
 بهترین نوحه ما هست «غریب مادر»
 تا که نومید نگردد زدرت محتاجی
 وقت تدفین تو ای شعر غریبی، پسرت

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

خورشید انبیا سر از تن جدای توست
 خون خدا تویی که خدا خون بهای توست
 هر سینه‌ای که سوخته، یک کربلای توست
 پنداشتم که پیکر تو نینوای توست
 باور کنم که دامن گودال، جای توست؟
 لبخند سرخ فتح خدا زخم‌های توست
 وحی دوباره در نفس دلربای توست
 دیدم خدا مؤسس بزم عزای توست
 !جایی که خالق تو مصیبت سرای توست؟

روح مسیح در نفس جان‌فزای توست
 جان نبی تویی که «أنا من حسین» گفت
 هر قطره اشک ریخته، یک بحر رحمت است
 از بس که تیر و نیزه فرو رفته بر تنت
 قرآن روی سینه پیغمبر خدا!
 رود فرات تو، نمی از اشک‌های ماست
 پیغمبری نیامده بعد از نبی، ولی
 هر جا که انبیا همه با هم نشسته‌اند
 میثم چگونه شرح غمت را دهد حسین

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلتن

قالب شعر: ترجیع بند

شاعر: غلامرضا سازگار

سینه سوختگان شمع عزاخانه اوست
کوه سنگین غم مابه روی شانه ی اوست
دل بشکسته بهشتی ست که ویرانه ی اوست
شعله اش از شرر دامن ریحانه اوست
درآشکی ست که تقدیم به دردانه اوست
يك جهان عاطفه در ساغر و پیمانه اوست

تا ابد کوثر توحید ز پیمانه اوست
شعله های عطشش در نفس خسته ی ما
حرم اوست حریمی که بُود کعبه جان
دل آتش زده ی ماکه جهانی راسوخت
گوهری راکه خدایمیت آن داند و بس
طرفه بیتی ست از آن شاعر شیرین سخنش

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

این چه شمعی ست که جان ها همه پروانه اوست

شاخه و نخل و نی و طشت طلا منبر توست
همه ایام قیامت همه جا محشر توست
همه در يك گل لبخند علی اصغر توست
آنکه خون تو بقا یافت از او خواهر توست
ورق مصحف آغشته به خون پیکر توست
نیزه فرمان بر تو تیغ ثناگو سر توست
باید این بیت بخوانیم که یاد آور توست

هرکجا حکم الهی ست سخن گو، سر توست
به قیامت قسم از صبح قیامت تا حشر
آن چه گفتند و نگفتند به اوصاف بهشت
آن چه بخشید به اسلام بقا خون تو بود
عضو عضو بدنت نیزه و زخمت آیات
دوست میخواست تو را کشته ببیند و نه
نه محرم نه صفر بلکه همه دوره سال

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

این چه شمعی ست که جان ها همه پروانه اوست

گرگ معصوم شود در گذر از پیرهنش
ورنه در عالم معناست دو عالم کفنش
شه بر آن بود که افزون بشود سوخت تنش

کیست این عصمت اعظم که ز توفیق تنش
بوریا یافته توفیق که پیچد بر او
حق بر آن بود که برگرد سوی خیمه برو

مددی داد به قاتل که زند بهتر تیغ
عالمی سوخت از این کشمکش تن به تنش
چهره ی شمر در آن چشمه ی خورشید افتاد
گرگ افتاد به جان دو غزال چمنش
این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست
این چه شمعی ست که جان ها همه پروانه اوست

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناصرالدین شاه

که نه در انجمنی، نی برون ز انجمنی که جلوه ها بنمودی چو گل به هر چمنی سخن گداز و سخن آفرین و خوش سخنی به روی، از همه خلق، خلقت حسنی به فکر رنج و غم شیعیان خویشتنی شدی شهید و نکردی ز آب، تر، دهنی جهان مصالحه کردی، به کهنه پیرهنی ز ظلم قوم ستمگر، نبرده یک کفنی^۱ سرت به کنج حیاط و جداست از بدنی یزید، چوب، بگفتا: چه خوش لب و دهنی بگفت نیست بدوران ستم کشی چو منی	تو کیستی که گرفتی به هر دلی وطنی؟ محمدي؟ نه! علي؟ نه! حسن؟ نه! پس تو که ای؟ جگر خراش عقیقی خراش بر جگری به خُلق، مثل محمد؛ به خوی، مثل علی تو آن حسین غریبی که زیر خنجر شمر تو آن حسین شهیدی که در کنار فرات تو آن حسین غریبی که روز عاشورا بلی بلی تو همانی که روز عاشورا تو آن حسین غریبی که خانه خولی تو آن حسین وحیدی که زد به لعل لب خموش ناصر دین شو که زینب مضطر

^۱ . ابیات زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر و به دلیل کج تابی معنایی بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. ضمناً موضوع تنور خولی مستند نبوده و تحریفی است همانگونه که در بسیاری از کتب معتبر تصریح شده خولی سر مطهر امام را در زیر تشت و در کنج حیاط قرار داد نه در تنور خانه

دو صد مجادله کردی، نبرده یک کفنی

سرت میان تنور و جداست از بدنی

بلی بلی تو همانی که روز عاشورا

تو آن حسین غریبی که خانه خولی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین ایزدی

آری مقدس است اگر مبتلای توست
آن گریه های بر غم و بر روضه های توست
وقتی بهشت روی زمین کربلای توست
کون و مکان و عالم امکان سرای توست
انسان برای توست، مسلمان برای توست
غیر از کسی که در همه عمرش گدای توست
گودال قتلگاه تو غار حرای توست
این تازه اولین قدم ماجرای توست

دل را که گفته اند حریم خدای توست
اشکی که پاک می کند آثار جرم را
مارا هوای جنت و حور و قصور نیست
وقف تو کرده است خدا هست خویش را
وقتی که خون قلب تو بهر هدایت است^۱
روز جزا گمیت همه لنگ می زند
آری رسول هستی و از وحی گفته ای
داری ز قتلگاه به معراج می روی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن حنیفی

هرکسی در بارگاهت بود حاضر فیض برد
چشمهایم چون زمین خشک و بایر فیض برد
بیشتر از آسمانها خاک حائر فیض برد
خواهرت با گریه پای این منابر فیض برد
اشکهای مادرت تا ریخت، شاعر فیض برد
بیشتر یعنی، حبیب بن مظاهر فیض برد
بوریا ی کهنه بیت عشائر فیض برد

در حرم پیچید عطر سبب؛ زائر فیض برد
با بیان روضه هایت پلک من هم خیس شد
قطره های خون تو سهم زمین شد بیشتر
منبرت شد گاه روی نیزه، گاهی بین طشت
بر تن عریان تو این بیتها مرثیه خواند
بین اصحابت دو دفعه جان به تو تقدیم کرد
گرم در آغوش تو، بیش از طلاهای ضریح

^۱. بیت زیر به جهت انتقال بهتر معنای شعر تغییر داده شد درست است که در روایت ها آمده است که سیدالشهدا خون خویش را بذل (

بخشش) کرد که مردم هدایت یابند اما عبارت بذل هدایت بیانگر آن عبارت نیست

انسان برای توست، مسلمان برای توست

وقتی که خون قلب تو بذل هدایت است

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین ایزدی

اول به جای کعبه خود، کربلا نوشت
 نام پیمبران اولوالعزم را نوشت...
 دیگر ملک نگفت ز انسان چرا نوشت
 خود را برای خون شما خون بها نوشت
 روز قیامت از غضب و از بلا نوشت
 باب الحسین بر در جنت جدا نوشت
 از عمق فاجعه چه بگویم چه ها نوشت...
 اعضای جسم تان، همه را جابجا نوشت
 تن را جدا نوشت و سر را جدا نوشت
 خاتم نمانده بود، ز خاتم چرا نوشت؟

روز ازل که روضه تان را خدا نوشت
 چندین هزار سال خودش روضه خواند و بعد
 گریه کن حسین... عزادار کربلا...
 چون قیمتی برای شما در زمین نبود
 گرچه برای اهل گناه و عذاب ها
 میخواست رحمتش به همه جلوه گر شود
 وقتی به عصر روز دهم می رسد لهوف
 بالا گرفت روضه و خطش شکسته شد
 وقتی که می رسید کسی سمت قتلگاه
حالا که دشمنت شده خیره به دست تان^۱

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن لطفی

چیزی نداشتیم اگر این غم نداشتیم
 بی شیر او دو چشمه زمزم نداشتیم
 ما دلخوشی به غیر محرم نداشتیم
 عیسی نفس به روضه تان کم نداشتیم
 ما غیر اشك خویش که مرهم نداشتیم
 زهرا نبود حلقه ماتم نداشتیم

داغت اگر نبود دو عالم نداشتیم
 امشب برای مادرمان هم دعا کنیم
 امسال هم لباس عزا را گرفت و گفت
 هرکس که گریه کرد مسیحای عشق شد
 ما را بگو کدام شب از گریه جان دهیم
 ما را صدا زدند که اینجا به سر زنیم

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و تحریفی بودن موضوع ساریان تغییر داده شد

خاتم نمانده بود، ز خاتم چرا نوشت؟

حالا که ساریان شده خیره به دست تان

شاعر: رضا جعفری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

این چشم‌ها برای که تبخیر می‌شود؟
 پیراهن محرم من را بیاورید
 با روضه حسین نفس تازه می‌کنم
 می‌آیم از کدورت و اشک عزای تو
 من دستمال گریه خود را نشسته‌ام
 اشک تو تا همیشه جوان می‌چکد حسین
 من تازه تشنه می‌شوم و گریه می‌کنم
 ایمان به دست معجزه غم بیاورید
 این قطره نیست آینه توست یا علی

این حلقه‌ها برای چه زنجیر می‌شود؟
 دارد زمان هیأت من دیر می‌شود
 وقتی هوای شهر نفس‌گیر می‌شود
 سرچشمه طهارت تصویر می‌شود
 چون آب هم به نام تو تطهیر می‌شود
 چشم من است اینکه چنین پیر می‌شود
 وقتی ز گریه چشم همه سیر می‌شود
 پیغمبری که باعث تکفیر می‌شود
 در اشک ما حسین تو تکثیر می‌شود

شاعر: علی زمانیان

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

اصلاً حسین جنس غمش فرق می‌کند
 اینجا گدا همیشه طلبکار می‌شود
 شاعر شدم برای سرودن برایشان
 صد مرده زنده می‌شود از ذکر یا حسین
 از نوع ویژگی دعا زیر قبه اش
 تنه‌انه اینکه جنس غمش جنس ماتمش
 با پای نیزه روی زمین راه می‌رود
 من از "حسین مَنّی" پیغمبر خدا

این راه عشق پیچ و خمش فرق می‌کند
 اینجا که آمدی کرمش فرق می‌کند
 این خانواده، محتشمش فرق می‌کند
 عیسیای خانواده دمش فرق می‌کند
 معلوم می‌شود حرمش فرق می‌کند
 حتی سیاهی علمش فرق می‌کند
 خورشید کاروان قدمش فرق می‌کند
 فهمیده ام حسین همش فرق می‌کند

وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: سید هاشم وفایی

فرمود کسی که حجت لم یزلی است

ای آن که دلت آینه نور جلی است

چون سوره فجر بر حسین بن علی است^۱

در حال نماز سوره فجر بخوان

امام صادق علیه السلام فرمودند: **اقْرَءُوا سُورَةَ الْفَجْرِ فِي فَرَائِضِكُمْ وَ تَوَافِلِكُمْ فَإِنَّهَا سُورَةُ الْحُسَيْنِ وَ ارْغَبُوا فِيهَا رَحِمَكُمُ اللَّهُ ؛** سوره فجر را در نمازهای واجب و مستحب بخوانید. زیرا که آن سوره حسین بن علی علیه السلام است، و در آن رغبت کنید، خدای شما را رحمت کند. (تأویل الآيات ۷۶۹/۲)

راه تو صراط مستقیم است حسین

گلزار تو جنات نعیم است حسین

جز توجه کسی ذبح عظیم است حسین

معنای فد ینائی و در راه خدا

خداوند به حضرت ابراهیم وحی فرمود: **وَ قَدْ يَنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ؛** ای ابراهیم، فدا نمودم جزع تو را بر فرزندت اسماعیل اگر او را قربانی می کردی به جزع و گریه بر حسین علیه السلام و بر تو ارزانی داشتم بالاترین درجات مصیبت دیدگان را). **عیون الاخبار الرضا ج ۱ ص ۱۶۶**

افتاده اگر که دل به پای تو حسین

برخاسته گر ز لب ثنای حسین

در سینه مؤمنان برای تو حسین

فرمود نبی معرفتی پنهان است

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: **إِنَّ لِلْحُسَيْنِ فِي بَوَاطِنِ الْمُؤْمِنِينَ مَعْرِفَةً مَكْتُومَةً؛** به راستی برای حسین علیه السلام معرفتی پنهانی در دل مومن است. (القطره ج ۱ ص ۲۹۸)

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

هر دل که به عشق مبتلایش کردند آئینه رحمت خدایش کردند

آنها که سعادت و شرف بخشیدند باعشق حسین آشنایش کردند

امام صادق **علیه السلام** : **اِذَا ارَادَ اللّٰهُ بِهٖ الْخَيْرَ قَذَفَ فِيْ قَلْبِهٖ حُبَّ الْحُسَيْنِ ع وَ حُبَّ زِيَارَتِهٖ**

الحسين؛ هر بنده ای را که خدا خیر او را خواسته باشد، در قلب او محبت، و محبت

زیارت امام حسین **علیه السلام** را به او می دهد (کامل الزیارات ص ۴۶۴)

جاویدترین عشق جهان است حسین آمیخته با روح و روان است حسین

فرمود رئیس مذهب و مکتب ما محبوب زمین در آسمان است حسین

پیامبر اکرم **صلی الله علیه و آله وسلم** : **مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى أَهْلِ السَّمَاءِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى الْحُسَيْنِ؛**

هر کس دوست دارد محبوبترین اهل زمین را نزد اهل آسمان ببیند، پس به حسین **علیه السلام**

بنگرد. (مناقب آل ابیطالب ج ۴ ص ۷۳)

ای آینه نور خداوند جلی قدسی نفسان حرم لم یزلی

پیوسته درود می فرستند تو را تا روز ظهور مهدی آل علی

وَكَلَّ اللَّهُ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ- يُصَلُّونَ عَلَيْهِ كُلَّ يَوْمٍ شُعْثًا غُبْرًا- مُنْذُ يَوْمِ قُتِلَ

إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ- يَغْنِي بِذَلِكَ قِيَامَ الْقَائِمِ؛ خدای تعالی هفتاد هزار ملک بر قبر حسین **علیه السلام**

گماشته تا بر وی درود متصل بفرستند از روز شهادت او تا وقتی که قائم آل محمد ظهور کند

خود را ز فلک بر تو رساندند همه از غربت تو اشک فشاندند همه

در وادی طف، فرشتگان ملکوت از صبر تو در شگفت ماندند همه

حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) خطاب به امام حسین علیه السلام فرمودند: **لَقَدْ عَجَبْتُ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَوَاتِ** «براستی ملائکه آسمان ها از صبر تو به شگفت آمدند. (زیارت ناحیه مقدسه)

یارب تو به ما شهد ولایت بچشان
از قید حصار ظلمت و غم برهان
طوفان زده ایم و غرق دریای گناه
ما را به سفینه حسینی برسان
پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم : **إِنَّ الْحُسَيْنَ مَصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النِّجَاةِ** ، حضرت حسین علیه السلام چراغ هدایت و کشتی نجات است (. عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۴۸)

روزی که دل و عشق به هم پیوستند
شیرازۀ عشق و عاشقی را بستند
معنای حسین و منی پیغمبر
این است که هر دو گل زجنت هستند
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: **حُسَيْنٌ مَنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا، الْحُسَيْنُ سَبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ** ؛ حسین علیه السلام از من است و من از حسینم، خدا دوست بدارد هر کس که حسین را دوست دارد، حسین علیه السلام پاره ای از پاره های من است. (احقاق الحق ج ۱۱ ص ۲۶۵)

نعمت به مُحِب تو تمام است حسین
بر دشمن تو جنان حرام است حسین
زان در که به نام توست از باغ بهشت
در روز حساب بار عام است حسین
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم : **أَلَا وَ إِنَّ الْحُسَيْنَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ- مَنْ عَائَدَهُ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ رِيحَ الْجَنَّةِ** ؛ آگاه باشید که همانا حسین علیه السلام دری از درهای بهشت است، کسی که با او دشمنی کند خداوند بوی بهشت را بر او حرام گرداند (. بحار الانوار ج ۳۵ ص ۴۰۵)

سجاد که سجده های طولانی داشت در محضر حق وجود نورانی داشت
 یک عمر به یاد لاله های زهرا چشمی همه دم ابری و بارانی داشت
 امام سجاد **علیه السلام**: **إِنِّي مَا أَذْكُرُ مَصْرَعُ بَنِي فَاطِمَةَ إِلَّا خَنَقْتَنِي لِذَلِكَ عِبْرَةٌ**؛ من هرگز
 شهادت فرزندان فاطمه (س) را به یاد نیاورم، مگر آن که به خاطر آن، چشمهایم اشکبار
 گشت. (بحار الانوار ج ۴۶ ص ۱۰۹)

سر چشمه ساحل حیات است حسین طوفان زده را فلک نجات است حسین
 گر جن و ملک بر او بگریند، رواست زیرا که قتیل العبرات است حسین
 امام حسین **علیه السلام**: **أَنَا قَتِيلُ الْعِبْرَةِ لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا بَكَى**؛ من کشته اشکم، هیچ
 مومنی مرایاد نمی کند مگر آن که « به خاطر مصیبت هایم » گریه میکند (بحار الانوار ج
 ۴۴ ص ۲۷۹)

تا آن که بود چشم سحاب من و تو بر آل علی بود گلاب من و تو
 این اشک میان ما و دوزخ به خدا فردای جزا شود حجاب من و تو
 امام باقر **علیه السلام**: **مَا مِنْ رَجُلٍ ذَكَرَنَا أَوْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ- يَخْرُجُ مِنْ عَيْنَيْهِ مَاءٌ وَ لَوْ مِثْلُ جَنَاحِ**
الْبَعُوضَةِ- إِلَّا بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ- وَ جَعَلَ ذَلِكَ الدَّمَعَ حِجَابًا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّارِ، نیست
 مردی که یاد کرده شویم نزد او، پس بیرون آید از چشم او قطره اشکی، هر چند مانند بال
 مگسی باشد، مگر این که به پا می کند خدا خانه ای را در بهشت، و می گرداند آن اشک
 را حجابی در میان او و آتش جهنم. (بحار الانوار ج ۳۶ ص ۳۹۱)

بر عرش برین زینت و زین است حسین سر چشمه نور عالمین است حسین
 گفتم سبب گریه هر مومن کیست؟ گفتند به اشک غم، حسین است حسین

امام صادق علیه السلام: **الْحُسَيْنُ عِبْرَةٌ كُلِّ مُؤْمِنٍ**؛ حضرت حسین علیه السلام اشک چشم و سبب گریه و حزن هر مومن است). کامل الزیارات ص ۱۰۸

نوری که پُر از تجلی داور بود در طور وجود موسی جعفر بود
ده روز محرم به لبش خنده نبود در سوک حسین دیدگانش تر بود

حضرت امام رضا علیه السلام: **كَانَ أَبِي إِذَا دَخَلَ شَهْرُ الْمُحَرَّمِ لَا يُرَى ضَاحِكًا - وَ كَانَتْ الْكَأَبَةُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى يَمُضِيَ مِنْهُ عَشْرَةُ أَيَّامٍ - فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْعَاشِرِ كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ - يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُكَائِهِ - وَ يَقُولُ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ**؛ پدرم حضرت امام کاظم علیه السلام هرگاه محرم میرسید، دیگر خندان نمی شد روز دهم محرم روز مصیبت و اندوه و گریه او بود و می فرمود: روزی است که حسین علیه السلام در آن روز به شهادت رسیده است. (مناقب آل ابیطالب ج ۴ ص ۸۶)

آن گل که بود پاره تن؛ طاهرا را دارد سخنی که خون کند دل ها را
فرمود غم حسین و عاشورایش مجروح نموده پلک چشم ما را

حضرت امام رضا علیه السلام: **إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ أَفْرَحَ جُفُونِنَا وَ أَسْبَلَ دُمُوعَنَا - وَ أَذَلَّ عَزِيرَنَا بِأَرْضِ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ**؛ غمنامه خود را در عزای جد بزرگوارش می سراپد و یاد آوری روز عاشورا را مایه مجروح گشتن پلک ها و ریزان شدن سیل اشک های خود می شمارد). بحر الانوار ج ۴ ص ۲۸۴

این اشک عجب شمیم نابی دارد هر قطره او اجر و ثوابی دارد
آبی که بود به چشمه آب حیات از اشک حسینیان گلابی دارد

امام حسن عسکری **علیه السلام**: **إِنَّ اللَّهَ لَيَأْمُرُ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ- أَنْ يَتَلَفَّؤُوا دُمُوعَهُمُ الْمَصْبُوبَةَ- لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ إِلَى الْخُزَّانِ فِي الْجَنَانِ- فَيَمْرُجُوهَا بِمَاءِ الْحَيَوَانِ- فَتَزِيدُ عُذُوبَتُهَا وَ طِيبُهَا أَلْفَ ضِعْفِهَا؛** خدا امر می فرماید فرشتگان مقربین خو در آن اشک های مصیبت زدگان به قتل حسین **علیه السلام** یعنی آنهایی که در عزاداری و مصیبت آن حضرت می گریند و ببرند نزد خزینه دارهای بهشت تا ممزوج کنند با آب حیات بهشتی تا گوارایی و خوشبویی آن هزار برابر زیاد شود. (بحار الانوار ج ۴۴ ص ۳۰۵)

نیکوست فلک اگر کنون گریه کند با چهره سرخ و لاله گون گریه کند
سالار شهیدانی و مهدی شب و روز در سوک تو جای اشک، خون گریه کند
حضرت مهدی **علیه السلام**: **فَلَا تُدْبِنَاكَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً وَ لَا بُكَيْنٌ عَلَيْكَ بَدَلُ الدُّمُوعِ دَمًا؛** روز و شب بر تو گریه میکنم و به جای اشک، خون بر تو از دیدگان جاری می کنم. (بحار الانوار ج ۹۸ ص ۳۲۰)

بس داغ که دل از او سیه پوش شود زود است که آن داغ فراموش شود
حاشا که شرار غم تو در دل ما یک لحظه، حسین سرد و خاموش شود
نبی اکرم **صلی الله علیه و آله و سلم** فرمودند: **إِنَّ لِقَتْلَ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرَدُ أَبَدًا؛** برای شهادت حسین **علیه السلام** حرارت و گرمایی در دل های مومنان است که هرگز سرد و خاموش نمی شود. (جامع الحادیث شیعه ج ۱۲ ص ۵۵۶)

انوار خدا در نظر توست حسین خورشید، نگاهش به سرتوست حسین
گر گریه بر تو افضل از هر چیزی است دین زنده ز خون حنجر توست حسین

امام رضا علیه السلام به ربان بن شیبب فرمودند: **يَا ابْنَ شَيْبَبٍ إِنَّ كُنْتَ بَاكِياً لِّشَيْءٍ - فَأَبْكِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع - فَإِنَّهُ دُبْحٌ كَمَا يُدْبِحُ الْكَبْشُ؛** ای پسر شیبب! اگر بر چیزی گریه میکنی، بر حسین بن علی ابی طالب علیه السلام گریه کن، چرا که او را مانند گوسفند سر بریدند. (بحار الانوار ج ۴۴ ص ۲۸۶)

از چشمه چشم ما گهر می ریزد الماس ز دیدگان تر می ریزد
اشکی که چکد ز چشم با یاد حسین بر خرمن معصیت شرر می ریزد

امام رضا علیه السلام فرمودند: **فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ - فَإِنَّ الْبُكَاءَ عَلَيْهِ يَحُطُّ الذُّنُوبُ الْعِظَامُ؛** گریه کنندگان باید بر کسی همچون حسین علیه السلام گریه کنند، چرا که گریستن برای او، گناهان بزرگ را فرو می ریزد. (بحار الانوار ج ۴۴ ص ۲۸۴)

ای آنکه غم دلت دو چندان شده است از جلو غم آینه بندان شده است
چشمی که کند گریه در اینجا به حسین بیند به روز حشر خندان شده است

پیغمبر اکرم فرمودند: **يَا فَاطِمَةُ، كُلُّ عَيْنٍ بَاكِيةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا عَيْنُ بَكْتٍ عَلَى مَصَائِبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِنَّهَا ضَاغِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ بِنَعِيمِ الْجَنَّةِ؛** ای فاطمه، همه چشم های مردمان در قیامت گریان است مگر چشمی که بر حسین علیه السلام گریسته باشد. او خندان و شادان به نعيم بهشت خواهد بود. (بحار الانوار ج ۴۴ ص ۲۹۲)

هر سینه که از عشق صفایش بدهند شوق سفر کرب و بلایش بدهند
پاداش کسی که گرید از داغ حسین این است که در بهشت جاییش بدهند

حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام: **مَنْ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ فِينَا قَطْرَةً بَوَّاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْجَنَّةَ؛**

چشمان هرکس که در مصیبت های ما قطره ای اشک بریزد، او را در بهشت جای دهند. (احقاق الحق ج ۵ ص ۵۲۳)

چون روی به سر چشمه پاکی کردند در زمزم اشک سینه چاکی کردند
گشتند بهشتی همه در سوک حسین گر اشک فشانده یا تباکی کردند

امام صادق علیه السلام: **وَمَنْ بَكَى وَ أَبْكَى وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ - وَ مَنْ تَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ**، کسی که بگرید و بگریاند در مصائب و عزاداری ما یک نفر را، بهشت برای اوست و کسی که تباکی کند یعنی اشک ندارد و خود را به گریه بدارد، برای اوست بهشت. (بحار الانوار ج ۴۴ ص ۲۸۸)

هردل که بود غبار بین الحرمین در دیده مومنین شود نور دو عین
ای شیعه، رئیس مکتب ما فرمود محبوب خداست هر که گرید به حسین

امام صادق علیه السلام: **وَمَا مِنْ عَيْنٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ وَ لَا عَبْرَةٍ مِنْ عَيْنٍ بَكَتْ وَ دَمَعَتْ عَلَيْهِ**؛ هیچ چشم و اشکی نزد خدامحسوب تر از چشم و اشکی نیست که بگرید بر آن حضرت... (کامل الزیارات ص ۲۵۹)

هر دل که پر از حرات عاشوراست ذکرش همه شب زیارت عاشوراست
روز غم و اندوه قیامت شاد است هر کس غم او مصیبت عاشورا است

امام رضا علیه السلام: **وَمَنْ كَانَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُكَائِهِ - جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ فَرَجِهِ وَ سُرُورِهِ**؛ هر کس روز عاشورا، روز مصیبت و اندوه و گریه او باشد، خداوند روز قیامت را برای او روز شادی قرار می دهد. (بحار الانوار ج ۴۴ ص ۲۸۴)

چون کعبه اگر سیاهپوشیم حسین با یاد غم تو در خروشیم حسین
 ای تشنه کنار آب جان داده به دوست بی یاد لب آب ننوشیم حسین

سخن حضرت سکینه خطاب به مردم مدینه : **شِيعَتِي مَا أَنْ شَرِبْتُمْ مَاءَ عَذْبِ قَاذُكْرُونِي** **او سَمِعْتُمْ بِغَرِيبٍ او شَهِيدٍ قَاذِبُونِي** «پدرم فرمود»: ای شیعیان من، هر زمان آب گوارایی نوشیدید، مرا یاد کنید و هر زمان از غریب یا شهیدی سخنی شنیدید، به یاد من اشک بریزید. (**منتهی الآمال ص ۷۸۲**)

جبرئیل که بر غمت نظارت کرده است بر کرب و بلای تو اشارت کرده است
 آن کس به زیارت تو آید، گویی در عرش خدای را زیارت کرده است

امام رضا **علیه السلام** : **مَنْ زَارَ قَبْرَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بِشَطِّ الْفُرَاتِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فَوْقَ كُرْسِيِّهِ [فِي عَرْشِهِ]** ؛ کسی که قبر حضرت امام حسین **علیه السلام** را در کنار فرات زیارت کند، مثل کسی است که خدا را بالای عرش زیارت نموده است. (**کامل الزیارات ص ۴۸۴**)

ماعتش ز کربلای تو یافته ایم قدر و شرف از ولای تو یافته ایم
 عمریست که ما شفای درد خود را از تربت با صفای تو یافته ایم

امام صادق **علیه السلام** : **فِي طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ع لَشِفَاءُ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ هُوَ الدَّوَاءُ الْأَكْبَرُ**، شفای هر درد در تربت قبر حسین **علیه السلام** است و همان بزرگترین داروست. (**کامل الزیارات ص ۲۷۵**)

آنان که به تو دست توسل زده اند از عشق به روی سینه ها گل زده اند
 پیوسته فرشتگان به طوف حرمت از عرش به سوی کربلا پل زده اند

امام صادق علیه السلام: **مَا بَيْنَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ إِلَى السَّمَاءِ مُخْتَلَفٌ الْمَلَائِكَةُ؛** بین قبر امام حسین علیه السلام تا آسمان، ملائکه و فرشتگان در آمد و شد و نزول و صعود می باشند. (کامل الزیارات ص ۲۷۳)

هر جا سخنی ز عشق آغاز شود با نام تو ای دوست هم آواز شود
از گلشن سرخ کربلای تو، دری بر باغ بهشت آرزو باز شود
امام صادق علیه السلام: **مَوْضِعُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ثُرْعَةٌ مِنْ ثُرْعِ الْجَنَّةِ؛** جایگاه قبر امام حسین علیه السلام دری از درهای بهشت است. (کامل الزیارات ص ۲۷۱)

این خاک عجب شفا و حرمت دارد عطر نفس حسین و جنت دارد
آمین فرشتگان طنین انداز است اینجا که دعا رنگ اجابت دارد
پیامبر گرامی اسلام علیه السلام: **الَا وَ إِنَّ الْإِجَابَةَ تَحْتَ قُبَّتِهِ وَالْشِّفَاءَ فِي تَرْبَتِهِ وَ الْأَيْمَةَ مِنْ وُلْدِهِ؛** بدانید که اجابت دعا، زیر گنبد حرم او و شفاء در تربت او و امامان علیه السلام از فرزندان او هستند. (بحار الانوار ج ۳۶ ص ۲۸۶)

ای با خبر از سینه صد چاک حسین صد راز خدا نهاده در خاک حسین
برداشته می شود ز تو هفت حجاب چون سجده کنی به تربت پاک حسین
امام صادق علیه السلام: **السُّجُودُ عَلَى ثُرْبَةِ الْحُسَيْنِ عَ يَخْرِقُ الْحُجُبَ السَّبْعَ؛** سجده بر تربت حسین علیه السلام حجاب های هفتگانه را پاره می کند. (بحار الانوار ج ۸۲ ص ۱۵۳)

چشمی که زداغت نگرانش سازند در کرب و بلا اشک فشانش سازند
امروز هر آن که زائرت شد، فردا بر سفره نور میهمانش سازند

حضرت صادق علیه السلام: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ عَلَى مَوَائِدِ النُّورِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَلْيَكُنْ مِنْ زَوَارِ
الحسين بن علي عليهما السلام؛ کسی که دوست دارد بر سفره های نور بنشیند در روز
قیامت، پس باید از زوار حضرت حسین بن علی علیه السلام باشد. (کامل الزیارات ص ۴۴۲)

حسرت خورد آن که، دل پر از غم نکند تا کرب و بلا سفر دمامد نکند
ایام چنین زیارتی را، یزدان از فرصت عمر زائران کم نکند
امام صادق علیه السلام: إِنَّ أَيَّامَ زَائِرِي الْحُسَيْنِ ع لَا تُحْسَبُ مِنْ أَعْمَارِهِمْ وَ لَا تُعَدُّ مِنْ
أَجَالِهِمْ؛ ایام زیارت حضرت امام حسین علیه السلام جزء عمر زائر شمرده نشده و از
اجلشان محسوب نمی گردد. (کامل الزیارات ص ۴۴۵)

آنان که در اندیشه رستاخیزند در کرب و بلا گلاب غم می ریزند
بی هیچ حسابی سوی فردوس روند قومی که ز خاک پاک تو برخیزند
امیر المومنین علی علیه السلام خطاب به خاک کربلا فرمودند: وَاهَا لَكَ أَيَّتُهَا التُّرْبَةُ لِيُحْشَرَنَّ
مِنْكَ قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ؛ چه خوشبویی ای خاک؛ در روز قیامت قومی از تو به
پا بر می خیزند که بدون حساب و بی درنگ به بهشت روند. (بحار الانوار ج ۳۲ ص ۴۱۹)

با آنکه پر از زینت و زین است بهشت یاد آور بین الحرمین است بهشت
ای زائر عارف حسین بن علی پاداش زیارت حسین است بهشت
حضرت امام صادق علیه السلام: قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ زُورُوا الْحُسَيْنَ وَ لَوْ كُلَّ سَنَةٍ فَإِنَّ كُلَّ مَنْ

أَتَاهُ عَارِفًا بِحَقِّهِ غَيْرَ جَاحِدٍ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَوْضٌ غَيْرَ الْجَنَّةِ؛ حسین را زیارت کنید اگرچه در هر سال باشد، زیرا کسانی که او را در حالی که به حقیقت عارف بوده و آن را انکار ندارند زیارت کنند، عوض و پاداشی ندارند مگر بهشت. (کامل الزیارات ص ۲۷۴)

در زائر تو همیشه شور و حال است از فیض زیارت تو خوش اقبال است
با این همه فیض ریخته در حرمت طوف حرم تو افضل الاعمال است
حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمودند: قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ إِنَّهُ أَفْضَلُ مَا يَكُونُ مِنَ الْأَعْمَالِ؛ زیارت قبر حسین بن علی علیه السلام افضل اعمال است. (کامل الزیارات ص ۴۷۹)

ای گلشن توحید که عطر کرمت آمیخته با نسیم باغ ارم
بر شیعه با خلوص هنگام سحر عطر خوش سیب می رسد از حرمت
امام سجاد علیه السلام: فَمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَخْلَصِي شِيعَتِهِ بِالْأَسْحَارِ وَجَدَ رَائِحَتَهَا؛ هر کس از شیعیان مخلص امام حسین علیه السلام سحر گاهان قبر مبارکش را زیارت کند بوی سیب استشمام خواهد کرد. (بحار الانوار ج ۴۳ ص ۹۸۹)

دل را ز حساب و واهمه بیمه کنید با مهر علی و فاطمه بیمه کنید
شیرینی کام کودکان خود را با تربت کربلا همه بیمه کنید
امام صادق علیه السلام: حَتِّكُوا أَوْلَادَكُمْ بِتُرْبَةِ الْحُسَيْنِ ع فَإِنَّهَا أَمَانٌ؛ کام کودکانتان را با تربت حسین علیه السلام بردارید، چرا که خاک کربلا فرزندانان را بیمه می کند. (المزار مفید ص ۱۴۴)

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیل فاعلاتن مفاعیل فاعلن

تمام عمر نهم سر به خاک این درگاه
به دامن ز ازل چنگ من گره خورده
تو و کشیدن دامن ز دست من؟ هیئات!
اگر تمام زمین را نهند بر دستم
نه دست می کشم از دامن محبت تو
سفید رو چو تو نشنیده و ندیده کسی
رسد چو نغمه قرآن به گوش، در چشمم
چهارده سده بگذشته و هنوز هنوز
به زیر کعب نی و تازیانه، عترت تو
به غیر باب عنایات و رحمت و کرم

که لحظه ای تو کنی زیر پای خویش نگاه
بر آن مباش که دست مرا کنی کوتاه
من و جدایی از این آستان؟ معاذ الله
گر از سپهر به جنگم بیاورند سپاه
نه رو نهم به در دیگری از این درگاه
که روی خویش نهد، بر روی غلام سیاه
سرت به نوک سنان، جلوه می کند ناگاه
دل شکسته ما با سرت بود همراه
به قلب خصم نهادند، حسرت یک آه
کجا به "میثم" آلوده می دهند پناه؟

شاعر: حسن لطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

شکر خدا که زندگی ام نذر روضه هاست
شکر خدا که پای شما سینه می زنم
عمری نفس زدم به هوای نگاهتان
قلبم به بزم هر شبتان خو گرفته است
بر روی سنگ قبر من این گونه حک کنید
روزی اشک چشم مرا مرحمت کنید
دل را به بال شال عزا بسته ام مگر

شکر خدا که روزی ام از سفره شماست
شکر خدا که درد مرا نامتان دواست
عمری سرم به سایه این بیرق عزاست
چشمم به خاک خانه تان خوب آشناست
این خانه زاد روضه و مجنون کربلاست
روزی دیده ای که نذر کرده شماست
یک شب ببینمش که روی گنبد طلاست

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مصطفی هاشمی نسب

با راه بنده گی خدا آشنا شدیم
 ما با نسیم روضه تو با خدا شدیم
 با رمز یا حسین ز شیطان جدا شدیم
 گفتیم و همدم همه انبیا شدیم
 با کیمیای مهر شما پُر بها شدیم
 تأثیر گریه است اگر با حیا شدیم
 با دست مادرت ز بقیه سوا شدیم
 با ناله های دل شکنش هم نوا شدیم
 با یک سلام، راهی کرب و بلا شدیم

ما بعد از آنکه بر غم تو مبتلا شدیم
 هر کس وسیله داشت برای هدایتش
 وقتی که جاه و مال و هوس را همان گرفت
 ذکر حسین اشرف انکار عالم است
 مسکین و مستکین و فقیر آمدیم و بعد
 اشکی چکید و آتش دوزخ فرو نشست
 ما را خدا برای غمت برگزیده است
 شبهای جمعه مادران روضه خوان ماست
 شبهای جمعه هیئت ما مثل کربلاست

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مهدی صفی یاری

هر که سرمست تو شد مهر تو شیداش کند
 هر گدا را کرم دست تو آقاش کند
 یک نگاه تو طبیبانه مداواش کند
 مرده را ذکر اباالفضل تو احیاش کند
 در پی گریه کن توست که پیداش کند
 برکت اشک تو همسایه زهراش کند
 پرچمت را بده جبریل که برپاش کند
 روضه های تو قرار است که زیباش کند

هر کسی قطره بُود ذکر تو دریاش کند
 گر گدایی کند عالم ز همین خانه بس است
 هر مریضی به شفاخانه تو روی آرد
 چه نیازی است که عیسی به زمین برگردد
 روز محشر به خداوند قسم مادر تو
 هر کسی گریه کند بهر غمت روز جزا
 باز هنگام محرم شده ای شاه غریب
 جنت حضرت حق خود به خودش زیبا نیست

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا رسول زاده

زنده هنوز دین خدا، از حیات توست
جوشن کبیر، وصف تمام صفات توست
این تازه گوشه ای ز جلال ممات توست
وقتی که کائنات، شب و روز، مات توست
چشم حسینیان سوی فُلك نجات توست
اسلام، استوار ز روح صلات توست
فیاض اشک هستی و اینها زکات توست
مستی ما ز تربت و آب فرات توست
در انتظار برگه سبز برات توست

تفسیر آیه‌های خدا، شرح ذات توست
تعریف شیعه از عرفه، مدح کربلاست
روز شهادت تو خداوند جلوه کرد
بهت پیمبران الهی عجیب نیست
راه کمال خلق، به تو ختم می شود
قد قامت الصلات، قیام تو هست و بس
این گریه بر مصائب تو اوج مان دهد
عالم حریف شور سر ما نمی شود
در حسرت زیارت شش گوشه، نوکرت

وزن شعر: مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: هاشم شکوهی

مرغ دل ما زند پر به هوای حسین
جنت اهل دل است صحن و سرای حسین
زاهد و حور و قصور ما و لقای حسین
دار الشفای خداست کربلای حسین
آنکه گدایی کند پیش گدای حسین
بشود از قدسیان بانگ و نوای حسین
بال ملائک بود فرش عزای حسین
هرکه به دنیا کند گریه برای حسین

منظر دل های ماست کربلای حسین
یک نگه کربلا به بود از صد بهشت
دیدن باغ بهشت مژده به زاهد دهید
تربت پاکش بود داروی هر دردمند
ملک سلیمان بود در نظرش بی بها
هرکه رود کربلا بوسه به خاکش زند
چون به عزا خانه اش پانهی آهسته نه
خنده کنان میرود روز جزا در بهشت

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اکبر لطیفیان

چون نمازیست که انگار خدا کم دارد
 کرم سفره تو باز گدا کم دارد
 سائل خانه ات اینبار دعا کم دارد
 هرکجا گریه تو نیست صفا کم دارد
 چون مریضی که مریض است و دوا کم دارد
 هرکسی که نرسیده ست بلا کم دارد
 نیست مقبول اگر کربلا کم دارد
 این وسط عکس تورا خانه ما کم دارد
 هرکسی نیست در این خانه گدا کم دارد
 مانده حالا جگرم بین دوتا "کم دارد"

قبله تا طاق دو ابروی تو را کم دارد
 همه خلق سر سفره تو مهمانند
 دل ما با دو سه تا کیسه زر خوش نشود^۱
 گریه کن های تو را قلب مصفا دادند
 من پی تربت بین الحرمینم؛ بفرست
 تا رسیدن به کمالات بلا باید دید
 بین حج کربلا رفتی و یعنی حج هم
 خانه ما دو سه ماه است حسینیه شده
 عاقل آن است که مسکین اباعبدالله ست
 گریه کم دارم و فریاد زدن پس ای داد

وزن شعر: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدرضا مؤید

گر خلق وا گذارد، او وا نمی گذارد
 مولا به کام غرقاب ما را نمی گذارد
 شیعه امام خود را تنها نمی گذارد
 بر روی گفته خویش او پا نمی گذارد
 مسکین و دست خالی مولا نمی گذارد
 باید که سوخت ما را زهرا نمی گذارد

لطف حسین ما را تنها نمی گذارد
 او کشتی نجات و کشتی شکسته ماییم
 هل من مُعین او را باید جواب دادن
 زهرا به دوستانش قول بهشت داده است
 ما و فسرده حالی مولا نمی پسندد
 از بس گناهکاریم ما مستحق ناریم

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید

سائل خانه ات اینبار دعا کم دارد

سر ما را به دوتا کیسه زر گرم نکن

شاعر: عباس احمدی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ما را نسیم پرچم تو زنده می کند
 خشکیده بود چند صباحی قنات اشک
 آه ای قتیل اشک، نفس های مرده را
 ای خونبهای عشق، چه خوش گفت پیر ما:
 ما با غذای نذریتان رشد کرده ایم
 آقا جسارت است، ولی داغ شیعه را
 بالای تل هم آتش این قوم خفته را
 این کشته فتاده به هامون حسین اوست
 فردای محشر و غم و طوفان و تشنگی

زخمی است دل که مرهم تو زنده می کند
 این چشمه را ولی غم تو زنده می کند
 شور تو، روضه و دم تو زنده می کند
 اسلام را محرم تو زنده می کند
 جان را عطای حاتم تو زنده می کند
 انگشتر تو، خاتم تو زنده می کند
 آن خواهر مُکرم تو زنده می کند
 خود را به اسم اعظم تو زنده می کند
 ما را امید زمزم تو زنده می کند

شاعر: سیدرضا مؤید

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

هر کسی در پی گم گشته ما می گردد
 بر سر راه چو فطرس به حریم کرمش
 بر لب تشنه او موج زند آب بقا
 ای گل گلشن این عالم ایجاد حسین
 به دعای عرفات که چو لب باز کنی
 ای کریمی که ز سرشاری بحر کرمت
 دل که بر سلطنت کون و مکان راضی نیست
 باده نوشان همه را مژده که از میلادت

دل جدا می رود و دیده جدا می گردد
 دل هر جایی ما در همه جا می گردد
 خضر هم در پی این آب بقا می گردد
 خلق را رحمت تو عقده گشا می گردد
 خار و خاشاک همی دست دعا می گردد
 پیک جود تو به دنبال گدا می گردد
 به غبار سر کوی تو رضا می گردد
 در میخانه احسان تو وا می گردد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اکبر لطیفیان

داشتم با آبِ رویم آبرو می ساختم
 فطرم را از گناهان شست و شو می ساختم
 کوزه گر گرمی شدم حتماً سبو می ساختم
 تا خودم را با کریمان روبه رو می ساختم
 ناقصی های دل خود را رفو می ساختم
 چه سحرها در خیالم آرزو می ساختم
 از شبش تا صبح با آه گلو می ساختم
 با لبش می سوختم با زلف او می ساختم

گریه میکردم ولی با آن وضو می ساختم
 گریه ام غسل طهارت بود زیر سایه اش
 باید این می های جاری را گرفت و جمع کرد
 می گرفتم بیشتر زآن چه توقع داشتم
 پیرهن مشکی تنم کردم ولی با نخ نخش
 من رسول تُرکم و روزی شوم قربانی ش^۱
 امتحان کردم خودم روزی نمیگفتم حسین
 عمر من طی شد میان سوختن یا ساختن

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن کردی

نوکر شدن زمینه فردای بهتری ست
 او قرن ها مدرس احساس دلبری ست
 او شأن خانوادگی اش ذره پروری ست
 این عشق یادگار من از ارث مادری ست
 عشق حسین لازمه هر پیمبری ست
 قانون این قبیله حسینی و حیدری ست
 عشق حسین فاطمه شرط برادری ست

بالاترین عبادت ما کار نوکری ست
 ما سال ها اسیر کمالات دلبریم
 من عرق خانوادگی ام روضه های اوست
 شغل شریف زندگی ام کفشرداری است
 با اشک روضه اش به مقامات میرسند
 گریه کنان او همه از یک قبیله اند
 با هر کسی که دست اخوت نمی دهیم

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل عدم رعایت توصیه های مراجع و علما؛ پیشنهاد می کنیم به

منظور رعایت توصیه های مراجع، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید

من رسول تُرکم و یک روز کلبش میشوم چه سحرها در خیالم آرزو می ساختم

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

کعبه یک زمزم اگر در همه عالم دارد
هرکجا ملک خدا هست حسینیّه تو است
نه محرم نه صفر بلکه همه دوره سال
روضه خوان تو خدا، گریه کن تو آدم
نازم آن کشته که تا صبح قیامت زنده است
اشک در ماتم تو بسکه عزیز است حسین
جگرم زخمی آن کشته که زخم بدنش
می کند آتش دریای غضب را خاموش
روز محشر نفروشد به دو صد باغ بهشت

چشم عشاق تو نازم که دو زمزم دارد
هر که را می نگرّم شور محرم دارد
کعبه با یاد غمت جامه ماتم دارد
اشک، ارثی است که ذریه آدم دارد
سلطنت همچو خدا در دل عالم دارد
جای در چشم رسولان مكرم دارد
هر دم از زخم دگر دارو و مرحم دارد
هرکه در دیده خود یک نم از این یم دارد
هر که یک میوه ز نخل تر «میثم» دارد

شاعر: بهمن صالحی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

باز در جان جهان یکسره غوغاست حسین
این چه راز است که که صد شعله فرو مرد و هنوز
تا قیامت نرود نقش تو از لوح ضمیر
گرچه شد جوهر عشق از قلم عاطفه پاک
دامن، از شوق تمنای تو، گلزار صفا
راهیان قدم قدس تو، با شهپر عشق
گر نه خون تو ثمر داد به میدان بلا
تا به محراب محبت تو امامی، پیداست
غرق در موج مکافات کن اقلیم ضلال

این چه شوری ست که از یاد تو برپاست حسین
روشن از داغ تو ظلمتکده ماست حسین!
حیرتم گشت، بگو این چه معماست حسین؟!
رقم مهر تو، بر صفحه دلهاست حسین!
سینه، از آتش سودای تو سیناست حسین!
همه رفتند و جهان محو تماشااست حسین!
این همه شور شهادت به چه معناست حسین!
خاک هر وادی گلرنگ، مصلاست حسین!
قطره در قطره خونت همه دریاست حسین

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

چرخ گردون، چو یکی گوی به دامن تو بود
 خضر از خانه به دوشان بیابان تو بود
 نوح را در دل دریا، غم طوفان تو بود
 یکی از سوختگان لب عطشان تو بود
 نگهش سوی زمین، بر تن عریان تو بود
 یاد داغ پسر و دیده گریان تو بود
 نگهش یکسره بر زخم فراوان تو بود
 یاد آن شب، که دو جا فاطمه مهمان تو بود
 صبح هم صحنه‌ای از شام غریبان تو بود
 چوب، عاشق پی بوسیدن دندان تو بود
 میثم از صبح ازل، دست به دامن تو بود

آفرینش ز ازل سر به گریبان تو بود
 خاک پای تو گلِ آدم و حوّا گردید
 رفت فرزند فدای تو کند، ابراهیم
 موسی آن دم که عصا بر دل دریا می زد
 عیسی آن لحظه که بر اوج سما کرد عروج
 چشم یعقوب که بر یوسف خود می افتاد
 عضو عضو بدنت را چو نبی می بوسید
تن پاک تو به گودال و سرت بر سر نی^۱
 نه فقط غربت تو بود شب یازدهم
 بعد از آنی که پیمبر دو لبّت را بوسید
 تا شبستان ابد یار و نگهدارش باش

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدحسین بهجتی

نهضتات مایه الهام جهان است هنوز
 خون جوشان تو چون سیل، دمان است هنوز
 چشم ایام به حیرت نگران است هنوز
 مکتبات راهنمای همگان است هنوز
 از قیام تو پیام تو عیان است هنوز

عالم از شور تو غرق هیجان است هنوز
 بهر ویرانی و نابودی بنیان ستم
 در فداکاری مردانه‌ات ای رهبر عشق
 کربلای تو پیام آور خون است و خروش
 تا قیامت ز قیام تو قیامت برپاست

^۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن موضوع تنور خولی تغییر داده شد این داستان برای اولین بار در روضه الشهداء و مقتل جعلی منسوب به اب مخنف آمده است. **تن پاک تو به گودال و سرت زیر تنور** یاد آن شب، که دو جا فاطمه مهمان تو بود

در جهان موج جهاد تو روان است هنوز
 "لا اری الموت" تو را ورد زبان است هنوز
 نه عجب گر که شکوفا و جوان است هنوز
 سرمه دیده صاحب نظران است هنوز
 که به خون تو دو صد شعله نهان است هنوز
 نقش اخلاص تو سرمشق جهان است هنوز
 هر شب از خون تو صد گونه نشان است هنوز

همه ماه است محرم، همه جا کرب و بلاست
 جاودان بینمت استاده به پیکار، دلیر
 باغ خشکیده دین را تو ز خون دادی آب
 تربت پاک تو ای اسوه آزادی و عشق
 خون گرمت زند آتش به سیه خرمن ظلم
 انقلاب تو به ما درس فضیلت آموخت
 بر جبین «شفق» این لوحه گلرنگ غروب

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

زخم گردد پر پرواز هُمای جانش
 تیغ عشق تو کند در یم خون، مهمانش
 مرغ عشق است و بود لانه تن زندانش
 که به توحید دهد روح، تن عریانش
 بر دل آب بُود، داغ لب عطشاناش
 بوسه چوب بُود، اجر لب و دندانش
 رحمت واسعه، جاری بُود از دامنش
 نبرد قاتل او هم طمع از احسانش
 وسعت حشر بُود، گوشه ای از میدانش
 که به هم خورد گره، زخم تن از پیکانش
 جان ما، جان همه خلق جهان، قربانش!
 بس که با تیر نوشتند به تن، قرانش

عاشق درد همان درد بود درمانش
 نازم آن خانه به دوشی که پس از طی طریق
 روح عاشق که عروجش گذرد از ملکوت
 این حسین است، حسین است، حسین است، حسین
 سینه بحر کشد شعله به یاد عطشش
 اوست آن قاری قرآن که پس از بوسه وحی
 روز محشر که غضب از همه سو موج زند
 پای میزان چو کمر بهر شفاعت بندد
 رحمت و عفو دو قطره بُود از خون گلو
 آن چنان سینه سپر کرد و مقاوم استاد
 گشت قربانی و هفتاد و دو قربانی داد
 پر ز آیات شد آن مصحف زهرا "میثم"!

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید پوریا هاشمی

آتش عشق تو گر نیست کسی ایمن نیست	بی عنایات شما خضر شدن ممکن نیست
مؤمن آن است که عشق تو به دل دارد و بس ^۱	هرکسی نیست گدای در تو مؤمن نیست
قدر این اشک و دل سوخته را میدانیم	شیعه هرگز به امانات شما خائن نیست
تو ضمانت نکنی در شب قبرم چه کنم؟	بار عصیان مرا جز تو کسی ضامن نیست
همه در پای مصیبات شما میسوزند	در حسینیّه دگر صحبت انس و جن نیست
سر هر مأذنه فریاد کشیدیم حسین	تا بدانند فقط عشق تو در باطن نیست
بار یک عمر گناه است که باخود دارم	"قد اتاک" ای که بغیر تو کسی محسن نیست
آب دریا، شبن صحرا همه گریان تواند	ارزش منکر اشک تو به قدر شبن نیست
به خدا لحظه‌ای از زندگی اش خیر ندید	هر کسی در سر بازار شما ساکن نیست
کربلا جای خودش صحن رضا جای خودش	لذتی مثل نماز حرم ثامن نیست
آه ارباب چرا اهل حرم می‌لرزند؟	خیمه سوخته بهر حرمت ایمن نیست
شکر حق روی سرم سایه سرخ علم است	تا قیامت بزنم ناله برای تو کم است

۱. ابیات زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

هرکسی نیست گدای در تو مؤمن نیست

هرکسی یک شب جمعه حرمت ساکن نیست

مؤمن آن است که از عشق تو دیوانه شود

به خدا لحظه‌ای از زندگی اش خیر ندید

شاعر: حسن کردی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

تا زنده ایم شور حسینی شعار ماست
 ما انتخاب مادر قامت خمیده ایم
 روضه به روضه پای شما پیر میشویم
 تا روضه هست ثانیه ای گم نمی شویم
 طبق بیان حضرت صادق دل شما
 ما جمعمان فقط به شما جمع می شود
 جذب نگارخانه دنیا نمی شویم

این سبک زندگی سند افتخار ماست
 فردا بهشت فاطمه در انتظار ماست
 موی سفید نوکریت اعتبار ماست
 هر روز رأس ساعت هیئت قرار ماست
 در لحظه های روضه و گریه کنار ماست
 این جمع هیأتی سبب اقتدار ماست
 دنیا خودش اسیر نگاه نگار ماست

شاعر: شعبان فرزانه

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

رهنما و رهبر کامل حسین و زینب است
 کاتب طغرای ایمان هست زینب با حسین
 غیر این خواهر برادر کیست پرچمدار عشق
 کشتی اسلام را منجی ز گرداب بلا
 در شهادت استوار و در اسارت پایدار
 خون پی اثبات حق پیروز بر شمشیر شد
 آنکه با صبر و شهادت تا ابد بر داشته
 در منای نینوا و عرصه عشق و ولا
 بر به ایما و اشاره رازهای دلخراش
 وادی کربلا و مجلس شوم یزید
 بر دو شمع پرفروغ دین «مجرد» متکی است

عشق را آئین و سرمنزل حسین و زینب است
 گلشن توحید را حاصل حسین و زینب است
 عشق را ماضی و مستقبل حسین و زینب است
 ناخدایی تا کشد ساحل حسین و زینب است
 پای بر جا، مجری کامل حسین و زینب است
 متحد در این عمل، عامل حسین و زینب است
 پرده از اعمال هر باطل حسین و زینب است
 بر حقیقت آنکه شد مقبل حسین و زینب است
 از سر نی جانب محمل حسین و زینب است
 خطبه خوان و طایر بسمل حسین و زینب است
 چون به محشر شافع سائل حسین و زینب است

شاعر: سیدعلی موسوی گرمارودی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

می‌گیریم از غمی که فزون‌تر ز عالم است گر نعره برکشم ز گلوی فلک، کم است
 پندارم آن‌که پشت فلک نیز خم شود زین غم که پشت عاطفه زان تا ابد خم است
 یک نیزه از فرات حقیقت، فراتراست آن سر که در تلاوت آیات محکم است
 ما مردگان زنده کجا، کربلا کجا بی تشنگی چه سود گر آبی فراهم است
 جز اشک، زنگِ غفلتم از دل، که می‌برد؟ اکنون که رنگِ حیرت آئینه، درهم است
 اما دلی که خیمه به دشت وفا زند آئینه تمام نمای محرم است
 وین شوق روشنم به رهایی که در دل است آغاز آفتاب و سرانجامِ شب‌نم است

آه ای فرات، کاش تو هم می‌گریستی

آسوده، بی خروش، روان بهر کیستی

بند دوم/ نقش کبریا

انگار کربلا، رقم خامه خداست یا پرده‌ای نگاشته از نقش کبریاست
 یک سوی، نقش روشن سبز و سپید را بر آن نگاره بُرد که پیدا و روشناست
 یعنی به رنگ سبز، صف اولیا کشید سوی دگر سپاه مشنوم اشقیاست
 اما چرا فرات، میان دو سوی نقش آن‌گونه می‌رود که ز لب تشنگان جداست
 خورشید راسپید و درخشان کشیده است انگار چهر قدسی سالار کربلاست
 خورشید در میانه درخشان و گرد او هفتاد و یک سپیده تابان و آشناست

آن شیشه بر شکسته ز سنگ جفا چرا

وان شب چراغ در کف دیوان رها چرا

بند سوم/ حُر

یا از کنار خیمه زینب گذر کند	حُر شرم می‌کند که به مولا نظر کند
امشب چگونه روی به‌سوی قمر کند	دیروز ره به چشمه خورشید بسته بود
زان پس که از تبار سیاهی حذر کند	آغاز روشنائی آئینه، حیرت است
کو پرتوی که آینه را بارور کند	در غیبت سپیده، سحرهم سترون است
حاشا که راه را قدمی دورتر کند	یک گام تا به خانه خورشید بیش نیست
کو آفتاب عشق که با سر سفر کند	ره پوی کوی دوست چه حاجت بَرَد به‌پا
تا خلعت بلند وفا را به بر کند	از نیمه راه فاجعه، برگشت سوی عشق

در کربلا دوباره جهان عشق را شناخت

در کربلا جهان دل خود را دوباره ساخت

بند چهارم/ عشق، حماسه، غم

فارغ ز ره گشودن منزل به منزل است	این کاروان که عازم سر منزل دل است
اکنون هم‌او ز راهروان ره دل است	گم‌گشته‌ای که راه به خورشید بسته بود
از رهروان روشن این راه مشکل است	خورشید هم که قافله‌سالار این ره است
زان کِشتگاه نور زمین را چه حاصل است	بذر ستاره در شفق سرخ خوشه داد
عقل زبون هنوز در آن پای در گِل است	عشق ارز کربلا ره خود تا خدا گشود
عاشق نی‌ام، هنوز دلم خام و عاقل است	ای شهسوار عشق! مرا جان سرخ بخش
دستی که نمراد، به گردن حمایل است	دست مرا بگیر و ازین ورطه وارهان

در کربلا دوباره خدا آدم آفرید

در کربلا حماسه و غم باهم آفرید

بند پنجم/ حبیب بن مظاهر(ع)

ای عشق! از تو پیر و جوان را گزیر نیست	ای سربلند! با تو کسی سربه‌زیر نیست
چونی که تا به ملک دلی خانه ساختی	دیگر کسی به‌جز تو در آن دل، امیر نیست
گر سوی کس اشاره به جان باختن کنی	فرقی میان عاشق بُرنا و پیر نیست
در کربلا ولایت دل با حبیب بود	عشقی حبیب یافت که آن را نظیر نیست
از زیر برفِ پیری او لاله بر دمید	هرگه ز باغ دل بدمد لاله، دیر نیست
جان را به راه دیدن محبوب داد و گفت	هرکس نه پیش چشم تو میرد بصیر نیست
در بیشه‌های سبز وفا شیر سرخ بود	رهرو اگر حبیب نباشد دلیر نیست

از صولتی که در نگه ان دلیر بود

در لرزه می‌فتاد اگر جان شیر بود

بند ششم/ حضرت علی اصغر(ع)

چون موج روی دست پدر پیچ و تاب داشت	وز نازکی، تنی به صفای حباب داشت
چون سوره‌های کوچک قرآن ظریف بود	هرچند، او فضیلتِ امّ الکتاب داشت
چون ساقه‌های تازه ریواس، تُرد بود	از تشنگی اگرچه بسی التهاب داشت
از بس که در زلالی خود، محو گشته بود	گویی خیال بود و تنی از سراب داشت
لبخند، سایه‌ای گذرا بود بر لبش	با آن که بسته بود دو چشمان و خواب داشت
یکجا سه پاسخ از لب خاری شنیده بود	آن غنچه نیز فرصتِ یک انتخاب داشت
خونش پدر به جانب افلاک می‌فشاند	گویی به هدیه دادن آن گل، شتاب داشت

خورشید در شفق شرری سرخ گون گرفت

یعنی که راه شیرینی او رنگ خون گرفت

بند هفتم/ حضرت قاسم بن حسن (ع)

آن چهر بر فروخته، ماه تمام بود	نو رُسته بود لیک چو گل سرخ فام بود
همچون بنفشه طبری تَرَد و تازه بود	چون میوه‌های نورس ناچیده خام بود
قدش کمی ز قامتِ شمشیر، بیشتر	گویی چو ذوالفقار علی در نیام بود
گرما اگرچه شعله کش اما به روی او	چون بازتابِ شعله به روی رُخام بود
چون سیبِ اوفتاده ز شاخه درون آب	غرقِ عَرَقِ دو گونه آن گل، مدام بود
چشمان او دو گوهر تابان و بی‌قرار	در جستجوی رخصتِ جنگ از امام بود
آخر اجازه یافت که جان را فدا کند	وین رخصت از نگاهِ عمو، بی‌کلام بود
بَرَجست بر بُراق و به معراج خون شتافت	میدان، پلی به جانبِ دارالسلام بود
یک بند پای پوش، از او برنبسته ماند	وین خود برای نسل جوان یک پیام بود
قاسم ز شوق وصل، سرازیر نمی‌شناخت	بی شوقِ حق، مناسک دل، ناتمام بود

شیرین‌تر است از عسل ار، مرگ آبروست

زهر است زندگی اگر ت بندگی در اوست

بند هشتم/ حضرت علی اکبر (ع)

گرما در اوج بود و هوا شعله می‌کشید	حتّی نفس ز سینه به لب‌ها نمی‌رسید
جوشن به بر چو آتش سوزنده داغ بود	گویی عرق ز گونه خورشید می‌چکید
در سوی خصم جنگلی از تیغ و نیزه تیز	وز سوی دوست، یوسفی از مصر می‌رسید
چشمان آهوانه او با نگاه شیر	رخ چون شکوفه سرخ و لب از تشنگی سپید
گویی که از سیاهش و رستم خدای وی	زیبایی و شکوه، دراو با هم آفرید

می‌رفت و دیدگان پدر بود سوی او کی می‌توان که از جگر خویش، دل بُرید
 بر اسب چون بُراق، به میدان چو برق رفت زان تیغ حیدری، سپه خیبری، رمید
 شد مات از رخ شه و آن اسب پیلوار
 هم لشکر پیاده و هم لشکر سوار

بند نهم/ عقیلۀ بنی هاشم، حضرت زینب(س)

زینب چو کوه صولت و چون مه جمال داشت یک بیشه شیر بود که روح غزال داشت
 یک سینۀ نحیف و شکیب هزار داغ؟ غم، از شُکوه غم شکنش، انفعال داشت
 گاهی به آسمان نگه از درد می‌فکند گویی ز روزگار، هزاران سؤال داشت
 خورشید را چو خنجر کین سر برید، ماه در خیمۀ شفق چه بگویم چه حال داشت
 خورشید او ز نیزه برآورده بود سر آن دم که روز، روی به سوی زوال داشت
 سهل است آتشی که ز دل می‌کشید سر با خیمه چون کند که سر اشتعال داشت
 عرفان، به پای رفعت او بوسه می‌نهاد بر شانه‌های عزم، ستون از جلال داشت

زینب شکوه بود زنی بی ستوه بود

زن بود و هم‌تراز دل و دست کوه بود

بند دهم/ حضرت ابوالفضل(ع)

آن چشم‌ها که شرم در آن، ناگزیر بود تصویری از حماسه درون حریر بود
 در نینوا، درخشش آن چهر پر فروغ چون رویش ستاره، کنار کویر بود
 وان پرتو ملایم و مهتابی وقار در چهره‌ای چو هاله ماه مُنیر بود
 تاریخ شاهد است که آن شهسوار عشق آزاده‌ای به عشق برادر اسیر، بود
 با مشک، تشنه‌کام برون آمد از فرات سیراب شد ولیک ز باران تیر بود

انصاف را که خصم زبون در مصافِ او حتی برای دشمنی وی، حقیر بود
می‌تاخت او به دشمن و من بر لبم شگفت اندیشه‌ای که پیشترم در ضمیر بود
آغاز سرفرازِ گودالِ کربلا در ژرفنا و گودیِ روز غدیر بود
خون وفا به تیغ جفا ریخت بر زمین وان تشنگی که ماند بهجا، بی‌نظیر بود

با این زبان چگونه تو را میتوان ستود

بی بال کی توان که به معراج پر گشود

بند یازدهم/ حضرت سیدالساجدین(ع)

آری، به روز واقعه بیمار بوده‌ای اما ذخیره بهر دل یار بوده‌ای
با امر حق به فاجعه نزدیک مانده‌ای دور از نگاه تیره اغیار بوده‌ای
در آن سبک بدن، تب سنگین چه کرده بود کزان شبانه روز گرانبار بوده‌ای
ماندی، وز آن امامت حق زنده ماند و باز در هر نفس شهید به تکرار بوده‌ای
در کربلا شگرف ترین کار کرده‌ای در کربلا غریب ترین یار بوده‌ای
هم سرخی شهادت خورشید دیده‌ای هم چون شفق طلعه خون بار بوده‌ای
هم مَحْمِلِ شکیبِ ره عشق گشته‌ای هم هودج تحمّلِ دشوار بوده‌ای
در کربلا تو آن سخن ناشنیده‌ای کاویز گوش خلق به ادوار بوده‌ای

آن روز خور به خیمه خود رخ نهفته بود

خورشید دیگری به دل خیمه خفته بود

بند دوازدهم/ سالار شهیدان

از باده ی نکه دل ما را خراب کن بر تاک مانده ایم، تو ما را شراب کن
لبریز باده نکه توست خُم دهر ما را به یک صُراحی دیگر، خراب کن

بگشای طُره‌ای ز سَر زلفِ مُشکبار	کار جهان رها ز تبِ پیچ و تاب کن
ای پرسشِ نخستِ خداوند از جهان	وی پاسخِ هماره، تو عزمِ جواب کن
طنبورِ روزگار زَنَد نغمه ناصواب	ای پنجهٔ درست، تو آن را صواب کن
وان را که نشنود ز سَر نی نوای حق	با نغمهٔ تلاوتِ قرآن، مُجاب کن
ای دل به آستانِ حسینی رهی بجوی	دور فلک درنگ ندارد، شتاب کن

عمری به نحو می‌زدگان صرف خواب شد

بنیان ما ز ریزش وجدان خراب شد

بند سیزدهم/ سالار شهیدان

شوق تو بهر وصل، صبوری گداز بود	در اوج با لهیبِ دلت هم‌تراز بود
یک لحظه تا وصال دگر بیشتر نماند	اما به چشمِ شوقِ تو، عمری دراز بود
از جان چو دست شستی و کردی ز خون وضو	محرابِ قتلگاه تو هم در نماز بود
آن دم که بر گُلوی تو خنجر کشید خصم	روح تو در کشاکشِ راز و نیاز بود
لب‌های تو که غرقهٔ خون بود از اب جفا	با دوست از وفا همه در رمز و راز بود
دشمن به کشتن تو کمر بسته بود، لیک	درهای آسمان همه روی تو باز بود
هر زخمِ تیر، شورِ جدا داشت در تَنَت	کز زخمه‌های راه عراق و حجاز بود

ای چهره‌ات ز طلعت گلِ دلنواز تر

روح تو از شکوه قلل سرفراز تر

بند چهاردم/ ما و سالار شهیدان(ع)

گویی ز خُمِ مهر تو، لب تر نکرده‌ایم	این باده را نخورده و باور نکرده‌ایم
مردافکن است بادهٔ مهر تو، لیک ما	زین باده هیچ‌گاه به ساغر نکرده‌ایم

جزمهر و گل که بر سرو بر جبهه سوده‌ایم
 در عشق، از صور به معانی نرفته‌ایم
 خود را فریفتیم بدین دل‌خوشی که ما
 رگ‌های ما ز خون تو خالی است وین شگفت
 یک عمر همچو ابر به سوگت گریستیم
 خاکی دگر ز کوی تو بر سر نکرده‌ایم
 در مهر، کار میثم و قنبر نکرده‌ایم
 بی‌حرمتی به پور پیمبر نکرده‌ایم
 یک سطر، ما ز خون تو از بر نکرده‌ایم
 یک لحظه با حماسه تو سر نکرده‌ایم

کار حماسه تو گل آفرینش است

تا رستخیز خون تو سر مشق بینش است

بند پانزدهم/ ما و سالار شهیدان (ع)

شرمنده‌ایم، لیک به لطف امیدوار
 تنها نه هیچ‌مان ثمری نیست بهر دوست
 ما چون زمین تشنه، تو ابر کرامتی
 چون جویبار، ذکر تو بر لب، روان شدیم
 ای آفتاب پرتوی از مهر برفروز
 تنها شهید، طعم تو با جان چشیده است
 ما دُرد نوش خاک نشین ره توئیم
 آئینه‌های دل ز گُنه پُر غبار شد
 دست تو سَلی که به سوی تو آوریم
 چون خار مانده‌ایم به ساق گل، ای بهار
 دست تهی به سوی تو داریم چون چنار
 بر تشنگان ز ابر کرامت نمی ببار
 جز سوی تو کجا رود ای بحر، جویبار
 کز دودمان سایه بود روز و روزگار
 ای باده الهی خوشخوار خوشگوار
 یک جرعه، کن به خاک نشینان خود، نثار
 شاید ز سوگ تو بتوان شست این غبار
 از دامن بلند خود ای دوست برمدار

لایق نه‌ایم لیک ازین جا کجا رویم

بهتر همان که باز سوی کربلا رویم

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدپوریا هاشمی

چون که با هر ساغری شاناً برابر نیستند
 واقعا بیچاره آنانکه معطر نیستند
 چشمهایی که میان روضه ها تر نیستند
 اهل روضه روز محشر کور یا کر نیستند
 با حساب این روایت کم ز قنبر نیستند
 بی توسل مشکلات ما میسر نیستند
 در خم یک کوچه اند آنانکه نوکر نیستند
 پس چرا مردم دخیل باب دیگر نیستند؟
 نوکرانت تا تو را دارند مضطر نیستند
 باختند آنانکه خیلی اهل منبر نیستند

باده های ناب معمولاً به ساغر نیستند
 بوی جَنّت میدهد هرکس به روضه میرود^۱
 روز محشر سخت گریانند در پیش خدا
 ارزش این گریه ها محشر مشخص میشود
 گریه کن های تو اصحاب امام صادقند
 من به هر جایی رسیدم از حسینی بودن است
 هفت شهر عشق را با نوکری گشتیم ما
 منکران! گر دلبر ما قبله حاجات نیست
 داغ تو نگذاشت فکر غصه های خود کنم
 منبر از ارکان اصلی تمام روضه هاست

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: یوسف رحیمی

در حسینیّه دل، هیئت عشق تو به پاست
 تا ابد پرچم سرخ حرمت قبله نماست
 جز خدایی به خدا هرچه بگوئیم رواست
 بی سبب نیست بهای تو و خون تو خداست
 بی گمان فانی عشق توشدن عین بقاست
 هرکه از خود گذرد در سفر کرب و بلاست

چشم من محفل اشک و غم و اندوه و عزاست
 مَحَرَم روضه تو مُحَرَم بیت الله است
 در شکوه و شرف و مرتبه و منزلت
 همه ی هستی خود را به میان آوردی
 «کشتگان غم تو زنده جاویدانند»
 دل بریدن، پر پرواز حسینیون است

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر و حفظ بیشتر حرمت حضرت زهرا بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدجواد شرافت

بر نیزه دید آینه گردانی تو را
 بر اوج نیزه عمق پریشانی تو را
 آمد شکست حرمت پیشانی تو را
 انکار کرده اند مسلمانی تو را
نشنیده‌اند لهجه ی قرآنی تو را^۱
 یک ذره از تجلی عرفانی تو را
 چشمی ندید مغرب پایانی تو را

دنیا شنید آه نیستانی تو را
 موج نسیم غمرده حس کرد مو به مو
 سنگی که قلب دخت علی را نشانه رفت
 قومی که سجده بر بُت ابلیس برده‌اند
 آنان که گوششان پر از آواز سکه شد
 با اینهمه کسی نتوانست کم کند
 بعد از طلوع سرخ تو ای آفتاب سبز

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ابوالقاسم حسین جانی

کربلا منتظر ماست بیا تا برویم
 آن سوی واقعه پیداست بیا تا برویم
 آسمان، غرق تماشااست بیا تا برویم
 رقص شمشیر چه زیباست، بیا تا برویم
 عرش، زیر قدم ماست بیا تا برویم
 آتش معركة برپاست بیا تا برویم
 راه ما، از دل دریاست بیا تا برویم
 آب، مهریه زهراست بیا تا برویم
 آخر راه، همین جاست بیا تا برویم
 تاهمین امشب و فرداست بیا تا برویم

جاده و اسب مهیاست، بیا تا برویم
 ایستاده ست به تفسیر قیامت زینب
 خاک، در خون خدا می شکفت می‌بالد
 تیغ، در معركة می افتد و بر می‌خیزد
 از سراشیبی تردید اگر بر گردیم
 دست عباس، به خونخواهی آب آمده است
 زره از موج بپوشیم و ردا از طوفان
 کاش، ای کاش! که دنیای عطش می‌فهمید
 چیزی از راه نمانده ست چرا برگردیم
 فرصتی باشد اگر، باز در این آمد و رفت

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر

آمده را جایگزین بیت زیر کنید. آنان که گوششان پر از آواز سکه شد **کر می شدند لهجه ی قرآنی تو را**

شاعر: هاشم شکوهی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن

منظر دلهای ماست کربیلای حسین
 یک نگه کربلا به بود از صد بهشت
 دیدن باغ بهشت مژده به زاهد دهید
 ملک سلیمان بود در نظرش بی بها
 هرکه رود کربلا بوسه به خاکش زند
 چون به عزا خانه اش پانهی آهسته نه
 خنده کنان می رود روز جزا در بهشت
 غم نخورد بعد از این بهر سرای دگر

مرغ دل ما زند پر به هوای حسین
 جنت اهل دل است صحن و سرای حسین
 زاهد و حور و قصور، ما و لقای حسین
 آنکه گدایی کند پیش گدای حسین
 بشنود از قدسیان بانگ و نوای حسین
 بال ملائک بود فرش عزای حسین
 هرکه به دنیا کند گریه برای حسین
 آن که شکوهی شود نوحه سرای حسین

شاعر: سیدهاشم وفایی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

ای که از برق نگاهت، آسمان جان می گرفت
 روز اوّل گر نمی کردی تو یاری عشق را
 لعل شیرین لبان تو، ز بس پُر شور بود
 محو دیدار خدا می شد همه شب تا سحر
 آفرین بر مکتب ایثار و انسان ساز تو
 این عجب نبوّد، اگر خاکت به هر دردی دواست
 ای که با تو ماجرای عاشقی آغاز شد
 روز قحط آب و روز آتش و روز عطش
 گرامان می داد گلچین، بانوی صبر و یقین
 آه از آن ساعت که با شمشیر بیداد و ستم

آسمان از گردش چشم تو، فرمان می گرفت
 بی تو مجنون می شد و راه بیابان می گرفت
 خاتم پیغمبران گلبوسه از آن می گرفت
 هرکه درکانون عشقت درس ایمان می گرفت
 هرکه شاگرد تو می شد بوی انسان می گرفت
 درد از دست توان بخش تو درمان می گرفت
 کی حدیث عشق و ایثار تو پایان می گرفت
 آسمان کربلا ای کاش باران می گرفت
 در کنار پیکر تو ختم قرآن می گرفت
 اهرمن خاتم زانگشت سلیمان می گرفت

شاعر: سیدرضا مؤید

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

آفرینش ز غبار قدم توست حسین
 کعبه وسعی و صفا جلّ و حرم، رکن و مقام
 هرکجا عشق و کمال و عظمت دایره بست
 نعمتی را که خداوند از آن می‌پرسد
 ذکر نام تو کنم در همه‌جا، چون گویند
 اشک روز و شب ما، وقف تو ای کشته عشق
 من نگریم به عزایت که بهشتم بدهند
 گر خدا بگذرد از جرم دو عالم به جزا
 بر سرافرازی اسلام و براندازی کفر
 آیه کشف که خواندی خبر پیروزی است

آسمان سایه نشین علم توست حسین
 صُفّه‌ای از حرم محترم توست حسین
 نقطه دایره نوک قلم توست حسین
 دوستی تو و یک از نِعَم توست حسین
 هر کجا نام تو آید حرم توست حسین
 گریه گرهست سزاوار غم توست حسین
 ور بهشتم بدهند از کرم توست حسین
 یک جزای گم اصحاب کم توست حسین
 قهرمان خواهر تو هم قسم توست حسین
 سر بر نیزه بلندت عَلم توست حسین

شاعر: رضا جعفری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

بوی دود ربنایی سوخته
 دیده‌ام در قاب زنجیری سیاه
 یک نفر دارد میان کعبه‌اش
 آه ای دریای بی احساس آی
 کشتی ایی افتاده در امواج دود
 کاروان شعله دارد می‌رود
 در پی عمامه‌ای خاکستری
 آی جبرائیل بالت را بپای

می‌وزد در خیمه‌هایی سوخته
 عکس‌های کربلایی سوخته
 می‌نهد سنگ بنایی سوخته
 آب می‌خواهد صدایی سوخته
 در کنارش ناخدایی سوخته
 در پی‌اش دامن و پایی سوخته
 می‌رود آل عبایی سوخته
 هست این غار حرایی سوخته

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: محمد غفاری

باز هم آب بهانه شد و یادت کردم یادت افتادم و با گریه عبادت کردم
 اشک‌ها ریختم و غسل شهادت کردم روضه خوانت شدم و عرض ارادت کردم
 تا بیفتد به من آن گوشه نگاهت، آنگاه

"هر که دارد هوس کرببلا بسم‌الله"

حرفی از کرببلا شد که دلم می‌لرزد چشمم از اشک پُرو عکس حرم می‌لرزد
 باز هم مرثیه در دست قلم می‌لرزد کوه، هم شانه‌اش از وسعت غم می‌لرزد
 وقت پرواز شد و باز شنیدم در راه

"هر که دارد هوس کرببلا بسم‌الله"

کاروان رفت وزمان ازسُفرت جا می‌ماند آسمان خیره به چشمان تَرت جا می‌ماند
 شهر از فیض نماز سحرَت جا می‌ماند کعبه از گردش بر دور سرت جا می‌ماند
 و تو گفتی که شده راه سعادت کوتاه

"هر که دارد هوس کرببلا بسم‌الله"

همگی دور تو و خیمه که می‌شد تاریک با دو انگشت تو دیدند خدا را نزدیک
 جبرئیل آمد و می‌گفت به هر یک تبریک دست بیعت به تو دادند و شدند آن یاری که
 نیست در باورشان یک سر سوزن اکراه

"هر که دارد هوس کرببلا بسم‌الله"

ناگهان حس غریبانه‌ای آمد به وجود چشم‌ها باز شد و در پی یک کشف و شهود
 بوی سیب آمد و می‌خواند لبم اذن ورود در همان لحظه که غیر از تو دگر هیچ نبود
 در و دیوار حسینیّه همه شد پُر آه

"هر که دارد هوس کرببلا بسم‌الله"

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

کشته راه خدا، یا لیتنا کُنّا معک
 زیر خنجر دست و پا، یا لیتنا کُنّا معک
 ناله کرد و زد صدا، یا لیتنا کُنّا معک
 سر بریدند از قفا، یا لیتنا کُنّا معک
 در زمین کربلا، یا لیتنا کُنّا معک
 پیکرت شد توتیا، یا لیتنا کُنّا معک
 کرده دستت را جدا، یا لیتنا کُنّا معک
 ناله و اغربتا، یا لیتنا کُنّا معک
 از ره جور و جفت، یا لیتنا کُنّا معک
 در بیابان بلا، یا لیتنا کُنّا معک
 هم تو مشعرهم منی، یا لیتنا کُنّا معک
 بر فراز نیزه ها، یا لیتنا کُنّا معک
 حج خون آرد بجا، یا لیتنا کُنّا معک
 دست و انگشتر عطا، یا لیتنا کُنّا معک
 سوختم سر تا به پا، یا لیتنا کُنّا معک
 چون بگرید بر شما، یا لیتنا کُنّا معک

ای شهید سر جدا، یا لیتنا کُنّا معک
 ای به موج خون زده در پیش چشم فاطمه
 ای که از دریای خون تا خیمه گه زینب تو را
 آب، مهر فاطمه، فرزند او را تشنه لب
 میهمان اهل کوفه بودی و سنگت زدند
 مصحف خونین زهرائی و از سُم ستور
 ای سرت مهمان خولی از چه دیگر ساریان
 می رسد از قتلگاهت تا قیامت بر فلک
 عترت در یمه بود و خیمه را آتش زدند
 دامن دردانه ات آتش گرفت و می‌دوید
 هم تو کعبه هم تو زمزم هم تو مروه هم صفا
 با دهان تشنه قرآن خواندی و سنگت زدند
 کیست تا مُحرم شود مثل تودرمیقات عشق
 کو سلیمان تا ببیند میکنی در موج خون
 هر کجا یاد تو کردم ای عزیز فاطمه
 میکند با اشک خود (میثم) جهنم را خموش

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدجواد غفورزاده

واللیل آیتیست، ز موی تو یا حسین
 یک جرعه از زلالِ سبوی تو یا حسین
 آب فرات، چشم به سوی تو یا حسین
 خون گلوست، آبِ وضوی تو یا حسین
 باغ کرامت است، گلوی تو یا حسین
 آزادگی است، زنده به بوی تو یا حسین
 گرد و غبار و تربتِ کوی تو یا حسین
 هر گوشه، کعبه را به تماشا گذاشته است

والشّمس چیست؟ جلوه روی تو یا حسین
 سرچشمه بقاست به فتوای عاشقان
 تو تشنه جمالِ خدایی و دوخته است
 محراب شاهد است، که وقت نماز عشق
 کرده است لاله‌زار، بیابان دشت را
 ای بهترین شقایقِ پرپر، هنوز هم
 همچون دمِ مسیح، شفا بخش عالم است
 از ابتدا ضریح تو شش‌گوشه داشته است

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اکبر لطیفیان

جایی خبری نیست که از غم خبری نیست
 ما هم دلمان سوخته، این کم خبری نیست
 بین غم تو از غم عالم خبری نیست
 بی نام تو از توبه آدم خبری نیست
 گفتند ولی رفتم و دیدم خبری نیست
 والله در خانه ی حاتم خبری نیست
 در سال به جز ماه محرم خبری نیست
 ای وای که از پیرهننت هم خبری نیست

غیر از غم معشوق در عالم خبری نیست
 پروانه پرش سوخت ولی آبرویش شد
 دشمن نتواند غمت از دل بزداید^۱
 من توبه نکردم مگر از راه توسل
 گفتند در خانه غیر تو شلوغ است
 رزق همه اینجاست و رزاق هم اینجاست
 ده ماه همه منتظر ماه تو هستند
 عمامه نداری و عبا نیز نداری

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. دنیا نتوانست ز ما گریه بگیرد بین غم تو از غم عالم خبری نیست

شاعر: سعید پاشا زاده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

تا گریه بر حسین تمنای خلقت است
 نزدیک می‌کند دل ما را به هم حسین
 مقبول اگر شده‌ست نمازی که خوانده‌ایم
 ما از غدیر سینه‌زن کربلا شدیم
 پیدا شدیم هرچه در این راه گم شدیم
 از دخل آبروی حسین است خرج ما
 قرآن و منبر و دوسه خط روضه عطش
 حالا که بغض، بسته به من راه حرف را
 افتاده بود روی زمین زیر دست و پا

بین من و تمام ملائک رقابت است
 این اشک روضه نیست، که عقد اخوت است
 مهر قبولیش به خدا مهر تربت است
 این دست‌های رو به خدا دست بیعت است
 یعنی فقط حسین چراغ هدایت است
 نوکر برای صاحبش اسباب زحمت است
 ساعات خوب هفته همین چند ساعت است
 مقتل بخوان که موقع ذکر مصیبت است
 شعرم تمام می‌شود اینجا روایت است

شاعر: حسن لطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

دریا به چشم گریه کنانت چو شب‌نم است
 شکر خدا که با همه ناقابلیمان
 دیوار کعبه گشت سیه پوش داغ تو
 بگذار تا نفس بزنم در عزای تو
 یک گوشه از تمامی شش گوشه‌ات حسین
 پندم بداد پیر خرابات زین سخن

یعنی که هرچه گریه برایت کنم، کم است
 اشکی برای عرض ارادت فراهم است
 یعنی تمام سال خدا، چون محرم است^۱
 این آرزوی هرشب عیسی بن مریم است
 دارالشفای درد غریبان عالم است
 هرکس که شد به عشق تو دیوانه آدم است

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. دیوار کعبه گشت سیه پوش داغ تو یعنی تمام سال خدا هم محرم است

همچنین مصرع اول بیت زیر دارای ایراد محتوایی است و نمیتوان بر آن تصریح داشت لذا تغییر داده شد

بانی روضه هات خدا بود خود نوشت هرکس که شد به عشق تو دیوانه آدم است

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن

زخم گلوی حسین چشمه خون خداست
آن که ز خون گلو داده به قرآن حیات
مصحف آیات نور پیکر صد چاک اوست
ما همه ذریّه ایم سلسله عشق را
شیعه ز باران اشک می کند ایجاد سیل
شیعه حیات ابد از دم شمشیر یافت
شور که شد با شعور، شور حسینی شود
بزم وصال حسین در دل دریای خون
زخم جوانان او خنده فتح است و بس
هر نی نیزار عشق فاش ندا می دهد
گریه "میثم" خورد آب ز خون حسین

خون خدا را فقط ذات خدا خون بهاست
کشته او را اگر کشته بخوانی خطاست
آینه حُسن او آن سر از تن جداست
طینت ما شعله ای از عطش کربلاست
شیعه به دریای خون طالب خون خداست
شیعه به اوج عطش تشنه جام بلاست
گریه با معرفت، معرفت کبریاست
سیر عروج حسین از سر نی تا خداست
خون علی اصغرش خون همه انبیاست
هر که حسینی بود، رگ رگ او نینواست
فانی معراج خون، ساقی بزم بقاست

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای منتظر؛ اجابت من بر دعای تو
من خالق تو هستم و تو عبد پاک من
از لحظه ای که دست ز هستی کشیده ای
هر جا؛ جای توست تجلای حُسن ماست
گودال قتلگاه تو بزم وصال ماست
تو تشنه وصال من هستی، فرات چیست؟
از چشمه های زخم تو جاری ست خون ما

دل بُرده از تمامی عالم صدای تو
تو کشته من هستی و من خون بهای تو
تو ماه گشته ای و در بغل ماست جای تو
هر دل که جای ماست بُود کربلای تو
لبخند ماست در دهن زخم های تو
دریاست تشنه کام لب جان فزای تو
در دست ماست تا صف محشر لوای تو

من دارم افتخار که هستم خدای تو
تا بشنوم دوباره صدای دعای تو
ای صد هزار مروه؛ صفا در صفای تو
من نیز هست خویش بریزم به پای تو
تو نیستی غریب منم آشنای تو
من بر سریر عرش بخوانم ثنای تو

تو فخر می‌کنی که مرا بنده‌ای حسین
تو در میان خون؛ مناجات کن حسین
باشد به یک زیارت تو صد هزار حج
تو هست خویش در ره من دادی‌ای حسین
بانگ انا الغریب تو اتمام حجت است
تو بر فراز نیزه ببر نام من به لب

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: خوشدل تهرانی

شیواترین حماسه عالم بیافرید
تا پی برد به نهضت آن خسرو رشید
در پیش عزم و همت وی آسمان خمید
داغ جوان و مرگ برادر به دیده دید
گر قتل او نمی‌شدی این باب را کلید
هر لاله و گلی که به طَرَفِ چمن دمید
با خون سرخ خویش، سیه کاری یزید
در دین ما سیه نکند فرق با سفید
آن العطش که از دل پر سوز میکشید
آزاد تا جهان شود از قید هر پلید
بعد از علی خطابه سرایی چو وی ندید
رسوا یزید و پرده اهل ستم درید
گردد ز روی معرفت و عقل مستفید
زین نهضت مقدّس وزین مکتب مفید

نازم حسین را که چو در خون خود تپید
دید دقایق باید و فکری دقیق‌تر
قامت چو زیر بار زر و زور خم نکرد
تا ننگرد مذلت و خواری و ظلم و کفر
بر بسته بود باب فضیلت به روی خلق
برگی بود ز دفتر خونین کربلا
از دامن سپید شریعت زدود و شُست
یکسان رخ غلام و پسر بوسه داد و گفت
بُد تشنه عدالت و آزادی بشر
چونان که گفت خواهر خود را اسیر باش
بانوی بانوان جهان آنکه روزگار
لطف کلامش از «اَمِنْ الْعَدْل» بین که ساخت
خوشبخت ملّتی که از این نهضت بزرگ
(خوشدل) دریغ و درد که مابهره کم بریم

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علیرضا قزوه

به هر جایی که رو کردم فقط روی تو را دیدم
 تو را در بند بند ناله‌های بی صدا دیدم
 تو را شکل توسل، مثل ندبه، چون دعا دیدم
 تب شعر و غزل گل کرد و شور نینوا دیدم
 شکستم در خودم از بس که باران بلا دیدم
 نگاهم را به دالان بهشتی تازه وا دیدم
 نگاهت کردم و رنگین کمانی از خدا دیدم
 دلم را پَرزنان در حلقه پروانه‌ها دیدم
 تو را در واژه‌های سبز رنگ ربّنا دیدم

نمی‌دانم تو را در ابر دیدم؟ یا کجا دیدم
 تو را در مثنوی، درنی، تو را درهای و هو، درنی
 تو مانند ترنم، مثل گل، عین غزل بودی
 دوباره لیلة القدر آمد و شوریدگی‌هایم
 شب موئیدن شب آمد و موئیدن شاعر
 صدايت کردم و آئینه‌ها تابید در چشمم
 نگاهم کردی و باران یکریز غزل آمد
 تو را در شمع‌ها، قندیل‌ها، در عود، در اسپند
 تو را پیچیده در خون، در حریر ظهر عاشورا

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فاعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدجواد غفورزاده

ما محو تو هستیم، تو حیران که هستی؟
 از می‌کده چشم تو آموخته مستی
 هر لاله کند دعوی پیمان به دستی
 هفتاد و دو آئینه توحید پرستی
 تکبیرة الأحرام نمازی که تو بستی
 تا خون شدن حنجره، از پا ننشستی
 در دیده خود خار غمی را که شکستی
 ای گردش چشمان تو سرچشمه هستی

ای گردش چشمان تو سرچشمه هستی
 خورشید که سرچشمه زیبایی و نور است
 تا جرعه‌ای از عشق تو ریزند به جامش
 از چار طرف محو تماشای تو هستند
 واکرد در مسجد الاقصای یقین را
 تا وا شدن پنجره هرگز نزدی پلک
 ای کاش که گل‌های عطشناک ببینند
 یک گوشه چشم تو مرا از دو جهان بس

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حمیدرضا برقی

شکر خدا برای شما آتشم زدند
معراج چشم‌های شما آتشم زدند
هر جا که در عزای شما آتشم زدند
با داغ کربلای شما آتشم زدند
یک عمر در هوای شما آتشم زدند
گفتند: بوریای شما آتشم زدند
همراه خیمه‌های شما آتشم زدند
با شعر، در رثای شما آتشم زدند
مانند نینوای شما آتشم زدند

این اشک‌ها به پای شما آتشم زدند
من جبرئیل سوخته بال، نگاه کن
سر تا به پا خلیل گلستان نشین شدم
از آن طرف مدینه و هیزم، از این طرف
بُردند روی نیزه دلم را وبعد از آن
گفتم، کجاست خانه خورشید شعله‌ور
دیروز عصر تعزیه خوانان شهرمان
امروز نیز، «نیر» و «عمان» و «محتشم»
تا با خبر ز شور نیستانی‌ام کنند

وزن شعر: مستعلن مستعلن مستعلن فاع

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد هاشمی فرد

کز پا توان سرکشان شام افتاد
در کار عشقت، عقل بی‌فرجام افتاد
شوری در آهنگِ غریب جام افتاد
تا گیتی از چشمان تو خون‌فام افتاد
در متن سُرخ سینه‌ی اسلام افتاد
آوازه‌ی گم‌گشتگان، نام افتاد
مشک علمداریت اگر نا کام افتاد
خشم نجیب حیدری در شام افتاد
از قامت افلاکیان احرام افتاد

فریادی از غوغای تو در بام افتاد
در خون سُرخ عاشقی مدهوش غلتید
تا از رگانت جوهری مستانه جوشید
صد کهکشان خورشید از چشم تو سوزد
شوقی دوباره از دم خونین نبضت
با گردش شام تو در اندیشه چرخ
خشکیده لبهای افق را کرد سیراب
با یاد تو از هیبت بانوی پیغام
چون از طواف کعبه تا مقصود رفتی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: ترجیع بند

شاعر: غلامرضا سازگار

سینه سوختگان شمع عزخانه اوست
 کوه سنگین غم ما به روی شانه اوست
 دل بشکسته بهشتی است که ویرانه اوست
 شعله‌اش از شرر دامن ریحانه اوست
 دُرّ اشکی‌ست که تقدیم به دُرّانه اوست
 يك جهان عاطفه در ساغر و پیمانه اوست

تا ابد کوثر توحید ز پیمانه اوست
 شعله‌های عطشش در نفس خسته ما
 حرم اوست حریمی که بود کعبه جان
 دل آتش زده ما که جهانی را سوخت
 گوهری را که خدا قیمت آن داند و بس
 طُرفه بی‌تی است از آن شاعر شیرین سخنش

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

این چه شمعی است که جانها همه پروانه اوست

سر نورانی او بر سر نی جلوه گر است
 تا خدایی خدا پیش خدا معتبر است
 داغ او تا ابد الدهر به قلب بشر است
 هر که را دیده بر آن حنجر خشکیده، تراست
 دل ما با سر نورانی او همسفر است
 تا ابد سینه او تیر بلا را سپر است
 مکتب سرخ حسین ابن علی زنده تر است

تا از این نُه فلك و هفت رواقش اثر است
 سندی را که به خون گلوی خویش نوشت
 این شهیدی است که با آتش هفتاد و دو داغ
 در صف حشر پیمبر به رویش خنده زند
 سر ما خاک درِ خاک نشینان درش
 نه فقط سینه سپر کرد به هنگام نماز
 همه مُردند، چرا هر چه زمان می‌گذرد

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

این چه شمعی است که جانها همه پروانه اوست

اشکها سیل شده گشته به دور حرمش
 دست عباس جدا گشته به پای علمش

چشم‌ها چشمه زمزم شده از اشک غمش
 خون اصغر شده مهر سند پیروزی

او که انگشتر خود داد به سائل نه عجب
 گر به قدر کرمش دست بگیرد همه را
 نکند قاتل خود را ز کرم عفو کند
 خون ببارید به زخم تن صد پاره او
 بنویسید به خون جگر و اشکِ بصر
 که کریمان همه گردند خجل از کرمش
 روز محشر گنه خلق جهان است کمش
 به دل سوخته فاطمه دادم قسمش
 که چهل روز دمید از دل هر سنگ دمش
 به در و باغ و رواق و حرم محترمش

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

این چه شمعی است که جانها همه پروانه اوست

ذبح مهمان که شنیده لب عطشان لب آب
 ورق مصحف و خون، سوره نور و سُم اسب؟
 زینت عرش خدا نقش زمین از سر نی
 گرچه پیشانی نورانی اش از سنگ شکست
 رفت از خیمه نگه پشت سر خویش نکرد
 موج خون، زخم بدن، داغ جوان، سجده شکر
 که جز او خون دلش را به سما پاشیده
 جگر بحر و دل آب، کباب است کباب
 سر پاک پسر فاطمه و بزم شراب
 چرخ گردون ز چه گردید و نگردید خراب
 باز با خون علی اصغر خود کرد خضاب
 بس که بر شوق ملاقات خدا داشت شتاب
 عجباً دیده تاریخ ندیده است به خواب
 چه کسی کرده جز او دشمن خود را سیراب؟

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

این چه شمعی است که جانها همه پروانه اوست

چشم هر ملت بیدار حسین است حسین
 ارزش گوهر اشکی که به چشم است بدان
 آنکه از خون جبین، خون جگر، خون پسر
 دین من مکتب من کعبه من قبله من
 کشته مکتب ایثار حسین است حسین
 فروشش که خریدار حسین است حسین
 کرده رنگین گله رخسار حسین است حسین
 به محمد قسم این چار حسین است حسین

با وجودی که در آن محفل خون یار نداشت
 به خدایی خدا بر همه خوبان جهان
 ز آشنا دل نتوان برد خدا می‌داند
 خلق را در دوجهان یار حسین است حسین
 سید و سرور و سالار حسین است حسین
 آنکه دل برده ز اغیار حسین است حسین

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

این چه شمعی است که جانها همه پروانه اوست

کیست این کشته که دریا شده خونین جگرش
 گر بپرسند که کی لحظه میلادش بود
 بهر يك سجده کامل ز سه خون کرد وضو
 پیش پیکان بلا سینه سپر کرد ولی
 با همه زخم بدن، قاتل او گشت دو زخم
 خون و زخم بدن و گرد و غبار صحرا
 پسرانم به فدای پسرانش تا حشر
 سینه‌ای نیست که سوزی نبرد از شرش
 گویم آن لحظه که لب تشنه جدا گشت سرش
 خون پیشانی و خون دل و خون پسرش
 حنجر کودک شش ماهه او شد سپرش
 که یکی بر جگرش بود و یکی بر کمرش
 سه کفن بود در آن وادی سوزان به برش
 پدرانم همگی خاک قدوم پدرش

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

این چه شمعی است که جانها همه پروانه اوست

عطش روز جزا با عطشش رفت ز یاد
 با لب تشنه بریدند سر مهمان را
 به دلش داغ لب حضرت عباس بود
 دیده بر آب روان دوخت ولی آب نخورد
 مدح او را همه از نعره دریا شنوید
 تربیت یافته یوسف زهرا این است
 روز محشر که علم در کف عباس بود
 آب، خاکت به سر و آبرویت باد به باد
 لعن الله علي آل زیاد و زیاد
 بحر از این داغ زند تا صف محشر فریاد
 دید تصویر سکینه به روی آب افتاد
 که ز خون جگرش آب به دریا هم داد
 کز لبش داغ عطش بر جگر بحر نهاد
 اهل محشر همه این بیت بیارید به یاد:

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

این چه شمعی است که جانها همه پروانه اوست

نازم آن کشته که جان یافت کمال از بدنش	تا ابد خنده به شمشیر زند زخم تنش
جامه از زخم بدن دوخته بر قامت خویش	پیرهن از تن و تن پاره تر از پیرهنش
آب غسل تن صد پاره اش از خون گلو	خاک صحر است کفن بر بدن بی کفنش
جایی از زمزمه ماتم او خالی نیست	این شهیدی است که عالم شده بیت الحزنش
تیر دشمن به جگر، خنجر قاتل به گلو	زخم شمشیر به سر، چشمه خون دردهنش
تا نفس داشت به آن قوم نصیحت میکرد	چه گنه داشت که شد سنگ جواب سخنش
هر دلی يك حرم پیکر صد پاره اوست	هر کجا می نگریم نیست بجز انجمنش

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

این چه شمعی است که جانها همه پروانه اوست

زیر شمشیر، امامت به همه عالم داشت	به لبش زمزمه، در دیده دوصد زمزم داشت
زخم ها بر جگرش بود که ناپیدا بود	همه میسوخت و از زخم زبان مرهم داشت
با خدا در یم خون عهد شفاعت می بست	از گلوی علی اصغر سندی محکم داشت
تیر غم بود که بر سینه او می بارید	همه را کرد فراموش و غم عالم داشت
گر همه ملك خدا چشمه چشمی می شد	به خدا در غم او اشك مصیبت کم داشت
وقت مرگ از نفش روح مسیحا میریخت	که به خون پیکر هفتاد و دو عیسی دم داشت
می شنیدند ملائک همه و می دیدند	که ز صبح ازل این زمزمه را آدم داشت

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

این چه شمعی است که جانها همه پروانه اوست

هر کجا حکم الهی است سخن گوسر توست
 به قیامت قسم از صبح قیامت تا حشر
 آنچه گفتند و نگفتند به اوصاف بهشت
 آنچه بخشید به اسلام بقا خون تو بود
 عضو عضو بدنت نیزه و زخم آیات
 دوست میخواست تو را کشته ببیند ورنه
 نه محرم نه صفر بلکه همه دوره سال
 شاخه و نخل و نی و طشت طلا منبر توست
 همه ایام قیامت همه جا محشر توست
 همه در يك گل لبخند علی اصغر توست
 آنکه خون تو بقا یافت از او خواهر توست
 ورق مصحف آغشته به خون پیکر توست
 نیزه فرمان بر تو تیغ ثنا گو سر توست
 باید این بیت بخوانیم که یاد آور توست

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

این چه شمعی است که جانها همه پروانه اوست

در سقیفه ز می فتنه چو پیمانه زدند
 عوض اجر رسالت به رسول دو سرا
 صدف و دُر ز فشار در و دیوار شکست
 زدن دخت علی، ریختن خون حسین
 حرم شیر خدا را به اسیری بُردند
 ناز پرورده ی زهرا و علی زینب را
 از ازل بود همین ترجمه و تفسیرش
 شعله گشتند و به شمع و گل و پروانه زدند
 دخترش فاطمه را شعله به کاشانه زدند
 تا که در کرب و بلا تیر به دُر دانه زدند
 لگدی بود کز اول به در خانه زدند
 کعب نی بود که بر پهلو و بر شانه زدند
 از پی دلخوشی زاده مرجانه زدند
 آنچه فریاد ز دل، عاقل و دیوانه زدند

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

این چه شمعی است که جانها همه پروانه اوست

ای که با خون گلویت شده قرآن تفسیر
 بر تنت آیه نوشتند ز شمشیر، ولی
 پسرانت همه در راه خداوند شهید
 آیه آیه شده اوراق تنت از شمشیر
 جمله جمله همه را نقطه نهادند به تیر
 دخترانت همه بر یاری اسلام اسیر

آنچه گفتند و نگفتند رسولان خدا
جان فشانی به سر دست تو دارد از شوق
گشت با خون دل و خون گلویت تفسیر
که به پیکان بلا خنده زند کودک شیر
به نماز تو بنام که پس از ذکر سلام
بر سر نیزه درخشیدی و گفתי تکبیر
(میثم) از حنجره سوخته فریاد زند
پرسد ای مردم عالم ز صغیر و ز کبیر:

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

این چه شمعی است که جانها همه پروانه اوست

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدرضا مؤید

شعله انداخته در دامن افلاك حسين
انس و جان را بود ار دیده نمناك حسين
باشد آروز حساب همگان پاك حسين
بوریا شد كفّ پیکر صد چاك حسين
خون هفتاد و دو تن عاشق بی باك حسين
گرد تو پرده گیان دست به فتراك حسين
ناله زد از دل خونین و عطشناك حسين
به جوار حرم سید لولاك حسين
رفتني وپیش رخت لشگرسقاك حسين
تا که دیدند تو را با تن صد چاك حسين
دل غمناك شد و دیده نمناك حسين

ای شرار غمت از دایره خاك حسين
برقی از آتش داغ تو نمی گردد کم
روز محشر به شفاعت نکنی گر تو نظرا^۱
چاك چاك است دل عالم و آدم که تورا
حَرَمَت کعبه عشق است و در آن موج زند
آه از آن دم که زدی پای شهادت به رکاب
زان میان دختر آزاده وزینب مَنِشَت
کای پدر گر که شود باز بگردان ما را
رفتني و پشت سرت اهل حرم ناله کنان
رفتني و اهل حرم باز ندیدند رُخت
حاصل عمر مؤید ز غم عاشورا

۱. در بیت زیر کلمه ناز کردن شایسته مقام امامت نیست لذا پیشنهاد می شود بیت اصلاح شده در متن جایگزین بیت شاعر محترم شود

باشد آروز حساب همگان پاک حسین

روز محشر به شفاعت تو اگر ناز کنی

شود

شاعر: فؤاد کرمانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن

ای که به عشقت اسیر خیل بنی آدمند
 هر که غمت را خریدِ عشرت عالم فروخت
 در شکن طرّه‌ات بسته دل عالمی است
 تاج سر بوالبشر خاک شهیدان تست
 در طلبت اشک ماست رونق مرآت دل
 چون بجهان خرّمی جز غم روی تونیست
 عقد عزای تو بس سنّت اسلام و بس
 گشت چو در کربلا رایت عشقت بلاند
 خاک سر کوی تو زنده کند مرده را
 هر دم از این کشتگان گرطلبی بذل جان

سوختگان غمت با غم دل خرّمند
 با خبران غمت بی خبر از عالمند
 و آن همه دل بستگان عقده‌گشای همدند
 کاین شهدا تا ابد فخر بنی آدمند
 کاین دُرّ با فروغ، پرتو جام جمند
 باده کشان غمت، مست شراب غمند
 سلسله کائنات حلقه این ماتمند
 خیل ملک در رکوع پیش لوایت خمند
 زانکه شهیدان تو جمله مسیحا دمند
 در قدمت جان فشان با قدمی محکمند

شاعر: جعفر رسول زاده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قد بر افرازد یک عالم شجاعت پیش روست
 ای حسینی مشربان! در معبد آزادگی
 عقل می‌نالد، حریفان تیغ در خون شسته‌اند
 عقل می‌گوید که بال خسته را پرواز نیست
 دوستی را پاس می‌دارم که در هُرم عطش
 سبز می‌مانم، که در حال و هوای رُستنم
 ای تمام مهربانی در نگاهت یا حسین

پرده بردارید صد آئینه حیرت پیش روست
 تا نماز آرید! محراب عبادت پیش روست
 عشق می‌غرّد، نظرگاه شهادت پیش روست
 عشق می‌بالد که اوجی بی‌نهایت پیش روست
 سایه ساری در گذرگاه محبّت پیش روست
 تشنه می‌رویم، که باران طراوت پیش روست
 با تو باید آشنا بودن که غربت پیش روست

شاعر: علی اکبر لطیفیان

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

عزّت و عاطفه را مظهر معنا باشی تا که جانسوزترین واژه دنیا باشی تا که دلدار جگرگوشه زهرا باشی دیگران قطره ناچیز و تو دریا باشی کشته چشم تر زینب کبری باشی مثل خورشیدی و زیباست که بالا باشی طشت زر دیده‌ترین حضرت یحیی باشی	آفریدند تو را، تا که مسیحا باشی آفریدند تو را، نام نهادند حسین آفریدند تو را، محض سرافرازی عشق در کرم، اهل کرم، پیش تو کم آوردند تو قتیل العبراتی عجیبی نیست اگر بر سر نیزه سرت رفت و تالو کردی خیزران خورده‌ترین قاری قرآن خدا

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن فعلن

سلام بر لب عطشان سیدالشهدا پُر از تلاوت قرآن سیدالشهدا که هست فاطمه مهمان سیدالشهدا کسی که هست ثنا خوان سیدالشهدا که هست فاطمه گریان سیدالشهدا به زخم‌های فراوان سیدالشهدا که عالم است پریشان سیدالشهدا بهشت لاله و ریحان سیدالشهدا سلام بر لب و دندان سیدالشهدا رقم زدند به دیوان سیدالشهدا	درود بر تن عریان سیدالشهدا ز نوک نیزه شده ملک بی‌حدود خدا زیارت شب آدینه اش گرامی باد عجب نه کز نفسش معجز مسیح دمد به چشم خویش کنید التماس گریه کنید سلام خلق و سلام خدای عز و جل به گیسوان پریشان فاطمه سوگند نشان نیزه و شمشیر و تیر و خنجر و سنگ یقین کنید همان چوب خیزران میگفت زهی کرم که ز آغاز، نخل میثم را

شاعر: نیر تبریزی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

ای ز داغ تو روان، خون به دل و دیده حور
 خاکبیزان به سر، اندر سر جسم تو بنات
 ز تماشای تجلای تو مدهوش، کلیم
 دیده‌ها گو همه دریا شو و دریا، همه خون
 شمع انجم، همه گو اشک عزا باش و بریز
 پای در سلسله سجّاد و به سر تاج، یزید
 دیر ترسا و سر سبط رسول مدنی؟
 جان فدای تو که از حالت جان بازی تو
 قدسیان سر به گریبان به حجاب ملکوت
 گوش خضرا، همه پُر غلغله دیو و پری
 غرق دریای تحیر ز لب خشک تو، نوح
 مرتضی با دل افروخته لا حول کنان
 کوفیان دست به تاراج حرم کرده دراز
 انبیاء محو تماشای و ملائک، مبهوت

بی‌تو عالم همه ماتمکده تا نفخه صور
 اشکریزان به بر از سوگ تو، شعرای عبور
 ای سرت سِر انا الله و سنان نخله طور
 که پس از قتل تو منسوخ شد آئین سرور
 بهر ماتم زده، کاشانه چه ظلمات، چه نور
 خاک عالم به سر افسر و دیهیم و قصور
 آه، اگر طعنه به قرآن زند انجیل و زیور
 در طف ماریه از یاد بشد، شور و نشور
 حوریان دست به گیسوی، پریشان ز قصور
 سطح غبرا، همه پُر ولوله وحش و طیور
 دست حسرت به دل از صبر تو، ایوب صبور
 مصطفی با جگر سوخته، حیران و حضور
 آهوان حرم از واهمه، در شیون و شور
 شمر، سرشار تمنا و تو سرگرم حضور

شاعر: محمدجواد شاه مرادی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای سکر آیه‌هات، به سر مستی صدات
 در سینه تو، معجزه جاری ابد
 ای نیزه‌ها، ابولهبِ سوره سرت!
 ای نام مُستعارت، قرآن محکمت
 خورشید ما، ملائکه ما، چراغ ما!

ای چشم‌هات، معنی و لب‌هات آیه‌هات
 در قصه ازل، نفست نفخه حیات
 ای خون منتشر شده ات آیه زکات!
 ای آفتاب، پیش تو و سایه تو مات
 قرآن ناطق شب ما، کشتی نجات!

بشکن نمازِ باطلِ امواجِ مُرده را
لب باز کن، به لهجه ی قرآن اذان بگو
آن روز، عشق را به چه نامی صدا زدی
ای انعکاسِ امر به معروف وقتِ ظهر
ای آیه ی مقدّس! ای ضامنِ نماز!
بی‌شک به اعتبارِ وجودِ شریفِ توست
فرداست بشنویم که در صور می‌دمند
قرآن ما سخن گفت از جانبِ حجاز

ما تشنه‌ایم، تشنهٔ توفانی از فرات
تا بگذریم، راکع و ساجد از این صراط
در خُلسهٔ قنوت و در ذکرِ ربّانات؟
هستی به اقتدای تو افتاد و کائنات
ای بودندت به منزلهٔ نهی منکرات!
نوری به مُمکنات اگر کرده التفات
یا ایها الذین گرفتار در لغات!
خورشید ما بر آمد، قد قامتِ الصّلات

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مطهر

نهضتی را که حسین ابن علی برپا کرد
نقشه‌های اُموی را که خلاف حق بود
دادن جان زکف و تن نسپردن به ستم
تیغِ اصلاحگرِ امتِ جدّش گردید
گفت تسلیم ستم کار شدن، خود ستم است
نقد جان، گوهر جانان، چه نکو داد و گرفت
پایمردی و فداکاری و جانبازی او
از سر هستی خود، زاکبر و اصغر بگذشت
آدمیزاد و چنین بر سرِ پیمان بودن
دانی آن درس نهایی که به ما داد چه بود؟
پیر ما گفت: به شمشیر شود خون پیروز
اثر خون حسین است «مطهر» کاین‌سان

بود درسی که به ابنای بشر انشا کرد
با گذشت از سر هستی همه را خنثی کرد
طرفه نقشی است که در کربلا اجرا کرد
با شهادت، به ستم حملهٔ بی پروا کرد
نه همین گفت، که با خون گلو امضا کرد
سود آن برد به بازار که این سودا کرد
خضم را با همه نیرنگ و فسون رسوا کرد
راستی در ره یاری خدا غوغا کرد
که چنان عهد ببست و که چنین ایفا کرد؟
دیده بست و لب تسلیم و رضا را وا کرد
سرّ این مسئله را خون حسین افشا کرد
خلق را در ره حقّ محکم و پا برجا کرد

شاعر: فؤاد کرمانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قامتت را چو قضا بهر شهادت آراست
 دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت
 نه بقا کرد ستمگر نه بجا ماند ستم
 زنده رازنده نخوانند که مرگ از پی اوست
 دولت آن یافت که در پای تو سرداد ولی
 تو در اول، سروجان باختی اندر ره عشق
 منکسف گشت چو خورشید حقیقت بجمال
 رفت بر عرشه‌نی تا سرت ای عرش خدا

با قضا گفت مشیت که قیامت برخواست
 آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست
 ظالم از دست شد و پایه مظلوم بجاست
 بلکه زنده است شهیدی که حیاتش ز قفاست
 این قبا راست نه بر قامت هر بی‌سروپاست
 تا بدانند خلاق، که فنا شرط بقاست
 گر بگریند ز غم دیده ذرات رواست
 کرسی و لوح و قلم بهر عزای تو بیاست

شاعر: مرتضی امیری اسفندقه

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

ندیدم هر چه گشتم، کوچه کوچه ردّ پایت را
 قتیل قبله، دردت را بلاگردان دیرینم
 ندیدم، با تمام چشم گشتم، چشم‌هایم کور
 تورا روشن نخواهم دید، می‌دانم، ولی یک شب
 دعا کن پرده گوشم، بلرزد یک صدا، ناگاه
 دعا کن قسمتم باشد، تماشايت شبی در خواب
 رقیه، خیمه آتش، سکینه، قاسم مجروح
 خدا درسوگ تو خورشید را ناگاه پنهان کرد
 زبانم را به مدحت باز کردی، لطف کردی، آه

چه میشد؟ کاش میشد! بشنوم من هم صدایت را
 چه میشد؟ کاش می‌شد! تا سپر باشم بلایت را
 تمام عمر هم هرگز نخواهم دید، جایت را
 بیا در خواب من، شاید ببینم خیمه‌هایت را
 خجالت می‌کشم، نشنیده‌ام بانگ رسایت را
 دعا تو، استجابت تو، اجابت کن دعایت را
 بگریم وارث عصمت! کدامین ماجرایت را
 کی‌ام من؟ تا بگیریم، ای خدا را خون، عزایت را
 ندیدم، کاش می‌شد! تا ببینم کربلايت را

شاعر: مرشد چلویی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

من غم و مهر حسین با شیر از مادر گرفتم
 بر مشام جان زدم یک قطره از عطر حسینی
 عالم ذر ذره‌ای از خاک پای حضرتش
 بر در دروازه ساعات ساعتها نشستم
 زینبی دیدم چه زینب کاش مداحش بمیرد
 دست بسته سر شکسته دیده اشک آلود اما
 ناگهان فرمود شاه تشنه کامان بر سر نی

روز اول کامدم دستور تا آخر گرفتم
 سبقت از مشک و گلاب و نافه عنبر گرفتم
 از برای افتخار از حضرت داور گرفتم
 تا سراغ حضرتش از زینب اطهر گرفتم
 که ز آه آتشینش پای تا سر در گرفتم
 حالتی دیدم که بر دل غصه‌ای دیگر گرفتم
 سر به راه دوست دادم زندگی از سر گرفتم

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن

خون خدا می‌چکد، از گل روی حسین
 اشک همه اولیاست، وقف لب خشک او
 در همه کائنات، از ملک و جنّ و انس
 زخم تن او زند، خنده به شمشیرها
 نیست عجب گر نماز، بوسه به پایش زند
 قلزم خون جانماز، مهر جبین جای سنگ
 کافر ار نا امید باز شود از درش
 عجز و گدایی بود، عادت دیرین ما
 آتش دوزخ شود، لاله باغ بهشت
 "میثم" آلوده نیز ناز به جنت کند

هستی این هست و بود، بسته به موی حسین
 خون دل انبیاست، خون گلوی حسین
 کیست به عالم که نیست، مست سبوی حسین؟
 یا که خدا می‌زند، خنده به روی حسین
 هر که گذارد نماز، بر سر کوی حسین
 خون سر و خون دل، آب وضوی حسین
 قاتل اگر آورد، روی به سوی حسین
 لطف و عنایت بود، خصلت و خوی حسین
 نوشد اگر قطره‌ای آب ز جوی حسین
 جنت اعلای اوست، روی نکوی حسین

شاعر: محمد بهرامی اصل

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

باده عشق تو همجنس شراب عطش است
 حاش لله که دهد دست ارادت به یزید
 زائر تربت خونین حسین بن علی
 روز آشوب شهادت همه دیدند که عشق
 رسم آن نیست که بر تشنه لبان آب دهند؟
 نهراسد ز دم تیغ جگر سوز عدو
 آه و دردا که کنون روی زمین افتاده است
 یا رب این پیکر غلتیده به خوناب جگر
 یا حسین آن مه ظلمت شکن کرب و بلاست
 کس چه بیند بجز از چشم خدا بین حسین
 درد غربت، تن خسته، ره بسته، دل چاک
 آن که هفتاد و دو گل در قدم جانان ریخت

جان کوثر نَسَبَت تشنه آب عطش است
 آن امامی که دلش مست ثواب عطش است
 عطر شوری که ره آورد گلاب عطش است
 متجلی است در آن دل که خراب عطش است
 مرگتان باد، مگر تیغ جواب عطش است!
 آن که پیراهنش از جنس حباب عطش است
 دست عباس که شمشیر شهاب عطش است
 کیست؟ خورشید که در زیر سحاب عطش است
 که سرش قاری آیات کتاب عطش است
 رخ دلدار که در زیر حجاب عطش است
 شرح تصویر بخون خفته قاب عطش است
 سید و قافله سالار، جناب عطش است

شاعر: میرزا عبدالرسول

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن فعلن

اگر نبود به خون تو آسمان تشنه
 تمام اهل حَرَم از لب تو سیرآبند
 ز سوز تشنگی ای غنچه لب، در این گلشن
 مگو شتاب چرا می‌کنی ز شوق لبم
 ز خصم سنگدل ای تشنه لب، نمی باشد
 چنان که تشنه آب است، جان مستفسی
 نبود گربه دلت ذوق ساقی کوثر

چرا به خون تو شد تیغ خونفشان، تشنه؟
 منم که مانده ام ای خضر، در میان تشنه
 گل بهار بود چون گل خزان، تشنه
 چه می‌کند به لب چشمه روان، تشنه؟
 که هم بود دل تو تشنه، هم زبان تشنه
 منم به دیدن روی تو، همچنان تشنه
 چرا به باغ جنان رفتی از جهان تشنه؟

بود به خون تو هم شمر، هم سنان، تشنه
که خضر هم ز غم توست، جاودان تشنه
ز دور بیند اگر آب ناگهان تشنه
که بی‌رخ تو به مردن منم ز جان تشنه
بود به روی تو در محفل جنان، تشنه
روا بود که شود کشته میهمان تشنه؟

به کربلا نرسد شعر، اگر زمین گیر است
تو را چنانکه توئی، کی توان تعبیر است؟!
که بر منارهٔ سرنیزه گرم تکبیر است
به «انی اعلم مالا...» سر تو تفسیر است
ز ردّ خون تو از آسمان سرازیر است
که قلب سنگی دشمن به حال تسخیر است
که خون تو به شفق تا ابد به تکثیر است
سؤال خون خدا، پاسخش مگر تیر است
چون این سه شعبه زور و زور و دست تزویر است
که این نتیجهٔ پیکار خون و شمشیر است
نفس زنان پی تقدیم عذر تقصیر است
که می رود که تلافی کند، ولی دیر است
ز آب و هر لب سیراب از تو تقدیر است
کدام قافیه هم وزن ثقل زنجیر است؟!!

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: علیرضا قزوه

می‌آیم از رهی که خطرها در او گم است
از لا به لای آتش و خون جمع کرده‌ام
دردی کشیده‌ام که دلم داغدار اوست
با تشنگان چشمه‌احلی من العسل
این سرخی غروب که همرنگ آتش است
یا قوت و دُر صیرفیان را رها کنید
هفتاد و دو ستاره غریبانه سوختند
این است آن شبی که سحرها در او گم است

باران نیزه بود و سر شهسوارها

جز تشنگی نکرد علاج خمارها

جوشید خونم از دل و شد دیده باز، تر
صبحی دمید از شب عاصی سیاه‌تر
بر نیزه‌ها تلاوت خورشید، دیدنی‌ست
قرآن منم چه غم که شود نیزه، رحل من
عشق توأم کشاند بدین جا، نه کوفیان
قنداق اصغر است مرا تیر آخرین
نشید کس مصیبت از این جانگدازتر
وز پی شبی ز روز قیامت درازتر
قرآن کسی شنیده از این دلنوازتر؟
امشب مرا در اوج ببین سرفرازتر
من بی نیازم از همه، تو بی نیازتر
در عاشقی نبوده ز من پاکبازتر

با کاروان نیزه شبی را سحر کنید

باران شوید و با همه تن گریه سر کنید

فرصت دهید گریه کند بی صدا، فرات
گیرم فرات بگذرد از خاک کربلا
با تشنگان بگوید از آن ماجرا، فرات
باور مکن که بگذرد از کربلا، فرات
در بر گرفته مویه‌کنان مشک را فرات
با چشم اهل راز نگاهی اگر کنید

چشم فرات در ره او اشك بود و اشك زان گونه اشك‌ها که مرا هست با فرات
حالی به داغ تازه خود گریه می‌کنی تا می‌رسی به مرقد عتبّاس، یا فرات
از بس که تیر بود و سنان بود و نیزه بود هفتاد حجله بسته شد از خیمه تا فرات

از طفل آب، خجلت بسیار می‌کشم

آن یوسفم که ناز خریدار می‌کشم

بعد از شما به سایه ما تیر می‌زدند زخم زبان به بغض گلوگیر می‌زدند
پیشانی تمامی‌شان داغ سجده داشت آنان که خیمه گاه مرا تیر می‌زدند
این مردمان غریبه نبودند، ای پدر دیروز در رکاب تو شمشیر می‌زدند
غوغای فتنه بود که با تیغ آبدار آتش به جان کودک بی شیر می‌زدند
ماندند در بطالت اعمال حج شان محرم نگشته تیغ به تقصیر می‌زدند
در پنج نوبتی که هوا شد نمازشان بر عشق، چارمرتبۀ تکبیر می‌زدند
هم روز و شب به گرد تو بودند سینه زن هم ماه و سال، بعد تو زنجیر می‌زدند

از حلق‌های تشنه، صدای اذان رسید

در آن غروب، تا که سرت بر سنان رسید

کو خیزران که قافیه‌اش با دهان کنند آن شاعران که وصف گل ارغوان کنند
از من به کاتبان کتاب خدا بگو تا مشق گریه را به نی خیزران کنند
بگذار بی شمار بمیرم به پای یار در هر قدم دوباره مرا نیمه جان کنند
پیداست منظری که در آن روز انتقام سرهای شمر و حرمله را بر سنان کنند
یارب، سپاه نیزه، همه دست‌شان تهی‌ست بی توشه‌اند و همراهی کاروان کنند
با مهر من، غریب نمانند روز مرگ آنان که خاک مهر مرا حرز جان کنند

با پای سر، تمامی شب، راه آمدم

تنهایی‌ام نبود، که با ماه آمدم

ای زلف خون فشان توأم لیلۃ البرات
 از منظر بلند، ببین صف کشیده‌اند
 خود جاری وضوست، ولی در نماز عشق
 توفان خون وزیده، سر کیست زیر تشنه^۱
 وقت نماز شب شده، حیّ علی الصلاة
 پشت سرت تمامی ذرات کائنات
 از مشک های تشنه وضو می‌کند فرات
 خاک تو نوح حادثه را می‌دهد نجات
 بین دو نهر، خضر شهادت به جستجوست
 ما را حیات لم یزلی، جُز رخ تو نیست
 عشقت نشاند، باز به دریای خون، مرا

وقت است تیغت آورد از خود، برون، مرا

از دست رفته دین شما، دین بیاورید!
 دست خداست، این که شکستید بیعتش
 خیزید، مرهم از پی تسکین بیاورید!
 وقت غروب آمده، سرهای تشنه را
 دستی خدای گونه تر از این بیاورید!
 امشب برای خاطر طفل سه ساله‌ام
 از نیزه‌های بر شده، پائین بیاورید!
 يك سينه ريز، خوشه پروین بیاورید!
 يك ريگزار، سفره چرمین بیاورید!
 سرها ورق ورق، همه قرآن سرمدی‌ست!
 فالی زنید و سوره یاسین بیاورید!

خاتم سوی مدینه بگو بی‌نگین برند!

دست بریده، جانب ام البنین برند!

۱. بیت زیر به دلیل مغایرت روایی و مستند نبودن تنور خولی تغییر داده شد زیرا در روایات معتبر کتب تاریخ الامم والملوک ج ۵ ص ۴۵۵؛ الکامل فی التّاریخ ج ۱۱ ص ۱۹۲؛ مَقْتَل خوارزمی ج ۲ ص ۱۰۱؛ مُشیرُ الْأَحْزَان ص ۲۸۸؛ مَنَاقِبِ آلِ ابیطالب ج ۴ ص ۶۰؛ بحارُ الْأَنْوَار ج ۴۵ ص ۱۲۵؛ جلاء العیون ص ۵۹۸؛ منتهی الآمال ۴۷۴؛ نفس المهموم ص ۵۱۷؛ مقتل جامع ج ۲ ص ۳۴؛ مقتل امام حسین ۲۰۹؛ تصریح شده است که خولی سر را در کنج حیاط خانه و در زیر تشتی قرار دادند، موضوع تنور خولی برای اولین بار در قرن دهم در کتاب روضة الشهداء تحریف شده است؛

خون می‌رود هنوز ز چشم تر شما
آن زخم‌های شعله‌فشان، هفت اخترند
یا زخم‌های نعش علی اکبر شما؟
آن کهکشان شعله‌ور راه شیری است
یا روشنای خون علی اصغر شما؟
دیوان کوفه از پی تاراج آمدند
گم شد نگین آبی انگشتر شما
از مکه و مدینه، نشان داشت کربلا
گل داد (نور) و (واقعۀ) در حنجر شما
با زخم خویش، بوسه به محراب می‌زدید
زان پیشتر که نیزه شود منبر شما

گاهی به غمزه، یاد ز اصحاب می‌کنی

بر نیزه، شرح سوره احزاب می‌کنی

در مشک تشنه، جرعه‌آبی هنوز هست
برخاست با تلاوت خون، بانگ یا ایا
اما به خیمه‌ها برسد با کدام دست؟
تیری زدند و ساقی مستان ز دست رفت
وقتی «کنار درك تو، کوه از کمر شکست»
شد شعله‌های العطش تشنگان، بلند
سنگی زدند و کوزه لب تشنگان شکست!
تا گوش دل شنید، صدای (الست) دوست
باران تیر آمد و بر چشم‌ها نشست
ناگاه بانگ ساقی اول بلند شد
سر شد (بلی)ی تشنه لبان می‌الست
پیمانه پر کنید، هلا عاشقان مست

باران می‌گرفت و سبوها که پر شدند

در موج تشنگی، چه صدف‌ها که دُر شدند

باران می‌گرفته، به ساغر چه حاجت است؟
آوازه شفاعت ما، رستخیز شد
دیگر به آب زمزم و کوثر چه حاجت است؟
کی اعتنا به نیزه و شمشیر می‌کنیم؟
درما قیامت‌ست، به محشر چه حاجت است؟
بی سر دوباره می‌گذریم از پل صراط
ما کشته توأیم، به خنجر چه حاجت است؟
تا ما بر آن سریم، به این سرچه حاجت است؟

بسیار آمدند و فراوان، نیامدند
من لشکر خداست، به لشکر چه حاجت است؟
بنشین به پای منبر من، نوحه خوان، بخوان!
تا نیزه‌ها به پاست، به منبر چه حاجت است؟

در خلوت نماز، چو تحت الحنك كنم

راز غدیر گویم و شرح فدك كنم

از شرق نیزه، مهر درخشان بر آمده‌ست
وز حلق تشنه، سوره قرآن بر آمده‌ست
موج تنور پیر زنی نیست این خروش
طوفانی از سماع شهیدان بر آمده‌ست
این کاروان تشنه، ز هر جا گذشته‌ست
صد جویبار، چشمه حیوان بر آمده‌ست
باور نمی‌کنی اگر، از خیزران بپرس
کایات نور، از لب و دندان بر آمده‌ست
انگشت ما گواه شهادت که روز مرگ
انگشتی ز دست شهیدان در آمده‌ست
راه حجاز می‌گذرد از دل عراق
از دشت نیزه، خار مگیلان بر آمده‌ست

چون شب رسید، سر به بیابان گذاشتیم

جان را کنار شام غریبان گذاشتیم

گودال قتلگاه، پر از بوی سیب بود
تنها تر از مسیح، کسی بر صلیب بود
سرها رسید از پی هم، مثل سیب سرخ
اول سری که رفت به کوفه، حبیب بود!
مکتوب می‌رسید فراوان، ولی دریغ
خطش تمام، کوفی و مهرش فریب بود
اما حبیب، رنگ خدا داشت نامه‌اش
اما حبیب، جوهرش «امن یحیب» بود

يك دشت، سیب سرخ، به چیدن رسیده بود

باغ شهادتش، به رسیدن رسیده بود

تو پیش روی، و پشت سرت آفتاب و ماه
آن یوسفی که تشنه برون آمدی ز چاه
جسم تو در عراق و سرت رهسپار شام
برگشته‌ای و می‌نگری سوی قتلگاه
امشب، شبی‌ست از همه شب‌ها سیاه‌تر
تنهاتر از همیشه‌ام ای شاه بی سپاه

با طعن نیزه‌ها به اسیری نمی‌رویم تنها اسیر چشم شمائیم، يك نگاه!
 امشب به نوحه خوانی‌ات از هوش رفته‌ام از تار وای وایم و از پود آه آه
 بگذار شام، جامه شادی به تن کند شب با غم تو کرده به تن، جامه سیاه!
 بگذار آبی از عطشت نوشد آفتاب

پیراهن غریب تو را پوشد آفتاب

قربان آن نی‌یی که دمنش سحر، مدام قربان آن می‌یی که دهندش علی‌الدوام
 قربان آن پری که رساند تو را به عرش قربان آن سری که سجودش شود قیام
 هنگامه برون شدن از خویش، چون حسین راهی برو که بگذرد از مسجدالحرام
 این خطی از حکایت مستان کربلاست: ساقی فتاد، باده نگون شد، شکست جام!
 تسبیح گریه بود و مصیبت، دو چشم ما يك الامان ز کوفه و صد الامان ز شام
 اشکم تمام گشت و نشد گریه‌ام خموش مجلس به سر رسید و نشد روضه‌ام تمام

با کاروان نیزه به دنبال، می‌رویم

در منزل نخست تو از حال می‌رویم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اکبر لطیفیان

آقا نشد هر آنکه برایت گدا نشد
 موسی نشد هر آنکه کلیم شما نشد
 غیر از خدای عز و جل خون‌بها نشد
 بسیار آفرید ولی کربلا نشد
 حالا که کربلای تو روزی ما نشد
 در حیرتم چگونه قد نیزه تا نشد

بالا نرفت آنکه به پای تو پا نشد
 مقصود از تکلم طور از تو گفتن است
 روز ازل برای گلوی تو هیچ کس
 در خلقتش زمین و مکان‌های محترم
 یک گوشه می‌رویم و فقط گریه می‌کنیم
 داغ تو اعظم است تحمل نمی‌شود

بخش سوم:

اشعار خروج امام علیه السلام

از مدینه و مکه

قسمت اول اشعار خروج از مدینه

شاعر: محمود شاهرخی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

چون ز یثرب کرد، آن شاه جلیل	سوی شهر مگه، آهنگ رحیل
در دل شب با دلی پُر داغ و درد	عزم تودیع رسول‌الله کرد
شد کنار روضه خیرالانام	داد سلطان شریعت را سلام
نرگس از دریای دل، پُر ژاله کرد	رفت از خود بس که آن‌جا ناله کرد
گشت پیغمبر در آن حالت پدید	«هم‌چو جان خود در آغوش کشید»
گفت: ای نوباوه بستان من!	راحت دل! روح من! ریحان من!
از چه، ای جان! این‌چنین آشفته‌ای؟	تنگدل چون غنچه‌اشکفته‌ای
ای تو سرخیل همه دل‌دادگان!	مقتدای جمله‌آزادگان!
از تو پشت دین حق گردد قوی	رسم و آئین کهن یابد نوی
خیز و افکن لرزه بر بنیان کفر	منهدم کن پایه و ارکان کفر
خون تو، تجدید این آئین کند	زنده دیگربار، رسم دین کند
دولتت، پاینده ماند تا ابد	هم‌چو ذات پاک «الله الصّمد»
خیز و با تعجیل کن عزم عراق	نیست، ای جان! دیگرم تاب فراق
رو که «انّ الله شاء ان یراک»	بی‌سر و عریان، میان خون و خاک
خیز و بشتاب، ای عزیز بی‌همال!	ز آن‌که نزدیک است، ایّام وصال
چون از آن رویای خوش، بیدار شد	در زمان، آماده بهر کار شد
کاروان عشق، رو در راه کرد	سینه‌ها را پُر ز دود آه کرد

برکشیدند از دل پُر خون، خروش	اقربا گشتند چون دریا به جوش
از فروغ شمع رویش، بی‌قرار	جملگی بر گرد او، پروانه‌وار
پرتو خود را ز ذره وا مگیر	ناله‌ها کردند کای مهر منیر!
ترک هجرت کن، مشو از ما جدا	ای چراغ دودمان مصطفی!
راز پنهان، پیش من، مستور نیست	شاه گفتا: غیر از این دستور نیست
می‌کشد آن‌جا که خاطرخواه اوست»	«رشته‌ای بر گردنم افکنده دوست

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: صحبت لاری

از ناله قدسیان، جرس کاروان شدند
هم طایران سدره برون ز آشیان شدند
بدرودساز قبر شه انس و جان شدند
مانند شمع طور، سراپا زبان شدند
از بس فغان و آه ز آه و فغان شدند
لختی سروده مرثیه و روضه‌خوان شدند
از کین، پس از تو خصم امام زمان شدند
وز جان ما مپرس که با ما چسان شدند
ناچار، دور از این حرم و آشیان شدند
با جان سوگوار و تن ناتوان شدند
ما را به قبر خویش طلب یا که چاره‌ای

آن تیر مشب که جمع پریشان، روان شدند
هم حاملان عرش به زانو درآمدند
شد رستخیز عام، دمی کآن مسافران
آورده تنگ مرقد پُر نور در بغل
گه نوحه، گه زیارت و گاهی وداع و گاه
بر حال زار خویش در آن روضه شریف
کای فخر انبیا! تو برفتی و امتّت
پیکار بدر و حرب اُحد را به خاطر آر
از روضه سر بر آر و نگه کن که عترتت
اینک ز تربت تو به قصد عراق و شام
یا ایّها الرّسول! خدا را نظاره‌ای

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حبیب چایچیان

آستان وحی را، بی‌تاب و حیران می‌کنی
 قلب زهرا را، ز حال خود پریشان می‌کنی
 کاخ شادی را ز غم با خاک یکسان می‌کنی^۱

از چه با این اشکها ایجاد طوفان می‌کنی؟
 پیش چشم فاطمه، خالی ز جانان می‌کنی
 با دلی بشکسته هجران را چو عنوان می‌کنی
 زینب از این پیرهن بردن، پشیمان می‌کنی
 ای که خود را در منای عشق، قربان می‌کنی
 کآمدی، در بیت حق، تجدید پیمان می‌کنی
 از حرم، ثارالها، تا قصد هجران می‌کنی
 این حرم را، از فراق، جسم بی‌جان می‌کنی
 کربلا خوش باد، کآنجا را گلستان می‌کنی
 بهترین تعلیم را، از درس قرآن می‌کنی
 درد عالم را به درد خویش درمان می‌کنی

زین وداع آتشین، کز شهر قرآن می‌کنی
 ای که با جمعی پریشان، از مدینه می‌روی
 تا ابد بنیاد غم، از غصه‌ات ماند بپا
 ای که مصباح هدایت هستی و فلک نجات
 با عزیزان می‌روی و، زادگاه خویش را
 سینه بشکسته او، رفت از یادش دگر
 مصطفی را قصه پیراهنت مدهوش کرد
 ای ذبیح کربلا، جانها فدای حجّ تو
 در طواف کعبه بر گرد تو می‌گردد حسین
 اشک بیت‌الله می‌جوشد، ز چشم زمزمش
 کعبه بگرفته ست دامانت، که برگرد ای حسین
 مروه گردد بی‌فروغ و، بی‌صفا گردد صفا
 نهضت خونین تو، سرمشق آزادی بود
 جان فدای تربت تو، ای طبیب جسم و جان

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

کاخ شادی را چرا با خاک یکسان می‌کنی؟
 این حرم را، ز فراق، جسم بی‌جان می‌کنی

تا ابد بنیاد غم، از غصه‌ات ماند بپا
 کعبه بگرفته ست دامانت، که برگرد ای حسین

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

قالب شعر: مخمس

شاعر: غلامرضا سازگار

شب سخت وداع است و دلم تنگ صدای ناله خیزد از دل سنگ
ز هر سو می‌زند غم بر دلم چنگ نفس آتش شده از سوز سینه

خدا حافظ خدا حافظ، مدینه

امان از جور و بیداد زمانه حرم شد از حرم بیرون شبانه
بسان بلبل بی آشیانه رباب و فاطمه، زینب، سکینه

خدا حافظ خدا حافظ، مدینه

مدینه داد و بیداد از جدایی بزن ناله به شور نینوایی
که شد این قافله کرب و بلایی **عدو را نیست با ما غیر کینه^۱**

خدا حافظ خدا حافظ، مدینه

دعایم بود بر لب گریه کردم نگه کردم به زینب گریه کردم
خدا داند که هر شب گریه کردم کنار قبر زهرای حزینه

خدا حافظ خدا حافظ، مدینه

مدینه گل کن از اشکت زمین را که من بُردم گل اُم البنین را
یگانه ساقی گل‌های دین را که نبُود در وفا او را قرینه

خدا حافظ خدا حافظ، مدینه

مدینه گاه‌گاهی یاد ما کن ز چشمانت روان اشک عزا کن
دل شب دخترانم را دعا کن که اینانند زهرا را رهینه

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

خدا حافظ خدا حافظ، مدینه

شب انا الیه راجعون است چه گویم روز عاشورا که چون است
 زمین کربلا دریای خون است منم در بین این دریا سفینه
 خدا حافظ خدا حافظ، مدینه

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: ملا احمد نراقی

ای مدینه! نوبت غم آمدت	تا قیامت سوگ ماتم بایدت
یا رسول الله! برآور سر ز خاک	نی، فرود آ از فراز عرش پاک
بین حسین اینک وداعت می‌کند	رو به اقلیم شهادت می‌کند
بلبلان رفتند از گلزارها	جای گل‌ها، سر کشیده خارها
ای حسن! ای مجتبی! ای مرتجی!	می‌رود بنگر حسین آیا کجا
ای برادر! از برادر باز پرس	هم ز انجامش، هم از آغاز پرس
سر برآر، ای زهره زهرا! دمی	پُر ز شور و فتنه بنگر عالمی
بنگر اشترها، قطار اندر قطار	دخترانت بین به محمل‌ها سوار
بنگر آن شهزادگان بحر جوش	تیغ‌ها بر کف، سپر هاشان به دوش
رخش عزتشان همه در زیر ران	در رکاب آن شه خوبان، روان
جامه غم کن تو، ای کعبه! به بر	غرق اشک دیده کن، جگر و حَجَر
بی‌صفا مآندی از این پس، ای صفا!	بی‌امام، ای مشعر و خیف و منا!
زادگان پاکت، ای ام‌القری!	می‌روند، آخر نمی‌پرسی کجا؟
این بُود انصاف تو؟ ای روزگار!	شام و ری شاداب و یثرب سوگوار؟!
این بُود انصاف؟ ای دهر دغا!	شامیان در عیش و مگی در عزا؟!

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

قالب شعر: دوبیتی

شاعر: محمود ژولیده

وداعی تلخ کردم با پیمبر نهادم صورتم بر قبر مادر
دلم تنگ حسن شد ای خدایا بقیع رفتم برای بار آخر

ببین زینب امانی بر تنم نیست دگر چاره به غیر از رفتنم نیست
چنان در این سفر غارت شوم من که حتی بنگری پیراهنم نیست

نوایی می‌زند آتش به سینه رود همراه بابایش سکینه
رسد روزی که بی‌بابا بیاید! خداحافظ، خداحافظ مدینه

دل بی‌تاب را تابی بیاور شبم تاریک، مهتابی بیاور
شده اُمّ البنین وقت جدایی برای بدرقه آبی بیاور

بود تا همراه من أشجع النَّاس کجا و کی کنم من درد، احساس؟!
ز چشم بد نگهدارش خدایا که گردد خیمه غارت بعد عباس

نباشد این وداع آخر من! بگفتا رازهایی مادر من
شود گودال جمع پنج تن جمع نهد بر دامنش مادر، سر من

خدایا هم علیمی هم خبری پذیرفتم هر آن چه می‌پذیری
برای ما شهادت بوده عادت ولی ای وای از داغ اسیری

شاعر: سیدپوریا هاشمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

حضرت عشق در پناه خدا	بسلامت برو سفر آقا
آمدیم از برای بدرقه‌ات	همه ایل ما فدای شما
راهی شهر مکه‌ای خیر است	حجّتان بی‌خطر بدون بلا
دختران تو یک‌به‌یک مریم	پسران تو یک‌به‌یک عیسی
قاسم آورده با خودش نجمه	اکبر آورده با خودش لیلا
همه سیراب مشک آب عمو	همه مدیون غیرت سقا
چه حیایی چه عصمتی دارد	جان فدای سه ساله‌ات آقا
می‌فرستی رباب را مروه	شیرخواره می‌آوری به منا
خواهرت را خودت سوارش کن	محملش را درست کن اینجا
ذره‌ای خاکی است چادر او	گریه اصلا برای چه حالا؟!
نکند رفته‌ای به روز دهم	نکند رفته‌ای به کربلا
در شلوغی مفرط گودال	تشنه‌ای ذبح می‌شود تنها
بدنش زیر نیزه‌ها مانده	سرش اما به دامن زهرا
پیش چشم حسین یک لشکر	می‌رود سمت خیمه زن‌ها
گوشواره ز گوش می‌افتد	چند خلخال می‌رود یغما
وای از قتل عام آل رسول	وای از داغ روز عاشورا

وزن شعر: فعولن فعولن فعول

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: غلامرضا سازگار

شب و گریه و چشم بیدار من
غریبانه ترک وطن می‌کنم
زمین، آسمان، ماه و سیارگان
عجب نیست، گر نخل‌ها خون دل
مدینه می‌سّر نگردد دگر
مدینه ز داغ جوانان شود
مدینه ببر دست سوی سما
به جز غم‌کسی نیست غمخوار من
کسی نیست جز بی‌کسی یار من
بنالید بر این شب تار من
بنوشند از چشم خونبار من
از امشب به خاک تو دیدار من
نفس شعله در سینه زار من
دعا کن برای علمدار من

من از بهر محبوب سر می‌برم

نه یک سر، که هجده قمر می‌برم

مدینه! رود جان برون از تنم
مدینه! امامی که از بهر دوست
چنان سینه سازم سپر پیش تیغ
مدینه! به هر سو که من روکنم
پس از دادن سر به غارت رود
مدینه! به جای گل از ضرب سنگ
روم تا دهم تن به شمشیرها
چه سخت است از تو جدا گشتم
گرفته است بر دست خود سر، منم
که خون دلم جوشد از جوشنم
سرم را جدا می‌کنند از تنم
نه تنها زره، بلکه پیراهنم
شود پُر ز خون جبین، دامنم
که پیمان یار است بر گردنم

مدینه! من و وصلِ معبود من

به جز کربلا نیست، مقصود من

مدینه! خداحافظ ای شهر نور!
خدایا برون گشتم از شهر وحی
غریبانه امشب شدم از تو دور
چو موسی که بیرون شد از کوه طور

خوشا آن نسیمی که هر شب کند
ز خاک تو و قبر زهرا عبور
ز جا خیز مادر! بیا هم‌رهم
که رفتم ز خاک تو با سوز و شور
اگر عزم دیدار من داشتی
سر نیزه، گودال، کنج تنور^۱
ز اشکت بشو زخم‌های مرا
چو افتاد در قتلگاهت عبور
سرم را نگه کن به بالای نی
تنم را ببین زیر سمّ ستور
سلامت کند از سر نی سرم
خدا حافظ ای مهربان مادرم!

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: پوریا باقری

صدای بانگ جرس، کاروان مهیا شد
حسین فاطمه راهی کربلا شده و...
مدینه شهر نبی بود، شهر خوبی‌ها
رسید جای بلندی که شهر پیدا بود
وداع کرد و، روانه به سوی وادی عشق
نگاه کرد به اصغر، به روی دختر خود
در این میانه، زنی پشتشان دعا می‌خواند
خدا کند که دوباره حسین برگردد
خبر نداشت که گودال کربلا روزی،
دل تمام عوالم گرفت و غوغا شد
دو چشم زینب کبری، شبیه دریا شد
ولی چه عرصه تنگی برای آقا شد
نگاه کرد و دلش بی‌قرار زهرا شد
عزیز فاطمه راهی کوه و صحرا شد
دلش شکست و گرفتار کار دنیا شد
نگاه ام‌بنین خیره بر پسرها شد
دعای مادری‌اش پشت‌کار سقا شد
سر عبا و عمامه، چقدر دعوا شد

۱. موضوع تنور خولی مستند و صحیح نیست، زیرا در روایات معتبر کتب تاریخ الامم والملوک ج ۵ ص ۴۵۵؛ الکامل فی التّاریخ ج ۱۱ ص ۱۹۲؛ مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۱۰۱؛ مثيرالأحزان ص ۲۸۸؛ مناقب آل ابیطالب ج ۴ ص ۶۰؛ بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۱۲۵؛ جلاء العیون ص ۵۹۸؛ منتهی الآمال ۴۷۴؛ نفس المهموم ص ۵۱۷؛ مقتل جامع ج ۲ ص ۳۴؛ مقتل امام حسین ۲۰۹؛ تصریح شده است که خولی سر را در کنج حیاط و در زیر تشتی قرار دادند، موضوع تنور خولی برای اولین بار در قرن دهم در کتاب روضة الشهداء تحریف شده است؛ لذا بهتر است بیت زیر خوانده نشود

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

کاروانی ملازم غم بود	که رجب راهی مُحَرَّم بود
رانده می شد امام عاشورا	گر چه خود مقتدای عالم بود
گاه با مادرش وداعی داشت	که وداعش به نزد خاتم بود
باغ آلاله ها بنی هاشم	با گل فاطمه چه همدم بود
فاطمیات گرد زینب ها	زینب اما به غصه ملهم بود
با خبر بود زینب از فردا	او به اسرار یار مَحَرَم بود
در نگاه برادرش می دید	مقتلی پر ز خون فراهم بود
شد برای اسارت آماده	از همان لحظه قامتش خم بود
محملم را ببند عباسم	آسمان بارشش چه نم نم بود
کودکان را به خود فرا میخواند	یاور رهبرش دمام بود
محور کاروان شد از اول	دائماً خط او مقدّم بود
هیبتی داشت آخر کارش	حیف، عمر امامتش کم بود
کوفه و شام تحت فرمانش	اُسکتوا گفتنش چه محکم بود!
آن شبی که خرابه شد آباد	گیسوان سه ساله در هم بود
تا همه کاروان به خود آمد	دید پلک رقیه بر هم بود
آخرین زخم کاروان وا شد	گریه تنها دواى مرهم بود

شاعر: سروش اصفهانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

مرکب، خدای را به سوی کوفه، زین مکن
 بر عهد کوفیان نتوان داشت اعتماد
 در شهر دین به جز تو، کنون شهریار نیست
 بالله! که اهل کوفه به خون تو تشنه‌اند
 در بر مخواه فاطمه را کسوت عزا
 ناچار اگر روی به سوی اهل کین، سفر
 فرمود سوی مرگ همی خواندم قضا
 اهل مرا اسیر و مرا کشته خواسته است
 رفت از پی وداع، سوی خانه خدای

خلق مدینه را ز فراق، حزین مکن
 دوری ز بارگاه رسول امین مکن
 بی‌شهریار، بهر خدا شهر دین مکن
 آهنگ، زینهار! بدان سرزمین مکن
 ماتم‌سرای خویش، بهشت برین مکن
 با زینب و سکینه سوی اهل کین مکن
 رو، پنجه با قضای جهان‌آفرین مکن
 ما را به ما گذار و جزع، بیش از این مکن
 برخاست از مدینه خروشی ز هر سرای

شاعر: مهدی مقیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مستعلن مستعلن مستعلن فع

پنهان ز خواهر می‌کنی چشم ترت را
 بار سفر بستی مدینه شعله‌ور شد
 ام البنین روی سرت قرآن گرفته
 گریه طبیعی بود هنگامی که بُردی
 اما نفهمیدم چرا آهی کشیدی
 فقدان پیغمبر دوباره می‌شد احساس
 یا که بگو آوردن خلخال ممنوع
 من آرزو دارم فقط زینب نبیند

شاید ندیدی اشک‌های خواهرت را
 در یاد دارم آن نگاه آخرت را
 تا پُر کند یکبار جای مادرت را
 نوزاد چندین روزهات را همسرت را
 وقتی نظر کردی قد آب آورت را
 وقتی که می‌بردی علی اکبرت را
 یا که درآور گوشوار دخترت را
 روزی سر و موی پُر از خاکسترت را

وزن شعر: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

قالب شعر: ترجیع بند

شاعر: غلامرضا سازگار

ای اشک‌ها ببارید از چشم‌ها چو باران	کز باغ وحی، با هم رفتند گل‌عذاران
خون از دو دیده جاریست هنگام سوگواریست	چشم مدینه گرید چون چشم سوگواران
دیشب عزیز زهرا بگذاشت سر به صحرا	خورشید وحی گردید پنهان به کوهساران
خالی شده مدینه از لاله‌های توحید	پُرگشته کوه و صحرا از ناله هزاران
ای دوستان برآرید آهی ز سوز سینه	این بیت را بخوانید همراه آن سواران

بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران

کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

دیشب تو خواب بودی وقت سحر، مدینه!	یک عمر شد نصیبت خون جگر، مدینه!
دیدی چگونه از تو هجده ستاره کم شد؟	دیدی که قرص ماهت رفت از نظر، مدینه؟
روزت سیاه باشد چشمت به راه باشد	تا از مسافران آید خبر، مدینه!
دستی سوی سما کن عباس را دعا کن	ترسم شود در این ره بی‌دست و سر، مدینه!
آه از جگر برآرم خون از بصر بیارم	این بیت را بخوانم بار دگر، مدینه!

بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران

کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

آهت ز سینه خیزد بر آسمان، مدینه	ایشت سر مسافر قرآن بخوان مدینه!
آبی بریز از اشک پشت سر مسافر	دنبال این سواران برگو اذان مدینه!
سوغات دخت زهرا از کوه و دشت و صحرا	یک پیرهن بُود از هجده جوان، مدینه!
بعد از حسن گرفتی بر چهره گرد غربت	بعد از حسین، دیگر تنها بمان مدینه!
با سوز دل سحر کن فریاد و ناله سر کن	با من بنال تا صبح با من بخوان مدینه!

بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران

کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

خورشید روی احمد در کاروان عیان است	یا قرص ماه لیلا در بین کاروان است؟
ای چشم‌ها بگریید ای اشک‌ها بیارید	از چشم ناقه‌ها هم سیلاب خون روان است
ای کودکان مبادا از دشمنان بترسید	در این سفر شما را عباس، پاسبان است
هر جا که تشنه گشتید عباس را بخوانید	عباس از ولادت سقای تشنگان است
شرح وداع خواندم خون جگر فشاندم	گویی مرا هماره این بیت بر زبان است

بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران

کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سروش اصفهانی

آهی کشید و تربت او را به بر گرفت	از آه شه به خرمن هستی، شرر گرفت
از بس که خون گریست، جگر گوشه رسول	منزل‌گه بتول، به خون جگر گرفت
زان پس به ناله گفت که ای بانوی بهشت!	خواهم ز آستان تو، راه سفر گرفت
رفته است در قضا که شوم کشته جفا	نتوان به پیش، تیر قضا را سپر گرفت
از تربت بتول برآمد یکی خروش	و آتش از آن خروش، به بحر و به بر گرفت
کای جان مادر! آمده‌ای تا کنی وداع	آن گاه راه وادی پُر شور و شر گرفت
داغ برادر تو، هنوز است بر دلم	باز این چه شعبده است که گردون ز سر گرفت؟
نَبُود مصیبتی ز غم تو، عظیم‌تر	نتوان غم مصیبت تو، مختصر گرفت
خواهم به روز حشر ز بیداد امتان	در پای عرش، دامن «خیر البشر» گرفت

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

قالب شعر: دو بیتی

شاعر: علی اصغر انصاریان

گل باغ جنان بودیم و رفتیم پیمبر را نشان بودیم و رفتیم
مدینه ای تمام خاطراتم! (اگر بار گران بودیم و رفتیم)

نوایی می زند آتش به سینه رود همراه بابایش سکینه
رسد روزی که بی بابا بیاید! خداحافظ، خداحافظ مدینه

دل بی تاب را تابی بیاور شبم تاریکه، مهتابی بیاور
شده أم البنین وقت جدایی برای بدرقه آبی بیاور

ببین زینب که جانی در تنم نیست دگر چاره به غیر از رفتنم نیست
چنان در این سفر غارت شوم من که حتی بنگری پیراهنم نیست

بود تا همراه من أشجع النَّاس کجا و کی کنم من درد، احساس؟
ز چشم بد نگهدارش خدایا که گردد خیمه غارت بعد عباس

نباشد این وداع آخر من! بگفتا رازهایی مادر من
شود گودال جمع پنج تن جمع نهد بر دامنش مادر، سر من

خدایا هم علیمی هم خبری پذیرفتم هر آنچه می پذیری
برای ما شهادت بوده عادت ولی ای وای از داغ اسیری

دل ارباب از هجران کباب است رقیه در بَرش طفل رباب است
پدر گفتا: که خوش باشی عزیزم بدان روزی رسد جای خرابه است

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فعولن فعولن فعولن فعول

فضا محو تاب و تب زینب است گمانم که وقت نماز شب است
همه هاشمیان، مشغول ذکر بیابان پر از نغمه "یارب" است
(طِرمّاح)! محمل به سرعت مران که بانوی این کاروان زینب است
همه کودکان را همه شب مدام غریبانه ذکر خدا بر لب است
حسین است چون ماه و اطراف او فروزنده هفتاد و دو کوکب است

بیابان بزن ناله‌ای دل نشین

که دخت علی گشته محمل نشین

عجب کاروانی، خدا یارشان اجل آید از ره به دنبالشان
متاع همه گشته خون گلو خداوند عالم خریدارشان
شود حج‌شان با شهادت شروع اسارت بود آخر کارشان
گواهی دهم در کنار فرات بود آبشان خون رخسارشان
چو اینان عزیزان پیغمبرند مبادا کنی ای فلک خوارشان

قضا را چه امری مقدر شده

که سقا پریشان اصغر شده

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

الا ای نغمه‌های ناله پرداز	محرم از همین حالا شد آغاز
مدینه دارد آهنگ جدایی	حسین فاطمه شد کربلایی
الا ای اشک‌های پُر ز احساس	بپاشید آب پشت پای عباس
غمی از تربت پیغمبر آید	که نجوای علی اکبر آید
الهی دشمنت خواری ببیند	قد و بالای زینب را نبیند
صدای ناله‌ای در بین زن‌ها	زده شعله به روی جان و تن‌ها
الهی می‌روم با او از این جا	مبادا بی حسین آیم خدایا
وصیت‌های زهرا را گرفتم	شبانه راه صحرا را گرفتم
مبادا رهبرم تنها بماند	میان لشگر غم‌ها بماند
الهی با حسینم درد دل‌هاست	کمی آهسته‌تر مادر همین‌جاست
مبادا ای دواي زخم سینه	روی بی‌خواهر از شهر مدینه
تو باید سرو من باشی برادر	مبادا بی کفن باشی برادر
مبادا شاخه‌هایم بی‌گل یاس	جدا گردد ز تن دستان عباس
و یا بی قاسم و اکبر بمانم	عزادار غم اصغر بمانم^۱
روم با قوم نامحرم اسیری	ببینم در جوانی رنگ پیری
به نام خارجی از دین و اسلام	روم با دخترت تا کوفه و شام

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

عزادار غم معجر بمانم

و یا بی قاسم و اکبر بمانم

شاعر: شهریار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

شیعیان دیگر هوای نینوا دارد حسین	روی دل با کاروان کربلا دارد حسین
از حریم کعبه جدّش به اشکی شست دست	مروه پشت سر نهاد اما صفا دارد حسین
میبرد در کربلا هفتاد و دو ذبح عظیم	بیش از اینها حرمت کوی منا دارد حسین
پیش رو راه دیار نیستی کافیش نیست	اشک و آه عالمی هم در قفا دارد حسین
رخت و دیباج حرم چون گل به تاراجش برند	تا به جایی که کفن از بوریا دارد حسین
سروران، پروانگان شمع رخسارش ولی	چون سحر روشن که سر از تن جدا دارد حسین
سر به قاچ زین نهاده راه پیمای عراق	می‌نماید خود که عهده با خدا دارد حسین
او وفای عهد را با سر کند سودا ولی	خون به دل از کوفیان بی‌وفا دارد حسین
سیرت آل علی با سرنوشت کربلاست	هر زمان از ما یکی صورت نما دارد حسین
آب خود با دشمنان تشنه قسمت می‌کند	عزت و آزادگی بین تا کجا دارد حسین
دشمنش هم آب می‌بندد به روی اهل بیت	داوری بین با چه قومی بی‌حیا دارد حسین
بعد از اینش صحنه‌ها و پرده‌ها اشک است و خون	دل تماشا کن چه رنگین سینما دارد حسین
ساز عشق است و به دل هر زخم پیکان زخمه‌ای	گوش کن عالم پراز شور و نوا دارد حسین
شمر گوید گوش کردم تا چه خواهد از خدا	جای نفرین هم به لب دیدم دعا دارد حسین
اشک خونین گویا بنشین به چشم "شهریار"	کاندرین گوشه عزائی بی‌ریا دارد حسین

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: محمود ژولیده

محمل پردگیان دوز ز اغیار ببند
 کودکان را به محبت دل شب کن بیدار
 بعد از این وعده ما با همگان کرب و بلاست
 قبر گم گشته زهر است مطاف من و تو
 می برم همراه خود اینهمه قربانی را
 گریه دختر کم را بسپارید به من
 با علی اکبر من همراهی زینب کن
 زینبم جامه بسیار بپوشان به همه
 زانوی اکبر لیلاست رکابت زینب
 کاش بی قافله سالار نگریدی خواهر

ای علمدار سپه در دل شب بار ببند
 همه اهل حرم را به حرم کن احضار
 این خدا حافظی آخر ما با زهر است
 خواهر انگار همین جاست طواف من و تو
 مادرا می برم از کوچه پریشانی را
 مشکل قافله را و ابگذارید به من
 ای سپهدار، سپه را کمک از امشب کن
 از همین اول راه آب بنوشان به همه
 همه لشگر عشق است غلامت زینب
 بعد از این کاش که بی یار نگریدی خواهر

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناشناس

زین آستان، صاحب این خانه می رود
 بنگر حسین چگونه از این خانه می رود
 موسای تو اگر چه دلیرانه می رود
 نازش بکن رقیه به ویرانه می رود
 عباس را ببین که چه مردانه می رود
 فصل خزان رسیده و پروانه می رود

ای شمع من بسوز که پروانه می رود
 ای شهر جدّ امجد و والا تبار من
 مادر به پای خیز و دعا کن به کاروان
 مادر ببوس دیده گریان دخترم
 بنگر به اکبرم که چه تعجیل می کند
 ای باغبان دگر بنشین در عزای گل

شاعر: غلامرضا سازگار	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن
ای ساریبان آهسته ران کز دیده دریا می‌رود	از شهر زهرا نیمه شب فرزند زهرا می‌رود	
منزل به منزل کاروان گردیده در صحرا روان	با ناله و آه و فغان، تنهای تنها می‌رود	
ریحانه خیر البشر، کرده سوی جانان سفر	یا آن‌که موسایی دگر در طور سینا می‌رود	
قلب سکینه مشتعل، اشکش به رخ، خورش به دل	با دیده دریایی‌اش، دنبال سقا می‌رود	
اصغر ز دامن رباب، پر میزند بر دوش باب	با شوق پیکان بلا، همراه بابا می‌رود	
ریحانه باغ حسن، پوشیده بر قامت کفن	تا شوید از خون پیرهن، باشور و غوغا می‌رود	
آید ز صحرا زمزمه، خون ریزد از چشم همه	سقای آل فاطمه، عطشان به دریا می‌رود	
ای آسمان اختر فشان، بنگر برای بذل جان	ماه بنی‌هاشم روان، با ماه لیلا می‌رود	
زینب شده محمل نشین، با ناله‌های آتشین	منزل به منزل کو به کو، صحرا به صحرا می‌رود	
مرغ دل میثم روان، گردیده با این کاروان	داده ز کف تاب و توان، همراه مولا می‌رود	

شاعر: غلامرضا سازگار	قالب شعر: غزل	وزن شعر: فعولن فعولن فعولن فعول
مدینه! امامت کجا می‌رود؟	سفر کرده سوی خدا می‌رود	
دل شب، غریبانه تنها حسین	نهان از همه چشم‌ها می‌رود	
مدینه! چه آرامی و ساکتی	امام غریبت کجا می‌رود؟	
مدینه ز عباس و اکبر بی‌پرس	اگر می‌رود، شب چرا می‌رود؟	
مدینه! تماشا کن این قافله	چه عاشق سوی کربلا می‌رود	
اگر جان به بزم بلا می‌برد	علی اصغرش را کجا می‌برد؟	

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فعولن فعولن فعولن

مدینه حسینت کجا می‌رود؟ اگر می‌رود شب چرا می‌رود؟
 غریب وطن نیمه‌شب از وطن غریبانه پیش خدا می‌رود
 دل شب خدا را صدا می‌زند چرا ساکت و بی‌صدا می‌رود؟
 اجل پیش رو، مادرش فاطمه به دنبال او از قفا می‌رود
 به تعجیل رو در کجا می‌برد؟ مگر سر برای خدا می‌برد؟

شما هم چو مرغ شب ای ناکه‌ها

بنالید با زینب ای ناکه‌ها

شب است و بیابان پر از ولوله مدینه دعا کن به این قافله
 همانا به شوق وصال خدا گرفتند از دیگران فاصله
 خدا رحم آرد به حال رباب که بر کف گرفته کمان حرمه
 پدر را ببرند لب تشنه سر پسر را ببندند در سلسله

شرار جگر شمع محمل شده

نوای جرس آتش دل شده

شاعر: علی اصغر انصاریان قالب شعر: غزل وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

حسین قافله‌ات نیّت سفر دارد تو می‌روی و خدا از دلت خبر دارد
 برای بدرقه اُمّ البنین هم آمده است به جای مادران دست بر کمر دارد
 مسیرجاده زیاد است و دخترت کوچک برای دختر تو این سفر خطر دارد
 برای قاسم از اینجا زره ببر آقا برای پیکر او سنگها شرر دارد
 بیا برای خودت هم کفن بخر آقا ثواب دارد عزیزم کجا ضرر دارد

وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اکبر لطیفیان

شهر مدینه مثل زهرا گریه می‌کرد
چشمان جبرائیل حتی گریه می‌کرد
دور سر گهواره عیسی گریه می‌کرد
حتی میان تشت، یحیی گریه می‌کرد
زانوی لرزه‌دار سقا گریه می‌کرد
آهسته تا می‌گفت لالا گریه می‌کرد
با گفتن بابا، بابا گریه می‌کرد
منزل به منزل ریگ صحرا گریه می‌کرد
وقتی که می‌رفتند دنیا گریه می‌کرد

وقتی که می‌رفتند دنیا گریه می‌کرد
وقتی که می‌رفتند پشت پای آنها
پائین پای ناقه مریم گریه می‌کرد
این است آن داغ عظیمی که برایش
این است زینب بانویی که زیر پایش
بر روی دامن مادری در گوش طفلش
یک کاروان گریه شد وقتی رقیه
در زیر پای محمل مستوره عشق
وقتی که می‌رفتند عالم سینه می‌زد

قسمت دوم اشعار خروج از مکه

وزن شعر: فاعلاتن مفاعلهن فاعلاتن مفاعلهن فاعلهن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی احدی

همه گفتند حاجی احرامش را رها کرد و در گناه افتاد
کعبه يك لحظه رفت از ذهنش تا نگاهش به آن نگاه افتاد
مکه از عمق قصه آگاه است کعبه در پرده‌ای سیاه افتاد
قصه اما به شکل دیگر بود شاعر اینجا به اشتباه افتاد
مثلا از کنار الا لله، قطعه‌ای مثل لا اله... افتاد
لا اقل کاش قاصدی می‌گفت، یوسف اینبار هم به چاه افتاد
حج خود را تمام و کامل کرد، بر سر نیزه‌ها به راه افتاد

حج نیمه تمام را بگذارد در مسیری جدید راه افتاد
حاجی اما نه آنکه عاشق بود روی معشوق را به یاد آورد
پشت پایش کسی نباشد آب قصد ترك دیار دارد وای
آنطرف عده‌ای به استقبال، حاجی از حج به کربلا آمد
کربلا بود و رسم خود شاعر غزلی تکه تکه می‌خواهد
صحبت از يك تن و هزاران تیر، صحبت از يك گلو و يك شمشیر
حاجی اما هنوز عاشق بود در طوافی که عشق می‌فرمود

شاعر: محمد قاسمی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

بیدار و خواب بود که افتاد اتفاق
پیغام دادش از طرف حَیِّ ذُوالمِنَنِ
أَخْرَجَ إِلَى الْعِرَاقِ، سفر پیش روی توست
أَخْرَجَ إِلَى الْعِرَاقِ، که چشم انتظار توست
أَخْرَجَ إِلَى الْعِرَاقِ، که باید فدا شوی
أَخْرَجَ إِلَى الْعِرَاقِ، که مهمانی‌ات کنند
هر چند خیل پرده‌نشینان عصمتند
وقتی پس از فراق جوان، پیر می‌شوی
وقتی کنار علقمه با قلب ریش ریش
وقتی که دور از نظر زینب و رباب
وقتی به سجده در دل گودال می‌روی
یعنی چه حکمتی‌ست که مَسْلُوب می‌شوی؟
سر را بباز و سروری‌ات را نشان بده
در کوفه‌ای که لب به لب از بغض حیدر است
از خون زخم و ا شده‌ات رنگ هم بخور
آرامش عقيله در آن از دحام باش

از جدِّ خود شنید که أَخْرَجَ إِلَى الْعِرَاقِ
قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا حُسَيْنٍ مِنْ
یک‌دشت داغ و خوف و خطر پیش روی توست
قومی که فکر غارت دار و ندار توست
بشتاب تا که ذبح عظیم خدا شوی
در پیش چشم فاطمه قربانی‌ات کنند
با تو مُخَدَّرَات به این بزم دعوتند
وقتی که بین دشت زمین‌گیر می‌شوی
تیر آنَقَدَر در آوری از جسم ماه خویش^۱
از خون شیرخواره محاسن کنی خضاب
وقتی که نیزه می‌خوری از حال می‌روی
در زیر سُمِّ اسب لگدکوب می‌شوی
از روی نیزه دلبری‌ات را نشان بده
قرآن شنیدن از سر بر نیزه خوشتر است
گفته خدا به خاطر من سنگ هم بخور
یک جمله با رقیّه خود هم‌کلام باش

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

تیر آنَقَدَر در آوری از نعش ماه خویش

وقتی کنار علقمه با قلب ریش ریش

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل مثنوی

شاعر: وحید قاسمی

شب‌های شهر مکه چرا بی‌ستاره ماند
 گویا قیامت است، مَلَك صور می‌زند
 گرگان تشنه، زوزه کشان لب به می‌زدند
 مَرهم به زخم گوشهٔ ابروت می‌زند
 هو می‌کشند دور و برت نی سوارها
 در کوفه متهم به گناهی کبیره‌ای
 این شهر بی‌حضور تو دلگیر می‌شود
 کم کم بساط روضهٔ ما جور می‌شود
 اما هنوز مضطرب زینب توأم
 آقا مرو، که عزّت کعبه تویی حسین
 شیطان پرست‌ها به خدا سنگ می‌زند
 پس لا اقل سه سالهٔ خود را مبر حسین
 با ظرف اشک دیدهٔ خونین جگر حسین
 چندین قواره چادر دیگر بخر حسین
 يك ساربان اهل نظر را ببر حسین
 شش ماههٔ تو زود نظر می‌خورد حسین^۱

آقا چه شد که حج شما نیمه کاره ماند
 بار سفر مبند، دلم شور می‌زند
 من خواب دیده‌ام، سرتان را به نی زدند
 دیدم نسیم شانه به گیسوت می‌زند
 دیدم تو را به نیزه شه می‌گسارها
 آقای من، شما که مسیح عشیره‌ای
 یعقوب چشم آینه‌ها پیر می‌شود
 دارد ز دیده قافله‌ات دور می‌شود
 با اینکه مست ذکر خوش یارب توأم
 اینجا بمان که حرمت کعبه تویی حسین
 دیدم که حاجیان منا لنگ می‌زند
 حالا که می‌روی سفری پر خطر حسین
 پاشیدم آب پشت سر محمل رباب
 فکری به حال روز مبادای ایل کن
 این ساربان به درد مسیرت نمی‌خورد
 با بردنش نمک به جگر می‌خورد حسین

^۱. با توجه به اینکه تصریح بر شش ماهه بودن در کتب تاریخی متقدم و معتبر نیامده است و این موضوع برای اولین بار در قرن سیزدهم در کتاب ذخیره الدارین آمده است لذا بیت زیر تغییر داده شد.

شاعر: محمد علی جوشایی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفتعلن مفتعلن فاعلن

قصد کجا کرده یل بو تراب؟
 کوفه پُر از سایه کین است امام!
 زخم جفا بر جگرت، کوفه زد
 کو همه آن‌ها که تو را خوانده‌اند؟
 نامه نوشتند، ولی بی‌اساس
 لایق پیغمبر خود نیستند
 خاطر آسوده مکدر مکن
 خیمه بچین از گذر این بلا،
 تیغ برائت ز کمر باز کن
 اُمّت خود را به دعا واگذار
 دین تو سجّاده باز است و بس
 شهر پُر از شمر، پُر از حرمله
 مصلحت آن است که جان در بری
 کوه خروشید و دهان باز کرد
 ولوله شد، نورّ علی نور شد
 گفت ببندید خیام مرا
 خم‌شده بار نفس نیستم
 گرچه سرم را به سر نی‌کنند
 جان من از غم به لب آید اگر
 گر بنشانم به دل این داغ را

خود و سپر بسته چرا آفتاب؟
 شوم‌ترین شهر زمین است، امام!
 تیغ به فرق پدرت کوفه زد
 چند نفر پشت سرت مانده‌اند؟
 اسم تو بُردند، ولی با هراس
 فکر سری جز سر خود نیستند
 جامه احرام به خون تر مکن
 موسم حج است چرا کربلا؟
 فکر سرانجام و سرآغاز کن
 کار خدا را به خدا واگذار
 مرد خدا، مرد نماز است و بس
 رحم ندارند بر این قافله
 عذر به درگاه پیمبر بری
 بال زد آئینه و پرواز کرد
 دشت پُر از عطر، پُر از شور شد
 نیزه و شمشیر و نیام مرا
 مرغ زمین‌گیر قفس نیستم...
 نامه تقدیر مرا طی‌کنند
 لشکر شام و حلب آید اگر
 یکسره پرپر کنم این باغ را

این همه ارزانی لبخند دوست	خیمه و خیل و زن و فرزندم اوست
اوست که در خون من افتاده است	در دل مجنون من افتاده است
روز و شبم، مهر و مَهَم او شده	ماه شب چهاردهم او شده...
می‌روم این راه که بی‌راهه نیست	غصّه‌ام این کودک شیرخواره نیست ^۱
داغ کبود دل زهر است این	فرق ترک خورده مولا است این
لحظه قنداقه بغل کردن است	وقت به تکلیف عمل کردن است
وقت ز خون تر شدن است الوداع	لحظه پرپر شدن است الوداع

وزن شعر: مفاعیلن فعاتیلن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی محمد مؤدب

دگر چه باغ و درختی بهار اگر برود	چه بهره از دل دیوانه یار اگر برود
حجاز، بر قد سرو که تکیه خواهد کرد؟	به سوی دشت طف آن کوهسار اگر برود
مگر به معجزه، زمزم نخشد از گریه	مُراد این همه چشم انتظار اگر برود
چگونه ماه به گرد زمین طواف کند	دلیل گردش لیل و نهار اگر برود
بعید نیست شغالان به شهر پای نهند	امیر و شیر عرب، زین حصار اگر برود
به زیر تیغ ستم کار کاهلان زار است	حسین یگه به آن کارزار اگر برود
ز غم دو چشم پیمبر به خون شود غرقه	به پای طفلی از این زمره خار اگر برود
شب جماعت کوفی سحر نخواهد شد	سرش به نیزه سوی شام تار اگر برود
پس از حسین، به خون، شیعۀ مشق خواهد کرد	به ظلم سر نسپارد به دار اگر برود

^۱. با توجه به اینکه تصریح بر شش ماهه بودن در کتب تاریخی متقدم و معتبر نیامده است و این موضوع برای اولین بار در قرن سیزدهم در کتاب ذخیره الدارین آمده است لذا بیت زیر تغییر داده شد،

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: غلامرضا سازگار

حاجیان حج خون، دست الهی یارتان
 سعتان از مکه تا صحرای خونین بلا
 طوفتان در خون تبیدن حجتان ایثارتان
 حجتان مقبول بادا سعتان مشکور باد
 حیف! آخر مکه شد محروم از دیدارتان
 وعده دیدارتان با خالق دادارتان

حله احرامتان خون گلوتان می‌شود

خونتان تا صبح محشر آبروتان می‌شود

در مسیر حج خون چون یاد پیغمبر کنید
 اشک ریزید و تماشای علی اکبر کنید
 آبرو دارید اما باز کسب آبرو
 در حضور یار از خون علی اصغر کنید
 حاجیان خود در منا سر می‌تراشند و شما
 موی خود رنگین زخون سازید و ترک سر کنید

پای بفشارید ای اصحاب و انصار حسین

بوسه بردارید از دست علمدار حسین

ای همای بخت، حسرت برده بر اقبال‌تان
 زخم شمشیر است فردا مرحم زخم شما
 خوش برون رفتید از مکه خوشا بر حالتان
 مقتل خون است تنها کعبه آمالتان
 اشک ختم الانبیا سازد شما را بدرقه
 فاطمه در کربلا آید به استقبال‌تان

خاک گردد خلعت اندام عریان شما

بحر نوشد آب از لب‌های عطشان شما

از حسین امشب سفر کردید با هم تا حسین
 تا به خون خویشتن گیرید در این حج وضو
 هر نفس در قلب‌تان گردیده ذکر یاحسین
 راه بسپارید ای چابک‌سواران با حسین
 در مسیر کعبه خون ذکرتان باشد همین
 واحسینا واحسینا واحسینا واحسین

روز را از دود آه خویش همچون شب کنید

لحظه لحظه گریه بر تنهایی زینب کنید

میهمان، رو از حجاز آورده مهمان دار باش

مهربان با خاندان احمد مختار باش

عصر عاشورا بر آن غم دیده گان غمخوار باش^۱

ای زمین کربلا! بر آل عصمت یار باش

بر عزیز فاطمه آغوش جان را باز کن

خارهایت را ز پای لاله‌ها بیرون بکش

بر تن بی‌تاب اولاد پیمبر تاب ده

از سرشک چشم «میثم» تشنگان را آب ده

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن بیابانی

باید برسانند پدرها به پسرها

نزدیک اذان ناله بلند است سحرها

در شهر بپیچد بزند شعله به درها

ماندیم دوباره من و اما و اگرها

حتی شده حتی شده از کوه و کمرها

حالا همه با خیره سری خیره به سرها

سر بسته بگویند پسرها به پدرها

خود را برسانید که داغ است خیرها

از مکه خبر آمده داغ است خبرها

از مکه خبر آمده از رکن یمانی

داغ است خبرها نکند باد مخالف

نزدیک سحر قافله‌ای رد شد از اینجا

باید بروم زود خودم را برسانم

از مکه خبر رفته رسیده ست به کوفه

بر خاک عزیزی ست ولی پیرهنش را

بر خاک عزیزی ست و در راه عزیزی ست

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: مسدس

وزن شعر:فاعلاتن مفاعلاتن فعلن

کعبه محروم شد ز دیدارت یابن زهرا خدا نگهدارت
 کربلا می‌روی و یا کوفه؟ یا به شام اوفتد سر و کارت؟
 چه شود ای امام جود و کرم
 یک نگاه دگر کنی به حرم
 ای ز جام بلا شده سرمست دست و دل شسته از هر آنچه که هست
 چه شتابان روی به دیدن دوست جای گل سر گرفته‌ای سر دست
 از حریمت برون شدی مولا
 عازم حج خون شدی مولا
 هشت ذیحجه مردم عالم همه رو آورند سوی حرم
 تو دل شب ز بیت امن خدا سر به صحرا نهی قدم به قدم
 کعبه تا صبح ناله سر می‌کرد
 پسر فاطمه مرو برگرد
 کعبه با سوز و اشک و ناله و آه بر نمی‌دارد از تو چشم نگاه
 سفر تیر و نیزه و عطش است طفل شش ماهه را مبر همراه
 از سفیدی حنجرش پیدا است
 این پسر ذبح سیدالشهداست
 نظری کن به غنچه یاست ثمر سرخ باغ احساس است
 اصغرت را بگیر از مادر بسپارش به دست عباس است
 چون صدایت زند جوابش ده
 از سرشک دو دیده آبش ده

نالهای بر لب سلالهٔ توست که شبیه صدای نالهٔ توست
ساربان را بگو که تند مرو آخر این کودک سه سالهٔ توست

قدری آرام ای هُدی‌خوانان!

کمی آهسته ای شتربانان!

ناقه‌ها ذکر یا حسین به لب کوه‌ها ناله می‌زنند امشب
نخل‌ها خم شدند و می‌گویند السلام علیک یا زینب

غم‌مخور ای فدای چشم‌ترت!

هیجده محرمند دور سرت

کاش خورشید واژگون می‌شد از تن کعبه جان برون می‌شد
کاش از اشک دیدهٔ حجاج آب زمزم تمام خون می‌شد

کعبه ساکت مباش و اوایلا

گریه کن بهر لالهٔ لیلا

ای سکینه دگر چه غم داری؟ اشک از دیدگان مکن جاری
که محوّل شده است بر عباس مشک سقایی و علمداری

بر سماعش دو دست بالا کن

هر چه دانی دعا به سقا کن

نال‌ه دیگر به‌سر نمی‌گردد این شبِ غم، سحر نمی‌گردد
این مسافر که دل به همراه اوست می‌رود، لیک بر نمی‌گردد

عالمی گشته محو اجلالش

چشم «میثم» بود به دنبالش

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود ژولیده

حاجی عشق راهی کرب و بلا شده
 یک کاروان نور، سفیر خدا شده
 ذبح عظیم، راهی دشت منا شده
 این خیمه گاه بازدهش نینوا شده
 یعنی که وقت هدیه خون خدا شده
 زینب پیمبر سفر کربلا شده
 از آسمان به سوی زمین راه وا شده
 حالا زبانشان به عمو آب وا شده

حج از حجاز عازم دشت بلا شده
 این حاجیان سلاله زهرای اطهرند
 اینها فدائیان تولای حیدرند
 پنهان کنید از عرفه خیمه گاه را
 نور خدا به ظلمت شب بار بسته است
 ای مَحَرمان رکاب بگیرید عمه را
 رؤیت شده ستاره دنباله دار عشق
 اطفال خردسال زبان بسته را ببین

وزن شعر: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدرضا مؤید

احرام حج خونین بار دگر ببندید
 چاووش کربلا را بار سفر ببندید
 دامن عشق بازی، نک بر کمر ببندید
 از آنچه او نخواهد باید نظر ببندید
 بر گردن شترها، زنگ خطر ببندید
 از جُردل بگیرید، چشم از حَجَر ببندید
 با پنجه شهادت، بر مرگ در ببندید
 وی مادران مظلوم، چشم از پسر ببندید
 هرگز نمی‌توانید، دست قَدَر ببندید

ای مُحَرمان مَحَرّم! بار سفر ببندید
 من خود، خلیل عشق چاووش کربلایم
 عشق خدای خواند، ما را به حج برتر
 ما را رضای جانان اصل است و غیر این فرع
 بر پرده‌های محمل آیات خون نویسد
 در حجره‌های جَنّت مائیم و لعل حوران
 هرکس شهید ما شد، جاوید، زنده ماند
 ای دختران معصوم، دل از پدر بگیرید
 تقدیر ما «مؤید» باشد چو در شهادت

بخش چهارم:

مصائب بین راه

کربلا و آغاز محرم

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: قصیده

شاعر: علی اکبر لطیفیان

از غروب مدینه می آیند	مُحرمان حَریم عاشورا
کاروان بهشتیان زمین ^۱	کاروان فرشتگان سما
یکی از نوکرانشان جبریل	خاک بوس حریمشان حوّا
گوشه‌ای از صدایشان داوود	نَفَسی از دعایشان عیسی
نوجوانانشان چو اسماعیل	پیر مردانشان خلیل آسا
زائر اشکهایشان باران	تشنه ی مشک‌هایشان دریا
همه آیات سورۀ مریم	«کاف» و «ها» «یا» و «عین» و «صاد» اما
یوسفان عشیره ی حیدر	مریمان قبیله ی زهرا
کشتگان حوادث امروز	صاحبان شفاعت فردا
کعبه می بیند و طواف مَلک	چشم تا کار می‌کند اینجا
تا به حالا ندیده هیچ کسی	این همه آفتاب را یکجا
هردلی با دلی گره خورده است	همه مجنون صفت همه لیلا
دارد این کاروان صحرائی	دخترانی عفیفه و نوپا
همه با احترام با معجر	همه در پرده های حُجب وحیا
پرده را از مقابل زینب	باد، حتّی نمی برد بالا
دور تا دورشان بنی هاشم	تحت فرمان حضرت سقّا

^۱ . ابیات زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر

آمده را جایگزین بیت زیر کنید. کاروان سلاله های خدا کاروان امام عاشورا.

همه آیات سورۀ مریم همه چون کاف و ها و یا و الی

پای غلیا مخدّره زینب	روی زانوی اکبر لیلا
حقّ نگهدار این همه مجنون	حقّ نگهدار این همه لیلا
می رسیدند و یاد می کردند	از سر و طشت و حضرت یحیی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مجتبی روشن روان

من کیم یک بینوای ناشکیب	بیقرار روضه‌های پُر نشیب
می‌رود تا کربلای عاشقی	کاروانی خسته آرام و غریب
در میان قافله خوبان عشق	کاروان سالار آقائی نجیب
هر کسی مشغول با ذکری جمیل	بر لب بانو نوای یا مُجیب
با پریشانی میان حملش	زمزمه دارد که یا نعم الحیب
دست بالا می‌برد بنت‌الهُدی	وہ که دارد واقعاً حالی عجیب
با دل تبار بی‌بی می‌کند	یک نگاه دلبرش کار طبیب
بغض می‌گیرد گل‌ویش را ولی	باز می‌گوید که یا نعم الحیب
نغمه‌ای از هاتفی آید به گوش	می‌رود این کاروان و عن قریب
مرگ می‌آید به دیدار همه	از علی‌اصغر گرفته تا حبیب
دم گرفته حضرت روح‌الْقُدُس	می‌رود عینی به بالای صلیب
قدسیان در حیرت از امر خدا	وای این آقا شود خدُ التَّریب؟!
این همان ماه زمینی خداست	شهرتش در آسمان شَیْبُ الخُضیب
نام او پیچیده چون در آسمان	پر شد عرش کبریا از عطر سیب

شاعر: محمد مهدی رافع

قالب شعر: قصیده

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

کاروانی ز دور شد پیدا	در سکوت شکسته صحرا
کاروان قبیلۀ طاها	کاروان عشیرۀ سادات
کاروان امام عاشورا	کاروان سلاله های رسول
پنجمین آفتاب اهل کسا	کاروان عزیز حضرت حق
دشت نه! بلکه هفت سقف سما	دشت در زیر پایشان لرزان
همه مجنون صفت همه لیلا	همگی نور چشم پیغمبر
همگی مستجاب، چون عیسی	همه شان لاله روی، چون یوسف
هر که بیند جمال آن ها را	یاد تیغ و ترنج می افتد
یکطرف معنی "ذوی القربی"	یکطرف روح آیۀ تطهیر
در مثل، کعبه و صفا و منا	پور زهرا و ساقی و اکبر
به نهایت مؤدب و شیدا	این طرف یادگارهای حسن
مشک، بر دوش حضرت سقا	عَلَم کاروان به همراه
همه در پرده های حُجب و حیا	خیل ناموس حضرت حیدر
شیر غرّان بیشه لیلا	پرده دار مخدرات حرم
پرده را جا به جا کند حتی	باد، اینجا اجازه می گیرد
نه ز صورت، که قامت آنها	چشم دشمن هزار فرسخ دور
محمّلی محترم چو عرش خدا	محمّلی بی رکاب می آید

دور تا دور آن بنی هاشم	پیش رو، پور حضرت زهرا
عزّ و جاه و شکوه می‌بیند	هر که از راه می‌رسد اینجا
تا که گاه نزول می‌آید	ناگهان دشت می‌شود غوغا
دیده ها سوی خاک می‌افتد	تا که زینب زمین گذارد پا
ثانی حیدر است می‌گیرد	زیر بازوی زینب کبری
زانوانی غیور می‌آید	که شکوه حرم کند معنا
چشم بد دور، ناید آن روزی	کاروان را نظر زنند اعدا
ناید آن روز که عزیز بتول	در بیابان شود تک و تنها

وزن شعر: مفتعلن مفتعلن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ابوالفضل آردیان

قافله نور کجا می‌رود	مروه پی سعی صفا می‌رود
ذبح عظیمی که خدا گفته است	با همه هستی به منا می‌رود
ماه بنی هاشمیان بی بدیل	در پی خورشید ولا می‌رود
شبه نبی اکبر نیکو لقا	بهر شهادت به رضا می‌رود
طفل رضیعی که به تاب و تب است	تشنه پی آب بقا می‌رود
زینب کبری پی تعظیم عشق	روح قدر بهر قضا می‌رود
زینت سجاده و روح نماز	بهر تجلای دعا می‌رود
همره این قافله تا شهر عشق	دست اجل پای به پا می‌رود
گفت چنین طاهر شوریده حال	خون خدا سوی خدا می‌رود

شاعر: مجتبی حادق

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

او که دل کشته چشمان سیاهش باشد
شب غربت شد و اشکم شده جاری از نو
خواب دیده ست پی قافله اش مرگی را
آه انگار قرار است که در این صحرا
نیزه ها منتظر روی چنان خورشیدش
چه گناهی زده سر از دل مولا؟ شاید
خواب دیدم که دو دست است جدا از پیکر

می رود کوفه، خدا پشت و پناهِش باشد
سوزش قلب من از آتش آهِش باشد
چه قرار است مگر بر سر راهش باشد؟!
تیر و شمشیر پذیرای نگاهش باشد
سنگ هم منتظر صورت ماهش باشد
اینکه فرزندی علی بوده گناهش باشد
نکند دست علمدار سپاهش باشد...؟!!

شاعر: مرضیه عاطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

فهمیدم از دور و برم، آمد محرم
در کنج هیئت ها علم را تکیه دادند
مثلِ لهوف و مقتلِ ابنِ مقررَم
کنجِ حسینیّه؛ حسن سینه زد و گفت
فطرس خبر آورده که امشب نوشته
پیراهنم مشکِی شده! چون همزمان با
می خواست از من دور باشد شرّ شیطان
جان می دهم در آیه های سورۀ کُهِف
رخت عزا پوشید زینب! گفت با اشک

لبریز شد چشم ترم، آمد محرم
با این شاه با کرم، آمد محرم
سر تا به پا شعله ورَم، آمد محرم
دیدم چه آمد بر سرم، آمد محرم
جبریل بر بال و پرَم... آمد محرم
تعویضِ پرچم در حرم آمد محرم
دلواپسم شد مادرَم، آمد محرم
آتش گرفته حنجرَم، آمد محرم!
خون گریه کن ای معجرَم! آمد محرم!

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: جعفر ابوالفتحی

اشرف ز خلق و ما خلق الله عالمند
گاهی حسین، گاه حسن، گاه خاتمند
آنان جدا نکرده خریدار درهمند
گریه کنان هر شب ماه محرمند
آنها که عاشقند همه غرق شبنمند
حتی مناره‌های مساجد ز غم خمند
در تکیه حسین همه مست ماتمند
فصل عزای آن شه اعظم رسیده است

آنانکه روح را به تن مرده می‌دمند
اضلاع یک مثلث قائم به خالقند
شاه و گدا ز دیده آنها برابر است
با روضه‌های کربلا لطمه می‌زنند
ماه محرم است ببارید مثل ابر
حتی درخت کوچه به تعظیم رفته است
اینجا حسینیه است محل بکاء عرش
حی علی العزا که محرم رسیده است

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین ایمانی

امسال شالی مشکي من را شما بده
با دست خود تو لقمه هر روزه را بده
این اربعین غذای مرا کربلا بده
روزی گریه‌های مرا بی‌صدا بده
بد آمدم تو احسنُ الاحوال را بده
جرات برای توبه به این بی‌نوا بده
در خدمت به شاه به من دست و پا بده
ندبه بخوان نشانه‌ای از آشنا بده

آهی به وسعت همه سینه‌ها بده
مادر اگرچه این پسرت ناخلف شده
یک لقمه نان و روضه برای گدا بس است
ای روضه‌خوان گوشه گودال پر صدا
آماده نه... ولی به حسینیه آمدم
پیراهن عزای حسینت کجا و من؟!
او دست و پا زده که نجاتم دهد قبول
ماه محرم آمد و ماهت نیامده

شاعر: مجتبی صمدی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مستفعلن مستفعلن مستفعلن فع

شکر خدا که زنده هستم این محرم باز آمدم زیر لوای اشک و پرچم
 گر با بدی با خوبها، خواندیم در هم بوده دعای مادرت زهرا مُسَلِّم
 آقا برای ماهتان دلتنگ بودم
 دلتنگ رخت و شال مشکی رنگ بودم
 باز آمدم تا یار سینه‌چاک باشم در روضه‌هایت زائر افلاک باشم
 اشکی بده تا پاک پاک پاک باشم شاید که سال بعد زیر خاک باشم
 ای کاش با عشق شما زیبا بمیرم
 در کربلا در روز عاشورا بمیرم
 از کودکی با عشقتان من قد کشیدم بد دیدی از من از تو جز خوبی ندیدم
 هر جا که بوده روضه‌ات با سر دویدم با روسیاهی آمدم کن روسفیدم
 من را جدا از خود مکن تا زنده هستم
 حُرّی بساز از من که من شرمنده هستم
 تو پرچمت باشد سیه من رو سیاهم تو عصمت مطلق ولی من در گناه
 تو پادشاهی من سیاهی سیاهم اما همیشه با شما در قتلگاه
 عُمری بود با داغتان بد حالم آقا
 لطمه زنان روضه گودالم آقا
 تو بودی و در امتحان حق قبولی تو بودی و مظلومی آل رسولی
 تو بودی و گودال بود و شمر و خولی آمد سنان با نیّت و قصد فضولی

یکدفعه با پا پیکر تو زیر و رو شد

دستان زینب آنطرف تر پُر ز مو شد

مکشوف می‌گویم که در مقتل چها شد پاهای زهرا تا که در گودال وا شد

یکدم زمین لرزید غوغایی بپا شد از مُهرهٔ اوّل سرت از تن جدا شد

سر ها به نی شد تا به کوفه ریشه بردند

رأس شما را زودتر با کیسه بردند

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناصر شهریاری

در دلم از روضه‌ات شور مُحَرَّم یا حسین

ای سراپای وجودت نور خاتم یا حسین

در سپاهت می‌شود آنکس که مُحَرَّم یا حسین

من گدایم من گدایم من گدایم یا حسین

کن گذر ای ماه در تاریک قبرم یا حسین

ای پناه بی‌پناهان دو عالم یا حسین

زانکه مادر با غم تو داده شیرم یا حسین

از کدامین روضهٔ تو من بخوانم یا حسین

وای از حال رباب و این همه غم یا حسین

می‌نویسم که ز داغش شد قدت خم یا حسین

روضه‌خوان روضه‌هایت خواهر تو زینب است

السلام ای روضه‌ات آغاز ماتم یا حسین

خون‌بهای خون تو گردیده خون کبریا

مطمئنأ از دعای خیر زهرا و علی‌ست

تو عزیز عالم و نعم الامیر عالمی

عاقبت دست اجل من را به خاکم می‌برد

در شب قبرم بیا و دست من را هم بگیر

من بدون روضه می‌میرم نمی‌مانم دمی

اذن می‌خواهم بگویم تا چه شد در کربلا

می‌نویسم روی دستت اصغر تو ذبح شد

می‌نویسم که علمدارت به خاک و خون نشست

می‌نویسم که تنت پامال سمّ مرکب است

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: مجید رجبی

پیرهن های سیاه و شال ماتم را مگیر
قطره قطره اشک جاری همچو زمزم را مگیر
جان زهرا این غم و این آه و ماتم را مگیر
پس طیبیانه ز ما دارو و مرهم را مگیر
یارب از سینه زنان این نوحه و دم را مگیر
کشته شد با کام عطشان میوه قلبم حسین

گرچه ما بد کرده ایم از ما محرم را مگیر
چشم ما نذر عزای شاه بی سر بوده است
با غمش عمری ست مأنوسیم زهرا شاهد است
روضه اش دار الشفای دردهای شیعه است
ما ز طفلی سینه زن های حسینی بوده ایم^۱
دم گرفته مادری ریز سرشک از هر دو عین

وزن شعر: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: ژولیده نیشابوری

کاین دم به کنج محمل در ماتمت نشستم
دبیاچه سخن را از حرمت تو بستم
پیوند دیده و دل از غیر حق گسستم
چون عاشق صدای داودی تو هستم
زیرا که بود کوتاه از دامن تو دستم
کاینسان زبوی عطر آن دلشکسته مستم
ای سربه من نگاهی من خواهر تو هستم

ای سربه من نگاهی من خواهر تو هستم
تا صوت دلربایت از روی نی شنیدم
تا جلوه ی خدا را دیدم ز روی ماهت
ای نازنین برادر قرآن بخوان برایم
دیشب به یاد رویت تا صبح ناله کردم
گویا که بوده ای تو دیشب به نزد مادر
"ژولیده" بار دیگر برگو که گفت زینب

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدمسعود طباطبایی

بغضم شکست و لطف تو نمزم شروع شد
 کمکم چکید و جوشش زمزم شروع شد
 از آن زمان که گریه خاتم شروع شد
 تا آیه آیه سوره مریم شروع شد
 ماه عزا و نوحه و ماتم شروع شد
 مشکی به تن کنید؛ محرم شروع شد!
 تا ذکر «یا رقیه» گرفتم... شروع شد

شکر خدا که ماه محرم شروع شد
 ما را قلیل اشک مقام خلیل داد
 آورده با تولد خود رسم دیگری
 شد شرحه شرحه سینه پیغمبر خدا
 «باز این چه شورش است» بخوان نوحه خوان که باز
 رنگی و رای سرخی خون حسین نیست
 می‌خواستم برای سرودن بهانه‌ای

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدپوریا هاشمی

سربلندان دو عالم سر به دیوار تواند
 در محرم‌ها همه مردم پی کار تواند
 تا قیامت پس همه ادیان بدهکار تواند
 سیزده معصوم دیگر هم عزادار تواند
 گریه کن‌های تو آقا جزو انصار تواند
 مستجاب الدعوه‌اند آنانکه بیمار تواند
 انبیا و اولیا در بین زوار تواند
 سینه زنها دم به دم مشتاق دیدار تواند
 آه با آزار زینب فکر آزار تواند

عرشیان جارو کش مشتاق دربار تواند
 مرد و زن پیر و جوان دارند خدمت می‌کنند
 بی‌تو از اسلام که نه از خدا حرفی نبود
 وتر موتور خدایی ای حسین ابن علی
 گریه ما باعث تسکین قلب فاطمه‌ست
 نوکران تو دعا کردند و حل شد مشکلم
 ما که باشیم اسم زائر روی ما باشد حسین
 قبر تو جنّات تجری تحتها الانهار ماست
 زینب افتاد و سرت افتاد از نی بر زمین

شاعر: سید روح الله مؤید قالب شعر: مسمط وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قنوس غم صلا زده لبیک یاحسین عشاق را صدا زده لبیک یاحسین
نقشی به هر کجا زده لبیک یاحسین بر پرچم عزا زده لبیک یاحسین
آتش به قلبها زده لبیک یاحسین

بیرق به پا کنید که هنگام ماتم است دمامه آورید که داغ دمام است
احوال آسمان و زمین جمله در هم است باز این چه شورش است که در خلق عالم است
دنیا تو را صدا زده لبیک یا حسین!

ای روشن از تجلی تو آسمان من سرشار از محبت و عشقت جهان من
ای عبد خانوادگی خانمان من خورده است مهر مهر تو بر قلب و جان من
این مهر را خدا زده لبیک یاحسین

معراج آیتی ز مقام و جلال تو قوسین شرح ابروی همچون هلال تو
دیگر نیامده است و نیاید مثال تو فرمود مصطفی به بیان کمال تو
بر عرش کبریا زده لبیک یاحسین

ما کیستیم تا که فدای سرت شویم یا جان نثار و سینه زن اصغرت شویم
خواهیم اگر که خاک ره خواهرت شویم باید مدافع حرم دخترت شویم
بر دهر پشت پا زده، لبیک یاحسین

حجت تمام شد حجی داده ایم ما تا آخرین نفس همه استاده ایم ما
فرمان به گوش رهبر آ داده ایم ما همچون مدافع حرم آماده ایم ما
از خون به سر حنا زده لبیک یاحسین

شکر خدا که داغ تو بر جان خریده ایم گشتیم در جهان و تو را برگزیده ایم
عشقت چه کرده با دل ما و چه دیده ایم در شاهراه کوی شهادت شنیده ایم

آغاز و انتها زده لبیک یاحسین

فطرس گواه می‌دهد آقای تو را خُر دیده است حسن پذیرایی تو را
تاریخ شاهد است شکیبایی تو را زینب لوای غربت و تنهایی تو را
در دشت کربلا زده لبیک یاحسین
داغی که آب خواستنت بی‌جواب ماند داغی که پیکرت وسط آفتاب ماند
آن داغ حسرتی که به قلب رباب ماند آن صحنه‌ای که از تو و بزم شراب ماند
آتش به قلب‌ها زده لبیک یاحسین

وزن شعر: مفتعلن فاعلن مفتعلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد قاسمی

طالب این اشك‌ها خُداى حسین است
اشكى اگر ریختم برای حسین است
در همه جا صحبت از وفای حسین است
هر که سرش خاك زیر پای حسین است
آن که سرش گرم در هوای حسین است
عرش خدا خیمه عزای حسین است
پیرُهن مشکی عزای حسین است
هر که غریب است آشنای حسین است
ای که دم گرم‌ت از عطای حسین است
گر که به او و صلّم از دعای حسین است
روی سرم سایه لوای حسین است
چون گِلَم از خاك کربلای حسین است

نیت اگر سوختن به پای حسین است
طبق روایت حسین گُشته اشك است
در همه جا گفت‌گوست از حسناتش
يك سر و گردن سر است از همه در حشر
سر به هوا کی شود از عشق مجازی؟
چون حرّمش عرش و روضه‌اش حرم اوست
جامه احرام حاجیان مُحَرّم
خوب نظر کن به چار گوشه عالم
خرج عزای حسین کن نفست را
نیستم اندازه گدایی کویش
مَنّتی از پرچم کسی به سرم نیست
آخر سر بازگشت من به سوی اوست

وزن شعر: مفاعیل فاعلاتن مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: بردیا محمدی

برای سوختن امشب کمی زمان بدهید
 به این کبوتر پر خسته آشیان بدهید
 محرم آمده، لطفاً پناهمان بدهید
 که جای خوب و مساعد به میهمان بدهید
 به من میان همین کفش‌ها، مکان بدهید
 درخت عاطفهام را کمی تکان بدهید
 به این گرسنه گریه، دو تکه نان بدهید
 برای بردن نامش به من زبان بدهید
 حلاوت عسلش را به هر دهان بدهید
 بلند مرتبه شاه مرا امان بدهید
 نگین خاتم خود را به دشمنان بدهید^۱

قرار بود به پروانه‌ها امان بدهید
 به روی بام حسینی یا کنار حیاط
 قسم به چادر خاکی مادرش زهرا
 بگو به صاحب خانه نیاز نیست، بگو
 نیاز نیست، به والله راضی‌ام دم در
 هنوز میوه چشمان من نیفتاده
 تنور «اشک محرم» دوباره داغ شده
 خدا نیاورد آن روز را که لال شوم
 چقدر گفتن نام حسین شیرین است
 «بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد»
 چه خوب می‌شد اگر قبل عصر روز دهم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا اسماعیلی

در چشم من، دوباره غمی سایه‌گستر است
 در چشم من، قیامتی از تیغ و خنجر است
 این مرگ سرخ، زندگی سبز دیگر است
 «هیئات منا الذله» تو را حرف آخر است
 «کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است»

ماه محرم است و دلم باغ پرپر است
 در قلب من، قیامتی از کربلای توست
 تو زنده‌ای، حقیقت مظلوم تا ابد!
 جان‌ها فدای نهضت سرخ تو یا حسین!
 این قصه نیست، معجزه سرخ عاشقی‌ست

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل مستند نبودن و یا تحریفی بودن مطالب و مغایرت با روایات معتبر؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور اجتناب از گناه تدلیس یا تحریف سخنان ائمه؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: موسیٰ علیمراد

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفاعیل فاعلاتن مفاعیل فاعلن

چگونه شکر بگویم که زنده ماندم من
 چگونه شکر بگویم اجل امانم داد
 چه قدر شور دلم زد به ماه غم نرسم
 به شوق این دهه شور و ماتمت آقا
 چگونه شکر بگویم که باز گریانم
 تمام ترس من این بود با دلی حیران
 امان دهید خودم بین روضه می‌میرم
 برای روضه هفتم چه نذرها کردم
 سپرده‌ام به دو دستم کند گریبان چاک
 میان روضه سقا که جان به لب آید
 به چشم گفته‌ام از اشک پُر کند مشکی
 شب دهم نفسم را دگر نمی‌خواهم
 تمام حاجتم این است تا که ظهر دهم
 همان زمان که سماوات بر زمین افتاد
 میان خیل شغالان فتاد چون شیری
 همه زدند و سپس شمر آمد و خنجر
 برید سر ز تنت با دوازه ضربه

به ماه روضه تو خویش را رساندم من
 که باز چشم تر من به بیرقت افتاد
 به زیر سایه این بیرق و علم نرسم
 تمام سال شمردم همه نفس‌ها را
 شبیه زلف پریشان تو پریشانم
 شب رقیه نباشم میان گریه کنان
 شب ششم جگرم را به دست می‌گیرم
 که لای لای بخوانم به دور او گردم
 برای آن همه اکبر که اوفتاده به خاک
 شبیه دخترکان تو ضجه خواهم زد^۱

مگر ز شرم نریزد دگر عمو اشکی
 برای شام عزایت سحر نمی‌خواهم
 جنازه‌ام برود روی دوش این مردم
 بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد
 یکی به نیزه زد و دیگری به شمشیری
 نشست روی ورق‌های مصحف پرپر
 جدا شد آخر سر عرش از تن کعبه

^۱. با توجه به اینکه بعضی از مراجع لطمه زنی را جایز ندانسته و آن را مقدمه ای برای عمل نادرست قمه زنی می دانند بیت زیر

تغییر داده شد

شاعر: علیرضا خاکساری قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

هلا که ماه محرم بهار بیداری‌ست چقدر کودک مظلوم تشنه یاری‌ست
 به حکم صادره کل یوم عاشورا میان غزه و سوریه کربلا جاری‌ست
 بعید نیست اگر منع آب هم بشویم چرا که راه سعادت مسیر دشواری‌ست
 مباد وعده دشمن فریب‌مان بدهد در این زمان که چنین قحطی وفاداری‌ست
 به زیر بیرق دشمن اگر که سینه زدیم نه عزت است نه شوکت مذلت و خواری‌ست
 به دل کتیبه هیئات من الذله زدیم چرا که فلسفه و حکمت عزاداری‌ست

شبیه این همه ابر بهار این شب‌ها

ببار چشم تر من ببار این شب‌ها

به ذره گر نظری پور بوتراب کند به آسمان رود و کار آفتاب کند
 دخیل دامن باب الحوائج غم نیست اگر تمامی عالم مرا جواب کند
 ندیده چشم کسی تا بحال در دنیا **به گریه کودک شیرخواره انقلاب کند^۱**
 به گریه هم شده فهماند بعد از این باید حسین روی علی اصغرش حساب کند
 به زین دست پدر شد سوار طفل حرم که دشت را به سر حرمله خراب کند
 نگفت حرمله با خود که تیر کوچک‌تر **برای حنجر شیرخواره انتخاب کند**
 نگفت حرمله با خود که ممکن است این تیر حسین فاطمه را از خجالت آب کند
 نگفت حرمله با خود که ممکن است این تیر چقدر خون به دل مادرش رباب کند

۱. با توجه به اینکه تصریح بر شش ماهه بودن در کتب تاریخی متقدم و معتبر نیامده است و این موضوع برای اولین بار در قرن سیزدهم در کتاب ذخیره الدارین آمده است بیت زیر تغییر داده شد، ضمناً موضوع تیر سه شعبه در هیچ مقتل نیامده است.

به گریه کودک شش ماهه انقلاب کند

برای حنجر شش ماهه انتخاب کند

ندیده چشم کسی تا بحال در دنیا

نگفت حرمله با خود که تیر کوچک‌تر

به میهمانی تیر یل افکنی رفته^۱ مگر به دیدن جدش نبی شتاب کند
 دلیل سرخی تنگ غروب دانی چیست؟ ز خون حنجر او آسمان خضاب کند
 بیا به زمزمه آب آب گریه کنیم
 به پای مرثیه‌های رباب گریه کنیم

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: علیرضا وفایی

من آن خدای پرستم، که شد خدای حسین
 اگر که سر بگذارم به خاک پای حسین
 بهشت زینت اگر نیست با لوای حسین
 اگر که پهن کند سفره‌ای گدای حسین
 خودم، زنم، پدرم، مادرم فدای حسین
 به گوش می‌رسد آوای آشنای حسین
 دوباره شهر قیامت شده برای حسین
 هوا، هوای محرم، هوا، هوای حسین
 سلام ما به حسین و به کربلای حسین
 اگر که یاد کنیم از سر جدای حسین
 چگونه جان ندهم پای روضه‌های حسین
 رواست گریه کنم خون به بوریای حسین
 اگر که شامل حالم شود دعای حسین

چون از ازل شده‌ام سخت مبتلای حسین
 علی‌الصباح قیامت نمی‌کنم قد راست
 قسم به جان امامم نمی‌روم هرگز
 پیمبران به ضیافت روند بی‌تردید
 تمام هستی و دارایی‌ام جز اینها نیست
 به گوش می‌رسد آهنگ زنگ قافله‌اش
 سیاه بر تن شهرم چقدر می‌آید
 هوای هرچه به جز اوست رفته از سر من
 نوشته‌اند به روی کتیبه هیأت
 قسم به ناحیه هر روز، روز عاشورا است
 سلام تشنه عریان! سلام کشته اشک!
 بدون غسل و کفن مانده‌ست در صحرا
 مرا دمشق شهیدم کنند بی‌تردید

^۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن اصابت تیر سه شعبه به حضرت علی اصغر تغییر داده شد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مرضیه عاطفی

خون گریه‌های عالم بالا شروع شد^۱

بی‌تابی و تلاطم دریا شروع شد

با گریه نوحه‌خوانی صحرا شروع شد

هفت آسمان سیاه به تن کرد و باز هم

محزون‌ترین عزای دو دنیا شروع شد

حیّ علی محرّم و حیّ علی‌العزا

مقبل بیا! گدایی ماه‌ها شروع شد

شالِ عزا به گردنش و گفت محتشم:

قلبم شکست و روضه از اینجا شروع شد

باز این چه شورش است که در؛ زیر پرچمت

دل‌وایسی نوکرت آقا شروع شد

ذکر لبث «أعوذُ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ»

دلشوره‌های زینب کبری شروع شد

شد خیره بر گلویت و یکریز بغض کرد

أمن یُجیبِ حضرت زهرا شروع شد!

آماده کرد خنجر خود را همینکه شمر

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن زعفرانیه

سر داده‌ایم ناله و ماتم برایتان

آمد دوباره موسِمِ ماهِ عزایتان

با افتخار، خادمی روضه‌هایتان

از کودکی به لطف خدا قسمتم شده

اربابِ من، چشَمِ من و خاکِ پایتان

خاکِ قدومتان به طلا هم نمی‌دهم

این جانِ بی‌ارزشِ نوکر فدایتان

ای‌کاش من فدایی راه شما شوم

بدجور می‌کند دل تنگم هوایتان

در بین شورِ سینه‌زنی‌ها و گریه‌ها

توفیق دیدنِ حرمِ کربلایتان

آقا بیا و با گرم‌ت روزیم نما

۱. با توجه به اینکه بعضی از مراجع لطمه زنی را جایز ندانسته و آن را مقدمه ای برای عمل نادرست قمه زنی می دانند

بیت زیر تغییر داده شد

شاعر: سیدپوریا هاشمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن

خاک مسیر کریم سرمه چشم گداست
پرچم مشکی زدیم هیئت ما شد حرم
بزم محبت بیا تا بشناسد تورا
هرکه خدایی شده لطف حسین است و بس
خانه قبرش بهشت! اهل دلی خوب گفت
طب و مطب جای خود دلخوش اینها نشو
کرب و بلا خواستی هیچ نشو ناامید
عرش خلاصه است در صحن شریف حسین

هرکه در این جاده نیست فارغ ازین ماجراست
تا همه روشن شوند روضه حسابش جداست!
فاطمه با تک تک سینه زنان آشناست
رونق هر مسجدی لطف حسینیهاست
اینهمه بزم عزا باعث دفع بلاست
دور خودت هی نگردد تربت آقا دواست
زود به مشهد برو کار بدست رضا است
ما که کسی نیستیم زائر قبرش خداست

شاعر: محمد قاسمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای سایه سار گیسوی تو سرپناه ما
مهر تو آتشی ست به شدت گناه سوز
تا سهم اشک ما برسد باز دوخته ست
تا بر جبین مان عرق نوکری توست
مثل همیشه باز ندیده گرفته شد
مقصود، اگر خداست و مقصد اگر که عرش
تمرین کنیم بلکه کمی مخلصیت شویم
با ذاکرت بگو به بیان احتیاج نیست

ای صبح و شب شمایل تو مهر و ماه ما
ماه تو ماه بخشش جرم و گناه ما
با صد هزار امید به چشمت نگاه ما
هر شب مُعطر است لباس سیاه ما
با لطف گریه های عزا، اشتباه ما
باید به کربلا برسد ختم راه ما
شاید اثر کند به دل خلق، آه ما
وقتی که هست روضه تو قتلگاه ما

شاعر: سیدپوریا هاشمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

غم اگر از توست مُردن پای این غم راحت است
 بعد سیصد سال اگر نام حسین آمد وسط
 ما دودم دادیم اما یک دمش هم کافی است
 یا حسین ما محرم، یا رب ماه خداست
 دختران شهر النگو خرج هیئت می‌کنند
 هرچه باشم باز هم در روی من وا می‌کند
 مال دنیا را نمی‌خواهم به من گریه بده
 هرکه رفته کربلا خیر دو عالم دیده است

سوختن با روضه و با اشک و ماتم راحت است
 سوی جنت رفتن حوا و آدم راحت است
 مرده زنده کردن ما با همین دم راحت است
 پس رسیدن تا خدا ماه محرم راحت است
 حرف روضه می‌شود حاتم شدن هم راحت است
نوکر این خانه‌ام دیگر خیالم راحت است^۱
 دخل و خرج گریه‌کن حتی شود کم راحت است
 کربلا رفته خیالش از دو عالم راحت است

شاعر: امیر عظیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای اهل آسمان و زمین غم شروع شد
 حور و ملک، پری و بشر زار می‌زنند
 باز این چه نوحه‌ایست که بر سینه می‌زنم
 روضه، خروش، زمزمه، واحد، زمینه، شور
 نوحه‌ا علی‌الحسین، امام زمان گریست
 از عرش بوی پیرهن خونی حسین
 ده روز بعد خواهرش از حال می‌رود

ماه عزای عالم و آدم شروع شد
 هنگامه مصیبت اعظم شروع شد
 باز این چه مرثیه‌ست که اشکم شروع شد
 جانم حسین، سینه‌زنی، دم شروع شد
 اشک و عزای فاطمه نهم شروع شد
 آورده جبرئیل، محرم شروع شد
 ده روز بعد شمر به گودال می‌رود

^۱. بیت زیر به جهت عدم رعایت توصیه‌ی علما و مراجع تغییر داده شد، فراموش نکنیم که سیدالشهدا رهرو واقعی می‌خواهد نه سگ!!!

شاعر: هستی محرابی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

تا ماهِ عزا جلوه کند از افقِ غم^۱

از داغ حسین مرثیه خوان می‌شود عالم
گو محشر کبراست و یا صیحهٔ اعظم
بر پا بشود عرشِ خدا مجلسِ ماتم
زین غصه سیه‌پوش شود عالم و آدم
انگار قیامت شد و عالم همه در هم
کم هست قبالِ غمِ جانسوزِ محرم
پس هر چه بلا بارد اگر هست مسلم
کی می‌شود این واقعه را کرد مجسم

خورشید غمین می‌شود و ماه مکدر
غم پردهٔ نیلی بکشد ارض و سما را
دریا به خروش آید و کوه‌ها متلاشی
صد وای دریغا نه فقط مسجد و محراب
زین واقعه گر پرده فتد از رخِ محشر
بس داغ گلِ فاطمه جانکاه و ثقیل است
وقتی‌که خدا از غم او مرثیه خوان است

شاعر: رضا قاسمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

زمین انداختم در روضه‌ات بار گناه‌م را
هزار و چارصد سال از تو دور افتاده‌ام؛ اما
به یاری آمدم با لشکری از قطره‌های اشک
محرم تا محرم را عزادارم برای تو
هوای چشم‌های خیس خود را داشتم ارباب
من از دیوارهای تکیه‌ات هم خیرها دیدم
همیشه سایهٔ دستِ تو را روی سرم دارم

و شستم با گلابِ چشمِ خود روی سپاهم را
به هیئت می‌شوم سرباز، شاهِ کم سپاهم را
نگیر از چشم‌های پر گناه من سلاحم را
به شوق روضه‌ات گم کردم آقا سال و ماهم را
اگر از سارقانِ اشک، دزدیدم نگاهم را
نخواهم داد، حتی آجری از تکیه‌گاهم را
همیشه آرزو کردم ببوسم سرپناهم را

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: مستفعّلن مستفعّلن مستفعّلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدپوریا هاشمی

اسم تو را بُردم مرا زهرا دعا کرد
 کشتی تو بر آب افتاد و چه‌ها کرد
 در محضر تو میتوان مس را طلا کرد
 خیلی جوان در ماتمت رو به خدا کرد
 بابای من آمد مرا وقف شما کرد
 بی‌معطلی برروی من آغوش وا کرد
 دستی که بار روضه‌ات را جابه‌جا کرد
 این‌حرف سلطان روضه‌ها را کربلا کرد
 لعنت بر آنکس که تو را عریان رها کرد

رحمت بر آنکه با تو من را آشنا کرد
 هرکس به یک نوعی به درد روضه‌ات خورد
 حُرّ ریاحی با تو شد حُرّ حسینی
 ماه خدا یک شعبه‌اش ماه حسین است
 در دسته سینه‌زنی یادم نرفته
 جانم به این آقا! که هر چه توبه کردم
 سوگند بر زهرا که محتاج کسی نیست
 یابن الشیبی گفت و دلها زیر و رو شد
 لعنت بر آنکس که سرت را ذبح کرد و

وزن شعر: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: مرضیه عاطفی

آشفته روزگارم، فکری به حال من کن
 دست تو می‌سپارم فکری به حال من کن
 بالا گرفته کارم، فکری به حال من کن
 خیلی امیدوارم... فکری به حال من کن
 بنشین کمی کنارم فکری به حال من کن
 جز تو کسی ندارم! فکری به حال من کن
 آنجا که در فشارم فکری به حال من کن

بی‌تاب و بیقرارم، فکری به حال من کن
 عمریست هر محرّم بار گناه خود را؛
 در گیر و دار غفلت نفسم مرا زمین زد
 در کشتی نجاتت جایی برای من هست؟!
 با إذن مادر خود یکبار بعدِ روضه
 «نعم الأمير» عالم، ردّم نکن! به قرآن
 دست مرا بگیر و در اولین شبِ قبر

شاعر: وحید محمدی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن
آقا سلام بر غزل اشکِ ماتمت چندی گذشت در غم هجران اشک تو آقا سلام ماه محرم شروع شد خون می‌شود دل همه عالم ز غصه در بین روضه غم دل من را گرفته بود من بین این همه غم و اشک و فراق و داغ^۱ خانم چقدر شکل جوان مادرت شدی	بر مسجد و حسینیّه و روضه و دمت پَر می‌کشید دل به هوای محرمّت آمد بهار زخم دل ما و مرهمت آن لحظه‌های آخر و گودال و آن غمت وقتی رسید روضه به انگشت و خاتمت ای زینب آمدم که شوم یار و همدمت با صورت کبود و همان قامت خمت	

شاعر: حسن کردی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفاعیل فاعلاتن مفاعیل فاعلن
دوباره پُر شده قلب من از هوای شما دوباره بی‌سر و سامان روضه‌ها هستم تویی دلیل همیشه بهاری چشمم دوباره پیرهنم غرق حُسن یوسف شد در این لباس عزا پیر می‌شوم هر سال تمام عمر درون دلم که خانه توست قسم به خاطره‌هایی که در خیال من است	گرفت دست مرا اشک روضه‌های شما چراغ راه شبنم پرچم عزای شما خیال گریه ندارم به جز برای شما وزید بوی مُحرم ز نینوای شما چه خوب می‌گذرد عمر من به پای شما نخواستم بنشیند کسی به جای شما نمی‌رود ز سرم فکر کربلای شما	

^۱ ابیات زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر ابیات اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین ابیات زیر کنید.

ای زینب آمدم که شوم یار و همدمت
با صورت کبود و همان قامت خمت

ما بین این همه غم و اشک و فراق و داغ
زینب چقدر شکل جوان مادرت شدی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: پوریا باقری

آلوده‌ای ز لطف تو بوی خدا گرفت
 این پُر گناه، پیکر ما هم جلا گرفت
 آخر رسید ماه غمت، روضه پا گرفت
 بوی بهشت آمد و دلشوره را گرفت
 می‌گفت مادرت: که دعای شما گرفت
 زهرا برایمان سفر کربلا گرفت
 آنجا که تیر حرمله، از ما تو را گرفت
 آنجا که شمر موی تو را بی‌هوا گرفت
 از داغ اینکه رأس تو بر نیزه جا گرفت
 با گریه گفت پیر هنت را کجا گرفت؟
 شد تیره آسمان و همه ماسوا گرفت
 اینجاى روضه بود، دل مصطفی گرفت

شکر خدا که باز نگاهت مرا گرفت
 شکر خدا لباس عزا بر تنم نشست
 یک سال می‌شود که به تقویم خیره‌ام
 خیلی کشیده‌ام غم و دلشوره تو را
 ای کاش این دهه وسط روضه‌ات به ما
 امسال اربعین، همه مهمان زینبیم
 بگذار تا بیایم و سر را فدا کنم
 آنجا که تیر آمد و در سینه‌ات نشست
 امسال قول می‌دهم از غصّه دق کنم
 بالا گرفت پیکرتان را به روی دست
 «آیا تویی برادر من؟ نیست باورم»
 «رو کرد بر مدینه، که یا ایها الرسول»

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدرضا جعفری

گل غریب نوازم که گریه شب‌نم اوست
 که هر چقدر بیایند باز هم کم اوست
 ثواب ما کرم او، گناه ما غم اوست
 سیاه‌پوش شهیدی که گریه مرهم اوست
 نگاه ما به شب اول محرم اوست

اسیر هجرت نورم که ذره همدم اوست
 مگو چقدر زیادند سائلان حرم
 هوای انس عزیزی به سینه دارم که
 همیشه سینه‌زن کشته عطشناکم
 هر آنچه بود گذشت از فضیلت شب قدر

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: وحید قاسمی

این شهر بی مجالس روضه جهنّم است
زیباترین تجلّی عشق مجسم است
شکر خدا که بر سر این کوچه پرچم است
بالش شکسته است، قدّش هم کمی خم است
یعنی خوش آمدید و همان خیر مقدم است
صد حیف سوی چشم گنهار ما کم است
فصل بلوغ شیعه یقیناً محرم است
روضه به شور و واحد و نوحه مقدّم است

در کوچه‌ها نسیم بهشت محرم است
پیراهن سیاه عزاداری شما
شکر خدا که هیأت‌مان باز دایر است
بیرون ندیده‌اید زنی ایستاده است؟
لبخند تلخ فاطمه بر تک تک شما
من که ندیدمش دم در، خب شما چطور؟
پرواز می‌کنیم از این پیله‌های تنگ
در مجلس عزای امام قتیل اشک

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن کردی

همه سال من محرم توست
که حسینه‌های اعظم توست
سایه سارش نسیم پرچم توست
چشمه در چشمه اشک زمزم توست
با همین اشک‌ها که مرهم توست
روضه سخت آخرین دم توست
چشم نامحرمان به محرم توست
مادرت روضه‌خوان ماتم توست

غم اگر هست در دلم غم توست
تو به این چشم‌ها نظر داری
شهر آلوده از تباهی‌ها
پشت پلک فرشته‌های خدا
روضه‌ات را همیشه می‌بارم
موج در موج گریه‌ام وقتی
آه ای غیرت قبیلۀ عشق
زخمی نیزه‌های دین داران

شاعر: حمیدرضا برقی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعّلن

اگر چه مثل محرم نمی‌شوم هرگز
 مرا ببخش مرا چون که خوب می‌دانم
 اسیر جاذبه حُسن یوسف یاسم
 گناه کارم و حتی بدون اذن شما
 به جان عشق قسم غیر چهارده معصوم
 قسم به قلب سپیدت سیاهپوش کسی
 نمی‌فُرات بی‌اور چرا که من قانع
 در انتهای غزل من دوباره می‌خواهم

جدا ز روضه و ماتم نمی‌شوم هرگز
 که توبه کردم و آدم نمی‌شوم هرگز
 که محو در گل مریم نمی‌شوم هرگز
 بدان نصیب جهنم نمی‌شوم هرگز
 به پای هیچ کسی خم نمی‌شوم هرگز
 بجز شهید محرم نمی‌شوم هرگز
 به سلسبیل و به زمزم نمی‌شوم هرگز
 فقط برای تو باشم نمی‌شوم هرگز

شاعر: جواد حیدری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

دوباره این دلم شده، اسیر و مبتلای تو
 اگر ز تو جدا نی‌ام، به شکر حق حسینیم
 به يك اشاره لب‌ت، گره ز کار و شود
 شبیه خط آیه‌ها، که ظاهرش سیاهی است
 چه کار کرده‌ای حسین، که در میان عالمین
 خدا کند در دو جهان، چه در نهان چه در عیان
 خوشا بر آنکه حاجتش، ز سوی حق روا شود
 در این دهه ز مادرت، ز دخترت ز خواهرت

مگر مُحَرَّم آمده، که شد بپا عزای تو
 تمام حاجتم بود، دیدن کربلای تو
 دل شکسته‌ام رسد، به صحن با صفای تو
 باعث رو سپیدی است، سیاهی عزای تو
 شده است خون بهای تو، فقط خدا، خدای تو
 کنیه و اسم من شود، نوکر با وفای تو
 رسد زمان مُردنش، میان روضه‌های تو
 طلب کنم که قسمت، شبی شود دعای تو

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد رضا رضایی

ای گشته‌ای که جان دو عالم فدای تو
هر شب شده عبادت من روضه‌های تو
شکر خدا شکسته دلم در عزای تو
با چشم خیس بین حسینی‌های تو
ممنونم از ترحم و لطف و عطای تو
وقف شماسست بود و نبود گدای تو
کاسه بدست گوشه دار الشفای تو
حالا دلم رسیده به پائین پای تو

شکر خدا دوباره شدم مبتلای تو
شکر خدا نسیم محرم وزیده است
باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
باور نمی‌کنم که دوباره نشستهام
با اذن مادرت به سر و سینه می‌زنم
من با غذای روضه تان رشد کرده‌ام
بیمار عشقم و ده‌های بسته‌ام دخیل
این عطر سرخ می‌وزد از سمت قتلگاه

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد میرزایی

اشک، ارثی ست که از حضرت آدم داریم
تا غمت در دل ما هست، مگر غم داریم؟
گاه در خلوت خود بارش نم‌نم داریم
ما فقط غمزه چشمان تو را کم داریم
عقل و عشق است که در ذکر تو باهم داریم
ما چه کاری به بهشت و به جهنم داریم؟!
خوف داریم اگر از تو، رجا هم داریم
تا ابد در دل خود داغ محرم داریم

روز و شب در دل دریایی خود غم داریم
شادی هر دو جهان در دل ما پنهان است
گاه در هیأت رعیدیم و پُر از طوفانیم
تازه آغاز حیات است شهید تو شدن
عقل در دایره عشق تو سرگردان است
در قیامت دل ما در پی قد قامت توست
خنده‌ات جنت و اخم تو عذابی ست الیم
از ازل شور حسین بن علی در سر ماست

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا حمامی

این ذکر عالم است سلامّ علی الحسین
هرجا که پرچم است سلامّ علی الحسین
تنها همین دم است سلامّ علی الحسین
نه؛ باز هم کم است سلامّ علی الحسین
هم ذکر خاتم است سلامّ علی الحسین
این ذکر مرهم است سلامّ علی الحسین
گوئید این دم است سلامّ علی الحسین
باز این چه ماتم است سلامّ علی الحسین
مدیون این دم است سلامّ علی الحسین
این اسم اعظم است سلامّ علی الحسین

عالم مُحَرَّم است سلامّ علی الحسین
این جمله واجب است بگوئیم و بشنویم
بعد از خدا و قبله سوال درون قبر
هر ثانیه اگر چه بگوئیم این سلام
هم ذکر فاطمه است سلامّ علی الغریب
بر زخم‌های پیکر آقای تشنگان
هر کس ز بهترین دم عالم سوال کرد
واجب شده است در همه جا شعر محتشم
هرکس شده است محرم حق هرکسی که هست
وقتی خدا نوشته به عرشش غم تو پس

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن کردی

ما زنده مانده‌ایم به شوق مُحَرَّمت
آرام می‌شویم فقط پای پرچمت
هر کس گذاشت پای دلش جای مقدمت
آهنگ زندگانی ما نوحه و دمت
ما بر خلاف جمع شدیم عاشق غمت
از کودکم بساز یکی مثل «مسلمت»
ای کاش قصه بود اسیری محرمت

سوگند بر نسیم دل انگیز ماتمت
چون رود خسته‌ای که به دریا رسیده است
از سنگلاخ مهنت دنیا عبور کرد
ای شور عشق لذت شیرین زندگی
مردم تمام عمر گریزان از غمند
از من گذشت خوب غلامی نبوده‌ام
حُسن ختام شعر گریزی ز روضه نیست

شاعر: حسن گردی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

روضه شروع شد دل ما را بیاورید
 یک سال می‌شود که پَرم وا نمی‌شود
 یک سال می‌شود که دلم خاک خورده است
 حالا شروع تازه براریم فراهم است
 پرواز عشق با پَر گریه میسر است
 تعلیم درس عشق که در روضه می‌شود
 این عشق پُر بهاست به عالم نمی‌دهم
 اینجا فرشته‌های خدا صف کشیده‌اند
 این لحظه‌ها چقدر پُر از نور می‌شویم
 دلتنگ روضه هستم و دلتنگ کربلا

سرمایه‌ام، سلاح بکا را بیاورید
 دستم به آسمان تو بالا نمی‌شود
 این چشم خشک راه به جایی نبرده است
 تحویل سال سوخته‌گان از مُحرم است
 توبه به پای روضه اگر شد چه بهتر است
 بالاتر از مکاتب صد حوزه می‌شود
 من طعم چای روضه به زمزم نمی‌دهم
 هر قطره قطره اشک شمارا خریده‌اند
 چه ساده از عذاب خدا دور می‌شویم
 با گوشه نگاه بفرما بزن مرا

شاعر: سعید بیابانکی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

برپا شده است در دل من خیمه غمی
 عمری است دلخوشم به همین غم که در جهان
 بر سیل اشک خانه بنا کرده ام ولی
 گفתי شکار آتش دوزخ نمی‌شود
 دستی به زلف دسته زنجیر زن بکش
 می خوانی ام به حکم روایات روشنی
 ذی الحجه اش درست به پایان نمی‌رسد

جانم چه نوحه و چه عزا و چه ماتمی
 غیر از غمت نداشته‌ام یار و همدمی
 این بیت سُست را نفروشم به عالمی
 چشمی که در عزای تو لب تر کند نمی
 آشفته‌ام میان صفوف منظمی
 می‌خواهمت مطابق آیات محکمی
 تقویم اگر نداشته باشد مُحرمی

شاعر: حسین ایمانی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

شکر خدا به قافله غم رسیده‌ام عمرم کفاف داد و به پرچم رسیده‌ام
 شب‌نم شدم به چشمه زمزم رسیده‌ام مادر، به گریه‌های محرم رسیده‌ام
 من روی سینه تو شدم نوکر حسین
 مادر، پدر، پسر، به فدای سر حسین
 خیمه زدیم تا بزنیم از تو دم، حسین کوثر شدیم از غم تو دور هم، حسین
 با ما زبان گرفته تمام حرم، حسین یا ذالجلال و الکرم و النعم، حسین
 شاه کرم به حال دل من نگاه کن
 ماه محرم است مرا رو به راه کن
 لطف تو می‌کشد به حرم عاشق تو را با یک نگاه می‌شود این سینه کربلا
 ای کاش دق کنم دهم ماه روضه‌ها آنجا که ظالمی روی پیکر گذاشت، پا
 به دست و پا زدن نرسم کاش سرورم
 پرپر زدن خوش است روی پای دلبرم

شاعر: احمد شاکری قالب شعر: غزل وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعّلن

نفس زدم که بمیرم به پای پرچم تو زبان زدم به گدایی در محرم تو
 دوباره فاطمه آهی کشید و عالم سوخت سلام بر سر نیزه به موی درهم تو
 هنوز ناله طفل رباب می‌آید قسم به نام رقیه به اسم اعظم تو
 دوباره دربه در روضه‌هایتان شده‌ام دوباره فاطمه ختمی گرفته در غم تو
 عجیب بوی کتیه هوایی‌ام کرده شهید می‌شوم آیا در این محرم تو؟

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مهدی علی قاسمی

با دست بشکسته مرا روزی خور این در نوشت
 نام مرا در بین نوکرها خودش آخر نوشت
 ارباب را ارباب و ما را بر درش قنبر نوشت
 بیخود نیوده گر خدا این قلب را مضطر نوشت
 رحمت به شیر مادرم، صد شکر بر این سرنوشت
 زینب برای او نمازِ صبح بالاسر نوشت
 این جمله را هر نوکری در قلب خود با زر نوشت
 این را همان اول خدا در عرش بر سر در نوشت
 آنکس که تقدیر تو بی‌انگشت و انگشت در نوشت

شکر خدا زهرا دوباره رزق این نوکر نوشت
 هرگز نمی‌کردم گمان اینجا مرا راهم دهند
 روز ازل وقتی خدا روزی عالم را نوشت
 در عرش حق پیراهن خونین او آویختند
 نام حسین فاطمه اشک مرا جاری کند
 هرکس که شد در این دهه دلدادۀ کوی حسین^۱
 حبُّ الحسین نعمتی، قبرُ الحسین قبلتی
 من زارۀ فی کربلا زارِ العلی فی عرشه
 می‌گفت زینب از فراز تل برادر جان ببین

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: هادی جانفدا

ماهی به غیر ماه محرم نداشتیم
 قلبی به قدر وسعت عالم نداشتیم
 چون داشتیم روضه و پرچم نداشتیم
 در حدّ چند قطره شب‌نم نداشتیم
 اما برای زخم تو مرهم نداشتیم
 زیرا که صبر و عشق تو با هم نداشتیم

ای کاش غیر غصه تو، غم نداشتیم
 این داغ سینه سوز تو می‌گشتمان اگر
 گاهی اسیر غربت عباس می‌شدیم
 شرم‌نده‌ام برای تنت زیر آفتاب
 گیرم که گریه مرهم زخم دلم شود
 بر تو به چاک چاک گریبانمان سلام

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: امیر علوی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

رنگ سیاه و سرخی پرچم رسیده است
 شال و لباس مشکى ما را بیاورید
 درمان درد ما بخدا با طبیب نیست
 فطرس بیا و سینه زنان را نظاره کن
 هرکس به قدر ظرفیتش فیض می‌برد
 دریای بخشش است و فقط رزق میدهد
 شاهی که آبروی گدا را نمی‌برد
 پیغمبران برای غمش گریه کرده‌اند
 مهمانمان بکن دو سه خط روضه، روضه خوان
 عصر دهم صدای علیکن بالفرار
 بلوا شده است در ته گودال وای من
 هر چند وضع غارت او نامنظم است

شان نزول سورهٔ مریم رسیده است
 حی علی العزا که محرم رسیده است
 شکر خدا که دارو مرهم رسیده است
 ماه عزا و نوحه و ماتم رسیده است
 زین رو گهی زیاد و گهی کم رسیده است
 هرچه به ما رسیده از این یم رسیده است
 آوازه‌اش به گوش دو عالم رسیده است
 این گریه‌ها ز حضرت آدم رسیده است
 فصل نزول بارش نم‌نم رسیده است
 ای وای از آتشی که به مخیم رسیده است
 آنجا عقيله با قد خم هم رسیده است
 رختش به هر قبيله منظم رسیده است

شاعر: محسن زعفرانیه

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

در صحن دل وزیده هوای مُحَرَّمَت
 ما بی‌قرار منتظر روضه مانده‌ایم
 همپای نوکران تو راهی هیأتیم
 قطعاً کسی به سفره حاتم نمی‌دهد
 هرگز نصیب آتش دورخ نمی‌شود

بر گوش جان رسیده صدای مُحَرَّمَت
 اصلاً تمام سال، فدای مُحَرَّمَت
 پوشیده‌ایم رخت عزای مُحَرَّمَت
 یک لقمه از طعام و غذای مُحَرَّمَت
 چشمی که گریه کرده برای مُحَرَّمَت

شاعر: قاسم قاسمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

بوی اسپند ز ماتم کده‌ها می‌آید
 همه جا پُر شده از زمزمه‌ی وای حسین
 کعبه گشته است سیه پوش حسین ابن علی
 وسط عرش شده روضه مظلوم به پا
 چقدر پیرهن مشک‌ی ماه ماتم
 نوحه‌ی باز چه شور است روی پرچم‌ها
 روضه‌خوان‌ها همه دارند گریز گودال
 دم ای وای غریبم چه شده ای مادر
 وای از آن لحظه که در زیر سنان و نیزه

بوی سیب از حرم خون خدا می‌آید
 ماه جانبازی شاه دو سرا می‌آید
 بوی خون در وسط عرش خدا می‌آید
 دم کشتند حسین را ز سما می‌آید
 به تن نوکر ارباب ولا می‌آید
 روی دیوار حسینیّه نما می‌آید
 بر سر خواهر او وای چه‌ها می‌آید
 به زبانش وسط دشت بلا می‌آید
 ز همان حنجر ببریده صدا می‌آید

شاعر: عادل حسین قربان

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

باز فصلِ عزا و ماتم شد
 روزی این دو ماهِ ما اشک است
 رحمتِ حق نثار چشمی که
 دم گرفتیم با: حسین، حسین
 روضه‌خوان گفت: السلام علیک
 جان به قربانِ تشنه‌کامی که
 روضه مانند زخم‌ها باز است
 بدنی روی خاک افتاد و...

باز هم موسمِ مُحَرَّم شد
 گریه بر داغِ عشق، مرهم شد
 خیس، حتی به قدر یک نم شد
 اسمِ ارباب، اسمِ اعظم شد
 ناگهان از گناه‌مان کم شد
 هر قدر نیزه خورد، محکم شد
 زیر انبوه تیغ، درهم شد
 یک‌کنه آبروی عالم شد

وزن شعر: مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن فعلاتن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: مجتبی روشن روان

رسیده نوبت گریه دمیده ماه محرم
کنار حضرت زهرا نشانده‌اند مرا هم!
دوباره گرم گلوی بریده است گلویم!

همیشه طالب فیض عظیم محضرتانم
غلام لطف لطیف نگاه مادرانم
من و هراس قیامت، شما و لطف و عنایت
شما دلیلِ شفا، من مریض یک دمتانم
شما امیر و فاء، من اسیر پرچمتانم
چرا غزل ننویسم؟ چرا ترانه نخوانم؟
شبیه ماه، گرفتار خلوت شبتانم
چه می‌شود که ببینم شبی مقربتانم؟
مرا به راه ولایت دریده جامه نوشته
چگونه شکر کنم که شدم مدیحه سراتان؟
فرشته‌های خدایی مقیم بزم عزاتان
دخیل بزم عزای عزیز فاطمه هستم
عزای کشته تشنه عزای صاحب زمزم
بخوان که جان بسپارم ز داغ وارث آدم
خدا کند که نباشد سر برادر زینب»

چگونه شکر بگویم؟ که زنده ماندم و دیدم
چگونه شکر بگویم؟ که زیر سایه پرچم
برای لطف مدامت چگونه شکر بگویم؟^۱
چگونه شکر بگویم که بنده نوکرتانم؟
تمام سال گدای کنار معبرتانم
ستاره‌های هدایت، موالیان کرامت!
شما... ولیّ خدا، من شکسته غمتانم
شما نسیم صفا، من غبار مقدمتانم
ز دست عشق شما که زدید شعله به جانم
درست مثل قناری، قناری لب‌تانم
همیشه مشتری روضه‌های پُر تبتانم
همان که اول خلقت اساسنامه نوشته
من و نگاه شما و پناه صحن و سراتان
شکسته باد سری که زمین نخورده به پاتان
به شوق بارش رحمت، غریق زمزمه هستم
عزای هستی عالم عزای عشق مجسم!
عزای یک سر بر نی عزای یک تن در هم
«سری به نیزه بلند است در برابر زینب

^۱. بیت زیر به جهت جلوگیری از کلمات حشو و تکرار بی مورد تغییر داده شد

شاعر: محمد قاسمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

مَرَدَمِ مُحَرَّمِ آمَدِه نوحوا عَلَی الحسین
 حالا که ماه سَرور شیب الخضیب‌ها
 از بَطْنِ عرشِ مادر خلقت سیاه پوش
 این چند روزه یکسره چاووش می‌زنند
 همراه آسمان که ز چشمان ابرهاش
 اشک ذبیح حضرت حق، با ندای غیب
 از ساحت مُقَدَّس “نوح الائمّه” هم
 همراه خانمی که به گودال قتلگاه

هنگام ماتم آمده نوحوا عَلَی الحسین
 همزاد با غم آمده نوحوا عَلَی الحسین
 با قامتی خَم آمده، نوحوا عَلَی الحسین
 دَمّام، به دَم آمده نوحوا عَلَی الحسین
 بارانِ نَم نَم آمده نوحوا عَلَی الحسین
 از چاه زمزم آمده نوحوا عَلَی الحسین
 فرمان به عالم آمده: نوحوا عَلَی الحسین
 با حال درهم آمده نوحوا عَلَی الحسین

شاعر: مهدی صفی یاری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

باز هنگامه ماتم شده؛ ای شاه غریب
 چند روزی است که راه نَفَسَم می‌گیرد
 باز در عرش خدا مشکی ماتم زده‌اند
 کربلا گفتم و اوضاع دلم ریخت به هم
 آه سقا چه کند با عطش اهل حرم
 بابی انت و امی...چه شده در گودال
 خواهرت آمد و آن مرد تو را برگرداند
 رفت و برگشت ولی کاش نمی‌دید اصلاً
 گفته بودند که تو ذبح عظیمی اما

دل دیوانه پر از غم شده؛ ای شاه غریب
 نکند باز محرم شده؛ ای شاه غریب
 موسم بیرق و پرچم شده؛ ای شاه غریب
 کربلا قبله عالم شده؛ ای شاه غریب
 آب در خیمه‌تان کم شده؛ ای شاه غریب
 کمر خواهرتان خم شده؛ ای شاه غریب
 آخر روضه چه مبهم شده ای شاه غریب
 چقدر از بدنت کم شده؛ ای شاه غریب
 ذبح تو واقعا اعظم شده، ای شاه غریب

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مجتبی روشن روان

مهرت میان این دل ویرانه جا گرفت
 با تو دلم بهانه کرب و بلا گرفت
 ماه مُحرم آمده باید عزا گرفت
 روضه برای بی‌کسی تو خدا گرفت
لطفت چگونه دست من بی‌حیا گرفت^۱

شور غمت به سینه هر کس که پا گرفت
 در روضه‌ها حواله کرب و بلا گرفت
 سینه زدن ز گریه آنان بقا گرفت
 گر هیأتی زیاده شهیدان صفا گرفت
 این روضه را چگونه توان بی‌صدا گرفت
 رفتی به روی نیزه به بالا هوا گرفت

شکر خدا که لطف تو دست مرا گرفت
 امروز نه، که روز الست بر بکم
 آواز پر ز سوز کسی می‌رسد ز عرش
 ما فکر می‌کنیم هنر کرده‌ایم، نه
 از من سیاه تر به خدا نیست مانده‌ام
 اعجاز می‌کند به خداوندی خدا
 پس می‌توان ز دست غلام سیاه تو
 یاد تمام پیر غلامان به خیر باد
 سر می‌زند به رسم وفا حضرت نگار
 امشب برای روز دهم گریه می‌کنم
 هنگام سر بریدن تو آسمان بُرید

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا باقریان

حال و روزم در غمت ای یار در هم ریخته
 چننه ما را خدا اندوه و ماتم ریخته
 در سر ما شوری از ماه محرم ریخته
 بین خیمه آنقدر در سینه‌ها غم ریخته
 روی دامان ملایک اشک نم‌نم ریخته

در دل شوریده‌ام غمهای عالم ریخته
 ما برای گریه‌ایم و از همان روز ازل
 آن خدایی که شما را نور مطلق آفرید
 در عزای آن سری که از بدن گشته جدا
 از صدای آنکه پای نیزه گریه می‌کند

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر

چشم‌ت چگونه راه من بی‌حیا گرفت

از من سیاه تر به خدا نیست مانده‌ام

آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: ابراهیم لائی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فععلن

دل شکسته من را نمی‌خری آقا؟

شبی به کرب و بلایت نمی‌بری ما را؟^۱

بده برات زیارت به این گدا ارباب

تو را به گریه شبهای مادرت زهرا

عزیز فاطمه رحمی نما بر این نوکر

بگیر دست مرا ای امام بی‌همتا

بگو حسین چه خاکی به سر بریزم من

اگر خدای نکرده ولم کنی مولا

مرا به حال خودم لحظه‌ای رها نکن

تو را قسم به دوستان حضرت سقا

صدای آمدنت می‌رسد دگر بر گوش

شمیم عطر تن تو وزیده در صحرا

دوباره بوی محرم گرفته این دنیا

دوباره بغض عظیمی نشست بر دلها

میا به کوفه حسین جان که کوفه نامرد است

میا به کوفه عزیزم که می‌شوی تنها

چرا که کوفه برای تو نقشه‌ها دارد

بیا و کوفه نیاور، تو زینب کبری

امان ز روز دهم، امان ز قحطی آب

امان ز ناله جانسوز مادرت زهرا

میا که اصغر شش ماهه‌ات شود پرپر

جدا کنند سرت را به ظهر عاشورا^۲

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

دل شکسته من را نمی‌خری آقا؟ چرا به کرب و بلایت نمی‌بری ما را؟

۲. بیت زیر به دلیل تحریفی بودن تغییر داده شد همانگونه که بسیاری از علما و محققین همچون علامه بیرجندی؛ شیخ عباس قمی و در کتب کبریت احمر (ص ۱۴۱) منتخب التواریخ (ص ۲۲۴) مقتل تحقیقی (۲۲۹) پژوهشی نو در بازشناسی مقتل سیدالشهدا (ص ۲۴۰) و تصریح کرده اند موضوع نبش قبر و سر به نیزه زدن حضرت علی اصغر صحت ندارد و تحریفی است!! این قصه جعلی و ساختگی برای اولین بار در قرن سیزدهم در کتاب ریاض القدس آن هم بدون هیچ استنادی تحریف شده است «کتاب ریاض القدس توسط علما و محققین تاریخی جزء کتب تحریفی معرفی شده است».

میا که اصغر شش ماهه‌ات شود پرپر جدا کنند سرش را به ظهر عاشورا

شاعر: رحمان نوازی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

از محرم، حرمی دور و بر ماه کشید
در کویر من و تو روضه گرفت و آنگاه
روضه خواند و ره صد ساله ما یک شبه شد
مجلس روضه خود را که مزین فرمود
عده ای را به هوای حرمش مهمان کرد
این بهشتی است که نهر و می و ساقی دارد
در محرم، حرمی دارم و دلخوش هستم
گریه من به فدای جگر سوخته اش

از دو چشم من و تو تا حرمش راه کشید
آب شیرین حیات از دل این چاه کشید
این همه فاصله را یک شب کوتاه کشید
تا بهشتش همه را برد و به همراه کشید
عده ای را دم در خادم درگاه کشید
این بهشتی است که ارباب به دلخواه کشید
که مرا گریه کن این حرم ماه کشید
که دلش آب شد از بس جگرش آه کشید

شاعر: محمد فردوسی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

سوره غم می رسد، آیات مریم میرسد
دست خود را روی سینه میگذارم با ادب
میزبان، زهرا که باشد من خیالم راحت است
انبیا پشت سر هم یک به یک صف بسته اند
بار عام است و ضیافت خانه هیئت شلوغ
زیر و رو کردن فقط کار حسین بن علی ست
چایی روضه دواي درد بی درمان ماست
با لباس مشکی ام از قبر می آیم برون
جبرئیل عرش خدا را آب و جارو می کند

عطر سیب و بوی اسپند مُحَرَّم میرسد
آه، دارد مادری با قامت خم میرسد
چون که الطافش به مهمان ها دمام میرسد
حضرت خاتم برای خیر مقدم میرسد
نامه های دعوت از عرش معظم میرسد
در مُحَرَّم ارمنی هم زیر پرچم میرسد
بین این دار الشفا پیوسته مرهم میرسد
یک نخ این پیرهن فردا به دادم میرسد
کاروان کربلا از راه کم کم میرسد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اکبر لطیفیان

دل به پای روضه میریزند ماتم میخرند
 بچه‌ها دارند از بازار پرچم میخرند
 باز در هم آمدم و باز در هم میخرند
 بیشتر از ماه‌ها ماه محرم میخرند
 ورنه جای دیگری عرضه کنی کم میخرند
 بچه‌های ما در این خانه حاتم میخرند
 اشک کالایی ست که در هر دو عالم میخرند
 در حسینیه مرا؛ حتی نخواهم؛ میخرند
 هر کجا عصیانی از فرزند آدم میخرند
 پنج تن هم این وسط دارند از دم میخرند
 باز با این حال شکل گریه را هم میخرند
 گریه بر دندان مسلم را مُسلم میخرند

عاشقانت میفروشد عیش را، غم میخرند
 باز هم شیر حلال مادران تاثیر کرد
 مثل خار و خس در این سیل به راه افتاده ایم
 ماه‌ها در یک طرف ماه محرم یک طرف
 اشک ما اینجا فقط این قدر قیمت یافته
 تا تو را داریم ما؛ داراترین عالمیم
 این طرف گریان شدیم و آن طرف آباد شد
 گریه بر مظلوم تکویناً تقرّب آور است
 مطمئناً روضه‌ای یا گریه‌ای در کار هست
 عده‌ای دم می‌دهند و عده‌ای دم می‌زنند
 گریه کن زهر است؛ ما تنها سیاهی لشکریم
 اولین گریه کن مسلم رسول الله بود

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدحسن بیات لو

زمان گریه به ارباب عالم آمده است
 که ماه مرثیه و غصه و غم آمده است
 که لحظه‌های خوش نوحه و دم آمده است
 که جا برای هزاران چو من کم آمده است
 در این عزاکده عیسی بن مریم آمده است
 چرا که فاطمه با قامت خم آمده است

نسیم روضه وزیده محرم آمده است
 دوباره بیرق و پرچم دوباره طبل و کتل
 دوباره سینه سپرهای کربلا جمعند
 تمام صحن حسینیه ازدحام گداست
 فقط نه نوح، نه موسی نه یوسف و یعقوب
 بیا که اشک بریزی کنار پیغمبر

وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا قربانی

زهرا بُنئی یا بُنئی دم گرفته
 حتی خدا در عرش خود ماتم گرفته
 در مُلک ری هر خانه رنگ غم گرفته
 رفته برای روضهات پرچم گرفته
 با گریه بر تو، توبهٔ آدم گرفته
 لطف تو را هرکس که دست کم گرفته
 دست گدایی سوی تو حاتم گرفته
 این "پیرهن"، آن دیگری "خاتم" گرفته
 دور و برش را چند نامحرم گرفته
 برخیز تا در خیمه‌ها آتش نگیرند

ماه عزا آمد دل عالم گرفته
 هرکس به هرنحوی عزادار شما هست
 کوچه به کوچه تا ابد شرمندۀ توست
 دیدم که از عشق شما حتی گنهکار^۱
 راه نجات ما گنه کاران شمائید
 حتما پشیمان میشود در روز محشر
 شاهان عالم ریزه خواران تو هستند
 بالا سرت هرکس که آمد دست پُر رفت
 برخیز دور خیمهٔ زینب شلوغ است
 اهل و عیالت بعد تو آقا اسیرند

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حامد جولا زاده

اتصالم به کریمان چقدر کم شده است
 این همان چادر زهراست که پرچم شده است
 آدم از گریه به تو بود که آدم شده است
 نوبت رفتنِ معراج گدا هم شده است
 باز غوغاست در عالم که محرم شده است
 چه بساطی که در این سفره فراهم شده است

پشتم از بار گناهم بخدا خم شده است
 پرچم گنبد تو خصلت دیگر دارد
 شرف آدمیت ریخته در گریهٔ تو
 هرکس آمد به حسینی به معراج رسید
 پیرهن مشکی من را به تنم کن مادر
 چایی روضهٔ تو بود نمک گیرم کرد

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. دیدم که از عشق شما لات محله رفته برای روضهات پرچم گرفته

شاعر: علی فردوسی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

چشم اگر امسال را هم آبروداری کند
هر کسی اینجا هنر کرده است با اشک آمده است
بین دل با داغ او عقد اخوت بسته‌اند
نوحه خوان در روضه می‌خواند به استمداد اشک
می‌روم تا کربلا، آنجا که مردی آمده است
رود می‌افتد به پایش تا به هر قیمت شده
آب اگر مهریه زهر است پس هر طور هست
بیشتر از ضربت شمشیر، یک سوراخ مشک
می‌روم قدری جلو، آنجا که یک سر روی نی
آنکه تعلیم تکلم کرد بر عیسای طفل
باز می‌آیم به خود، آنجا که در من یک نفر
چشم کارش گریه در سوگ حسین بن علی است

گریه می‌خواهد مرا از هر چه خود عاری کند
کاش پلک از این هنرها پرده برداری کند
در ازل، آری خدا این خطبه را جاری کند
بانگ "هل من ناصر" است این، کیست تا یاری کند؟
پای عهدش تا نفس دارد وفاداری کند
قطره‌ای از خویش را در جان او جاری کند
باید از مهریه زهرا نگهداری کند
می‌تواند زخم را بر پیکرش کاری کند
بی‌محابا قد علم کرده است سرداری کند
می‌تواند پس سر بر نیزه را قاری کند
گوشه‌ای کز کرده، می‌خواهد فقط زاری کند
کور بادا چشم اگر از گریه خودداری کند

شاعر: محمود یوسفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

این بیرق و سیاهی ماتم مقدس است
اشک برای تو بخدا ارث مادری ست
فرمود امام صادق علیه السلام که
در شش شبانه روز زمین آفریده شد
تو انتهای دار و ندار منی حسین
در بین ماه‌های خدا جور دیگری

آب و هوای تکیه برایم مقدس است
این قطره‌های جاری شب‌نم مقدس است
چون گریه کرد بر غمت آدم مقدس است
شش گوشه‌ات برای خدا هم مقدس است
دیدنی چقدر دار و ندارم مقدس است
بر ما هلال ماه محرم مقدس است

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد رضا کسرائی

با اشک و آه، گرمی بازارتان شدیم
حرف از طبیب شد، همه بیمارِتان شدیم
ما دسته دسته، دستِ علمدارِتان شدیم
ماتِ زبانِ میثمِ تمّارتان شدیم
اینگونه، ریزه خوار و گرفتارِتان شدیم
ما رهروانِ مکتبِ مختارِتان شدیم
پیوسته وام دار و بدهکارِتان شدیم
ما خاکِ پایِ هیئتِ انصارِتان شدیم
در انتظار آمدنِ یارتان شدیم

ماه محرم است و عزادارتان شدیم
ای تربتت شفا و شفاعت! تفقدی!
با پرچم محبت و، سربندِ یا حسین:
بر دار اگر رود سر ما، بر علی قسم
پیچیده طبع او، به سر و دست و قلبمان
خلقِ اثر، به جوهرِ خونت میسر است
مجنونِ نوکری، در این خانه آمدیم
هل من مُعین و ناصرِ آن روز: روضه‌ام
از جان و تن گذشته و محزون و غصّه دار

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: امیر عظیمی

دل را زلال گریه و ماتم نجات داد
آخر مرا هلال محرم نجات داد
امسال هم سیاهی پرچم نجات داد
من را مگر ز موج بلا کم نجات داد؟!
شاید همین حسین تو را هم نجات داد
ما را خدا به حرمت این دم نجات داد
دلشوره‌های زینب کبری شروع شد

شادم از این که باز مرا غم نجات داد
یکسال معصیت کمرم را هلال کرد
این روسیاه را که شده روسفید اشک
با خود همیشه فکر می‌کنم این کشتی نجات
حُبّ الحُسین اجتنای ای عقل سجده کن
دنیا دمی است تا که بگوئیم یا حسین
آمد محرم و غم زهرا شروع شد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: قاسم نعمتی

دارو ندار خود به تو تسلیم می‌کنم
 بر روی دست دل به تو تقدیم می‌کنم
 هر صبحدم نگاه به تقویم می‌کنم
 بر پیشگاه فاطمه تعظیم می‌کنم
 بر خویش هر چه غیر تو تحریم می‌کنم
 با سفره عزای تو تقدیم می‌کنم
 یاد شکوه مسجد تنعیم می‌کنم
 حبل‌المتین عشق تو، تحکیم می‌کنم
 غوغای تشنگی تو تفهیم می‌کنم
 لبهای خیزران زده تکریم می‌کنم

با گریه‌ام عزای تو تکریم می‌کنم
 خالص‌ترین عصاره جان را شبیه اشک
 یک سال تا به ماه محرم رسانیم
 با بوسه‌ای ز خاک در هر حسینیه
 هر تکیه عزای تو بیت الحرام ماست
 از کودکی تمام پس انداز سال را
 در هیئت تو با تن احرام بسته‌ام
 با ذکر یا حسین که توحید مطلق است
 هر بار با سلام به تو آب می‌خورم
 گفتا رقیه با دهن ضربه خورده‌ام

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی سلیمیان

دلیل پلک‌های زخم! مرهم را مگیر از ما
 بیا لطفی کن این حق مسلم را مگیر از ما
 همین یک دلخوشی مانده‌ست آن را هم مگیر از ما
 نشستن در پناه سرخ پرچم را مگیر از ما
 عمل کردن به این فتوای محکم را مگیر از ما
 بدون روضه می‌میریم این دم را مگیر از ما
 تمام سال را باشد؛ محرم را مگیر از ما

غم تو آبروی ماست این غم را مگیر از ما
 نگاه خیس ما ارثیه آبا و اجدادی‌ست
 برای ما که از غوغای این عالم گریزانیم
 به غیر از خیمه تو هر کجا آلوده فتنه‌ست
 رضا فرمود فَاَبِکَ لِلْحُسَیْنِ اِنْ کُنْتَ بِاِکِیَّا
 دم نوحه برای سینه‌زن حکم نفس دارد
 تمام سال با شوق همین یک ماه سر کردیم

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد فردوسی

از حرکتش حتّی زمین هم ایستاده
 بر آفتاب دیده شب‌نم ایستاده
 بر تو سلام از دور دادم ایستاده
 فرشی که رویش عرش اعظم ایستاده
 نامت میان نوحه و دم ایستاده
 هر کس که پای تو مصمّم ایستاده
 که شیعه در خطّ مقدّم ایستاده
 سینه زنی که زیر پرچم ایستاده
 از جوشش خود چاه زمزم ایستاده
 پهلوی جسم نامنظمّ ایستاده

آمد محرّم نبض عالم ایستاده
 ما پیرو دستور «فابک للحسین» یم
 وقتی که پا در این حسینیه نهادم
 جاروکش فرش عزایت جبرئیل است
 دم: یا حسین و بازدم: جانم حسین است
 پیش خدا روز قیامت سربلند است
 باید یزیدی های این اّمّت بدانند!
 وَالله که از هر عذابی در امان است
 از بس أنا العطشان تو خورده به گوشش
 ده روز دیگر خواهری در بین گودال

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مجتبی روشن روان

نسل بشر لیاقت آدم شدن نداشت
 بی‌تو جهان شهادت عالم شدن نداشت
 بیت الحرام، قدر معظمّ شدن نداشت
 زمزم و گرنه جوشش زمزم شدن نداشت
 چشم کسی اجازه محرم شدن نداشت
 آماده عزای محرمّ شدن نداشت
 صف‌های روز حشر منظمّ شدن نداشت

بی‌تو زمین زمینه خرمّ شدن نداشت
 ای عشق کُل، که کل جهان جزء کُلّ توست
 ای حرمت قبیلۀ قبله، بدون تو
 هاجر سلام بر لب شش ماهه تو داد
 بی‌گریه بر غمت به جمال جمیل حق
 این جوش خون توست و گرنه کسی دل
 حرف شفاعت تو اگر در میان نبود

شاعر: جابر عابدی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

شکر خدا که باز پریشان شدم حسین^۱ تا که هلال ماه عزایت حلول کرد این سفره‌های روضه پُر از رزق و برکت است ممنونم از نگاه کریمانه‌ات که باز با اینکه پُر گناه و شرم‌نده‌ام ولی از لحظه‌ای که اذن محرم گرفته‌ام وقتی ز خون تو رگ اسلام تازه شد دستم به کربلا شب اول نمی‌رسید	ماه محرم آمد و گریان شدم حسین دل بیقرار و بی‌سر و سامان شدم حسین شکر خدا دو مرتبه مهمان شدم حسین ماندم، گدای بزم محبان شدم حسین بخشیده‌ای که شامل احسان شدم حسین بی‌تاب قصه لب عطشان شدم حسین قطعاً به خاطر تو مسلمان شدم حسین پس عازم بهشت خراسان شدم حسین

شاعر: امیر عظیمی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

گفتم از آب بگویم لب من گفت حسین چه شده؟ موسم روضه است، ببین از داغش زخم دل باز شد و باز مصیبت جوشید از شهیدان حرم، وقت شهادت هر کس نوکری مُرد و غسل همین که او را جای هر زخم که زینب ز تنش نیزه کشید عمه جای همه بوسید گلو را، آن جا	رفتم از گل بسرایم که چمن گفت حسین فاطمه باز زمین خورد، حسن گفت حسین باز شد از دل هر روضه دهن گفت حسین کشته شد دورتر از شهر و وطن گفت حسین غسل داد و به تنش کرد کفن گفت حسین به سخن آمد از آن پاره بدن گفت حسین هر چه شلاق پذیرفت به تن گفت حسین

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

ماه محرم آمد و گریان شدم حسین باز این چه شورش است، پریشان شدم حسین

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدجواد غفورزاده

فصل هبوط آدم و گندم، شروع شد
توفان نوح بود و تلاطم شروع شد
سر مستی (حبیب) هم از (خم) شروع شد
«تا گفتم: السلام علیکم شروع شد»
غوغایی از توسل مردم شروع شد
لبخند باغبان و تبسم شروع شد
از «تربت شهید» تیمم شروع شد
از قتلگاه عصمت پنجم شروع شد
از آیهی «لیذهب عنکم» شروع شد
با تازیانه، ناز و تنعم شروع شد
با ماه روی نیزه، تکلم شروع شد

نی، ناله کرد و باز ترنم، شروع شد
دریای بی‌کران شهادت، که موج زد
از «برکه غدیر» «محرم» طلوع کرد
باران اشک شیفندگان غم حسین
روح دعا، به نام «ابا الفضل» چون رسید
وقتی گلوی نازک گل شد نشان تیر
از اشک و خون اگرچه وضومیگرفت عشق
ای آسمان! مصیبت عظمای اهل بیت
فصل به خون نشستم گل‌های باغ وحی
با آنکه باغ گل به محبت نیاز داشت
وقتی دل ستاره محمل نشین شکست

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدجواد شیرازی

غفلت از صاحب زمان بر درد من افزوده است
آن قدر از معصیت کردن دلم آلوده است
بی‌توسل کردنم این توبه‌ها بیهوده است
چون پیمبر بارها این جمله را فرموده است:
راه را گم کرده و بی‌راهه را پیموده است
وسعت رحمت میان روضه هایش بوده است
اشک ریزد، در قیامت راحت و آسوده است

بی‌حیایی پیکر دین مرا فرسوده است
از دل زهرایی آقا خجالت می‌کشم
چون توسل می‌کنم مادر مرا هم می‌خرد
من دلم گرم همین بازار عشق و عاشقی است
هر کسی غافل شد از قرآن و راه اهل بیت
جان فدای شاه عطشانی که از روز ازل
در عزایش هر کسی اندازه بال مگس

شاعر: سیدهاشم وفایی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

عالم به ماتم تو حسینیۀ غم است
از عرش تابه فرش تمام فرشتگان
هفت آسمان پُر است ز گرد عزای تو
کعبه سیاهپوش عزایت شد و هنوز
بعد از گذشت این همه سال از شهادتت
تا با خبر شوند همه عالم از غمت
تا فیضی از فتضیلت غم‌های تو برند
هر جا به پاست محفل سوکت، به پیش چشم
از هر غمی که بر دل ما خیمه می زند
از حُرمت غمت چه بگویم که تا به حشر
چون محتشم وفائی غمگین به گریه گفت

یعنی که فصل سوک و عزا، فصل ماتم است
فریاد می زنند که ماه محرم است
چشمان مهر و ماه ز داغ تو پُر نم است
شور غمت به سینه پُر شور زمزم است
گلزار دین هنوز ز خون تو حُرمت است
یادآور غم تو رسول مگرم است
خلوت نشین سوک تو موسی و آدم است
تصویر کربلای تو آنجا مجسم است
فرموده اند گریه بر تو مقدم است
زهرا سیاهپوش عزایت دمام است
«باز این شورش است که در خلق عالم است»

شاعر: علی ناظمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای دل محرم آمده وقت عزا شده
ماتم میان چشم همه موج می زند
ما اهل روضه زنده به بوی محرمیم
بازار و کوچه‌ها همه با گریه آشناست
دستی که وقف روضه شده سینه می زند
صاحب عزای مجلس ارباب مادر است

ماه عزای حضرت خون خدا شده
چشمان گریه چشمه شور و شفا شده
دل‌های ما حسینیۀ کربلا شده
هر جا گذر کنی غم عظمی به پا شده
مرهم به زخم سینه خیر النَّسا شده
با دست‌های فاطمه هیأت بنا شده

شاعر: محسن حنیفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

فصل اشک و سوز و آه از پرده دل میشود
 باز هم روح الامین مرثیه خوانی میکند
 با لباس مشکی ام احرام گریه بسته ام
 سعی ما پای پیاده از نجف تا کربلاست
 نیت گریه نمودم در نماز نیمه شب
 رکعت اول به یاد تشنه لبها سوختم
 مادری پهلوشکسته میرسد از سمت عرش
 لحظه‌ای که سینه ارباب سنگین میشود
 نیزه ها نامهربان هستند اما لحظه‌ای
 سر غنیمت میرود گودال می‌گردد شلوغ
 آه از آن لحظه‌ای که مادرش سر میرسد

باز چشمانم به رنگ سرخ مایل میشود
 کاف و هاء و یا و عین و صاد نازل میشود
 یک زیارت با هزاران حج معادل میشود
 شاهراه وصل ما این حد فاصل میشود
 چونکه روضه بهتر از درک نوافل میشود
 رکعت بعدی من گودال کامل میشود
 روضه از اینجا به بعدش سخت و مشکل میشود
 روضه سنگین ارباب مقاتل میشود
 مهربان با حنجر او تیغ قاتل میشود
 وقت غارت کردن مثنی اراذل میشود
 با تنی عریان، تنی بی سر مقابل میشود

شاعر: یوسف رحیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

شکر خدا که بوی محرم گرفته‌ام
 شکر خدا عبادت من روضه‌های توست
 گاهی کنار روضه‌ات از دست می‌روم
 این آبروی نوکری هیأت تو را
 دیگر هراس روز قیامت نمی‌برم
 با تربت تو کام دلم را گشوده‌اند
 گفتم میان روضه از اعجاز چشمهات

در کوچه‌های سینه‌زنی دم گرفته‌ام
 در دل دوباره هیأت ماتم گرفته‌ام
 با چشمهای پُر شفق و غم گرفته‌ام
 از دستمال مشکی اشکم گرفته‌ام
 وقتی دخیلی از پر پرچم گرفته‌ام
 عمری اگر که بوی محرم گرفته‌ام
 دیدم رسیده‌ام به حوالی کربلات

شاعر: مرتضی امیری اسفندقه قالب شعر: غزل وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فععلن

دوباره ماه محرم، دوباره بوی حسین	دوباره بر سر هر کوچه گفت‌وگوی حسین
بیا به دسته ما نوحه جنون سر کن	که می‌رویم شب‌باشب، به جست وجوی حسین
نیسته‌اند به روی حسین، هرگز آب	فرات، آب ننوشید از گلوی حسین
فرات، تشنه لب‌های تفته جوشش بود	فرات، آب شد از شرم، رو به روی حسین
قتیل قبله همیشه به یاد می‌مآند	بیا که مهر نماز است، خاک کوی حسین
چنین که درد دل من، داغ کربلا جاری‌ست	شهید می‌شوم از هُرم آرزوی حسین
طلوع می‌کند آخر طلیعه موعود	مسیر قبله عوض می‌شود، به سوی حسین

شاعر: علی اکبر لطیفیان قالب شعر: غزل وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیلن فاعلن

این اشک نیست، آب زلال و مطهر است	این چشم نیست، چشمه‌ای از حوض کوثر است
ظرف نزول رحمت پروردگار شد	چشمی که پای مجلس این روضه‌ها، تراست
چشمی که بیش تر به خودش، گریه دیده است	فردا کنار فاطمه با آبروتر است
ما خشک می‌شویم، ولی بار می‌دهیم	دنیای گریه، مزرعه‌ی سبز محشر است
فرموده است حضرت صادق: هر آن کسی	گریان جدّ ما شده، با من برادر است
در حجّ و در عبادت و در سجده‌های شب	گریه کن حسین، شریک پیمبر است
ما را از این تلاطم دنیا، هراس نیست	تا کشتی نجات حسینی، شناور است
بر من لباس نوکری ام را کفن کنید	نوکر بهشت هم برود، باز نوکر است

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدجواد پرچمی

دم‌نوحه‌های سینه‌زنش را بیاورید
 اسفند وقت آمدنش را بیاورید
 سینی چای ریختنش را بیاورید
 آری بساط دوختنش را بیاورید
 اسباب غم‌نداشتنش را بیاورید
 «ما تشنه‌ایم؛ پس بدنش را بیاورید»
 زینب؛ رباب، پیرهنش را بیاورید
 اموال غارتی تنش را بیاورید

اشعار سرخ دلشکنش را بیاورید
 دارد صدای قافله از دور می‌رسد
 بعد از کتیبه‌های حسینیه زودتر
 دادم لباس مشکی خود را به مادرم
 دلشوره‌های خواهر او بیشتر شده
 سر نیزه‌های کوفه صدا می‌زدند تو را:
 دارد به قتلگاه چه نزدیک می‌شود
 حالا رسیده عصر دهم، گفت خواهرش:

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناصر شهریاری

سینه ارض و سما گشته پریشان حسین
 آتشی هست به دل از غم سوزان حسین
 باز دنیا شده یکسر همه از آن حسین
 ریزه خوارند دو دنیا همه از خوان حسین
 همگی دربه در دارو و درمان حسین
 هر دلی را که بود بی‌سر و سامان حسین
 دست ما را برسانید به دامن حسین
 خیزران را تو دگر بر لب و دندان حسین

باز چشمان دو عالم شده گریان حسین
 باز بر گوش فلک روضه او می‌خوانند
 پرچم بزم عزاء، سینه زنی گشته به پا
 باز عالم همگی بر سر خوان کرمند
 دردمندان دو عالم همه در جوش و خروش
 روز محشر بخدا بی‌سر و سامان نشود
 زیر این خیمه ماتم ز خدا می‌خواهیم
 خواهری گفت به صد ناله و افغان که مزین

شاعر: موسی علیمرادی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

بسم رب الفاطمه آغاز کردم گریه را از گلوی بغض هایم باز کردم گریه را
 مثل یک مادر که فرزندش ز دستش می‌رود اقتدا کردم به او ابراز کردم گریه را
 این سیاهی‌های هیئت چادر خاکی او است با غم پنهانی‌اش همراه کردم گریه را
 تا که از ذکر غریب مادر افتادم ز پا با نگاه او پر پرواز کردم گریه را
 سایه‌ای را بر سرم حس می‌کنم در روضه‌ها در پناه فاطمه آغاز کردم گریه را

گفته اند، اذن دخول ماه غم یا فاطمه است

روزی اشک محرم های ما با فاطمه است

شال غم بر روی دوشم پیرهن مشکی به تن آرزو دارم شود این جامه بر جسمم کفن
 محتشم دم می‌دهد باز این چه شور و ماتم است گویی آویزان شده از عرش کهنه پیرهن
 تا که از خانه به قصد روضه بیرون می‌زنم حیدر کرار می‌آید به استقبال من
 فاطمه پایین مجلس می‌نشیند پیش در می‌نشاند صدر مجلس گریه کن‌ها را حسن
 خواهرش بر سینه میکوبد برادر کاش کاش وقت بوسه از رگت میرفت جانم از بدن

آنقدر پای تنت بر سینه و بر سر زدم

پیش چشمم پرپر ت کردند و من پرپر زدم

شاعر: قاسم نعمتی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

از ازل پرچم به دوش ماه ماتم گشته ایم	با نوای مادری محزونه همدم گشته ایم
ما همه انصار زهرائیم مردِ گریه ایم	محرم غمخانهٔ ماه محرم گشته ایم
این لباس مشکی ام با اذن زهرا بر تن است ^۱	زین سبب عمریست با این خانه محرم گشته ایم
رد مکن ما را اگر چه غرق عصیانم ولی	گریه ها کردیم و بر زخم تو مرهم گشته ایم
روز محشر یکدگر را زود پیدا میکنیم	سالها مانند کعبه دور پرچم گشته ایم
گریهٔ ما باعث تسکین قلب زینب است	خاک بوس عمهٔ ساداتِ عالم گشته ایم
صبح، مغرب، شب، سحر، بزم عزا آماده است	این دهه همسفرهٔ فیضی دمام گشته ایم
تا که فرصت هست باید گریه کرد و گریه کرد	چونکه مهمان اجل ما نیز کم گشته ایم
در حسینیّه اگر گوش دل ما وا شود	همنوای مادری با قامت خم گشته ایم

۱. ابیات زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

این لباس مشکی ما دست دوز فاطمه است	گریه ها کردیم و بر زخم تو مرهم گشته ایم
رد مکن ما را که اشک ما به دردت میخورد	گریه ها کردیم و بر زخم تو مرهم گشته ایم

بخش پنجم:

اشعار ورود کاروان

امام علیه السلام به کربلا

وزن شعر: مستفعلن مستفعلن مستفعلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: وحید محمدی

ای‌کاش دل در بند تو با سر بیفتد^۱
 در بند دام هر کس دیگر بیفتد
 هر کس به پایت پا نشد، بهتر بیفتد
 دست تو هر دم کار این نوکر بیفتد
 ای‌کاش راه ما به تو، محشر بیفتد
 آن روز دست حضرت مادر بیفتد
 تا اشک از این چشم‌های تر بیفتد
 اینجا همان جایی‌ست کز من سر بیفتد^۲

روی زمین هفتاد و دو سرور بیفتد
 بر قد و بالای علی اکبر بیفتد
 بر حنجر پاک علی اصغر بیفتد
 خنجر به جان گودی حنجر بیفتد
 در گودی گودالشان بی‌سر بیفتد
 در چنگ‌های گرگ این پیکر بیفتد
 ای وای اگر از ناقه‌ای دختر بیفتد

بهتر که این دل دست تو دلبر بیفتد
 این دل بمیرد بهتر از آنکه مبادا
 هر کس ادب کرده به تو تاج سر ماست
 در کار ما اصلا گره بنداز، شاید
 فردا تمام حشر دنبال تو هستند
 ای‌کاش که پرونده اعمال من هم
 این بیت‌های آخرم را روضه بنویس
 تا که رسیدند کربلا حضرت فرمود:

اینجا همان جایی‌ست که فرمود حیدر:
 برگرد آقا قبل از آنکه چشم شومی
 برگرد قبل از آن که راه تیرهاشان
 برگرد آقا قبل از آنکه شمر دون با
 برگرد قبل از آنکه جسمت روی سینه
 طاقت ندارد خواهرت زینب ببیند
 ای وای اگر بی‌دست از مرکب، سواری...

^۱ . ابیات زیر به جهت انتقال بهتر معنای شعر تغییر داده شد. دقت داشته باشیم که دام در فرهنگ لغت دارای بار منفی است و معمولاً در جهت سوء استفاده افراد بکار برده میشود. ضمناً نمی توان جز خاندان اهل بیت را دلبر خواند دلبر شیعه فقط اهل بیت است .

ای‌کاش دل در دام تو با سر بیفتد	بهتر که این دل دست تو دلبر بیفتد
در بند دام دلبری دیگر بیفتد	این دل بمیرد بهتر از آنکه مبادا
دست تو روزی کار این نوکر بیفتد	در کار ما اصلا گره بنداز، شاید

^۲ . بیت زیر به منظور تکمیل معنایی شعر در بحث ورود به کربلا اضافه شد

اینجا همان جایی‌ست کز من سر بیفتد	تا که رسیدند کربلا حضرت فرمود

شاعر: حسن کردی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

ای همیشه شبیه مادر من
جاری کوثر است چشمانت
قلب تو تا همیشه با من هست
ای که چشمت دوباره بارانی است
خسته راه آمدی خواهر
لشکر چشم‌ها کنار روید
خاطرت جمع محرمان هستند
آب هم در دلت تکان نخورد
یک بیابان اسیر پیش شماست
اینکه دارد رکاب می‌گیرد
آسمان بلند احساس است
چادرت را غبار ننشیند
استوار همیشگی زینب
ای پناه کبوتران حرم
خاک این دشت را مزین کن
مریم خانواده زهرا
عشق بی‌تو چه بی‌بها بشود
با جدایی بساز از این لحظه

کوه ایمان، عقیده خواهر من
عصمتی دیگر است چشمانت
نظرت مثل صبح روشن هست
کربلا ایستگاه پایانی است
دیگر اینجا است منزل آخر
خواهرم خواهشاً پیاده شوید
سایهات را نگاهبان هستند
پرده محملت تکان نخورد
باد هم سربه زیر پیش شماست
از نگاهت ثواب می‌گیرد
روشنی دل تو عباس است
سایهات را کسی نمی‌بیند
ذولفقار همیشگی زینب
ملجأ آه دختران حرم
کربلا را حریم ایمن کن
انتخاب قیام عاشورا
کربلا با تو کربلا بشود
کربلا را بساز از این لحظه

فکر روز دهم کن از حالا	فکر گودال و عصر عاشورا
تو مرا بی‌سپاه می‌بینی	خیمه را بی‌پناه می‌بینی
سنگ‌هایی که پرتوان هستند	نیزه‌هایی که خون چکان هستند
عشق خود را غریب می‌بینی	آه شیب الخضیب می‌بینی
باورت می‌شود حسین‌ت را	نیزه‌ها می‌برند از اینجا
از جسارت تو خسته خواهی شد	بعد من دست بسته خواهی شد

شاعر: محمد عظیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

یک کاروان شکوه و جلالت رسیده است	یک پارچه عفاف و نجابت رسیده است
یک کاروان ملائکه دور و بر حرم	یک شهر، ماه خوش قد و قامت رسیده است
آهنگ طبل، بوی شرافت نمی‌دهد	از این صدا، صدای شرارت رسیده است
ترسیده‌اند این زن و فرزند محترم	تا حرف به جدائی و غربت رسیده است
علیا مخدرات حرم هول کرده‌اند	اینجا کجاست؟ روز قیامت رسیده است
من از نگاه حرمله پست خوانده‌ام	اصلا برای کشتن و غارت رسیده است
می‌بینم اینکه در کنف آیه‌های زخم	پیغمبر حرم به رسالت رسیده است
می‌بینم اینکه بی‌تو در این شهر بی‌حیا	کارم به ریسمان و اسارت رسیده است
می‌بینم اینکه با همه بغض و کینه‌ها	چه بر سر خدای شجاعت رسیده است
می‌بینم اینکه بعد علمدار لشکرت	کار حرامیان به وقاحت رسیده است
اصلا بعید نیست ببینم که دشمنت	در غارت تنت به رقابت رسیده است
می‌بینی آخرش تو به بازارهای شام	که کار خواهرت به خجالت رسیده است

شاعر: حسن لطفی

قالب شعر: قصیده

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

روی پره‌های فرشته کعبه‌ای عالی مقام
 می‌رود دریا، به دنبالش مدینه مثل رود
 آفتاب مکه در محمل نشست و بار بست
 رد شد از یثرب رسول‌الله فرمود: الوداع
 کیست او نور مفاتیح الجنانی مستجاب
 کیست او وقتی که زهرا را ادامه می‌دهید
 فاطمه وقتی تجلی کرد زینب نام شد
 کیست: اقیانوس آرام است اما با حسین
 کیست زینب ابتدای حاء و سین و یا و نون
 حق بده عُمان اگر از زینب‌اللهی نوشت
 این علی یا فاطمه یا که حسن یا که حسین
 آسمان در گُلِ عمر آسمانی‌اش ندید
 سایه‌اش را چشم همسایه ندیده نیم قرن
 گس ندیده کوه را وقتی که می‌آید چنین
 کربلا در کربلا آمد اگر زینب رسید
 بین عرش و فرش حائل زانوی عباس بود
 در شگفتم از زمینی که تحمل می‌کند
 جعفر و عون و محمد قاسم و اکبر همه

می‌رود در بین صحرا می‌رود بیت‌الحرام
 می‌رود باران، به دنبالش مدینه تشنه کام
 صبح و شام مکه بعد از آن فقط شد شام شام
 رد شد از سمت نجف شاه نجف گفتا سلام
 کیست او طوفانی از نهج‌البلاغه در کلام
 حجة‌الله است زهرا دخترش قائم مقام
 فاطمه شب‌های قدر و زینبش ماه صیام
 مرتضایی در حجاب و ذوالفقاری در نیام
 کیست زینب انتهای شعرهای ناتمام
 حیرتش بود و خودش با واژه‌های خام خام
 در شگفتم از زنی اینگونه دارد چند نام
 از تمامی برادرها کنارش جز قیام
 سایه‌اش هرچند باشد بر دو عالم مستدام
 گس ندیده چادری اینگونه غرق استلام
 کربلا شد کربلا با نام زینب والسلام
 ورنه عالم را نباشد طاقت آن نیم گام
 تا که او آهسته بگذارد قدم با احترام
 گرد او هستند گیرند از دو دستش هر کدام

گرد گردش از برادرها شلوغ افسوس گفت:
چار پرده روی محمل داشت اما عاقبت
پرده‌های محملش را با حرم آتش زدند
خوب شد این صحنه را چشم عزیزانش ندید
هرچه خانم گفت عباسم ولی او پا نشد
عاقبت همسایه‌ها دیدند او را بر زمین
سخت‌تر از هر جراحت دیدن لبخند بود
جای طفلان یتیم خسته بی‌بی، خورد خورد
آه از حُسن شروع وای از حُسن ختام
دید طوفان شد زمین خونین هوا شد سرخ فام
می‌دود دنبال دخترها خدایا در خیام
شاه بانویی زمین افتاد در بین عوام
وای از احوال زینب وای از چشم حرام
عاقبت او دید شاگردان خود را روی بام
از مسلمان‌های کوفه از یهودی‌های شام
تازیانہ جای آب و کعبنی جای طعام^۱

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: وحید قاسمی

دیدم بیابانی پُر از خار مگیلان را
«انا الیه راجعون» گُشت زینب را
پنداشتم از دور نخلستان به چشم خورد!
دلوایسم! این شیوۀ مهمان‌نوازی نیست!
با نیتِ عرض خوش آمد گویی آوردند
سربسته می‌گویم! یقین دارم که می‌بینی
از حج نیمه کاره دیروز دانستم
بالای محمل آفتابی سخت سوزان را
نسپار دست باد گیسوی پریشان را
از ناقه‌ها مان دور کن این نیزه‌داران را
دیدی ببندد میزبانی راه مهمان را؟!
یک لشکر از شمشیرهای مست و بُران را
در چشم‌های دخترت ترس از بیابان را
در کربلا باید بگیری عید قربان را

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انطباق مطالب با روایات مستند و معتبر، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: حسن لطفی

تا که فرمود رسیدیم علم را کوبید یک علمدار بر این خاک قدم را کوبید
بر روی سینه خود تیغ دودم را کوبید بین این دشت ستونهای حرم را کوبید

بیرق افراشته شد، باد تکانش میداد

کیست این مرد که یک دشت نشانش میداد

زانویش خم شده و هست مَهِیا خانوم با ادب گفت علمدار بفرما: خانوم
آمد از محل خود حضرت زهرا، خانوم دست بگذاشت روی شانه سقا خانوم

گرد او پنج برادر همه می چرخیدند

پنج تن دور سر فاطمه می چرخیدند

مادرش آه امان از دل زینب می گفت همه راه امان از دل زینب می گفت
گاه و بی گاه امان از دل زینب می گفت سخت جانگاه امان از دل زینب می گفت

وای من روز دهم شد، برادر چه کنم^۱

جگرم سوخته، با ناله مادر چه کنم

چو بزرگیش قسم در همه عالم نیست پرده محملش از پرده کعبه کم نیست
گرچه در سایه عباس نشان از غم نیست شکر محرم پُر و یک دیده نامحرم نیست

۱. بیت زیر با توجه به ابیات بعدی شعر جهت جلوگیری از تحریف و نزدیک شدن مطالب با روایات معتبر تغییر داده شد
لذا پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

رفت در پیش برادر که برادر چه کنم جگرم سوخته، با ناله مادر چه کنم

گرچه مانند عمو دور و بر زینب بود

هرچه غم بود فقط بر جگر زینب بود

می‌زند شور دلم تاب ندارد اینجا دل پریشانی‌ام آداب ندارد اینجا

جان من جان رُباب آب ندارد اینجا بچه بیدار شده خواب ندارد اینجا

به لبش پیش تو لبخند نمی‌آید وای

گریه اصغرمان بند نمی‌آید وای

حرف این دخترکان است از اینجا برویم ساربان تا که نرفته است بگو تا برویم

کوچه مادرمان خانه زهرا برویم باشد آقا همه‌اش حرف تو اما برویم

دست ما نیست عطش بین حرم افتاده

مردم از غم چه کنم بد به دلم افتاده

همه فکر و حواسم به تو باشد برگرد قبل از آنکه به سرت شمر بیاید برگرد

به عروس تو قسم حرمله آمد برگرد کاش بر تیر خودش زهر نمیزد برگرد

کاش دوری شما قسمت خواهر نشود

زینب کاش که بی پنج برادر نشود

عزم کردی نروی کاش خزان برگردد لااقل گو که از آن جمع سنان برگردد

زودتر از همه آن تیر و کمان برگردد چشم آن جمعیت از سمت زنان برگردد

سایه روی سرم از سر اطفال مرو

تا که من زنده‌ام آقا لب گودال مرو

شاعر: سید پوریا هاشمی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

راه بود و راه بود و راه بود	کاروان همراه ثارالله بود
کاروان نه قبله گاه عالمین	مرد یا زن جمله عشاق الحسین
پاسدار قافله عباس ماست	روی دوشش پرچم یا مجتبی است
اینکه چون خورشید روی مرکب است	حضرت زهرای ثانی زینب است
زینب است این اقتدارش بارز است	عقل از درک عقیده عاجز است
پرده های حملش نور جلی است	یارب این دخت علی یا که علی است؟
هم علی و هم حسین و هم حسن	تکیه می کردند بر این شیر زن
سال ها مستور مانده آیه اش	چشم همسایه ندیده سایه اش
قامتش دور از نگاه شوم بود	آفتاب از دیدنش محروم بود
قاسم و اکبر به دور حملش	با ابوفاضل نمی لرزد دلش
بار بگشائید اینجا کربلاست	لحظه موعود زینب با خداست
بارالها خسته ام جان بر لبم	زینب من زینب من زینب
نیست جز شهد بلا در باده ام	بر همان عهد ازل آماده ام
این سر و این چادر و این معجرم	این دو دستم این رخم این پیکرم
تو اگر خواهی بیابان می روم	پا برهنه بر مخیلان می روم
راضی ام آواره گردم از حرم	آتش خیمه بیوفتد بر سرم
هرچه می گویی به چشم ای نور عین	هرچه اما جز جدایی از حسین
می شود آیا خوش اقبالم کنی	جای او راهی گودالم کنی

می‌شود خنجر ببرد گردنم	زیر سُمّ اسب‌ها باشد تنم
خوب می‌دانم که غارت می‌شوم	در شلوغی هتک حرمت می‌شوم
از غریبه فحش و توهین می‌خورم	از سنان سیلی سنگین می‌خورم
من که یک دفعه نرفتم در گذر	می‌شوم با شمر و خولی همسفر

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: حمید کریمی

این زمین میقات مردان خداست	خواهرم این سرزمین کربلاست
عشق اینجا یگه تازی می‌کند	در دو عالم سرفرازی می‌کند
شط خون از تیغ جاری می‌شود	دشت از خون آبیاری می‌شود
تا در اینجا طبل میدان می‌زنند	عاشقان قید سر و جان می‌زنند
می‌شود اینجا همه سرها جدا	می‌رود سرها به روی نیزه‌ها
این زمین که سجده گاه حیدر است	از تمام خاک عالم برتر است
عشق این جا حرف آخر می‌زند	بر سر هر خیمه‌ای پر می‌زند
تیغ و سرها عشق بازی می‌کنند	قلب‌ها با تیر بازی می‌کنند
یاد از این دشت آدم کرده است	یاد آن با ناله و غم کرده است
کربلا میدان عشق و آزمون	کربلا یعنی شنا در شط خون
اصغر اینجا حرف اکبر می‌زند	در سجود عشق پرپر می‌زند
عاشقان بر مرگ عادت می‌کنند	تشنه لب غسل شهادت می‌کنند
چون به میدان رو علی اکبر زند	در میان خیمه‌ها محشر کند
اشک‌ها بر دیده‌ها بندند راه	مات و حیران حرم گردون و ماه
کیست تا جام بلا را سر کشد	تا به اوج عشق بال و پر کشد

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

قالب شعر: مسمط

شاعر: موسی علیمرادی

می‌رسد ناله و آه از طرف عرش خدا شد حسینیّه گریه همه ارض و سما
همه عالمیان غرق غم و شور و عزا روضه‌خوان فاطمه و گریه‌کنش عالم‌ها

که رسید است حسین بن علی کربلا

کاروانی که پُر از نور خداوند جلی‌است کاروانی که پُر از جلوه عشق ازلی‌است
پیش درگاه خدا قافله بی مثلی‌است کاروانی که پُر از فاطمه و چند علی‌است

چشم بد دور که این قافله باشد بر پا

لحظه‌ای گشت که افتاد زمان از حرکت قبل هر کار همه هاشمیان با سرعت
می‌چکید از عرق روی جبین‌ها غیرت جمع گشتند همه دور خدای عصمت

که نبیند نظری سایه‌ای از زینب را

روضه‌خوان و نگران است و پریشان زینب از غم کربلا بی‌سر و سامان زینب
پای ارباب شده دست به دامن زینب ترس دارد که به لبه‌اش رسد جان زینب

از برادر بشود آه در این دشت جدا

یک به یک خیمه به خیمه همگی گشت بنا چادر فاطمیون مرکز این چادرها
جراتی نیست به چشمی که بچرخد اینجا تا نگهبان همه اهل حرم شد سقا

وای از روز دهم غارت و بی‌رحمی‌ها

خیمه اکبر لیلا چه تماشا دارد این پسر ارثیه از کوثر و طاها دارد
مثل عباس علی قامت طوبا دارد لافتی گر که به شانش برسد جا دارد

کاش جسمش نشود پخش میان صحرا

مادری بین حرم نغمه لالایی خواند آب اندازه کافی به عزیزش نوشاند
 بین آغوش خودش گل پسرش را خواباند تا دم صبح علی در بغل مادر ماند
 نخورد غصه که این قافله دارد سقا
 تخت شاهی رقیه است سر دوش عمو مثل زهراست همه هیبت او موی به مو
 شکرچون فاطمه‌اش نیست شکسته پهلوی یا ندارد ردی از سیلی و از هاله به رو
 کاش از ناقه نیفتد شب تاریک خدا

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: مرضیه عاطفی

خیمه‌ها را کرده‌ام بر پا، امان از کربلا
 بوسه می‌زد مادرم زهرا مرا با گریه و
 رأس من بر نیزه خواهد رفت پیش خواهرم
 می‌خورد تیر یل افکن حنجر شیرخواره^۱
 می‌برم تا خیمه‌ها شهزاده‌ام را در عبا
 می‌رسانم با سر زانو خودم را علقمه
 در دلِ گودال، غرق خون می‌افتد پیکرم
 می‌دود گریان رقیه روی بوته‌های خار
 یک به یک «سر»ها به غارت رفته! صف می‌ایستند
 داغدارم می‌کند اینجا، امان از کربلا
 مضطرب می‌گفت با بابا! امان از کربلا
 می‌شود انگشترم پیدا، امان از کربلا
 جای یک قطره از این دریا، امان از کربلا
 لرزه می‌افتد بر این پاها، امان از کربلا
 می‌رود از دست من سقا، امان از کربلا
 می‌شود بالا سرم دعوا، امان از کربلا
 شعله می‌گیرد لباسش را، امان از کربلا
 نیزه‌داران عصر عاشورا، امان از کربلا!

^۱. با توجه به اینکه تصریح بر شش ماهه بودن در کتب تاریخی متقدم و معتبر نیامده است و این موضوع برای اولین بار در قرن سیزدهم در کتاب ذخیره الدارین آمده است لذا بیت زیر تغییر داده شد، ضمناً موضوع تیر سه شعبه نیز مستند نیست..

می‌خورد تیر سه شعبه حنجر شش ماهه‌ام جای یک قطره از این دریا، امان از کربلا

شاعر: مصطفی هاشمی نسب قالب شعر: چهار پاره وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

از راه دور هاله نوری رسیده است	یک کاروان فرشته و حوری رسیده است
مشغول ذکر و راز و نیازند با خدا	گویا کلیم باز به طوری رسیده است
مهتاب رو گرفت، که زینب رسیده است	بر چشم خود ستاره حجابی کشیده است
از بس که این چراغ عقیق و منور است	پروانه نیز سایه او را ندیده است
تا پا زمین گذاشت دل آسمان گرفت	قلب علی و فاطمه هم در جنان گرفت
آیات ابتدایی مریم نزول کرد	یحیی به نیزه رفت و مسیحا زبان گرفت
زینب ز روی ناقه خود تا بلند شد	آه از نهاد حضرت زهرا بلند شد
تا که صدا زدند رکابی بیایید	فوراً جناب حضرت سقا بلند شد
آرام پرده را علی اکبر کنار زد	قاسم غبار بادیه با پر کنار زد
ارباب با قرائت والشمس و والضحی	پوشیه را ز روی مطهر کنار زد
پا بر زمین گذاشت، دلش بی قرار شد	قلبش به غصه های فراوان دچار شد
نم نم به گریه آمد و چون ابر نوبهار	نم نم شروع کرد، ولی زار زار شد
اینجا کجاست؟ چرا سر من تیر می کشد	ذره به ذره پیکر من تیر می کشد
فکری برای خواهر خود کن، برادرم	دارد تمام معجر من تیر می کشد
شان نزول این همه آیه شنیدنی است	تعبیر خواب کودکی من ندیدنی است
دردی عجیب قامت من را گرفته است	این سرو قد کشیده گمانم خمیدنی است
اینجا برای اهل و عیالت امان نداشت	گشتم، به غیر حادثه ناگهان نداشت
چشمی حریص در پی انگشتر آمده	این قافله چه می شد اگر ساربان نداشت

این حوریان که فکر اسارت نکرده‌اند تا بوده است از همه مستور بوده‌اند حالا بیا به خاطر خواهر عبور کن حیف از لب تو نیست به آتش شود دچار	اصلاً خیال آتش و غارت نکرده‌اند محجوبه‌اند و فکر جسارت نکرده‌اند ما را ببر مدینه، از این خاک دور کن آرام قلب مضطر خواهر ز نور کن ^۱

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: سیدپوریا هاشمی

نیست از ما هرکسی که نیست پای سوختن
 نوبتی باشد اگر اینبار نوبت با من است
 بر لبم إنا فتنحنا دارم اینجا کربلاست
 این بیابان را خودم عرش معلی می‌کنم
 گرچه خواهد شد همین جاها منای کاروان
 خیمه خیمه خیمه توحید برپا می‌شود
 مرد و زن پیر و جوان سرباز و سرداریم ما
 مظهر تام و تمام صبر تنها زینب است
 پابرهنه می‌شوم در راه غوغا می‌کنم
 می‌دهم محرم که نامحرم نبیند قامتم
 مجلس می می‌روم تا بر همه ایمان دهم
 زینب من زینب من زینب من زینب

طی شده منزل به منزل در هوای سوختن
 هرچه می‌خواهد بیاید! باز عزت با من است
 من زنم اما طلوع غیرتم با کربلاست
 از شتر پائین می‌آیم فکر بالا می‌کنم
 خیمه را برپا کنید ای مردهای کاروان
 خیمه را برپا کنید امید برپا می‌شود
 بار بگذارید بار نور برداریم ما
 دین اگر امروز مرد احیای آن با زینب است
 دست بسته می‌شوم دست همه وا می‌کنم
 می‌شوم درمان دین با زخمهای صورتم
 به اسیری می‌روم آزادگی را جان دهم
 "ما رایت" تا قیامت می‌شود ذکر لبم

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل مستند نبودن و یا تحریفی بودن مطالب؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور اجتناب از گناه تدلیس یا تحریف سخنان ائمه؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: حسن لطفی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

آینه در آینه تابید عالم شد علی نفس خود را دید خود را دید خاتم شد علی
اولین صبح ظهور حای اعظم شد علی حق تماشا کرد خود را تا مجسم شد علی
با علی جان می‌دهیم و با علی تب می‌کنیم
حرف مولا می‌زنیم و مشق زینب می‌کنیم
آنکه اقیانوس آرام علی شد زینب است آنکه او آغاز و انجام علی شد زینب است
آنکه او معنای اسلام علی شد زینب است آنکه آمد زینت نام علی شد زینب است
ما نمی‌فهمیم از این اوج این اعجاز هیچ
شعرها را ساده‌تر می‌گوییم اما باز هیچ
او هزاران شیرزن بود او فقط زینب نبود او ظهور پنج تن بود او فقط زینب نبود
سوختن در سوختن بود او فقط زینب نبود او حسین و او حسن بود او فقط زینب نبود
شد تمام آیه قالو بلا وقتی رسید
با نزولش کربلا شد کربلا وقتی رسید
شرح لیلی را اگر منزل به منزل گفته‌اند شرح این تشریف را جمع مقاتل گفته‌اند
کعبه را با بودنش در راه، محمل گفته‌اند گرد صحرا نه غبار پرده را دل گفته‌اند
به حسینش که دل زینب به‌دست اکبر است
پرده‌های محمل زینب به‌دست اکبر است
گشتی کربلا در کربلا پهلوی گرفت خواست تا پائین بیاید آسمان زانو گرفت
تا بیاید جبرئیل از شهرش جارو گرفت او نه از عباس، جان عباس از بانو گرفت
پای او بر زانوی مردانه عباس بود
بعد بابا دست او بر شانه عباس بود

دورِ خود تا دید اکبر را خیالش جمع شد عون و عبدالله و جعفر را خیالش جمع شد

دید در گهواره اصغر را خیالش جمع شد بینِ خمیه چند دختر را خیالش جمع شد

دید فوج دشمنان را گفت عباسم که هست

نیزه و تیغ و سنان را گفت عباسم که هست

ناگهان بی‌حال شد گودال را وقتی که دید روضه‌اش اطفال شد گودال را وقتی که دید

ماتِ استقبال شد گودال را وقتی که دید حرمله خوشحال شد گودال را وقتی که دید

آمد و افتاد بر پای برادر: بازگرد

جانِ خواهر جان من نه جانِ مادر بازگرد

شامِ غم شد وای اکبر را نمی‌بیند چرا عون و عبدالله و جعفر را نمی‌بیند چرا

وای در گهواره اصغر را نمی‌بیند چرا^۱ بینِ حجمِ شعله دختر را نمی‌بیند چرا

خمیه از شعله افتاد و عزیزی سوخت سوخت

زیر آن خمیه خداوندا مریضی سوخت سوخت

بسکه افتاده زمین در پا توانی نیست نیست می‌دود سمتِ برادر حیف جانی نیست نیست

دیر شد تا او بیاید ساربان^۲ نیست نیست وای از انگشت و انگشت نشانی نیست نیست

زیر تیغ و نیزه می‌گردد جوابی حیف نیست

ناقه و چشمِ حرامی و... رکابی حیف نیست

۱. بیت زیر به دلیل تحریفی بودن حذف شد همانگونه که بسیاری از علما و محققین همچون علامه بیرجندی؛ شیخ عباس قمی و در کتب کبریت احمر (ص ۱۴۱) منتخب التواریخ (ص ۲۲۴) مقتل تحقیقی (۲۲۹) پژوهشی نو در بازشناسی مقتل سیدالشهدا (ص ۲۴۰) تصریح شده است موضوع نبش قبر و سر به نیزه زدن حضرت علی اصغر علیه السلام صحت ندارد و تحریفی است این قصه جعلی و ساختگی برای اولین بار در قرن سیزدهم در کتاب ریاض القدس آن هم بدون هیچ استنادی تحریف شده است «کتاب ریاض القدس توسط علما و محققین تاریخی جزء کتب تحریفی معرفی شده است».

پشتِ خمیه قبرِ اصغر را نمی‌بیند چرا بینِ حجمِ شعله دختر را نمی‌بیند چرا

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: قصیده

شاعر: علی اکبر لطیفیان

آمد به دشت ماریه ناموس کردگار
 گر روی خاک پای گذارد؛ ملک سوار
 مریم رکاب گیر و خدیجه است پرده‌دار
 خلقت زنی ندیده بدین گونه استوار
 که شاهکار خلقت او کرد شاهکار
 تا هست پایدار حسین است پایدار
 مانند کاه می‌شود و می‌رود کنار
 با چشم خویش میسره را می‌کند شکار
 زینب به دشت کرب و بلا داد اعتبار
 زینب که هست فاطمه هم هست ماندگار
 جبریل پای ناقه نشسته به انتظار
 زینب پی حسین می‌آید هزار بار
 زینب اگر قدم بگذارد به کارزار
 اما حسین زودتر آمد سر قرار
 زانو زدند یک به یک آنهم به افتخار
 رفتند از کنار همین سایه هم کنار
 مردان کاروان همه واللیل و والنهار
 از پیرمرد قافله تا طفل شیرخوار
 با آفتاب غنچه گل نیست سازگار
 وقتی قدم گذاشته زینب به این دیار

با صد جلالت و شرف و عزّت و وقار
 فرش زمین به عرش مباهات می‌کند
 چه ناقه‌ای چه ناقه نشینی چه محملی
 حتی حسین تکیه بر این شانه می‌زند
 بیش از همه خدای مباهات می‌کند
 تا هست مستدام حسین است مستدام
 کوهی اگر مقابل او قد علم کند
 با خشم خویش میمنه را می‌زند زمین
 آنگونه که علی به نجف اعتبار داد
 پنجاه سال فاطمه اهل بیت بود
 تا اینکه فرش راه کند بال خویش را
 حتی هزار بار بیایند کربلا
 کار تمام لشگریان زار می‌شود
 روز دهم قرار خدا با حسین بود
 محمل که ایستاد جوانان هاشمی
 افتاد سایه قد و بالاش روی خاک
 طفلان کاروان همه والشمس و والقمر
 عبدند، عبد گوش به فرمان زینبند
 رفتند زیر سایه عباس یک به یک
 از این به بعد هیچ نمازی شکسته نیست

از فرش تا به عرش چه خاکی به سر کنند
 یک عده گوشواره ولی دختر علی
 خیلی زدند "تا" شود اما تکان نخورد
 او که فرار کرد عدو از جلالتش
 ترسم که انبیاء بیفتند بر زمین
 پرده نشین کوفه، بیابان نشین شده
 قومی که پاس محملشان جبرئیل داشت
 آن بانویی که سایه او هم حجاب داشت
 چشم طنابهای اسارت به دست اوست
 در یک محله زخم زبان خورد بی عدد
 دردی به درد طعنه شنیدن نمی رسد

بر روی چادرش بنشیند اگر غبار
 یک گوش پاره برد از اینجا به یادگار
 سر خم نمی کند به کسی کوه اقتدار
 فریاد می زند که علیکن بالفرار
 دستی اگر خدای نکرده به گوشوار....
 با دختر بتول چه ها کرد روزگار!
 گشتند بی عمار و محمل، شترسوار
 با رفت و آمد سر بازارها چه کار؟!
 زینب به شام رفت ولیکن به اختیار
 در یک محله سنگ گران خورد بیشمار
 یا رب مکن عزیز کسی را بدان دچار

شاعر: جواد هاشمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

من ندانم چه حساب است، بیا برگردیم
 نام این دشت زد آتش به غم آباد دلم
 جلوه روی تو در مردمک چشم من است
 نکند بی تو از این معرکه برگردم من
 بین اینان که ز صخره دلشان سنگتر است
 ما همه تشنه دیدار تو و طرح عطش
 دخترت چشم به من دارد و گوید: عمّه

که دلم در تب و تاب است؛ بیا برگردیم
 این چه خاک است؟ چه آب است؟ بیا برگردیم
 تا که این عکس به قاب است، بیا برگردیم
 هجر، سرگرم شتاب است، بیا برگردیم
 سنگ بر آینه باب است، بیا برگردیم
 نقشه اش نقش بر آب است، بیا برگردیم
 انا عمو پا به رکاب است، بیا برگردیم

شاعر: ناشناس

قالب شعر: ترکیب بند

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

گرد و خاکی ز دور پیدا بود	کاروانی ز نور پیدا بود
کعبه‌هایی روان ز سمت حجاز	همه روشنی دنیا بود
آسمان بر زمین گذر می‌کرد	یا که خورشید، روی شن‌ها بود
زیر پایش به جای خاک کویر	بال‌های فرشته‌ها وا بود
در میان تمام محمل‌ها	محملی بی‌رکاب پیدا بود
گرد گردش عشیره سادات	دست بر سینه‌های شیدا بود
محملی روی دوش جبرائیل	قبله‌ای که عجیب گیرا بود
در یمین عون و جعفر و قاسم^۱	در یساراش علی لیلا بود
پشت سر شیرهای هاشمی و	پیش رو هم حسین زهرا بود
لیک تنها کنار پرده آن	جای مردی بلند بالا بود
محمل عمه امام‌زمان	که رکابش به نام سقا بود
چون زمان نزول می‌آمد	گوئیا مرتضی در آن جا بود
چشم نامحرمان در آن اطراف	کور می‌شد اگر که بینا بود

زهر چشمش هزار کابوس است

حرف حرف نزول ناموس است

وقت برپایی حرم شده است	زانوانی غیور خم شده است
لرزه افتاده بر تمامی دشت	وقت کوبیدن علم شده است

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر

آمده را جایگزین بیت زیر کنید. ضمن اینکه در شهدای بنی هاشم در کربلا فردی بنام صادق وجود ندارد

در یمین عون و جعفر و صادق در یساراش علی لیلا بود

چشمش از چادری تبرک کرد	پشت سقا دوباره خم شده است
بر زمین پا نهاد خاتونی	آسمان خاک این قدم شده است
زیر لب یا مجیب می‌خواند	که وجودش پُر از علم شده است
غرق دلشوره است و مثل رباب	چشم‌هایش مدار غم شده است
لحظه‌های غروب نزدیک است	کمی از هُرم روز کم شده است
باز آرام با برادر گفت:	دل من تنگ مادرم شده است

چیست اینجا که نیمه‌جانم کرد؟

از همین ابتدا کمانم کرد؟

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: عبدالجواد جودی

آه! از آن ساعت که سبط مصطفی	گشت وارد بر زمین کربلا
پس به یاران کرد رو، سلطان دین	گفت کای یاران! مقام ماست این
بار بگشایید، خوش‌منزل‌گهی است	تا به جنت زین مکان، اندک رهی است
بار بگشائید کاین‌جا از عتاب	می‌شود لب‌ها کبود از قحط آب
بار بگشائید کاین‌جا بی‌درنگ	بر گلوی اصغرم آید خدنگ
الغرض؛ در آن دیار پُر محن	کرد چون سلطان مظلومان، وطن
گفت: در این سرزمین، جای من است	این زمین تا حشر، مأوای من است
چون در اینجا من به جسم چاک‌چاک	از سر زین، سرنگون گردم به خاک
من، تن تنها و دشمن، صد هزار	پیکرم، مجروح و زخمم، بی‌شمار
«جودیا»! دم درکش از این داستان	خون مکن زین بیش، قلب دوستان

وزن شعر: مستفعّلن مستفعّلن مستفعّلن فع

قالب شعر: مثنوی

شاعر: سیدپوریا هاشمی

حق دارم آخر! مادرم! دلشوره دارم
 با شیرخواره در بیابان کار سخت است
 هی ذکر می‌گویم بلا دیگر نبینم
 وقت خطرها ساقی لشگر که داریم
 کارش به شمشیر ابوفاضل می‌افتد
 در کاروان هرچیز می‌خواهیم جور است
 در دست و گوش بچه‌ها زیور فراوان
 مثل فرشته بچه‌ها آرام خوابند
 آقا خودش سایه سر ماها کشیده
 کربلا یعنی غم! از غم ترس دارم
 می‌ترسم از خار مگیلان بیابان
 یک یک به زیر سُم مرکب‌ها بمانند
 طفلم به جای شیر سهمش تیر باشد
 سهم عقيله حرف‌های تند باشد
 نامحرمان دستان زینب را ببندند
 زینب سلام الله علیها را ببینند
 قرآن به روی شاخه آویزان نباشد

از ابتدای راه دائم بی‌قرارم
 گرما کشیدن روزها بسیار سخت است
 هروقت با عزت به محمل می‌نشینم
 اصلا بلا باشد! علی اکبر که داریم
 چشم غریبه تا سوی محمل می‌افتد
 زینب دلش لبریز از حس غرور است
 پوشیه کافی چادر و معجر فراوان
 از لطف سقا مشک‌ها لبریز آبد
 شکر خدا خورشید هم ما را ندیده
 از معنی این سرزمین هم ترس دارم
 می‌ترسم از سرنیزه‌ها از طبل‌هاشان
 می‌ترسم این معصومه‌ها تنها بمانند
 می‌ترسم از ذبحی که با تکبیر باشد
 ای وای از آن نحر که خنجر کند باشد
 ای وای از آن روزی که یک لشکر بخندند
 روزی نباید چشم‌ها ما را ببینند
 ای کاش ناموس علی زندان نباشد

شاعر: حمید امینی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

افتاده راه قافله آبشارها
افتاده راهشان به زمینی که سالها
باید که فیض آب نصیب زمین شود
دستان مستجاب همین خانواده را
این خاک دیده است که دارا شدند از
این خاک دیده است که دریا رسید و بعد
دست زلال حضرت دریا اگر نبود
ما بهتر از قبيله دریا ندیده‌ایم
اما شکست حرمت دریا در این زمین
این خاک شاهد است به جای زلال آب
این خاک دیده است که نی‌ها مکیده‌اند
این خاک دیده است که از برگ لاله‌ها
پامال شد مسیر نفس‌های تشنه‌ای
روئید لاله‌ها به سر نیزه‌های سرخ
وقت عبور فصل زمستان رسیده است
با اقتدار، مرگ شروعی دوباره است

بر سرزمین فاصله‌ها، شوره زارها
مانده است تشنه بر قدم چشمه سارها
تا شاخه‌های خشک بگیرند بارها
این خاک دیده است نه یک بار، بارها
دریای فیضشان همه، حتی ندارها
عزت گرفت کربلا در دیارها
پوشانده بود آینه‌ها را غبارها
قربانشان شود همه ایل و تبارها
اما گرفت قلب زمان از هوارها
افتاد در مراتع گندم شرارها
از پاره‌های حنجره آب انارها
غارت شدند لاله و هم گوشوارها
با نعل‌های تازه مرکب سوارها
مانده است در زمین تن بی‌جان یارها
وقت شکوفه دادن در اقتدارها
پس جستجو کنید مرا در بهارها^۱

۱. بیت آخر این شعر به دلیل تحریفی بودن حذف شد همانگونه که بسیاری از علما و محققین همچون علامه بیرجندی؛ شیخ عباس قمی و در کتب کبریت احمر (ص ۱۴۱) منتخب التواریخ (ص ۲۲۴) مقتل تحقیقی (۲۲۹) پژوهشی نو در بازشناسی مقتل سیدالشهدا (ص ۲۴۰) و تصریح کرده اند موضوع نبش قبر و سر به نیزه زدن حضرت علی اصغر صحت ندارد و تحریفی است!! این قصه جعلی و ساختگی برای اولین بار در قرن سیزدهم در کتاب ریاض القدس آن هم بدون هیچ استنادی تحریف شده است.

شاعر: جواد محمد زمانی

قالب شعر: قصیده

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

کاروانی ز خویش کرده سفر	کاروانی پُر از نسیم سحر
در سجود، آینه برای سحر	در قیام، آیه‌های مصحف صبح
همه در باغ، میوه نوبر	همه در دشت تازه تر از گل
مادران از قبیلۀ هاجر	پدران از تبار ابراهیم
کعبه دل، بت شکن، به دوش تبر	آری از دودمان ابراهیم
هر یکی در مرام خود ساغر	هر یکی در مقام خود ساقی
می‌تپد این نهیب، این باور:	در دل و جان کاروان اینک
نکند نردبان شود منکر	نکند شوکران شود معروف
هان فصل لربک وانحر	مرحبا بر سلاله کوثر
خطبه‌خوان حماسه آن، خواهر	در نزولش ز منبر ناقه
پای عباس پلۀ منبر	شد عصا شأنۀ علی اکبر
خواب آرام چند تا دختر	تا نباشد ز بیم آشفته
دشت احساس می‌شود بستر	پای عباس می‌شود بالش
پهنۀ عشق بود و پهن‌اور	سرزمین، سرزمین گل‌ها بود
کنده شد برگه‌هایی از دفتر	ناگهان در هجوم باد فراق
کاش می‌شد گلوی گل‌ها تر	کاش دستان باد می‌شد خشک
که پدر می‌رود خمیده کمر	نکند علقمه، عمو را گُشت
که ندارد به جز خودش لشگر	کیست مردی که می‌رود میدان
صحنه را می‌شود گزارشگر	و زنی روی تل برای نبی
شده سرشار بوسۀ خنجر	که بیا جای بوسه‌های شما

می‌برند از تن حسین تو جان	می‌برند از تن حسین تو سر
آیه‌های کتاب آغوش	دارد از فوج زخم زیر و زیر
آن طرف صحنه شگفتی هست	نه! بسی صحنه هست شرم‌آور
رفته از پای دختری خلخال	رفته از دست مردی انگشتر
می‌رود کاروان به کوفه و شام	می‌کند سمت قتلگاه گذر
می‌رود کاروان ولی خالی است	جای عباس و قاسم و اکبر
آخر داستان ولی این نیست	مانده پایان خوب قصه اگر...

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: میرزا یحیی مدرسی

در کربلا چو قافله غم گشود بار	از غم هزار قافله آمد در آن دیار
آمد هلال ماه عزا، در عزا شدند	بدران آسمان ولایت، هلال‌وار
نیلی شد از عزا، رخ گل‌گون اهل بیت	رویش سپید باد، سپهر سیاه‌کار!
لشگر همی رسید، گروه از پی گروه	دشمن همی ستاد، قطار از پی قطار
شاه حجاز را ز وفاء، کس نشد معین	میر عراق را ز جفا، کس نگشت یار
استاده بهر خواری یک شه، هزار خیل	آماده بهر کشتن یک تن، دو صد هزار
از مویه رفت از دل اهل حرم، شکیب	از گریه رفت از تن آل نبی، قرار
آن دم که راه آب بر آن فرقه بست، خصم	آفاق پُر شرر شد و افلاک پُر شرار
لب‌تشنه مانده آل نبی وز برایشان	آبی نبود جز دم شمشیر آبدار
خوردند آب از دم شمشیر و تیر خصم	پیران سال‌خورده و طفلان شیرخوار
آن دم بر اهل بیت نبی کار، زار شد	کآماده گشت سبط نبی بهر کارزار
اصحاب با وفای وی استاده هر طرف	بگرفته بهر یاری او، نقد جان به کف

شاعر: علیرضا شریف

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

کاروانی با دو صد سوز و گداز
 کاروانی از فراسوی بهشت
 کاروانی بی مثل در عالمین
 کاروانی از امیرالمومنین
 کاروانی غرق احساس آمده
 کاروانی خسته اما از ستم
 کاروانی بر غم و محنت قرین
 کاروانی مانده در چنگ بلا
 کاروان رشک ثریا گشته است
 این رباب است و علی اصغرش
 وان خروش و اشک آل فاطمه است
 بین خیمه راه می‌پوید حسین
 این زمین معراج ما تا کبریاست
 این زمین از عرش اعلی برتر است
 این زمین دریای احمر می‌شود
 اکبر این جا اربا می‌شود
 قاسم این جا غرق زخم از تیغ کین
 این زمین غرق ملالم می‌کند

عزم شهر کوفه کرده از حجاز
 غرق گل از باغ بانوی بهشت
 کاروانی بسته بر موی حسین
 آل‌هاشم حلقه و زینب نگین
 با علمداری عباس آمده
 کامده بیرون دل شب از حرم
 مرگ، ایشان را نشسته در کمین
 لاجرم منزل زده در کربلا
 خیمه‌های عشق بر پا گشته است
 اکبر است این با رقیه خواهرش
 زینب کبری دلش در واهمه است
 زیر لب این گونه می‌گوید حسین
 این زمین پیمانه قالوا بلی‌ست
 این زمین لاله‌های بی‌سر است
 مهد خواب سرخ اصغر می‌شود
 فاطمه در خون هویدا می‌شود
 پیش چشمش می‌کشد پا بر زمین
 در غم عباس دالم می‌کند

تا الیه راجعونم می‌کشد
می‌نشینند شمر روی سینه‌ام
سوره والفجر زینب می‌شوم

این زمین در خاک و خون می‌کشد
رنگ می‌گیرد ز خون آئینه‌ام
بر سر نی روح مکتب می‌شوم

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد رضا طالبی

خورشید وقتی می‌گذارد پا به صحرا
از عرش اعلا آمده زهرا به صحرا
یعنی میا کوفه، بیا اما به صحرا
با قاصدک‌ها می‌رود صحرا به صحرا
دل را سپرده زینب کبری به صحرا
موسی چرا آورده هارون را به صحرا؟!
کافی‌ست آید حضرت سقا به صحرا
پای علی شناس‌ها شد وا به صحرا
سر می‌گذارد آخرش بابا به صحرا^۱
پاشیده رنگ عاشقی مولا به صحرا
هی قطره قطره می‌چکد دریا به صحرا
مردی که آمد عصر عاشورا به صحرا

صد باغ غبطه می‌خورد حتی به صحرا
تا پشت پای کاروان آبی بپاشد
صدبار، خورجین وعده‌های پوچ مردم
تا آرزوی نیزه‌ها پایان بگیرد
فرقی ندارد کوفه یا شام ست مقصد
این نینوا، این طور سینین‌ست اما
فرقی ندارد که فراتی هست یا نیست
هر سه علی را با خودش آورد تا که
اول قتیله‌ش رفت میدان، با خودش گفت
گودال سرخ و خیمه سرخ و گونه‌ها سرخ
طوری که زیر پا مگیلان جان نگیرد
بی‌گوشواره پیش دختر بر نمی‌گشت

۱. بیت زیر به جهت انطباق بیشتر با روایات معتبر تغییر داده شد؛ زیرا همانگونه که علامه مجلسی در جلاء العیون ص ۵۷۴ مرحوم خراسانی در منتخب التواریخ ص ۲۳۱ و شیخ عباس قیمی (بطور ضمنی) در نفس المهموم ص ۲۷۵ تصریح کرده اند حضرت لیلا قبل از کربلا فوت کرده بود.

شاعر: جواد محمد زمانی

قالب شعر: قصیده

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

کاروان، کاروان شور آور
 همه در حالت سفر از خود
 همه دل‌باخته چو پروانه
 پدران از تبار ابراهیم
 عارفان قبیله عرفات
 هر یکی در مقام خود ساقی
 سروهایی به قامت طوبی
 هم‌رکاب حماسه‌های عظیم
 در دل و جان کاروان اکنون
 نکند شوکران شود معروف!
 مَرَحبا بر سلاله زهرا
 می‌سزد حُسنِ مطلعی دیگر
 در نزولش ز منبر ناقه
 شد عصا شانه علی‌اکبر
 سرزمین، سرزمین گل‌ها بود
 شد پدیدار صحنه‌ای دیگر
 ناگهان در هجوم باد خزان
 کاش دستان باد می‌شد خشک
 کیست مردی که می‌رود میدان
 ترسم این داغ شعله‌ور گردد

کاروان، اشتیاق، سرتاسر
 همه بی‌تاب چون نسیم سحر
 همه بر پای شمع، خاکستر
 مادران از قبیله هاجر
 شاعران عشیره مشعر
 هر یکی در مرام خود ساغر
 چشمه‌هایی به پاکی کوثر
 در گذر از هزار و یک معبر
 می‌تپد این نهیب، این باور:
 نکند نردبان شود منکر!
 هان! فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَانْحَرْ
 وقت وصف عقيله شد آخر
 خطبه‌خوان حماسه، آن خواهر
 پای عباس، پله منبر
 پهنه عشق! وه چه پهناور!
 کشتی نوح بود و موج خطر
 کنده شد برگه‌هایی از دفتر!
 کاش می‌شد گلوی گل‌ها تر!
 که ندارد به جز خودش لشکر؟!
 مثل آتش که زیر خاکستر...

پاره جان احمد و حیدر	آه! از زین روی زمین افتاد
صحنه را می‌شود گزارش‌گر	و زنی روی تلّ برای نبی
شده سرشار بوسه خنجر!	که بیا جای بوسه‌های شما
می‌برند از تن حسین تو سر	می‌برند از تن عزیز تو جان
نه! بسی صحنه هست شرم‌آور	آن طرف صحنه شگفتی هست
رفته از دست مادران زیور!	رفته از پای دختران خلخال
کاروان می‌رود به مرز خطر	کاروان می‌رود به کوفه و شام
جای عباس و قاسم و اکبر	کاروان می‌رود ولی خالی‌ست
کاروان باقی است تا محشر...	کاروان جاری است در تاریخ

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: غلامرضا آذر

شد مشوّش خاطر آل عبا
خاطرش گردید بس زار و ملول
زین زمین، خوب است تا بندیم بار
در بیان پاسخش، «هیئات» گفت
بعد از آن فرمود: می‌دان، خواهرم!
ماندن ما باشد از امر اله
صابرین را دوست می‌دارد خدا
من خلیل و این زمین، جای فداست
تو بباید در کف دونان، اسیر
کز بیانش سوخت، جان خشک و تر

خیمه زد سلطان دین در کربلا
خاصه زینب، بنت زهرای بتول
ای عزیز مصطفی! فخر کبار!
این سخن چون شاه از خواهر شنفت
پس تسلّی داد او را از کرم
کاین زمین ما را بُود آرام‌گاه
جان خواهر! صبر کن در هر بلا
این زمین، نی کربلا، دشت مناست
من بباید گشته از قوم شریر
«آذر!» از شرح مصیبت درگذر

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: علیرضا شریف

پنجۀ هجر گریبان مرا می‌خواهد
 هجمۀ باد خزان است تبر آورده
 بوی خون می‌دهد این دشت خدا خیر کند
 آه تاوان جدائی تو جز مُردن نیست
 غربت دیده بارانیت ای دلخوشیم
 لشکر نیزه که چشم از تو نگیرد نکند
 چکمۀ کیست که کُفرانه رجز می‌خواند
 غُصه گیسوی پریشان مرا می‌خواهد
 همه گل‌های گلستان مرا می‌خواهد
 این چه خاکبست که سامان مرا می‌خواهد
 بی‌تو پس دادن تاوان مرا می‌خواهد
 آتش افروخته دامن مرا می‌خواهد
 جان من آمده و جان مرا می‌خواهد
 نکند سینه قرآن مرا می‌خواهد

گُشت دلشوره مرا آخر این راه کجاست؟

این زمین مهجۀ قلبم نکند کرب و بلاست

ناگهان دلهره بر پیکر من ریخته است
 این غباری که از این دشت به روی تو نشست
 لحظه‌ای روز دهم از نظرم سرخ گذشت
 هر طرف چشم من افتاد به صحرا دیدم
 دیدم از خیره‌گی تیر سه پر لخته خون^۱
 غارت پیرهن پاره اگر طولانی است
 کربلا گفتمی و بال و پر من ریخته است
 پیشتر خاک عزا بر سر من ریخته است
 دیدم آنچه به دل مضطر من ریخته است
 تن بی‌سر شده دور و بر من ریخته است
 جای شیر از دو لب اصغر من ریخته است
 گرگ از بسکه سرِ دلبر من ریخته است

آخر راه رسیدیم بیا برگردیم

تا که داغ تو ندیدیم بیا برگردیم

^۱. با توجه به اینکه در منابع معتبر تیر سه شعبه در شهادت حضرت علی اصغر نیست و تیر سه شعبه در شهادت سیدالشهداست، بیت

زیر تغییر داده شد

جای شیر از دو لب اصغر من ریخته است

دیدم از خیره‌گی تیر سه پر لخته خون

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

آمدی ای حاجی کرب و بلا حجت قبول
 صاحب کعبه! چرا از کعبه آواره شدی
 این بیابان جای اهل البیت پیغمبر نبود
 قاضریّه جای امن منزل و بیتوته نیست
 گوئیا این سرزمین قربانگه یاران تست
 از حرم تا قتلگه سعی صفا و مروه است
 جای زمزم خون بجوشد از گلوی اصغرت
 تا قدم بر خاک پاک کربلا بگذاشتی
 گفתי ای ساقی ببین بین دو نهر آب را
 ای علمدار سپاهم بارها را وا کنید
 دختر نازم که جا خوش کرده بر دوش عمو
 اکبرم اینک برای خواهرم گیرد رکاب
 می‌رسد روزی که یک محرم نداری زینبا
 زیر سم اسبها این استخوانها بشکند
 می‌رود سرها به نیزه می‌شوم من بی‌کفن
 حجّ ابراهیمی از حجّ حسینی سر زند

سر در آوردی چرا از نینوا حجت قبول
 کعبه‌ات اینجاست ای خون خدا! حجت قبول
 پس چه شد آن وعده‌ها آن باغها حجت قبول
 آمد استقبالتان سر نیزه‌ها حجت قبول
 قتلگاهت می‌شود جای منا حجت قبول
 ای عجب حج شما دارد صفا حجت قبول
 هدیه کردی کودک شش ماهه را حجت قبول
 قلب زینب شد پُر از درد و بلا حجت قبول
 پشت آن گودال کن خیمه بپا حجت قبول
 خارها را از بیابان کن جدا حجت قبول
 بر زمین پایش نیاید یا اُخا حجت قبول
 هیچ نامحرم نبیند عمه را حجت قبول
 بعد من هستی اسیر اشقیا حجت قبول
 پس ندا آید ز عرش کبریا حجت قبول
 از جنان گوید مرا خیرالنساء حجت قبول
 ای مرید کشته‌های کربلا حجت قبول

شاعر: ناشناس

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

راه نزدیک است دارد بوی مهمان میرسد
 بوی خون، بوی بلا؛ بوی عطش؛ بوی فرات^۱
 کاروان منزل به منزل میرود تا دشت طف
 حاجیان کعبه عشق اند این زهرانیان
 از حرم بیرون شده صاحب حرم واولیتا
 آنقدر دارد به دل عشق لقاء الله را
 اشک می بارد چو ابر از چشم های خواهری
 گوشوار و زینت و خلخال سهم میزبان
 کودک شش ماهه ای سر روی دوش مادرش
 ذره ای شبه پیمبر را هراس از مرگ نیست
 یادگار مجتبی دستش سپر بر جان یار
 مشک بردارید وقت وعده عباس شد
 با چه شأن و شوکتی زینب بیاید کربلا

بوی سیب و بوی یاس و بوی خوبان میرسد
 بر مشام کاروان عشق بازان میرسد
 میرسد کشتی به ساحل یا به طوفان میرسد؟
 عاشقی اینجاست تا سر حد امکان میرسد
 کاروان عرشی شاه شهیدان میرسد^۲
 عاقبت جسمش به دست نیزه داران میرسد
 خوب میداند که دارد شام هجران میرسد
 نیزه و شمشیر و خنجر هم به مهمان میرسد
 بوسه تیر سه پر تا جای دندان میرسد
 با چه شوق و رغبتی اکبر به میدان میرسد
 نعش عبدالله آخر بر عمو جان میرسد
 در کنار علقمه سقای طفلان میرسد
 با چه حالی بعد از آن تا کنج زندان میرسد

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد وزنی و سکت موجود در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

بوی خون و بوی بلا؛ بوی عطش؛ بوی فرات بر مشام کاروان عشق بازان میرسد

۲. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

موکب آواره شاه شهیدان میرسد

از حرم بیرون شده صاحب حرم واولیتا

وزن شعر: مستفعلن مستفعلن مستفعلن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مرضیه نعیم امینی

از بهترین‌های دو عالم بهترین دارد
 با خود سفارش‌هایی از اُمّ البنین دارد
 یعنی نگین اینجا رکابی از نگین دارد
 صدیقه صغری وقاری اینچنین دارد
 محمل حجابی از پر روح الامین دارد
 آن سو سپاهی از لعین بن لعین دارد
 یک گوشه از صحرا کمان‌داری کمین دارد
 خولی به همراه خودش یک خورجین دارد

این کاروان هفتاد و دو عشق آفرین دارد
 این شیرمردی که به گرد شاه می‌گردد
 زینب رسیده کربلا، دورش بنی‌هاشم
 نامحرمی هرگز ندیده سایه‌اش را هم
 حتی غبار راه روی چادرش ننشست
 این سو تمامی‌شان عزیز بن عزیز اما
 تا می‌توانید اشک و آه و ناله بردارید
 غم‌نامه این قافله سربسته‌اش این است

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن حنیفی

سینه‌زنی عالم بالا شروع شد
 دلشوره‌های زینب کبری شروع شد
 اشک حرم میانه صحرا شروع شد
 حرف از لباس یوسف زهرا شروع شد
 صحبت ز طشت و حضرت یحیی شروع شد
 "دیگر لهوف خوانی آقا شروع شد
 شرمندگی حضرت سقا شروع شد
 غارت نمودن تنش اما شروع شد

او تا رسید گریه دنیا شروع شد
 این حس مادرانه که دست خودش نبود
 وقت مرور خاطره‌های گذشته شد
 ذکر حدیث پیرهن سرخ کودکی
 وقتی لباس حنجر او را خراش داد
 "والله هاهنا دُبح طفلنا الرضيع
 والله هاهنا سبی... روضه‌خوان بس است
 يك تيغ کند کار خودش را تمام کرد

شاعر: مهدی مقیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

ای به زینب دل و دلداری بیا برگردیم
تا رسیدیم به اینجا به دلم بد آمد
ترسم این است در این دشت مبدل سازند
ترسم این است که یک روز نباشی و شود
بین گهواره چه آرام علی خوابیده
من به این دشتِ بلا حس عجیبی دارم
به روی دوش علمدار ببین دختر را
نکند آب به روی حرمت بسته شود
حیف رخسار علی اکبر لیلا، حیف از
کوفیان رحم ندارند برادر نَشَوی
همه خلق بدهکار تو هستند حسین

پسر حیدر کرار بیا برگردیم
پسر فاطمه این بار بیا برگردیم
روز ما را به شب تار بیا برگردیم
خیمه‌ها بر سرم آوار بیا برگردیم
تا نشد طفل تو بیدار بیا برگردیم
حرمله می‌رسد انگار بیا برگردیم
تا به پایش نرود خار بیا برگردیم
هر چه مشک است تو بردار بیا برگردیم
قد و بالای علمدار بیا برگردیم
بین گودال گرفتار، بیا برگردیم
می‌شود شمر طلبکار بیا برگردیم

شاعر: مسعود اصلانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

زینب چو دید کرب و بلا را دلش گرفت
حسّی غریب در دل او جا گرفته بود
انگار مادر اندکی ناله می‌کند
از ناقه روی دست عمویش پیاده شد
با اینکه دور ناقه عمّه محارمند
بغضی شکست آه دلی سوخت در حرم

بانویمان به وسعت دنیا دلش گرفت
آهی کشید و بعد همانجا دلش گرفت
زینب گریست حضرت زهرا دلش گرفت
هر کودکی که از تب صحرا دلش گرفت
اما میان حلقه آنها دلش گرفت
زینب رسید کرب و بلا خاک بر سرم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن ناصحی

وقتی رباب هست علی اصغر آمده است
 اینجا برادری است که با خواهر آمده است
 یک سو عزیز فاطمه بی لشکر آمده است
 آه از نهاد این همه لشکر برآمده است
 ایمان بیاورید که پیغمبر آمده است
 با بچه‌های فاطمه آب آور آمده است
 رودی کشیده‌ایم که از کوثر آمده است
 اینجا چقدر خار مغیلان درآمده است
 در این مسیر با دوسه تا معجر آمده است

عباس آمده است و علی اکبر آمده است
 جمعد خانوادۀ زهرا کنار هم
 یک سو رسیده لشکری از کوفه سی هزار
 صفین دیده‌اند که با دیدن حسین
 از بس شبیه، هر که رسیده است گفته است
 حرف از فدک که نه سخن از غصب مهریه است!
 گیرم فرات بُخل کند چشم ما که هست
 زینب پیاده شد، و شاید که گفته است^۱
 شاید به شام می‌رسد این ره که هر زنی

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فعّلعن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن عرب خالقی

برای هیچ پری فرصت پریدن نیست
 به ذهن این همه گلچین به غیر چیدن نیست
 بلند قامتشان حیف قد خمیدن نیست!^۱
 برای نو گل تو وقت قد کشیدن نیست
 که حقشان به دل خارها دویدن نیست
 دل لطیف مرا تاب زخم دیدن نیست

در این دیار هوای نفس کشیدن نیست
 خدا به داد دل لاله‌های تو برسد
 هزار سرو روان در پی‌ات روانه شدند
 در این کویر خود ساقی آب می‌گردد
 لطیف تر ز گل یاس کودکان تو آند
 به التماس بگویم بیا که بر گردیم

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور پرهیز از تحریف و انتساب حرف به حضرت بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: حسن لطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

به آه، دود دلش را به آسمان می‌داد	به سینه می‌زد و تنها سری تکان می‌داد
شنید کرببلا....چشم او سیاهی رفت	فقط به این تن بی جان، حسین جان می‌داد
تمام عمر به لب داشت که خدا نکند	تمام عمر در این راه امتحان می‌داد
غبار بود و عطش بود و خار و دلشوره	تمام دشت فقط بویی از خزان می‌داد
به آهی از جگرش قافله به هم می‌ریخت	دل شکسته غمش را به کاروان می‌داد
نگاه کرد به مشک و عَلم خدا را شکر	نگاه کرد کنارش علی اذان می‌داد
یکی به دوش عمو و یکی به آغوشش	یکی نشسته و گهواره را تکان می‌داد
برای بردن اصغر غزالها جمع اند	رباب کودک خود را به این و آن می‌داد
سه ساله چادر او می‌کشید عمه ببین	سه ساله گودی گودال را نشان می‌داد
سپاه آنطرف اما دلش چه می‌لرزید	اگر تکان به سر نیزه‌اش سنان می‌داد
رسید شام دهم محرمی نبود، ای کاش	به دختران یتیمش کسی امان می‌داد
برای آنکه حرامی به کودکی نرسد	شکسته قامت او، بوی خیزران می‌داد
برای آنکه ببوسد برادرش را باز	تمام قوت خود را به زانوان می‌داد
امان نداد به او تازیانه ور نه خودش	عقیق خونی او را به ساربان می‌داد
میان شام به پیشش کنیز خود را دید	کسی که داشت به خانم دو تکه نان می‌داد

شاعر: ولی الله کلامی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

عزیز فاطمه بر کربلا خوش آمده‌ای
هنوز کعبه ز هجران تو سیه پوش است
فرشتگان ز قدوم مبارکت بوسند
ز نور تو همه جا کربلاست یابن علی
زند به پای تو قوم بنی اسد بوسه
فدای غیرت عباس است ای امام غریب
قدم به خاک من به روی چشم ما بگذار

خلیل آل علی بر منا خوش آمده‌ای
شکوه مروه، صفای صفا، خوش آمده‌ای
بیا امیر ملائک بیا خوش آمده‌ای
چه گویمت ز کجا تا کجا خوش آمده‌ای
که ای عزیز به دیدار ما خوش آمده‌ای
یگانه خامس آل عبا خوش آمده‌ای
امام عشق ولی خدا خوش آمده‌ای

شاعر: علی مشهوری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

حال و روزش با نوای عشق بهتر میشود
این دل سنگم که جای خود، شنیدم از کسی
نوکری پستم ولیکن دلخوشم از اینکه من
از شما دورم ولی شب های جمعه این دلم
با نوای یا حسین و ذکر شور یا حسن
کاروان را باز گردان ای عزیز فاطمه
باز گرد آقا که با دست پلید حرمله
دخترت بی سایبان و خواهرت بی همسفر
چند روز بعد در این سرزمین پُر بلا
چند روز بعد در گودال بین تیغ و تیر

هرکه چشمش در میان روضه ها تر میشود
ریگ های دشت با نام تو گوهر میشود
روزگارم با غلامی شما سر میشود
می پرد تا صحن تو، مثل کبوتر میشود
دل اسیر نام های دو برادر میشود
در همین جا قلب زینب زار و مضطر میشود
غنچه شش ماهه باغ تو پرپر میشود
جعفرت بی پیکر و عون تو بی سر میشود
صحبت از دزدیدن خلخال و معجر میشود
حنجرت درگیر با تیزی خنجر میشود

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

گل‌های اهل بیت به گلزار می‌رسند
 اینجا زمان وصل چه نزدیک حس شود
 این حاجیان که نیمه شب از کعبه آمدند
 این کاروان به قافله سالاری حسین
 گاهی دم از شریعه و گودال می‌زنند
 ناگاه با برادر خود گفت خواهری:
 این باغ‌های کوفه چرا نیزه داده‌اند
 یک دختر جلیله به بابا خطاب کرد:
 آن هیجده هزار نفر که نوشته‌اند:
 یک مادری به نغمه لالایی‌اش سرود
 ناگه سه ساله بر سر دوش عمو گریست
 حالا حسین یک‌یکشان را جواب داد:
 اینجا زمین قاضیه، دشت کربلاست
 اینجا به غیر نیزه تعارف نمی‌کنند
 سر نیزه‌ها به پیکر من بوسه می‌زنند
 ذبح عظیم پیش تماشای زینب است
 حلق علی و قلب من و سینه یتیم
 اینجا ترحمی به یتیمان نمی‌شود
 سرهایتان به سنگ، همه آشنا شود

موعودیان به موعد دیدار می‌رسند
 دلدادگان وصل به دلداد می‌رسند
 آخر همه به کوچه و بازار می‌رسند
 دارند با امیر و علمدار می‌رسند
 گاهی به تلّ خاکی و هموار می‌رسند
 این نخل‌ها به دیده من تار می‌رسند
 این میوه‌ها چه زود سر بار می‌رسند
 این نامه‌ها که از در و دیوار می‌رسند
 آقا بیبا، کجا به تو ای یار می‌رسند
 حتماً به داد کودک گهوار می‌رسند
 این خارها به پای من انگار می‌رسند
 اینجا به هم حقایق و اسرار می‌رسند
 جایی که تیرهای هدفدار می‌رسند
 از شام و کوفه لشگر جرار می‌رسند
 شمشیرهای تشنه و قدار می‌رسند
 شمر و سنان به قهقهه این بار می‌رسند
 این نقطه‌ها به حرمله انگار می‌رسند
 زیور فروش‌های تبه‌کار می‌رسند
 بس هدیه‌ها که از در و دیوار می‌رسند

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن حنیفی

سینه زنی عالم بالا شروع شد
دلشوره های زینب کبری شروع شد
اشک حرم میانه صحرا شروع شد
حرف از لباس یوسف زهرا شروع شد
صحبت زطشت و حضرت یحیی شروع شد
دیگر لهوف خوانی آقا شروع شد
شرمندی حضرت سقا شروع شد
غارت نمودن تنش اما شروع شد

او تا رسید گریه دنیا شروع شد
این حس مادرانه که دست خودش نبود
وقت مرور خاطره های گذشته شد
ذکر حدیث پیرهن سرخ کودکی
وقتی لباس حنجر او را خراش داد
"والله هاهنا دُبح طفلنا الرضيع"
والله هاهنا سبی... روضه خوان بس است
يك تیغ کند کار خودش را تمام کرد

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی انسانی

فرود آیید از مرکب، بود معراج ما اینجا
چه کاری با صفا، دارد صفایی چون صفا اینجا
که در آتش کِشد گلچین همه باغ مرا اینجا
که مهمانان رسیدند و شده مهمان سرا اینجا
به پای دوست، دستت میشود از تن جدا اینجا
دو تا فرق تو میگردد شود پشتم دو تا اینجا

بلا جویان سفر طی شد بود دشت بلا اینجا
اگر ما موسم حج از وطن آواره گردیدیم
منم آن باغبان و صد گلستان گل به همراهم
فلک کن میزبانان را مَهیای پذیرایی
الا ای پور دلبد علی دست خدا عباس
الا ای شبه پیغمبر، ز نندت تیغ کین بر سر

۱. لازم به ذکر است مصرع اول بیت زیر در لهوف نیامده است بلکه عبارت ذکر شده در لهوف دقیقاً اینگونه است: **اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ**

بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ خدایا، من از اندوه و بلا به تو پناه می‌برم. سپس ادامه دادند: **هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ**؛ اینجا جایگاه اندوه و بلاست. **انْزِلُوا هَاهُنَا مَحَطَّ رَحَالِنَا وَ مَسَفَكَ دِمَائِنَا سَيْفَهُ**؛ پس فرود بیایید. به خدا قسم اینجا محل اقامت ما و محل ریختن خون ماست! **وَ هَاهُنَا مَحَلُّ قُبُورِنَا وَ هَاهُنَا وَاللهِ مَحَلُّ سَبِي حَرِيمِنَا**؛ اینجا محل قبرهای ماست؛ به خدا قسم اینجا حرمت ما را می‌شکنند! **بِهَذَا حَدَّثَنِي**

جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ؛ این خبر را جدم رسول الله به من فرموده است

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: مسمط

شاعر: محمود ژولیده

قدری به سینه آه برایم بیاورید پیراهن سیاه برایم بیاورید
 اخبار بین راه برایم بیاورید تربت ز قتلگاه برایم بیاورید

دارد حسین می رود انگار کربلا

دارد دل رسول خدا می شود مذاب می ریزد اشک روضه ز چشم ابوتراب
 شد نوحه های فاطمه هم ناله رباب کودک چقدر می خورد از نهر آب، آب

دارد عجیب قصه غمبار، کربلا

این ناله دمامد زهرای اطهر است زینب بدان که کرب و بلا پر ز لشگر است
 تا چند روز بعد، حسین تو بی سر است آنروز روز غارت خلخال و معجر است

بدتر ز روضه در و دیوار، کربلا

گریان توست مادر تو ای حسین من بر نیزه می رود سر تو ای حسین من
 گردد اسیر خواهر تو ای حسین من گردد یتیم دختر تو ای حسین من

تا شام و کوفه همره اغیار، کربلا

عباس من، تو دور و بر کاروان بمان همراه زینب و کمک بانوان بمان
 پشت و پناه لشگر و پیر و جوان بمان پیش حسین من به تمام توان بمان

بی تو نداشت سید و سالار، کربلا

این قافله به سوی شهادت روانه است شب نامه های مردم کوفه بهانه است
 از غربت حسین هزاران نشانه است در انتظار زینب من تازیانه است

زینب کجا و کوچه و بازار، کربلا

انگار بوی پیرهنی را شنیده اند اینها حدیث بی کفنی را شنیده اند
 این سم اسبها بدنی را شنیده اند این نیزه ها لب و دهنی را شنیده اند

رفت از مدینه تیزی مسمار، کربلا

مادر هنوز پهلوی من درد می‌کند این زخمهای بازوی من درد می‌کند
جای کبودی روی من درد می‌کند خوردم زمین و زانوی من درد می‌کند
وای از حدیث سیلی خونبار، کربلا
روزی که وقت آمدن لشگرم رسد ایام دادخواهی از داورم رسد
مهدی من به داد دل مضطرم رسد هم انتقام غنچه گل پرپر رسد
پس مرگ بر منافق و کفار، کربلا

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: محمود شاهرخی

می‌رسد در گوش من، بانگ درا دم‌بدم از کاروان کربلا
مرحبا! ای خاک پاک کربلا! از حرم برتر ز عزّ و اعتلا!
مرحبا! ای گلستان خوش‌شمیم! ای به رتبت، برتر از عرش عظیم!
خار تو خوش‌تر ز دیبا و حریر خاک تو خوش‌بوتر از مشک و عبیر
می‌رسد اینک ز ره، سلطان دین رازدار خلوت «حقّ‌الیقین»
بهر استقبال او، آماده باش میزبان خسرو آزاده باش
این گرامی میهمان باشد عزیز خاک تو گردد ز خورش، مشک‌بیز
خاص تو شد این شرافت، ای زمین! کز تو تابد نور «ربّ‌العالمین»
خاک تو، مسجود اهل دل شود درد را درمان ز تو، حاصل شود
از شرف، برتر از این نه طارمی قبله حاجات اهل عالمی
چون رسید از راه، سلطان حجاز گفت با آن عاشقان پاکباز:
بار بر گیرید اینک ز اشتران منزل یار است و کوی دل‌ستان
می‌رسد این‌جا به سامان، کار ما نک فرود آمد به منزل، بار ما

شاعر: عبدالعظیم ذهنی

قالب شعر: قصیده

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

ما در این وادی قبول ابتلا خواهیم کرد
 وادی لم یزرعی را از صفای جوی خون
 بر سرعده‌یم و پیمانِ الستِ خویشتن
 نقدجان در کف خریداریم بر کالای غم
 ما زیمن خون هفتاد و دو قربانی دین
 از جلای خون شفاف گلوی خویشتن
 کی سر ذلت فرود آریم در پیش کسی
 نوح طوفان بلایم، ناخدایی زخم‌دار
 کاخ نوبنیاد قرآن را که ویران کرده‌اند
 کشته می‌گردم که قرآن و شریعت زنده باد
 آن چنان شیرازه‌ای با رشته جانها زده
 کو سلیمان؟ تا تماشای سلیمانی کند
 ناز بالش درخور شان سرشوریده نیست
 خیمه‌ای که تار و پودش هست از گیسوی حور
 با هزاران سرفرازی، سرفراز از نیزه‌ها
 با سر ببریده در کاخ یزید می‌گسار

کربلا را عالم « قالوا بلی » خواهیم کرد
 گلشن شاداب و پر ذوق و صفا خواهیم کرد
 موبه مو آن عهد و پیمان را وفا خواهیم کرد
 ما درین بازار، سودا با خدا خواهیم کرد
 این منای عشق را رشک منا خواهیم کرد
طف را آئینه باطن نما خواهیم کرد^۱
 سرفرازان سر فراز نیزه ها خواهیم کرد
 جان به کشتی نجات خود فدا خواهیم کرد
 ما به خون خویشتن از نو بنا خواهیم کرد
 مرگ را با زندگی بیع و شرا خواهیم کرد
 تا ابد ایمن ز آسیب و بلا خواهیم کرد
 دیو را انگشت و انگشت عطا خواهیم کرد
 بالش از خاکستر مطبخ سرا خواهیم کرد
 طعمه غارت، به دست شعله‌ها خواهیم کرد
 رو به سوی بارگاه کبریا خواهیم کرد
 یادی از یحیی و آن طشت طلا خواهیم کرد

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد وزنی و سکت موجود در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به

منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید

دشت طف را آینه ی باطن نما خواهیم کرد

از جلای خون شفاف گلوی خویشتن

دست پاک ما نگیرد، دست ناپاکان به دست از جفای آشنای بدتر از بیگانگان چرخ اگر امروز برکام نگردهد باک نیست سلطنت بر مردم دنیا ندارد ارزشی ما ز دنیای شما و هرچه باشد اندر آن حالیا با ترک تاج و تخت و ملک مستعار	ما حساب پاک و ناپاکان، سوا خواهیم کرد آشنایی با همه بی آشنا خواهیم کرد باش تا فردا که گردون زیرپا خواهیم کرد حکمرانی بر قلوب ماسوا خواهیم کرد اختیار یک کفن از بوریا خواهیم کرد شهریاران را در این درگه، گدا خواهیم کرد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدحسن بیات لو

غربت نا باور تو خواهرت را می‌کشد خلوت دور و بر تو خواهرت را می‌کشد سن و سال لشکر تو خواهرت را می‌کشد اضطراب دختر تو خواهرت را می‌کشد تشنگی اصغر تو خواهرت را می‌کشد غیرت آب آور تو خواهرت را می‌کشد عمه جان اکبر تو خواهرت را می‌کشد روزهای آخر تو خواهرت را می‌کشد بر فراز نی سر تو خواهرت را می‌کشد پاره‌های پیکر تو خواهرت را می‌کشد سرنوشت حنجر تو خواهرت را می‌کشد ناله‌های مادر تو خواهرت را می‌کشد	آخرش چشم تر تو خواهرت را می‌کشد آن سیاهی مقابل از دحام دشمن است هم جوان هم نوجوان هم کودک و هم پیرمرد من خودم غمگینم و لبریزم از دلشوره‌ها بر تمام اسب‌هاشان آب دادی منتها شد رکابم پای او هنگام پایین آمدن کرد اسفندی برایم دود و دستم را گرفت باورش سخت است پایان قرار ما دو تاست بی‌گمان این خاک تعبیر همان خواب من است از همه شمشیرها سهمی به جسمت میرسد روزگاری بوسه‌اش می‌زد پیمبر آه آه واقعا سخت است فکرش را نمی‌خواهم کنم

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

همرهان بار گشایید که مقصد اینجاست
 کربلایی که شنیدید ز جدم، همه دم
 بعد آوارگی و رانده شدن از حرم
 چشم بارانی زینب بخدا شرح دهد
 بعد از آن عصر، که هفتاد و دو تن کشته شوند
 آن زمینی که پس از قتل جوانان بهشت
 ناله غربت من هر چه فراتر برود
 قتلگاهی که کنار بدن بی سر من
 زینب آنجا که پس از کشته شدن، از بدنم
 اکبر و قاسم و عباس مرا سر ببرند
 راسها میرود از کرب و بلا، کوفه و شام

بخدا قتلگه آل محمد اینجاست
 خود گواه است، که غمخانه احمد اینجاست
 حرم فاطمه و ملجأ و مشهد اینجاست
 خونم آنجا که به گودال بریزد اینجاست
 آن زمینی که ز مرکب تنم افتد اینجاست
 بر تن من بزنند نیزه ممتد اینجاست
 باز آنجا که یکی یار نیاید اینجاست
 ناله و زمزمه فاطمه آید اینجاست
 نیزه و خنجر و شمشیر درآرد اینجاست
 سرم آنجا که سر نیزه سپارد اینجاست
 و بدنها همه بر خاک بماند اینجاست

شاعر: حسن لطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

بند بندم همه چون برگ خزان می لرزد
 بین این دشت پُر از خار چو، طفلان حرم
 بار مگشا و مزین خیمه بدین جا که زمین
 خواهرت در غم این خاک چنین میسوزد
 بس که بر دست علمدار تو دارند نگاه
 کیست آن مرد کمان دار که این سوی رباب

کیست اینجا که دلم درد کشان می لرزد
 بیشتر قلبم از این لشگریان می لرزد
 زیر سنگی شمشیر زنان می لرزد
 مادرت از غم این سوز چنان می لرزد
 دخترت از نظر زخم زنان می لرزد
 با تماشای همین تیر و کمان می لرزد

شاعر: سید محمد میرهاشمی قالب شعر: غزل وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

دشت غم، دشت عطش، دشت بلایی کربلا	سینه سوز و جانگداز و غم فزایی کربلا
جمعی از خوبان عالم را هدایت بر سر است	باز کن در دل برای عشق جایی کربلا
زود باشد کاروان در کوی تو منزل کند	میزبان حضرت خون خدایی کربلا
خیمه های عاشقان بر پا شود در خاک تو	تو به حج عشق تصویر منایی کربلا
تو غریبه نیستی با آستان اهل بیت	آشنای زاده خیر الوری کربلا
طور سینیایی، کنی موسای عمرانی طلب	خضر امکانی پی آب بقایی کربلا
کعبه آل رسولی، ثانی بیت الحرام	بعثت پاک حسینی را حرایی کربلا
آیه عشقی ولی هرگز نمی شد باورت	افکنی بین دو عاشق را جدایی کربلا
آه از آن روزی که زینب غرق خون بیند تو را	که هم آغوش تن اهل ولایی کربلا
روز عاشورا که باغ فاطمه پرپر شود	همنوا با زینبش نغمه سرایی کربلا
آن زمان که دست عباس از بدن گردد جدا	میزبان مقدم خیر النسایی کربلا
عصر عاشورا که آید قتلگاهت دیدنی است	عشق با خون می کند جلوه نمایی کربلا
کاش می گفתי که گلچین لاله را پرپر مکن	وای زین نامردمی و بی حیایی کربلا
میهمان را با لب عطشان چه قومی می کشند؟	وای از این کوفه و این بی وفایی کربلا
ای زمین، ای ارض اقدس، ای حریم کبریا	تا ابد با آل زهرا همنوایی کربلا

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

اینجا نگارخانه گل های پرپر است
 اینجا حریم قرب شهیدان داور است
 اینجا مزار قاسم و عباس و اکبر است
 زخم هزار نیزه و شمشیر و خنجر است
 اینجا به روی سینه من قبر اصغر است
 گرد و غبار کرب و بلا مشک و عنبر است
 بر کودکان در به درم سایه گستر است
 اینجا سرم به دامن شمر ستمگر است
 گل بوسه های زینب و زهرا ی اطهر است
 هر صبح و شام دیده میثم، ز خون تر است

اینجا بهشت سرخ بدن های بی سر است
 اینجا منا و مشعر و بیت الحرام ماست
 اینجا است قتلگاه شهیدان راه حق
 اینجا به جای جامه احرام ما به تن
 اینجا دو طفل زینب افتد به روی خاک
 این جا برای پیکر صد چاک عاشقان
 اینجا چو آفتاب سرم بر فراز نی
 اینجا تنم به زیر سم اسب، توتیا
 اینجا به جای جای گلوی بُریده ام
 اینجا به یاد العطش کودکان من

وزن شعر: مستفعلن مستفعلن مستفعلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: هادی ملک پور

آه ای اجل از چه نمی آیی سراغم
 ای مرگ مرهم شو بر این زخم فراغم
 آخر چه خواهد کرد غم با اشتیاقم
 از رفتنت حرفی مزین چشم و چراغم
 هر لحظه من دلوایس یک اتفاقم
 جان یکی را تشنگی، جان مرا غم
 آتش بگیرد دامن گل های باغم
 تنهایی ات داغی شده بر روی داغم

می سوزم و چون آتشی در احتراقم
 این دشت نیت کرده یارم را بگیرد
 با اشتیاق دیدن او زنده ماندم
 بوی جدایی می وزد در این بیابان
 از لحظه ای که پا در این صحرا نهادیم
 جان یکی را تیر و خنجر می ستاند
 اینجا سرت را روی نی می بینم آخر
 با خنده اش دشمن نمک ریزد به زخمم

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

شاعر: احسان محسنی فر قالب شعر: غزل

زینب بیا که منزل آخر رسیده
 وعده ز سوی حضرت داور رسیده
 هر مُرسلی اینجا مقربتر رسیده
 کرب و بلا شاهد بُود مادر رسیده
 از چه جواب العطش خنجر رسیده
 اینجا تمام حوصله‌ها سر رسیده
 بر قطعه قطعه کردن اکبر رسیده
 تازه به خواب ناز علی اصغر رسیده
 اینجا برای بردن زیور رسیده
 یک ساربان چشمش به انگشتر رسیده
 با فاطمیون مرد آب‌آور رسیده

یک کاروان دل، همره دلبر رسیده
 یاران فرود آئید این وادی طور است
 اینجا زیارت‌خانه پیغمبران است
 قبل از تمام کاروان هاشمی‌ها
 اینجا فرات از چهار جانب موج دارد
 کودک که می‌گرید جوابش کعبنی نیست
 هر کس که عقده داشت از صفین و خیبر
 آهنگران شهر را آرام سازید
 هر کس به اهلش وعده سوغات داده
 از این همه خلخال و زیور که مهیاست
 آرام باش آب فرات؛ ای مهر زهرا

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن لطفی

شام دهم زمان نفس‌های آخرم
 شام دهم به حلقه زنجیر پیکرم
 شام دهم به گریه که عمه گل سرم
 شام دهم به خون تو آغشته معجرم
 شام دهم به نیزه نمائی برادرم
 شام دهم ز جسم تو نیزه در آورم
 شام دهم در آتش خیمه من و خودم

امروز مَحَرمان حَرَم سایه سرم
 امروز بین حلقه شیران هاشمی
 امروز دخترک سر دوش عمو ولی
 امروز گرد چادرش را تکانده‌ای
 امروز مانده‌ای که قرارم شوی ولی
 امروز تگه خار ز پایم در آوری
 امروز دختران تو در خیمه‌ها ولی

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

شاعر: غلامرضا سازگار

منایی از منای حاجیان زیباتر است اینجا
مران ای ساربان محمل، تماشا کن، تماشا کن
مران ای ساربان محمل که می‌بینم به چشم دل
مران ای ساربان محمل دعا کن خون شود دریا
مران ای ساربان محمل که در شام عزای من
مران ای ساربان محمل که فردا بر لب دریا
مران ای ساربان محمل که هفتاد و دو یار من
مران ای ساربان محمل، بسوز ای دل! بسوز ای دل
مران ای ساربان محمل که با دست خزان فردا
مران ای ساربان محمل که هفتاد و دو قربانی
غبار کربلا را توتیای دیده کن «میثم

مران ای ساربان محمل که حج اکبر است اینجا
که یک گلخانه گل با من ز زخم اکبر است اینجا
روان بر شانهم خون از گلولی اصغر است اینجا
که سقای حرم از تشنگان تشنه‌تر است اینجا
غبار آلوده ماه عارض پیغمبر است اینجا
مرا آب از دم شمشیر و تیر و خنجر است اینجا
بدن‌هاشان در این صحرای خونین بی‌سر است اینجا
!که با خواهر مرا صحبت ز خونین حنجر است اینجا
گل سرخ و سفیدم لاله نیلوفر است اینجا
مرا تقدیم ذات پاک و حیّ داور است اینجا
«که خاکش تربت هفتاد خونین اختر است اینجا

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: جواد محمدزمانی

جز غم عشق تو دل آرزوی غم نکند
جز تو ای همسفر دختر زهرا و علی
ای حیاتم ز نفس‌های مسیحائی تو
از خدا خواه که در طیّ مسیر غم تو
شب و روزی نگذشته همه عمر به من
خیمه را در دل صحرای عطش خیز مزین
این دعا بر لب من هر شب و روزی جاری ست

چشم دریا هوس بارش شب‌نم نکند
کسی از ناله و دلشوره من کم نکند
نفسی ده که هوای دل من دم نکند
این قد خم شده را بیش، از این خم نکند
که دلم یاد تو و یاد محرم نکند
تا که اسباب فراق تو فراهم نکند
که خدا سایه تو از سر من کم نکند

شاعر: ناشناس

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

اي مرا پير طريقت يا حسين	وي مرا همواره عزت يا حسين
از ازل چون سایه دنبال توأم	مال من هستي و من مال توأم
بی‌رخت يك روز عمرم شب نشد	از تو غافل يك نفس زينب نشد
گرد تو گردیده‌ام پروانه وار	عاشقت هستم ولي دیوانه وار
لحظه‌اي بي ياد تو روحم نبود	غير تو در موج غم نوحم نبود
هر نفس در هر خطر هستم تو را	همسفر در هر سفر هستم تو را
هر کجا رفتي پي ات راهي شدم	در یم عشق رخت ماهي شدم
اين سفر هم آمدم دنبال تو	جا گرفتم در پناه بال تو
ليك اين هجرت چو بار پيش نيست	اختيار دل به دست خویش نيست
خيمه غم در دلم بر پا شده	در دل طوفانيم غوغا شده
کربلا هنگام داغ آيد مرا	موسم تاراج باغ آيد مرا
زين بيابان بوي هجران می‌رسد	بوي تيغ لاله چينان می‌رسد
اي برادر؛ کربلا منزل مکن	نوح زينب رو بر اين ساحل مکن
بوي ماتم بر مشام می‌رسد	بوي دوري از امام می‌رسد
ديده‌ام در خواب خود ديشب ترا	کربلا می‌گیرد از زينب ترا

شاعر: سیدپوریا هاشمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

سایه‌ات تاروز محشر بر سر من مستدام
قرص قرص است از کنارت بودم دیگر دلم
پابه پایت آدم یک عمر همدل همنفس
باتو این پنجاه سال احساس عزّت داشتم
با تو تا اینجا رسیدم بی غم و بی دردسر
اسم اینجا را که گفתי سینه‌ام آتش گرفت
نخل می بینم؟! و یا اینکه سپاه آورده اند^۱
با تو دارم سایه سر با ابالفصلت رکاب
با تو دور خیمه اهل حرم آرامش است
با تو هر صبح آفتاب اول سلامم میکند
با علی اکبر عصای دست پیری داشتم
با تو حتی ذره‌ای از حرمت من نشکنند
بهجه قلبی علیک دائما منی السلام
تکیه گاه شانه‌های خسته‌ام در هر مقام
پابه پایت آدم هر جاکه رفتی گام گام
با تو در محمل نشستم در کمال احترام
با تو میگویند از امنیت من خاص و عام
شعله‌ور شد خاظم از غصه‌های ناتمام
سرنوشت ما چه خواهد شد ایا ماذا الختام؟
بی تو وای از ناقه بی محمل و اشک مدام
بی تو وای از آتش افتاده بر جان خيام
بی تو زینب میرود با درد و غم بازار شام^۲
بی علی اکبر من و باران سنگ از روی بام
بی تو ما را می‌برند اشرار تا بزم حرام

۱. موضوع زیر در ورود به کربلا نیست بلکه در ۲۷ ذیحجه و هنگام رویارویی کاروان با لشکر حر است که شاعر محترم به اشتباه آن را برای ورود به کربلا آورده است

نخل می بینم؟! و یا اینکه سپاه آورده اند سرنوشت ما چه خواهد شد ایا ماذا الختام؟

۲. ابیات زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت و مستند نبودن آن؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

با تو هر صبح آفتاب اول سلامم میکند بی تو زینب میرود بی پوشیه بازار شام
با تو دست هیچکس حتی به سمت من نرفت بی تو ما را می‌برند اشرار تا بزم حرام

شاعر: رنجی تهرانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

زینبا! روز جدایی، نرسیده است، هنوز
 آن قَدَر مویه مکن، آه مکش، اشک مریز
 گرچه از پیر و جوان، یاورو یاراست، تورا
 مویت از محنت بسیار، نگردیده سپید
 قد عبّاس رشید تو نیفتاده ز پا
 قاسمت زیر سم اسب، نگشته پامال
 نجمه از داغ پسر، موی نکرده است، پریش
 «العطش العطش» از تشنه لبی در این دشت
 اصغر آن غنچهٔ نشکفته پر، گلشن جان
 نشده قطع امید از مَنّت، این قدر منال
 خیمه‌گاهت نشده طعمهٔ آتش ز جفا
 روی اطفال نگردیده ز سیلی، نیلی
 تنی از کعب نی خصم، نگردیده کبود
 میرسد دست به دامن حسینت، «رنجی»!

جای اشک از مژه‌ات، خون نچکیده است، هنوز
 روز فریاد و فغانت، نرسیده است، هنوز
 کس زیاران تودر خون، نتپیده است، هنوز
 قدت از بار مصیبت، نخمیده است، هنوز
 تیغ اشرار، دو دستش، نبریده است، هنوز
 اکبرت شهد شهادت، نچشیده است، هنوز
 «اُمّ لیلا» غم فرزند، ندیده است، هنوز^۱
 از عزیزان حسین، کس نشنیده است، هنوز
 حنجرش با سر پیکان، ندیده است، هنوز
 تیغ بر روی حسین، کس نکشیده است، هنوز
 بهر غارت به حرم کس ندویده است، هنوز
 کودکی در بُن خاری، نخزیده است، هنوز
 خاری اندر کف پای، نخلیده است، هنوز
 از بدن طایر جانت، نپریده است، هنوز

۱. لازم به ذکر است که همانگونه که علامه مجلسی در جلاء العیون ص ۵۷۴ مرحوم خراسانی در منتخب التواریخ ص ۲۳۱ و شیخ عباس قمی (بطور ضمنی) در نفس المهموم ص ۲۷۵ تصریح کرده اند حضرت لیلا قبل از کربلا فوت کرده بودند و در نتیجه در کربلا حضور نداشتند

«اُمّ لیلا» غم فرزند، ندیده است، هنوز

نجمه از داغ پسر، موی نکرده است، پریش

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: علی اکبر لطیفیان

عباس جان، سه ساله ما را پیاده کن
 زانو بزن وقار حرم را زمین گذار
 می ترسم آن که گیر کند گوشواره ای
 دوشیزگان محترمه در پناه تو
 یک لحظه روبرو نشدند آفتاب ها
 این دختران کنیز خدایند و بس، همین
 ناموس اعظم است و وقارش شکستنی ست
 عباس جان مراقب این با حجاب باش
 در عمر خویش خار مغیلان ندیده اند
 جان رباب از دم گهواره پا نشو
 در زیر سایه ات همه در استراحتند
 چشم کسی به قامت زینب نمی رسد
 با آب آب گفتنم آبم نمی دهند
 از سنگ ها شکستن دندانم آرزوست
 با صورتم به خاک بیفتم صدا زم
 این جام را الست گرفتم ما دو تا
 پیغمبر و علی و حسن را نشان دهیم

با احتیاط لاله ما را پیاده کن
 با احتیاط بار حرم را زمین گذار
 با احتیاط تا که نیفتد ستاره ای
 چشم مخدرات به سمت نگاه تو
 با حوریان رفته به زیر نقاب ها
 این حوریان عزیز خدایند و بس، همین
 این دختر علی ست که بالش شکستنی ست
 از این به بعد ماه حرم آفتاب باش
 این دختران من که بیابان ندیده اند
 یک لحظه هم ز خیمه طفلان جدا نشو
 تو هستی و اهالی این خیمه راحتند
 تو هستی و به روز حرم شب نمیرسد
 احساس می کنم که جوابم نمی دهند
 راضی ام و رضایت یزدانم آرزوست
 من راضیم به پای خدا دست و پا زم
 جام بلا به دست گرفتیم ما دو تا
 می خواستیم عبد شدن را نشان دهیم

شاعر: ناصر زارعی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

پرسید آن ولیّ خدا، این زمین کجاست
آن کس که بُد پناه خلاق در عالمین
گفتا پناه می‌برم به خدا از بلا و غم
اینجا محلّ ریختن خون ما بُود
اینجا شکسته می‌شود ار حرمت، ولی
زینب گُشای محمل خود را در این زمین
زین خاک غم به همسر خود داده مصطفی
زین سرمین بوی علی می‌رسد به جان
ای کاش «سائلت» بدهد جان در این زمین

گفتند سرزمین عَقَر، یکی گفت کربلاست
آن ملجاء عظیم که محبوب کبریاست
در این زمین که مخزن اندوه و هم بلاست
یعنی به حجّ آخر ما، این زمین مناست
گردد پناه شیعه، که این وعده خداست
اینجا همان بهشت خدا، وعده‌گاه ماست
می‌بویمش که بر دل جانم خوش آشناست
آری هنوز صوت دل آرام او بجاست
هرچند نامه عملش از گنه سیاست

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

به گوشم می‌رسد هر لحظه آوای خدا اینجا
الا حجاج بیت الله خون، احرام بر بندید
شما حجاج بیت الله خون هستید و می‌بینم
نه تنها حج ما قربانی پیر و جوان دارد
ز شمشیر هزاران قاتل خون خوار می‌بینم
به موج خون میان قتلگه با پیکر بی‌سر
به پاس اجر سقایی و قانون علمداری
کند این امت گم کرده ره تاراه خود پیدا
ندای ارجعی را در یم خون می‌دهم پاسخ

مران ای ساریان محمل که باشد کربلا اینجا
که کامل می‌شود با زخم تن حج شما اینجا
که جای موی سر، سر هایتان گردد جدا اینجا
شود قربانی شش ماهه تقدیم خدا اینجا
هزاران بار گردد اکبرم جانم فدا اینجا
زنم از حنجر ببریده خواهر را صدا اینجا
شود با تیر و خنجر حق عباسم ادا اینجا
درخشد رأس هفتاد و دو مصباح الهدی اینجا
که می‌آید به گوشم از خدا دائم ندا اینجا

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حیدر توکلی

هم برادر بودی و هم یار هم یاور حسین
 این سفر بی تابم و محزونم و مضطر حسین
 روی برگردان از این صحرای غم پرور حسین
 پس چرا جا داده در خود این همه لشگر حسین
 میزبان آورده با خود پس چرا حنجر حسین
 بر نمیدارد چرا چشم از علی اصغر حسین
 از قد و بالای رعنای علی اکبر حسین
 قصدشان باشد گمانم صید آب آور حسین
 ترس آن دارم تو را بینم ولی بی سر حسین
 بیم آن دارم که گردد باغبان پرپر حسین

ای مرا از لحظه دیدار تاج سر حسین
 هر کجا بُردی مرا خرسند می بودم ولی
 این بیابان بوی هجران و غم و خون میدهد
 گر ندارد کربلا قصد جدایی بین ما
 گفته بودی میهمانی می روم اما بگو
 آن عرب با تیرهای سهمگینش را بگو
 نیزه داران گوثیا بر هم نشانی می دهند
 عده ای در بین نخلستان کمین بنشسته اند
 این همه شمشیر و تیر از بهر استقبال نیست
 حیف از این گلها که با خود همسفر آورده ای

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اشتری

این سفر بار گران است بیا برگردیم
 خواهرت دل نگران است بیا برگردیم
 قصه مرگ جوان است بیا برگردیم
 تیرها بین کمان است بیا برگردیم
 خنجرش نقره نشان است بیا برگردیم
 رنگ این خاک همان است بیا برگردیم
 لشگری چشم چران است بیا برگردیم

رنگ ها رنگ خزان است بیا برگردیم
 صحبت از جایزه و ملک ری و گندم بود
 چشم شوری به علی اکبرتان خیره شده
 صحبت از دیده دریایی عباس شده
 دشمنت خیره شده بر خَم انگشتی^۱ ات
 خواب دیدم که سرت بر سر خاک افتاده
 یک طرف این همه زن در طرف دیگر جنگ

^۱ بیت زیر به دلیل مستند نبودن موضوع ساریان تغییر داده شد

ساریان خیره شده بر خَم انگشتی ات

خنجرش نقره نشان است بیا برگردیم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مریم سقلاطونی

این سرزمین غمزده در چشمم آشناست
این سرزمین تشنه آبستن بلاست
آهسته زیر لب به خودش گفت: کربلاست
افتاد پرده، دید سرش روی نیزه هاست
بر روی نیزه دید سر از پیکرش جداست^۲
شمشیر بود و حنجره و دید در «منا» ست
بردوش باد دید که پیراهنش رهاست
مردی که فکر غارت انگشتر و عباس است
افتاد پرده، دید که در آسمان عزا است

پرسید از قبیله که این سرزمین کجاست؟
این سرزمین که بوی نی و نیزه می دهد
دستی کشید بر سر و بر یال اسب خود^۱
توفان وزید از وسط دشت، ناگهان
زخمی تر از مسیح در آن روشنای خون
توفان وزید، قافله را بُرد با خودش
باران تیر بود که می آمد از کمان
افتاد پرده، دید به تاراج آمده ست
برگشت اسب از لب گودال قتلگاه

وزن شعر: مستعلن مستعلن مستعلن فاع

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدپوریا هاشمی

دلشوره های آفتابش بیشتر شد
با هر قدم یعنی سرابش بیشتر شد
ماهی که هر منزل حبابش بیشتر شد

این قافله هر چه شتابش بیشتر شد
جای تمام نخلها لشگر در آمد
یک محمل و هجده نگهبان دلاور

^۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر حذف شد! لازم به ذکر است همانگونه که در کتب نفس المهموم ص ۳۳۱، وقایع الایام ص ۴۵۹، ناسخ التواریخ ص ۵۰۷، پژوهشی نو در بازشناسی مقل سیدالشهدا ص ۲۷۰ و ... آمده است تا قرن دهم هیچ نامی از ذوالجناح نیست و این نام برای اولین بار در کتاب روضة الشهداء آمده است.

دستی کشید بر سر و بر یال ذوالجناح آهسته زیر لب به خودش گفت: کربلاست

^۲. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

روی صلیب دید سر از پیکرش جداست

زخمی تر از مسیح در آن روشنای خون

عباس هم آمد رکابش بیشتر شد	پایین که می‌آید ز محمل قاسمش هست
سقا رسید و مشک آبش بیشتر شد	از اسم اینجا میشود حس عطش کرد
دید اکبرش را اضطرابش بیشتر شد	چشم حسین افتاد بر سرنیزه هاشان
دلوایسی‌های ربابش بیشتر شد	خیره به طغیان فرات است آه اما
بی‌تابی هنگام خوابش بیشتر شد	شش‌ماهه هم فهمید اینجا قتلگاه است
تیر سه‌شعبه پیچ و تابش بیشتر شد	راوی نوشته روز عاشورا که آمد
از رفتن بزم شرابش بیشتر شد	شرم رباب از چشمهای شیرخوارش
مجروح سیلی سنان یا شمر هستند	ده روز دیگر همسفر باشمر هستند

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن لطفی

شام دهم زمان نفس های آخرم	امروز محرمان حرم سایه سرم
شام دهم به حلقه زنجیر پیکرم	امروز بین حلقه شیران هاشمی
شام دهم به گریه که عمه گل سرم	امروز دخترک سر دوش عمو ولی
شام دهم به خون تو آغشته معجرم	امروز گرد چادر ما را تکانده ای ^۱
شام دهم به نیزه سواری برادرم	امروز مانده ای که قرارم شوی ولی
شام دهم ز جسم تو نیزه در آورم	امروز تگه خار ز پایم در آوری
شام دهم در آتش خیمه من و خودم	امروز دختران تو در خیمه ها ولی

^۱. بیت زیر به دلیل انتقال بهتر معنای شعر و همچنین رفع سکت وزنی شعر در مصرع اول تغییر داده شد

امروز گرد چادرش را تکانده ای شام دهم به خون تو آغشته معجرم

بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده

را جایگزین بیت زیر کنید امروز مانده ای که قرارم شوی ولی شام دهم به نیزه نمایی برادرم

بخش ششم:

اشعار عصر تاسوعا

و شب عاشورا

شاعر: سعید تاج محمدی قالب شعر: مسمط وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فعلن

یک لحظه خلوت کرده‌ای مشغول قرآنی یک لحظه مشغول سخن در جمع یارانی
گاهی به فکر کردن خار بیابانی گاهی هم از دلشوره زینب پریشانی

امشب شب سختی است امشب در دلت غوغاست

گاهی می‌آید نغمه لبیک یارانت گاهی می‌آید گریه زن‌ها و طفلانت
گاهی صدای اصغرت کرده پریشانت امشب غم عالم نشسته در دل و جانت

امشب شب سختی است آری امشب عاشوراست

بر شانه بابا؛ رقیه می‌گذارد سر خوابد علی اصغر در آغوش علی اکبر
خوابیده‌اند آرام اهل بیت پیغمبر زیرا که بیدارست چشم ساقی لشگر

تا کی چنین آرامشی در کربلا برپاست؟

فردا به پا خواهد شد اینجا محشر کبرا فردا شود صحرا ز خون عاشقان دریا
فردا حسین است و خودش، تنهاترین تنها بی‌لشگر و بی‌اکبر و بی‌یار و بی‌سقا

فردا صدای العطش تا عالم بالا است

یک دم به روی خاک افتد دست سقایش یک دم حسین است و جوان اربابا اربایش
فکر حرم لرزه می‌اندازد به اعضایش ای کاش برخیزد فقط عباس از جایش

آری حسین است این عزیز حضرت زهراست

نازل شده گویا دوباره سوره زلزال برگشته دیگر اسب او از دشت خونین یال^۱

^۱ . بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر تغییر داده شد! لازم به ذکر است همانگونه که در کتب نفس المهموم ص ۳۳۱، وقایع الایام ص ۴۵۹، ناسخ التواریخ ص ۵۰۷، پژوهشی نو در بازشناسی مقل سیدالشهدا ص ۲۷۰ و ... آمده است تا قرن دهم هیچ نامی از ذوالجناح نیست و این نام برای اولین بار در کتاب روضة الشهداء آمده است،

افتاده جسم چاک چاک در دل گودال سر می‌بُرند و یک زن اینجا می‌رود از حال
از سینه‌اش برخیز ملعون! مادرش اینجاست

بالای تل از هوش رفته، خواهر افتاده آتش به مو و معجر یک دختر افتاده
دیدند یک انگشت بی‌انگشت افتاده زیر سُم اسبان دشمن پیکر افتاده

یک پیرزن می‌گفت سر هم زیر تشت ماست^۱

پایان نیابد ظهر فردا ماجرا باقی‌ست آتش به جان خیمه آل عبا باقی‌ست
هم رفتن سرها به روی نیزه‌ها باقی‌ست هم کوچه و بازار؛ هم شام بلا باقی‌ست
زین پس شروع کربلای زینب کبری‌ست

وزن شعر: مفاعیلن فعاتیلن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود اسدی

سخت بگوی برادر به شمع انجمن	بیا در این شب آخر که بشنوم سخت
بگو چه می‌شود آقا به نازنین بدنت	بگو در این شب آخر چه بر سرت آید
خدا کند نخورد سنگ بر لب و دهن	ترک ترک شده لعل لب عزیز دلم
خدا کند که نخندد کسی به سینه‌زنت	کنار پیکر تو سینه می‌زند طفلت
خدا کند نشود نیزه جابجا به تنت	خدا کند تنت از زخم‌ها ورم نکند
و عاقبت نکشد طول دست و پا ز دنت	خدا کند نکشی زجر در ته گودال
خدا کند نشود کهنه بوریا کفنت	خدا کند نشود نرم استخوان‌هایت
کنند هل‌له فردا به زیر و رو شدنت	تمام ترس من این است عده‌ای بی‌دین

^۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن داستان تنور خولی و مغایرت با روایت‌های معتبر تغییر داده شد؛

زیر سُم اسبان دشمن پیکر افتاده یک پیرزن می‌گفت سر هم در تنور ماست

وزن شعر: مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن لطفی

که خانه دو چشم من خراب شد حسین جان
 که قلب زینب از غم تو آب شد حسین جان
 هزار شکر کودک تو خواب شد حسین جان
 که روضه خوان خیمه اش رُباب شد حسین جان
 لبّت ز خیزران چرا کباب شد حسین جان
 نصیب طشت تو چرا شراب شد حسین جان

دلّم برای داغ تو مذاب شد حسین جان
 به گریه های خواهرت به صبح گو طلوع مکن
 صدای پای پاسبان خیمه ها هنوز هست
 کنار اصغرت ببین سکینه زار می زند
 خدا کند که هیچ وقت نگویدت میان شام^۱
 کنار رأس تو چرا قمار می کنند وای

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مجتبی صمدی

چشم هم در پی این عشق فقط گریان است
 دل که خشکید فقط چاره آن باران است
 هر چه فیض است در این دایره امکان است
 نوکر این حرم عشق خودش سلطان است
 شرح آن باطن آیات همه قرآن است
 که از این مصرع غم بر لب عالم جان است
 امشب را شه دین در حرّمش مهمان است
 صبح فردا بدنش زیر سُم اسبان است
 سر بُریده یار است که آویزان است

دل که عاشق بشود واله و سرگردان است
 راه تسکین فراق و غم و محنت اشک است
 حلقه روضه ارباب بُود عرش خدا
 شاه و رعیت در این خانه همه مُحترمند
 کربلا یک کلمه هست ولی در معنا
 شرح بی تابی زینب شب عاشورا چیست
 باید امشب به سر و سینه زنان دم بدهیم
 ولی افسوس قرار است ببیند زینب
 بدنش هیچ، چه سازد که ببیند به درخت

^۱. بیت زیر به دلیل ایراد محتوایی حذف شد؛ زیرا طلب برگ برای اهل بیت زیبا نیست.

شاعر: وحید زحمتکش

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلا

شب آخر شده و حال همه عرفانی‌ست
صوت قرآن حسین می‌رسد از خیمه به گوش
وقت هجران برادر شده با خواهر خود
گرم صحبت شده در خیمه مه و خورشیدی
هر کسی گوشه‌ای از خیمه به فکر فرداست
امشب‌ی را همه مشغول مناجات شدند

چقدر صورت اصحاب حسین نورانی‌ست
حال و احوال همه اهل حرم قرآنی‌ست
چقدر حال و هوای دلشان بارانی‌ست
وقت ابراز همه درد و دل پایانی‌ست
شور و حال سرشان بر همگان پنهانی‌ست
عصر فردا به جنان نوبت یک مهمانی‌ست

شاعر: مهدی خطاط

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

در آن میان چو خطبه حضرت، تمام شد
پاسخ‌دهنده اوّل آنان «زُهِیر» بود
کای زاده رسول! «سَمِعْنَا مَقَالَكَ»
دنیا اگر همیشگی و مرگ آخرش
و آن‌گه «بُریر» داد سخن داد آن‌چنان
مَنّت به ما نهاده خدا با وجود تو
فخر است قطعه‌قطعه شدن پیش روی تو
پس بهر دل‌نوازی فرزند فاطمه
گفتا کنون که گشته گه امتحان ما
ما دوستیم با تو و با دوستان تو
ما را ببر به هر طرفی خود ز شرق و غرب

وقت جواب هم‌سفران بر امام شد
کاندر حضور سبط نبی در قیام شد
مطلب عیان بر همه از خاص و عام شد
ما عزممان همین و نه جز این قیام شد
ظاهر، خلوص نیت او از کلام شد
ما را ز لطف، شهد شهادت به جام شد
طوبی بر آن بدن که چنینش ختام شد!
گاه سخن ز «نافع» شیرین‌کلام شد
با رهبریت، محنت ما بی‌دوام شد
دشمن به آن‌که دشمنیات را مرام شد
حبل ولایت تو، ز ما «لَا انْفِصَام» شد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: ترجیع بند

شاعر: علیرضا شریف

مونسم باشی و شب را برسانی تا صبح
تا پی چاره مرا سر ندوانی تا صبح
محض این خاطر آشفته بمانی تا صبح
زنده نگذارم این دل نگرانی تا صبح
بر ندارم نگه از روی تو آنی تا صبح
دل رنجور مرا تاب و توانی تا صبح
کار دستم دهد این سوز نهانی تا صبح
خاک از چادر زینب بتکانی تا صبح
لحظه‌ها می‌رود و نیست زمانی تا صبح

می‌شود روشنی خیمه بمانی تا صبح
می‌شود رحم کنی حرف جدایی نرنی
منتت دارم و می‌خواهم اگر راهی هست
چه به روز تو می‌آرند خدا می‌داند
روبروی تو اگر گریه امانم بدهد
دهن خشک و لب پُر ترکت نگذارد
بُغض پا پیچ گلیم شده و می‌ترسم
هول کردم به زمین خورده‌ام و می‌خواهی
بنشین سیر نگاهت کنم ای یوسف عشق

چشم بارانیتان می‌دهد امشب خبرم

از بلایی که قرار است بیاید به سرم

می‌خورد چنگ به بال و پر تو فردا عصر
رمقی نیست به چشم تر تو فردا عصر
ارباباً ارباست علی اکبر تو فردا عصر
تکه تکه تن آب آور تو فردا عصر
دامنش سوخت اگر دختر تو فردا عصر
می‌زند پَرسه به دور و بر تو فردا عصر
بیشتر کشف شود پیکر تو فردا عصر

وای بر حال دل خواهر تو فردا عصر
آسمان را ز عطش دود فقط خواهی دید
سرش ماهه تو می‌شود آویز به پوست
می‌برد لشکری از نیزه حوالی حرم
تک و تنها وسط دشت و بیابان چه کند؟
چنگ یک مُشت سنان در طمع گیسویت
هر قدر نیزه و شمشیر و تبر جمع کنند

چکمه‌ای سرخ می‌افتد به روی سینه تو خنجرى گُند رویِ خنجر تو فردا عصر
 سخت دعواست سر جایزه بیشتری بینِ گودال برایِ سر تو فردا عصر
 آخرین خواهشم این است دعا کن برسم زودتر از نفسِ آخر تو فردا عصر
 چشمِ بارانیتان می‌دهد امشب خبرم
 از بلایی که قرار است بیاید به سرم

شاعر: رضا دین پرور	قالب شعر: مسمط	وزن شعر: فاعلن مفاعلن فاعلن مفاعلن
آیه‌های نور باش، مثل مادرم که بود	یک زن غیور باش، مثل مادرم که بود	
من فدای دین شوم، مثل مادرم که بود ^۱	خواهرم صبور باش، مثل مادرم که بود	
این سفر نهایتش بر خدا رسیدن است	در حضور مادرم سر جدا رسیدن است	
این سفر خلاصه بر کربلا رسیدن است	تو کلیم طور باش، مثل مادرم که بود	
گاه داغ دیدنم، خواهرم سکوت کن	بین خون طپیدنم، خواهرم سکوت کن	
وقت سر بریدنم خواهرم سکوت کن	پاسدار شور باش؛ مثل مادرم که بود	
دست‌های بی‌حیا در کمین معج‌رند	چشم‌های من پُر از بغض‌های دخترند	
این حرامیان پی ناله‌های مادرند	مظهر شعور باش، مثل مادرم که بود	
آسمان بخت من، کوکب کویری‌ام	محشری به پاست در امشب کویری‌ام	
پاره پاره می‌شود این لب کویری‌ام	مصحف زبور باش، مثل مادرم که بود	

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود اسدی

خدا کند که به صحرا، چو خاکها نشوی
 برای لحظه‌ای از خواهرت جدا نشوی
 خدا کند که به گودی جدا جدا نشوی
 خدا کند که به سر پنجه آشنا نشوی
 خدا کند به نوک نیزه جابجا نشوی
 خدا کند که لگد کوب اسب‌ها نشوی
 خدا کند گل پاشیده، نخ نما نشوی

عزیز فاطمه، ای کاش بی‌صدا نشوی
 میان گریه و زاری دعا کنم امشب
 اگر سرت ز بدن شد جدا ولی ای کاش
 به گریه فاطمه زد گیسوی تو شانه و گفت
 خدا کند که به صورت نیفتی از مرکب
 خدا کند که تنت را روی زمین نکشند
 اگر که ماند تنت زیر دست و پا، اما

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: محمود اسدی

غیر خوناب جگر، آب ندارد چشمم
 بیم دارم که به گودال شوی نقش زمین
 زودتر از همه کس مادر تو می‌آید
 از غم و محنت تو می‌روم از حال حسین
 زانویی را به روی سینه ببینم چه کنم
 بخدا تیغ ز دست عدویت می‌گیرم
 کاشکی بر گلویت نیزه دگر جا نکند
 پنجه شمر به گیسوت رسد می‌میرم
 اسب بر سینه تو پا بگذارد سخت است
 سر بریده شود از گردن تو می‌میرم

امشب از غصه تو خواب ندارد چشمم
 امشب از غصه و غم‌های تو هستم غمگین
 عصر فردا چه بلایی، سر تو می‌آید
 گر ببینم بدنت در دل گودال حسین
 عصر فردا به فراقبت بنشینم چه کنم
 تو اگر نحر شوی در نظرم می‌میرم
 کاش قاتل به تماشای تو غوغا نکند
 بی‌هوا نیزه به پهلوت رسد می‌میرم
 زن اگر پیش عدو اشک بیارد سخت است
 برسم موقع جان کندن تو، می‌میرم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: ناشناس

بگذار با تو این شب آخر به سر شود
ای وای اگر که امشب زینب سحر شود
هر چه به صبح واقعه نزدیک میشویم
از غصه تو دلهره‌ام بیشتر شود
ای میهمان تشنه لبم بر غریبی‌ات
پهلوشکسته آمده تا نوحه گر شود
تا آه می‌کشی جگرم تیر می‌کشد
خواهر به حال بی‌کسی‌ات خون جگر شود
حرف از جدا شدن بزنی لطمه می‌زنم
راضی نشو که زینب تو در به در شود

جان منی و پای تو آوردم ای حسین

تا صبح من به دور تو می‌گردم ای حسین

ای یادگار مادرم ای سایه سرم
ای مهربان برادرم ای سایه سرم
ای آیه‌های فجر ز تو دل نمی‌کنم
آید هر آنچه بر سرم ای سایه سرم
می‌سوزم از شراره اشک تو امشب و
فردا در آتش حریم ای سایه سرم
پیداست از هیاهوی دشمن که می‌شود
آست به نیزه در برابرم ای سایه سرم^۱
سوگند خورده‌اند که سرت را جدا کنند
با تیغ و نیزه در برم ای سایه سرم
من بر هزار زخم تنت گریه سر دهم
تو هم به دیده ترم ای سایه سرم^۲

جان منی و پای تو آوردم ای حسین

تا صبح من به دور تو می‌گردم ای حسین

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد محتوایی و کج تابی معنایی در مصرع دوم بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. پیداست از هیاهوی دشمن که خواهرت یک امشب است محترم ای سایه سرم

۲. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور حفظ بیشتر شأن اهل بیت و انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. من بر هزار زخم تنت گریه سر دهم تو روی نی به معجزم ای سایه سرم

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: غزل

ببار ای اشک تا دریا کنم دامن صحرا را
 که پرپر میکند فردا خزان گل‌های زهرا را
 که با اشک خود از خجلت برون آرید سقارا
 صدای العطش آتش زده اعماق دریا را
 که بردارید فردا از زمین، قرآن لیلا را
 که در گودال خون فردا بشویی جسم بابا را
 که با سوز عطش اصغر ندارد تاب گرما را
 که در گودال خون زهرا نبیند ظهر فردا را
 که دریابید زیر خارها گل‌های طاها را
 میان این دو صف بشناس دنیا را و عقبا را

متاب ای ماه امشب، تا نبینم صبح فردا را
 بریز ای آسمان خون جای باران بر زمین امشب
 بگریید ای تمام اهل عالم آن چنان امشب
 ندای ارجعی دل بُرده از هفتاد و دو عاشق
 وضو گیرید از خون دل خود ای بنی هاشم!
 نگهدار ای سکینه! اشک‌های دیده خود را
 میا ای آفتاب صبح بیرون از افق فردا
 الهی مهر زندانی شود در سینه مشرق
 بگردید آل یاسین سخت فردا در بیابان‌ها
 سپاه حق و باطل صف کشیدند از دو سو میثم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اکبر لطیفیان

آینه برابر من گریه می‌کنی
 خیلی شبیه مادر من گریه می‌کنی
 وقتی کنار دختر من گریه می‌کنی
 تو از برای حنجر من گریه می‌کنی
 فردا برای پیکر من گریه می‌کنی
 فردا به جسم بی‌سر من گریه می‌کنی

داری عقیده، خواهر من گریه می‌کنی
 از لابه لای خیمه دلم تا مدینه رفت
 دل شوره می‌چکد ز نگاه سه ساله‌ام
من از برای غربت تو گریه می‌کنم^۱
 امشب برای ماندن من نذر می‌کنی
 امشب نشسته‌ای و مرا باد می‌زنی

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ضعف محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. **من از برای معجز تو گریه می‌کنم** تو از برای حنجر من گریه می‌کنی

شاعر: رضا دین پرور

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

گردن گرفت داغ مرا شانه های اشک
 دور از نگاه دختر تو، جای مادرم
 از بس نرفته خواب ز دلشوره، ریختم
 حالا که از ستاره پُر است آسمان مان
 پیغمبرم شدی شب معراج رفتنت
 زانو زن تو را به خدا پای بغض من
 کمتر محل به حنجره نیزه ها بده
 بر گودی گلوی تو افتاد عاقبت
 فردا غروب کار من و تو در آمده

خون می چکد ز هر مژده من به جای اشک
 کردم پس از نماز برایت دعای اشک
 امشب به زخم بستر چشمم دوی اشک
 دارد شب کویری خیمه هوای اشک
 انداختی به قامت پلکم عبای اشک
 و می شود به حلقه چشم تو پای اشک
 دارد بلند می شود اینجا صدای اشک
 چشمم که می دويد فقط در قفای اشک
 پیش از طلوع اشک تو قضای اشک

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

امشب، شب قیامت کبرای دیگر است
 امشب رسد به گوش، مناجات عاشقان
 امشب، علم به دست علمدار کربلاست
 امشب رباب، دست دعایش بر آسمان
 امشب دعا به جان جوانان کند، حسین
 امشب عطش گرفته ز قاسم توان و تاب
 امشب حسین گرم مناجات با خداست
 امشب حسین پیرهن کهنه اش به بر
 "میثم" دمد ز هر نفست شعله های دل

هر لحظه یک گزارش صحرای محشر است
 فردا، به روی خاک، بدن های بی سر است
 فردا، تنش به علقمه، در خون شناور است
 فردا تسلی دل او، داغ اصغر است
 فردا به روی دامن او نعش اکبر است
 فردا به جای آب، دهانش ز خون تر است
 فردا هزار پاره ز شمشیر و خنجر است
 فردا، نه سر، نه پیرهن او را، به پیکر است
 نظم تو سوز سینه آل پیمبر است

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: مثنوی

شاعر: غلامرضا سازگار

قومی در آغوش خدا، قومی ز حق دور
 قومی پی دلدار و قومی بنده دل
 آن سو سراسر دیو و دد، این سو همه حور
 قومی به آن قومی به این سو رو نهادند
 یار حسینی یا طرفدار یزیدی؟
 بگشای چشم عبرت و بشناس خود را
 این سو خدا بود و خدا بود و خدا بود
 از سرنوشت خویشتن آگاه بودند
 غسل شهادت در سرشک شوق کردند
 تنها حیات ما جهاد است و عقیده
 هر یک زُهریرند و بُریرند و حبیبند
 این دیده، این پیشانی، این سر، این دو دستم!
 مشتاق شمشیر و عمود آهنینم
 چون روی خودگلگون کنم کرب و بلا را
 ممسوس در ذات خدا، از خود جدا بود
 آینه دل را نشان تیر می کرد
 زیباتر از دامن لیلا بود بر او
 گویی دوباره زندگی از سر گرفته
 بر قامتِ رعنا زره پوشیده از پوست

آن شب که بودی انتخاب ظلمت و نور
 یک سو صف حق، سوی دیگر بود باطل
 آن سو خیام نار و این سو خیمه نور
 خلقت میان این دو خیمه ایستادند
 ای دوست خود را در کدامین خیمه دیدی
 خود در چه قومی کرده ای احساس، خود را؟
 آن سو ز حق دل ها جدا بود و جدا بود
 آزاد مردان دور ثارالله بودند
 همچون عروسان، مرگ خون را طوق کردند
 بنوشته بر رخسار خود با اشک دیده
 در انتظار صبح فردا بی شکیبند
 عباس گوید: وقف خاک دوست، هستم
 من زاده آزاده ام البنی نم
 فردا کنم دریای خون، دشت بلا را
 اکبر که از سر تا قدم پُر از خدا بود
 پیش از شهادت حال با شمشیر می کرد
 دریای خون آغوش مولا بود بر او
 قاسم عروس مرگ را در بر گرفته
 ازبس که دارم مرگ خون را چون غسل، دوست

شیون و گریه و آهم به ثریا برسد
تیغ خورشید بر این پهنه صحرا برسد
چشم از روی تو بر هم نزنم تا برسد
با کمی آب تلطّیش به لالا برسد
بویی از پیرهنش نیز به لیلا برسد
پای عباسم اگر بر لب دریا برسد
چاره‌ام چیست اگر کار به این جا برسد؟
عمر زینب به گمانت به تماشا برسد؟
پای اسبی به لب تشنه بابا برسد
دست بی عاطفه بر چادر زن ها برسد
هیچ کس نیست به داد من تنها برسد
وای اگر امشب این دشت به فردا برسد

وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

ما چند فرد، اینان همه، چندین هزارند
 یاران من، این قوم، با من کار دارند
 آخر عزیزان شما، چشم انتظارند
 اینان، مصمم از برای کار زارند
 یاران من، یکسر قتل این دیارند
 حتی به فکر خون طفل شیرخوارند
 اینجا به حلق تشنه خنجر می‌گذارند
 لب تشنه، زیر خارها، جان می‌سپارند
 این تیرها باید ز پشتم سر در آرند
 فردا تمام سنگ‌ها، بر من ببارند
 شمشیرها، بر خاک، با خون می‌نگارند
 با خود کتاب نخل «میثم» را بیارند

ما اندکیم و خیل دشمن، بی‌شمارند
 این ظلمت شب، این شما، این راه صحرا
 امشب مرا در کربلا تنها گذارید
 من در پی ارشاد اینانم، دریغا!
 هر کس بماند با من اینجا، کشته گردد
 اینان نه تنها، تشنه خون من استند
 اینجا جواب العطش، تیر سه شعبه است
 فردا در اینجا، دسته‌گل‌های مدینه
 فردا شوم، از چار جانب تیرباران
 فردا، تمام کوه‌ها، بر من بگریند
 فردا تمام قصه ما را، در این دشت
 زوار من، تا بیشتر بر من بسوزند

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: میثم مؤمنی نژاد

حاجیان عشق فردا عید قربان می‌رسد
 می‌نشیند عصر فردا خصم روی سینه‌ام
 عصر فردا می‌شوم تنها میان قتلگاه
 عصر فردا پیکرم در زیر سم مرکب است

امشب از این دشت و صحرا صوت قرآن می‌رسد
 امشب از نور خدا لبریز شد آئینه‌ام
 امشب از یاران خود دارم سپاه مهر و ماه
 امشب پروانه شمع وجودم زینب است

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

شب عاشور یا غوغای روز محشر است امشب
 سخن از بذل جان و صحبت از ترک سر است امشب
 که او را سر به روی دامن پیغمبر است امشب
 که بر پا صوت قرآن علی اکبر است امشب
 شب شب زنده داری علی اصغر است امشب
 که زینب تا سحر در ذکر مادر مادر است امشب
 خدا داند که سقا از شما تشنه تر است امشب
 که قاسم را سحرگاه نماز آخر است امشب
 سکنیه از عطش چون مرغ بی بال پر است امشب
 که هر یک را به سر شور و هوای دیگر است امشب
 که عبدالله را شور شهادت بر سر است امشب

منای عشق را حال و هوای دیگر است امشب
 کنار یکدگر جمعد هفتاد و دو قربانی
 برادر را مباد از خواب بیدارش کنی زینب
 ز جا خیز و سپند دل به مجمر دود کن لیلا^۱
 زنان هاشمی آن سو روید از دور گهواره
 گمانم بوی عطر فاطمه پیچیده در صحرا
 غزالان حریم آل طه العطش کمتر
 اذان گوید بر گلدسته های عشق ای یاران
 حرم چون لاله آتش زده از سوز بی آبی
 بیا ام البنین حال بنینت را تماشا کن
 عبادالله را دعوت به آه و ناله کن میثم

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: وحید قاسمی

تن عریان تو را با چه بپوشم فردا؟
 تکیه بر نیزه غربت بزنی، می میرم
 پدرم گفت که یک روز اسیری دارم
 سرنی، زلف پریشان تو را می بینم

بین گودال و حرم، عطر فروشم فردا
 من ببینم که تو بی پیرهنی می میرم
 چقدر دلهره و غم سر پیری دارم!
 پدرم گفت که یک روز بلا می بینم

^۱. بیت زیر باید اشاره بر این باشد که از قبر برخیز و ... در غیر اینصورت غلط است زیرا همانگونه که علامه مجلسی در جلاء العیون ص ۵۷۴ مرحوم خراسانی در منتخب التواریخ ص ۲۳۱ و شیخ عباس قمی در نفس المهموم ص ۲۷۵ تصریح کرده اند حضرت لیلا قبل از کربلا فوت کرده بود. ز جا خیز و سپند دل به مجمر دود کن لیلا که بر پا صوت قرآن علی اکبر است امشب

وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

قالب شعر: مثنوی

شاعر: غلامرضا سازگار

یک دسته حق، یک دسته باطل برگزیدند
 یک دسته جان، یک دسته جانان می‌فروشدند
 یک دسته عشق یار را با خویش دارند
 فردا بود معراجشان از دوست تا دوست
 فردا به نوک نیزه سرها سر فرازند
 فردا کنند اهل حرم عباس، عباس
 فردا شود از اشک او سیراب، دریا
 فردا جدا گردد ز پیکر دست عباس
 فردا نه دست و نه عَلم نه مشک دارد
 فردا عطش بازی کند با جان اکبر
 فردا بود زخمش به پیکر بی‌شماره
 فردا شود نقش زمین قرآن لیلا
 فردا شود خونس ز حلق تشنه جاری
 فردا زیارت نامه می‌خواند به گودال
 فردا بگیرد اجر خود از تازیانه
 فردا شود زوار رگ‌های بریده
 فردا سر فرزند زهرا بر سنان است
 فردا زند فواره خون از حنجر او
 مه جای نور از دیده با ما خون فشاند
 تا جانب گودال شمر دون نیاید

امشب سپاه حق و باطل صف کشیدند
 در انتظار صبح فردا می‌خروشدند
 یک دسته راه نار را در پیش دارند
 امشب حسینون نمی‌گنجند در پوست
 امشب بلا جویان عاشق در نمازند
 امشب دهد آل علی را پاس، عباس
 امشب شود از شرم سقا آب، دریا
 امشب شود وقف ولایت هستِ عباس
 امشب به جای آب، سقا اشک دارد
 امشب شب است و نغمه قرآن اکبر
 امشب علی دور پدر گردد هماره
 امشب فلک بازی کند با جان لیلا
 امشب علی اصغر کند شب زنده داری
 امشب سکینه چون کبوتر می‌زند بال
 امشب شب است و زینب و اشک شبانه
 امشب چو گل زینب گریبان را دریده
 امشب سرشک از چشم پیغمبر روان است
 امشب حسین است و شب و چشم تر او
 ای کاش امشب آسمان از ره بماند
 ای کاش خورشید از افق بیرون نیاید

تا خیمه‌های فاطمه آتش نگیرد
فردا مبادا روی قرآن پا گذارید
ای نیزه نشکافی به مقتل سینه‌اش را
ای فاطمه فردا تو بالای سرش باش
ای چشم "میثم" گریه کن دریای خون شو

ای کاش عمر آسمان پایان پذیرد
ای اسب‌ها خون جای اشک از دیده بارید
ای سنگ دشمن نشکنی آئینه‌اش را
ای اشک امشب مونس چشم ترش باش
ای جان عالم بال زن از تن برون شو

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلا

قالب شعر: غزل

شاعر: ذبیح الله صاحب کار

جهان، مسخر روح بزرگوار تو بود
فرات موج‌زنان گرچه در کنار تو بود
نه آسمان، نه زمین، مرد کارزار تو بود
ز خون پاک دلیران جان‌نثار تو بود
ز پایمردی یاران نام دار تو بود
که مرگ، مضطرب از طفل شیرخوار تو بود
که سربلندی و آزادگی، شعار تو بود
گلی که از چمن حُسن، یادگار تو بود
خزان باغ تو، آغاز نوبهار تو بود
رهین منت شمشیر آبدار تو بود
جهان و هرچه در او بود، سوگوار تو بود
اگرچه سینه هر لاله داغدار تو بود
هنوز دیده یثرب در انتظار تو بود

شبی که صبح شهادت در انتظار تو بود
لهیب تشنگی‌ات، روح دشت را می‌سوخت
به رزم، قصد فنای جهان، گرت می‌بود
اگر شجاعت و ایثار، جاودانی شد
به جای ماند اگر نامی از جوانمردی
به پیشواز اجل آن چنان کمر بستگی
شکوه نام بلند تو، جاودان باقی است
به روی دست تو پرپر شد از خدنگ ستم
اگرچه گلشن‌ت ای باغبان به غارت رفت
درخت عدل و مروّت که آبیاری شد
به جز دل تو که بود از وصال، خرم و شاد
به غیر داغ محبت به دل نبود تورا
ز کاروان تو خاکستری به جای نماند

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: مسدس

شاعر: سعید توفیقی

در خیمه‌ها صدای خدایا بلند شد زینب ز داغ ماتم فردا؛ بلند شد^۱

فریاد وا حسین؛ ز اعماق سینه‌اش تا گشت با خبر ز قضایا بلند شد

پرسید غرق ناله که آقا چه می‌شود؟

تکلیف زینبت شب فردا چه می‌شود؟

سجاده باز کرده‌ای و ناله می‌گنی باران شدی و توبه صد ساله می‌گنی

گاهی خروج می‌کنی از خیمه‌گاه خود خیره نگاه جانب آن چاله می‌گنی

انگار این عمل؛ عمل دل‌بخواه توست

این تگه از زمین نکند؛ قتله‌گاه توست

امشب فضای خیمه پُر از عطر سیب توست زینب اسیر گریه؛ ز حال عجیب توست

حرفی بزن عزیز دل من که خواهرت مضطرترین ناله امن یجیب توست

اشکت به من اجازه آوازه می‌دهد

دل شورهام خبر ز غمی تازه می‌دهد

یک لحظه کن نظر به من زار و مضطرب آری منم که زل زده‌ام در برابرت

از بس که محو ذات خداوند اقدسی اصلاً محل نمی‌دهی امشب به خواهرت

از جان من عروج مکن روح پیکرم

حرفی مزین ز رفتن خود؛ ای برادرم

خون من ز خود شده را کم به شیشه کن زخم فراق؛ کم به دل خسته ریشه کن

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

یا حرفی از جدا شدن از خود مگو و یا با من مگو عزیز دلم صبر پیشه کن
 امشب دلم اسیر ملال است یا حسین
 من بی‌تو؛ عین فرض محال است یا حسین
 گریان‌ترین دیده دریا می‌توأم امشب اسیر غصه فردایی توأم
 فردا ز بس که حمله به جسم تو می‌شود^۱ من نیز ناتوان ز شناسایی توأم

گفتی به ناله غرق تمنا نکن مرا
 زینب بیا و خوب تماشا بکن مرا
 فردا تمام پیکر تو زخم می‌شود از پای تا دم سر تو زخم می‌شود
 اذنم دهی به صورت خود لطمه می‌زنم با من مگو که حنجر تو زخم می‌شود
 گفتی سری به روی تنت نیست بعد از این
 جز تکه بوریا کفنت نیست بعد از این

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن لطفی

بگذار تا بمیرم و تنها نبینمت	تنها به روی سینه صحرا نبینمت
امشب بیا که بوسه زنم برگلوی تو	شاید بمیرم از غم و فردا نبینمت
می ترسم از نگاه به گودال آن طرف	دارم دعا به زیر لب آن جا نبینمت
غم نیست گرچه بر بدنم کعب نی خورد	من نذر کرده ام که به نی ها نبینمت
امشب برای من تو دعا کن که شام بعد	بی سر به روی دامن زهرا ببینمت

^۱. بیت زیر ایراد محتوایی و تاریخی دارد چرا که چنین سخنانی را سیدالشهدا به حضرت زینب نگفته است لذا بیت زیر تغییر داده شد

من نیز ناتوان ز شناسایی توأم

گفتی ز بس که یک شبه تغییر می‌کنی

از پای تا دم سر تو زخم می‌شود

گفتی تمام پیکر تو زخم می‌شود

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلم

قالب شعر: غزل

شاعر: احسان محسنی فرد

زبان خموش؛ ولیکن نظر پُر از سخن است
پس از تو حالت من لحظه‌لحظه سوختن است
که سرنوشت من و تو ز هم جدا شدن است
دل غریب من اینجا هوایی وطن است
چقدر کرده سفارش: «حسین بی‌کفن است»
چقدر مرکب‌شان بیقرار تاختن است
هراس من همه از «سایه‌سر» نداشتن است
مرا رها مکن اینجا که شمر بددهن است

کنون که برق نگاه تو در نگاه من است
به من مگو که بسازم ز درد دوری تو
من از شکایت تو از زمانه دانستم
نمی‌شود که بسوی مدینه برگردیم؟!
سپرده کهنه لباسی برای تو مادر
چقدر نیزه برای تن تو ساخته‌اند
چقدر چشم جسارت به خیمه می‌افتد
مرا رها مکن اینجا که خصم بی‌پرواست

وزن شعر: مستفعلم مستفعلم مستفعلم فع

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین ایمانی

این دشت فردا می‌کند غوغا برادر
می‌ترسد از غمهای این صحرا برادر
فردا نگردد جمع با پاها برادر
از غصه‌ها می‌گوید این نجوا برادر
تا دیدنی‌ها بشنوم حتی برادر
سُمها کند هم سطح با شنها برادر
دیگر چرا سر نیزه و سرها برادر
چیزی نگویی بین محرمها برادر
با غیرتی که دیدم از سقا برادر
با ناله‌ات راه مرا کن وا برادر

امشب فقط مانده برای ما برادر
با من نگو فردا چه خواهد شد که زینب
خار مگیلان بیابان جمع کن تا
راز و نیاز امشب تو فرق دارد
می‌گویی از گودالِ خون و طاقتی نیست
باور ندارم زینتِ دوش نبی را
درد فراق تو برای گُشتنم بس
از غارت خلخال و خون گوشواره
گفتی اسارت می‌روم، اینکه محال است!
وقتی میان نیزه‌ها گم شد تن تو

وزن شعر: مستعلن مستعلن مستعلن فع

قالب شعر: مثنوی

شاعر: محمود زولیده

این آخرین شام امام عالمین است
از یک یک یاران خود بیعت گرفته
عشاق حق سر در گریبان ناله دارند
مشغول تسبیح است و قرآن و مناجات
باران اشک از گونه مولا بگیرد
گاهی نظر بر زیور دختر نماید
هم فکر هجر یار، هم قحطی آب است
فردا اسیری رفتن و سیلی چشیدن
آماج سیلی غنچه‌های یاس کردند
فردا میان قتلگه در خون شناور
فردا به زیر سم اسبان سپاه است

امشب شب تجدید پیمان با حسین است
امشب حسین از کوفیان مهلت گرفته
دل‌های مشتاق شهادت بی‌قرارند
هر کس که فردا با خدا دارد ملاقات
دردانه جا بر زانوی بابا بگیرد
گاهی ز صحرا خارها را می‌زداید
زینب سرشب تا سحر در اضطراب است
امشب غم دل گفتن و پاسخ شنیدن
وقتی سپاه و خیمه بی‌عباس کردند
امشب حسین تسکین دهد بر قلب خواهر
امشب حسین با خواهرش در سوز و آه است

وزن شعر: مفاعن فعاتن مفاعن فعلم

قالب شعر: غزل

شاعر: جواد حیدری

صدای ناله زینب ز نینوا آید
برای دفعه آخر چه با صفا آید
کنار خیمه طفلان صدای پا آید
سخن ز غربت و هجران در آن سرا آید
امان ز لحظه فردا که پر بلا آید
که روی خاک به صورت غم آشنا آید
چه می‌کند که سر او به نیزه‌ها آید

شب است و بوی جدایی ز کربلا آید
صدای خواندن قرآن ز حنجر اکبر
هنوز ماه مدینه محافظ حرم است
نشسته بانوی مظلومه با برادر خود
هرآنچه دشت هراسش همیشه، خواهد دید
دوباره پهلوی بشکسته را عیان بیند
هنور یار نرفته، چنین پریشان است

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدپوریا هاشمی

شب به پایان برسد از سحرّت می ترسم
 آه از آتش روی جگرت می ترسم
 بی من زار نرو از سفرت می ترسم
 دارم از اینهمه اما اگرت می ترسم
 من ز پاشیدن جسم پسرت می ترسم
 خیلی از تیر و گلوی ثمرت می ترسم
 ته گودال ز چشمان ترت می ترسم

من از آتش زدن بال و پرت می ترسم
 این جماعت همه در فکر عذابت هستند
 شوق چشمان تو با قبل تفاوت دارد^۱
 اصلاً امشب چقدر توصیه داری آقا
 چشم من خورد به اکبر جگرم سوخت حسین
 رحم بر طفل صغیر تو ندارند اینها
 زنده ای و به سوی خیمه تو می آیند

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین سنگری

این که می بینم تو را، امشب قرار آخر است
 با زبان بی زبانی این بهار آخر است
 با خَطِ خون می نویسم انتظار آخر است
 می رسی و می نویسم این غبار آخر است
 عشق می گوید که برخیزی! مدار آخر است
 چشم هایت قسمتی از شاه کار آخر است
 کربلا در کربلا این یادگار آخر است
 گفته بودی در غزل! این شعله زار آخر است
 از نگاهش خوب می فهمم که بار آخر است

از نگاهت خوب فهمیدم که بار آخر است
 چشم در چشم تو می دوزم، تو می گویی به من
 صبح فردا از ترک های زمین خون می چکد
 می روی و در غبار حادثه گم می شوی
 بر مدار عشق می چرخ و می افتی زمین
 عشق می ریزد زمین از گوشه چشمان تو
 قسمتی دیگر کبود بغض های زینب است
 شعله می پاشند روی خیمه ها، روی دلم
 روی خاک افتاده خورشید و نگاهم می کند

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را

جایگزین بیت زیر کنید. غم چشمان تو با قبل تفاوت دارد بی من زار نرو از سفرت می ترسم

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن

شاعر: حبیب الله موحد قالب شعر: غزل

فردا میان قتلگه در خون شناور می‌شود
 فردا در این صحرا سرش دلداری خنجر می‌شود
 فردا تمام باغ او لب تشنه پریز می‌شود
 فردا ز جور کوفیان بی عون و جعفر می‌شود
 فردا فدای راه حق بی‌شیر اصغر می‌شود
 فردا ز سم اسبها صد پاره پیکر می‌شود
 فردا سرش از تن جدا مهمان مادر می‌شود
 فردا ز جور خصم دون بی‌یار و یاور می‌شود
 فردا کنار علقمه او بی‌برادر می‌شود
 فردا سر جانان جدا از تیغ و خنجر می‌شود

امشب عزیز فاطمه مهمان خواهر می‌شود
 امشب درون خیمه‌گه دارد هزاران گفتگو
 امشب به سقا بس سخن گوید ز سوز تشنگی
 امشب چو شمع پُر شرر تا صبح می‌سوزد ولی
 امشب همه پروانه‌ها دور و برش پَر می‌زنند
 امشب یتیم مجتبی بنهاد سر دوش عمو
 امشب مناجات حسین تا عرش اعلا می‌رود
 امشب کند زینب دعا هر گز نگردد صبحدم
 امشب ز راز دشت خون زینب حکایت می‌کند
 امشب برای روز نو در کف نمانده چاره‌اش

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

شاعر: پروانه نجاتی قالب شعر: غزل

افتاده از نفس، تپش گاهواره‌ها
 طرح شگفت حادثه خون نگاره‌ها
 آشفته خواب سنگی این سنگواره‌ها
 ای غنچه، گل شکفته دشت شراره‌ها
 آوای جانگداز گلو پاره‌پاره‌ها
 در حیرت شکستن بغض مناره‌ها
 بنگر بخواب رفته نگاه ستاره‌ها

امشب به خواب رفته نگاه ستاره‌ها
 فردا کنار علقمه تصویر می‌شود
 شب‌ناله‌ای غریب در این دشت لاله‌خیز
 لالای، لای، کودک لب تشنه‌ام، بخواب
 مادر بخواب، تا رود از یاد نازکت
 مادر بخواب، تا که نبینی نخفته‌ام
 دنیا بخواب رفته، تو هم لحظه‌ای بخواب

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

حجاج کربلا که ز کعبه سلامشان صحرای سرخ خون شده بیت‌الحرامشان
 پرواز می‌کنند به دور امامشان لبریز گشته کاسه صبر تمامشان
 در انتظار صبح گرفتند سر به کف
 از شوق مرگ بر لبشان خنده شعف
 جون و زهیر و عابس و ضرغامه و حبیب آماده تا شوند سراپا به خون خضیب
 بر خود زدند تا دل دریای خون نهیب از دست داده در پی ایثار جان، شکیب
 خالی ز خویش و پر ز عطش بود جامشان
 در عین سجده حال و هوای قیامشان
 ناگه امام، غنچه معجز نما گشود با بهترین خطابه خداوند را ستود
 آنگاه رو به جانب انصار خود نمود کای بر وفا و غیرت و ایثاران درود!
 ای عمر جاودانه دنیا حقیرتان
 چشمی ندیده در همه عالم نظیرتان
 اینجا حسین و مکتب خون و شهادت است میدان جان‌نثاری و عشق و ارادت است
 در بحر خون شنای شهادت عبادت است بر رهروان عشق، شهادت ولادت است
 اینجا عروج ما همه در خون تبیدن است
 جان دادن و جمال خداوند دین است
 اینجا بغل گشوده شهادت برایتان اینجا بود کنار خداوند جای‌تان
 خون خداست در یم خون، خونبهایتان لبخند می‌زند به خدا زخم‌هایتان

یا سینه را به تیغ شهادت سپر کنید

یا اینکه مخفیانه از اینجا حذر کنید

اینجا سخن ز نوک سنان و سر من است اینجا برهنه روی زمین پیکر من است

اینجا هزارپاره تن اکبر من است اینجا قرارگاه علی اصغر من است

این راه مکه، این ره شامات، این عراق

ما تشنه وصال خدائیم، الفراق!

آن عاشقان جان به کفِ سخت، سخت‌کوش آمد ز فرق تا به قدم خونشان به جوش

برخواست از حقیقت‌تان بر فلک خروش گفتند: ای به راه غمت نیش نیزه، نوش!

شمشیر مرگ با تو حیات مکرر است

عمری که بی‌تو باشد، از مرگ بدتر است

ما لذت زمانه نخواهیم بی‌حسین در عرش، آشیانه نخواهیم بی‌حسین

در چشم نور، خانه نخواهیم بی‌حسین ما عمر جاودانه نخواهیم بی‌حسین

عباس گفت: یوسف زهرا! چرا رویم؟

ای کعبه امید! از این در کجا رویم؟

ریحانه‌های دامن گلخانه عقیل گفتند: ای به دامن تو قدسیان دخیل

عزت اگر نه خار تو گردد، شود ذلیل ما زندگی کنیم و تو در موج خون، قتیل؟

ما را به سینه زخم تو خوش‌تر ز مرهم است

حتی بهشت بی‌گل رویت جهنم است

یکسو حبیب جست ز جا گفت سیدی! با پاره‌های آتش دل آتشم زدی

ما خار راه تو، تو عزیز محمدی مائیم جان‌نثار تو، تو جان احمدی

هفتاد بار اگر که بمیرم برای تو

برخیزم و دوباره کنم جان فدای تو

فریاد زد زهیر که ای عرش را مدار سوزم اگر که بعد شهادت هزار بار

خاکسترم به باد رود سوی کوهسار گردم دوباره زنده به اعجاز کردگار

سرافکنم دوباره به پای تو یا حسین!

جانم هزار بار فدای تو یا حسین!

ای حامیان آل علی! جان فدایتان آغوش گرم حضرت معبود، جایتان

در گوش جان مردم عالم ندایتان اینک زند حسین، دوباره صدایتان

خیزید باز در ره او جان فدا کنید

خود را دوباره هدیه به خون خدا کنید

خیل ستمگران که دم از جنگ می‌زنند بر پیکر امام شما سنگ می‌زنند

از خون سر به ماه رخس رنگ می‌زنند گرگان کوفه بر بدنش چنگ می‌زنند

ای خفتگان وادی خون کو قیامت‌تان؟

بر نیزه رفت رأس منیر امام‌تان

ای خون سیدالشهدا خون‌بهایتان ای بر فراز قلعه تاریخ، پایتان

خورشیدِ قرن‌ها سر از تن جدایتان باید حسین آید و گوید ثنایتان

تا حشر، قامت شهدا بر شما خم است

سرسبز با ثنای شما نخل «میثم» است

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: قصیده

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

اینجا به پشت خیمه صداها چه آشناست
 امشب شب نماز و مناجات و گریه است
 از خیمه‌ای صدای تلاوت رسد به گوش
 سوز و دعا و آه و نوا از کجا رسد؟
 انگار این وداع شب آخر است و بس
 امشب میان خیمه و سجاده و حرم
 عباس، در قنوت شبش آرزو کند
 سجاد در دعا چه طلب از خدا کند
 زینب دعای نیمه شبش جز حسین چیست؟
 گاهی صدای گریه یک شیرخواره است
 این نازدانه‌ها که دل از خیمه برده‌اند
 اصحاب، آن طرف همه مشغول ناله‌اند
 گویی به گوش زینب کبری رسیده است
 حالا که هست، صحبت احلی من العسل
 این‌گونه است مردن شیرین‌تر از عسل
 این صحنه‌ایست از شب زیبای کربلا
 ما را برای کرب و بلا آفریده‌اند

آری صدا صدای مناجات کربلاست
 فردا زمان، زمان ملاقات با خداست
 این صوت دلنواز علی اکبر از کجاست؟
 گویی حسین فاطمه در حال التجاست
 از هر کسی سراغ کنی، کار او دعاست
 فردا به خون و خاک، سلیمان کربلاست
 یا رب مرا ببخش اگر آب پر بهاست
 یا رب! تن نهیف من افسوس مبتلاست
 تنها نه بر حسین که بر آل مصطفاست
 لالای دختریست، چه دردانه، خوش صداست
 یا رب قنوتشان چه غریبانه، با حیاست
 گویی حبیب، فکر کسی پشت خیمه‌هاست
 فردا حسین یگه و تنها به نینواست
 زیباترین سخن به لب ابن مجتباست
 حالا زمان پر زدن ما سوی خداست
 حالا وظیفه چیست؟ که مشتاق کربلاست؟
 یعنی حسین منتظر ما به نینواست

شاعر: سیدرضا مؤید

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن فعلن

خدا کند نرود امشب و سحر نشود	که روز ما ز شب تار تیره‌تر نشود
چه فتنه‌ها که به دنبال این سحر نبود	خدا کند نرود امشب و سحر نشود
خدا کند که به حشر انتها شود امشب	که حشر واقعه کربلا دگر نشود
شب اسارت پرده‌نشین خاص خداست	چه میشود که اگر صبح پرده‌در نشود
شب شهادت نوباوگان فاطمه است	خدا کند که سحر گاه جلوه‌گر نشود
خدا کند نرود امشب و نیاید صبح	که داغ زینب مظلومه تازه‌تر نشود
خدا کند نشود صبح باز تا زینب	ز داغ مرگ دو فرزند خون‌جگر نشود
خدا کند نشود صبح این شب عاشور	که یادگار حسن را کفن ببر نشود
خدا کند نشود صبح تا گلوی علی	نشان تیر ستم در کف پدر نشود
خدا کند که فتد تیر حرمله از کار	و یا هر آنچه زند تیر کارگر نشود
گمان به مردن لیلی بود ز داغ علی	خدا کند که ز داغ پسر خبر نشود
خدا کند نشود صبح تا به دشت بلا	به خاک و خون تن عباس غوطه‌ور نشود
سر حسین ز پیکر جدا شود فردا	خوش است ظلمت امشب بگو بسر نشود
خدا کند ندمد صبح تا که فردا شب	خیام آل علی طعمه شرر نشود
ولی اگر نبود آب خون این شهدا	نهال دین خداوند بارور نشود
قیام حق به قیام حسین پیوند است	قیام حق نشود این قیام اگر نشود
فراق کرب و بلا می‌کشد مؤید را	مگر جوار پدر قسمت پسر نشود

شاعر: افروز عسکری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

هر که سرباز خدا نیست، نماند، برود
 رَوَد آهسته‌تر از موج سیاهی در شب
 رود، آغشته به خونابِ پریشانی ماست^۱
 تشنه دشت بلا هیچ نمی‌جوید آب
 هر کسی مشعل خورشید ندارد در دست
 رشته نازک پنهانِ تعلّق عیب است
 هر که آئینه خود را به تماشا نشکست
 بر سر تربت ما، لاله شفا می‌گیرد
 آخرین سجده عشق است به محراب نماز

هر که پابند وفا نیست، نماند، برود
 هر که را ترس خدا نیست، نماند، برود
 هر که آشفته ما نیست، نماند، برود
 هر که سیراب بلا نیست، نماند، برود
 راهی کرب و بلا نیست، نماند، برود
 هر که آزاد و رها نیست، نماند، برود
 محرم اهل ولا نیست، نماند، برود
 هر که در فکر شفا نیست، نماند، برود
 هر که همبال دعا نیست، نماند، برود

شاعر: حسن لطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلن

بیا که گریه کنم لحظه‌های آخر را
 دلم قرار ندارد بیا که تا دم صبح
 پرید خواب رباب از خیال حرمله باز
 خدا کند که بمیرم در این شب و فردا
 خدا کند که نبیند دو چشم مبهوتم
 خدا کند که نبینم به روی طشت طلا
 خدا کند که نبینم به زیر آتش و دود

بخوان ز چشم ترم حال و روز خواهر را
 بنالم از سر شب روضه‌های مادر را
 گرفته است به چادر گلوی اصغر را
 که روی نیزه نبینم سر برادر را
 به زیر بوسه نیزه تن مطهر را
 جسارت نوک چوب و لبان پرپر را
 به دست قاتل تو پاره‌های معجر را

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انطباق مطالب با روایات مستند و معتبر و انتقال بهتر معنای شعر، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید؛ رود دجله ارتباطی با موضوع کربلا ندارد بلکه نهری از فرات در کربلا بود. دجله، آغشته به خونابِ پریشانی ماست هر که آشفته ما نیست، نماند، برود

شاعر: نیر تبریزی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن
گفت: ای گروه هر که ندارد هوای ما ناداده تن به خواری و ناکرده ترک سر تا دست و رو نشست به خون می نیافت این عرصه نیست جلوه گه روبه و گراز هم‌راز بزم ما نبود طالبان جاه برگردد آن‌که با هوس کشور آمده ما را هوای سلطنت ملک دیگر است یزدان ذوالجلال به خلوت سرای قدس برگشت هر که طاقت تیر و سنان نداشت	سر گیرد و برون رود از کربلای ما نتوان نهاد پای به خلوت‌سرای ما کس راه طواف بر حرم کبریای ما شیرافکن است بادیۀ ابتلای ما بیگانه باید از دو جهان آشنای ما سر نورد به افسر شاهی گدای ما کاین عرصه نیست درخور فرّ همای ما آراسته ست بزم ضیافت برای ما چون شاه تشنه کار به شمر و سنان نداشت	
شاعر: سروش اصفهانی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن
بعد از فریضه، قبله دین شد بخواب نوش گردون پُر از غبار و زمین شد پر از سوار زینب دوید بر سربالین شاه و گفت اطراف خیمه، لشکر دشمن فرو گرفت بیدار گشت شاه و بدو گفت بعد از این دیدم کنون بخواب، رسول خدای را امروز گفت در بر ما خواهی آمدن آورد شاه تشنه لبانش به هوش و گفت فرمود شاه دین به علمدار با شکوه	ناگه بر آمد از قِبَل دشمنان خروش فرید اهل بیت، فلک را درید گوش ای تا به صبح، بهر عبادت نخفته دوش برخیز و بهر چاره بی‌چارگان بکوش خواهی بسی گریست، کنون اندکی خموش انداخته ردای خداوندی‌اش به دوش زد صیحه‌ای و دختر زهرا بشد بهوش مردانه بش و پیرهن صابری بپوش مهلت برو بگیر، یک امشب از این گروه	

شاعر: محمدرضا شرافت

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

شب شب اشک و تماشاست اگر بگذارند
فکریک لحظه بدون تو شدن کابوس است
مثل قدش قدمش لحن پیمبر وارش
غنچه آخر چقدر آب مگر می‌خواهد؟
ساقی‌ت رفته و ای کاش که او برگردد
آب مال خودشان چشم همه دل‌واپس
قامتش اوج قیام است قیامت کرده است
سنگ‌ها در سخنت هم نفس لهله‌ها
تشنه آبی و دارد لب تو می‌سوزد
بر دل مضطرب و منتظر خواهر تو
آمد از سمت حرم گریه کنان عبدالله
رفتی و دختر تو زمزمه دارد که کفن

لحظه‌ها با تو چه زیباست اگر بگذارند
با تو هر ثانیه رویاست اگر بگذارند
روی فرزندی تو زیباست اگر بگذارند
عمر طفل تو به دنیااست اگر بگذارند
مشک او حامل دریاست اگر بگذارند
خیمه‌ها تشنه سقااست اگر بگذارند
قد سقای تو رعناست اگر بگذارند
لحن قرآن تو گیراست اگر بگذارند
آب مهریه زهراست اگر بگذارند
یک نگاه تو تسلاست اگر بگذارند
مجتبای تو همین جاست اگر بگذارند
کهنه پیراهن باباست اگر بگذارند

شاعر: علی کبیری

قالب شعر: دو بیتی

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

شب است و خیمه‌ها از تاب رفته
صدای پای عباس است این جا

به پشت ابروها مهتاب رفته
که چشم کودکان در خواب رفته

در این سو آسمان مهتاب بار است
در این سو مادری بی تاب فرزند

در آن سو آسمانی تار تار است
در آن سو حرمله فکر شکار است

رباب است و دلی در خون تبیده
چرا می‌بوسد امشب حلق اصغر

پر از دل‌شوره، از هستی بریده
بمیرم باز هم کابوس دیده

شاعر: عمان سامانی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

هر که بیرونی بُد از مجلس گریخت	رشته الفت ز همراهان گسیخت
دور شد از شگر ستانش مگس	وز گلستان مرادش، خار و خس
خلوت از اغیار شد پرداخته	وز رقیبان، خانه خالی ساخته
پیر میخواران، به صدر اندر نشست	احتیاط خانه کرد و در ببست
محرم‌ان راز خود را خواند پیش	جمله را بنشانند، پیرامون خویش
بالب خود گوششان انباز کرد	در ز صندوق حقیقت، باز کرد
جمله را کرد از شراب عشق، مست	یادشان آورد آن عهد الست
گفت شابهش این دل آزادتان	باده خور هستید، بادا یادتان
یادتان باد ای به دلتان شور می	آن اشارت‌های ساقی پی ز پی
اینک از هر گوشه یی جم غفیر	مر شما را می‌زند ساقی صغیر
کاین خمار آن باده را بد در قفا	هان و هان آن وعده را باید وفا
گوشه چشمی نماید گاه گاه	سوی مستان میکند، خوش خوش نگاه

شاعر: علی کبری

قالب شعر: دو بیتی

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

شب است و گفت کم کم خواهرش را	وصیت های زهرا مادرش را
ز طرز خنده های شمر، پیداست	که امشب تیز کرده خنجرش را

من و راهی که پر سوز و گدازه	تو و غم های تشییع جنازه
خدایا می زنند انگار آن سو	همه بر پای مرکب نعل تازه

ببین آتش زدی خاکسترت را	تماشا کن نگاه آخرت را
مرا کشتی بیا امشب برون آر	تو از انگشت خود انگشتت را

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

به شوق مرگ، شب خود سحر کنید امشب
 به خنده سینه خود را سپر کنید امشب
 دعا به زینب خونین جگر کنید امشب
 به قلعه ابدیت سفر کند امشب
 مباد آنکه ز مُردن حذر کنید امشب
 ز ایستادگی خود خبر کنید امشب
 ز اشک شوق، لب خویش تر کنید امشب
 به صورت علی اکبر نظر کنید امشب
 رواست گریه به حل پدر کنید امشب
 دعا به «میثم» ما بیشتر کنید امشب

به اشک و سوز و مناجات، سر کنید امشب
 به پیش نیزه و شمشیر و تیر و سنگ، همه
 نماز و تر بخوانید و سجده آخر
 کمال تان پر و بال عروج تان گشته
 شما به مکتب توحید، زندگی دادید
 دل شب است بیایید دخت زهرا را
 کنون که آب روان را به روی تان بستند
 اگر که عاشق دیدار جد من هستید
 جوان من بدنش قطعه قطعه خواهد شد
 شرار آتش شعرش همه ز سوز شماست

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدعلی مجاهدی

حیرت فزای طور شود، جلوه زارمان
 گردش کند زمین و زمان بر مدارمان
 بر روی نیزه هاست، قرار و مدارمان
 خورشید و ماه می شود، اختر شمارمان
 حیرت کنند، عالم و آدم ز کارمان
 غیرت، شقایقی بُود از لاله زارمان
 بر نیزه ها، تجلّی پروردگارمان
 فردا که عشق خیمه زند در کنارمان

فردا که بر فراز نی افتد گذارمان
 فردا که کهکشان تجلی است، نیزه ها
 فردا که روز سرخ عروج من و شماست
 فردا که سرفرازی ما را رقم زنند
 فردا که روز عرضه عشق و شهادت است
 فردا که از تبار تبر، زخم ماند و داغ
 فردا که روز وعده دیدار و دیدنی است
 منظومه بلند شهادت سرودنی است

وارونه نیست، طالع خون من و شما
در ما عیان، جمال خدا جلوه گر شود
رنگ پریده‌ایست به چشم سپهر، مهر
کامل عیار سنگ محک خورده‌ایم ما
ما هرچه داشتیم به پای تو ریختیم
چشم امید ماست به فردای دور دست
قد می‌کشد به عرش خدا، آبشارمان
چشمی کجاست تا شود آئینه‌دارمان؟
وقتی سپیده می‌دمد از شام تارمان
غیر از خدا کسی نشناسد، عیارمان
ای عشق، ای تمامی دار و ندارمان
بر تک‌سوار مانده به‌جا از تبارمان

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حبیب الله موحد

شوق دیدار تو در صحنه فردا دارم
بهر قربانی او اکبر زیبا دارم
بهر شق القمری حامی و سقا دارم
طفل شیرخواره و هم قاسم رعنا دارم^۱

خواهر خون جگر و زینب کبری دارم
بهر ماندن وسط آتش اعدا دارم
نیزه و سم ستور این دل صحرا دارم
کهنه پیراهن و انگشتر اعلا دارم
نیزه و مطبخ و هم دیر نصاری دارم
ناله و زمزمه و شیون و غوغا دارم

ای خدا با تو من امشب سر سودا دارم
تا که جاوید بماند به جهان دین نبی
تا کنم پیروی از آن پدر مظلوم
تا کنم شاد دل فاطمه و قلب حسن
تا که رونق بدهم مستی بازار غمت
دخت ویرانه نشین و پسر بیماری
نیمه‌جانی ز عطش مانده به پیکر بهر
هر که خواهد که غنیمت برد گو آید
سر اگر هست فقط در ره تو از بهر
بهر جانبازی در راه تو تا فردا ظهر

۱. با توجه به اینکه تصریح بر شش ماهه بودن در کتب تاریخی متقدم و معتبر نیامده است و این موضوع برای اولین بار در قرن سیزدهم در کتاب ذخیره الدارین آمده است لذا بیت زیر تغییر داده شد،

طفل شش ماهه و هم قاسم رعنا دارم

تا کنم شاد دل فاطمه و قلب حسن

بخش، مضمون:

اشعار وداع امام

و مصائب قتل

شاعر: ابراهیم زمانی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

کربلا در کربلای خنجر و حنجر گم است
آمده این دشت را سیراب از کوثر گند
آمده تا عشق را با خون خود امضا کند
حج واجب را رها کرده خدا واجبتر است
کوفیان اینبار هم حمد و سپاس آورده‌اند
خوب می‌داند که اینها مرد میدان نیستند
کینه دارند از علی مولا «ولی» آورده است
در مسیرش سنگ را لعل بدخشان کرده است
آه؛ با یک جمله‌اش عالم حسینی می‌شود
عاقبت خیری برای غیر می‌خواهد حسین
آمده تا فاش سازد رمز و راز عشق را
شوکت و آرامشش در جنگ فوق العاده است
اکبرش الحق و الانصاف پیغمبر شده‌ست
کربلا تفسیر خوبی‌هاست، بد تعریف شد
غربتش بی‌آبی و تعداد زخم و تیر نیست
غربتش اینجاست می‌گویند جان را باخت‌ست
کسب قدرت خنجر و حنجر مگر می‌خواسته
کسب قدرت با زن و فرزند می‌آید مگر
او هدف دارد هدف اصلاح دین و مکتب است
قدرت کربلا در عشق و در دلدادگی‌ست
تن به تیر و نیزه داد اما به ذلت تن نداد

تازه عاشورا شروع کار او با مردم است
آمده تا کربلا را کربلایی تر کند
تا خودش هیئات من الذله را معنا کند
مرگ با عزت برای شیرمردان بهتر است
نامه در نامه برایش التماس آورده‌اند
دست پیمان داده اما پای پیمان نیستند
تا توانسته به همراهش علی آورده است
با نگاه خود و هب‌ها را مسلمان کرده است
عاقبت «حرّ یزیدی» هم حسینی می‌شود
تا دم آخر بر اینها خیر می‌خواهد حسین
در دل میدان به پا دارد نماز عشق را
زیر خنجر هم «حسین بن علی» آزاده است
بر زمین افتاده و انگار اکبرتر شده‌ست
روضه در روضه قیام کربلا تحریف شد
درد او از زخم تیغ و نیزه و شمشیر نیست
او برای کسب قدرت جنگ راه انداخته‌ست
نامسلمان‌ها علی اصغر مگر می‌خواسته؟
با رقیه دختر دل‌بند می‌آید مگر؟
قدرت کربلا در خطبه‌های زینب است
کربلا اوج شکوه عزت و آزاده‌گی‌ست
سر به دشمن داد اما دست با دشمن نداد

شاعر: وحید قاسمی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

تقصیر سنگ‌هاست، پرت گُر گرفته است
 یک دشت لاله در نظرت گُر گرفته باز
 نیزه شکسته‌ها به تنت گیر داده‌اند!
 کیسه برای اجرت قتل تو دوختند
 تکیه نزن به نیزه غربت غریب من
 گفتم کفن کنم به تنم؟ تو نخواستی
 حالا بگو چه کار کنم پشت و رو شدی؟
 ماندم به زیر تیغ چرا مست می‌روی؟!
 جانم به یک اشاره انگشت شمر رفت

از سوز تشنگی جگرت گُر گرفته است
 انگار خانه پدرت گُر گرفته باز
 حتی به کهنه پیر هنت گیر داده‌اند
 باور کنم؟! تو را به سه من جو فروختند
 زینب که هست، حضرت شیب الخضیب من
 گفتم به شمر رو بزنم؟ تو نخواستی
 با تیغ کند آخر سر روبرو شدی
 داری به قتل صبر تو از دست می‌روی
 حیف از محاسن تو که در مُشت شمر رفت

شاعر: محسن صرامی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

نشنید کسی سوز صدای سخنم را
 مشغول دعا بودم و مشغول مناجات
 با ضربه شمشیر جدا کرد حرامی
 در پیش دوتا چشم تر مادرم آن‌ها
 پس حمزه کجائی که بیائی و ببینی
 در قتلگه آمد پس از این واقعه زینب
 با دست خودم هدیه به او دادم و رد کرد
 پُر بود شکم‌ها همه از نان حرام و

دیدند ولی لحظه پریپر شدنم را
 بستند به سرنیزه سنان‌ها دهنم را
 بر سینه من دست عزیز حسنم را
 بردند به غارت ز تنم پیرهنم را
 مثله شدن تک تک اعضای تنم را
 حق داشت که زینب شناسد بدنم را
 آنکس که چنین برد عقیق یمنم را
 نشنید کسی سوز صدای سخنم را

شاعر: علی اصغر یزدی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

پَرپر زدی و بال و پَر تو رها نشد آه... ای غریب، راه گلوی تو وا نشد
 در ازدحام زخمِ تنت نیزه جا نشد از روی سینه تو چرا؟! شمر پا نشد
 با دست و پا زدن نفست تنگ می‌شود
 بی‌حالی و نصیب سرت سنگ می‌شود
 دیدی هلال آب نیاورد و دیر شد دیدی که کهنه پیر هُنت غرق تیر شد
 دیدی تمام پوشش تو یک حصیر شد زینب کنار جسم تو یکباره پیر شد
 طاقت بیار، لشکرت ای شاه می‌رسد
 طاقت بیار، مادرت از راه می‌رسد
 ای‌کاش چوب کفر به ایمان نمی‌زدند با خیزران به قاری قرآن نمی‌زدند
 آتش به خیمه‌های پریشان نمی‌زدند نیزه به پهلوی تو حسین جان، نمی‌زدند
 از نعل‌ها سراغِ تنت را گرفته‌ایم
 از دست «بوریا» کفنت را گرفته‌ایم

شاعر: علیرضا خاکساری قالب شعر: غزل وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است دل‌های عرشیان همه در تاب و در تب است
 اصلاً بیا بمان که فقط روشنی دهی خورشید من بدون تو هرروز من شب است
 وقتی ز روی زین به زمین خوردی ای حسین گفتم زمان خانه خرابی زینب است
 یا ایها الشهید، ذبیح من القفا رگ‌های گردنت چقدر نامرتب است
 مانده‌ست یادگار، به تشییع جنازه‌ات بر روی پیکرت اثر سُم مرکب است
 می‌بینمت دوباره و از حال می‌روم این دل ز درد و غصه و ماتم لبالب است

شاعر: محسن راحت حق

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

لشگری آمده بودند به یغما ببرند
می‌کشیدند تنی را ته گودالِ بلا
کینه‌ها در دلشان از علی و آلِ علی
صف کشیدند اراذل همه با سنگ و کلوخ
این حسین است که افتاده به صورت به زمین
فارغ از غصّه و غم، هلهله و شادی بود
وقتِ غارت شده حالا نفسی تازه کنند

قطعه قطعه بدنی را به کجاها ببرند
نیت این بود که تاب از دلِ زهرا ببرند
قصدشان بود سر زاده زهرا ببرند
با زدن تا که ثواب از حی یکتا ببرند
کوفیان آمدند انگار مصلاً ببرند
از دلِ خویش رسیدند که غم‌ها ببرند
به اسارت همه دخترکان را ببرند

شاعر: میلاد حسنی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

مقتل به فصل ذبح عظیم خدا رسید
پیچید بانگ هل من مردی میان دشت
افتاد بر زمین تن مجروح آفتاب
بازی تیر و نیزه و خنجر تمام شد
از تل زینبیه سرازیر شد زنی
جایی که حنجرى شده درگیر حنجرى
جشن است! دور هلهله‌ها هم گذشت و حال
برگشت اسب شاه ولی شاه برنگشت^۱

راوی داستان به غروب منا رسید
او یار خواست لشگر تیر از هوا رسید
باد مخالف آمد و ابر بلا رسید
وقت هنرنمایی سنگ و عصا رسید
آری رسید خواهرش اما کجا رسید
جایی که جان او به لب تیغ ها رسید
هنگام پایکوبی اسبان فرا رسید
ساحل گریست، کشتی بی ناخدا رسید

^۱ . بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر حذف شد! لازم به ذکر است همانگونه که در کتب نفس المهموم ص ۳۲۱، وقایع الایام ص ۴۵۹، نسخ التواریخ ص ۵۰۷، پژوهشی نو در بازشناسی مقل سیدالشهدا ص ۲۷۰ و ... آمده است تا قرن دهم هیچ نامی از ذوالجناح نیست و این نام برای اولین بار در کتاب روضة الشهداء آمده است.

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: عماد بهرامی

اعمال حج و سعی صفا را به هم زدند
 با ضرب نیزه حال دعا را به هم زدند
 در قتلگاه رسم منا را به هم زدند
 از پشت سر زدند و بنا را به هم زدند
 از زیر و رو گلو و قفا را به هم زدند
 با خنده خُزن زمزمه‌ها را به هم زدند
 ترتیب آیه‌های خدا را به هم زدند
 رخسار دست شاه ولا را به هم زدند
 با هلهله طواف نسا را به هم زدند
 طرح و نمای رأس جدا را به هم زدند

با پنجه زلف حاجی ما را به هم زدند
 بر سجده سر گذاشت که خلوت کند کمی
 رمی ستون کعبه نمودند در منا
 ذبح عظیم تشنه به مسلخ روانه شد
 با ضربه دوازدهم در کمال صبر
 جوشید خون زمزم زهرا از آن گلو
 در رَحَل قتلگاه شیاطین بی‌وضو
 بعد از صفا و مروه به تقصیر یک لعین^۱
 وقت وداع پیکر شاه و مخدرات
 در کوچه‌های شام پیمبر ندیده‌ها

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی بهرامی نیا

عده‌ای نیز به یک گوشه تماشا کردند
 نانجیبان به سر رأس تو دعوا کردند
 گره پیرهننت را ز جفا وا کردند
 عاقبت با کمک از هم به تنت جا کردند
 من بمیرم چقدر ظلم به بابا کردند

سر بُریدند تو را هلهله بر پا کردند
 ز بلندی تل از دور خودم می‌دیدم
 به تلاطم شدم آن لحظه که دیدم اعداء
 گاه نیزه به تنت سخت فرو رفت ولی
 دائماً ورد لب دخترکت این شده بود

^۱. بیت زیر به دلیل تحریفی بودن داستان ساریان تغییر داده شد زیرا داستان ساریان در کتب معتبر نیامده است.

رخسار دست شاه ولا را به هم زدند

بعد از صفا و مروه به تقصیر ساریان

شاعر: حسن کردی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

ناگهان دشت بلاخیز پُر از هلهله شد
تب غارت به همه دشت سرایت می‌کرد
از خدا بی‌خبران هیچ ندارند احساس
آتش و دود که سمت حرمت می‌آمد
جای یک نیزه به پهلوی سکینه می‌سوخت
دست از جیب خیانت همه بیرون کردند
هر که در غائله بی‌بهره ز گودال شده
در هیاهوی حرم پیرهنّت را بردند
قطره‌ای آب حرم را چه مشوش کرده

کوفه با شام سر غارت ما یک‌دله شد
با سرت خولی نامرد تجارت می‌کرد
معجرم دل‌نگران است کجایی عباس؟
نیزه‌ای بود که سمت حرمت می‌آمد
خیمه در آتش کینه مدینه می‌سوخت
گوش‌ها را به خشونت پُر از خون کردند
دست او طالب ارزانی خلخال شده
نیمه شب بود عقیق یمنت را بردند
این رباب است سر قبر علی غش کرده

شاعر: حسن کردی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

می‌بینم از نسیم سبک‌تر شده تنت
با سی هزار حرمله تنها شدی و بعد
دل‌کند می‌شوند مگر از تو نیزه‌ها
هرگز کسی به ارباً و اربایی تو نیست
دورت هزار نیزه وحشی کمین زده
تا هر قبیله مشق نویسد به پیکرت
یک ضربه نه دو ضربه نه وقتی که ضربه‌ها

از بسکه تگه تگه مکرر شده تنت
تصویر چند تا علی اصغر شده تنت
بر دست‌های نیزه کبوتر شده تنت
بدتر ز پیکر علی اکبر شده تنت
در کینه‌زار حمزه دیگر شده تنت
چون صفحه‌های پاره دفتر شده تنت
رأس دوازده شده بی‌سر شده تنت

وزن شعر: مفاعیل فاعلاتن مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: احمد شاکری

نشسته‌ام که غباری به پلکتان نخورد
تو باش باغ دلم سیلی از خزان نخورد
که روسری ز سر دختران تکان نخورد
مسیر روضه به شیرخواره ناگهان نخورد^۱

خدا کند که مسیرت به ساریان نخورد
سرت به نیزه و شمشیر توأمان نخورد
دوباره چشم من آنجا به این سنان نخورد
هزار ضربه سیلی از این و آن نخورد
خدا کند که لب‌ت چوب خیزران نخورد

خدا کند به دلت آب هم تکان نخورد
تو خوب باش فدای سرت، سر زینب
امیر امر نموده به باده‌ها امروز
دلت نیامد و من هم دلم نمی‌آید
خدا کند که بگیرد دعای من امروز
اگر چه مادرمان روضه خوانده از گودال
و کاش عصر دهم پای ناقه عریان
بمان کنار عزیزم که دخترت روزی
کنار چشم رباب و میان بزم شراب

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید علی احمدی

گیرم کفن برای تنش بود، تن نداشت
جایی برای بوسه او بر بدن نداشت
اما به غیر خانه قبرش وطن نداشت
ای کاش جمع لشکرشان، بد دهن نداشت
جز چوب خشک، پاسخ دندان شکن نداشت
یوسف ولی برای شفا پیرهن نداشت

جز خاک و خون برای تن خود کفن نداشت
شرمنده شد که خواهر او بی‌نصیب ماند
«ما را ببر به سوی وطن» را سکینه گفت
ای کاش تیر و نیزه و شمشیر بود و بس
دشمن برای منطق فرزندان و خواهرش
یعقوب شهر، چشم خودش را سپید کرد

^۱. با توجه به اینکه تصریح بر شش ماهه بودن در کتب تاریخی متقدم و معتبر نیامده است و این موضوع برای اولین بار در قرن

سیزدهم در کتاب ذخیره الدارین آمده است لذا بیت زیر تغییر داده شد،

مسیر روضه به شش ماهه ناگهان نخورد

دلت نیامد و من هم دلم نمی‌آید

شاعر: مجید قاسمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

دست بر قبضه خنجر زد و آمد سویش
دست را بر بدنش می‌زد و با خیره‌سری
سایه پنجه دستی طرف سر آمد
سنگ را مثل سر نیزه تراشتش دادند
آن قدر خون ز هر روزنه‌ای جاری بود
لشکر او وسط علقمه از هم پاشید
رمقی نیست دگر؛ نیزه و سنگش نزنید
خنجر آماده شد و فاطمه از راه رسید
رفت تا نیزه ز پهلوی حسینش بکشد

بین گودال دو زانو شده رودر رویش
امتحان کرد به رگهای گلو چاقویش
تا که بر هم بزند حالت در گیسویش
تا که جاگیر شود بر لبه ابرویش
که نشد تکیه نماید به سر زانویش
آنکه بر خاک شده هم علم و بازویش
این روا نیست کسی پا بنهد بر رویش
و فضا پر شده از رایحه خوش بویش
تازه شد در نظرش درد سر پهلویش

شاعر: حسن کردی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

دلت می‌لرزد از فریادهای آخرم برگرد
مرا بگذار در گودال با سر نیزه‌ها تنها
برو جان تو و جان صلابت‌های معجزها
نگاهت را بگیر از چشم‌های من خداحافظ
نفس‌هایم به آخر می‌رسد طاقت نداری تو
برایت سخت خواهد بود از نزدیک این صحنه
هنوز از ضربه‌هایش چند تایی دیگری مانده

دلم می‌لرزد از خون گریه‌های خواهرم برگرد
نبینی نیزه کاری تا شود بال و پرم برگرد
تویی بعد از من و عباس امید حرم برگرد
ببین که شمر پرسه می‌زند دور و برم برگرد
ببینی گندی خنجر به زیر حنجرم برگرد
چه خواهد کرد تاب پنجه با موی سرم برگرد
شده وقت حسینم و حسین مادرم برگرد

شاعر: حسین بادروج

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

گسستم از همه دلبستگی‌ها
 به سر آمد غم دیرین دیدار
 زنان و کودکان را و نهادم
 به سویت آمدم تنهاتر از پیش
 قبولم کن به قربانی خدایا
 عجب قرب و بهایی دارد اینجا
 گلوی تشنه‌ام را اشک ساقی است
 به صحرای دلم پیچیده بویت
 گشودم سوی تو بال و پرای دوست
 ندارم شکوه از زخم سر و تن
 نه غربت می‌کند اندوه‌گینم
 تکاپو کرد خصم تیره دل تا
 ولی هر بار پا برجا ترم دید
 بسی کوشید از شورم بکاهد
 نمی‌فهمید ما شور آفرینیم
 نمی‌فهمید معصوم از گناهم
 گمان می‌کرد من بی‌تاب آبم
 نمی‌فهمید روح آب، زهر است
 ندارد عزم من آهنگ سستی

به سر آمد غم و دلخستگی‌ها
 رسیده لحظه شیرین دیدار
 میان دشمنان تنها نهادم
 رهاتر، تشنه‌تر، شیداتر از پیش
 خلایات را به مهمانی خدایا
 عجب سعی و صفایی دارد اینجا
 مرا تا دوست یک شمشیر باقی است
 الهی تشنه در راهم به سویت
 تنم بیزار از بار سر ای دوست
 و از تنهایی و انبوه دشمن
 نه داغی می‌نشانند بر زمینم
 بجنباند دل نستوهم از جا
 صبور و سخت و بی‌پروا ترم دید
 نمی از عشق منصورم بکاهد
 امام اولین و آخرینیم
 نگردد هیچ خاری سد راهم
 نمی‌دانست باران و سحابم
 چراغ زندگانی روشن از ماست
 نمی‌گیرد شتابم رنگ سستی

حسین و یک قدم برگشتن هیئات	دمی آسوده و آسودن هیئات
به عزم و طاقت چون کوه سوگند	به اشک زینب نستوه سوگند
به عباس دلیر و اکبر من	به گلبرگ گلوی اصغر من
به مردان حماسه آفرینم	قسم بر اشک زین العابدینم
اگر سر می‌دهم منت پذیرم	که من از یک دم بی‌دوست سیرم
مرا در پیش حجّی بی‌نظیر است	مرا عزمی به پهنای غدیر است
محمد در حرا، موسی به طورم	سراپا غرق نور و عشق و شورم
من از میقات خون احرام بستم	من از زندان تن خوشنام رستم
بجز در خون شکفتن دیگر ای دوست	حرامم باد ماندن دیگر ای دوست
حرامم باد بر پای ایستادن	حرامم باد پیوند سر و تن
یکی از خون یکی از خاک صحرا	مقدر شد مرا احرام اینجا
محقق شد هر آنچه سرنوشت است	به باغ مقتلم بوی بهشت است

وزن شعر: مستفعّلن مستفعّلن مستفعّلن فع

دارد نظاره خواهری قامت خمیده
 زینب نظاره می‌کند با اشک دیده
 بر نیزه شد یکباره یک رأس بُریده
 دیدند همه رنگ از رخ زینب پریده
 حالا پس از آن نوبت خاتم رسیده
 شد جاری از نوک قلم خون بر جریده
 شاعر بیا بگذر ز پایان قصیده

شاعر: مجید رجبی قالب شعر: غزل

یک لشکر و یک جسم در خون آرمیده
 شمشیر و نیزه گرد او گرم طوافند
 ناگاه مقتل همچنان دریای خون شد
 فریاد بر آمد همه تکبیر گفتند
 پیراهنش را گرگها یغما نمودند
 گفتم بگویم بعد از این از حال زینب
 ناگاه قلم بگشود لب را چنین گفت:

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: چهارپاره

شاعر: محمدرضا سروری

در عزای دو علمدار علم می‌شکند
 پایه‌های بدنم آب و گِلَم می‌شکند
 شیون و ناله فقط بر دو لبم می‌دوزی
 شعله‌ها در دل آتش زده می‌افروزی
 از جدایی تو مگو تاب نمانده به تنم
 خیره در چشم تو از عمق درون ناله زنم
 هرکجا رفتی و بودی به کنارت بودم
 کن ترحم به دلم آینه‌دارت بودم
 که برادر به کلامت دل من می‌شکنی
 نه قراری که ببینم به زمین پاره تنی
 راز دل‌بستگی‌ام را به خودت می‌دانی
 زینبم بر سر پیمان حسین می‌مانی
 آسمان نگهم آبر غم پائیزست
 در مقابل سپه دشمن ما خون ریزست
 دانم حتی به صف حادثه آهت با ماست
 بر سر نیزه دو چشمان به راهت با ماست
 مانع رفتن فرمانده ز پرواز نشد
 بی‌غمش هیچ دلی مرثیه پرداز نشد

حرف رفتن وزن ای یار دلم می‌شکند
 شانه‌های به عزا متصلم می‌شکند
 حرف رفتن وزن ای یار مرا می‌سوزی
 فکر تنهایی بعد از تو مرا آزارد
 من که غربت زده‌ای بی‌کس و دور از وطنم
 با وداع گفتن خود قلب مرا خون کردی
 من که از کودکی‌ام همدم و یارت بودم
 جان من بسته به جان تو چنان آئینه
 مگو با زینب دلخون ز جدایی سخنی
 نه توانی که ببینم سر تو بر سر نی
 از نگاهم به نگاهت، نگهم می‌خوانی
 مادرم کرده وصیت به من هنگام وداع
 چشم پُر اشک من از خون دلم لبریزست
 با خدا حافظی‌ات خیمه سراسر غم شد
 می‌روی جانب میدان و نگاهت با ماست
 با رقیه به سکینه چه بگویم بی‌تو؟
 گرچه در وقت وداع گریه سبب‌ساز نشد
 سروری شرح غم حضرت زینب برگو

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مجید رجبی

خواهرت دید که چه غائله‌ای برپا بود
نیمه‌جان بودی و بر گرد تنت غوغا بود
به سرت سنگ زدند، خواهر تو آنجا بود^۱

اثر تیر روی سینه تو پیدا بود
نیزه‌ای گشت بلند و سر تو بالا بود
بر سر غارت پیراهن تو دعوا بود
به گمانم که حسین مادر تو زهرا بود
همگی یک طرف و خواهر تو تنها بود

مقتل از خون تن تو شبیه دریا بود
دور گودال همه دور و برت جمع شدند
تو زمین خوردی و زینب به زمین خورد حسین
نیزه و تیر ز هر سو به سویت می‌آمد
ناگهان ولوله در عالم بالا افتاد
کهنه پیراهن تو در دسری بود حسین
نالهای می‌رسد از گوشه گودال به گوش
حرمه شمر سنان خولی و اخنس جمعد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اصغر یزدی

یعنی برای جنگ توانی دگر نداشت
اما برای یاری خود یک نفر نداشت
هر قدر گریه کرد در آنان اثر نداشت
بر روی سینه رفت! گمانم خبر نداشت
هرگز بعید نیست چرا که پدر نداشت
بابای داغ دیده به جایی سفر نداشت

در قتلگاه بود و به دستش سپر نداشت
جسم تمام اهل حرم را به خیمه برد
زینب برای یاری اش آمد به روی تل
مادر میان گودی گودال بود و شمر
جا ماندن رقیه در این دشت پُر بلا
فهمید دخترش که به غیر از فراز نی

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد وزنی و سکت موجود در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

به سرت سنگ زدند و خواهرت آنجا بود
به گمانم ناله مادر تو زهرا بود

تو زمین خوردی و زینب به زمین خورد حسین
نالهای می‌رسد از گوشه گودال به گوش

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناصر دودانگه

جسم درهم زیر و رو کردن نداشت
ورنه کهنه پیرهن بُردن نداشت
حنجرش نای نزن گفتن نداشت
پیکر پاره عصا خوردن نداشت
پیکرش یک جای بوسیدن نداشت

سر به روی نیزه رفت و تن نداشت
بد سلیقه بودن غارتگر است
نیزه‌ها با نیت قُرب آمدند
پیر مردی که زدی، لعنت به تو^۱
شاه ما از مادرش شرمنده شد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: امیر عظیمی

تو سوی من نشستنی من هم به سوی تو
وقتی نشسته زینب تو پیش روی تو
جان میرود ز چشم من از گفتگوی تو
من رو به قبله‌ام به خدا روبه روی تو
با تیغ و سنگ و دشنه و نیزه به روی تو
تا جوشد از گلوی تو راز مگوی تو
در زیر دست پایم و در جستجوی تو
آشفته گشته پیکر تو مثل موی تو
در بین سینه ماند فقط آرزوی تو
پیچیده در تمامی این دشت بوی تو

این بار آخر است منم روبه روی تو
کفر است کفر اگر که بهشت آرزو کند
گریه امان نداد که ما درد دل کنیم
ای جان من مفارقت از جسم من مکن
بر روی تل نشستم و دیدم که ریختند
یک نیزه آه آمد و نگذاشت ضربه‌اش
در زیر دست و پایم و گم کرده‌ام تو را
سی پاره تن تو زهم مو به مو گسست
چیزی نمانده از تن تو تا بغل کنم
آخر بگو که شیشه عطر من سرت کجاست؟

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: ناشناس

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

گفته بودی مرگ در بستر برایت خوب نیست	دیدن تنهایی خواهر برایت خوب نیست
پیرهن کهنه به تن کردی برایت خوب بود	این عقیق سرخ و انگشتر برایت خوب نیست
هر قدر شمشیر خوردی بیشتر گفتی علی	ذکر نام نامی حیدر برایت خوب نیست
از جلو سخت است می‌دانم ولیکن صبر کن	در نیاور تیر را از پر، برایت خوب نیست
سن و سالت رفته بالا آه دست و پا زدن	زیر نعل اسب یک لشگر برایت خوب نیست
غیرت الهی و می‌دانند این نامحرمان	دیدن اشک و غم کوثر برایت خوب نیست ^۱
سمت گودال آمده با قامتی خم فاطمه	باز می‌گویی: نیا مادر! برایت خوب نیست

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و همچنین عدم رعایت توصیه‌های علما و مراجع تغییر داده شد، در بحث غارت معجزها دو نکته مهم باید مورد توجه قرار بگیرد ۱- موضوع غارت معجز بر فرض بر اینکه صورت گرفته باشد با آنچه متاسفانه بصورت عام در اشعار آورده می‌شود بسیار متفاوت است، لازم است بدانیم در عرب آن زمان قسمتی از حجاب زنان (معجز)، پارچه‌ای بوده که در مقابل صورت قرار می‌گرفته و این جزء حجاب بوده است؛ همچنان که هم اکنون نیز در عراق، عربستان و بسیاری از کشورهای اسلامی این‌گونه حجاب دارند، از این‌رو حضرت زینب سلام‌الله‌علیها در خطبه‌اشان در مجلس یزید فرمودند: **وَأَبْدَيْتَ وَجُوهَهُنَّ تَحْدُو بَيْنَ الْأَعْدَاءِ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ**؛ دختران سول خدا را با صورت باز، شهر به شهر در معرض دید مردم قرار دادی! لذا آنچه در غارت معجزها مطرح است حذف این روبند صورت‌ها بوده است نه اینکه نعوذ بالله اهل بیت کشف حجاب شده‌اند همچنان که حضرت زینب سلام‌الله‌علیها هم بر همین موضوع اشاره می‌کنند که خود این نیز مصیبت بسیار بزرگ و دردناکی است ۲- گفتن و یادآوری غارت معجزها حتی در حد همان روبند صورت شایسته و سزوار اهل بیت نیست!!! آیا اگر خود ما روزی ناموسمان به هر دلیلی همچون باد و... برای لحظاتی نتوانند حجاب خود را حفظ کنند آیا دوست داریم که یکسره به ما متذکر شوند که در فلان روز چادر خواهر، مادر و یا همسرمان را باد برده و آیا ما از تکرار این حرف ناراحت نمی‌شویم؟؟ پس به هیچ وجه شایسته نیست این فاجعة تلخ را حتی بر فرض صحت آن بازگو و تکرار کنیم!!!

دیدن اطفال بی‌معجز برایت خوب نیست

غیرت الهی و می‌دانند این نامحرمان

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن کردی

فرش خون پهن شد و حجم تنت را پُر کرد
یاد مادر همه پیرهننت را پُر کرد
ناگهان تیر پرید و دهننت را پُر کرد
خاک برخواست و جای کفنت را پُر کرد
سمّ مرکب همه دشت تنت را پُر کرد
دشمننت چشم عقیق یمنت را پُر کرد^۱

زخم بر زخم نشست و بدنت را پُر کرد
نیزه پیچید به اعماق تنت از پهلوی
روضة مکشوف شد آن وقت که از دست کمان
غیرت بادیه جوشید از این عریانی
نعل ها محض تن و پیرهننت تازه شدند
غارث از خیمه زمانی که به گودال رسید

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اصغر یزدی

دعوا برای غارث رأس امام بود
شاید برای مادر تو التیام بود
دیگر توان نداشت و کارش تمام بود
در قتلگاه دور و برت ازدحام بود
بهر مخدرات فرار التزام بود
این قوم پست در صدد انتقام بود
آیه به آیه صوت رسایش پیام بود
بر اهل بیت سایه او مستدام بود

در قتلگاه چشم تو سمت خیام بود
ای کاش مانده بود لباسی که داشتی
می گفت شمر بعد علی اصغرش حسین
آقا ببخش، زینب اگر دیر آمده
فرمود تا امام علیکن بالفرار
عدل علی به کینه این قوم علتیست
رأسی که چوب خورد به دندان و بر لبش
گیسوی او به قامت نی ناله می سرود

^۱. بیت زیر به دلیل تحریفی بودن داستان ساربان تغییر داده شد زیرا داستان ساربان در کتب معتبر نیامده است.

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اصغر یزدی

دور و بر عقیله حرامی زیاد بود
 شعله به شعله چشم تو شرح معاد بود
بر لشکری که در صدد ارتداد بود^۱

قرآن بی‌علی ثمرش، این فساد بود
 می‌زد شراب و در دل خود شاد شاد بود
 بازار چوب کوفه از این رو کساد بود
 در قتلگاه جنگ سر اعتقاد بود

زلف تو روی نیزه به دستان باد بود
 آتش گرفت پیش نگاه تو خیمه‌ها
 می‌خواستی که دین حقیقی بیان کنی
 هر کس رسید ضربه به قصد ثواب زد
 بعد از مصاف، سعد لعین در خیال ری
 گهواره را به قیمت ارزان فروختند
 بغض علی‌ست علت این ظلم آشکار

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: موسی علیم‌رادی

برده‌ای دل ز همه کاش ز من جان ببری
 چقدر زود شد ایام وصالت سپری
 بی‌عصا مانده‌ای ودست به روی کمری
 سرپیری چقدر ناز تو باید بخری
 که نیفتد سر گیسوی تو دست دگری
 روی تل منتظرم تا که بگیرم خبری
 که مهیا شده‌ام بگذرم از هر گذری

کمی آرام برو کم شود این خون جگری
 من هنوزم به دلم مانده تماشات کنم
 با تن پریر اکبر چه وداعی کردی
 تکتک اهل حرم دست به دامن تو آند
 مثل زهرا به سرت شانه کشیدم ای کاش
 نا امیدم که تو را باز ببینم اما
 چادر خاکی من را نتکان گریه نکن

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد وزنی و سکت موجود در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به

منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

اما سپاه شمر در صدد ارتداد بود

می‌خواستی که دین حقیقی بیان کنی

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: دو بیتی

شاعر: یوسف رحیمی

نه تنها زخم‌ها بی‌التیام است حدیث غربت او ناتمام است
میان قتلگاه افتاده اما نگاه آخرش سوی خیام است

به موج خون رها در قتلگاهی به سوی آسمان داری نگاهی
چه عرفانی‌ست ذکر آخر تو: « الهی یا الهی یا الهی »

دل من داغدار رفتن توست به‌روی خاک این صحرا تن توست
تمام گرگ‌ها در قتلگاهند چه دعوایی سر پیراهن توست

رها از ما و من بودیم یک‌عمر غریب یک وطن بودیم یک‌عمر
مزن حرف جدایی با من آخر که یک جان و دو تن بودیم یک‌عمر

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: وحید محمدی

و الشَّمَر جالسٌ نفس انبیا گرفت خورشید تیره گشت و دوباره هوا گرفت
دارد تمام عرش خدا می‌خورد زمین و الشمر جالسٌ همه عالم عزا گرفت
والشمر جالسٌ همه جا زیر و رو شده خنجر به روی خنجر آقای ما گرفت
و الشمر جالسٌ تن صد چاک روی خاک و الشمر جالسٌ نفس مصطفی گرفت
زهرا کنار گودی گودال آمده و الشمر جالسٌ دل خیرا لنسا گرفت
و الشمر جالسٌ سر او را گرفت و بعد زینب به روی تل دم و احمدا گرفت
زینب به روی تل به سر و سینه می‌زند آنقدر ناله زد نزنیدش، صدا گرفت

شاعر: سیدرضا مؤید

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

عطش افتاده به جانم جگرم می‌سوزد
در من از سوز عطش تاب سخن گفتن نیست
عطش و داغ دل و تابش خورشید و سلاح
باغبانم من و افسوس که از بی‌آبی
باغ آتش زده را مانم کز هر طرفی
جگر از داغ جگر گوشه من خونین است
گریه دخترکم بر جگرم آتش زد
نخله عصمت و برگ و برم را زده‌اند
اکبرم آب ز من خواهد و میسورم نیست
خصم گفتا که مرا می‌کشد از بغض علی
ای "مؤید" اگر این گونه پریشانم من

هستی‌ام ز آتش غم‌ها به برم می‌سوزد
دهم خشک و دلم خون، جگرم می‌سوزد
آتشی هست که پا تا به سرم می‌سوزد
هر گل و غنچه به پیش نظرم می‌سوزد
هم گلم، هم شجرم، هم ثمرم می‌سوزد
بصرم از غم نور بصرم می‌سوزد
نالۀ اصغر من بیشترم می‌سوزد
طایر قدسی‌ام و بال و پرّم می‌سوزد
جگر سوخته‌ام بر پسرّم می‌سوزد
دل در این حال، به حال پدرم می‌سوزد
عطش افتاده به جانم، جگرم می‌سوزد

شاعر: علی اکبر لطیفیان

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مستفعّلن مستفعّلن مستفعّلن مستفعّلن

نالۀ بزن؛ با نالۀ از گودال لشگر را ببر
چون مادر خود بر کمر چادر ببند ای شیر زن
این فرصت پیش آمده دیگر نمی‌آید به دست
نالۀ بزن، فریاد کن؛ اما همۀ بی‌فایده است
انگشتی که ضربه خورده درنمی‌آید ز دست
من در میان این شلوغی خیمه را گم کرده‌ام

زینب بیا، این شمر با پا رفته منبر را ببر
از زیر دست و پای این مردم برادر را ببر
دامن کشان، دامن بیاور با خودت سر را ببر
این شمر؛ از اینجا نخواهد رفت؛ مادر را ببر
جایش النگوی من و این چند دختر را ببر
از بین نامحرم بیا عباس خواهر را ببر

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن**قالب شعر: غزل****شاعر: قاسم نعمتی**

این سرزمین گرفته شمیم تو را حسین
 این سرزمین برای تو شد خون بها حسین
 در زیر دست و پا، زده ای دست و پا حسین
 با هر نسیم جسم تو شد جابجا حسین
 رفته تن بدون سرت تا کجا حسین
 حتما شبیه مادران بی هوا حسین
 چون از جلو بریده نشد از قفا حسین
 یک عده گرگ های بی حیا حسین
 با خنجرى شکسته و با ضربه ها حسین
 پهنای نیزه شد به گلوی تو جا حسین
 شمشیر، نیزه، سنگ و حتی عصا حسین

ای شاه سر بُریده عزیز خدا حسین
 این خاک بوی خون گلو را گرفته است
 مقتل نوشته روی تنت پا گذاشتند
 مقتل نوشته پیکر تو نرم گشته بود
 مقتل نوشته حد حرم را چهل زراع
 مقتل نوشته ضربه به پهلوی تو زدند
 مقتل نوشته رأس تو را بد بریده اند
 مقتل نوشته دست به گیسوی تو زدند
 مقتل نوشته دست تو از مچ بریده شد
 مقتل نوشته زیر گلو نحر گشته بود
 هر ضربه را برای رضای خدا زدند

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن**قالب شعر: غزل****شاعر: حسن کردی**

رنگ جمال پرده نشینان پریده شد
 افسار گرگ های حرامی دریده شد
 بر روی خارهای مغیلان کشیده شد
 با سنگ و نیزه ناز دهانش خریده شد
 اعمال کشتنش به درازا کشیده شد
 دنیا خراب، قامت زینب خمیده شد

هل من معین بی کسی اش تا شنیده شد
 تا شاه بی رمق شد و افتاد روی خاک
 چون ماهی فتاده به صحرای خون، تنش
 می گفت تشنه ام جگرم سوخته ولی
 هرکس رسید زخم به زخمش اضافه کرد
 وقتی سه شعبه بوسه به قلب حسین زد

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن

مصحف آیه آیه ام، آیه پاره پاره ام
 اشک دو دیده ترم وقف گلوی خشک تو
 ماه کنار علقمه مهر میان قتلگه
 می زنم از درون دل بوسه به زخم حنجرت
 در یم خون نظاره کن از سر نی اشاره کن
 یوسف من چه غم اگر مانده برهنه پیکرت
 گریه دخترت برد صبر و قرار از کفم
 بی تو چگونه سر کنم با سر تو سفر کنم
 ناشده طی زیارتم در سفر اسارتم
 شعله شعر میثمت سوخته قلب سنگ را

زخم تن تو هم عدد با غم بی شمار ام
 خون گلوی خشک تو می چکد از نظاره ام
 آه که پشت خیمه ها گم شده یک ستاره ام
 می رسد از چهار سو کعب نی دوباره ام
 تشنه یک نظاره و کشته یک اشاره ام
 پیرهن تنت شده قلب هزار پاره ام
 خنده قاتلت زند بر دل و جان شراره ام
 من که اسیر عشق تو از دل گاهواره ام
 مانده هزار مشکل و رفته ز دست چاره ام
 او که هماره سوزد از سوز دل هماره ام

شاعر: رضا قربانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

از دست مهربان شما هر که نان گرفت
 عرض نیاز پیش کریمان درست نیست
 در روضه تو دعوتمان کرده مادرت
 دیشب سه دفعه نام مسیحایی تو را
 با ذکر و نغمه فاطمه خوشحال میشود
 تو زنده بودی و دم گودال قتلگاه
 قرآن نخوان که من نگران لب تو ام

بالای دست حاتم طایی مکان گرفت
 باید همیشه دست به روی دهان گرفت
 شکر خدا که فاطمه تحویلیمان گرفت
 بر مرده ای دمیدم و دیدم که جان گرفت
 باید که نام حضرت تان را زبان گرفت
 از دست شمر رخت تنت را سنان گرفت
 مست است و باز دست خودش خیزران گرفت

وزن شعر: مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

تند مرو تا کنم جان خود ایثار تو
 ای که دلم از ازل بوده گرفتار تو
 بوده نگاهم فقط بر گل رخسار تو
 دخت علی پیش رو جای علمدار تو
 آب به طفلان دهد دیده خونبار تو
 بر تو دعا می‌کند عابد بیمار تو
 در پی پاسخ نبود سنگ سزاوار تو
 لحظه‌ای از لحظه آخر دیدار تو
 یوسف من می‌روی دست خدا یار تو
 کاین همه گرگ آمده بر سر بازار تو
 "میثم" بی مایه هم گشته خریدار تو

ای همه عمر من لحظه دیدار تو
 با چه دلی می‌بری از من مظلومه دل
 تند مرو از برم کز بغل مادرم
 اهل حرم چون سپاه دور تو با تیر آه
 صبر کن ای تشنه لب تا که در این تاب و تب
 با دل افروخته با جگر سوخته
 دشمن اگر از عناد گوش به پندت نهاد
 با همه داغ جگر نیست به من سخت‌تر
 یار تو را می‌برد، گرگ تو را می‌درد
 سینه‌ام آمد به تنگ شد جگر چنگ چنگ
 مشتری تو خداست با همه هست خود

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فاعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: مجید نجفی

حتی ز تنش برد کسی پیرهنش را
 کردند رها، از سر تحقیر تنش را
 از باد بگیرند سراغ کفنش را
 آن دیده که کردند پُر از خون دهنش را
 خنجر ز جفا ذبح نموده سخنش را
 در لُجه خون حالت پرپر زدنش را

در معرض گرما به تماشا بدنش را
 بر نی سر او جالس و بر تیره صحرا
 بر باد رود کون و مکان آه اگر که
 جا دارد اگر از نگهش سیل ببارد
 گودال مجال سخن از شاه گرفت و
 ای وای اگر مادر آن کشته ببیند

شاعر: سعید خرازی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

مانند سایه از سرم ای تاج سر مرو
تنها نه این که خواهر تو، مادر توأم
از کودکی برای تو بودم سپر، حسین
حالا که می‌روی کمی آهسته تر برو
طفلت به خواب رفته و بیدار اگر شود
لبها دو چوب خشک شده می‌خورد به هم
(از آب هم مضایقه کردند کوفیان)
باشد نگاه تو به من اما دلت کجاست؟

ما با هم آمدیم و تو بی همسفر، مرو
از رفتنت به خاطر من در گذر، مرو
میدان جنگ می‌روی و بی سپر، مرو
آتش به جان مزن تو از این بیشتر، مرو
دق می‌کند ز دوری تو بی خبر، مرو^۱
این گونه از مقابل چشمان تر، مرو
ای از تمام اهل حرم تشنه‌تر، مرو
هستی به یاد مادر و دیوار و در، مرو

شاعر: علی اکبر لطیفیان

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فعلاطن مفاعیلن فعلاطن

بلند مرتبه شاهی و پیکرت افتاد
تو نیزه خوردی و یک مرتبه زمین خوردی
همین که از طرف جمعیت دو تا چکمه
تو را به خاطر درهم چه در همت کردند
خبر رسید که انگشتر تو را بُردند
کنار خیمه رسیده است لشگر کوفه

همین که پیکرت افتاد خواهرت افتاد
هزار مرتبه زینب، برابرت افتاد
رسید اول گودال، مادرت افتاد
چنان که شرح تن تو به آخرت افتاد
میان راه، النگوی دخترت افتاد
و خواهر تو به یاد برادرت افتاد

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ضعف محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیل فاعلاتن مفاعیل فاعلن

رَوی به جانب لشگر برو خداحافظ
 برو ولی کمی آهسته‌تر برادر جان
 پس از پیمبر و آتش دلم به تو خوش بود
 به لشگری که ندارند غیر بغض علی
 بپوش پیرهنِ دستباف مادر را
 ولای دست تو قلب صبور زینب شد
 قسم به عصمت زهرا نمیدهم هرگز
 برای دین خدا حاضرم شوم تا شام
 ز کام تشنه تو عالمی شود سیراب
 سرت به نیزه رود گر برابر زینب
 تو زیر چکمه و من زیر تازیانه ولی
 به شام و کوفه به ذکر علی ولی الله
 پیام خون تو را تا مدینه خواهم برد

که نیست چاره دیگر برو خداحافظ
 چو جان ز پیکر خواهر برو خداحافظ
 عزیز جان پیمبر برو خداحافظ
 مگو سخن تو ز حیدر برو خداحافظ
 تویی و غارت پیکر برو خداحافظ
 به حول قوه داور برو خداحافظ
 به خصم، یک نخ معجر برو خداحافظ
 اسیر و بی کس و یاور برو خداحافظ
 به حصر نیزه و خنجر برو خداحافظ
 خدا که هست برادر؛ برو خداحافظ
 بپاست خطبه حیدر برو خداحافظ
 کنم قیامت محشر برو خداحافظ
 اگر چه بادل مضطر برو خداحافظ

شاعر: مصطفی متولی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

این ها برای قتل من آهنگ می زنند
 این قوم پُر گناه ریاکار رو سیاه
 خونخوارهای گرگ صفت سینه مرا
 بغض علی به صورتشان موج می زند

"یا این که طبل خاتمه جنگ می زنند"
 با خون من به چهره خود رنگ می زنند
 با پنجه های خونی شان چنگ می زنند
 حتی به جسم بی سر من سنگ می زنند

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلمن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد علی بیابانی

و خواهر تو به راحت شراره می‌ریزد
 غریبی تو به جانم شراره می‌ریزد
 به روی آتش این غصه چاره می‌ریزد
 ز پیکر پُر زخمت عصاره می‌ریزد
 ز بس که از زرعت خون، هماره می‌ریزد
 عدو به روی سرم بی شماره می‌ریزد
 به خاک، پیکر تو پاره پاره می‌ریزد
 ز گوش دخترکان گوشواره می‌ریزد

تو می‌روی و دل من دوباره می‌ریزد
 خدا کند که بمیرم نبینمت تنها
 مرو که بوسه‌ای از زیر حنجرت چون آب
 تو سیب سرخ بهشت خدایی و دارد
 مسیر آمدنت تا خیام خونین است
 به جرم دخت علی بودنم؛ ز بعد تو^۱
 مرو که بعد تو از نیزه‌ها و نعل ستور
 پس از تو در پی طوفان دست‌هایی سرد

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فاعلمن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: وحید قاسمی

از تنی غرقه بخون، جامه به غارت ببرد
 با هم از بخت بد غائله درگیر شدند
 سر عمامه آقام قیامت کردند
 مادرش دوخته با زحمت بسیار، سنان
 کوفی چشم دریده چه خیالی داری؟
 مانده‌ای خیره بر این زخمی بد حال چرا؟
 بی‌نصیب از تن عریان، به حرم می‌ریزد

لشکری آمده تا سهم غنیمت ببرد
 از سر اشیبی گودال سرازیر شدند
 بابت جنگ جمل کسب غرامت کردند
 دست از این پیرهن ارثیه بردار، سنان
 خولی خیر ندیده چه خیالی داری؟
 خورجین دست گرفتی سر گودال چرا؟
 هر کسی سهم نبرده ست بهم می‌ریزد

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر و انطباق بیشتر با روایات معتبر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید

وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین علاء الدین

بی‌یاور و بی‌پناه بر تو چه گذشت
در گودی قتلگاه بر تو چه گذشت
تو بودی و شمر و... آه بر تو چه گذشت
ای کشته بی‌گناه بر تو چه گذشت
بی‌تابی اسب شه... بر تو چه گذشت^۱

هنگام فراق ماه بر تو چه گذشت
در شعله آن نگاه بر تو چه گذشت

در یورش آن سپاه بر تو چه گذشت
لشگر همه سوی تو هجوم آوردند
آوای ضعیف (العطش) می‌آمد
لب تشنه به روی خاک جان می‌دادی
می‌کرد حکایت از سخن‌های مگو
در علقمه دیدند همه اشک تو را
می‌سوخت در آخرین نگاهت زینب

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: قاسم نعمتی

بدون خواهر خود می‌روی کجا برگرد
نزن به سینه من دست رد ادا برگرد
به حرمتی که بُود بین ما دو تا برگرد
قسم به مادرمان فاطمه بیا برگرد
گره گره بشود، بین پنجه‌ها برگرد
جدا جدا بشود زیر دست و پا برگرد
کسی به هم بزند پیکر تو را برگرد

قدم قدم ز حرم میشوی جدا برگرد
به پای تو همه گیسوی من سفید شده
به گردنت به خدا حق مادری دارم
ز کودکی روش دلبری ز تو بلدم
تمام ترس من اینست گیسوان سرت
ز قبل آنکه به پیشم تن تو در گودال
بیا و پیش از اینکه به تیزی نیزه

^۱ . بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر حذف شد! لازم به ذکر است همانگونه که در کتب نفس المهموم ص ۳۳۱، وقایع الایام ص ۴۵۹، ناسخ التواریخ ص ۵۰۷، پژوهشی نو در بازشناسی مقل سیدالشهدا ص ۲۷۰ و ... آمده است تا قرن دهم هیچ نامی از ذوالجناح نیست و این نام برای اولین بار در کتاب روضة الشهداء آمده است.

شاعر: مصطفی متولی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

داشت هر چند گل جان تو پرپر می‌شد
 من فقط داشتم از دلهره می‌لرزیدم
 کاری از دست کسی بر نمی‌آید باید
 خواستی تا که شفاعت کنی از قاتل خود^۱
 به تو هر ضربه که می‌خورد خدا می‌داند
 زره‌ات بیشتر ای کاش تحمل می‌کرد
 آن زمانی که لب تیغ به حلقومت خورد

از شمیمش همه باغ معطر می‌شد
 پیش چشمم که تن پاک تو بی‌سر می‌شد
 دلم آرام به تقدیر مُقَدَّر می‌شد
 ولی آن روز مگر حرف تو باور می‌شد
 ضربان دل من چند برابر می‌شد
 لااقل عمق جراحات تو کمتر می‌شد
 حنجرت کاش مطیع دم خنجر می‌شد

شاعر: علی صالحی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن فعلن

نگاه کردن اشک تو خواهرم سخت است
 دگر زمان جدایی شده، دعایم کن
 برو برای اسارت دگر مهیا شو
 نه قاسمی، نه علی اکبری، نه عباسی
 تویی و جان رقیه، که بعد من سیلی
 به زیر حنجره‌ام بوسه می‌زنی، اما
 خدا به داد دلت می‌رسد، که در بر شمر

صبور باش که این حرف آخرم سخت است
 سفر بدون تو ای یار و یاورم سخت است
 که شام و کوفه برای تو خواهرم سخت است
 غریب ماندن زنهای این حرم سخت است
 برای دخترک ناز پرورم سخت است
 بدان، بریدن این سر ز پیکرم سخت است
 به قتلگاه، تماشای مادرم سخت است

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انطباق مطالب با روایات مستند و معتبر و انتقال بهتر معنای شعر، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

ولی آن روز مگر حرف تو باور می‌شد

قول دادی که شفاعت کنی از قاتل خود

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: قاسم نعمتی

آتش مزن به هر قدم خود به جان من
 دامن مکش ز دست من ای مهربان من
 ذکر انا الغریب تو برده توان من
 داغی بوسه مانده به روی لبان من
 گودال بوسه با من و قد کمان من
 آید بلای روی تو بر گیسوان من
 واضح بگو چه میشود ای همزبان من
 کمتر بده گلوی سپیدت نشان من
 بگذار تا سپر بشود استخوان من

آرام دل؛ ستاره هفت آسمان من
 آهسته تر برو که تماشا کنم تو را
 این ناله های بی کسی ات می کشد مرا
 از بس عطش ز حنجر تو شعله میکشد
 اینبار خم شدن ز تو؛ بوسه ز خواهرت
 مثل محاسن تو شده گیسویم سپید
 خنجر چرا به پیرهن کهنه میکشی
حیف لب تو نیست که بر خیزران خورد^۱
 اینان لگد پرانیشان مثل کوچه است

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید محسن حسینی

تو هستی شمع و من پروانه گرد سرت هستم
 نگاهم کن که محتاج نگاه آخرت هستم
 امام مانده تنها، یک تنه من لشکرت هستم
 اگر مادر نداری من به جای مادرت هستم
 ولی من بیشتر مبهوت زیر حنجرت هستم
 منی که آمدم راه تو بستم خواهرت هستم

اگر هستی خدای عشق، من پیغمبرت هستم
 تمام دلخوشی، با رفتن خود می گشی من را
 اگر که مادر من یک تنه شد لشکر بابا
 نداری گر علمداری، کند زینب علمداری
 تو از سر تا به پا، پا تا به سر هستی تماشائی
 مرو دامن کشان از پیش من دستم به دامانت

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور رعایت توصیه های علما و مراجع و انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: سیدهاشم وفایی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای روح من، برادر با جان برابرم
چشمان من بدون تو بی نور می شوند
چون آفتاب می روی و مثل سایه ای
ای یوسفم که عزم سفر کرده ای، بایست
آن نیزه ها که منتظر توست، جای تو
بینم به روی خاک اگر غرق خون تو را
بعد از تو غیر مرگ کسی نیست در جهان

آهسته تر برو ز بر من برادرم
ای نور دیدگان مرو اینگونه از برم
افتاده راه در پی تو دیده ترم
بگذار تا که پیرهننت را بیاورم
ای کاش می نشست بر اعضای پیکرم
آوار می شود دو جهان بر روی سرم
تسکین قلب خسته و در خون شناورم

شاعر: سعید پاشازاده

قالب شعر: دو بیتی

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

از آن روزی که خوردی بی هوا زخم
نمانده از تنت چیزی به غیر از

شده از گریه پلک چشم ما زخم
هزار و نهصد پنجاه تا زخم

تو را ای یار با آزار کشتند
مرا در گودی گودال اما

نه با سرنیزه با مسمار کشتند
تو را بین در و دیوار کشتند

تو آن عشقی که در هر سر نیایی
تو را آن گونه در گودال بردند

تو آن داغی که در باور نیایی
که جز با سم مرکب در نیایی

تو را با خشکی لب ذبح کردند
اگر من را مرتب زجر دادند

به پیش چشم زینب ذبح کردند
تو را هم نامرتب ذبح کردند

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علیرضا شریف

تو می‌روی و حالِ دلم زار می‌شود
 دنیای بی‌تو بر سرم آوار می‌شود
 در سینه کوه غصه تلمبار می‌شود
 بوسیدن گلوی تو دشوار می‌شود
 این بار کوچه روی تو تکرار می‌شود
 ناموس تو به زجر گرفتار می‌شود
 با نعل در گره گره‌ات کار می‌شود
 با زور تازیانه حرم بار می‌شود

از دود آه؛ آینه‌ها تار می‌شود
 پنجاه سال دل نگرانی من گذشت
 فَإِنَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا ای خسته خیر پیش
 از بس برای بدرقه‌ات بغض می‌کنم
 اصلاً بیا حوالی گودالشان نرو
 در بین این همه ز خدا بی‌خبر حسین
 با چکمه روی سینه تو نقش می‌کند
 بر زین اسبشان دو سه خورجین غارت است

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین ایزدی

خواهری دید عقیق یمنش می‌سوزد
 بی سبب نیست جراحات تنش می‌سوزد
 چه غریبانه کسی در وطنش می‌سوزد
 بعد آن نیزه گمانم دهندش می‌سوزد
 دل من بیشتر از لب زدنش می‌سوزد
 قطعاً از داغی صحرا کفنش می‌سوزد
 بانویی گوشه‌ای از پیرهنش می‌سوزد
 هر کسی ذوب علی گشت (من)ش می‌سوزد

ته گودال تمام بدنش می‌سوزد
 نیزه‌ها زیر حرارت همگی ذوب شدند
 کربلا ملک خودش بود، غریبی این جاست
 بی هوا نیزه‌ای آمد، همه مبهوت شدند
 ماجرای ته گودال مرا خواهد گشت
 گیرم اصلاً کفنی بر تن او پوشیدید
 عصر شد، کرب و بلا مثل مدینه شده بود
 پشت در یا ته گودال چه فرقی دارد؟

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

لب تشنه می‌روی ز برم؛ صبر می‌کنم بگذار خون شود جگرم؛ صبر می‌کنم
 کوه فراق را به سر دوش می‌کشم هر چند بشکند کمرم صبر می‌کنم
 رگ‌های پاره‌پاره، تن قطعه‌قطعه را در قتلگاه می‌نگرم؛ صبر می‌کنم
 تسلیم محضم و به بلا دل سپرده‌ام غم، هرچه آورد به سرم صبر می‌کنم
در شهر شام چنگ‌زنان، هرکجا زنان^۱ توهین کنند بر پدرم، صبر می‌کنم
 ای همسفر به جان تو حتی اگر کنند با قاتل تو همسفرم، صبر می‌کنم
 با یاد کام خشک تو تا صبح روز حشر گر خون رود ز چشم ترم صبر می‌کنم
 باید که از تو پیرهن پاره‌پاره‌ای از بهر مادرم ببرم؛ صبر می‌کنم
 میثم! بگو که لحظه به لحظه غم حسین بر جان و دل زند شررم؛ صبر می‌کنم

۱. بیت زیر به دلیل مغایرت روایی تغییر داده شد زیرا موضوع سنگ جشن و شادی خندیدن و ... در شام بود نه در کوفه و براساس کتب معتبر تاریخی همچون: الفتوح ج ۵ ص ۱۲۱؛ آمالی مفید ج ۳۸ ص ۳۶۷؛ اللهوف ص ۱۳۰؛ مناقب آل ابیطالب ج ۴ ص ۱۱۶؛ مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۴۶؛ مثير الأحرار ص ۲۰۹؛ جلاء العیون ص ۵۹۳؛ بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۱۰۹ و ۱۶۴؛ منتهی الآمال ص ۴۸۵؛ مقام ص ۵۱۶؛ نفس‌المهموم ص ۳۵۳؛ مقتل امام حسین ص ۲۲۳؛ مقتل مقرر ص ۲۹۹؛ مقتل جامع ج ۲ ص ۴۳ و.... در شهر کوفه مردم پشیمان شده و گریه زاری می‌کردند.

در شام و کوفه چنگ‌زنان، هرکجا زنان توهین کنند بر پدرم، صبر می‌کنم

ضمناً همانگونه که بسیاری از علما و محققین همچون علامه بیرجندی؛ شیخ عباس قمی و در کتب کبریت احمر (ص ۱۴۱) منتخب التواریخ (ص ۲۲۴) مقتل تحقیقی (۲۲۹) پژوهشی نو در بازشناسی مقتل سیدالشهدا (ص ۲۴۰) و تصریح کرده اند موضوع نبش قبر و سر به نیزه زدن حضرت علی اصغر صحت ندارد و تحریفی است!! این قصه جعلی و ساختگی برای اولین بار در قرن سیزدهم در کتاب ریاض القدس آن هم بدون هیچ استنادی تحریف شده است « کتاب ریاض القدس توسط علما و محققین تاریخی جزء کتب تحریفی معرفی شده است »؛

وزن شعر: مفاعیل فعاتلین مفاعیل فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی ناظمی

دلم به پشت سر تو به هر قدم می‌ریخت
 نماندن از تو و اشکی که دم به دم می‌ریخت
 که رفتن تو چو آوار بر سرم می‌ریخت
 به اسم مادرمان از لبم قسم می‌ریخت
 ز بسکه داشت ز آستین تو کرم می‌ریخت
 ببخش پشت سرت گر که آب کم می‌ریخت
 شروع غارت و غم حرمت حرم را می‌ریخت

وداع آخر تو داشت طرح غم می‌ریخت
 گرفته پای تو را دست التماس دل
 بنای خلقت زینب، بنا نشد بی من...!
 گلوی خشک تو را تا که بوسه‌ای بزنم
 هزار چشم پُر از دیدن لباس تو آند
 رمق نمانده مسافر به چشم پُر کارم
 حسین رفت و کمی بعد پیر شد زینب

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود ژولیده

این مرحله را غیر امام الشّهدا نیست
 این روی برافروخته جز رنگ خدا نیست
 برگرد که بعد از تو مرا غیر بلا نیست
 این دشت به جز نیزه و شمشیر بلا نیست
 جز پیرهن کهنه تو را چاره گشا نیست
 ورنه پس از این چاره به جز مرگ مرا نیست
 والله که جز ماندن تو حاجت ما نیست
 کار تو برابیم به جز از دست دعا نیست
 سجّاد اگر هست علمدار وفا نیست
 در سنّت غارتگر انگشت حیا نیست

انگار کسی در نظرت غیر خدا نیست
 آئینه تر از روی تو خورشید ندیده
 آرام دلم، خیمه به هم ریخته بی تو
 با این همه لشکر چه کنی ای گل زهرا
 ای یوسفم از غارت این گرگ صفت‌ها
 دستی به دلم گر بنهی زنده بمانم
 هرچند که دل داده‌ای ای ماه به رفتن
 تا بر سر معجر نهم دست اسیری
 از غارت خیمه به دلم شور عجیبی است
 ای کاش که انگشتر تو زود درآید

شاعر: محمدعلی مجاهدی قالب شعر: غزل وزن شعر: مستعلن فاعلاتن مستعلن فاعلاتن

می‌آید از سمت غربت، اسبی که تنهای تنهاست

تصویر مردی که رفته ست در چشمهایش هویداست

یالش که همزاد موج ست دارد فراز و فرودی

اما فرازی که بشکوه، اما فرودی که زیباست

در عمق یادش نهفته ست خشمی که پایان ندارد

در زیر خاکستر او، گلهای آتش شکوفاست

در جان او ریشه کرده ست عشقی که زخمی‌ترین ست

زخمی که از جنس گودال، اما به ژرفای دریاست

در چشم او می‌سراید مردی که شعر رسایش

با آنکه کوتاه و ژرف است اما در اوج بلند است

داغی که از جنس لاله ست در چشم اشکش شکفته ست؟

یا سرکشی های آتش در آب و آئینه پیداست؟

هم زین او واژگون ست، هم یال او غرق خون ست

جایی که باید بیفتد از پای زینب، همین جاست!

دارد زبان نگاهش با خود سلام و پیامی

گویی سلامش به زینب اما پیامش به دنیاست

از پا سوار من افتاد تا آنکه مردی بتازد

در صحنه‌هایی که امروز، در عرصه‌هایی که فرداست

این اسبی بی صاحب انگار در انتظار سواری ست

تا کاروان را براند در امتدادی که پیداست

شاعر: مهدی مقیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

اشک من در ماتمت از آب زمزم بیشتر	با غمت من خوش ترم آقا بده غم بیشتر
لحظه های عمر من در داخل هیأت گذشت	در تمام سال محزونم، محرم بیشتر ^۱
هر چه کردم در قبال تو یقین دارم کم است	کن حسابش لااقل یک خورده از کم بیشتر
هم بحار و هم مقررّم هم لُهو فت خوانده ام	آن دو تا آتش به جانم زد، مقررّم بیشتر
اشکِ چون سیلِ رباب، آتش به جانم میزند ^۲	خواهرش زینب ولی با اشک نم نم بیشتر
قامت ارباب خم شد در کنار اکبرش	در کنار پیکر عباس شد خم بیشتر
تیر سمی حنجر ششماهی را بوسید سخت	تیر هم از پا درآوردش ولی سم بیشتر
شمر گفتا خنجرم بر حنجرش کاری نشد	بی اثرتر بود هرچه می کشیدم بیشتر
هر نفس از خیمه آتش بیشتر شعله گرفت	بازدم هم سوخت در شعله ولی دم بیشتر
گرچه در هم بود اوضاع سر و گیسوی او	گیسوانش روی نیزه ریخت در هم بیشتر
سیلی محکم همه خوردند اما دخترش	خورد از بین همه سیلی محکم بیشتر

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل عدم رعایت توصیه های مراجع و علما؛ پیشنهاد می کنیم به منظور

رعایت توصیه های مراجع، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید

لحظه های عمر من در داخل هیأت گذشت	در تمام سال مجنونم، محرم بیشتر
هم بحار و هم مقررّم هم لُهو فت را خوانده ام	آن دو تا آتش به جانم زد، مقررّم بیشتر

^۲. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد

می کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده

که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. کلمه بیچاره به هیچ عنوان شایسته سیدالشهدا نیست

اشکِ چون سیلِ رباب، ارباب را بیچاره کرد	خواهرش زینب ولی با اشک نم نم بیشتر

هرکسی با بردن چیزی دل زینب شکست
 آن یکی با بردن انگشت و خاتم بیشتر^۱
 خیزران بر لب رسید، عرش خدا بی تاب شد
 مادرش بی تاب شد قدر مُسلم بیشتر

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلم

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود ژولیده

قدم قدم ز حرم دور گشتنت سخت است
 به غربت از حرمت دل بریدنت سخت است
 تو می روی و دل خواهرت به دنبالت
 برادرم چقدر جبهه رفتنت سخت است
 تمام زندگی ام ای همه کس زینب
 به جان فاطمه بی یار ماندنت سخت است
 وداع آخر و دل بی قرار جان بر لب^۲
 شنیده ام که به گودال گشتنت سخت است
 بپوش زیر زره دستباف زهرا را
 خبر ز غارت پیراهن تنت سخت است
 به بند چادر و معجر نمی رسد دستی
 شنیده ام که به گودال گشتنت سخت است
 چگونه صبر کنم آخرین نگاه تو را
 ولی اگر برسد دست دشمنت سخت است
 به زیر کعب نی و ضربه ماندنم آسان
 وداع دختر و این بوسه چیدنت سخت است
 تمام عمر ترا دیده ام به ندبه ولی
 به زیر نیزه و شمشیر دیدنت سخت است
 چقدر حال تو چون روز آخر مولا است
 به زیر دشنه مناجات خواندنت سخت است
 اگر چه چشم تو ما را رها نمی سازد
 چقدر شیوه «لا حول» گفتنت سخت است
 ز روی نیزه بما سر کشیدنت سخت است

۱. با توجه به مستند نبودن قصه ساربان و تنور خولی ابیات زیر تغییر داده شد

ساربان با بردن انگشت و خاتم بیشتر

هرکسی با بردن چیزی دل زینب شکست

مادرش بی تاب شد قدر مُسلم بیشتر

از حکایات تنور، عرش خدا بی تاب شد

۲. موضوع بوسه حضرت زینب به زیر گلوی امام و در هیچ کتاب معتبری نیامده است لذا بیت زیر تغییر داده شد؛ جهت

کسب اطلاعات بیشتر به قسمت روایات تاریخی همین سایت مراجعه کنید

شنیده ام که به گودال گشتنت سخت است

برای بوسه به زیر گلو بده مهلت

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

آیا تویی عزیز پیمبر، حسین من؟
جز جای تیر و نیزه و خنجر حسین من
یک بوسه با نیابت مادر حسین من
از خنجر بُریده به خواهر حسین من
زخم دلت هزار برابر، حسین من
او را نگیر این همه در بر حسین من
قرآن بخوان، در این دم آخر حسین من
کردم خضاب، جان برادر، حسین من
هستی به نیزه سایه بر سر؛ حسین من^۱
دستش بگیر در صف محشر حسین من

ای پیکر برهنه بی سر حسین من
پیدا نمی‌کنم به تنت جای بوسه‌ای
بگذار تا زخم به گلوی بریده‌ات
ای بر تنت سلام، جواب سلام ده
زخم تنت ز حد تصوّر، بُود فزون
ترسم گُشند دختر مظلومه تو را
برخیز و بر مسافر شامت، اذان بگو
من آن مسافر که ز خون گلوی تو
گر بی تو می‌روم سفر شام، **دل خوشم**
«میثم» ز سوز سینه ما شعله می‌کشد

وزن شعر: مستفعلن مستفعلن مستفعلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: سید محمد جوادی

تنهای تنها ماندی و یاور نداری
تا که نگوید دشمنت لشگر نداری
دیگر نگو آقا که آب آور نداری
آخر مگر ای نازنین خواهر نداری
حالا که غیر از چشم‌های تر نداری
هر چند دیر است و دیگر سر نداری

حالا که غیر از چشم‌های تر نداری
بگذار تا زینب لباس رزم پوشد
من آب می‌آرم برای اهل خیمه
بگذار لخته خون ز لب هایت بگیرم
تعبیر کن خواب مرا ای یوسف من
می‌آیم امشب بهر دیدارت به گودال

۱. بیت زیر دارای ایراد معنایی و تناقض در دو مصرع است لذا جهت رفع نقص و انتقال بهتر معنای شعر تغییر داده شد.

شاعر: قاسم نعمتی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن
مُردم از دل واپسی بس که پریشان خاطر دیگر از امروز یک لحظه مشو از من جدا در نماز شب دعا کردم نبینم داغ تو پرچمت را تا ابد اینگونه بر پا می‌کنم^۱ دست خود روی سرم بگذار و یا ستار گو ناز کم کن ای نگار نازنینم یا حسین	سایه‌ات تا بر سرم باشد خدا را شاکرم تو شبیه کعبه باش و من شبیه زائر تو سلامت باشی اما من بمیرم حاضرم دختر زهرایم و در حفظ مکتب ماهر بوی خاک چادر مادر گرفته چادرم ترس من این است داغت را ببینم یا حسین	
شاعر: رضا رسول زاده	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: قصیده

شاعر: فتح الله قدسی

حسین آن نور یزدان، سرّ سبحان، جلوۀ اکبر^۱

شه احببت ان أعرف، نقاب افکند از منظر
روان شد بی کس و تنها، به رزم فرقه کافر
چو پرگارش به گرد آمد، سپاه از ایمن و ایسر
به آواز جلی فرمود: که ای قوم ستم گستر
که هم ارثِ جلالت از پدر دارم هم از مادر
نهال باغ زهرایم، گلِ بستان پیغمبر
بود دست خدا بایم، کزو بگرفت انگشتر
ز جمع آفرینش فردم و ایجاد را دفتر
ملک از خدمتم فاخر، جهان را حضرت مَفخر
سرای آفرینش را، منم زینت، منم زیور
کنم از نور پیشانی، جمال صبح را انور
دو عالم غیر من هالک، منم وجه الله اکبر
حسینم، صبغة اللّهم، نه رنگ احمر و اصفر
که در حولش بود طائف، منا و مگّه و مشعر
ره آب از چه بر من بسته اید ای بی حیا کافر
دریغ از آب مهمان را، ندارد هیچ بد گوهر

عَلَم از لا مکان چون در مکان زد سبط پیغمبر

جمال کُنت کنزاً آشکارا شد ز مخفیّا

شنیدم صبح عاشورا که آن مهر جهان آرا

گرفت آن نقطه توحید جا در مرکز میدان
به ارشاد آن کلام الله ناطق، در حدیث آمد
اگر دانید من نسل کیم، دانید اصلم را
ریاض ارض بطحایم، بهار گلشن یثرب
بود ختم رُسُل جدّم، که پا بر عرش اعلا زد
به دیوان بقا شیرازه اوراق امکانم
دو گیتی را منم آمر، فلک بر دور من دائر
قلوب اهلِ بینش را منم مطلب، منم مقصد
ز چهرم مهر نورانی، سر اندر مهر من فانی
فنا را چون شدم سالک، بقا را آمدم مالک
دو گیتی عبد و من شاهم، خدا بخشیده این جاهم
حقیقت کعبه دلها، طوافِ کوی من باشد
شما آخر مسلمانید، می دانید مهمانم!
خدا را گر مسلمانید و من آخر مسلمانم!

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

حسین آن نور یزدان، نار امکان، جلوه اکبر

روان شد بی کس و تنها، به رزم فرقه کافر

عَلَم از لا مکان چون در مکان زد سبط پیغمبر

شنیدم عصر عاشورا که آن مهر جهان آرا

نگشت این گفته‌ها نافذ، بر آن کفار سنگین دل
 بسان حلقه از هر گوشه بگرفته گردش را
 یکی رمحش به پهلوی زد، یکی شمشیر بر بازو
 نبودی غیر تسلیماً لأمر الله گفتارش
 رضا و صبر و سلمی از وجودش درشهود آمد
 تحمّل کرد در عالم، چنان کوه بلائی را
 اگر برقی به جستی زین بلا البرز امکان را
 خلیل حق اگر مجروح دیدی حلق اصغر را
 بجای ماه با ناخن، نبی بشکافتی دل را
 شنیدی این مصیبت را، گراز روح القدس، یسی
 اگر رشی از این طوفان، گرفتی نوح را برجان
 نسیمی گر وزیدی بر سلیمان زین مصیبت‌ها
 گر این بار امانت را فلک بردوش می‌کردی
 از این بحر بلا گر قطره‌ای می‌ریخت بر موسی
 اگر ایوب را بودی خبر از حال سجادش
 گر این خونین کواکب، آمدی در خواب یوسف را
 گر این بحر قضا یک لطمه می‌افکند یونس را
 زبام ای طاس کیهان، طشت زرّینت نگون گردد
 جهانای این چه عدوان است، رویت نیلگون گردد
 خیام آل عصمت را به باد سوختن دادی
 ز داس ماه نو ای آسمان دستت قلم گردد
 چنین بوده است کردار جهان پیوسته با نیکان

نشد این پندها راسخ، بر آن جمعیت منکر
 به دان تنگی که صرصر را نبود از هیچ سو معبر
 یکی زد بر دلش پیکان، یکی بر سینه‌اش خنجر
 در آن ساعت که می‌زد تیرها بر پیکرش نشتر
 که گاه امتحان ظاهر نشد از هیچ پیغمبر
 که از یک پاره‌اش گردید پشت اولیا چنبر
 چنان بر خویش لرزیدی که طفل از غرّش تندر
 پسر بگذاشتی خود را نهادی کارد بر حنجر
 بدیدی منشق از شمشیر، اگر فرق علی اکبر
 گزیدی بطن مریم را، نزادی هرگز از مادر
 ز بیم انداختی خود را، به قعر لُجّة اخضر
 چنان بگریختی از وی، که خیل پشه از صرصر
 چنان پشتش خم آوردی، که سودی روی بر آغبر
 نهان می‌شد در آب نیل یا در اشکم اژدر
 نمی‌خواندی دگر خود را، ز قوم صابربین اصبر
 بختی تا ابد از خوف این تعبیر در بستر
 ز خوف اندر دل ماهی، نهان می‌گشت تا محشر
 سر از سرّ خدا برداشتی، هشتی به طشت زر
 جمال الله را سیلی زنی، بر چهره دختر
 چرا نگرفته آتش در تو ای خرگاه نه چادر
 که بدرودی گلستان نبی را لاله و عبهر
 «فوادا» گر به نیکان عشق داری از جهان بگذر

شاعر: ناصر زارعی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

ای دل امشب این روایت گوش کن
می بنوش از جام سبط مصطفی
خواهت گویم ز معراج کسی
پیک حق اینجا ندارد هیچ دست
صبح عاشور است یا یوم النّشور
بهر خطبه خواندن آن خون خدا
رو به دشمن ، داد آنان را ندا
لیک آن نامردمان بی حیا
تا مبادا حرف حق در گوششان
گفت از چه حرف حق را نشنوید؟
یار من آزاده و دشمن ذلیل
هم شکم هاتان بُود پُر از حرام
عاقبت مجبور گشتند آن وحوش
کان رحمت، بعد حمد کردگار
این منم سبط نبی مصطفی
باب ایمانم، چو پور حیدرم
خازن علم خدا، رکن بلاد
آمدم چون دعوتم بود از شما
مرگتان بادا که در وقت بلا
حال با تیغی که باید بی ریا
راه من را از جفا سد کرده اید

جرعه ای از جام حق می، نوش کن
پور آن ساقی کوثر، مرتضی
مصطفی هم فخر آن دارد بسی
ذات حق خود صحنه گردان گشته است
رشک بر اینجا بَرَد وادی طور
رفت بر پشت بُراق کربلا
تا هدایت یابد آن قوم دغا
هلهله کردند از روی جفا
راه یابد، تلخ گردد نوششان
جز هدایت نیست حرفم، بشنوید
گوش نسپارید باشد، این دلیل
هم به دل مُهر قساوت، والسلام
سر به زیر انداخته، گشته خموش
با عدو فرمود، قبل از کارزار
هم عزیز بارگاه کبریا
زاده ی زهرا به کوثر کوثرم
حافظ سرّ خدایم، ای جماد
نامه ها دادید، ای مولا، بیا
می کنید از ما طلب یاری، چرا؟
یار من می بود و بر خصم شما
آتش کین بهر من آورده اید

بوده این نیرنگ در ذات شما
 جمعتان اینجا به نفع دشمن است
 کی بُود امید بر این ناکسان
 ای گنه کاران و نوکر بر خسان
 هم رها کردید قرآن مبین
 چون ملخ دین را به غارت می‌برید
 پس بدانید، این زنا زاده مرا
 ذلت از ما دور می‌باشد یقین
 با همین یاران اندک با شما
 چون شهادت بهتر از هر زندگی‌ست
 بوده‌ام همواره من تسلیم دوست
 زین سخن گریان شده اهل حرم
 با عمو رو آورید بر خیمه‌ها
 بار دیگر گفت: بعد قتل من
 گشته سرگردان چو سنگ آسیاب
 من توکل می‌کنم بر لطف دوست
 ربِّ من باشد به راه مستقیم
 قصّه کوتاه کن چو ساعاتی گذشت
 از تنش هر گوشه‌ای مانده نشان
 عقل می‌گفتا، معراجش چسان؟
 هم تمام کربلا در این سبوست
 هاتفی گفتا خموش، با این ندا

خو بر آن بگرفته‌اید، آخر چرا؟
 هم علیه دوستانی چون من است
 از عدالت نیست اینان را نشان
 پیروان مکر و شیطان، هر زمان
 هم شکسته سنت احمد، چنین
 همچو پروانه درون آذرید
 کرده تعیین عزّت و ذلت، لذا
 پس شهادت را پذیرم این چنین
 جنگ خواهم کرد من بهر خدا
 شرط، تسلیم و رضا در بندگی‌ست
 هرچه از او می‌رسد بر من نکوست
 گفت مولا: ای علی اکبرم
 مرهمی باشید بهر ناله‌ها
 سخت گیرد بر شما حیّ زَمَن
 زین جنایت تا ابد در اضطراب
 چون دو عالم در ید فرمان اوست
 بوده‌ام همواره در این ره مقیم
 پیکر خورشید هم در خون نشست
 وز ستم رأسش چنان شد بر سنان
 ممکن آید با چنین حال و بیان
 هم که جان زینبش دنبال اوست
 عرش را آورده اند در کربلا

شاعر: حسین رستمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلن

اگر چه ایل و تبار مرا به همراهت...!
 دعای حرز لبم را به گردنت بستم
 تویی که جان مرا می‌بری به همراهت!
 فدای موی بلندت شوم که دست نسیم
 برو که با خبری من چگونه می‌آیم
 فقط کنار تنت نیمی از مرا بگذار
 دلی دو تا و قد و قامتی دو تا تر از آن
 نگفته بودی اگر سمت خیمه‌ها برگرد!
 تو دور می‌شوی اما هنوز این جایی

برو حسین که دست خدا به همراهت
 برو حسین که این بوسه‌ها به همراهت
 نمی‌بری بدنم را چرا به همراهت؟!
 چگونه میزند این نظم را به هم راحت!
 برای یافتنت تا کجا به همراهت
 که نیم دیگر من تا خرابه همراهت...
 برو که من شده‌ام چند تا به همراهت
 می‌آمدم به خدا بی‌هوا به همراهت
 برای آن که نبردی مرا به همراهت

شاعر: مصطفی متولی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

رحمی قرار نیست که بر پیکرش کنند
 از آب چون مضایقه کردند؛ آمدند
 هی می‌زند و باز نفس می‌کشد حسین
 گفت این خداست پیش من از او حیا کنید
 خنجر اثر نکرد به خنجر قرار شد
 با کینه سنگ بر دل آئینه‌اش زدند
 وقتی به پاره پیرهنش چشم داشتند

پس تیغ می‌کشند که زخمی‌ترش کنند
 سیراب از سراب دم خنجرش کنند
 راهی نمانده است مگر بی‌سرش کنند
 مقتل شلوغ بود و نشد باورش کنند
 مقتول یک جسارت زجر آورش کنند
 تا که هزار تکه علی اکبرش کنند
 امکان نداشت رحم به انگشترش کنند

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید محمد جوادی

آنکه حتّی آسمان مانند او کم دیده است
 اشک روی گونه‌های خاکی‌اش غلطیده است
 وای من عمامه‌اش را یک نفر دزدیده است
قلب زینب دخترش با این صدا لرزیده است^۱
 یک کفن از جنس سمّ اسب‌ها پوشیده است
 پیکرش را در میان بوریایی چیده است

در هجوم نیزه‌ها مردی به خود پیچیده است
 ناله‌اش در حنجر خشکیده‌اش خشکیده و
 سر برهنه گیسوان خاکی‌اش در دست باد
 یک نفر دارد صدایش میزند «مادر... حسین»
 اشک‌های چشم خواهر داده او را شستشو
 چند روز بعد مردی آمده از آسمان

وزن شعر: مستفعّلن مستفعّلن مستفعّلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: مجتبی حادق

باور نخواهد کرد دشمن، باورت را
 طاقت ندارم دیدن خاکسترت را
 طولانی‌اش کن این وداع آخرت را
 تا که ببینی توی چشم مادرت را
 با خود ببر میدان برادر، خواهرت را
 می‌بینم اما پاره‌های پیکرت را
 می‌برد هم انگشت و هم انگشتت را
 وقتی به روی نیزه می‌بینم سرت را

باور نخواهد کرد چشمان ترت را
 ققنوس بی پروای من آتش‌نگیری
 یک ذره از این بیشتر مهمان ما باش
 یک دم نگاهم کن، نگاهم کن، نگاهی
 یا ایها العاشق، دلم معشوق چشمت
 در مقتلت چیزی نمی‌بینم به جز خون
 در دست طوفان بود دیدم وای طوفان
 از من توقع داشتی ساکت بمانم؟!

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به دلیل مستند نبودن شنیدن صدای حضرت زهرا توسط شعر و و

به منظور انطباق مطالب با روایات مستند و معتبر، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید

قلب سنگ قاتلش با این صدا لرزیده است

یک نفر دارد صدایش میزند «مادر...حسین»

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حبیب چایچیان

ولی حسین چو کوهی هنوز برجا بود
 ولی زکثرت دشمن، سیاه صحرا بود
 از آن جماعت مور و ملخ، چه پروا بود!
 غمین ز محنت آن روز و فکر فردا بود
شکسته قامتِ مولا ز داغ سقا بود^۱

نگین خاتم عصمت، چو مجلس آرا بود
 که بین آن همه دشمن، حسین تنها بود
 که جای خالی اش آن دم بسی هویدا بود
 صفای عشق ز سعی حسین، پیدا بود
 چه صحنه‌ای؟ که غم انگیز و صبرفرسا بود
 به قلب زینب غم مبتلا، چه غوغا بود
 چه خواهری؟ که چو مادر، حیا سراپا بود
 که آب دیده چو آتش، حرارت افزا بود
 یقین بُود که در آن دم به یاد زهرا بود
 عدوی سنگدل! اینجا چه جای یغما بود؟
 عجب که خیمه گردون، هنوز برپا بود
 همیشه غرق گل و دلربا و زیبا بود؟

اگرچه لشکر دشمن، چو موج دریا بود
 نمانده بود دگر هیچ یک زیارانش
 حسین را که سلیمان، مطیع فرمان است
 دریغ! خسته روان بود و داغ دیده بسی
 نبود جان به تنش دیگر از فراق علی
 زدند حلقه به گرد حسین، آل الله
 وداع آخر او بود و خواهرش گریان
 به خیمه‌گاه علمدار خود نگاهی کرد
 نرفته جانب میدان به خیمه بر می‌گشت
 چه لحظه‌ای؟ که گران مایه‌تر ز عمر جهان
 به جز خدای که داند؟ که در وداع حسین
 گرفت دامن شه را به صد هزار افسوس
 به اشک، آتش حسرت نشد خموش آخر
 بخواست پیرهنی - شود مگر کفنش
 بساخت خسرو خوبان به پاره پیرهنی
 ز داغ حسرت او سوخت خیمه شاهی
 «حسان» کدام گلستان چو بوستان حسین

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

نبود جان به تنش دیگر از فراق علی

شکسته پشت امامت ز داغ سقا بود

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: احسان محسنی فرد

در قفای خویشتن جمعی پریشان می‌بری^۱

میروی همراه خود جانم به میدان می‌بری

دست زینب را سوی چاک گریبان می‌بری

گرچه امر بر صبوری میکنی، جانا بدان

پیش چشم تارود بر نیزه قرآن می‌بری

می‌روی با سر به سوی نیزه‌داران پلید

بوسه گاه عشق، زیر پای عدوان می‌بری

نعل مرکب‌های دشمن تشنه‌کام سینه‌اند

بهر آن تیر سه شعبه قلب سوزان می‌بری

باز هم دارد به دستش حرمله تیر سه‌پر

نیمه‌جان گشتم تو هم این نیمه‌جان می‌بری

همسفر، سالار زینب قدری آهسته برو

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: نیازی جوشقانی

برخاست شورشی که فلک بر زمین نشست

از پشت زین به خاک چو خورشید دین نشست

بر طاق منظر فلک هفتمین نشست

از شش جهت بلند شد آهی که دود آن

ایام را غبار عزا بر جبین نشست

افلاک را سرشک مصیبت ز سر گذشت

بر سینه شریف امام مبین نشست

آن بی‌حیا که سینه او جای کینه بود

در خون دیده، عیسی گردون نشین نشست

خونی به خاک ریخت که در چرخ چارمین

بر روی ساکنان بهشت برین نشست

برخاست طرفه گردی از این تیره خاکدان

این خار غم چو بر دل روح‌الآمین نشست

گل‌های لاله رنگ به دامن ز دیده ریخت

وز آن بنای عالم هستی به باد رفت

شد وحشتی که شورش محشر زیاد رفت

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ضعف محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترجیع بند

شاعر: یاسر حوتی

آرام‌تر برو که توانی نمانده است	تا آخرین نگاه زمانی نمانده است
بگذار تا که سیر نگاهت کنم حسین!	یک لحظه بعد از تونشانی نمانده است
می‌خواستم فدای تو گردم ولی نشد	بعد از شهید علقمه جانی نمانده است
تو می‌روی، پس که؟ عنان‌گیر من شود	وقتی که هیچ مرد جوانی نمانده است
این گله‌های گرگ نشستند در کمین	تا با خبر شوند شبانی نمانده است

ای نازنین برادر خوبم امان بده^۱

با یک‌نظر به خواهر زارت توان بده

او رفت و بعد شیهه اسبی غریب، ماند	شاخه شکست، رایحه عطر سیب ماند
یک‌تن به جای حضرت یوسف به چاه خفت	اما سری؛ دریغ به روی صلیب ماند
از آن همه جمال جمیل خدا؛ فقط	تصویر مات و خاکی شیب الخضیب ماند
دیگر برای بوسه شمشیر جا نبود	حتی لبان دخترکش بی نصیب ماند
در لابه لای آن همه فریاد و هلهله	تنها صدای مادری آنجا غریب ماند

ای نازنین برادر خوبم امان بده

با یک‌نظر به خواهر زارت توان بده

صحرا میان شعله صد تازیانه سوخت	پروانه‌های کوچک در این میانه سوخت
تنه‌ها نه بال نازک پروانه‌های دشت	گل‌های سرخ روسری دخترانه سوخت
یکباره کربلا و مدینه یکی شدند	پهل و دست و صورت و بازو و شانه سوخت

ای نازنین برادر خوبم امان بده

با یک‌نظر به خواهر زارت توان بده

۱. شعر ترکیب بند تا ترجیع بند شعری است که از چند غزل تشکیل شده و در پایان هر غزل یک بیت برگردان با قافیه مجزا آورده می‌شود در شعر فوق این نکته رعایت نشده بود لذا جهت رفع نقص بیت زیر اضافه گردید

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین ایزدی

نفس ناله و فریاد بریدن دارد
 پس قدِ عمهٔ سادات خمیدن دارد
 از دم خیمه به گودال دویدن دارد
 نیزه‌ای گفت به شمشیر چشیدن دارد
 دشمنت خیره شد و دید خریدن دارد^۱
 با سُم اسب روی خاک کشیدن دارد؟

در غمت پیرهن صبر دریدن دارد
 زیر بار غم تو عرش به هم می‌ریزد
 دیدن دشنهٔ بی‌رحم و سر خونینت
 جرعه جرعه می‌سرخ از بدنت جاری شد
 خاتم شاهی تو نرخ طلا می‌شکند
 این تن زخمی صد چاک به خاک افتاده

وزن شعر: مستفعلن مستفعلن مستفعلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدعباس صدرالدینی

حلقوم را آماده شمشیر می‌کرد
 بر قلب او کار هزاران تیر می‌کرد
 وقتی که دشمن، خیمه را تسخیر می‌کرد
 بر حالت اهل حرم تدبیر می‌کرد
 آیات سرخ عشق را تفسیر می‌کرد
 سنگ جفایش میزد و تکفیر می‌کرد
 بر پای فرزندش علی زنجیر می‌کرد
 گر «صدر»، کلکش بیش از این تحریر می‌کرد

نام خدا را بر زبان تقریر می‌کرد
 اشک تمنای سکینه گاه رفتن
 از فرط غیرت سوخت مغز استخوانش
 زخم فراوان بر تنش، اما به حسرت
 با خون خود از حنجر خشک بریده
 فریاد از قومی که فرزندان نبی را
 جای تسلی، دشمن از قسط قساوت
 شیرازهٔ قلب محبان پاره می‌گشت

^۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن داستان ساریان تغییر داده شد لذا پیشنهاد می‌شود بیت تغییر داده شده جایگزین بیت زیر

شاعر: جواد حیدری

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

در پی دیدار روی کیستی؟

گوئیا دلتنگ مادر گشته‌ای

غیرت الله این حرم بی‌محرم است

بوسه گاه مصطفی بوسیدنی است

قبل از آنکه بشکند آئینه‌ات

حرمله در فرصت و آمادگی است

رخصتی بوسه زخم بر روی تو

نیزه و پهلوی تو ای وای من

فکر طفلانت نباش ای مهربان

یا اخا دل‌واپس خواهر نباش

تو به فکر یک کفن باش ای حسین

کاش می‌مردم نمی‌دیدم تو را

گوئیا در فکر زینب نیستی

مات روی مادری سرگشته‌ای

می‌روی و خواهرت بی‌همدم است

یاس حلقومت اخا بوسیدنی است

سینه عریان کن ببوسم سینه‌ات

قلب تو جای سه شعبه نیست نیست

بوسه‌ای گیرم من از پهلوی تو

دست شمر و موی تو ای وای من

من بلاگردانشان هستم به‌جان

بیقرار غربت دختر نباش^۱

در پی یک پیرهن باش ای حسین

بی‌کس و بی‌یار بین اشقیا

شاعر: محمد علی گویا

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

می‌سوخت در لهیب تبی آتشین زمین

خورشید هم چو کشتی آتش گرفته‌ای

می‌ساخت پایه‌های غروری نوین زمان

آواره بود در دل دریای آسمان

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید

با عشق و با حقیقت و ایثار توأمان
جانی ز دست رفت، که ماند به جا جهان
چون کوه، در برابر دریای بیکران
یک سوی موج لشکر خونخوار و جانستان
در زیر آفتاب گدازنده، جسم و جان
یک تیر مانده بود و جهان تا جهان نشان
از پا افتاده پیر و جوان، خرد با کلان
آنجا که داده بود به نوباوگان امان!
جز این نبود مقصد آن لشکر گران
افراشت قامتی که قیامت شدی عیان
آزاده باش و توسن آزادگی بران
آن دم که می‌گذشت از این تیره خاکدان

میساخت خون و تیغ و شهامت، حماسه‌ای
مردی به پای خواست که افتد ز پا ستم
در عرصه نبرد تنی چند جان به کف
یک سوی اوج رایت و ایمان و افتخار
در نیمروز گرم، که هر لحظه میگذاخت
یک مرد مانده بود و کران تا کران عدو
از دست داده یار و برادر، پسر، سپاه
در این چنین دمی به سوی خیمه‌های او
دشمن به پیش تاخت که باید جنایتی
بر پای خواست از دل دریای پر ز خون
فریاد زد: بهوش! اگر نیست دین ترا
این آخرین پیام خداوند عشق بود

وزن شعر: مفاعن مفاعن مفاعن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اکبر لطیفیان

شبیه آئینه‌ای در برابرم باشی
بمان که مایه دل گرمی حرم باشی
تو زینت سر دوش پیمبرم باشی
به این بهانه مگر سایه سرم باشی
بمان که روشنی دیده ترم باشی

بمان که روشنی دیده ترم باشی
هوای خیمه من بی‌نگاه تو سرد است
چه شد که از ته گودال سر در آوردی
تو در بلدترین نیزه منزلت کردی
تو آفتابی و بالای نیزه هم که شده

شاعر: هادی وحیدی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

آسمان در شُرُف صاعقه‌ای سنگین بود
چه بلایی به سر آینه‌ها می‌آمد!
غم این طایفه را هیچ کسی درک نکرد
عَصَبِ تُرْدِ گیاهان به جنون می‌پیوست
تَنِ خورشید، به پابوس مُحَرَّم می‌رفت
آب، زیر عَلمِ مشک، تَرک بر می‌داشت
نای نی، تلخ‌ترین مرثیه را می‌نوشتید

نفس باد، پُر از زمزمه یاسین بود
که چهل روز و چهل شب، دلشان پُر چین بود
غم این طایفه، بر دوش فلک سنگین بود
بر لبِ دشت، فقط زمزمه آمین بود
روز، هرچند به پایان خودش بدبین بود
همه فلسفه عشق و وفا دراین بود
گرچه در کام حسین بن علی شیرین بود

شاعر: رضا جعفری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

بر نیزه تکیه داده تنهاتر از همیشه
بذر ترانه بارید از ابر خطبه‌هایش
سرنیزه‌ها شنیدند لحن تلاوتش را
سنگی ز جاهلیت پرتاب شد به سویت
پیشانی‌ات ترک خورد، آئینه موج برداشت
انگار حیدری تو مظلوم‌تر ز دیروز
معراج جمع اصداد این جاست اینکه افتاد

با چهره خماری زیباتر از همیشه
اما زمین دل‌ها صحراتر از همیشه
اما محل ندادند، اماتر از همیشه
این بار پَر گرفتگی بالاتر از همیشه
تو قطره قطره گشتی دریاتر از همیشه
انگار زینب است او زهراتر از همیشه
مجنون‌تر از همه وقت، لیلاتر از همیشه

بخش ششم:

اشعار عصر عاشورا

و شام غریبان

شاعر: حامد آقایی

قالب شعر: قطعه

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

با اینکه تشنه‌اند ولی از غم حسین
 دلسوز مردهای حرم بود زینب و
 مردان به روی نی همه دیدند پای نی
 هر کودکی به سرخی این تازیانه‌ها
 ای حرم‌له به خستگی ظهر خود بخواب
 حالا که آب از سر اصغر گذشته است
 ای کاش خواهرش نرود کاخ اگر که رفت

دیگر به شام ظهر عطش حرف آب نیست
 زین پس دلی به غصه زینب کباب نیست
 پایی برای قامت زینب رکاب نیست
 فهمیده است نام عمو هم ثواب نیست
 دیگر صدای گریه طفل رباب نیست
 گفتند آب آمده دیگر سراب نیست
 ببند که پیش رأس عزیزش شراب نیست

شاعر: حسن اسحاقی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

از خاک عطر نم‌نم باران بلند شد
 یک مشت آب هدیه برای رباب بُرد
 بابا رسید و بوسه به دستان او گذاشت
 و دید خیمه‌ها همه آتش‌فشان شده
 از پشت خارها که به آنسو نگاه کرد
 باور نکرد و بغض خودش را به باد داد
 شب بود؛ آیه آیه زمین خورد والضحی
 دختر گرفته بود دلش را که ناگهان
 وارد شدند خسته و شلاق کافری

از جای خود به شوق فراوان بلند شد
 کم کم صدای خنده طفلان بلند شد
 این خواب دختر نیست که یک‌آن بلند شد
 فریاد زد به سمت بیابان بلند شد
 خورشید سربرهنه پریشان بلند شد
 این شد که دست مرد نگهبان بلند شد
 از نی صدای حضرت قرآن بلند شد
 از خانه‌های کوفه بوی نان بلند شد
 از جا به احترام یتیمان بلند شد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناصر زارعی

داغ ها نامتنهاهی ست خدا می داند
 حال هاشان چه حالی ست خدا می داند
 کس نداند که چه داغی ست خدا می داند
 یک طرف داغ جدایی ست خدا می داند
 پیش روشن قتلگاهی ست ... خدا می داند
 حالشان حال خدایی ست خدا می داند
 جای شیرخوار چه خالی ست خدا می داند
 وای من این چه نوایی ست خدا می داند
 روی طفلی که خیالی ست خدا می داند
 شیر خواری که الهی ست خدا می داند
 عرش در آه و فغانی ست ... خدا می داند

اولین شام جدائی ست خدا می داند
 کس نداند بجز از حیّ تعالی آنشب
 واژه بی معنی و مفهوم در این داغ عظیم
 یک طرف کعب نی و تشنگی و زخم گران
 یک طرف خیمه نیم سوخته شد مأواشان
 گرچه از داغ همه پاره جگر، پژمرده
 مادری نغمه لالایی دلبنده داشت
 جگر اهل سما پاره شد از این نغمه
 باز مشغول نوازش شده و می بوسد
 نیست گهواره ولی روی دو دستش خواباند
 لب فرو بند چه دانی چه گذشته سائل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدجواد شیرازی

خون مثل چشمه بود روان از تن حسین
 حتی در آن زمان فرس دشمن حسین
 چون غیر ریگ داغ نشد مسکن حسین
 چون گل ورق ورق شده پیراهن حسین
 افتاد خواهرش به روی دامن حسین
 یک روز خوش ندید پس از کشتن حسین

خاک زمانه بر سر سینه زن حسین
 لب تشنه ماند و آه که سیراب گشته بود
 نفرین به پست بودن دنیا و قصرهاش
 از بس که نیزه ها به تنش گیر داده بود
 تا که سرش نشست نوک نی، همان زمان
 خورشید رنگ خون شد و دنیا به خود دگر

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

مگر پیدا کنم در این یم خون، گوهر خود را
سزد از خون او رنگین کنم موی سر خود را
چرا تنها سفر کردی، نبردی خواهر خود را
در این صحرا کجا گم کرده‌ای انگشتر خود را
به جان مادرت زهرا، رها کن دختر خود را
نشان زخم تیغ و بوسه‌های مادر خود را
چگونه از تو بردارم نگاه آخر خود را
که دیدی داغ عباس و علی اکبر خود را
که کردی دفن، پشت خیمه جسم اصغر خود را

ز خوناب جگر، دریا کنم چشم‌تر خود را
برم تا یادگار از این گل پرپر شده با خود
برادر! ای ز دور خردسالی همدم زینب
زمین از اهرمن پُر، ای سلیمان به خون خفته
از آن ترسم که زیر تازیانه جان دهد از کف
چگونه طاقت آوردم که دیدم بر گلوی تو
جدایی من و تو، بند از بندم جدا کرده
دو زخم‌ت مانده؛ آن یک برکمر این بر جگر، آری
صدای غربتت پُر کرد عالم را در آن ساعت

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن لطفی

چشمی تو را در این شبِ غربت نمانده است
هر چند جانِ عرضِ ارادت نمانده است
گرچه نفسِ گرفته و طاقت نمانده است
حالا که خیمه‌ای شبِ غارت نمانده است
او مانده است حیف که قوت نمانده است
عباس کو که یک رگِ غیرت نمانده است
چیزی چرا از آنهمه قامت نمانده است
چیزی به غیر رختِ اسارت نمانده است

اشکی مرا به شام مصیبت نمانده است
ما را به سخت جانی خود این گمان نبود
ما را ببخش زنده اگر مانده‌ایم باز
ما خسته‌ایم خسته‌تر از ماست دخترت
ما خسته‌ایم خسته‌تر از ماست خواهرت
ما خسته و زُباب ولی خسته‌تر ز ما
در علقمه سپاه حرم مانده روی خاک
من کربلا رسیدم و دیدم غروب شد

شاعر: حبیب چایچیان

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

خیمه‌ها می‌سوزد و شمع شب تارم شده
 ما که خود از سوز دل آتش به جان افتاده‌ایم
 پیش از این سقّای ما بودی علمدار حسین
 ای فلک جان مرا هر چند می‌خواهی بسوز
 جز غم امشب پیش ما یار وفاداری نماند
 من که شب را تا سحر بی‌خواب و سوزانم چو شمع
 بس که اشک آید به چشم خواب شب را راه نیست
 جز دو چشم هیچکس آبی بر این آتش نریخت
 گر گلستان شد به ابراهیم آتش‌ها ولی
 شعله‌های کربلا آتش به جانم زد حسان

در شب بیماری‌ام آتش پرستارم شده
 از چه دیگر شعله‌ها یار دل زارم شده
 امشب اما جای او آتش علمدارم شده
 مدتی هست از قضا دل سوختن کارم شده
 در شب تنهایی‌ام تنها همین یارم شده
 از چه دیگر شعله‌ها شمع شب تارم شده
 دود آتش از چه ره در چشم خونبارم شده؟
 مردم چشمان من تنها وفا دارم شده
 سوخت گلزار من و آتش پدیدارم شده
 آتشین از این جهت ابیات اشعارم شده

شاعر: سیدموسی سبط الشیخ

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

تیر ستم چو بر دل سلطان دین رسید
 نه طاقت سواری و نه حالت نبرد
 تنها نه این خدنگ به قلبش رسید و بس
 دشمن پیاپی آمد و دیگر مگو چه کرد
 ز آن جسم چاک چاک، عدو دست برنداشت
 جبریل بود و دید از آنان چو این ستم
 آدم فغان و ناله همی داشت در جنان

بس بی‌امان به قلب رسول امین رسید
 یکباره جسم اطهر او بر زمین رسید
 تیر دگر بر آن گلوی نازنین رسید
 دیگر مگو که زخم چنان و چنین رسید
 ضربت فزون ز حد؛ به امام مبین رسید
 زد صیحه آن چنان که به عرش برین رسید
 بارید خون ز دیده که بر ماء و طین رسید

شاعر: سیدهاشم وفایی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

شرار و زلزله بر عرش داور افتاده
محیط کرببلا پُر شده‌ست از صیاد
به هر طرف که نظر می‌کنی گلی خونین
به یک طرف تن قاسم افتاده بر صحرا
دودست بر سر خود زد چو زینب از غم دید
کنار علقمه سقای کربلا می‌دید
به موج خیز ستم، کشتی هدایت و عشق
صفای گلشن سرسبز باغ فردوس است
سزاست گر که جهان خاک غم به سرریزد
ز ناله‌های غم‌انگیز عترت یاسین
شمیم فاطمه آید مگر ز خاک حسین
گه اسیری دخت علی وفائی گفت

به فرش شورش و غوغای محشر افتاده
ز تیر حرمله هرسو کبوتر افتاده
چو گوهری‌ست که از دیده‌تر افتاده
به یک طرف تن صدچاک اکبر افتاده
به روی خاک دو دست برادر افتاده
به روی آب روان عکس اصغر افتاده
میان لُجه‌ای از خون شناور افتاده
گل همیشه بهاری که پرپر افتاده
که سرفرازترین سرو بی‌سر افتاده
شرار غم به وجود پیمبر افتاده
که باز زینب او یاد مادر افتاده
طناب ظلم به بازوی حیدر افتاده

شاعر: محمدجواد شرافت

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

خوب می‌دانست حال کودک تو بد شده
خوب می‌دانست دریای نگاه مادری
خوب میدانست ساقی مانده با یک مشک خشک
خوب می‌دانست آتش می‌چکد از ناله‌ها
خوب میدانست اینها را فرات اما دریغ

از عطش مانند یک غنچه که می‌خشکد شده
از سکوت گاهواره غرق جزر و مد شده
بارش غم بر دل طوفانی اش ممتد شده
سوزش لبهای اهل خیمه تا این حد شده
بی‌تفاوت از کنار تشنگی‌تان رد شده

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: نعیمه امامی

دختری حنجر خونین تو را دید خدا رحم کند
 ناگهان مادری از واقعه پرسید خدا رحم کند
 عطر یاس آن طرف علقمه پیچید خدا رحم کند
 شمر بر سینه تو حرمله خندید خدا رحم کند
 تیر بر پیکر بی‌جان تو بارید خدا رحم کند
 خیمه‌ها سوخت دل فاطمه لرزید خدا رحم کند
 خواهر از چشمه رگ‌های تو بوسید خدا رحم کند
 به خدا دخترک از حرمله ترسید خدا رحم کند
 روی نیزه پدرش آمد و فهمید خدا رحم کند
 خیزران بر لب و دندان تو کوبید خدا رحم کند
 نشود کودکی از مشک تو نومید خدا رحم کند

روی نیزه چه پریشان شده خورشید خدا رحم کند
 روی دستان پدر رفت که سیراب شود
 صورت ماه به پیشانی خاک افتاد و
 مادری گوشه گودال صدا زد پسر!م!
 کاش از خیمه نبیند که ز هر سوی سپاه
 اسب تو آمد و با خود خبرت را آورد^۱
 عرش خم شد نفس اهل حرم بند آمد
 خیمه‌آتش زدن و خار مگیلان به کنار
 آن قدر کنج خرابه دل ما را سوزاند
 مجلس بزم یزید و لب قرآنی تو
 حضرت ساقی عطشان! به وفایت سوگند

وزن شعر: مستفعلن مستفعلن مستفعلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدحسن بیات لو

در این بیابان یک نفر یاور نداری
 یک جای سالم در همه پیکر نداری
 اصلاً تصور کن دگر خواهر نداری
 خیز و بگو عباس آور نداری
 بگذر از این انگشت و انگشت نداری

افتاده‌ای روی زمین و سر نداری
 از بس جراحات بر تنت جا خوش نموده
 بگذار تا که جان دهم پیش تن تو
 درخیمه‌ها هر کودکی چشم انتظار است
 با من بگو پیراهن و عمامه‌ات کو؟

^۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن نام ذولجنح و مغایرت با روایات معتبر تغییر داده شد! لازم به ذکر است

شاعر: محمود اسدی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

یا ابا شام غریبان تو، حالم زار است
آتش از خیمه چو می‌رفت به بالا دیدم
در نبود تو و عباس، حرم آل الله^۱
همه اطفال تو با دیده تر خوابیدند
خار از پای عزیزان تو بیرون کردم
یکنفر پشت حرم گریه و زاری می‌کرد
سینه‌اش گشته پُر از شیر ز یک جرعه آب
اینهمه کودک و، تنها چه کنم، دشوار است
خواهرت بین حرم، یاد در و دیوار است
دست بسته شده راهی سر بازار است
همه خوردند کتک چون حرمت بی‌یار است
عمه بودن به خدا در دسرش بسیار است
وای از حال رباب تو، دلش خونبار است
همسرت بی‌علی اصغر شده و بیمار است

۱. بیت زیر به جهت انتقال بهتر معنای شعر و رعایت ادب در گفتار با اهل بیت تغییر داده شد.

یا ابا چشم تو روشن که نوامیس تو با دست بسته شده راهی سر بازار است

ضمناً بیت زیر به دلیل مستند نبودن و همچنین عدم رعایت توصیه‌های علما و مراجع حذف شد، در بحث غارت معجزها دو نکته مهم باید مورد توجه قرار بگیرد ۱- موضوع غارت معجز بر فرض بر اینکه صورت گرفته باشد با آنچه متاسفانه بصورت عام در اشعار آورده می‌شود بسیار متفاوت است، لازم است بدانیم در عرب آن زمان قسمتی از حجاب زنان (معجز)، پارچه‌ای بوده که در مقابل صورت قرار می‌گرفته و این جزء حجاب بوده است؛ همچنان که هم اکنون نیز در عراق، عربستان و بسیاری از کشورهای اسلامی این‌گونه حجاب دارند، از این‌رو حضرت زینب سلام‌الله‌علیها در خطبه‌اشان در مجلس یزید فرمودند: **وَ اَبْدَيْتَ وَجُوهَهُنَّ تَحْدُوْ بِهِنَّ اَلْاَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ اِلٰی بَلَدٍ**؛ دختران سول خدا را با صورت باز، شهر به شهر در معرض دید مردم قرار دادی! لذا آنچه در غارت معجزها مطرح است حذف این روبند صورت‌ها بوده است نه اینکه نعوذ بالله اهل بیت کشف حجاب شده‌اند همچنان که حضرت زینب سلام‌الله‌علیها هم بر همین موضوع اشاره می‌کنند که خود این نیز مصیبت بسیار بزرگ و دردناکی است ۲- گفتن و یادآوری غارت معجزها حتی در حد همان روبند صورت شایسته و سزوار اهل بیت نیست!!! آیا اگر خود ما روزی ناموسمان به هر دلیلی همچون باد و... برای لحظاتی نتوانند حجاب خود را حفظ کنند آیا دوست داریم که یکسره به ما متذکر شوند که در فلان روز چادر خواهر، مادر و یا همسرمان را باد برده و آیا ما از تکرار این حرف ناراحت نمی‌شویم؟؟ پس به هیچ وجه شایسته نیست این فاجعه تلخ را حتی بر فرض صحت آن بازگو و تکرار کنیم!!!

دور ناموس تو ای وای پر از انتظار است

از سر دختر تو چادر و معجز بردند

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ولی الله کلامی

جز صبر بر بنات علی راه چاره نیست
 امشب مؤذن نبوی در مناره نیست
 امشب به گوش نازک او گوشواره نیست
 امشب یتیم خویش ببیند دوباره نیست
 امشب نگاهبان حرم آن سواره نیست
 امشب علی کجاست که در گاهواره نیست
 امشب که شیر هست چرا شیرخواره نیست
 در سینه مخفی است غمش آشکاره نیست
 این ما و این فرات کسی در کناره نیست
 در منظرش به جز بدن پاره پاره نیست
 در راه عشق حاجت هیچ استخاره نیست
 بهر شهید بهتر از این یادواره نیست
 کردم اشاره‌ای مگر اهل اشاره نیست
 بس کن "کلامیا" دلت از سنگ خاره نیست

امشب به آسمان حرم یک ستاره نیست
 دیشب علی اکبر اذان گفت در حرم
 دیشب رقیه در بر ارباب نشسته بود
 دیشب کشید بر سر قاسم سریه دست
 دیشب به خیمه بود ابوالفضل پاسدار
 دیشب ز شیر خواره خجل بود مادرش
 دیشب رباب شیر ز فرط عطش نداشت^۱
 داغی گذاشت تیر فلک بر دل رباب
 گوید به فکر آب نباش اصغرم بیا
 زینب کنار خیمه سوزان نشسته است
 مانده به گوش صوت حسینش که رفت و گفت
 زهرا عزا به منزل خولی گرفته است
 در زیر تشنه رأس حسین خاک بر سرم^۲
 مرغان کربلا به شهیدان گریستند

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ضعف محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

امشب که شیر هست چرا شیرخواره نیست

دیشب رباب شیر به پستان خود نداشت

۲. بیت زیر به دلیل مستند نبودن داستان تنور خولی و مغایرت با روایت‌های معتبر تغییر داده شد:

کردم اشاره‌ای مگر اهل اشاره نیست

کنج و تنور و رأس حسین خاک بر سرم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: یاسر مسافر

بغضی میان سینه من جا گرفت و بعد
این دخترت بهانه بابا گرفت و بعد
ابری که روی صورت من را گرفت و بعد
آری صدای گریه زهرا گرفت و بعد
ذکر محمدا و خدایا گرفت و بعد
مویه‌کنان شد و ره صحرا گرفت و بعد
آتش به خیمه‌های تو بالا گرفت و بعد
شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل

آنجا که اشک پای غمت پا گرفت و بعد
وقتی که اسب تو بدون تو بازگشت^۱
ابری سیاه بر سر راهم نشسته بود
انگار صدای مادری دلخسته می‌رسید
همراه آن صدا تمامی کودکان
هر کس که زنده بود از اهل خیم تو
دور از نگاه علمدار لشگرت
پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: عالیہ رجبی

در فلق جا می‌گذارد پیکر خورشید را
روی خارستانی از غم دختر خورشید را
بار سنگین قیام باور خورشید را
روی بام نی طلوع دیگر خورشید را
تا ببندد دست اعجاز آور خورشید را
تیغ رعدآسای لحن خواهر خورشید را

می‌برد شب روی دستانش سر خورشید را
یک بیابان زخم در راهست و با خود می‌کشد
کاروان خسته‌ای بر شانه‌هایش می‌برد
سنگهای جهل کوفه کی تحمل می‌کند؟
حلقه زنجیر هاشان هم ندارد قدرتی
شام از یادش نخواهد بُرد حتی لحظه‌ای

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر حذف شد! لازم به ذکر است همانگونه که در کتب نفس المهموم ص ۳۳۱، وقایع الایام ص ۴۵۹، ناسخ التواریخ ص ۵۰۷، پژوهشی نو در بازشناسی مقل سیدالشهدا ص ۲۷۰ و ... آمده است تا قرن دهم هیچ نامی از ذوالجناح نیست و این نام برای اولین بار در کتاب روضة الشهداء آمده است.

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: روح الله گائینی

چشم‌هایش خبر از بارش باران دارد
 مثل هاجر به خدا سر به بیابان دارد
 او که از بعد علی حال پریشان دارد
 لای لایش خبر از داغ فراوان دارد
 بعد از این تا دم مرگ ناله و افغان دارد^۱

باز در خلوت خود شام غریبان دارد
 بیخود از خود شده و نادعلی علی سر داده
 شیر در سینه زخمی رباب آمده است
 لای لایش همه کرب و بلا را پُر کرد
 لب به هم می‌زد و جاننش همگی بر لب بود

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدمهدی سیار

چیست این دل؟ شعله‌ای از خیمه‌هایی سوخته
 که حکایت می‌کند از نینوایی سوخته
 روضه میخواند به سینه با صدایی سوخته
 پیش روی کاروان آشنایی سوخته
 بر لبانی تشنه و بر آیه‌هایی سوخته
 غرق در خون در میان بوریایی سوخته
 نسخه‌ای خطی ز داغ ماجرای سوخته
 آیه تپه‌یر می‌خواند کسای سوخته
 گل به گل دامانش آتش، دست و پای سوخته
 آتشی مکتوم از کرب و بلایی سوخته

سوختم، برخاست باز از دل نوایی سوخته
 چیست این دل؟ یک نی خاموش خاکستر شده
 بند بندش از جدایی‌ها شکایت می‌کند
 روضه میخواند ز نی‌هایی و سرهایی غریب
 روضه میخواند از آن نی، آه، آه آن نی که خورد
 این سر اینجا، چند فرسخ آن طرف تر پیکری
 دل ز هم پاشید چون اوراق مقتل، گویا
 تگه تگه در عبا آئینه روی نبی
 دختری چیده ست یک دامن گل از یک بوته خار
 بر لبم گاه از دل این آتش زبانه می‌کشد

^۱. بیت زیر به دلیل ایراد محتوایی و عدم رعایت ردیف شعر تغییر داده شد

شاعر: نعیمه امامی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

خزانِ غم به صفای بهار افتاده
و در مقابل شهزاده‌ها و اهل حرم
شنیده‌ای که غریبانه با لب عطشان
چقدر چشم حرامی پس از بریدن سر
تنی به زیر سُم اسب‌ها لگد کوب و
غریب و بی‌کفن و تشنه و سراسر زخم
خوش آن تنی که شود شرحه شرحه در ره او

نهیب شعله به آن لاله‌زار افتاده
گذار نیزه به چشمان یار افتاده
میان مقتل خون بی‌قرار افتاده
به قد و قامت آن با وقار افتاده
سری به غارت یک نیزه‌دار افتاده
به روی خاک، تن شهریار افتاده
خوش آن سری که به پای نگار افتاده

شاعر: علی انسانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

بیش از ستاره زخم و، فلک در نظاره بود
لازم نبود آتش سوزان به خیمه‌ها
می‌خواست تا ببوسد و برگیردش ز خاک
یک خیمه نیم سوخته، شد جای صد اسیر
آزاد گشت آب، ولیکن هزار حیف!
چشمی، برآنچه رفت به غارت؛ نداشت کس
یک طفل با فرات، کمی حرف زد ولی
یک رخ نمانده بود که سیلی نخورده بود
از دست‌ها می‌پرس که با گوش‌ها چه کرد

دامان آسمان ز غمش پُر ستاره بود
دشتی ز سوز سینه زینب شراره بود
قرآن او، ورق ورق و پاره پاره بود
چیزی که ره نداشت در آن خیمه، چاره بود
شد شیردار مادر و، بی شیرخواره بود
اما دل رباب – پی گاهواره بود
نشنید کس، که حرف زدن با اشاره بود
در پشت ابر، چهره هر ماهواره بود
از مشت‌ها می‌پرس که با گوشواره بود

شاعر: کریم رجب زاده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای پاره پاره پیکر قرآن! سرت کجاست؟
 فریاد «وا عطش عطشا» رفته تا کجا
 ای ماه من! که ماه تمامی عالمی
 بی‌نغمه مانده بر سر گهواره اش، رباب
 ای خواب‌گاه و بسترت آغوش فاطمه!

آه! ای سر بریده! بگو پیکرت کجاست
 سقّای کودکان تو، آب‌آورت کجاست؟
 ماه بلند قامت تو، اکبرت کجاست؟
 آن کودک نشسته به خون، اصغرت کجاست؟
 عالم فدای بی‌کسی‌ات! مادرت کجاست؟

شاعر: عباس شاه زیدی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

در کنگره عرش فرو ریخت بناها
 بر خاک تنی ماند، که آیات مقطع
 طاهّا! تو نبودی که ببینی تک و تنها
 طاهّا، چه بگویم که در آن شام غریبان
 قرآن به هم ریخته‌ات را که ندیدی
 طاهّا چه نشستی جگر فاطمه‌ات سوخت
 این نیزه نباید برود جانب زینب
 سر تاب نیاورد و نظر کرد به خواهر
 میدید چه اندازه غریب است ولی نیست
 ای معنی "یا ایّتها النفس" سر تو
 یک آیه دهان باز کن ای مصحف خاموش
 هفتاد و دو منزل نگرانی چه کشیدیم
 فرزانی که آنجاست که مجنون تو باشیم

تا از نفس افتاد جگر گوشه طاهّا
 برنیزه سری رفت، که الشمس ضحیها
 آمد به سر نور دو چشمت چه بلاها
 انگشتر خورشید کجا رفت کجاها
 در زیر سم اسب، در انبوه صداها
 لا حول ولا قوّه الا ب...الها
 سر را بستانید از این سر به هواها
 آن لحظه چه می‌گفت اخی‌ها بفداها
 این قافله را قافله سالار...سواها
 ای خون خدا، مثل خدا، لایتنها
 مگذار در این غربت و اندوه مرا...ها!
 تا می‌بردم قافله عشق کجاها
 بگذار بمانیم در این حال و هواها

شاعر: محسن صرامی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

حق در آغوش تو گریان و تو در آغوش او	صد هزاران روضه داری بیشتر سرّ مگو
هم تیمم کرده‌ای با خاک هم با خون وضو	سجده‌ای با صورت از زین کرده‌ای در قتلگاه
آیه تطهیر را تفسیر کردی مو به مو	خون اصغر را کشیدی روی صورت بارها
تو میان قتلگه با ذات خود در گفتگو	کل ذرات فلک حیرت زده محو تو‌اند
تا قیامت عالم از دست تو می‌گیرد سبو	بسکه مستی کرده‌ای در عین وحدت با خدا
قبل از اینکه او شود با پیکر تو روبرو	چشم‌های زینبت را کاش می‌بستی حسین
این هم از تأویل خونین حسین از تنفقو	ساربان با یازده انگشت رفت از کربلا

شاعر: سید هاشم وفایی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

آن یوسف شهید به تن پیرهن نداشت	افتاده بود روی زمین و کفن نداشت
سر روی نیزه بود و اثر از بدن نداشت	پیکر بدون سر به روی خاک مانده بود
خورشید هم فروغ چنین شب شکن نداشت	غرق ستاره بود تن آسمان عشق
عالم به قدر زینب کبری محن نداشت	و قتیکه عصر روز غریبی رسیده بود
آن قدر گریه کرد که تاب سخن نداشت	گلبوسه داد چون به گلوی حسین خویش
ای کاش قتلگاه دگر اهرمن نداشت	انگشتی از اشاره به خاتم فتاده بود
جز بوریا برای تن خود کفن نداشت	بعد از سه روز آن گل بی غسل و بی کفن
نیلوفری که فرصت پرپرشدن نداشت	می‌رفت تا که محو کند کاخ ظلم را
چون شمع چاره‌ای بجز از سوختن نداشت	غمنامه‌ای نوشت «وفائی» و می‌گریست

شاعر: ناشناس

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

مادری گفت بُنیّ؛ غزلی ریخت بهم
خواهری که قد و بالای برادرهایش
نیزه‌ای آمد و پهلوی اذان گوی حرم
زهر این حادثه آنقدر مذاقش تلخ است
حنجری کوچک و آنجا که عرب تیر انداخت
بدنی ریخت بهم، پیرهنی ریخت بهم

و ردیف " سر " اولاد علی ریخت بهم
همه دلخوشی‌اش بود، ولی ریخت بهم
وسط جلوه " خیر العملی " ریخت بهم
طعم شیرینی " احلی عسلی " ریخت بهم
بار معنایی ضرب المثلی ریخت بهم
مادری گفت "بُنیّ" غزلی ریخت بهم

شاعر: سیده فاطمه نوری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

خواهم نشست آینه سان در برابر
ای آفتاب بر سر سرنیزه‌ها بتاب
دشمن که حمله کرد به خیمه به خنده گفت:
اینک به سوی خیمه ما می‌کنند رو
با شعله‌های آتش و با تازیانه‌ها
گویا نشسته مادرم اندر بهشت خلد
بابا به اشک بر سر کوثر نشسته است
در قتلگاه بر سر دامن گرفته بود
می‌خواستم بیایم و از زیر نیزه‌ها
ناگه سه ساله دخترکی گریه کرد و گفت
دشمن به سویم آمده با تازیانه‌اش
قرآن بخوان که وقت سفر یاری‌ام کنی

تا بنگرم به چشم علی رزم آخرت
قرآن بخوان برای تسلائی خواهرت
زینب کجاست سید و سالار و سرورت؟
آن اسب‌های رد شده از روی پیکرت
تا تسلیت دهند به غم‌های دخترت
آغوش خود گشوده بر آن جسم بی‌سرت
سیراب کرده حنجر خونین اصغرت
آن جسم زخم خورده و مظلوم، مادرت
پیدا کنم تو را و دهم جان، برابر
عمه بیا که سوخت دلم سوخت دخترت
من می‌روم به شام به همراهی سرت
جانم فدای صوت خوش و خون حنجرت

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدجواد شیرازی

خاک عالم بر سرم دریای رحمت کشته شد
 زینت دوش نبی از جهل امت کشته شد
 عاقبت هم با لبان تشنه حضرت کشته شد
 با هزار و نهصد و چندین جراحت کشته شد
 روز عاشورا عزیز ما به ذلت کشته شد
 نصّ مقتل گفته آقا با مشقت کشته شد
 ساقی لشگر کجایی، شرم و غیرت کشته شد
 هرچه محرم داشتم، در چند ساعت کشته شد

از نفاق بی‌فضیلت‌ها، فضیلت کشته شد
 بی‌بصیرت‌ها به قصد قُرب سنگش می‌زدند
 چند عضو حضرتش از تشنگی حسی نداشت
 هرچه تیر و نیزه مانده بود رویش ریختند
 آه از آن حرفی که فرموده است مولانا الرضا
 گفته مقتل خنجری کُند از قفا با ضربه‌ها
 خواهری با دست بسته در کناره ناقه گفت:
 قاسم و عباس و جعفر، اکبر و عون و حسین

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا قاسمی

آن طرف بر نیزه‌ای دیدم سرت پیکر نداشت
 گفتم ای قصاب‌ها آخر مگر خواهر نداشت؟!
 کاتب این آیه؛ از خون، جوهری بهتر نداشت
 آه، آیا سرزمین کربلا منبر نداشت؟
 قاتلت بعد از سرت دست از تن تو بر نداشت
 پیکرت پیراهن و انگشتت انگشت نداشت
 پس غلط گفتند، اینکه خواهرت معجز نداشت
 مادرت می‌دید، جسمت را؛ ولی باور نداشت
 هیچ کس جز من خبر از نوحه مادر نداشت

پیکرت در قتلگاه افتاده بود و سر نداشت
 بی‌برادر بودی و مظلوم، گیر آوردنت
 نیزه نیزه «حا و سین و یا و نونت» سرخ شد
 خطبه‌ای می‌خواند، از شأن تو روی سینه‌ات
 سر بریدن؛ آخر کار حرامی‌ها نبود
 هیچ کس را رد نکردی از در احسان خود
 غارت کردند، اما چادرم از سر نرفت
 مثل من می‌گفت، آیا این حسین فاطمه‌ست؟!
 گوشه گودال، ذکر «یا بُنّی» می‌گرفت

شاعر: محمدرضا سروری قالب شعر: چهار پاره وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

خیمه‌ها آتش گرفته یا حسین عباس کو؟ آن علمداری که می‌داد خیمه‌ها را پاس کو؟
آن که بوده بر حریم فاطمه حساس کو؟ شیر میدان قاتل این خصم بی‌احساس کو؟

خیمه‌ها آتش گرفته از شرار کینه‌ها گرد بی‌رحمی نشسته بر رخ آئینه‌ها
بی‌کس و یاور خیام زاده زهرا شده بی‌پناهی لرزه افکنده درون سینه‌ها

شمریان دور از دو چشم اکبر و عباس‌ها آتشی افکنده‌اند بر لاله‌زار یاس‌ها
با عطش آتش گرفته خیمه پروانه‌ها وامصیبت از شکست شاخه احساس‌ها

حرم‌له این دفعه تیر آتشین می‌افکند خیمه‌های بی‌پناه را از ستون برمی‌کند
خولی بی‌عاطفه همراه زجر ددمنش دست غارت بر خیام آل عصمت می‌زند

خیمه بی‌عباس نام‌آور به یغما می‌رود هر طرف لب‌تشنه‌ای با چشم گریان می‌دود
سیلی و شلاق بی‌رحمان در این بی‌یاوری هدیه بر گلگونه‌های طفل عطشان می‌شود

کودکی آتش گرفته بانگ عمو می‌زند پنجه‌های کوفیان یورش به گیسو می‌زند
پاسبان خیمه‌ها ای حضرت ساقی بیا خنده‌های نابجا خنجر به ابرو می‌زند

یا حسین برخیز و با عباس نام‌آور بگو خیمه‌ها تنها شده، ای مهربان سقا عمو
دیده بر راه تو هستند کودکان فاطمه خیمه‌ها را کن حفاظت از سپاه کینه‌جو

در کجا ماندی که بی تو خیمه‌ها را یار نیست؟ در حریم مصطفی جز لشکر اغیار نیست
ضرب سیلی روی نیلی در حرم گاهان بین کودکان را یآوری جز عابد بیمار نیست

سروری از بی‌پناهی‌ها به دشت بی‌کسی یا ابوفاضل کجایی کی به دادم می‌رسی؟
شعر غم با گریه برگوهر محرم در عزا از ستیز آب و آتش موسم بی‌مونس

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: سید مهدی حسینی

این دلم در کربلای سوخته	قلبها چون خیمه‌های سوخته
دوست دارم من بسوزم ای خدا	یاد طفلان غریب کربلا
دختری در بین صحرا می‌دود	گوئیا در کوچه زهرا می‌دود
آه می‌آید صدای اسبها	جسم‌ها در زیر پای اسبها ^۱
دستهای بی‌حیا و بی‌شرف	کرده رخسار یتیمان را هدف
تازیانه بر کجا آید فرود	نیزه‌ها بر شانه‌ها آید فرود
از میان آتش افروخته	می‌رسد بوی شقایق، سوخته
آسمانی بی‌ستاره گشته است	گوشها بی‌گوشواره گشته است
ای فدای چهره‌های سوخته	چشمهای سوی عمه دوخته
زینب کبری چه سازد ای خدا	یک طرف بیمار و یکسو بچه‌ها
با تن خسته کند راز و نیاز	روی خاکستر نشسته در نماز
با قنوت خسته اش غوغا کند	اقتدا بر مادرش زهرا کند

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انطباق مطالب با روایات مستند و معتبر و انتقال بهتر معنای شعر، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: محمود ژولیده

خیمه‌ها سوخته، جمعی ز حرم آواره
اینطرف خواهری از داغ عزیزش پرپر^۱

اینطرف جسم امامیست به خیمه سوزان
اینطرف خرمن آتش به تن آل الله
اینطرف جمله شهیدان خدا بی‌کفند
اینطرف خیمه اطهار بسوزد چون شمع
اینطرف آه دل از هر جگری بالا رفت
اینطرف زمزمه حصر و اسارت آید
این طرف خاک نشینند اسیران پُراه
این طرف پیکر عریان اباعبدالله
این طرف زیر سم اسب امامی مظلوم
طی کند ناله کنان هر طرفِ گودالی
یا که مادر کند از دختر خود دلداری
انتقام است فقط مَرهم غمها مهدی

زیر نور کمی از ماه، بدن‌ها پاره
آنطرف تر تن هجده گل زهرا بی‌سر
آنطرف نعش امامی ته مقتل، عریان
آنطرف ریخته هر سو بدن ثارالله
آنطرف تر همه کشته شده‌ها محترمند
آنطرف خیمه کفار مرتب شده جمع
آنطرف بر سر هر نیزه سری بالا رفت
آنطرف همه‌همله و غارت آید
آنطرف صدر نشینند امیران سپاه
آنطرف جایزه دارند سپاهی گمراه
آنطرف لشگری از غیرت و مردی محروم
وای از حال دل فاطمه، با چه حالی
زینب آمد که کند مادر خود را یاری
تسلیت صاحب عزا، یوسف زهرا، مهدی

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم با توجه به ضعف محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت و به منظور انتقال بهتر معنای شعر و حفظ بیشتر حرمت اهل بیت که مهم ترین وظیفه هر مداح است بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

روز عاشورا است یا آغاز روز محشر است
 جسم هفتاد و دو ثار الله، بر روی زمین
 ماه زهرا، می‌درخشد بر فراز نیزه‌ها
 غرق خون، پیراهن یک سیزده‌ساله پسر
 یک جوان، گردیده جسمش، چاک چاک و ریز ریز
 نه خدایا این محمد نیست، من نشناختم
 غنچه‌ای بینم به روی شانه خون خدا
 از گل لبخند و از خون گل‌ویش یافتم
 از کنار علقمه آید صدای فاطمه
 شاخه یاسی، در این صحرا شده نقش زمین
 ای جوانان بهشتی، رو در این صحرا کنید
 حر، علی، عباس، عبدالله، وهب، قاسم، حبیب
 لاله‌ها در خاک برگردید یا پرپر شوید
 در کنار قتلگه با هم، زنی را می‌زنند
 نیزه‌ای در دست خولی، خنجری در دست شمر
 خون زند فواره از زخم بریده خنجری
 میثم انصاف کجا رفته است بس کن، لال شو

آسمان دود و زمین، مانند کوه آذر است
 برفراز نیزه، چون خورشید تابان یک سر است
 یا که خورشید است و یک نی از زمین بالاتر است
 شعله آتش، بلند از دامن یک دختر است
 وای بر من، وای بر من، این جوان، پیغمبر است
 این امید یوسف زهرا، علی اکبر است
 غنچه نشکفته‌ای، کز باغ گل، زیباتر است
 مهر طومار حسین است این علی اصغر است
 در غم عباس خود، گریان به جای مادر است
 دست عباس است این یا دست‌های حیدر است
 جان به کف یاری کنید، آقایتان بی‌یاور است
 حنجر مولایتان لب تشنه، زیر خنجر است
 لاله‌های فاطمه، هم غرقه خون، هم پرپر است
 این همان دخت علی، ناموس حی داور است
 یک بدن افتاده، دورش یک بیابان لشکر است
 روی هر زخمش، نشان بوسه یک خواهر است
 هر کلامت بر دل زهرا، شراری دیگر است

شاعر: سیدحسن رستگار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

اسب شاه آمد و احوال به هم ریخته‌اش^۱ ریخت بر هم حرم از یال به هم ریخته‌اش

صیحه زد زینب از اقبال به هم ریخته‌اش کربلا مانده و گودال به هم ریخته‌اش

می‌دود زینب و می‌دید سنان می‌آید

شمر در معرکه لبخند زنان می‌آید

بین گودال شهنشاه جهان افتاده دور او نیزه و شمشیر و کمان افتاده

سبط خاتم ولی از تاب و توان افتاده چشم نرگس به شقایق نگران افتاده

وا علیا پسر فاطمه تنها مانده

وا نبیّا وسط عهد شکن‌ها مانده

بیرهن چاک و بدن چاک و پُر از زخم تنش یک نفر آمده انگار سر پیرهنش

از دم تیغ به هم ریخته نظم بدنش نانجیب تیر جفا را تو مزن بر دهنش^۲

اشکها موج فشان بر دل ساحل بزنی

من چه گویم خودتان سر به مقاتل بزنی

شمر با خویش در آن باغچه خنجر آورد پنجه‌اش را طرف زلف صنوبر آورد

نالۀ اهل حرم را به فغان در آورد وای از آنچه که او بر سر حنجر آورد

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر تغییر داده شد! لازم به ذکر است همانگونه که در کتب نفس المهموم ص ۳۳۱، وقایع الایام ص ۴۵۹، نسخ التواریخ ص ۵۰۷، پژوهشی نو در بازشناسی مقل سیدالشهدا ص ۲۷۰ و ... آمده است تا قرن دهم هیچ نامی از ذوالجناح نیست و این نام برای اولین بار در کتاب روضة الشهداء آمده است.

ذوالجناح آمد و احوال به هم ریخته‌اش ریخت بر هم حرم از یال به هم ریخته‌اش

۲. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور تطابق بیشتر با روایات معتبر و انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

از دم تیغ به هم ریخته نظم بدنش با عصای خودت ای پیر تو دیگر مزنش

امتحان سر شده و وقت قبولی شده است

حل این مسئله هم قسمت خولی شده است

سر و سامان جهان بر سر نی رفت سرش پا به پایش به سر نیزه می‌آید پسرش

میخورد تاب در اطراف سر او قمرش این سفر کرده خدایا به سلامت سفرش

مادر از دور به دنبال سرش می‌آید

بعد از اینها چه به روز پسرش می‌آید؟

شاعر: میلاد یعقوبی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن
باور نمی‌کنم سر نیزه سرت بُود	این تکه‌پاره‌ها به زمین پیکرت بُود	
باید کفن به وسعت صحرا کنم تو را	هر جا نظاره می‌کنم بدن اطهرت بُود	
باور نمی‌کنم که تو باشی برادرم	تنها میان دشمن دون خواهرت بُود	
حالا که روی نیزه شدی پس نگاه کن	باران خنجر است که بر حنجرت بود	
باور نمی‌کنم که به انگشت ساربان	ای جان من فدای تو انگشتت بُود	
باور نمی‌کنم که دو دست کنار آب	دستان ساقی حرم لشگرت بُود	
باور نمی‌کنم که به دستان خونی‌ات	شش ماهه ی بریده گلو اصغرت بُود	
ای از قفا بریده سرت را عدوی تو	سمت کدام خیمه نگاه ترت بُود	
باور نمی‌کنم که چو تسبیح وا شده	این پیکر تنیده به خون اکبرت بُود	
قدری اذان بگو که نگویند خارجی است	زیرا کنار رأس تو پیغمبرت بُود	
در این طرف نظاره مکن ای برادرم	آتش گرفته موی سر دخترت بُود	
باور نمی‌کنم که به گودال قتلگاه	این خانم خمیده‌ترین مادرت بُود	

شاعر: حسن لطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیل فاعلاتن مفاعیل فاعلن

بگو چه چاره کنم این هزار ماتم را
 یکی یکی همه خیمه‌ها در آتش سوخت
 کمان حرمله من را رباب را خم کرد
 امان دهند اگر، خواهر تو می‌ریزد
 به زیر آتش خیمه تن شهیدان ماند
 نشست خیمه‌ای از شعله بر سر طفلت
 صدای ضجه هشتاد و چند خانوم است
 اگر چه سعی نمودم فقط مرا بزنند

هزار و نهصد و پنجاه زخم در هم را
 که من شروع کنم روضه محرم را
 چگونه صاف کنم بی‌تو قامت خم را
 به روی معجر خود خاکهای عالم را
 نشد که جمع کنم پاره‌های مبهم را
 بگو چه چاره کنم «عمّه سوختم» را
 که گرد خویش ندیدند هیچ محرم را
 خدا بخیر کند ضربه‌های محکم را

شاعر: سیدهاشم وفایی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

آتش زدن به خیمه ز بس ظالمانه بود
 تاکس میان خیمه نسوزد با اشک و آه
 سیلی امان نداد به طفلان خسته جان
 مقصود خصم کشتن آل رسول بود
 شرمم گشت که فاش بگویم ولی بپرس
 بُردند از خیام حرم دشمنان دین
 وقتی شکست سینه مولا ز سُم اسب
 زینب به یاد توصیه‌های حسین خود
 زان پس چراغ عشق وفائی نشد خموش

صحرای کربلا همه غرق زبانه بود
 زینب میان خیمه و آتش روانه بود
 رخسار کودکان همه پُر از نشانه بود
 سیلی و تازیانه زدن‌ها بهانه بود
 از لاله‌های گوش چرا خون روانه بود
 گهواره‌ای که جلوه طفلی یگانه بود
 آوای واحسین به لبها ترانه بود
 گرم نماز و ذکر دعای شبانه بود
 سرهای روی نیزه چراغ زمانه بود

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

عالم همه محزون و پریشان حسین است
از خون جگر لاله فشانید که امشب
نازل شده قرآن همه در منزل «خولی»^۱
دریا جگرش سوخته و آب شده، آب
ای باد به زخم تن اکبر که رسیدی
زینب نگهش بر قد خم گشته زهرا
صحرای بلا گشته پُر از لاله و ریحان
در تشنگی روز جزا چشمه کوثر
از بس که کریم است کریم است کریم است
ترسم که به آتش بکشاند همه جا را

شام است ولی شام غریبان حسین است
در مقتل خون، فاطمه مهمان حسین است
یا کوفه پر از نغمه قرآن حسین است؟
لب تشنه لعل لب عطشان حسین است
آهسته بزن بوسه که این جان حسین است
زهرا نگهش بر تن عریان حسین است
گل‌هاش همه زخم فراوان حسین است
چشمی ست که می‌گرید و گریان حسین است
در مقتل خون شمر، ثناخوان حسین است
میثم که پر از شعله سوزان حسین است

شاعر: سیدپوریا هاشمی

قالب شعر: قطعه

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

دیدي شکست حرمت پنجاه ساله‌ام
دستی که بوسه میزدیش صبح و ظهر و شام
من خسته نیستم ز صدا کردنت ولی
دست غریبه‌ای به نخ معجرم نخورد
من با لباس مشکي و اینها لباس نو
دسته گلت به بوتۀ خاری پناه برد

دیدي نماز نافله من نشسته شد
بین طناب شمر ز نازاده بسته شد
آنقدر زد سنان به تنم تا که خسته شد
اما سه چهار جای سرم بد شکسته شد
یعنی عزای دختر زهرا خجسته شد
لشگر برای یافتنش چند دسته شد

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به دلیل مستند نبودن موضوع مطبخ خولی و به منظور انطباق مطالب با روایات مستند و معتبر و انتقال بهتر معنای شعر، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.
نازل شده قرآن همه در مطبخ «خولی»
«یا کوفه پر از نغمه قرآن حسین است؟»

شاعر: فرشید یار محمدی قالب شعر: ترجیع بند وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

غروب بود هراسی به خیمه گاه افتاد غروب بود که در بین قتلگاه افتاد^۱
 نگاش سمت حرم بود و بر زمین می خورد پناه اهل حرم بود و بی پناه افتاد
 و هاتفی که صدا زد نبرد مغلوبه ست و لشکری که به سمت تنش به راه افتاد
 و آه مادری بالا گرفت تا اینکه مسیر شمر حوالی قتلگاه افتاد

حسین در دل مقتل دست و پا می زد

به ناله زینب او و ا محمد می زد

نوشته اند به گودال هم دعا می کرد مسیر توبه برای سپاه و می کرد
 نوشته اند که زینب به قتلگاه آمد و این خودش طلب اوج روضه را می کرد
 رسید و دید سپاهی گرفته اطرافش چه صحنه ای به دل خواهرش چه ها می کرد
 هنوز امید به این داشت تا ره اش کنند چقدر بابت این امر یا خدا می کرد
 ولی تمام امیدش گرفت رنگ خزان همین که دید سنان نیزه دست و پا می کرد
 چقدر روضه گودال با سنان سخت است و کاش قبل سنان شمر سر جدا می کرد

حسین در دل مقتل دست و پا می زد

به ناله زینب او و ا محمد می زد

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر تغییر داده شد! لازم به ذکر است همانگونه که در کتب نفس المهموم ص ۳۳۱، وقایع الایام ص ۴۵۹، ناسخ التواریخ ص ۵۰۷، پژوهشی نو در بازشناسی مقل سیدالشهدا ص ۲۷۰ و ... آمده است تا قرن دهم هیچ نامی از ذوالجناح نیست و این نام برای اولین بار در کتاب روضه الشهداء آمده است

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید نیما نجاری

تصویر می‌شوند برایم لهوف‌ها
 با چکمه آمدند به گودی کسوف‌ها
 انگشت‌ترت کجاست غریب رئوف‌ها؟!
 والشمر جالس... و بعدش سیوف‌ها
 واویلتا لشدت قتل الطفوف‌ها
 وقت اداء حلقی بعضی حروف‌ها

وقت اداء حلقی بعضی حروف‌ها
 مقتل نوشت جای «اذا الشمس کورت»
 باید مرتبت کنم ای شاه بی‌سپاه
 پیراهنت؛ تنت؛ دهننت؛ ریخته بهم
 نیزه مجال حرف زدن را به تو نداد
 گودال را به ولوله انداخت خواهرت

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا باقریان

و چشمان ترش آتش گرفته
 تمام پیکرش آتش گرفته
 که موی دخترش آتش گرفته
 بمیرم معجرش آتش گرفته
 گلوی اصغرش آتش گرفته
 که یاس پرپرش آتش گرفته
 صدای مادرش آتش گرفته
 نگاه خواهرش آتش گرفته
 نفس در حنجرش آتش گرفته
 یکی بال و پرش آتش گرفته

یکی بال و پرش آتش گرفته
 ز سوز تشنگی در بین خیمه
 بگوئید از نجف حیدر بیاید
 میان خیمه‌ها ای داد بی داد
 یکی در خیمه‌ها دنبال آب است
 تمام هستی‌اش رفته به غارت
 از آن تیری که رأسش را جدا کرد
 و در گودال زیر دشنه می‌دید
 همه دیدند، از خیمه چگونه
 کنار جسم عریان برادر

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

شاعر: مهدی جهاندار قالب شعر: غزل

دل زینب فدایت پا برون از خیمه نگذاری
 بگو صد بار دیگر «رَبِّ خَلِّصْنَا مِنَ النَّارِ»
 که فردا باز فردا یوسف تنهای بازاری
 تو بیمار حسینی، راست می‌گویند بیماری
 ملائک بر سر سجاده‌ات جمع اند بسیاری
 و یا سبحانک اللَّهُمَّ خَلِّصْنَا مِنَ النَّارِ

زمین کربلا تب دارد آیا، یا تو تب داری؟
 بخوان در نیمه شب‌هایم «الهی لا تُؤدِّبْنی»
 غل و زنجیر بر گردن چهل منزل بیا با من
 تو تب‌دار ابا الفضلی که سقا بود و عطشان بود
 تو را هر روز عاشوراست، یا سبوح یا قدّوس
 الهی یا الهی سیدی ربّی و مولایی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علیرضا شریف

خورشید را مُقَطَّعُ الْأَعْصَا گذاشتند
 بر مُصَحَفِ شریفِ تنش پا گذاشتند
 داغی عجیب بر دلِ زهرا گذاشتند
 جایی برای تاختن آیا گذاشتند؟
 سهمی برای زینب کبری گذاشتند؟
 آتش مگر به گیسوی حورا گذاشتند؟
 با ترس و لرز پای به صحرا گذاشتند
 بی‌داد کینه را به تماشا گذاشتند
 در خیمه‌ها به معرضِ یغما گذاشتند
 حتی میان خود سر دعوا گذاشتند
 و ما بقیِ ظلم به فردا گذاشتند

شمشیر و تیغ و نیزه خود را گذاشتند
 وحشی شدند و موقع تقسیم غارتش
 چرخ زدن با سر بر نیزه رفته‌اش
 دیگر به نعل تازه زدن احتیاج بود؟
 از قتل‌گاه راضی و دستِ پُر آمدند
 لرزید عرش اعظم و بارانِ خون چکید
 زینب به گریه گفت عَلِیْکِنَّ بِالْفِرَارِ
 شمشیر، کعبِ نی و سنان تازیانه شد
 از روسری گرفته و تا گوشواره را
 خورجین به دست‌ها سر یک ذره بیشتر
 مستِ غرور لشکرِ عشرت عقب کشید

شاعر: فاضل نظری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

با لبان تشنه آن ساعت که افتادی به خاک
 مشک دور از دست گریان است و قدری دورتر
 عِنْدَمَا كُلُّ يَرْوَنَ الْمَوْتَ أَحْلَى مِنْ عَسَلٍ
 كُلُّ مَنْ فِي الْمَوَكِبِ قَالَ خُذْنِي يَا سَيُوفٍ
 يَلْمَعُ النُّورَ الَّذِي سَمَاءُ مَصْبَاحِ الْهُدَى
 داوری عادل تر از تاریخ در تاریخ نیست

لَمْ تَقُلْ شَيْئًا سِوَا: قُمْ يَا اخَا! أَدْرِكْ اخَاكَ!
 مانده بر صحرا لبی خندان و جسمی چاک چاک
 خاک گلگون را نمی‌شویند جز با خون پاک
 تشنگان عشق را از جان فدا کردن چه باک؟
 تا قیامت می‌درخشد این چراغ تابناک
 نور هرگز در شب ظلمت نمی‌گردد هلاک

شاعر: هادی ملک پور

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

دستان باد موی تو را شانه می‌کند
 از داغ جانگداز جبین شکسته‌ات
 رگهای حنجر تو به گودال گوئیا
 ذبح‌ت عظیم بود و زبان مرا برید
 از آتش خیام حرم دشت روشن است
 باور نمی‌کنم به خدا باغ لاله را
 باد خزان چه حمله نامردمانه‌ای
 زینب که گیسویش زمصیبت سفید شد
 حالا که نام دخت علی بر لبم نشست
 هر روز و هرکجا که به بن بست میرسم
 گاهی دلم برای حرم تنگ می‌شود
 باران چه با زمین عطشناک کرده است

خون بر دل پیاله و پیمانه می‌کند
 زخمی عمیق بر جگرم خانه می‌کند
 با دوست، گفتگوی صمیمانه می‌کند
 حالا ببین چه با دلِ دُرَدانه می‌کند
 این شعله‌ها چه با گل و پروانه می‌کند
 دست عدو شبیه به ویرانه می‌کند
 بر ساقه شقایق و ریحانه می‌کند
 گیسوی دختران تو را شانه می‌کند
 غم‌های عالمی به دلم لانه می‌کند
 دل را نصیب رزق کریمانه می‌کند
 گاهی هوای مستی میخانه می‌کند
 عشق حسین با من دیوانه می‌کند

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اصغر یزدی

سر را جدا نموده و تن را گذاشتند
جایی برای بوسه زهرا گذاشتند؟؟
نزدیک عصر بود تنت جا گذاشتند
بر روی خاک در دل صحرا گذاشتند
پیراهنت برای تماشا گذاشتند
در همجواری سر سقا گذاشتند
رأس به خون خضاب تو بالا گذاشتند

راوی نوشت روی تنت پا گذاشتند
آقا بگو که بی‌صفتان روی پیکرت
نزدیک عصر بود که زینب اسیر شد
رفتند و پیکر همه هست فاطمه
بخشیدی از کرامت خود هرچه داشتی
خیز و ببین که رأس علی اکبر تورا
تا خون کنند جان و دل زینب تورا

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید هاشم وفایی

صحرای کربلا همه غرق زبانه بود
زینب میان خیمه و آتش روانه بود
رخسار کودکان همه پر از نشانه بود
سیلی و تازیانه زدن‌ها بهانه بود
از لاله‌های گوش چرا خون روانه بود
گهواره‌ای که جلوه طفلی یگانه بود
آوای وا حسین به لبها ترانه بود
گرم نماز و ذکر دعای شبانه بود
سرهای روی نیزه چراغ زمانه بود

آتش زدن به خیمه ز بس ظالمانه بود
تاکس میان خیمه نسوزد به اشک و آه
سیلی امان نداد به طفلان خسته جان
مقصود خصم گشتن آل رسول بود
شرمم گشود که فاش بگویم ولی بپرس
بُردند از خیام حرم دشمنان دین
وقتی شکست سینه مولا ز سُم اسب
زینب به یاد توصیه‌های حسین خود
زان پس چراغ عشق وفائی نشد خموش

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

شام است ولی شام غریبان حسین است
در مقتل خون، فاطمه مهمان حسین است
یا کوفه پُر از نغمه قرآن حسین است؟
لب تشنه لعل لب عطشان حسین است
آهسته بزن بوسه که این جان حسین است
زهر را نگهش بر تن عریان حسین است
گل‌هاش همه زخم فراوان حسین است
چشمی ست که می‌گرید و گریان حسین است
در مقتل خون شمر، ثناخوان حسین است
میثم که پُر از شعله سوزان حسین است

عالم همه محزون و پریشان حسین است
از خون جگر لاله فشانید که امشب
نازل شده قرآن همه در منزل «خولی»^۱
دریا جگرش سوخته و آب شده، آب
ای باد به زخم تن اکبر که رسیدی
زینب نگهش بر قد خم گشته زهرا
صحرای بلا گشته پُر از لاله و ریحان
در تشنگی روز جزا چشمه کوثر
از بس که کریم است کریم است کریم است
ترسم که به آتش بکشاند همه جا را

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سعید خرازی

جز سنان و نی و خنجر، چمنی نیست تو را
تو که انگشت نداری، یمنی نیست تو را
حال غارت شده‌ای، پیرهنی نیست تو را
جز من و مادرمان، سینه‌زنی نیست تو را
تا رسیدم به تو دیدم، بدنی نیست تو را
ورنه جز خاک بیابان، کفنی نیست تو را

غیر از این خاک بلاکش، وطنی نیست تو را
گفتم از خاتم انگشت تو را بشناسم
تو پس از قتل حسن، گفתי غارت زده‌ام
استخوان‌های تنت مثل دلت نرم شده
بسکه اسب از بدنت رد شده چون خاک شدی
بوریا بود بهانه، که بدن جمع شود

۱. موضوع مطبخ خولی در کتب معتبر نیامده است بلکه گفته شده سر مطهر امام را در زیر تشت قرار داد نه تنور خانه لذا بیت زیر

«یا کوفه پر از نغمه قرآن حسین است؟»

نازل شده قرآن همه در مطبخ «خولی»

تغییر داده شد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناشناس

نفرین به کوفیان که درین لشکرند، حسین!
 سردارهای عشق، چرا بی‌سرند؟ حسین!
 دلواپس گلوی علی اصغرند، حسین!
 سیم و زر و حکومت ری می‌خرند، حسین!
 آنها که دزد جامه و انگشترند، حسین!
 فردا شغال‌های صف محشرند حسین!
 این دستها! که ساقی آب آورند، حسین!

نفرین به نیزه‌ها که تو را می‌برند، حسین!
 آه از غروب روز دهم، این چه مغربی ست
 این چشمهای حضرت عباس... (یا قمر)
 سر می‌برند مدعیان امور دین
 بادا حرامشان همه روزهای عمر
 این اسب‌ها که روی تن ماه می‌دوند
 دیدی که پا به پای عطش‌هات آمدند؟

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: جودی خراسانی

یا بر او بندند آب و منع از نانش کنند
 یا صلات جمعه جمع آیند و قربانش کنند
 یا به وقت جان سپردن سنگ بارانش کنند
 یا به نوک نی سر چون ماه تابانش کنند
 یا میان آفتاب گرم عریان‌ش کنند
 یا ز سم اسب کین با خاک یکسان‌ش کنند
 یا که دست او جدا از جسم بی جانش کنند
 یا کنیزی خواهش از اطفال حیرانش کنند
 چوب کین گیرند و قصد در دندانش کنند

نامه بنوشتند تا در کوفه مهمانش کنند؟
 نامه بنوشتند بر آن کعبه کارندش نماز
 نامه بنوشتند تا ساینده سر بر مقدمش
 نامه بنوشتند کاندرا راه او جان بسپرند
 نامه بنوشتند تا در سایه‌اش دارند جای
 نامه بنوشتند تا در خاک پایش سر دهند
 نامه بنوشتند تا در بیعتش آرند دست
 نامه بنوشتند کارندش غلام از مصر و شام
 جودیا نشنیده‌ام رأسی که از تن شد جدا

شاعر: پوریا باقری	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

نگاه خسته زینب، به دشت عاشورا تمام شد، همه رفتند، او فقط مانده نشسته گوشه خیمه، عزیز جان حسین دوید سوی بیابان و لطمه ها میزد نشست بر لب گودال و با خودش میگفت ز فرط گریه، سرش را گرفت با دستش خدا بخیر کند، اضطراب زینب را	نفس نفس زد و افتاد، دختر زهرا میان خیمه ای از دود و آتش و زن ها رمق نمانده برای عقيله طاهها برادرم، چه کنم من در این غم عظماء؟ حسین... بر که سپاری تو خواهر خود را؟ شنید ناله جانسوز حضرت لیلا چقدر در دسر و یک زن تک و تنها

شاعر: خسرو احتشامی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

گیسوی خورشید می لغزید، روی خیمه ها آب، پای تپه ها می شست، زخم دشت را آسمان آرام در شط شقایق می نشست شهریار عشق، در گرم بیابان خفته بود گرد را سر تا به پا آغوش، استقبال کرد شیهه ای خونین شنید و از حرم بیرون دوید اسب، رنگین یال و تنها بود، تنها تر ز کوه ساربانان در جرس، زنگ اسارت داشتند کاروان، آلاله ها را برد و شب مهتاب دید	خون و آتش می تراوید از سبوی خیمه ها از شرار تشنگی، پُر بود جوی خیمه ها ارغوان، می ریخت در جام وضوی خیمه ها اسب با زین تهی می رفت، سوی خیمه ها آفتابی شعله پوش از روبه روی خیمه ها شوق را عرشی غزال آیه بوی خیمه ها خاک شد با گام رجعت، آرزوی خیمه ها بال می زد بغض غیرت، در گلوی خیمه ها نخل سبز بی سری، در جست و جوی خیمه ها

شاعر: سید عباس صدرالدینی قالب شعر: غزل وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای موج از عشیره طوفان چه می‌کنی؟ ^۱	با این همه اسیر پریشان چه می‌کنی؟
ای وارث قبیلۀ گل‌های سر جدا	با غنچه‌های سر به گریبان چه می‌کنی؟
ای معنی صلابت و ایمان، ای سترک	با پیکری که مانده به میدان چه می‌کنی؟
بانوی پاره پاره جگر، از غم حسین ^۲	با این همه جراحت پنهان چه می‌کنی؟
دریا دل خمیده کمر، از غم فراق	با شعله‌های سرکش هجران چه می‌کنی؟

شاعر: مهدی زنگنه قالب شعر: غزل وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

بنویسید که جز خون خبری نیست که نیست	به تن این همه سردار سری نیست که نیست
بنویسید که خورشید به گودال افتاد	و پس از شام غریبان سحری نیست که نیست
آتش از بال و پر سوخته جان میگیرد	زیر خاکستر ما بال و پری نیست که نیست
یک نفر سمت مدینه خبرش را ببرد	پس از این ام‌بنین را پسری نیست که نیست
یا به آن مادر سرگشته بگوئید: نگرد	چون ز گهواره اصغر اثری نیست که نیست
تازیانه به تسلا ی‌تیمی آمد	تازه فهمید که دیگر پدری نیست که نیست

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ضعف محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

ای مرغ از عشیره ی طوفان چه می‌کنی؟ با این همه اسیر پریشان چه می‌کنی؟

^۲. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انطباق مطالب با روایات مستند و معتبر و انتقال بهتر معنای شعر، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

یک آه از لب نشینیدند دشمنان با این همه جراحت پنهان چه می‌کنی؟

شاعر: سید محمد جوادی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

کودک میان خیمه دلش بیقرار آب
چندین بنفشه بین حرم رو به قبله، حیف
چشمان دخترک به سوی نهر علقمه است
لب را به شیکوه باز نمود و به گریه گفت
گر تشنه لب به خیمه بمیرد برادرم
وقتی خبر رسید عمو تشنه شد شهید

اما به دست دشمن سرکش مهار آب
بی سر میان معرکه خفته سوار آب
یعنی که می‌کشد به خدا انتظار آب
با ما نبود جان پدر این قرار آب
گردد سیاه در دو جهان روزگار آب
دیگر نبود بر لب دختر شعار آب

شاعر: محمد رضا تقی دخت

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

چه تنها می‌روی غمگین، به سوی خیمه‌ها، برگرد
نمی‌دانم چه در سر داری، اما خوب می‌دانم
تو با این چشمها، این چشمهای خیس و خون‌آلود
چه خواهی داد پاسخ؟ پرسش اهل حرم این است
گلویی تشنه بر بالای نی شوق اذان دارد
و آن سوتر صدایی مبهم، اما آشنا جاری است
تو را تن پوشی از زخم است و درمیدان تنی صد چاک

پریشان بال، زخمی، قاصد خون خدا، برگرد
که در می‌مانی آنجا از جواب بچه‌ها، برگرد
به آتش می‌کشی چشمان اهل خیمه را، برگرد
«چرا برگشتی از هنگامه، کو بابای ما؟» برگرد
معطر گشته دشت از این اذان آشنا، برگرد
گلی گم کرده زینب در میان نیزه‌ها، برگرد
که مرهم می‌نهد این زخم‌های کهنه را؟ برگرد

شاعر: سعید بیابانکی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

پرده بر می‌دارد امشب، آفتاب از نیزه‌ها
می‌شناسی این همه خورشید خون‌آلود را
کهکشان است این بیابان، چون که امشب می‌دمد

می‌دمد یک آسمان خورشید ناب از نیزه‌ها
آه! ای خورشید زخمی! رخ متاب از نیزه‌ها
ماهتاب از نیزه‌ها و آفتاب از نیزه‌ها

ریگ ریگش هم گواهی می‌دهد روز حساب
یال‌هایی سرخ و تن‌هایی به خون غلتیده است
آرزوی آب هم اینجا عطش نوشیدن است

کاین بیابان، خورده زخم بی‌حساب از نیزه‌ها
یادگار اسب‌هایی بی‌رکاب از نیزه‌ها
خواهد آمد العطش‌ها را جواب از نیزه‌ها

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلا

قالب شعر: مثنوی

شاعر: پرویزیکی حبیب بیگی

غروب بود و افق حرف‌های گلگون داشت
غروب بود و غریبانه خیمه‌ها می‌سوخت
نسیم، گیسوی خون را دمی تکان می‌داد
دل شکسته زینب شکسته‌تر می‌گشت
فتاده بود ز اوج فلک، ستاره عشق
ستاده اسب و شکوه سواره را کم داشت
در آن غروب که آیات عشق شد تفسیر
حماسه بود که از بطن خاک و خون می‌رُست
به روی دست و سر و پای، باره می‌راندند
نبود دست که گیرد، ستاره در آغوش
نبود دست که بیرون ز زخم آرد تیر
سوار آب چو پرواز را تجسم کرد
ز خون لاله تمام کرانه رنگین بود
هزار زخم به عبرت چو چشم وا مانده است
فراز با همه قامت فرود آمده بود
صدای سوگ ز محمل به آسمان می‌رفت

ز تیر فاجعه زینب دلی پر از خون داشت
کرانه چشم بدان خون بیکران می‌دوخت
به این بهانه گل زخم را نشان می‌داد
چو چشم طفل، به سودای آب بر می‌گشت
شکسته بود به یک گوشه گاهواره عشق
افق به رنگ شقایق، لباس ماتم داشت
در آن دیار که رویای اشک شد تعبیر
سرشک بود که زخم ستاره را می‌شست
هزار باره به جسم ستاره می‌راندند
میان تیر، تن پاره پاره در آغوش
به خیمه آب رساند اگر گذارد تیر
چه صادقانه بدان زخم‌ها تبسم کرد
خمیده بود افق بسکه داغ سنگین بود
که عشق بی‌سر و دست و کفن رها مانده است
قیام حمدکنان در سجود آمده بود
درای مرثیه‌خوان بود و کاروان می‌رفت

شاعر: علی انسانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

خنده بر روی لبش مرد ستمکاری هست
 آن طرف دامن طفل آتش سوزان دارد
 و زنی باز سوی علقمه می‌کرد نگاه
 همه دیدند که خون چشم دلش را پُر کرد
 مبریدم که در این دشت مرا کاری هست
 ساربانان مزینید این همه آواز رحیل
 به امیدی شوم از کشته مظلوم جدا

آه انگار نه انگار عزاداری هست
 این طرف در تب شعله تن بیماری هست
 که به پا خیزد اگر دست علمداری هست
 از فرات سخنش ناله سرشاری هست:
 گل اگر نیست ولی صفحه گلزاری هست
 آخر این قافله را قافله سالاری هست
 که سوی کوفه مرا وعده دیداری هست

شاعر: علی اکبر لطیفیان

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

مانند یک فرشته از پا نشسته بود
 هشتاد و چار حوریه دور نگاهش بود
 بر روی دامنش که نسیم مدینه داشت
 می‌خواست خطبه‌ای به زبانش بیاورد
 با یاد خانه پدری محو و بی‌قرار
 یک ماه می‌گذشت برای ظهورشان
 در چشم‌های روبه خدایش در آن غروب
 از نیزه مقابل خود چشم برنداشت

غمگین‌تر از همیشه در آنجا نشسته بود
 دور از نگاه مردم دنیا نشسته بود
 تنها نماد کوچک زهرا نشسته بود
 بی‌خود نبود این همه بالا نشسته بود
 اطراف کوفه را به تماشا نشسته بود
 مسلم، کنار جاده آن‌ها نشسته بود
 تصویر یک هلال چه زیبا نشسته بود
 زیرا هلال یک شبه آنجا نشسته بود

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: سعید بیابانکی

بر فراز نیزه می‌دیدم، سر خورشید را
گیسوان خفته در خاکستر خورشید را
پیکر از بوریا عریان‌تر خورشید را
تا ببیند کهکشان پرپر خورشید را
کاروان می‌بُرد نیم دیگر خورشید را
ساربان دزدیده بود انگشتر خورشید را
بر فراز نیزه می‌بینم سر خورشید را

دشت می‌بلعید، کم‌کم پیکر خورشید را
آسمان گو‌تا بشوید با گلاب اشک‌ها
بورایی نیست در این دشت تا پنهان کند
چشم‌های خفته در خون شفق را و اکنید
نیمی از خورشید، در سیلاب خون افتاده بود
کاروان بود و گلوی زخمی زنگوله‌ها
آه، اشترها چه غمگین و پریشان می‌روند

وزن شعر: مستفعلن مستفعلن مستفعلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد بابا نیری

اینجا صدای خواهری آتش گرفته
پیچیده دربال و پری آتش گرفته
از تار و پود معجری آتش گرفته
دامان طفل دیگری آتش گرفته
در لای لای مادری آتش گرفته
هر گوشه چشمان تری آتش گرفته
از روی نیزه با سری آتش گرفته
افتاده بر خاکستری آتش گرفته
در اتفاقات دری آتش گرفته

غم می‌دمد در حنجری آتش گرفته
اینجا کبوتر بچه‌ها را یک کبوتر
فریاد عصمت، شعله می‌گیرد دمام
بشتاب زینب، در میان شعله‌ها باز
آنسوی فریاد عطش صد حنجره درد
از داغ این آله‌های غرقه در خون
قرآن تلاوت می‌کند فرزند قرآن
پیش نگاه خسته پروانه، شمعی
بی‌شک تمام این وقایع ریشه دارد

شاعر: علی انسانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

خیام آشنا از آتش بیگانه می‌سوزد
 چه غوغایی است در این دشت ماتم را؟ نمی‌دانم
 مگر دشمن نمیداند که زد بر خیمه‌ها آتش؟
 سری بالای نی بینم، چو ماهی زیر ابرخون
 رُود بر چرخ، دود از خیمه‌ها یا از دل زینب؟
 غروبی آتشین می‌باشد و طفلی دود هرسو
 یکی کو تا به یاری خیزد و بنشانند آتش را
 دل سوزان طفلان را دگر حاجت به آتش نیست

کبوترهای بی‌بال و حرم را لانه می‌سوزد
 که از شرحش دل دیوانه و فرزانه می‌سوزد
 که در یک خیمه بیماری است، بی‌تابانه می‌سوزد
 که از شوق وصال حضرت جانانه می‌سوزد
 که از بیداد و ظلم زادهٔ مرجانه می‌سوزد
 که خود چون شمع و دامن چون پر پروانه می‌سوزد
 و گرنه پای تا سر، کودک دُرَدانه می‌سوزد
 دل آتش چرا یارب، بر این دل‌ها می‌سوزد

شاعر: رضا جعفری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

بادها عطر خوش پیرهنش را بردند
 نیزه‌ها بر عطشش قهقهه سر می‌دادند
 دشنه‌ها دور و بر پیکر او حلقه زدند
 این عطش یوسف معصوم کدامین مصر است
 تا که معلوم نگردد به کدام آنین است
 بادها سینه‌زنان زودتر از خواهر او
 یوسف آهسته بگویی که نمیرد یعقوب

سوختند و خبر سوختنش را بردند
 زخم‌ها لالهٔ باغ بدنش را بردند
 حلقه‌ها نقش عقیق یمش را بردند
 که روی نیزه بوی پیرهنش را بردند
 اهل صحرای تجرّد کفنش را بردند
 تا مدینه خبر آمدنش را بردند
 گرگ‌ها یوسف گل پیرهنش را بردند

بخش نهم:
اشعار خروج از کربلا
و دفن شهدا

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: هستی محرابی

یک دل آشفته و صد داغ دلبر ماند و بس
 اشک خون دیده ساقی و ساغر ماند و بس
 دیده‌ام دشتی پُر از گل‌های پرپر ماند و بس
 تازه فهمیدم برایم از تو یک سر ماند و بس
 گو در آن عطرِ غمِ لالای اصغر ماند و بس
 در نگاهم شرحی از تصویر محشر ماند و بس
 گو فقط سوزی خزان از باغ کوثر ماند و بس!

کربلا در خاطراتم خون و خنجر ماند و بس
 آنچه از دشتِ بلا در خاطراتم پُر شده است
 از کنارِ قتلگه وقتی عبورم داده‌اند
 وقتی آن شب خون زلفت را ز اشکم شسته‌ام
با خودم گهواره شیرخوارهام را می‌برم^۱
 عصر عاشورا مرا وقتی که جولان داده‌اند
 وقت رفتن سوی کوفه آخرین آه نگاه

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیده اسما اسماعیلی

جان به کف سمت عدو سرو روانم می‌رود
 سرفراز از وادی نی سایه‌سارم می‌رود
 باغ ما آتش گرفت و باغبان هم می‌رود
 عمر من همگام با اندوه و ماتم می‌رود
 من به چشم خویشتن دیدم که جانم می‌رود
 یا منم اینجا که نور از دیدگانم می‌رود
 زین جدایی تا مدینه سوز آهم می‌رود
 گرچه با این اربعین عمر گرانم می‌رود

ظهر روز واقعه دیدم که جانم می‌رود
 سرو من سرمست بود و سر سپرد و جان فشاند
 خیمه‌های شعله‌ور تکرار دیوار و درند
 داغ دیدم پشت داغ و صبر کردم پشت صبر
 جان من بر نیزه و جسمم میان کاروان
 روی همچون ماه تو خونین و خاک‌آلوده است؟
 جسم پاکت مانده جا در آستان نینوا
 باز می‌گردم به سویت وعده ما اربعین

^۱. با توجه به اینکه تصریح بر شش ماهه بودن در کتب تاریخی متقدم و معتبر نیامده است و این موضوع برای اولین بار در قرن

سیزدهم در کتاب ذخیره الدارین آمده است لذا بیت زیر تغییر داده شد

گو در آن عطرِ غمِ لالای اصغر ماند و بس

با خودم گهواره شش ماهه‌ام را می‌برم

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: نعیمه امامی

ساربان بر سر نی، لاله پرپر دارد
 کهنه پیراهنی از سوره کوثر دارد
 خنجری سمت گلو، شمر چه در سر دارد!
 زینت دوش نبی بود؟ که باور دارد؟
 گرچه بر جان و تنش زخم، مکرر دارد
 خبر از سوختن خیمه و معجر دارد؟
 چه کسی ساقی بی‌دست به لشکر دارد!؟

کاروان می‌رود و داغ به حنجر دارد
 آیه در آیه قرائت شده جسمی که به تن
 سینه سنگین شده در گودی مقتل ای وای
 این غریبی که چنین زیر سم اسبان است
 بر پریشانی گیسوی تو می‌زد شانه
 بارها کرده سوال عمه، عمو عباسم
 مشک را بر لب عطشان گره زد، آه نشد

وزن شعر: مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

زاداره خویش را، خون جگر می‌کنم
 ز آنکه شب خویش را، بی‌تو سحر می‌کنم
 چاک بدل می‌زنم خاک به سر می‌کنم
 خیز و نگه کن ببین با که سفر می‌کنم
 هر طرفم می‌کشند، بر تو نظر می‌کنم
 در عوض از دخترت، رفع خطر می‌کنم
 زخم تو را شست و شو، ز اشک بصر می‌کنم
 مثل تو پیش بلا سینه سپر می‌کنم
 روز جزا من به او، لطف دگر می‌کنم

حال که ای همسفر، بی‌تو سفر می‌کنم
 تیره کنم صبح را، شعله زخم شام را
 بی‌کفن و چاک چاک پیکر تو نقش خاک
 من که ز آغاز عمر بی‌تو نکردم سفر
 هر قدمم می‌زنند، نام تو را می‌برم
 هر خطر آید به پیش، بر دل و جان می‌خرم
 گر بگذارد عدو لحظه‌ای آسوده‌ام
 ای پسر مادرم من نه تو را خواهرم؟
 گفته «میثم» به خلق، سوز دگر می‌دهد

وزن شعر: مستفعلن مستفعلن مستفعلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اصغر یزدی

نا باورانه نیزه در نیزه سرت رفت
خوردی زمین و زیر مرکب پیکرت رفت
در آن هیاهو یادگار مادرت رفت
وقتی به دست دشمنان انگشتت رفت^۱

باور ندارم که اسارت خواهرت رفت
خاکم به سر بر نیزه رأس اطهرت رفت^۲
از کربلا لب تشنه آخر دخترت رفت

روی زمین افتادی و بال و پرت رفت
تو زینت دوش نبی بودی ولی حیف
عمامه و خود و سپر، شمشیر، حتی
ترکیب انگشتان دستانت به هم خورد
باور ندارم قسمتی از مقتلت را
دیگر چرا در آن بیابان پیکرت ماند؟
حالا که نزدیک فراتی... با خبر باش!

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید پوریا هاشمی

داغی که مانده بر جگرم را نگاه کن
نامحرمان دور و برم را نگاه کن
برخیز همسفر سفرم را نگاه کن
بر روی گونه‌هام ورم را نگاه کن
حالا کبودی کمرم را نگاه کن
ای آفتاب چشم ترم را نگاه کن!

ای سر بریده بال و پرّم را نگاه کن
پاشو کمک بده که سوار شتر شوم
با شمر و حرمله طرف کوفه میروم
رفتم پی لباس تو اما مرا زدند
عباس را بگو که زمین خورد زینیت
ای آفتاب کم به تن دلبرم بتاب!

۱. بیت زیر به دلیل تحریفی بودن داستان ساربان و مغایرت با روایت‌های معتبر تغییر داده شد

ترکیب انگشتان دستانت به هم خورد وقتی به دست ساربان انگشتت رفت

۲. بیت زیر به دلیل مستند نبودن داستان تنور خولی و مغایرت با روایت‌های معتبر تغییر داده شد

دیگر چرا در آن بیابان پیکرت ماند؟ دیگر چرا در مطبخ خولی سرت رفت

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن کردی

تا نیزه‌های در بدنت را درآورم
 بالا بلند قامت تو چون نگین شده
 از نعل‌های تازه تنت ریز ریز شد
 از دست‌های من به زمین ریختی حسین
 بردند نیزه‌ها بدنت را به روی دست
 هر نیزه قسمتی ز تنت را ربوده است
 آه ای مرملاً بدما حق بده حسین
 با تازیانه‌ها ز تنت دور می‌شوم
 تنهاترین من به که بسپارمت حسین؟
 خلخال‌ها روانه بازارها شدند
 فریادهای حرم‌له سر می‌برد مرا

نیرو نمانده است به بازو برادرم
 ای عمر من چگونه تنت اینچنین شده
 با تیغ و تیر پیر هنت ریز ریز شد
 ای پارمپاره تن به زمین ریختی حسین
 یک لحظه قلب من متحیر شد و شکست
 دستی سیاه پیر هنت را ربوده است
 نشناختم اگر که تو را حق بده حسین
 چون چاره نیست از بدنت دور می‌شوم
 زخمی‌ترین بدن به که بسپارمت حسین؟
 از لحظه‌ای که گرگ صفت‌ها را شدند
 غربت ببین چگونه سفر می‌برد مرا

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: یوسف رحیمی

یوسف‌ترین شهید خدا پیرهن نداشت
 حتی توان و قدرت ناله زدن نداشت
 راهی به جز شقایق پرپر شدن نداشت
 یک جای بی‌جراحت و سالم، بدن نداشت
 پیچیده شد، اگر چه شقایق، کفن نداشت

بعد از سه روز پیکر سرخش کفن نداشت
 از بس که نیزه خون تنش را مکیده بود
 در هجمه تواتر شمشیر و تیر و تیغ
 از بس که پیکرش شده پامال اسب‌ها
 در بوریای کهنه، تن لاله پوش او

شاعر: اسماعیل تقوایی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفتعلن مفاعیلن مفتعلن مفاعیلن

هر طرفی که می‌روم در سرمن هوای تو
 بر دلم آتشی شده آنچه به قتلگه گذشت
 پیکر پاره پاره‌ات نقش زمین رها شده
 دشت بلا چو آدمم دور و برم محارم
 قامت من کمان شده در غمت ای عزیز جان
 قلبم اسیر عشق تو، جسمم اسیر دشمنت
 همچو اسیر می‌روم شهر امارت پدر
 چشم ببند روی نی بر من و تازیانه‌ها

هست ضیاء دیده‌ام رأس ز تن جدای تو
 خنجر کین شمر دون قطع سر از قفای تو
 زینت دوش مصطفی این نبود سزای تو
 حال برون روم ز آن بی‌تو و اقربای تو
 خاطر من آید هر دم روی خدا نمای تو
 مرگ مرا رها کند از غم جانفزای تو
 غم‌زده خواهرت بود ملتمس دعای تو
 دیدن ظلم جانیان سخت بود برای تو

شاعر: علی اصغر یزدی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فعلاطن مفاعیلن فعلاطن

برای داغ حرم او همیشه چون سپر است
 چگونه صبر نموده بر آن مصائب سخت
 به کودکان حرم گفت؛ کوه صبر خدا
 امام گفت «عَلَيْكُنَّ بِالْفَرَارِ» سپس
 میان معرکه ماندست، چاره چیست بر او
 گرفته صبر رهش را، وگرنه جان می‌باخت
 چه درس صبر قشنگی‌ست کربلای حسین
 دوباره شعر، مرا در فضای باران برد

صبور باشی اگر، درد و غصه بیشتر است
 کسی که مظهر الله و زینت پدر است
 مقابل عَلمِ ظلم گریه بی‌اثر است
 نوشت راوی مقتل حدیث معتبر است
 کنار جسم رود یا سری که در سفر است
 عقیده از همه ایتام داغ دیده‌تر است
 برای اهل تأمل تجلی هنر است
 صدای صوت اذان ست و موقع سحر است

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: جواد محمد زمانی

حاشا که شام را خبر از تار مو کنی
 آتشفشان دردی اگر سر فرو کنی
 با ابتهاج خطبه خود بازگو کنی
 با اشک های نافله بی آبرو کنی
 همچون نسیم تا سفر کو به کو کنی
 باید که باغ را به تمنّاش بو کنی!
با خون دل برای قیامت وضو کنی!^۱

تو صبح روشنی که به خورشید رو کنی
 طوفانی و تموّج اگر سر برآوری
 می‌خواستی طلوع فراگیر صبح را
 می‌خواستی جماعت مست از غرور را
 عطر حسین را همه جا می‌پراکنی
 پنهان شده است گل پس باران برگ‌ها
 وقت وداع آمده با پاره‌های دل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: یاسر

می‌دهید این گونه بر آزار ما فرمان چرا؟
 می‌برید اینک به شام و کوفه ویران چرا؟
 می‌کنید آخر چنین دلجوئی از مهمان چرا؟
 می‌برید اینگونه ما را بی سر و سامان چرا؟
 بر فراز نی زدید آئینه قرآن چرا؟
 نیلگون گردید از سیلی رخ طفلان چرا؟
 مانده اید ای کوفیان در کار خود حیران چرا؟
 بُردن این خاندان در گوشه زندان چرا؟

می‌برید اما به روی ناقه عریان چرا؟
 ما ز یثرب آمدم، آنجاست منزلگاه ما
 تازیانه بر تن گلهای زهرا می‌زنید
 لحظه‌ای آهسته‌تر، تا خویش را سامان دهیم
 گر مسلمانید، ای غارتگران باغ دین
 بال و پر بستید از مرغان گلزار نبی
 گاه می‌خندید و گه بر حال ما گریان شوید
 گر که می‌دانید ما زُریه پیغمبریم

^۱ بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایت‌های معتبر تغییر داده شد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد مهدی سیار

تا درد خویش با تو بگوئیم مو به مو
تا شام و کوفه راه درازی است پیش رو
صد بغض مانده جای گلو بند در گلو
اما سر تو همسفر ماست کو به کو
بی آب نیستیم... خدا حافظت عمو

ما را نمانده است دگر وقت گفتگو
از خار، گرچه گرد حرم پاک کرده‌ای
خون، گوشواره‌ها زده بر گوشه‌ایمان
تنها گذاشتیم تنت را و می‌رویم
بی تاب نیستیم... خدا حافظت پدر!

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد حسین انصاری

تا بنگرم به چشم علی رزم آخرت
قرآن بخوان برای تسلای خواهرت
زینب کجاست سید و سالار و سرورت؟
آن اسب‌های رد شده از روی پیکرت
تا تسلیت دهند به غم‌های دخترت
آغوش خود گشوده بر آن جسم بی‌سرت
سیراب کرده حنجر خونین اصغرت
آن جسم زخم خورده و مظلوم، مادرت
پیدا کنم تو را و دهم جان برابرت
عمه بیا که سوخت دلم، سوخت دخترت
من می‌روم به شام به همراهی سرت
جانم فدای صوت خوش و خون حنجرت

خواهم نشست آینه‌سان در برابرت
ای آفتاب بر سر سرنیزه‌ها بتاب
دشمن که حمله کرد به خیمه به خنده گفت
اینک به سوی خیمه ما می‌کنند رو
با شعله‌های آتش و با تازیانه‌ها
گویا نشسته مادرم اندر بهشت خلد
بابا به اشک بر سر کوثر نشسته است
در قتلگاه بر سر دامن گرفته بود
می‌خواستم بیایم و از زیر نیزه‌ها
ناگه سه ساله دخترکی گریه کرد و گفت
دشمن به سویم آمده با تازیانه‌اش
قرآن بخوان که وقت سفر یاری‌ام کنی

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ضعف محتوایی و معنایی؛ پیشنهاد می‌کنیم بیت اصلاح شده را جایگزین بیت زیر کنید. به دست بسته‌ام و بی‌رکاب می‌بینم گرفته است سنان پیش ناله جای تو را

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: وحید قاسمی

نامحرمان به مجلس اغیار بردنت
از کربلا به کوفه، به اجبار بردنت
با یک سر بریده به اصرار بردنت
با خاطراتی از در و دیوار بردنت
از سمتِ قتلگاهِ علمدار بردنت
در کوچه‌هاش مثلِ بدهکار بردنت

باور نمی‌کنم سر بازار بردنت
از سینهٔ حسین، تو را چکمه‌ای گرفت
پای سفر نداشتی ای داغدار درد
پهلوی کبود! گریه کنان تازیانه‌ها
فهمیده بود شمر که قلبت شکسته است^۱
تو از تمام کوفه طلبکار بودی و...

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید رضا مؤید

خواهیم بمانیم در اینجا نگذارند
اعدا بگذارند اگر یا نگذارند
اما چه توان کرد که اعدا نگذارند
آوخ که مرا پیش تو تنها نگذارند
زین بیش دگر پیش تو ما را نگذارند
یک لحظه من دلشده را وا نگذارند
اما چه کنم شورش غم‌ها نگذارند
آنانکه به جز در ره او پا نگذارند

ما را به سر کوی تو اعدا نگذارند
زینب ز تو ای جان برادر نکند دل
خواهم همهٔ عمر کنار تو بمانم
ای محرم دل تا غم دل گویم از این بیش
شب میرسد و قافله در حال رحیل است
رفتم من و داغ تو و هجر همه یاران
گفتی نکنم گریه به شیون ز فراق
دانی چه کسان یار حسینند مؤید

۱. کلمه غرور در فرهنگ لغت دارای چند معنی است که همگی دارای بار منفی است و صفتی ناشایست محسوب می شود

و شایسته اهل بیت نیست لذا بیت زیر تغییر داده شد

از سمتِ قتلگاهِ علمدار بردنت

فهمیده بود شمر، غرورت شکسته است

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود ژولیده

حرفها با سپه کوفه ز حنجر دارم
 من شکایت ز شما نزد پیمبر دارم
 حال این رخت اسیر است که در بر دارم
 غارت آزاد شد و دست به معجر دارم
 من در این دشتِ بلا چند برادر دارم
 من که از معركة هفتاد و دو پیکر دارم
 یا گذارید که انگشتِ جدا بر دارم
 یکطرف دستِ علمدارِ دلاور دارم
 و سر نیزه سر زخمی اکبر دارم
 دستها را چه کنم، اینهمه لشکر دارم
 تازیانه به سر و صورتِ خواهر دارم
 داغ دیده به برم، اینهمه مادر دارم
 زانکه مأموریتِ تازه ز حیدر دارم
 تا ببیند که من هم کس و یاور دارم^۱

بَریدم که پیام از تنِ بی سر دارم
 شِکوه بر فاطمه دارم ز جسارتهاتان
 تشنه کشتید و بُریدید سرِ مهمان را
 مَحَرمان را همه کشتید و زبان دار شدید
 بزَنیدم بَریدم به همه می گویم
 بار بستید و برفتید ولی من چه کنم
 یا اجازه بدهید اینهمه را دفن کنم
 یکطرف بی سر و بی دست، علمدار رشید
 دارم اینجا به حرم یک تنِ اربا اربا
 رأسها را که بریدید و سر نیزه زدید
 یکطرف کعب نی و حرف بد و سوی دگر
 خواهرانی همه معصوم و عفیف و مضطر
 یا اخی بوسه به رگهای بریده بزَنم
 بوسه حنجره تو نَفَس تازه دهد

^۱ . همانگونه که بسیاری از علما و محققین همچون علامه بیرجندی؛ شیخ عباس قمی و در کتب کبریت احمر (ص ۱۴۱) منتخب التواریخ (ص ۲۲۴) مقتل تحقیقی (۲۲۹) پژوهشی نو در بازشناسی مقتل سیدالشهدا (ص ۲۴۰) و تصریح کرده اند موضوع نبش قبر و سر به نیزه زدن حضرت علی اصغر صحت ندارد و تحریفی است!! این قصه جعلی و ساختگی برای اولین بار در قرن سیزدهم در کتاب ریاض القدس آن هم بدون هیچ استنادی تحریف شده است « کتاب ریاض القدس توسط علما و محققین تاریخی جزء کتب تحریفی معرفی شده است»؛ ضمناً گمشدن و فوت دو دختر در شام غریبان نیز در کتب معتبر نیامده و جز تحریفات عاشورا است لذا بیت آخر این شعر کلاً حذف شد

شاعر: سید پوریا هاشمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

نبریدم! پسر مادرم اینجا مانده
هیچ کس نیست که بالای سرش گریه کند
کاش میشد که لباسی برسانم به تنش
بین یک گونی کهنه سر او را بردند
ساربان داد مزن ما کس و کاری داریم
چند باری شده گم کرده ام او را اصلاً
باز چشمش به که افتاد که غش کرد رباب؟
برسانید خبر را به علمدار حرم
ناقه زانو زده تا اینکه سوارش بشوم

پنج تن یک تنه بر دامن زهرا مانده
مونس بی کسی من تک و تنها مانده
آبروی همه عریان روی صحرا مانده
ته گودال ولی پیکر او جا مانده
ساربان راه مرو همسفر ما مانده
بس که از دور تنش مثل معما مانده
باز هم آمده این حرمله و ا مانده
آل عصمت همه در زیر لگدها مانده^۱
چشم من سمت علی اکبرم اما مانده

شاعر: سید محمد جوادی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

بگذارید کنار بدنش گریه کنم
تا که سر داشت نشد خون سرش پاك کنم
چه غریبانه فغان کرد مرا آب دهید
بگذارید گلم را که فتاده است به خاك
ساربانان مزیندم به خدا خواهم رفت

بر تن زخمی بی پیرهنش گریه کنم
بگذارید به زخم بدنش گریه کنم
بگذارید به سوز سخنش گریه کنم
کنم از چادر مادر کفنش گریه کنم
اندکی صبر؛ کنار بدنش گریه کنم

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود ژولیده

تا قیامت یا اخوا، دل بیقرارت مانده است
 غم مخور یک باغ پرپر در کنارت مانده است
 دست یاران بسته امّا اقتدارت مانده است
 لااقل بر حنجرت جای زیارت مانده است
 بسکه این عریان بدن زیر حرارت مانده است
 روز روشن رفته امّا شام تارت مانده است
 روی گوشت جای زخم گوشوارت مانده است
 در حرم امّا صدای شیرخوارت مانده است
 بادعای خواهر شب زنده دارت مانده است
 بر غم ما خنده های نیزه دارت مانده است
 ترجمان خطبه های آشکارت مانده است
 هرطرف عضوی ز نعش خاکسارت مانده است
 رفتی و عالم هماره داغدارت مانده است
 عقده بر دل ها از این ترک مزارت مانده است

می روم امّا بدان جانم کنارت مانده است
 گر چه این گلبرگ ها را میبرند از گلشنت
 می روم با ساربان همراه خسته کاروان
 بر گلویت جای بوسه، کار خود را کرده است
 جسم خورشیدیت ای سالار زینب شد کبود
کوفه در راه است و ما آماده رزمی دگر^۱
 هر یکی از دختران با دیگری نجوا کند
 وقت توزیع غنائم هستی ام تقسیم شد
 بردن نام شریف جرم زینب شد ولی
جسم های پاره و عریان و بی سر جای خود
 خطبه هایت گر چه این جا سنگباران شد ولی
 ای تنت با خاک یکسان از هجوم اسب ها
 ای تمام آرزوی انبیا و اولیاء
 مانده بر لب نغمه یا لیتنا کتا معک

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ضعف محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

روز روشن رفته امّا شام تارت مانده است
 بر غم ما خنده های نیزه دارت مانده است

کوفه در راه است و ما آماده آوارگی
نعش های پاره و عریان و بی سر جای خود

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

این جا بهشت سرخ بدن‌های بی‌سر است
 امروز روز دفن عزیز پیمبر است
 سرهایشان اگر چه بریده ز پیکر است
 این مسلم‌بن عوسجه، این عون و جعفر است
 قرآن آیه آیه زهرای اطهر است
 آثار تیر و نیزه و شمشیر و خنجر است
 زخمی که هر دو باعث قتل مکرر است
 زخمی که مانده بر جگرش داغ اکبر است
 از بس که جای زخم روی زخم دیگر است
 این است آن علی که شبیه پیمبر است
 زخم تنش ز پیکر بابا فزون‌تر است
 نامش علی‌ست ذبح عظیم است و اصغر است
 آنجا تن شریف علمدار لشکر است
 در موج خون به دشت بلا نورگستر است
 زیرا که دل مقام خداوند اکبر است^۱

این جا نگارخانه گل‌های پرپر است
 حیران ستاده‌اید چرا ای بنی‌اسد
 من می‌شناسم این شهدا را یکی یکی
 این پیکر حبیب بود، این تن زهیر
 این پیکری که مانده به گودال قتلگاه
 این زخم‌ها که مانده بر این نازنین بدن
 دارد دو زخم بر کمر و بر جگر نهان
 داغ برادر آمده یک زخم بر کمر
 نتوان شمرد زخم تنش را به دید چشم
 این پیکر گسیخته از هم از آن کیست؟
 چیزی نمانده از بدن پاره‌پاره‌اش
 یک کشته دفن گشته همین پشت خیمه‌ها
 با هم کنید رو به سوی نهر علقمه
 دست و سرش جداست ولی مثل آفتاب
 میثم! مزار این شهدا در دل است و بس

۱. ابیات مربوط به دامادی حضرت قاسم در این شعر به دلیل مستند نبودن و تحریفی بودن حذف شد، همانگونه که بسیاری از علما و مراجع در کتب: جلاءالعیون؛ ۵۶۹؛ منتهی الآمال؛ ۴۴۹؛ نفس المهموم؛ ۲۸۳؛ لؤلؤ و مرجان؛ ۲۱۵؛ اربعین الحسینیة؛ ۱۳۸؛ قاموس الرجال ج ۸ ص ۴۶۶؛ فواید المشاهد؛ ۵۱؛ تحقیق درباره اول اربعین؛ ۶۸۴؛ تنقیح المقال ج ۲ ص ۱۹؛ حماسه حسینی ج ۳ ص ۲۵۵؛ کبریت احمر؛ ۳۸۴؛ مقتل تحقیقی؛ ۱۸۰؛ مقتل جامع ج ۱ ص ۱۱۹؛ پژوهشی نو در بازشناسی مقتل سیدالشهدا ص ۲۱۴ و نوشته اند ازدواج حضرت قاسم با دختر امام حسین تحریفی است و این قصه جعلی برای اولین بار در قرن دهم در کتاب روضة الشهداء بدون هیچ سندی تحریف شده است. در استفتاعی که از حضرات آیات عظام سیستانی، خامنه ای و فاضل لنکرانی صورت گرفته است آنها نیز ضمن نادرست خواندن این داستان جعلی و خیالی؛ خواندن آن را جایز ندانسته اند). جامع المسائل ج ۲ ص ۶۲۰ و ۶۲۴)

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: غلامرضا سازگار

سر فرو بر در افق دیگر متاب
 ای چراغ آفرینش دود شو
 ماه از این دریا ندانم چون گذشت
 جان زینب بارها بر لب رسید
 پاسدار خیمه های سوخته
 تا طلوع صبح مثل شمع، سوخت
 صبح خود را بی حسین آغاز کرد
 شب ز صبح و صبحش از شب تیره تر
 خیل دشمن بود و عباسش نبود
 قاسم و عبدالله و جعفر نداشت
 ماه لیلا روی خاک افتاده بود
 عمّه از آن نونهالان خسته تر
 لانه هاشان هم در آذر سوخته
 باز بر آزارشان صف بسته اند
 یا علی (ع) تنهائی زینب ببین
 منتظر تا چون شود انجامشان
 داغداران را ندا آمد بگوش
 کربلا آغاز راه کربلاست
 صبر، مات استقامت هایتان

آفتاب ای آفتاب ای آفتاب
 ای زمین ای آسمان نابود شو
 مهر، دیروز از میان خون گذشت
 دوش تا پایان عمر شب رسید
 بود دیشب با دلی افروخته
 شد چراغ خیمه و در جمع، سوخت
 بارها روح از تنش پرواز کرد
 چشم گردون بر جفایش خیره تر
 خارها بود و گل یاسش نبود
 باغ او جز لاله پرپر نداشت
 آفتابش چاک چاک افتاده بود
 کودکان از عمّه دل بشکسته تر
 طایران وحی را پر سوخته
 این غزالان داغدار و خسته اند
 خیمه بی عباس و دشمن در کمین
 آل عصمت لرزه بر اندامشان
 ناگهان برخواست از مقتل خروش
 کی عزیزان او رنج و بلاست
 ای به هر وادی قیامت هایتان

ای در این میدان زبان ها تیغتان
 بعد من دین را شما یاور شدید
 خون من وحی و شما پیغمبرید
 کوچ از بهر اسارت بی درنگ
 آن گرامی عترت خیرالبشر
 سینه بگشودند بر تیر بلا
 گام اول تا قدم برداشتند
 دیده بر آن جسم خونین دوختند
 باغبان چون باغ گل از تیرها
 بلبلان را نوحه و آه و فغان
 هر دلی صد کربلا هنگامه داشت
 چشم ها بر جسم ثارالله بود
 طایران سوخته، پر می زدند
 جسم بی سر نه گلی ناخورده آب
 بارها و بارها و بارها
 بس که بودی کثرت زخمش به تن
 زینب آمد سنگ ها را زد کنار
 باغ نه صفحه ای ز آیات نور
 هر کلامش را عیان تفسیرها
 آیه ها از خطّ خون گلرنگ بود

شام و کوفه سنگر تبلیغتان
 در حرای خون پیام آور شدید
 خود به تنهائی، حسین (ع) دیگرید
 پیش، با زینب به استقبال سنگ
 از بلا هم بر بلا آماده تر
 کوچ کردند از زمین کربلا
 رو به سوی قتلگه بگذاشتند
 سوختند و سوختند و سوختند
 لاله هایش طعمه شمشیرها
 در عزای لاله ها و باغبان
 هر لبی نوعی زیارت نامه داشت
 حنجر خونین زیارتگاه بود
 بوسه بر آن جسم بی سر می زدند
 بوستان را کرده دریای گلاب
 دیده آسیب از هجوم خارها
 دخترش می گفت هذا نعش من
 باغ گل را کرد پیدا زیر خار
 نقطه نقطه گشته از سم ستور
 از دم شمشیرها و تیرها
 سطر سطرش را نشان سنگ بود

دید زینب آن صحیفه دیدنی است
خواست بوسد، جای بوسیدن نداشت
وہ چه زیبا بود در آن سرزمین
گفت بلبل با گل خود رازها
بلبل این جا مهر خون زد بر دهن
کی شکسته بال و پر بلبل بیا
گر چه می دانم عزادار گلی
این قدر گیسو ز خون گلگون من
ای ز ارواح شهیدان زنده تر
تو امیرالمؤمنین را دختری
صبر کن گر خصم از من سر برید
تو که خود داغ پیمبر دیده ای
خواهرم! تو پیش تر از داغ من
صبر تو میراث صبر مادر است
مظهر صبر الهی، زینبم!
کربلا و کوفه و شام و بلا
خطبه هایت را در آن جوش و خروش
تو به شهر شام محشر می کنی
تو چهل منزل کنی با من سفر
بود بلبل محو و مات آن صدا

آیه هایش یک به یک بوسیدنی است
لعل لب، بر حنجر خونین گذاشت
بلبل و گل را وداع آخرین
وز گلوی گل شنید آواها
حال گل می گفت با بلبل سخن
ای زدست رفته باغ گل بیا
بعد من هم باغبان هم بلبلی
دختر زهرا، دلم را خون مکن
نالہ ات از داغ دل سوزنده تر
بلکه بر کلّ مصائب مادری
حق تو را بر همچو روزی آفرید
بازوی مجروح مادر دیده ای
دیده ای داغ علی داغ حسن
بلکه این میراث، از پیغمبر است
تو هنوز آغاز راهی، زینبم!
گردد از صبر تو یکسر کربلا
من سر نی می دهم در کوفه گوش
کوفه را از شب سیه تر می کنی
از کنار قتلگه تا طشت زر
تا که شد با کعب نی از گل جدا

آن گرامی دخت شیر شیر حق
 رو به قبله بر سر زانو نشست
 از یم خون تا خدا پرواز کرد
 با خدا گردید سرگرم سخن
 منتی بگذار بر آل رسول
 دیگر این جا صبر، ثبر از دست داد
 حلم چون زخم شهیدان خون گریست
 گفت این مرد آفرین زن، حیدر است
 گر چه می بارید چشمش همچو ابر
 کاروان بر ماه خود دل بسته بود
 جان هریک بارها می شد فدا
 شیر دخت شیر حی کردگار
 خود به تنهائی کناری ایستاد
 لب گشود و عقده از دل باز کرد
 کای ز دور خورد سالی یاورم
 ماه رخسارت زمن دل می ربود
 یاد داری شامگاهی با حسن
 غافل از خواهر نگریدی دمی
 حال بین نامحرمان گردمنند
 با تن تنها و چشم اشکبار

کرد در دریای خون تفسیر حق
 زیر آن قرآن خونین برد دست
 شکر گفت و عقده از دل باز کرد
 کای خداوند کریم ذوالمنن
 کن زما قربانی ما را قبول
 بردباری سخت از پا اوفتاد
 عقل همچون دیده مجنون گریست
 در مقام صبر چون پیغمبر است
 قتلگه را کرد دانشگاه صبر
 خصم، بهر کوچ، محمل بسته بود
 تا از آن خونین بدن گردد جدا
 کرد بر محمل یکایک را سوار
 اشک ریزان روی در مقتل نهاد
 با حسینش راز دل ابراز کرد
 یاد داری در کنار مادرم؟
 تا برد خوابم نگاهم بر تو بود؟
 راه پیمودید دوشادوش من؟
 تا نباشد گرد من نامحرمی
 خنده بر زخم درونم می زنند
 کرده ام بر ناقه طفلان را سوار

نیست عباس و علی اکبر
 لطف خود را باز یارم کن حسین
 من در این وادی چو پا بگذاشتم
 شش برادر در کنارم بوده اند
 باغ من هم ارغوان هم یاس داشت
 حال، خالی گشته از گل دامنم
 لاله زار داغ شد باغ دلم
 رأس یارم تا جدا از تن شده
 ای شتربانان! مرا یاری کنید
 نیست از این کاروان دل خسته تر
 داغ بینی، داغداران را مزین
 تو زنی ما را و او، قتلگاه
 ای به خون خوابیده خواب ناز کن
 تو بمان من سوی کوفه راهی ام
 من چو تو پرورده این مکتبم
 پیکر من خسته، جانم خسته نیست
 من به ایراد سخن چون مادرم
 بر لب خشکم پیام خون توست
 از سر نی باش با من هم سخن
 آن که دستور از تو می گیرد منم
 وعده ما کوفه ای نور دو عین

بین دشمن مانده تنها خواهرت
 خیز از جا و سوارم کن حسین
 هیجده محرم به کردم داشتم
 دور خیمه پاسدارم بوده اند
 لاله زارم لاله چون عباس داشت
 نیست حتی غنچه ای در گلشنم
 خارها جمعند گرد محلم
 قاتل او همسفر با من شده
 ناقه ها! بر غربتم زاری کنید
 ساریانا لحظه ای آهسته تر
 پیش چشم یار، یاران را مزین
 از گلوی پاره گوید آه آه
 کم به گرد محلم پرواز کن
 خاطرات آسوده ثاراللهی ام
 شیر دخت شیر حقم، زینبم
 دست من بسته دهانم بسته نیست
 هم حسینم هم حسن (ع) هم حیدرم
 آنچه را اجرا کنم قانون توست
 حکم کن، فرمان ز تو، اجرا زمن
 سر به محمل بشکنم یا نشکنم؟
 خواب راحت کن خداحافظ حسین

شاعر: محمد رسولی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

روی نی موی تو در باد رها افتاده
سر تو می‌رود و پیکر تو می‌ماند
آتش آن نیست که در خرمن پروانه زدند
دم گودال دلم ریخت که انگشتت کو؟
من به میل خود از اینجا نروم، می‌بردم

در فضا رایحه‌ای روح‌فزا افتاده
از هم آیات وجود تو جدا افتاده
آتش آن است که در خیمه ما افتاده
حق بده خواهرت اینگونه ز پا افتاده
تازیانه که به جان تن ما افتاده

شاعر: محمدجواد غفور زاده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

مب‌ریدم! که در این دشت مرا کاری هست
ساربانان! مز‌نید این همه آواز رحیل
من و این باغ خزان دیده خدا را چه کنم
ساربان، تند مران قافله گل‌ها را
نیست اندیشه مرا، از سفر کوفه و شام
تشنه کامان بلا را، چه غم از سوز عطش
هستی‌ام رفته ز کف، بعد تو یا ثارالله
تا به مرغان چمن، رسم وفا آموزد
با وجودی که بود بار جدایی سنگین
گر چه از ساحت قدس تو جدایم کردند
باغبان چمن معرفت! آسوده بخواب
در نماز شب خود غرق مناجات توأم
مب‌رید از چمن حُسن (شفق) را بیرون

گرچه گل نیست ولی صحنه گلزاری هست
که در این دشت مرا قافله سالاری هست
همره لاله رخان؛ لاله تباداری هست
که در این حلقه گل، نرگس بیماری هست
مهر اگر نیست، ولی ماه شب تاری هست
ساقی افتاده ولی، ساغر سرشاری هست
هیچم ار نیست تمنای توأم باری هست
یادگار از تو پرستوی پرستاری هست
الله الحمد مرا روح سبکباری هست
هست پیوند وفا با تو مرا آری هست
که مرا شب همه شب دیده بیداری هست
یار اگر نیست ولی زمزمه یاری هست
که در آنجا که بود جلوه گل خاری هست

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: نیاز جوشقانی

کرد این خطاب و پیرهن صبر پاره کرد
جویم که را که درد دل خود به او کنم؟
روزی که در مدینه جدّ تو رو کنم؟
در حیرتم تو را به کجا جستجو کنم؟
جز من کز آب دیده دمامم وضو کنم
تا روز رستخیز اگر گفتگو کنم

زینب چو جسم پاک برادر نظاره کرد
ای تشنه لب به سوی که بعد از تو رو کنم؟
گر پرسد از تو دختر زارت چه گویمش
یعقوب جست گمشده خویش را و من
غسلت نداد کس که به نعشت کند نماز
دردا حدیث درد و غمت کم نمی‌شود

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد علی مجاهدی

تا طی کنند مرحله‌ای را که مانده بود
برداشتند فاصله‌ای را که مانده بود
حل کرده‌اند مسأله‌ای را که مانده بود
بدرود کرد نافله‌ای را که مانده بود
نوشید آخرین بله‌ای را که مانده بود
آزاد کرد چلچله‌ای را که مانده بود
زینب گریست حوصله‌ای را که مانده بود
از هم گسیخت سلسله‌ای را که مانده بود
پس لرزه‌های زلزله‌ای را که مانده بود
درهم شکست اسکله‌ای را که مانده بود
برداشت آخرین تله‌ای را که مانده بود
هی می‌زدند قافله‌ای را که مانده بود

همره شدند قافله‌ای را که مانده بود
از خویش رفته‌اند سبکبار تا خدا
با طرح يك سوال به پاسخ رسیده‌اند
با رکعتی نگاه در آن آخرین پگاه
در فصل آفتاب و عطش از زبان حر
آمد برون ز خیمه غربت قفس به دست
بی‌تاب و بی‌قرار در آن آخرین وداع
از حلقه محاصره تنها عبور کرد
در بند بند شامی کوفی فریب ریخت
چون بحرپرّ خروش، به يك موج سهمگین
از پیش پای قافله سینه سرخ‌ها
دل‌های پرخروش و جرس جوش و ناله نوش

شاعر: سعید خرازی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

این همه راه دویدم ز پی دلدارم
تو دعا کن به کنار بدنت جان بدهم
اسب ها پای خود از سینه او بردارید
خیز و نگذار که ما را به اسیری ببرند
یک عبا داشتی و خرج علی اکبر شد
به وداع من و تو خیره بُود چشم رباب

به امیدی که در این دشت برادر دارم
فکر همراهی با شمر دهد آزارم
من هم از این تن بی سر شده سهمی دارم
من که از راهی بازار شدن بیزارم
با چه از روی زمین جسم تو را بردارم
خواندم از طرز نگاهش که منم دل دارم

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن فعلن

مقام قرب خدا یا بهشت اهل ولاست
ورق ورق شده هفتاد و دو کتاب خدا
بنی اسد متحیر، ستاده اند همه
نه سر بود به تن کشتگان، نه تن سالم
ز کوفه اشک فشان، یک سوار می آید
گشود لب که الا، ای موالیان حسین
کنار هم بدن قطعه قطعه انصار
کنار علقمه افتاده پیکری بی دست
به اشک دیده بشوئید زخم هایش را
به قلب معرکه خون می دمد ز گودالی

بهشت اهل ولا یا زمین کرب و بلاست
به هر ورق ز دم تیغ، آیه ها پیداست
سکوت کرده ولی درس کوتشان غوغاست
نه از غلام، نه مولا، نشان در آن صحراست
به نینوای وجودش، نوای یا ابتاست
مرا شناخت بر این لاله های باغ خداست
حبیب و مسلم وجون و بُریر و عابس ماست
که چشم تشنه لبان از خجالتش دریاست
که حافظ حرم و میر لشکر و سقااست
که در میانه آن جسم یوسف زهراست

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلم

قالب شعر: مسدس

شاعر: غلامرضا سازگار

بنی اسد متحیر، ستاده‌اید همه چرا به بحر تفکر فتاده‌اید همه
برای دفن شهیدان کربلا، زن و مرد ز خانه سر به بیابان نهاده‌اید همه

کسی نبود که رو سوی این دیار نهد

خدا تمام شما را جزای خیر دهد

بنی اسد نگرید این خجسته تنها را ستارگان زمین، ماه انجمن‌ها را
نصیب‌تان شده قدر و سعادت‌ی امروز شما به خاک سپارید این بدن‌ها را

به هر بدن که رسیدید احترام کنید

به زخم نیزه و شمشیرها سلام کنید

بنی اسد تن انصار رو به روی شماست که دفن پیکرشان، جمله آرزوی شماست
کمک کنید در این سرزمین پیمبر را نگاه مادرما فاطمه به سوی شماست

اگر شما، شناسید این بدن‌ها را

معرفی کنم، این پاره پاره تن‌ها را

بنی اسد همه رو سوی قتلگاه کنید به پیکری که بود غرق خون نگاه کنید
به مصحفی که شده آیه‌آیه گریه کنید ز آه خود، رخ خورشید را سیاه کنید

تنی که ریخته از هم چگونه بردارید

کمک کنید، که یک قطعه بوریا آرید

بنی اسد تن پاک برادرم اینجاست که عضو عضو وجودش ز هم جدا جداست
هرآنکه دید و را گفت این رسول خداست کمک کنید که این جان سیدالشهداست

دل حسین نه تنها گسسته از داغش

پس از پدر کمر من شکسته از داغش

بنی اسد نگهم بر دو شاخه یاس است بر آن نشانه لب‌های سیدالناس است
 به احترام بگیرید هر دو را سردست ادب‌کنی که این دست‌های عباس است
 نه دست مانده به جسم مطهرش نه سری
 خدا به مادرش اُمّ البنین کند نظری
 بنی اسد گل صدپاره‌ای، در این چمن است شهید بی‌زرهی، پاره‌پاره پیرهن است
 ادب کنید که این ماه سیزده ساله پسر عموی عزیزم، سلاله حسن است
 به تیر و نیزه تن پاره‌پارهاش سپراست
 ز حلقه‌های زره، زخم‌هاش بیشتر است
 بنی اسد بدنی پشت خیمه مدفون است دل رباب و دل فاطمه بر او خون است
 مزار اوست همان روی سینه پدرش زخون او گل روی حسین گلگون است
 هنوز هست به سوی حسین دیده او
 سلام «میثم» بر حنجر بریده او

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود اسدی

بی‌بهار تو اگر زنده بمانم چه‌کنم بی‌تو بی‌تاب‌تر از برگ خزانم چه‌کنم
 قاتلت نیزه نشد، داغ علی کشت تو را حال داغ تو شده قاتل جانم چه‌کنم
 بس که ای یار دویدم رمق از پایم رفت به خدا نیست دگر تاب و توانم چه‌کنم
 لرزه افتاد تنم تا تنت افتاد به خاک ناخودآگاه شده ورد زبانم چه‌کنم
 جابجا تا بدنت شد قد زینب تا شد من ز داغ تو ببین همچو کمانم چه‌کنم
 رحمت واسعه‌ای در همه جا پخش شدی اثر نعل همین است، ندانم چه‌کنم

شاعر: محمد علی مجاهدی قالب شعر: غزل وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

می‌وزد در کربلا عطر حضور از قتلگاه
برگریزان است و پاییزان، در این طوفان رنگ
می‌رود این کاروان بی آن‌که پیچد در فضا
بال در بال کبوترها، کدامین آفتاب
باز عیسی می‌رود تا سیر خورشیدی کند؟
تا چه آمد بر سر قرآن؟ که می‌آید به گوش
پیکر سی‌پاره قرآن ز هم پاشیده است؟
رود رود زمزم اینجا، شور و حال و زمزمه است
شط در اینجا بر سر و برسینه می‌کوبد که حیف
اینکه می‌جوشد ز طبع نینوایی، شعر نیست
درک سرخ ما ز عاشورا، تورا کم داشته است

می‌کند انگار خورشیدی ظهور از قتلگاه
کاروانی می‌کند گویا عبور از قتلگاه
دود اسپند از خیام، عطر بخور از قتلگاه
می‌کند پرواز تا آفاق نور از قتلگاه؟
یا کلیم آورده خورشیدی به طور از قتلگاه
ناله انجیل و تورات و زبور از قتلگاه
یا تن خورشید افتاده است دور از قتلگاه؟
تا چه سهمی می‌برد با این عبور از قتلگاه
می‌برم با خود فقط چشمی نمود از قتلگاه
تا ابد این چشمه می‌گیرد، شعور از قتلگاه
لحظه‌ای سر برکن، ای عشق غیور از قتلگاه

شاعر: سید رضا هاشمی قالب شعر: غزل وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

مرهم به زخم دل، به جز از سوز آه نیست
خواهم که سیر بینمت، آنکه سفر روم
من با تو آمدم؛ بنگر با که می‌روم
رأس تو روی نیزه و خورشید بر فلک
گفتم که خاک بر سر خود ریزم از فراق

روزی چو روزگار من از غم، سیاه نیست
باید چه چاره کرد؟ که تاب نگاه نیست
جولان خصم هست ولیکن پناه نیست
با بودن تو، حاجت خورشید و ماه نیست
جز سنگ و تیرو نیزه در این قتلگاه نیست

شاعر: جودی خراسانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

داغ غمت ز سینه خواهر نمی‌رود تنها به سوی روضه مادر، نمی‌رود از خجلتش نزد پیمبر، نمی‌رود ما را ز، یاد تال لب کوثر نمی‌رود ما را ز یاد، تا صف محشر نمی‌رود هرگز ز یاد زینب مضطر نمی‌رود گر در جنان رود لب کوثر نمی‌رود	رفتم من و، هوای تو از سر نمی‌رود برخیز تا رویم برادر، که خواهرت گر بی تو زینب تو کند جای در وطن سوز گلوی خشک تو! اندر لب فرات پهلوی چاک خورده ات از نیزه و سنان بزم یزید و طشت زر و چوب خیز ران «جودی» ز یاد آن لب خشکیده ات شها

شاعر: غلامرضا کافی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

اشک دریا می‌نمود، اما بیابان سوخته دشت و دریا غرق خون، پیدا و پنهان، سوخته حوریان را، کاکل زلف پریشان، سوخته شمع را دیدم ولی سر در گریبان، سوخته گلشن زهرا ولی در زیر باران، سوخته بود بر بالای نی، برگگی ز قرآن، سوخته داشت در صحرا ولی جا مانده‌ای، آن سوخته یا زمین از آتش داغ عزیزان، سوخته؟ جسم صد چاک که بر ریگ بیابان، سوخته	کاروان ره می‌سپرد اما دل و جان سوخته آه! از شام غریبانی که بر عالم گذشت آسمان تا آسمان بال ملائک، ریخته دیدم آن شب بر زمین، خاکستر پروانه را خاک را باران تیر و نیزه‌ها سیراب کرد کاروان می‌رفت و بیرق از سر خورشید داشت کاروان می‌برد زینب را به سوی سرنوشت لاله‌اند آن زخم بر دوشان خونین پیرهن؟ کیست تا در پاره‌ای از بوریا پنهان کند؟

وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا شکوهی

جانم تو بودی و کنون با جسم بی جان میروم
 درد فراقش مشکل است، با سوز هجران میروم
 همراه با نامحرمان، در شام ویران میروم
 ناچیده گل ای باغبان، از این گلستان میروم
 لب تر نکردم از فرات، باکام عطشان میروم
 تو در کنار اکبریت، من با یتیمان میروم
 تو با شهیدانت بمان، من با اسیران میروم

از کویت ای آرام دل با چشم گریان میروم
 از گریه پایم در گِل است، دریای غم بی ساحل است
 خیزای امیر کاروان، مارا تو در محمل نشان
 پرپر شده گل های تو، کو اکبر رعناى تو
 ای ساقی آب حیات، وی خواهرت گردد فدات
 گرید رقیه دخترت، هر دم بیاد اصغرت
 نگذاردم چون ساربان، سازم در این صحرا مکان

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی انسانی

آیا تویی برادر من؟ نیست باورم
 شناسمت کنون که تو هستی برادرم
 ای کشتی نجات، گذشت آب از سرم
 بی تو، گمان بودن خود را نمی برم
 دریاست در کنار من از دیده ترم
 از جان خویش بگذرم و از تو نگذرم
 کاین خاک ها هنوز دهد بوی مادرم؟
 بگذاشتم دو دست خود آنگاه بر سرم

ای مصحف ورق ورق! ای روح پیکرم!
 با آنکه در جوار تو یک عمر بوده ام
 پامال جور و دست خوش کینه ام ببین
 عمر منی که از کف من رفته ای و من
 ای خشک لب، کنار فرات از غمت ببین
 با کعب نی کنند جدا از توأم و لیک
 دیشب کنار پیکر پاکت چها گذشت
 دیدم که دست، ظلم تو را سنگ می زند

شاعر: محمود ژولیده	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

هان ای بنی اسد سفری نینوا کنید	با پیکر حقیقت قرآن وفا کنید
جای ستاره های خدا بر زمین نبود	آیا به خار و خس تنش را رها کنید؟
قدری بیاورید کفن، قطعه ای حصیر	از تیر و نیزه این شهدا را سوا کنید
این کشته جوان که تنش پاره پاره است	شبه پیمبر است عزایش به پا کنید
این قد کشیده قاسم رعای نجمله است	فکری به دفن پاره تن مجتبی کنید
این کشته فتاده به هامون حسین ماست	از روی دشت پیکر او را جدا کنید
آشفته تر ازین تن بی سر که دیده است	فکری برای این بدن سر جدا کنید

شاعر: علی انسانی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

خنده بر روی لبش مرد ستمکاری هست	آه انگار نه انگار عزاداری هست
آن طرف دامن طفل آتش سوزان دارد	این طرف در تب شعله تن بیماری هست
و زنی باز سوی علقمه میکرد نگاه...	که به پا خیزد اگر دست علمداری هست
همه دیدند که خون چشم دلش را پُر کرد	از فرات سخنش ناله سرشاری هست:
مبریدم که در این دشت مراکاری هست	گل اگر نیست ولی صفحه گلزاری هست
ساربانان مزین، این همه آواز رحیل	آخر این قافله را قافله سالاری هست
به امیدی شوم از کشته مظلوم جدا	که سوی کوفه مرا وعده دیداری هست

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: سعید بیابانکی

دشت می‌بلعید، کم‌کم پیکر خورشید را	بر فراز نیزه می‌دیدم، سر خورشید را
آسمان گو تا بشوید با گلاب اشک‌ها	گیسوان خفته در خاکستر خورشید را
بورایی نیست در این دشت تا پنهان کند	پیکر از بوریا عریان‌تر خورشید را
چشم‌های خفته در خون شفق را وا کنید	تا ببیند کهکشان پرپر خورشید را
نیمی از خورشید، در سیلاب خون افتاده بود	کاروان می‌برد نیم دیگر خورشید را
کاروان بود و گلوی زخمی زنگوله‌ها	ساربان دزدیده بود انگشت‌تر خورشید را
آه، اشترها چه غمگین و پریشان می‌روند	بر فراز نزه می‌بینم سر خورشید را

وزن شعر: مستفعِلن فاعلاتن مستفعِلن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: منیژه درتومیان

گل کرد خون و غریبی در عمق چشمان سجّاد	آتش گرفت و فرو ریخت با خیمه‌ها جان سجّاد
دردی بزرگ و صمیمی، بادست خودشانه میزد	بر روح عصیانگر باد، موی پریشان سجّاد
طوفان سختی خبر داد: یک مرد از اسب افتاد	سجّاده‌ها گُر گرفتند از اشک پنهان سجّاد
آئینه‌ها ضجّه کردند با سینه‌ای پاره پاره	وقتی که رنج اسارت گردید مهمان سجّاد
گنجشک‌های هراسان آشفته سر می‌دویدند	گاهی به دامن زینب، گاهی به دامن سجّاد
یک کاروان غیرت و درد، با قفل و زنجیر می‌رفت	میراث خون بود و خطبه، میراث دستان سجّاد
بر نیزه‌های اسیری صد شعله روئید وقتی	گل کرد خون و غریبی در عمق چشمان سجّاد

بخش دهم:
اشعار ورودیه کوفه

و اسارت اہل بیت

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناشناس

صبرت ای روح بصیرت! بی نظیرت کرده است
 گریه‌ها بر رأس روی نی کویرت کرده است^۱
 خطبه‌هایت ترجمانی از غدیرت کرده است
 همره رأس بریده؛ چون مجیرت کرده است^۲
 رمز زیبایی که دنیا را اسیرت کرده است؟
 اشکهای کودکان از آب سیرت کرده است
 «کربلا در کربلا می‌ماند اگر زینب نبود»

بار سنگین فراق عشق، پیرت کرده است
 مثل دریا بودی اما در مسیر این سفر
 در میان وامداران سقیفه باز هم
 آه ای سرو سرافرازی که حق در کربلا
 چیست رمز رؤیت آلا جمیلای تو؛ چیست؟
 تشنگی را بُرده‌ای از خاطرت زیرا که؛ آه
 نینوا با دردهایش سخت بر زینب نبود

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: عادل حسین قربان

تیغ بُران است، یا زینب نگاه انداخته
 دشمنش تسلیم گردیده، سلاح انداخته
 منطقش یک دشت را در اشتباه انداخته
 مثل شیر لِرزه بر جان سپاه انداخته
 یک نگاه مضطرب بر قتلگاه انداخته
 در مصیبت چنگ بر رخسار ماه انداخته

یکتنه در کربلا غوغا به راه انداخته
 با کلامش تیغ حیدر را برون کرد از نیام
 مرتضی انگار دارد خطبه‌خوانی می‌کند
 مثل طوفان خانه تزویر را ویران نمود
 یک نگاه اشکبار انداخته بر خیمه‌گاه
 جان زینب از فراق یار بر لب آمده

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع دوم بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

تابش خورشید روی نی کویرت کرده است

مثل دریا بودی اما در مسیر این سفر

۲. بیت زیر به دلیل ایراد محتوایی تغییر داده شد زیرا حضرت زینب هیچ گاه سر به زیر نشد بلکه سربلند در این امتحان الهی بود

رقص رأس سربلندی سر به زیرت کرده است

آه ای سرو سرافرازی که روی نیزه‌ها

شاعر: مهدی رحیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

خیزران آمد و بر مهبط یارب زده شد
 اُسکتوا ضربه شد و بر دهن دشمن خورد
 روز و شب زینب کبری به اسیری چون رفت
 جای لیلا و رباب و همه اهل حرم
 صاف بود آینه‌اش آه ولی در کوفه
 شد کبودی اثراتش دو برابر زیرا؛
 زینب آن لحظه به پا خاست و از پا افتاد
 آسمان بار غم روضه سر را نکشید

تازیانه عوض گفتن یا آب زده شد
 مثل آن ضربه که یک روز به مرحب زده شد
 روز از روز بدش آمد و شب، شب زده شد
 دم به دم عمه سادات مرتب زده شد
 داغ بر آینه از جنس مُحدَّب زده شد^۱
 ضربه‌ها بیشترش در وسط شب زده شد
 خیزران چونکه به پاخاست و بر لب زده شد
 قرعه فال به نام من زینب زده شد

شاعر: محمدحسن بیات لو

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای که فراز نیزه تو را آشیان شده
 حرفی که نه! اشاره‌ای حتی نمی‌کنی!
 از بسکه سنگ خورده‌ای از دست کوفیان
 شهری که پایتخت علی بوده یک زمان
 ای همسفر! تو روی نی و من به زیر نی

بنگر مرا که ناقه عریان مکان شده
 از آن زمان که هم سخت خیزران شده
 خون لخته از کنار لبانت روان شده
 حالا دگر محله نامردمان شده
 از روی نی سرت به سرم سایبان شده

^۱ بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایت‌های معتبر تغییر داده شد؛ موضوع سنگ جشن و شادی خندیدن و ... در شام بود نه در کوفه و براساس کتب معتبر تاریخی همچون: الفتوح ج ۵ ص ۱۲۱؛ أمالی مفید ج ۳۸ ص ۳۶۷؛ اللهوف ص ۱۳۰؛ مناقب آل ابیطالب ج ۴ ص ۱۱۶؛ مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۴۶؛ مثير الأحران ص ۲۰۹؛ جلاء العیون ص ۵۹۳؛ بحار الأنوار ج ۴ ص ۱۰۹ و ۱۶۴؛ منتهی الآمال ص ۴۸۵؛ ق مقام ص ۵۱۶؛ نفس المهموم ص ۳۵۳؛ مقتل امام حسین ص ۲۲۳؛ مقتل مقرر ص ۲۹۹؛ مقتل جامع ج ۲ ص ۴۳ و در شهر کوفه مردم پشیمان شده و گریه زاری می‌کردند.

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیده نفسیه موسوی

برای حفظ حرم، زینب انتخاب شده
 به خون تشنه‌لی، معجرش خضاب شده
 نشسته سنگ صبور دل رباب شده
 دمی که وارد مهمانی شراب شده
 پُر از صدای رسای ابوتراب شده
 به شام و بزم می و کوفه خراب شده
 که شرح کرب و بلا، مانده و کتاب شده

پس از حسین، جهان بر سرش خراب شده
 ز عصر روز دهم در وداع جانسوزش^۱
 کسی که داغ دو فرزند بر جگر دارد
 چه رفته بر دل زینب، کسی نمی‌داند
 اگرچه خطبه خودش خوانده بود اما شهر
 هزار مرتبه تا روز آخرت، نفرین
 به صبر عمه سادات، شیعه مدیون است

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: حسن کردی

تا تو را سیر ببینم کمی آهسته برو
 اسب‌ها رد شده و نقش زمینت کردند
 لحظه‌ای نیست که چشم از سر تو بردارم
 روی نی دور سر قافله می‌چرخیدی
 خواهرت آینه‌توست، اگر پژمرده
 تا حد مرگ سپر شد بدنم اما حیف
 ضربه او را به زمین دوخت، خجالت زده‌ام
 باز هم حرمله با کاسه‌ای آب آمده است
 ما ندیدیم در این مرحله جز زیبایی

می‌روی نیزه‌نشینم کمی آهسته برو
 از رد بوسه من نیزه‌نشینت کردند
 من اسیر تو شدم مهر تو در سر دارم
 همه شب سر زده، خورشید شدی تابیدی
 من و یک قافله کودک، همه سیلی خورده
 جان نمانده‌ست حسینم به تنم اما حیف
 صورت کودک تو سوخت، خجالت زده‌ام
 خنده‌ای مست به دنبال عذاب آمده است
 گله‌ای نیست از این زخم از این تنهایی

^۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن موضوع بوسیدن رگ های بریده تغییر داده شد.

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن راحت حق

در من زینب تجلی کرده آوای علی
 فتح کردم کوفه را با لحن گویای علی
 جمع کردم گوهر دین را ز دریای علی
 ارث‌ها دارم خدا را شکر از نای علی
 یافتم آموزه‌هایم را ز لب‌های علی
 زنده کردم مرده را هستم مسیحای علی
 سر فرود آورد کوفه پای گل‌های علی
 با عقيله بودنم گشتم مصفای علی
 خوار کردم خصم را من با مددهای علی

کوفه را تسخیر کردم با نفس‌های علی
 خطبه‌ای خواندم به لحن فاتح خیبر سپس
 زین آب بودم شدم زینت برای دین حق
 کار من بیداری بیچارگان کوفی است
 اسکتوا گفتم همه غرق سکوت غم شدند
 انتقام خون سالارم را گرفتم با کلام
 از ندامت شهر شد یک پارچه اندوه و درد
 “عالمه” دادم لقب چارم ولی شیعیان
 سرشکسته نیستم در محضر پاک حسین

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن راحت حق

یادم آمد از پدر با عزتی که داشتم
 وارد کوفه شدم با غربتی که داشتم
 حال وارد می‌شوم با صولتی که داشتم
 من اسیر دشمنم با عفتی که داشتم
 سوختم بدجور با این حالتی که داشتم
 خطبه خواندم با تمام قدرتی که داشتم
 می‌روم از شهر با این رحمتی که داشتم

وارد کوفه شدم با هیبتی که داشتم
روزگاری جایگاهی داشتم در بین شهر^۱
 دور من بودند عباس و حسین و مجتبی
 قامتم را هیچکس تا قبل عاشورا ندید
 رقص نیزه می‌کند خولی به پیش چشم من
 خطبه‌ای باید بخوانم تا همه نادم شوند
 لحن من لحن علی شد صحبت من مثل علی

^۱. بیت زیر به دلیل ایراد محتوایی تغییر داده شد، متأسفانه اشعار به گونه ای است که گویی نعوذ بالله دیگر آبرو یا عصمتی برای

حضرت باقی نمانده است . **روزگاری آبرویی داشتم در بین شهر** وارد کوفه شدم با غربتی که داشتم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: عبدالمحسن

با این خیانتی که نمودید بر امام
شد کشتنش برای شما بدترین مقام^۱

این است رسم معرفت و مردی و مرام
دیگر نمانده خواهش و میلی به هر طعام
ترجیح می‌دهیم بمانیم تشنه‌کام
هستیم در معابر و در بین ازدحام
بر ما نموده‌اید جفا جای احترام
داغ درون سینه ما شد علی الدوام
با مرگ، زخم سینه ما گیرد التیام

ای اهل کوفه اشک شما باد مستدام
نامه نوشته‌اید بیا ای حسین و بعد
نیزه سوار شد سر مهمان‌تان چرا
از لحظه‌ای که اصغر تشنه شهید شد
در گوش ماست ناله (أسقونی) حسین
چشمی ندیده سایه ما را ولی کنون
با دست بسته در به در کوچه‌ها شدیم
دیگر همیشگی شده اشک نگاه ما
دل‌های ماست زخمی یک نیم‌روز تلخ

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اصغر صالحی

خبر داغ است و در آتش می‌اندازد جگرها را
که خم می‌کرد زیر بار اندوهش کمرها را
همان‌هایی که بر مهمانشان بستند درها را
به خون خویش غلطانند، در صحرا پسرها را
که برخیزید اهل کوفه آوردند سرها را...
کسی جز آل پیغمبر ندارد این هنرها را

خبر پیچید تا کامل کند دیگر خبرها را
غروبی تلخ، بادی تلخ‌تر از دور می‌آمد
به روی روسیاهی یک به یک آغوش وا کردند
همان‌هایی که در مسجد پدر را غرق خون کردند
و باد آرام درها را به هم می‌زد، صدا پیچید
خبر آمد، سری بر نیزه‌ها قرآن تلاوت کرد

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناصر دودانگه

بر خاندان وحی مدارا کجا کنند^۱

آنان که ماه را به سر نیزه‌ها کنند

حقش نبود پیکر او را رها کنند

عریان به خاک مانده عزیز ابوتراب

گاهی نظر به معرفت بوریا کنند

خوب است نیزه‌ها که شکستند در تنش

با آه و ناله همسفر اشقیا کنند

زشت است اینکه قافله غرق نور را

آل یزید با دل زینب چه‌ها کنند

کربلا شروع غم آل مصطفاست

با خیزران حقوق لبش را ادا کنند

آورده‌اند تا که به دستان نحس مست

از زیر دست چوب لبش را جدا کنند

و قتش رسیده با جزع و ناله لااقل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا جعفری

تا دیده‌ام یکایک‌شان را شناختم

می‌رفتم و گدازه صفت می‌گداختم

در هر ردیف قافیه‌ها را نباختم

رد گشتم از صف صدقات و نگاه‌ها

هر خانه امید که با اشک ساختم

معمار تازیانه کوفی خراب کرد

باور نمی‌کنی! همه را می‌شناختم

گرچه غریبه وار مرا خیره می‌شدند

با اسب خطبه بر سر آن قوم تاختم

دیدم که نعل تازه به هر خانه‌ای زدند

با ضربه‌ای که همه‌شان را نواختم

حتی صدای بغض جرس هم شکسته شد

^۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن تحریفی بودن تغییر داده شد؛ همانگونه که بسیاری از علما و محققین همچون علامه بیرجندی، شیخ عباس قمی و در کتب کبریت احمر (ص ۱۴۱) منتخب التواریخ (ص ۲۲۴) مقتل تحقیقی (۲۲۹) پژوهشی نو در بازشناسی مقتل سیدالشهدا (ص ۲۴۰) و تصریح شده است موضوع نیش قبر و سر به نیزه زدن حضرت علی اصغر صحت ندارد و تحریفی است این قصه جعلی و ساختگی برای اولین بار در قرن سیزدهم در کتاب ریاض القدس آن هم بدون هیچ استنادی تحریف شده است « کتاب ریاض القدس توسط علما و محققین تاریخی جزء کتب تحریفی معرفی شده است.

شاعر: محمدجواد غفورزاده قالب شعر: غزل مثنوی وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعّلن

من از زیارت سر در تنور می‌آیم^۱

من از طواف حریم حضور می‌آیم

من از مجاورت کوه طور می‌آیم

شکسته بال و پر، اما صبور می‌آیم

اگرچه زنده ز آفاق دور می‌آیم

نه شوق بدرقه دارم، نه شور استقبال

و نقش خاطر من آنچه هست، زیباییست

نماز نافله‌ام را، نشسته می‌خوانم

پیام خون و شرف را به کوفه آوردم

صدای شیون مردم گرفت، اوج آن روز

به شکوه پنجره بستم، به اشک رو دادم

سکوت، سایه سنگین به روی شهر افکند

صدای زنگ جرس‌ها، گرفت خاموشی

صدا صدای علی بود، من سخن گفتم

چو شمع گشته، بسوزید و باز گریه کنید

خداکند نشود خشک، اشک چشم شما

من از نواحی «الله نور» می‌آیم

من از مشاهده مسجدالحرام وفا

درون سینه‌ام، اشراق وادی سیناست

سفیر گلشن قدسم، همای اوج شرف

هزار مرتبه نزدیک بود جان بدهم

مسافرم من و گم کرده کوکب اقبال

ضمیر روشنم آئینه فریباییست

سرود درد به احوال خسته می‌خوانم

ز باغ با خود، عطر شکوفه آوردم

سپرد کشتی صبرم، عنان به موج آن روز

چو لب گشودم و فرمان «أسکتوا» دادم

به کوفه دشمن دیرین سپر به قهر افکند

میان آن همه خاکستر فراموشی

چو من به مردم پیمان‌شکن، سخن گفتم

هلا جماعت نیرنگ‌باز، گریه کنید

اگر به عرش برآید خروش خشم شما

۱. موضوع تنور خولی مستند و صحیح نیست، زیرا در روایات معتبر کتب تاریخ الامم والملوک ج ۵ ص ۴۵۵؛ الکامل فی التّاریخ ج ۱۱ ص ۱۹۲؛ مَقْتَلِ خوارزمی ج ۲ ص ۱۰۱؛ مُثِیرُ الْأَحْزَانِ ص ۲۸۸؛ مَنَاقِبِ آلِ ابیطالب ج ۴ ص ۶۰؛ بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۱۲۵؛ جلاء العیون ص ۵۹۸؛ منتهی الآمال ۴۷۴؛ نفس المهموم ص ۵۱۷؛ مقتل جامع ج ۲ ص ۳۴؛ مقتل امام حسین ۲۰۹؛ تصریح شده است که خولی سر را در کنج حیاط و در زیر تشتی قرار دادند، موضوع تنور خولی برای اولین بار در قرن دهم در کتاب روضة الشهداء تحریف شده است؛ لذا بهتر است بیت زیر خوانده نشود

شما که دامن حق را ز کف رها کردید
 شما که سبزه روئیده روی مُردابید
 شما ز چشمه خورشید دور می‌مانید
 شما که روبروی داغ لاله استادید
 شما که سست نهادید و زشت رفتارید
 عذاب و لعنت جاوید مستحقّ شماست
 شما که سینه به نیرنگ و رنگ آلودید
 دریغ، این شب حسرت سحر نمی‌گردد
 به خون نشست دل از ظلم بی‌دریغ شما
 شما که سید اهل بهشت را کشتید
 گرفت پرده به رخ آفتاب و خم شد ماه
 به جای سود ز سودای خود زیان بُردید
 شما که سگّه ذلت به نامتان خورده‌ست
 شما که در چمن وحی آتش افروزید
 چه ظلم‌ها که در آن دشتِ لاله‌گون کردید
 چه غنچه‌ها که دل آزرده در حجاب شدند
 از این مصیبت و غم آسمان نشست به خون
 فضا اگر چه پر از ناله‌های زار شماست
 مصیبت از سرتان سایه کم نخواهد کرد
 شمیم رحمت حق بر مشامتان مرساد
 سخن رسید به اینجا که ماه من سر زد

شما که رشته خود را دوباره وا کردید
 شما که دشمن بیداری و گران‌خوابید
 شما به نقره آذین‌گور می‌مانید
 چه تحفه‌ای پی فردای خود فرستادید؟
 به شعله شعله خشم خدا گرفتارید
 به‌جای خنده، بگریید، گریه حقّ شماست
 شما که دامن خود را به ننگ آلودید
 به جوی، آبروی رفته بر نمی‌گردد
 شکست نخل نبوّت به دست و تیغ شما
 چراغ صاعقه سرنوشت را کشتید
 چو ریخت خون جگر گوشه رسول الله
 امید و عاطفه را نیز از میان بردید
 کجا شمیم وفا بر مشامتان خورده‌ست؟
 در آتشی که بر افروختید می‌سوزید
 چه نازنین جگری از رسول، خون کردید
 به جرم پرده‌نشینی ز شرم آب شدند
 زمین محیط بلا شد، زمان نشست به خون
 شکنجه‌های الهی در انتظار شماست
 کسی به یاری‌تان، قد علم نخواهد کرد
 و قال عَزَّوَجَلَّ: رَبِّکُمْ لَبِالْمِرْصَادِ
 کبوتر دلم از شوق دیدنش پر زد

شاعر: حسین ایمانی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

هرچه دارم نذر تو ای ثروت عالم حسین چند درهم خرج شد تا شد تنت درهم حسین
رفتی و بی تو شدم همراه نامحرم حسین تازیانه شد جوابم هرکجا گفتم ... حسین

شد سرم مثل سر تو قاری نیزه نشین

از سرنیزه سر بازار... زینب را ببین

باز هم در کوفه ام تدریس قرآن می کنم خطبه ای می خوانم و دین را نمایان می کنم
آسمان را میهمان روضه نان می کنم گوشه ویرانه را با آه... میدان می کنم

کوفه و شام بلا مقهور آوایم شده

عرش مات ما رأیت إلا جمیلایم شده

می کشم افلاک را تا خاک پائین با دم بعد عباس علی من حامل این پرچم
زن ولی مانند مادر با ولی آم ... محکم کوه غم هستم اگر دشمن نمی بیند غم

جلوه ای از عالی و اعلا ی بدر و خیبرم

وارث پیغمبرم، من حیدرم؛ من کوثرم

یاد رگهای بریده می کنم هر روز و شام یاد کوفه، یاد سنگ اندازه های شهر شام^۱

تازیانه خورده ام جای عزیزانم مدام روضه ام شد گعب نی؛ تشت طلا؛ بزم حرام

^۱ . بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایت های معتبر حذف شد؛ موضوع سنگ جشن و شادی خندیدن و ... در شام بود نه در کوفه و براساس کتب معتبر تاریخی همچون: الفتوح ج ۵ ص ۱۲۱؛ أمالی مفید ج ۳۸ ص ۳۶۷؛ اللهوف ص ۱۳۰؛ مناقب آل ابیطالب ج ۴ ص ۱۱۶؛ مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۴۶؛ مثيرالأحزان ص ۲۰۹؛ جلاء العیون ص ۵۹۳؛ بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۱۰۹ و ۱۶۴؛ منتهی الآمال ص ۴۸۵؛ مقام ص ۵۱۶؛ نفس المهموم ص ۳۵۳؛ مقتل امام حسین ص ۲۲۳؛ مقتل مقرر ص ۲۹۹؛ مقتل جامع ج ۲ ص ۴۳ و.... در شهر کوفه مردم پشیمان شده و گریه زاری می کردند، ضمن اینکه در منابع معتبر برای شهر شام هم جشن پایکوبی نقل کرده اند نه پرتاب سنگ و آتش و...

یادگار فاطمه شد قدکمان ... دلبر بیا

عمه جانت گفت یاصاحب زمان دیگر بیا

من علمدارم ولی دستِ کبودی مانده است اشکهای مشکِ چشمِ عرش را لرزانده است

ذوالفقار خطبه‌هایم لشکری تارانده است روی نئی آرامشم قرآن برایم خوانده است

کوفه را با خطبه‌ام تسخیر کردم یا حسین

گرچه از داغت نگر لبریز دردم یا حسین

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: حسین اسرافیلی

خاست از جا، چون ستیغ آفتاب

زاده «مرجانۀ» شهوت پرست

فاسق‌انند اهل کتمان و دروغ

اهل فسق و کفر و فاجر نیستیم

نیست اما در تو چشم معرفت

لطف و رحمت بود واحسان و کرم

غرقه در خون و شهادت، دین ماست

جام گیریم از شهادت چون عسل

غرق خون آئیم بر باغ بهشت

دست حقّ چون برگشاید این کتاب

قتل اولاد پیمبر از خدا

تاببینی سود کردی یا زیان

فتح و پیروزی نصیب حال کیست

زینب آن شیرین کلام بوتراب

گفت: ای از جام کفر و کینه مست!

فاجرانند از حقیقت بی فروغ

خوب می‌دانی تو که ما کیستیم

دیگرانند آنچه گفتی در صفت

آنچه دیدیم از خداوند نعم

مرگ در راه خدا آئین ماست

سرنوشت ماست از روز ازل

این مقدر بود ما را سرنوشت

باش تا در روز محشر در حساب

از تو می‌خواهد دلیل ادّعا

خوشه‌چینی ز آنچه کشتی این زمان

تا ببینی رستگاری مال کیست

شاعر: حسین رضائیان

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

پای بر بال ملائک، گفت: ساکت کوفیان!
 کوفیان من دُخت زهرا و علی‌ام، زینبم
 چشم‌هاتان خشک از باران غم هرگز مباد
 خوب می‌دانید ما اولاد طاهائیم... نه؟
 تیغ‌هاتان آبرو نگذاشته باقی ز جا
 جان فدای آن کسی‌که شد دوشنبه غرق خون
 گرچه این غم روی دوشم طاقتم را تاق کرد
 کربلا خون بود اما غیر زیبایی نبود
 هر بلایی کز خدا آید نشان رحمتی‌ست
 جمعیت مبهوت این بانو؛ نفس‌ها حبس شد
 عشق تا روز قیامت وامدار زینب است

دختر شیر خدایم؛ گوش بسپارید: هان!
 سر بیاندازید پائین! کور باید چشمتان
 غم ببارد تا قیامت بر شما از آسمان
 گریه‌هاتان از سر شرم است؛ آری ناکسان!
 جورتان باشد هم اینک بر سر نی‌ها عیان
 خیمه‌هایش گشت غارت، وای از این نامردمان
 شکر حق اما که ما را داد توفیق جنان
 کربلا دیدار معشوق است و عاشق در میان
 سست کی گردد از این رنج و محن ایمانمان؟
 شد سکوت مرگ حاکم بر زمین و بر زمان
 عشق تا روز قیامت در مدار زینب است

شاعر: حامد تجری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

خواستم جانم زره باشد برایت، دیر شد
 منعکس شد رنگ خونت در غروب آفتاب
 تیغ‌ها روی تنت در هم گره خوردند؛ آه!
 هیچ جای سالمی روی تنت نگذاشتند
 چند روزی بر فزار نیزه بودی، بعد از آن
 چند دندان شکسته؛ چند خط با خیزران
 صبح نزدیک است؛ چون نور خدا می‌تابد از

حلقه‌های زخم از پا تا سرت زنجیر شد
 قلب مجروح تو هم خورشید این تصویر شد
 هر کدام از این گره‌ها باز با شمشیر شد
 تازه کم کم با گلویت نیزه‌ای درگیر شد
 آمدی روی زمین و خاک از خون سیر شد
 خواهرت این صحنه‌ها را دید و آخر پیر شد
 سوره فجری که روی حنجرت تحریر شد

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن کاویانی

یعنی که عباس و علی اکبر نمانده
این بیشه خونین که بی‌حیدر نمانده
قوم یهودی حس کند خیبر نمانده
آیا کسی با آل پیغمبر نمانده؟
دندان برای صورت یک سر نمانده
جز لخته‌های خون و خاکستر نمانده
جز تو برای دین دگر یاور نمانده
جز خاطرات آن گل پرپر نمانده
چیزی به وصل حنجر و خنجر نمانده
حالا که عباس و علی اکبر نمانده

وقتی برای عشق انگشتر نمانده
حالا تویی بانو نبردت فرق دارد
با خطبه‌ات از جا بکن این قلعه را تا
طوفان شد و پیچید بانگت بین مردم
جای تعجب نیست بعد از خطبه‌هایت
یک سر که روی آبشار گیسوانش
اما تو دریا باش در دشتی کویری
حتی اگر در ذهنتان هر روز و هر شب
هر شب شما در خواب هم می‌بینی انگار
حالا تویی بانو نبردت فرق دارد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: چهارپاره

شاعر: قاسم نعمتی

بالا نشسته‌ای مرا می‌کنی نگاه
حالا ببین که خواهر تو گشته بی‌پناه
دیشب مگر چگونه شبت کرده‌ای سحر
خاکستر است لای همه گیسوان سر
حالا تو روی نیزه و من بین محملم
با هر تکان نیزه تکان می‌خورد دلم
زخمی شده دو گونه تو در وضوی خاک
تا که نیفتی از سر نیزه به روی خاک

زیبا هلال یک شبه، ای سایه سرم
عالم همه پناه به نام تو می‌برند
تو قرص ماه بودی و حالا شدی هلال
روی تو سوخته چونان روی مادرم
عمری سرم به سینه‌ات آرام می‌گرفت
هر بار نیزه‌دار، سرت چرخ می‌دهد
از بعد قتلگاه که دیدم به چشم خود
دامن گرفته‌ام پی رأس تو هر قدم

شاعر: اسماعیل تقوایی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن

سلام ای شهر کوفه شهر حیدر
 به کوی و برزن تو آشنایم
 حریم من در اینجا محترم بود
 علی بابای من آقای امت
 تو حق داری که شناسیم کوفه
 بدان این مردم تو بی وفایند
 حسین فاطمه دعوت نمودند
 حسینم ماند و خیل دشمنانش
 زمین کربلا محشر بپا شد
 بپا شد جنگ خونین، نابرابر
 به عاشورا شدم غرق مصیبت
 به ضرب تیغ کین مردمی پست
 ز گلهای گلستان خدایی
 لب تشنه حسینم سر بریدند
 به یکروزه شدم بی یار و یاور
 جدا سر از تن جیش خدا شد
 غروب روز عاشورا و غارت
 به یکروزه خمیده قامتم شد

منم بنت علی و بنت کوثر
 زمانی بوده در اینجا سرایم
 سرای زینبی کوی کرم بود
 زمانی کرده در اینجا حکومت
 دلیلش می‌کنم تفهیم کوفه
 به ظاهر حق پرست، از حق جدایند
 ولی پشت و پناه او نبودند
 حسینم ماند و جمع کاروانش
 جدال شرک و اصحاب خدا شد
 زما هفتاد و دو، زانسوی لشگر
 نصیبم شد غم و اندوه و حسرت
 عزیزان خودم را دادم از دست
 نصیبم شد غم و درد جدایی
 تن صد پاره‌اش در خون کشیدند
 میان لشگر خصم ستمگر
 سر آله‌ها بر نیزه‌ها شد
 جسارت‌های دشمن با اسارت
 شبیه پیر زالی صورتم شد

کنون آورده‌اند ما را اسیری
 به شهری که علی کرده امیری
 برایت کوفه این همواره ننگست
 به قلب مردمان تو شرننگ است
 شریک قتل گل‌های بتولید
 به محشر شرمساران رسولید

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

ای به جسم چاک چاکت مانده جای نیزه‌ها
 تو به نوک نیزه‌ها قرآن تلاوت می‌کنی
 هم نگاهم را ز رویت بر ندارم لحظه‌ای
 خون ز حلقه‌ی روی دست نیزه‌داران ریخته؟
 کاش از سنگ جفا پیشانی من می‌شکست
 آشکارا گریه می‌کردند اگر در ماتمت
 ای وجودت باغ گل از بوسه ختم رسل
 نیزه رفته در تن و سر مانده بر بالای نی
 گر روم سوی وطن در نزد قبر مادرم
 تا که همچون سنگ‌های کربلا گریند خون
 وی سر نورانی‌ات شمس الضحای نیزه‌ها
 من به خطبه می‌کنم تفسیر پای نیزه‌ها^۱
 هم دلم دنبالت آید در قفای نیزه‌ها
 یا روان گردیده اشک بی‌صدای نیزه‌ها
 کاش روی قلب من می‌ماند جای نیزه‌ها
 کاروان می‌ماند در اشک عزای نیزه‌ها
 از چه پُر گشتی ز جای بوسه‌های نیزه‌ها
 نیزه با تو یا تو گشتی آشنای نیزه‌ها
 مو به مو گویم بر او از ماجرای نیزه‌ها
 روضه باید خواند "میثم" از برای نیزه‌ها

^۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر حذف شد زیرا همانطور که در کتب منتهی الآمال ص ۴۸۳؛ اربعین الحسینیة ص ۲۳۳؛ تحریف شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین ص ۲۱۱؛ مقتل جامع ج ۱ ص ۱۴۱، پژوهشی نو در بازشناسی مقتل سیدالشهدا ص ۳۰۴ و دیگر کتب معتبر آمده است سر به چوبه محمل زدن و مغایرت با روایت‌های معتبر است؛ این قصه اولین بار در کتاب نورالعین منسوب به /سفر/ینی جعل شده است.

شاعر: مرتضی محمود پور قالب شعر: مسدس وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

بازار کوفه از چه رو در ازدحام است
بازار کوفه صف به صف استاده بودند
یک کاروان از کربلا آمد به زاری
یک زن شبیه هاجر و مریم، نه، زهر است
در عین تنهایی به مثل کوه محکم
آتشفشان قهر با خصم خدا شد
با هر نگاهش خصم را در لرزه انداخت
هستی خود در راه هستی آفرین باخت
زینب یگانه پاکباز عشق و ایثار

زخم زبان بر زخم کهنه التیام است
از بهر دیدار کدامین صف به بام است
پژمرده دیدم گلشن و باغ بهاری
با دست بسته قد خمیده زار و تنهاست
این دختر آزاده؛ دخت شاه بطحاست
هرچه بلا دیده به راه حق رضا شد
دین را دوباره با نگاه خویش می ساخت
در کوره صبر و رضا مردانه بگذاخت
تیغ زبانش گشته بر دشمن شرر بار

شاعر: سید پوریا هاشمی قالب شعر: غزل وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

خواهرت تفسیر کرد آیات قرآن تو را
چند شب پیشم نبودی گیسویت آشفته شد
خواستم سر را بگیرم باز سرگردان شدم
بر سر هر کوچه اول سرشماری می کنم
چشم سنگین دردش از دستان سنگین بدتر است
نیزهات را عامدانه بین زنها می برد
کشتی امن نجاتم! فکر طوفان را مکن

سنگ خوردم تا نبینم سگ باران تو را
بعد من کی شانه زد موی پریشان تو را؟!
کی تمامش می کنند این دستگردان تو را
تا مبادا گم کنم طفل هراسان تو را^۱
هر کجای کوفه دیدم آشنایان تو را
ای خدا لعنت کند آقا نگهبان تو را
تا گرفته خواهرت در دست سکان تو را

^۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و به منظور دوری از تدلیس و تحریف روایات تغییر داده شد

شاعر: حبیب نیازی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

من که جز با تو هوای سفرم هیچ نبود
رفت سامان من از بی‌سر و سامان شدنت
نکند فکر کنی خسته‌ام از راه اما
شهر تعطیل و همه منتظر خواهر تو
زینب و رد شدن از بین شلوغی؟ اینجا؟
سر در نیزه عباس شده درد سرم
راه باز است ولی، باز شده هر چشمی
جگر شیر خدا، داده خداوند به من
یا که ماه روی تو نیمه هلالی شده‌ست
لطف کن از سرنی، با دل این دخترکت
نان و خرما صدقه می‌دهد این کوفه به ما

سفرم بود، ولی همسفرم هیچ نبود
با سرت جز قدم در به درم هیچ نبود
کاش در کوفه مسیر گذرم هیچ نبود!
سر دروازه رسیدن نظرم هیچ نبود
اصلاً انگار زمانی پدرم هیچ نبود
به زبان همه غیر از خبرم هیچ نبود
راه تا راه به جایی ببرم هیچ نبود
با تماشای تو دیگر، جگرم هیچ نبود
یا که نه، سوی دوتا چشم ترم هیچ نبود
جز صدای "ابتا" دور و برم هیچ نبود
غیر دلشوره روی بال و پرم هیچ نبود

شاعر: ژولیده نیشابوری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

به روی نی سر تو می‌برد هوش از سر زینب
به سان شمع می‌سوزی به روی نی ولی افسوس
جدایی من و تو ای برادر غیرممکن بود
بخوان قرآن که قرآن خواندنت را دوست می‌دارم
دهد هراتارموی تو خبر از مادرم زهرا
من ژولیده می‌گویم که زینب گفت با افغان

چه سازد چون کند بی‌تو دل غم پرور زینب
که چون پروانه از غم سوخته بال و پر زینب
اگر ممکن شود روزی، نگردد باور زینب
که می‌بخشد صدای تو توان بر پیکر زینب
گمانم بوده‌ای دیشب به نزد مادر زینب
به روی نی سر تو می‌برد هوش از سر زینب

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مهدی خیامیان

از سفره شماسست اگر نان گرفته‌ایم
 پس رزق را ز دست کریمان گرفته‌ایم
 با عشق روضه‌هاست که سامان گرفته‌ایم
 از دست روضه‌خوان تو ایمان گرفته‌ایم
 تو آمدی و از نفست جان گرفته‌ایم
 با درد آمدیم که درمان گرفته‌ایم
 مشکل چه بود اینقدر آسان گرفته‌ایم
 همراه زخم‌های تو باران گرفته‌ایم

ما آب از دو دیده گریان گرفته‌ایم
 روزی ما به دست شما میخورد رقم
 از عشق‌های بی‌سر و سامان گذشته‌ایم
 عالم زیاد هست که کافر کند مرا
 ما مُرده گناه و گناهی نداشتیم
 دردی به جز تو نیست دوايي به جز تو نیست
 شرمنده‌ایم از غمتان جان نداده‌ایم
 دل سنگ بوده‌ایم و کویری دوچشمان

تا کوفه روی سر، مه تابان گرفته‌ایم
 بر روی سر ببین همه قرآن گرفته‌ایم

با سایه سرت سر ما گرم شد آخا...
 احیا گرفته‌ایم همه با سرت حسین

وزن شعر: مفاعیل فاعلاتن مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: وحید قاسمی

شناخت تَك تَك این قوم لا ابالی را
 ز یادشان ببرد سفره‌های خالی را
 حکایت تو و آن فصل خشکسالی را
 به باد گفته‌ام این جمله سوالی را
 شکسته سنگ ملامت دل سفالی را
 گرفته در بغلش کودک خیالی را
 بگو چه چاره نمایم شکسته بالی را؟

شناخت چشم تر عمه این حوالی را
 چقدر خون جگر خورد مرتضی شب‌ها
 هنوز عمه بر ایم به گریه می‌گوید
 نمی‌شود که دگر سمت معجزش نروی؟
 عطش به جای خودش، کعب نی به جای خودش
 دلم برای رباب حزینه می‌سوزد
 شبیه مادران زخمی‌ام، زمین گیرم

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

بتاب از نوک نی بر محمل خواهر! برادر جان
چرا بستی نقاب از خون و خاکستر؟ برادر جان
به استقبال خواهر آمدی با سر، برادر جان
تصدّق می‌دهد بر آل پیغمبر، برادر جان
تکلم کن؛ به اشک دخترت بنگر برادر جان
که می‌گردد در اطراف سرت مادر برادر جان
نگه کن بر گل روی علی اکبر، برادر جان
نمی‌کردم سرت را روی نی باور برادر جان
من از تفسیر قرآنت کنم محشر برادر جان
که دست و تیغ حیدر کرد در خیر، برادر جان
که عالم را بسوزاند در این آذر، برادر جان

هلال از مه و خورشید، زیباتر! برادر جان
جمال بی‌مثال کبریا! وجه‌الله اعظم
فراموشم نکردی ای تنت افتاده در صحرا
به جبران عنایات امیرالمؤمنین، کوفه
به روی داغ‌هایم تا نبینی داغ دیگر را
تو می‌گردد به دور محمل خواهر؛ یقین دارم
اگر بالای نی یاد رسول‌الله افتادی
تمام داستان کربلا را مادرم گفته
تو با قدقامت خود بر فراز نی قیامت کن
زبان من گُند در پهن‌دشت کوفه اعجازی
کنار نیزه‌ات بر قلب «میثم» آتشی ریزم

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: پروانه نجاتی

عشق، ماتم زده از شهر شما می‌گذرد
سَحَر از کوچه خالی ز دعا می‌گذرد
بر سر نیزه، سر از جسم جدا می‌گذرد
کاروان از برتان آبله پا می‌گذرد
که فرات عطش از خون خدا می‌گذرد
وای از این روز که بر آل عبا می‌گذرد

قافله قافله از دشت بلا می‌گذرد
آه ای مردم غفلت زده خواب آلود
روزه‌اتان همه شب باد که خورشید زمان
چشمتان چشمه خون باد که بر ریگ روان
ننگ پیمان شکنی تا ابد ارزانی‌تان
می‌شناسیدش و از نام و نسب می‌پرسید؟

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

ای کوفه از نوای خوست نینوا حسین	ای درد عالمی به نگاهت دوا حسین
تا دست پیش آرم و گیرم سرت به بر	با پای نیزه دار جلوتر بیا حسین
خواهم که خون کنم ز رخت پاک حیف، حیف	دستم نمی‌رسد به سر نیزه‌ها حسین
تو رأس نیزه، من به قنوت نماز شب ^۱	از سوز دل به جان تو کردم دعا حسین
ای کاش می‌برید سر خواهر تو را	تیغی که کرد رأس تو از تن جدا حسین
این غم مرا کُشد که به گودال قتلگاه	قاتل برید رأس تو را از قفا حسین
جای تو روی دوش نبی بود از چه رو	در زیر تیغ شمر زدی دست و پا حسین
دردا که شد سیه عوض جامه سیاه	از تازیانه پیکر صاحب عزا حسین
آن خنجری که حنجر پاک تو را برید	خون گریه کرد و ناله زد و گفت یا حسین
هر کس به وقت مرگ کلامی است بر لبش	میثم تو را زند دم مردن صدا حسین

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل **مستند نبودن** موضوع تنور خولی و مغایرت با روایات معتبر؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور اجتناب از گناه تدلیس یا تحریف سخنان ائمه؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. همانگونه که علما و مورخین در کتب تاریخ الامم والملوک ۴۵۵/۵؛ الکامل فی التّاریخ ۱۱/۱۹۲؛ مُثیرُ الأَحْزَان ۲۸۸؛ مَنَاقِبِ آلِ ابیطالب ۴/۶۰؛ بحارُ الأنوار ۴۵/۱۲۵؛ جلاء‌العیون ۵۹۸؛ منتهی الآمال ۴۷۴؛ نفس‌المهموم ۳۳۹؛ ناسخ‌التّواریخ ۵۱۷؛ مقتل امام حسین ۲۰۹؛ تصریح کرده اند خولی ملعون سر مطهر امام را در زیر تشنه قرار داد نه در تنور خانه!!

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

این همه انگشتها بالا ز چیست؟!
روز روشن روی نی، وقت زوال
ای تو خود قرآن و زینب آیات
با سرت شمع دلم گردیده‌ای
تو به چشم من بده از نیزه نور
من نه آن هستم که از پای اوفتم
صبر در موج بلا رام من است
من به مقتل خصم را دادم شکست
من کتک خوردم کنار پیکرت
این من این داغ تو این ظلم عدو
ای مسیح فاطمه اعجاز کن
روز روشن وقت استهلال نیست
کس ندیده خون بریزد از هلال
ای من و مهمل خجل از سایه‌ات
سایه‌بان مهلم گردیده‌ای
من گلوی پاره می‌بوسم ز دور
هر چه آمد پیش در هم کوفتم
بحر غم در قلب آرام من است
من گرفتم پیکرت را روی دست
تا کنم دفع خطر از دخترت
گر سخن با من نمی‌گویی مگو
با یتیم خود سخن آغاز کن

شاعر: ناشناس

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

تویی که شهره شهری به عشق ورزیدن
بگو برای من از خاطرات خود بانو
ز بعد کربلا کودکان بی بابا
الا مفسر قرآن چقدر لذت داشت
بجز شما چه کسی می‌تواند ای خانم
و ما رایث و الا جمیلتان یعنی
تویی که منتخب هستی به نیزه سر دیدن
کنار مقتل عشق و گلو و بوسیدن
شنیده‌ام که همیشه گرسنه خوابیدن
صدای قاری قرآن ز نیزه بشنیدن؟!
شبیه ابر بهاری ز غصه باریدن
تویی که دیده نیالوده ای به بد دیدن

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

قاری قرآن و قرآن را زبان! قرآن بخوان
کوفه را هم کربلا کن؛ هم چنان قرآن بخوان
گرچه گشته از دهانت خون روان، قرآن بخوان
بر فراز نیزه، ای آرام جان قرآن بخوان
ای امام کلّ اهل آسمان قرآن بخوان
تا نرفتی زیر چوب خیزران قرآن بخوان
تا نگشته قامت زینب کمان قرآن بخوان
وارث حیدر! تو هم نوکِ سنان قرآن بخوان
این مصیبت را نمی‌کردم گمان؛ قرآن بخوان
تا به میثم هم دهی سوز نهان قرآن بخوان

ای هلال من به بالای سنان قرآن بخوان
با صدای خود مسخر کن تمام کوفه را
گرچه بشکسته جبینت بر سر نی، سجده کن
تا مگر آوای قرآن تو آرامم کند
تا که اسلام تو را اهل زمین باور کنند
زادهٔ مرجانه دارد قصد آزار تو را
صوت قرآن سر تو، سر بلندم می‌کند
یاد قرآن پدر کن؛ روی دست جَدّمان
آن چه دیدم مادرم زهرا برایم گفته بود
هرکه هرچه دارد از این خاندان دارد حسین

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: نغمه مستشار نظامی

این شیر زن که مثل پدر، مثل مادرش!
میراث مادر است، دل داغ پرورش
از قتل عام چلچله‌ها در برابرش
خورشید، ابر تیره کشیده است بر سرش
از کاروان خسته بی‌یار و یاورش
وقتی خرابه‌های دمشق است، سنگرش
این شیر زن، که مثل پدر، مثل مادرش

می‌گوید از شکستن سرو تناورش
این زن، درست، مثل پدر حرف می‌زند
می‌گوید از سپید و سیاهی که دیده است
می‌گوید از زمانه، زمین آه می‌کشد
از پاره پاره‌های جگر، حرف می‌زند
این خطبه نیست، تیغ شمشیر این زن است
شمشیر از نیام دهن می‌کشد ببین

شاعر: امیر عظیمی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

سلام ای عمه سادات زینب
 سلام ای نقش ایمان پیمبر
 سلام ای دختر خیرالبریّه
 سلام ای دومین زهرای اسلام
 تو زینب، زین بابایی عقيله
 تو عینُ الله ثارُ الله هستی
 تویی که یک زن اما شیرمردی
 خدایی که علمدار آفریده
 تو هم بر این علم حساس بودی
 تو با آن ذوالفقار خطبه‌هایت
 اگرچه خویشتن را پیر کردی
 ز هُرم خطبه تو ماه لرزید
 دلش لرزید، اما بی‌حیا بود
 حرم را خارجی می‌خواند، ملعون!
 در این کوفه دل خیرالنسا سوخت
 در این کوفه تو را گریان نمودند
 در این کوفه تو را آزار دادند
 نگاهت را به نیزه مات کردند

کتاب محکمُ الایات زینب
 تجلّی گاه قرآن پیمبر
 شکوه خطبه‌های حیدریّه
 حدیث قدسی و قرّای اسلام
 یقین دارم چو زهرایی عقيله
 چراغ شب فروز راه هستی
 تو ثابت کرده‌ای مرد نبردی
 علمداری شبیه تو ندیده
 حسین و اکبر و عباس بودی
 شکوه و اقتدار خطبه‌هایت
 تمام کوفه را تسخیر کردی
 دل سنگ عبیدالله لرزید
 عبید کفر و زشتی و زنا بود
 میان کوفه می‌چرخاند، ملعون!
 قمرها بر فراز نیزه‌ها سوخت
 سوار ناقه عریان نمودند
 نشان مردم اغیار دادند
 برایت پارچه خیرات کردند

وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: حامد صافی

پر جوش و غوغا مثل دریا حرف میزد
از زخم های کربلا تا حرف میزد
در حفظ دین او مثل زهرا حرف میزد
وقتی که از عشق اهورا حرف میزد
از بس که زینب مثل بابا حرف میزد

زن بود اما مثل مولا حرف می زد^۱
از مردی خود کوفیان شرمنده گشتند
از بغض های در گلو ترکیده می گفت
راز حضور اهرمن را فاش می کرد
گویی علی در پیکر او زنده می شد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید هاشم وفایی

شد فضای کوفه عطرآگین ز قرآنت حسین
دیده ام یکباره شد مبهوت و حیرانت حسین
تا شود آرام دل از صوت قرآنت حسین
گرشده خاکستری رخسار تابانت حسین
صف زده مژگان اشکی روی دامانت حسین
رهبر بیداری و باز است چشمانت حسین
تا نکرده جان خود را او به قربانت حسین
میشود با اشک و گریه مرثیه خوانت حسین

ای زمین و آسمان مبهوت ایمانت حسین
ای فروزان آفتابم گر هلاکت خوانده ام
سخت دلنتگ است زینب، ناطق قرآن بخوان
کی شود گرد و غباری مانع از تابیدنت
چشم در چشم من و طفلان خود داری هنوز
تا کنی این کاروان را رهبری از روی نی
لب گشا حرفی بزن با دختر گریان خود
همنوا با ناله های من وفائی روز و شب

۱. ابیات زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی؛ پیشنهاد می کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر ابیات اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

زن بود مثل مرد اما حرف میزد	پر جوش و غوغا مثل دریا حرف میزد
بر مردی خود کوفیان شک کرده بودند	مثل تمام مردها تا حرف میزد
از بغض های در گلو ترکیده میگفت	از زخم های عشق حتی حرف میزد

شاعر: سید هاشم وفایی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فععلن

به خون نشسته چرا ای حسین من رویت
 هلال من که غروب تو زود و خونین بود
 نسیم چون که به تو میرسد شود خوشبو
 به روی نیزه سرت را به کوفه می بینم
 بخوان دوباره تو قرآن که جان دهد بر من
 وضو ز خون جبین میکنم در این محمل
 اگرچه بر سر نیزه نمی رسد دستش
 مکن نهان رخ خود را هنوز فرصت هست
 به جان زینب خود کن عنایت و کرمی

سفیدتر ز سپیده شده چرا مویت
 کبود گشته چنان روی مادرم رویت
 شمیم باغ جنان می وزد ز گیسویت
 ز کربلا دل من بوده در تکاپویت
 صدای روح نوازی ز لعل دلجویت
 نماز عشق بخوانم به طاق ابرویت
 سه ساله دختر تو می کند چوگل بویت
 که چند لحظه ببینم جمال نیکویت
 که عاشق است «وفائی» به دیدن کویت

شاعر: سید هاشم وفایی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فععلن

بیا و درد دلم را دوباره درمان کن
 صدای زخمی خود را به گوش من برسان
 دلم گرفته برادر، برای خواهر خویش
 اگر چه سنگ زنندت بیا و دشمن را
 هلال یک شبۀ من، که گفته رویت را
 به اشک چشم یتیمان کسی نظر نکند
 تمام دور و برم پُر شده ز نامحرم
 حدیث غربت ما را همیشه می خواند

مسیر سخت مرا با نگاه آسان کن
 مرا ز نیزه به یک یا آخیه مهمان کن
 بیا و باز تلاوت کلام قرآن کن
 ز معجزات نفس های خود پشیمان کن
 به پشت ابر کبودی چنین تو پنهان کن
 گهی نگاه ز نیزه به اشک طفلان کن
 نگاه تُند بر این اهل نامسلمان کن
 حسین من به «وفائی» نگاه احسان کن

شاعر: ناشناس

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مستعلن مستعلن مستعلن فع

تو نوری و خورشید هم خاکستر توست
این آیه‌های مریم در حال تنزیل
تا ردپای سجده‌هایت را گرفتم
فریادهای زخمی دیروز گودال
می‌خواستی زیبا ببینی کربلا را
با محمل عریان تو را سنجیتی نیست!

مردم نمی‌بینند حتی سایه‌ات را
مجموعه‌ی دردی؛ گلستان کبودی
فردا که پا در عرصه‌ی حق می‌گذاری

پرواز صد جبریل در بال و پر توست
یا آبشار رشته‌های معجز توست؟
دیدم تو نوری و خدا در باور توست
امروز روی شانه‌های حنجر توست
یعنی حسین بن علی هم بی سر توست
نفرین به قومی که چنین در محضر توست^۱

هجده سر نیزه نشین دور و بر توست
رنگین کمانی مدعایم پیکر توست
معلوم می‌گردد قیامت محشر توست

شاعر: حسین حاجیلو

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعن فعاتن مفاعن فعن

چه‌ها که با دل زینب نکرده این کوفه؟
ادامه دار شده خاطرات کرب و بلا
به جای نان و رطب‌های هر شب بابا
به خاندان رسول خدا کنایه زدند
نخوان دگر سرنیزه برایشان قرآن
بخوان دعای فرج تا بیاید آن مردی

تو نی‌سوار و منم کوچه گرد این کوفه
چه آتشی‌ست به‌پا در نبرد این کوفه
چه لقمه‌ها که نصیبم نکرده این کوفه
چه داغ کرده دلم، قلب سرد این کوفه
که سکه می‌خورد آقا به در این کوفه
که پاسخی‌ست خدایی، به عهد این کوفه

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ضعف محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.
با محمل عریان تو را سنجیتی نیست
تو زینبی، پرده نشینی بهتر توست

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: غلامرضا سازگار

کوفه مرده است ولی فتنه در آن زنده شده
 رذلی و پستی و نامردی و بی‌عاری را
 کفر کیشان ستم پیشه امیرند امیر
 دست بر دامن نامردی و نیرنگ زده
 نان و خرما به عزیزان پیمبر دادند
 شهدا منتظر خطبه زینب بودند
 محمل دخت علی منبر حیدر شده بود
 سر شاه شهدا نیز بشد بر نی گوش
 پای تا سرشده زینب شرر خشم حسین
 خون جوشان خدا موج زند در نفش
 دم ز توحید زده، بنده لات و هُبَلاید
 پیش نامردترینان جهان منفورید
 پسر خون خدا خون خدا را گشتید
 سم اسب و تن عریان به چه جرمی آخر؟
 هیجده لاله او را همه پرپر کردید
 کعب نی بر بدن طفل عزادار زدید
 که به شیرخواره ما رحم نکردید شما^۱

آفتاب است و زمین آتش سوزنده شده
 دیگر از حد گذراندند ستمکاری را
 بانوان حرم وحی اسیرند اسیر
 کوفیان اشک‌فشانند ولی ننگ‌زده
 پیشباز آمده، پاداش به حیدر دادند
 آل خورشید اسیر سپه شب بودند
 کوفه با وسعت خود صحنه محشر شده بود
 شهر، با اُسکتوی زینب کبری، خاموش
 اشک شوق است که جاری شده از چشم حسین
 قلب بیدادگران یکسره در تیررسش
 اهل کوفه! که به نامردی ضرب‌المثلید
 بس که در عهد شکستن همگان مشهورید
 با لب تشنه امام شهدا را گشتید
 سر بریدید ز مهمان به چه جرمی آخر؟
 نیم روزی چه به اولاد پیمبر کردید
 زخم‌ها بر جگر عترت اطهار زدید
 به ستمکاری و بی‌رحمی، فردید شما

^۱. با توجه به اینکه تصریح بر شش ماهه بودن در کتب تاریخی متقدم و معتبر نیامده است و این موضوع برای اولین بار در قرن سیزدهم در کتاب ذخیره الدّارین آمده است لذا بیت زیر تغییر داده شد.

پاسخ آب که آب دم شمشیر نبود
 بار دیگر حرم فاطمه را سوزاندد
 گرگها بر جگر آل علی چنگ زدید
 خواست در حنجره کوفه شود حبس نفس
 گفت ای بر همه استاد و ندیده استاد
 صبرکن عمه که ما نهضت دیگر داریم
 لب فرو بست ولی بود شرارش به نهاد
 جگرش پاره، دلش خون، ولی آرام آرام
 ای هلالم سر نی نورفشان گردیدی
 از چه ای مشعل انوار خدا! آیت نور
 اشک در چشم گهربار تو پیداست حسین!
 صوت قرآن تو شد عقده گشای دل من
 کوفیان گرگ صفت بر بدنت چنگ زدند
 تا بگیرم به بر و توشه ز رویت گیرم
 کاش چون قامت من نیزه تو خم می شد
 کاش شرح شب بگذشته به من می گفتی
 دل به دنبال سر و دیده سوی قتلگهم
 نگهم سخت گره خورده به روی توحسین
 عازم تا که به دروازه شامم ببری
 پیش حکم تو کجا جای درنگ است حسین؟
 بار بستم که سوی شام بلایم ببرند
 من که پیغامبر خون شهیدان توأم

حق طفلی که ننوشیده لبن، تیر نبود
 تن اطفال مصیبت زده را لرزاندد
 کافران! چنگ زدید، از چه دگر سنگ زدید؟
 ناگهان سیّد سجّاد ندا داد که بس
 صبر کن شام بلا داد سخن باید داد
 کاخ بیداد و ستم را ز میان برداریم
 چشم بگشود و نگاهش به سر نی افتاد
 به مه یک شبه اش بر سر نی داد سلام
 چقدر دیر عیان، زود نهان گردیدی
می درخشی و نقاب تو شده خاک تنور؟
 هفده زخم به رخسار تو پیداست حسین!
 وحی تازه است که نازل شده بر محل من
 به چه تقصیر به پیشانی تو سنگ زدند؟
 بوسه از صورت و رگهای گلویت گیرم
 کاش این فاصله بین من و تو کم می شد
 کاش با فاطمه خویش سخن می گفتی
 نگهم کن! نگهم کن! نگهم کن! نگهم
 ساربانم شده رگهای گلوی تو حسین!
 دوست داری به سوی مجلس عامم ببری
 تنم آماده کعب نی و سنگ است حسین!
 با سرت پای همان تشّت طلایم ببرند
 قصّه کوتاه؛ فقط گوش به فرمان توأم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن عرب خالقی

آیا شنیده‌اید؟ صدایی عجیب بود...
 یا که نسیم آیهٔ مردی غریب بود
 یا در لباس آیه سرایی مجیب بود؟
 ورنه به خواب رفتن او عن قریب بود
 اما چه سود زحمت او بی نصیب بود
 این هم کرامتی ز نگاه حبیب بود
 تنها به لطف بازوی اَمَّنْ یُجیب بود
 سهم لبان نیزه فقط خون سیب بود
 یا که امام قافله شیب الخضیب بود؟

یکدم میان این همه صوت مهیب بود
 یا ظرف قلب خواهری افتاد و خرد شد
 گل کرده بود طبع صدای خدا به نی؟
 جانی گرفت دختر صبر از نگاه سرخ
 از ناقه خواست ماه بچیند برای خود
 سیراب گشته قافله از چشم‌های او
 راه نجات دخترکان زیر بار چشم
 غارت که کرد آفت شمشیر باغ داغ
 آیا حنا به موی سپیدش گذاشتند؟

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اکبر لطیفیان

آیات باقی ماندهٔ بال و پرم را
 مؤمن ترین فریادهای حنجرم را
 در کوفه وا کردید پای مادرم را
 خالی کنید ای چشم‌ها دور و برم را
 در شهرتان خیرات کردم زیورم را
 از دست دادم نیمه‌ای از پیکرم را
 در محمل بی پرده نیم دیگرم را
 زیباتر از هر روز دیدم دلبرم را

آورده‌ام در شهرتان خاکسترم را
 آورده‌ام ای کوچه‌های نامسلمان
 دیشب مراعات حسینم را نکردید
 من آیه‌های در حجاب نور هستم
 نذر سر این کعبهٔ بالای نیزه
 من یک نفر در دوتنم اما دو روز است
 یک نیمه‌ام را روی دست نیزه بردید
 اما به توحید نگاهم روی نیزه

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا جعفری

وزیده باد سرد سوگواری
 رسیده موسم پُر برگ و باری
 نشسته خاک روی ذوالفقاری
 عرق ریزان ز فرط شرمساری
 به دل از عشق امّا زخم کاری
 کویر سینه‌ها بی آبیاری
 ضریح کوچکی در هوشیاری
 میان این همه یک نیزه قاری
 مگر جبریل هم این جاست؟ آری
 برای مردم بی بند و باری
 به غیر از گریه نبود آب جاری
 ببین لب تشنه هستم، آب داری؟
 دلِ خون من و ابر بهاری

خمیده ارتفاع کوهساری
 شکسته قامت پُر بار طوبی
 گرفته مرگ چشم حیدری را
 زمین و آسمان صورت به صورت
 به روی شانه، زخم تازیانه
 درون مشک‌ها از اشک لبریز
 نشان هر قدم در این حکایت
 تمام نیزه‌ها رحلند این جا
 به روی نیزه شد وحی مکرر
 تلاوت می‌کند چه؟ سوره کُهِف
 وضو باید بگیرم گر چه این جا
 کسی از چشم خشک خویش پرسید
 نشسته روبروی هم در این بین

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: ناشناس

آن خطبه‌های قاطع و شور آورش را
 آورد در کوفه سپاه و لشگرش را
 آورد گل‌های شهید پرپرش را
 تا که سپر باشد سر پیغمبرش را
 دست کسی هرگز نگیرد معجزش را

آورد میان شهر زینب حیدرش را
 با هیبت زهرایی خود این عقیله
 آورد مریم‌های در بند اسارت
 اینجا علی در قامت زینب رسیده
 حُجب و حیایش کامل است این شیرزاده

شاعر: ناصر زارعی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

ای امیر کاروان سوخته
 هم حسین هم کربلا مدیون تو
 با ندای اسکتو کردی عیان
 حبس شد در سینه مردم نفس
 بعد حمد حق، ثنای مصطفی
 ای شما، مکاره های بی وفا
 خشک نی گردد الهی اشکتان
 کارتان مانند آن ریسنده است
 شد قسم نیرنگ تان در زندگی
 ای سخن چینان پر مکر و ریا
 جز کلام پوچ و این بیهودگی
 مثل تزئینید بر روی قبور
 هان که بد توشه برای آخرت
 خشم حق شد شامل حال شما
 بعد از این حال شما باشد چنین
 چونکه ننگی شد گریبان گیرتان
 ذلت و بیچارگی در کام تان
 پاک بنمایید از دامن چسان؟
 آنکه بُد جان نبی، اصل کرم
 هان که بد جرمی بُود بر دوشتان

چشم عالم بر کلامت دوخته
 هم خدا، هم مصطفی ممنون تو
 قدرت ثارالطهی را در جهان
 پس دگر نشنید کس بانگ جرس
 کوفیان را اینچنین دادی ندا
 گریه آیا می کنید از بهر ما؟
 ناله هاتان کم نگردد هر زمان
 باز بنماید به پیشش هرچه هست
 مرگتان بادا از این درماندگی
 سینه تان پر کینه، خالی از خدا
 هست در بین شما چه ویژگی؟
 یا که چون سبزه زیستان مانده دور
 کرده اید ارسال، دور از مغفرت
 در عذابش جاودانید و رها
 گریه تان بسیار و خنده کمترین
 خشم حق مشمول خُرد و پیرتان
 تا ابد ثبت است با آن نامتان
 خون سالار جوانان در جنان
 بر رسالت معدن و صاحب نعم
 رحمت حق دور باد از نوشتان

پاره کردید از پیمبر چون جگر
 زین جنایت غم سرا گشته زمین
 آسمان باید ببارد خون ز غم
 لیک عذاب آخرت ننگین تر است
 حق بگیرد انتقامش واپسین
 محشری بر پا نمودی با بیان
 زنده شد نام علی در یادها
 هم نشان دادی عفاف مادرت
 نقشه های زاده مرجانه را
 تا چنین شد آن امام راستین
 گفت عمّه: علم تو مطلق بود
 بی معلم بوده ای تو عالمه
 زینبا گرچه بدم یا غافلم

حرمتش را هتک کردید از شرر
 نیست گنجایش سما را، پس یقین
 وای تان ای کوفیان از این ستم
 کس نگردد یارتان در آن نشست
 او به حق پیوسته باشد در کمین
 کوفه شد ماتم سرا در آن میان
 فاش کردی مکرها، بیدادها
 هم چو او، کردی دفاع از رهبرت
 کرده خنثی بالسان مرتضی
 چهارمین حبل المتین و رکن دین
 یعنی علمت نی زکس، از حق بود
 هم فهیمی ای تو دخت فاطمه
 کن نگاهم بر حسینت «سائلم»

شاعر: مهدی نظری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

باران سنگ صاعقه تا زد سرت شکست
 یادت که هست رفتن عباس را حسین
 یادم نمی رود ته گودال رفتی و
 حالا ببین که مثل خودت بین کوچه ها
 ما را به نام خارجیان تا صدا زدند
 در مجلسی که روی لبث چوب میزدند

سنگی زدند روی لبث گوهرت شکست
 با رفتنش ستون همه لشکرت شکست
 با ضربه های چکمه دشمن پرت شکست
 بال و پر و سر و کمر خواهرت شکست
 دیدم به چشم خود که دل مادرت شکست
 دیدم هزار بار دل همسرت شکست

شاعر: یوسف رحیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

بر تلّ پایداری خود ایستاده‌ای
از این به بعد بیرق نهضت به دوش توست
با پرچم سحر به سوی شام می‌روی
نشناخته صلابت زهرایی تو را
داغ هزار طعنه به جانت خریده‌ای
هر چند خم شده قَدّت از داغ کربلا

در کربلای دوّم خود پا نهاده‌ای
دریا دلی به موج بلا، کوه اراده‌ای!
صبح امید قافله! خورشید زاده‌ای
هرکس که فکر کرده تو از پا افتاده‌ای!
در دست باد، رشته معجر نداده‌ای!
تو در مصاف کوفه و شام ایستاده‌ای

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فعلن

در آسمان فراق، هلال را دیدم
منی که روی تو را بی بهانه می‌دیدم
دلَم ز رَأْس تو جویای شام هجران شد
بدون شرح و بیان، وصف حال تو گویاست
اگرچه گیسوی خاکستری کبابم کرد
به من چو از سر نیزه نظاره می‌کردی
تمام داغ و فراق تو داشت زیبایی
مرا به مجلس ابن زیاد سنجیدی
چنان غم تو به ایراد خطبه‌ام وا داشت
منم معلّم تفسیر سوره ی مریم
ببین که دست خدا با سپاه کوفه چه کرد

نمردم و سر نیزه، هلال را دیدم
به صد بهانه فراق و ملال را دیدم
ز عطر یاس، جواب سؤال را دیدم
به زخم ابروی تو شرح حال را دیدم
ز جلوۀ تو شکوه و جلال را دیدم
نگاه ملتّمس خردسال را دیدم
چرا که در رخ تو ذوالجلال را دیدم
زهیتم به رخت وصف حال را دیدم
که خود صلابت یک سرو دال را دیدم
که پاره پاره کتاب زلال را دیدم
در این سپاه شکست و زوال را دیدم

بخش یازدهم:
اشعار مصائبین
راه کوفه تا شام

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حامد آقایی

برای حفظ این پرچم امیر عشق جان با من
 بخوان یحیای من آیات را تفسیر آن با من
 حسینی کردن آزادگان این جهان با من
 بدان بر خاک تیره بُردن این دودمان با من
 میان لشگر سرمست‌ها، صد دل فغان با من
 بیا تو، تازیانه خوردن از دست سنان با من
 رقیه با تو، دلداری جمع دختران با من
 شکایت کردن از خولی و شمر و خیزران با من

هلال ماه بودن با تو و قدِّ کمان با من
 تلاوت کن قیامت را که منبرها به پا خیزند
 تو سایه‌سار زینب باش حتی بر روی نیزه
 قسم بر آن محاسن که خضابش کرده خاک و خون
 اگر چه آیه‌هایت را صدای هلهله بُرده
 اگر از نیزه افتادی بیا فوراً در آغوشم
 حریف اشک‌ها و بی‌قراریش نخواهم شد
 تو هر کس را که می‌خواهی شفاعت کن ولی بگذار

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مرضیه عاطفی

تحمل می‌کنم اما وداع آخرت را نه
 ولی ای عشق، غارت کردن انگشتت را نه
 هجوم و ازدحام شمرها دور و برت را نه
 به روی خاک‌های داغ صحرا پیکرت را نه
 به دختر بچه‌ها طرز نگاه دخترت را نه
 زنان خویش را در پرده اما خواهرت را نه
 سرم را می‌دهم اما نخ‌ای از معجرت را نه

حرامی دید آشوب تو را چشم تزت را نه
 لباس کهنه پیراهن، تحمل می‌کنم باشد
 غریبی تو را شاید دهم دست فراموشی
 فراموشم شود شاید لبان تشنه‌ات اما^۱
 اسارت شاید از یادم رود! یک عمر باور کن
 نبود و به شهر شام بی‌انصاف‌ها بردند
 بی‌یادم هست گفتم: زینب آسوده خاطر باش

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: حسن کردی

تا تو را سیر ببینم کمی آهسته برو
اسب‌ها رد شده و نقش زمینت کردند
صورتت را سپر سنگ نوازان کردی
لحظه‌ای نیست که چشم از سر تو بردارم
روی نی دور سر قافله می‌چرخیدی
خواهرت آینه‌توست، اگر پژمرده
تا حد مرگ سپر شد بدنم اما حیف
ضربه او را به زمین دوخت، خجالت زده‌ام
باز هم حرمله با کاسه‌ای آب آمده است
ما ندیدیم در این مرحله جز زیبایی

می‌روی نیزه نشینم کمی آهسته برو
از رد بوسه من نیزه نشینت کردند
از سر نی به من و قافله احسان کردی
من اسیر تو شدم مهر تو در سر دارم
همه شب سر زده، خورشید شدی تابیدی
من و یک قافله کودک، همه سیلی خورده
جان نمانده‌ست حسینم به تنم اما حیف
صورت کودک تو سوخت، خجالت زده‌ام
خنده‌ای مست به دنبال عذاب آمده است
گله‌ای نیست از این زخم از این تنهایی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن راحت حق

پُر شدم ای زاده زهرا ز حیرت بی‌حساب
دارم از شاه ولایت، شور هیبت بی‌حساب
در دلم موج شد بحر شجاعت بی‌حساب
پیش چشمم شد بپا گویا قیامت بی‌حساب
ناسزاها گفته شد در وقت غارت بی‌حساب
شد بر این آلاله‌های تو جسارت بی‌حساب
بر بدن‌ها می‌رسید آنجا خسارت بی‌حساب

غربتی دیدم در این دام محبت بی‌حساب
تا که افتادی ز پا، برخوایم مثل علی
خم نخواهد شد قد زینب، قسم بر خون تو
عصر عاشورا که شد، شد بدترین حال و هوا
حمله‌ور شد فوج دشمن با هیاهوی زیاد
دخترانت پابرهنه، ناگران، مویه‌کنان
گوش‌ها پاره شد و خلخال‌ها مسروقه شد

شاعر: حسین صیامی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

آمد دوباره رو به روی من سرت حسین
از غارت خیام نگفتم برای تو
از علقمه به بعد خوابیده‌ام هنوز
او تشنه شنیدن و تو گرم خواندنی
از کربلا به کوفه و از کوفه تا به شام
از روی نی سکینه خود را خطاب کن
پیغام تو به گوش جهان می‌رسد بلی
حالا زمان گذشته ولی موج می‌زند
سینه به سینه داغ تو را ارث برده‌ایم
با جیفه دو روزه دنیا و آخرت
گفتم «سر» آن سری که به نیزه سوار شد
ما زنده‌ایم و روضه گودال خوانده‌اند

قربان زخم‌های روی حنجرت حسین
شاید بگویم و نشود باورت حسین
افتاده دست من علم لشکرت حسین
قرآن بخوان برای دل مادرت حسین
سنگ تو را به سینه زده خواهرت حسین
چیزی نمانده جان بدهد دخترت حسین
بانگی رساست حنجره اصغرت حسین
بر دوش عاشقان علم لشکرت حسین
زانو به زانوئیم پی منبرت حسین
مرگا اگر معامله کردم سرت حسین
اما نگفتم اینکه چه شد پیکرت حسین
ما را ببخش جان علی اصغرت حسین

شاعر: علی انسانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفععلن مفاعلن مفععلن مفاعلن

رأس تو را به روی نی، هر چه نظاره میکنم
ز اشک و آه سینه ام، میان آب و آتشم
گمان کنند دشمنان، نیست به کام من زبان
به دختران خود بگو که گوشواره ها چه شد
هم سر تو بر سر نی، هم سر اکبرت زی
رخت به خون که رنگ زد؟ آینه را که سنگ زد

سیر نمی شود دلم، نگه دوباره میکنم
چو با توأم، از این میان کجا کناره میکنم
ز دور بسکه با سرت، به سر اشاره میکنم
گریه به گوشواره نی، به گوش پاره میکنم
گاه نگاه سوی مه، گه به ستاره میکنم
خنده ز آه خوشتن به سنگ خاره میکنم

شاعر: امیر عظیمی

قالب شعر: چهار پاره

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

چه کنم این قدر احسان و محبت را باز
 رزق من تربت اصل تو نگردید حسین
 من اگر گریه به غم های تو آقا نکنم
 پدرم خادم تو، مادر من خادمه ات
 دلم از روز ازل تنگ تو بوده است حسین
 در صف سینه زنان این همه سال از عمرم
 ای که در آینه جام بلا رب دیده
 دیده ای تو تن صد پاره اکبر اما
 پای نی دیدن حال سر تو پیرم کرد
 در مسیری که سرت را همه با سنگ زدند
 تو شرار دل افروخته را می فهمی
 ای که نی پیر هنت را به تنت دوخته است

تابه کی شکر کنم این همه نعمت را باز
 می کشم منت جار و کش هیئت را باز
 خویش را در دل زهرا به خدا جا نکنم
 ناخلف باشم اگر نوکریت را نکنم
 به لبم ذکر تو، آهنگ تو بوده است حسین
 آن چه بر سینه زدم سنگ تو بوده است حسین
 خمره ای از شرر و داغ لبالب دیده
 کس ندیده است به خود آنچه که زینب دیده
 روی نی، وضعیت حنجر تو پیرم کرد
 پیری زودرس دختر تو پیرم کرد
 چون خودت سوخته ای، سوخته را می فهمی
 به تنم پیرهن دوخته را می فهمی

شاعر: محمد بیابانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

پر می کشد دلم به تمنای نیزهات
 جانی بده دوباره، به من نه به دخترت
 ترسانده است فاطمه کوچک تو را
 با دست خط نیزه و خون گلوی تو
 چرخیده است دیده ناپاکشان به ما

دنیای دیگری شده دنیای نیزهات
 تا جان نیامده به لبش پای نیزهات
 خون های جاری از قد و بالای نیزهات
 افتاده است هر قدم امضای نیزهات
 این قوم پست بعد تماشای نیزهات

شاعر: سیدرضا مؤید

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فعاتیلن مفاعیلن فعلن

تو آفتاب منی با چنین جمال حسین
گرفته روی تو را گرچه خون و خاکستر
سرت به نیزه و قرآن به لب، جلالی نیست
ز شور نغمه قرآنت ای عزیز دلم
قسم به پیکر پامال تو که نگذارم
یزید اگر به اسارت کشانده اهلت را
کنم حرام بر او شهد زندگانی را
ز کودکان ز پا اوفتاده گیرم دست
به هر یکی ز صغیران به گریه می‌نگرم
زبان حال «مؤید» غلام تو، این است

مرا ببخش که خواندم تو را هلال، حسین
تو آفتاب وجودی و بی‌زوال، حسین
به جز جلال خدا فوق این جلال، حسین
ز حال رفتم و باز آمدم به حال، حسین
کنند خون شریف تو پایمال، حسین
کشم حکومت او را به ابتذال، حسین
که او حرام خدا را کند حلال، حسین
اگر که سیلی دشمن دهد مجال حسین
تو را ز من طلبد با زبان حال، حسین
من و جدایی از تو بُود محال، حسین

شاعر: حسین علاءالدین

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

سرت بر نیزه خواهد رفت در اوج پریشانی
طلوعی چون تو چشم صبح را روشن نکرد اینجا
در اوج غربت خود جرعه نوش قرب حق بودی
سجودی که تو را می‌برد تا قوسین او آدنی
تو را آیه به آیه خواهرت زینب تلاوت کرد
عجب حَجّی به جا آورده‌ای با حلق خونینت
تو دین تازه‌ای آورده بودی با خودت گویا

عروجت را گواهی می‌دهد این سیّر عرفانی
اگرچه روی نی همچون غروبى سرخ می‌مانی
قیامت بر سر نیزه سجودی بود طولانی
سجودی در چهل منزل چهل معراج روحانی
به روی رَحَل نی از کربلا تا دِیر نصرانی
کدامین حج به خود دیده‌ست هفتاد و دو قربانی
دوباره تازه می‌شد خاطرات سنگ و پیشانی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین دارند

در دلم هیچ، به جز نقش تو تصویر نبود
 از دلم پرس که این‌گونه زمین‌گیر نبود
 جز صدای جرس و ناله زنجیر نبود
 با تو بودن، چه کنم، آه، که تقدیر نبود
 رفتنم را تو ببخشای، که تقصیر نبود
 به تنت جز اثر بوسه شمشیر نبود
 آن‌قدر سنگ، که امید به تأثیر نبود
 تا ببینی که چنین، خواهر تو پیر نبود

تا تو بودی، نفس آینه دلگیر نبود
 بی‌تو اما، نتوان گفتم که بر من چه گذشت
 آه از درد اسیری که به همراهی اشک
 با تو می‌خواستم از کربلا برگردم
 گرچه با اشک مرا از تو جدا می‌کردند
 خواستم جای پدر، بر بدنت بوسه زنم^۱
 مردمی عهد شکستند که گوش دلشان
 لحظه‌ای کاش! پس از داغ مرا می‌دید

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: موسی علیم‌رادی

بریز آبی بر این آتش که از سرخی رو دارم
 نگاهی کن به سویم تا که بر این دیده سو دارم
 که از غم ذولفقار آبداری بر گلو دارم
 که من با هم قدم بودن از اول با تو خو دارم
 چنین در آینه با خویش هر دم گفتگو دارم
 به هر مژگان ز اشک خویش سیلابی به جو دارم
 چهل منزل اگر جان کنده‌ام این آرزو دارم

دو دستم بسته و سوی تو چشمی چون سبزو دارم
 چراغ چشمم از سیلی به سو سو کردن افتاده
 سخن‌هایم اگر محکم ولی در خویش می‌گیرم
 سرت افتاد و افتادم روان گشتی روان گشتم
 هر آنچه بر سرت برنیزه آمد بر سرم آمد
 تمام کوچه‌ها سد شد اگر، من سد شکن هستم
 سرت را تا در آغوشم نگیرم که نمی‌میرم

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن بوسیدن رگ‌های بریده و گلو تغییر داده شد

به تنت جز اثر بوسه شمشیر نبود

خواستم جای گلو، بر بدنت بوسه زنم

شاعر: ناشناس

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

در برت تقدیم جان می‌خواستم اما نشد
تا کنم گریه به یک زخم از هزاران زخم تو
زخم و خاک و آفتاب و خیمه غارت شده
تا به جای تو لگد کوب سواران می‌شدم
دور تا از محمل زینب کند نامحرمان
تا که شاید لحظه آخر به پایت دق کنم
غسل و کفن و دفن و تشیعات بماند آه من
نه عمامه نه عبا خاتم نه در وقت سفر

چون کبوتر آشیان می‌خواستم اما نشد
روضه‌ای فوق زمان می‌خواستم اما نشد
من برایت سایبان می‌خواستم اما نشد
من هزاران جان ز حق می‌خواستم اما نشد
غرش یک پهلوان می‌خواستم اما نشد
مهلتی از ساربان می‌خواستم اما نشد
بر سرت سنگ نشان می‌خواستم اما نشد
از لب لعلت اذان می‌خواستم اما نشد

شاعر: زهرا محمودی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

هر کس دچار قصه باید، نباید است
راهی است راه عشق، به دلدادها بگو:
هر جاده می‌رسد به دو راهی کربلا
طوفان گرفته است به خرها امان دهید!
پرچم به دست می‌برد این نیل تشنه را
او خطبه خوان مرثیه‌هایی شنیدنی است
این ناخدای صبر خدایی نمی‌کند
زیباتر از مسیر حسینی شدن نداشت
تاریخ از بر است سرآغاز خطبه را...

عمری میان ماندن و رفتن مُردد است
خوشبخت آن دلی است که در رفت و آمد است!
طوری که اوج جذبه گریش بی‌حد است
این کشتی نجات عزیزان احمد است!
یک زن که از تمامی مردان سرآمد است
در انتشار مکتب سرخش زبازد است!
این عالمه به حرمت علمش مقید است
وقتی عیار عشق تو بالاتر از صد است
این کاروان، به نام خدا، با سر آمده است

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن مفاعلاتن فعلن

آفتابا هلال ماه شدی
 بر سرم سایه سرت افتاد
 بر سر نی سر تو آیت نور
 چشم‌های تو محمل را بُرد
 مصحف سرخ هیفده آیه
 من شدم سایه‌بان پیکر تو
 کاش یک‌دم به خاطر دل من
 تا بگیرم ز نوک نی به برت
 نیزه از خون حنجرت خجل است
 نی که خم می‌شود مقابل من
 کاش سنگی که خورده بر سر تو
 کس ندیده کنار یکدیگر
 یاد روزی که مادرت زهرا
 شانه زد حلقه حلقه مویم را
 گفت: زینب تو نور عین منی
 گردش آفتاب و مه تا بود
 حال ای جان و دل ز من بُرده
 موی زینب سفید و موی تو سرخ
 صورت من ز آفتاب، کبود
 در دو چشم نگاه خسته توست

کاروان را چراغ راه شدی
 ما توهمت یا شقیق فؤاد
 نی شجر، من کلیم محمل طور
 صوت قرآن تو دلم را بُرد
 سر نی کرده بر سرم سایه
 حال شد سایه‌بان من سر تو
 خم شود نیزه در مقابل من
 بزنم بوسه‌ها به زخم سرت
 نیزه‌دارت چقدر سنگدل است
 او شود دورتر ز محمل من
 خصم می‌زد به فرق خواهر تو
 آفتاب و غبار و خاکستر
 همچو جان در بغل گرفت مرا
 غرق گلبوسه کرد رویم را
 که شبیه من و حسین منی
 این شباهت همیشه در ما بود
 این شباهت چرا به هم خورده؟
 روی زینب کبود و روی تو سرخ
 صورت تو ز سنگ، خون‌آلود
 عکس پیشانی شکسته توست

یا تو خون پاک کن ز گیسویم	یا بیا خون ز صورتت شویم
خون ز پیشانی تو پاک کنم	کاش می‌شد که جامه چاک کنم
می‌بریدند سر ز خواهر تو	کاش پیش از بریدن سر تو
کاش قلب مرا شکافته بود	تیر تا از کمان شتافته بود
کی به پیشانی تو سنگ زده؟	نیزه بر صورت تو چنگ زده
از گلوی تو پاره‌تر، جگرم	از سر تو شکسته‌تر، کمرم
گرد ره بر رخم حجاب شده	آسمان بر سرم خراب شده
از تو و دختران تو خجلم	یوسف فاطمه! عزیز دلم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: محمد علی بیابانی

از بزم این جماعت مهمان گُش آمدی
 تو آمدی که با تو شوم عاقبت بخیر
 وقتی به دیر راهب نصرانی آمدی
 ترسا شدم که حضرت عیسی من شوی
 ای سر! بگو چگونه نهم سر به پای تو
 بگذار با گلاب نگاهم بشویمت
 قربان زخم گوشهٔ پیشانی‌ات شوم
 رأست چنین شده است چه کردند با تنت
 از هر چه هست زخمی داری به یادگار
 گویا نرفته تشنه ز خون تو دشنه‌ای
 پیداست بد جدا شده رأس تو از تنت
 این خرده چوبها که نشسته به لب ز چیست

ای میهمان بی‌بدن ای سر خوش آمدی
 دیرست و انگشته به این دیر پای غیر
 در کسوت مسیح به مهمانی آمدی
 تو قصد کرده‌ای همه دنیای من شوی
 بی‌پیکر آمدی سر و جانم فدای تو
 ای سیب سرخ آمده‌ای تا ببویمت
 این دیر کربلا شده قربانی‌ات شوم
 دامن مکش ز دستم دستم به دامن
 تیر و سنان و نیزه و شمشیر و ریگ و خار
 با اینکه از لبان تو پیداست تشنه‌ای
 از وضع نامرتب رگهای گردنت
 زخم لب؛ گمان کنم این زخم، کهنه نیست

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

قالب شعر: قطعه

شاعر: قاسم قاسمی

پیر کرده است مرا هجر تو ای خون خدا^۱

دیدنت بر روی نی می‌کشدم شاه ولا
نظری کن ز روی نیزه تو ای شاه به ما
لحظه‌ای را که ز پیکر سر تو گشت جدا
یا حسین ذکر ملک بود و همه ارض و سما
تیره و تار شد آن دم همه کرب و بلا
زینبت گشته سراسر همه دم غرق عزا
در سرم هست فقط ذکر تو و شور و نوا

کوفه و شام مرا پیر نکرده به خدا
قاتل من نبود کعب نی و سنگ عدو
می‌گشتد دوری تو عاقبتم ای سالار
کی ز یادم برود لحظه جان دادن تو
لحظه‌ای را که زمین لرزه به جانش افتاد
تو زمین خوردی و دیدم که زمین می‌لرزد
حال اینک که سرت را بروی نیزه زدند
می‌زنم سینه ز هجران تو و گریانم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید علی رکن الدین

از کوهسار نیزه روان می‌کنی دو رود
من می‌شوم پیمبرت ای مصحف کبود
می‌بندی از نگاه من آن چشم را چه زود
خاکستر است روی لب‌ت یا غبار دود
این بوی نان ز روضه ماهانه که بود؟
وقتی قیام نیزه‌تان رفت در سجود

تا می‌دهم به ساحت قدسی‌تان درود
با این هزار و نهصد و پنجاه آیه درد
من را نگاه می‌کنی از روی نی چه دیر
موی رهای خویش چرا جمع کرده‌ای؟
دیشب به خانه چه کسی روضه رفته‌ای؟
سرهای قدسیان همه بر طاق عرش خورد

۱. ابیات زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

پیر کرده است مرا هجر تو ای روح خدا

تیره و تار شد آن دم همه کرب و بلا

کوفه و شام مرا پیر نکرده به خدا

من زمین خوردم و دیدم که زمین می‌لرزد

شاعر: یوسف رحیمی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

دید از دور مسیحا نفسی می‌آید
 صحنه‌ای دید در آن قافله اما جانکاه
 این سر کیست که اینقدر تماشا دارد؟
 از سر هر مژده‌اش معجزه بر می‌خیزد
 با نسیم از غم دل گفت به صد شیون و آه
 گرچه این شیوه رندان بلاکش باشد
 با دلی سوخته آمد به طواف سر ماه
 گفت ای جان جهان نذر غمت! جانم باش
 ماه را همراه خود با دل بی‌تاب آورد
 خون از آن چهره که می‌شُست، دلش خون می‌شد
 اشک در چشم پراز شیون راهب میخواند
 روضه میخواند: همه عمر در این چرخ کبود
 نشنیدم که سر نیزه سری را ببرند
 آه از آن سوز و گدازی که در آن محفل بود
 گفت: عالم شده حیران پریشانی تو!
 ناگهان ماه، چه جانکاه دمی لب وا کرد
 گفت: من کشته لب‌تشنه عاشورایم
 دید راهب به دلش شعله و شور افتاده‌ست
 تشنه عشق شد از غصه نجاتش دادند
 صورتش را به روی صورت خونین حسین

دید با قافله فریادری می‌آید
 بر سر نیزه سری دید، سری همچون ماه
 صوت داوودی و انفاس مسیحا دارد؟
 با طنینش همه آفاق به هم می‌ریزد
 به ادب نافه‌گشایی کن از آن زلف سیاه
 حیف از این زلف که بر نیزه مشوّش باشد
 پاره پاره دلش از داغ لب پرپر ماه
 امشب را ز سر لطف تو مهمانم باش
 نذر لب‌های ترک خورده کمی آب آورد
 حال او منقلب و دیده دگرگون می‌شد
 روضه میخواند از آن اوج مصائب میخواند
 بین زرتشتی و آشوری و ترسا و یهود
 یا که در سلسله بی بال و پری را ببرند
 عشق میگفت به شرح، آنچه بر او مشکل بود
 کیستی تو؟ به فدای سر نورانی تو!
 محشری در دل آن سوخته‌دل، برپا کرد
 زینت دوش محمد، پسر زهرایم
 شعله آتشی از نخله طور افتاده‌ست
 ناگهان در دل شب آب حیاتش دادند
 و مُشَرَّف شد از آن لحظه به آئین حسین

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن عرب خالقی

قلب به خون نشسته من رو نمای تو^۱

ای آنکه نیست غیر خدا خون بهای تو

سر خم نکرده پیش کسی جز خدای تو

زینب دلش شکسته ولی سر شکسته نیست

دین خدا نفس بکشد با صدای تو

قرآن بخوان اگرچه تو را سنگ میزنند

یک لحظه در هوای کسی جز هوای تو

زینب نفس نمی کشد ای نفس مطمئن

زینب هم ایستاده بمیرد برای تو

تو سر بلند بر سر نیزه بخوان بدان

تو مبتلای عشقی و من مبتلای تو

من پای نی تو بر سر نی گریه میکنیم

وزن شعر: مفاعن فاعلاتن مفاعن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا رسول زاده

و جلوه گر سر ماهی تمام را دیدم

کنار دیر شبی ازدحام را دیدم

به روی نیزه سر یک امام را دیدم

میان بزم شرابی در آن سیاهی شب

ولی تفاوت هر دو کلام را دیدم

شبیه حضرت عیسی سخن به لب می برد

نهایت ادب و احترام را دیدم

به پاره دل پیغمبر همین امت

نتیجه های غذای حرام را دیدم

به دین و مذهب خود هم عمل نمی کردند

حریص بودن این خاص و عام را دیدم

سری عزیز گرفتم چو ثروتم دادند

که روی عشق علیه السلام را دیدم

ز لطف و برکت این سر دگر مسلمانم

^۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر حذف شد زیرا همانطور که در کتب منتهی الآمال ص ۴۸۳؛ اربعین الحسینیه ص ۲۳۳؛ تحریف شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین ص ۲۱۱؛ مقتل جامع ج ۱ ص ۱۴۱، پژوهشی نو در بازشناسی مقتل سیدالشهدا ص ۳۰۴ و دیگر کتب معتبر آمده است سر به چوبه محمل زدن؛ مغایرت با روایت های معتبر است؛ این قصه اولین بار در کتاب نورالعین منسوب به /سفر/ینی جعل شده است

خون سر شکسته من رو نمای تو

ای آنکه نیست غیر خدا خون بهای تو

سر خم نکرده پیش کسی جز خدای تو

زینب سرش شکسته ولی سر شکسته نیست

شاعر: محمد مباحثی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

وقتی قرار شد که دلی امتحان شود

سروی برای آنکه شود آبروی دین

از بهر حفظ معجر خود دختر یتیم

آن شیر زن که درد و بلا را به جان خرید

قامت برای آنکه بگردد ستون عشق

باید سفیر واقعه بهر حیات نور

آتش به جان خرید چو آگاه شد دلش

باید دچار درد و غمی بیکران شود

پیغمبر حسین چو پیغمبران شود^۱

باید به پشت خار مغیلان نهان شود

باشد سزا کفیل امام زمان شود

باید به زیر بار مصائب کمان شود

با دست بسته در پی قاتل روان شود

باید به شام و کوفه چو آتش فشان شود

شاعر: یوسف رحیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

قرآن بخوان از روی نیزه دلبرانه

قرآن بخوان تا خون سرخت پا بگیرد

باید بلرزانی وجود کوفیان را

خورشید زینب شام را هم زیر و رو کن

کوثر بخوان تا رود رود این جا ببارم

اما چه تکریمی شد از لب‌های قاری

گل داده از اعجاز لب‌های تو امشب

در حسرت لب‌های خشکت آب می‌شد

یاسین و الرحمان بخوان پیغمبرانه

هم چون درخت روشنی در هر کرانه

قرآن بخوان با آن شکوه حیدرانه

قرآن بخوان با لهجه‌ای روشنگرانه

در حسرت پلک کبودت خواهرانه

تشت طلا و بوسه‌های خیزرانه

این چوب خشک اما چرا نیلوفرانه

ریحانه‌ات با التماسی دخترانه

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ضعف محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

رویی برای آنکه شود آبروی دین باید اسیر سیلی نامحرمان شود

وزن شعر: مفاعیلن فعاتیلن مفاعیلن فعلین

قالب شعر: غزل

شاعر: سعید ییابانکی

طلوع تلخ غروبی به خون تپیده منم

کسی که دست و دل از خویشتن بریده منم

نگاه کن منم این سرو قد خمیده منم^۱

کسی که از همه زخم زبان شنیده منم

غمّت مباد که شمشیر آبدیده منم

غزل تویی و سرآغاز این قصیده منم

کسی که این همه ره را به سر دویده منم

شبی دراز شبی خالی از سپیده منم

پی نظاره‌ات ای یوسف سراپا حُسن

خوشا به حال تو ای سرو رسته بر سر نی

کسی که از همه سو زخم تیغ دیده تویی

اگر به کوره داغ تو سوختم خوش باش

فتاده آتش غم بر دوازده بندم

خوشا به حال تو این ره به پای میپویی

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: اعظم سعادتمند

به سویت می‌دوم با کودکانی که به دنبالم...

گرفتم آسمان خسته را زیر پر و بالم

گرفتم قطره‌های اشک را با گوشه شالم

ببین بی‌عمر نوح امروز، بانویی کهن سالم!

به آن پروردگاری که خبر دارد از احوالم

برایت شرح خواهم داد از اندوه چهل سالم

به غیر از کشتی‌ات راه نجاتی نیست در عالم

شبیه کوه پابرجایم و چون رود سیّالم

تمام ابرها بر شانه من گریه می‌کردند

نمی‌دانی چطور آرام کردم کودکان را

ببین بر چهره من رد پای باد و باران را!

نشد لبریز در توفان غم‌ها کاسه صبرم

اگر عمری بماند تا کنارت سیر بنشینم

میان رفت و آمدهای قایق‌های سرگردان

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ضعف محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

نگاه کن منم این بید قد خمیده منم

خوشا به حال تو ای سرو رسته بر سر نی

وزن شعر: مفاعیل فاعلاتن مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: وحید قاسمی

شکسته بغض گلوگیر تلخ آبله‌ای
صدای ضجّه جان‌سوز زنگ قافله‌ای
عجب جماعت بد ذات و اهل حوصله‌ای^۱

وزید باد عجیبی، گرفت زلزله‌ای
خمیده مثل رکوع بلند نافله‌ای
بدون هیچ شکایت و شکوه یا گله‌ای
هنوز مانده به ذهنش وقوع غائله‌ای

چکیده قطره خونی ز چشم سلسله‌ای
میان خنده قابیلیان چه مظلوم است
تمام آینه‌ها را به نیزه‌ها زده‌اند
دم غروب که یک آینه زمین افتاد
به روی ناقه نشسته زنی کبود آسا
فقط نظاره‌گر انعکاس آینه‌هاست
در امتداد نگاهش مدینه معلوم است

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: وحید قاسمی

آید به گوش شیون مرثیه‌وار باد
افتاده است گیسویتان در مسیر باد
یا نه! نشسته بر سر و رویت غبار باد
بوسیدن لبان تو در انحصار باد
مبهوت و مات ماندم از این شاهکار باد
ای سیب سرخ زخمی در چشمه‌سار باد
ققنوس پر گشوده میان شرار باد

تنگ غروب و گریه بی اختیار باد
زیباترین ستاره دنباله‌دار نی
مویت سپیدتر شده از چند روز پیش
بنگر چگونه حق مرا غصب کرده است
با گیسوان شانه زده دلرباتری
روح از تنم جدا شده، سوی تو میدود
زیباتر از همیشه به آفاق می‌روی

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ضعف محتوایی؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. مصرع دوم بیت زیر بیشتر به مدح یزیدیان نزدیک است تا مدح اهل بیت

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: علیرضا شریف

می‌رفت و زیر ماه دلی را پسند کرد در گنجِ دیر، سر زده‌اش در کمند کرد
 خوش کرده بود دل ببرد پیرمرد را از سجده‌های پایِ صلیبش بلند کرد
 زُتار و روح و ابن و آبش را گرفت و بعد از فیضِ نور فاطمی‌اش به‌رمند کرد
 ذکر شهادتین لبِ زخمی‌اش چشید گوئی دهانِ خویش پُر از حَبّه قند کرد
 می‌برد رشکِ تازه مسلمانیش، مسیح آن‌شب سری بریده ره‌ایش ز بند کرد

چه عزّتی!! برای حسین انتخاب شد

گاهی که داده بود، به کوهی حساب شد

ای ماهِ خون گرفته که از در، در آمدی ای عرشِ نی به دامن من با سر آمدی
 من مثلی ای عزیزِ خدا وقتِ دیدنم بر بالِ اشک، مادرِ نیلوفر آمدی
 بر مَقدمِ تو مژده طوبی لَکُم رسید شَیبِ الخضیب گشته‌ترین، دلبر آمدی
 بر چهره تو این همه ابرو چه می‌کند؟ از زیر پایِ غارتِ لشکر در آمدی؟
 عیسی برای غربتِ تو لطمه می‌زند آه ای گلو بریده که یحیی‌تر آمدی
 این گیسوانِ سوخته نه، درخور تو نیست می‌شویمت که از دلِ خاکستر آمدی

اعجازِ خشکی لبِ روحانی توأم

از این به بعد مستِ مسلمانی توأم

شاعر: قاسم نعمتی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

دیدم به چشم خویش غمی ناشنیده را با ناله‌ام زمین و زمان گریه می‌کند یعقوبم و به دست خودم بین بوریا یادم نمی‌رود که چگونه مقابلم یادم نمی‌رود سر شب لحظه فرار هنگام جابه جایی سر روی نیزه‌ها لعنت به آنکه مرکب خود نعل تازه زد یک تار موی عمه ما را کسی ندید بزم شراب و تشنه طلا جای خود ولی دشمن کنیز خواست و دیدم به چشم خویش	در یک غروب سرخ بلای عدیده را از مادر ارث برده‌ام این اشک دیده را چیدم به گریه یوسف پیکر دریده را بستند دست عمه قامت خمیده را فریادهای دختر گیسو کشیده را دیدم شکاف حنجر و خون چکیده را دیدم سپاه روی بدن‌ها دویده را پوشانده بود نور حسین این حمیده را خون کرده صحنه‌ای دل محنت کشیده را طفل یتیم و وحشت و رنگ پریده را

شاعر: محسن عرب خالقی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

یا بر سر من از سر نی سایبان بده با گیسوی رها شده در دست باده‌ها جانم به لب رسیده ولی جان نداده‌ام نیزه سوار گشته‌ای و تند می‌روی پایم دگر برای خودم نیست، باغبان خون تو و حجاب من ارکان کربلاست	یا بر بلند نیزه مرا آشیان بده از نی مسیر قافله‌ات را نشان بده گفتم به دل که صبر کن و امتحان بده جا مانده‌ام برای رسیدن زمان بده برساقه‌های مرده من باز جان بده کشتی به گل نشسته مرا بادبان بده

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی انسانی

نگاهت پاسخ من داد، بر طفلت ترحم کن
 در فردوس را بگشا، به روی من تبسم کن
 به نی قرآن بخوان و رفع این سوء تفاهم کن
 ندارم آب، با خاک سر زینب تیمم کن
 به دریا با نگاه خود بگو، کمتر تلاطم کن
 ز برج نی نظرای ماه من امشب به انجم کن
 ز بهر حفظ جان کودکت با او تکلم کن

نمی‌گویم زنوک نیزه با خواهرت کلم کن
 اگر چه غنچه بی‌آب، هرگز نشکفد اما
 به چشم خارجی ما را تماشا می‌کند کوفی
 اگر بهر نماز شکر می‌خواهی وضو سازی
 تو قلب عالم امکانی و آگاهی از قلبم
 نگه با اختیار و اشک من بی‌اختیار آید
 اگر چه کاسه صبر مرا هم کرده‌ای لبریز

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید رضا مؤید

تو مه چارده یا مهر جهان آرایی؟
 کامشب از مهر و وفا، شاهد بزم مایی
 ز پی عرض سلام تو، مگر عیسایی؟
 به امیدی که شبی در بر من باز آیی
 که مرا در خور شأنت نبُود ماوایی
 تو مگر ای سر بُبریده، سر یحیایی؟
 به خدا کس نکند بهتر از این سودایی
 من مسلمان شدم و خود تو مرا مولایی
 چون مرا نیست جز این خانه‌ویران جایی

ای جمال ملکوتی، که چنین زیبایی
 ای مه منخسف! آیا ز شبستان که‌ای؟
 پَر زند فوج ملک تا به فلک از در دیر
 سال‌ها در طلبت روز شماری کردم
 آمدی امشب و آن هم به سر اما افسوس
 خون مظلومی‌ات از هر طرفی می‌جوشد
 من سرت را به یکی بدره زر، بستاندم
 از رخت پرتو اسلام به دل تافت، مرا
 شویم از اشک و دهم جای تو، در خانه دل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید محمد رستگار

دردا، جُدا ز دسترس مایی، ای حسین
 تنها انیس خواهر تنهایی، ای حسین
 با این شکسته دل به مُدارایی، ای حسین
 تا کی به نیزه بادیه پیمایی؟ ای حسین
 آخر تو شمع محفل زهرایی، ای حسین
 کز پا فتاده‌ای تو و بر پایی، ای حسین
 هم چون هلال یک‌شبه پیدایی، ای حسین
 کز چشم خلق، غرق تماشایی، ای حسین
 بر قلب داغ‌دیده تسلائی، ای حسین
 همچون سر بریده یحیایی ای حسین
 هر کس که دید گفت: چه زیبایی ای حسین

بر نخل نیزه، میوه طوبایی، ای حسین
 یکدم جدا ز محمل زینب نمی‌شوی
 آهسته بر مدار دلم دور می‌زنی
 منزل به منزل از پی‌ات آیم به اشک و آه
 خواهم به بال سوخته، پروانه‌ات شوم
 بینم سرت به نیزه و باور نمی‌کنم
 گرچه میان هاله خون، چهره‌ات گم است
 اسپند جان به مجمر دل، دود می‌کند
 راضی نی‌ام به نیزه ببینم سرت ولی
 پیشانی‌ات شکسته، رخت را گرفته خون
 بر نیزه «رستگار» جمال حسین را

وزن شعر: مستعلن مستعلن مستعلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین رستمی

صحرا به صحرا دشت پامال سرش بود
 این سرنوشت سخت دنبال سرش بود
 از نیزه‌ها جویای احوال سرش بود
 هر جا رسید از پیش جنجال سرش بود
 چون هم تماشا بود هم فال سرش بود

هشتاد و چار آئینه دنبال سرش بود
 از کودکی چون سایه هر جایی که میرفت
 دائم نگاه خواهرش بر آسمان بود
 می‌رفت اخبار سرش بر نیزه باد
 بر پشت بام و کوچه‌ها پُر بود نامرد

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: غزل

که داغ لاله‌ها شد بار دوشم
 خریدار بلا و گل فروشم
 صدای آشنا آید به گوشم
 که آوایش ز سر برده است هوشم
 حسین است این و صوت او سروشم
 چرا افکندی از جوش و خروشم
 که با قرآن خود کردی خموشم
 به راهت تا نفس دارم بکوشم
 به کام خشک تو، آبی ننوشم
 که دیبای شهادت را بیوشم

من آن یاس کبود لاله پوشم
 گرفتار غم و آزاده دهر
 در این شهر غریب از مردمی‌ها
 سری خواند به روی نیزه قرآن
 گمانم صوت قرآن حسین است
 سرت نازم برادر جان حسینم
 تو استادی و من شاگرد درست
 به آیاتی که خواندی بر سر نی
 نریزم تا به یادت دامنی اشک
 شهید من دعا کن خواهرت را

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید محمد جوادی

لحظه‌هایم همگی رنگ محرم شده است
 اشک، تنها به دل سوخته مرهم شده است
 قامت نیزه هم از ماتم تو خم شده است
 چه شده موی تو آشفته و درهم شده است
 چشم‌هایت چقدر چشمه زمزم شده است
 چند دندان تو ای قاری من کم شده است

چشمم از داغ تو ای گل پُرشبم شده است
 مرهمی نیست که بر داغ عظمت بنهم
 حق بده پشتم اگر خم شده از غصه حسین
 چند روزی است که از حال لب‌ت بی‌خبرم
 لب و دندان و سر و صورت تو خونین است
 پیش از این لهجه زهرائی‌ات اینگونه نبود

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: آیتی بیرجندی

هر دم از جانب محبوب، پیامی دارم
 بر سر هر گزری، شورش عامی دارم
 بر سر نیزه نگر، بین چه مقامی دارم
 در نظر تشت زر و مجلس شامی دارم
 هر طرف می‌گزری، با تو کلامی دارم
 نتوان گفت که خشکیده چه کامی دارم
 بر سرش آمده، گویی که غلامی دارم

در ره عشق، عجب شهرت و نامی دارم
 داستانی است مرا بر سر هر ره گزری
 آن شنیدی که کشیدند مسیحی بر دار؟
 خواهر غمزده! از کوفه مکن ناله، هنوز
 تا نگویی ز تو من غافلم، از گوشه چشم
 از غم تشنگی اکبر ناکام هنوز
 «آیتی» راست، تمنا که به هنگام رحیل^۱

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن سلطانی

می‌کشم خود را به دنبال تو گرچه خسته جانم
 گر سر بر نیزه‌ات با من نبود ای مهربانم
 می‌زند فریاد می‌خواهم کمی قرآن بخوانم
 ای تمام حاصلم با من بمان تا من بمانم
 می‌خورم حسرت چرا تو اینچنین و من چنانم
 از غم خشکی لبهای عطشناکت، کمانم
 نه قراری و نه صبری و نه طاقت نه توانم

می‌روم با کاروان اما سر تو ساربانم
 هیچکس قادر نبود از پیکرت دورم نماید
 خنده کمرنگ لبهای به خون آغشته تو
 ماه تابانم، مشو دور از کنارم تا نمیرم
 گاهی از محمل که می‌بینم سرت را روی نیزه
 جان خواهر سرو بالایی که زینب داشت خم شد
 کاش تا دوران (هجران) بگذرد دیگر نمانده

^۱ بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور رعایت بیشتر آداب نوکری و انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: مفاعن فاعلن مفاعن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مرتضی امیری اسفندقه

حسین فاطمه را گرم، یاوری کردی
 به جای خواهری آنجا برادری کردی
 چه خواهری تو برادر؟ که مادری کردی
 تو راه بودی و رهرو، تو رهبری کردی
 به خون نشستی و درخون شناوری کردی
 ولی شکست نخوردی و سروری کردی
 زبان گشودی و روشن سخنوری کردی
 سخن درست بگویم تو حیدری کردی
 یگانه قاصد امت! پیمبری کردی
 تو کیمیاگری و کیمیاگری کردی
 تو ای بزرگ! خودت ذرمپروری کردی

حسین بود و تو بودی، تو خواهری کردی
 غریب تا که نماند حسین بی عباس
 گذشتی از همه چیزت به پای عشق حسین
 تو خواهری و برادر، تو مادری و پدر
 پس از حسین چه بر تو گذشت وارث درد!
 به روی نیزه سر آفتاب را دیدی
 چه زخم‌ها که نزد خطبه‌ات به خفاشان
 زبان نبود، خود ذوالفقار مولا بود
 تویی مفسر آن رستخیز ناگاهان
 بدل به آینه شد خاک کربلا با تو
 من از کجا و غزل گفتن از غم تو کجا؟

وزن شعر: مستفعن مستفعن مستفعن فاع

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا یزدانی

بر نیزه تنهایی خود تکیه داده است
 معراج او بر روی خاک آن قدر ساده است
 حتی به کهنه پیرهن هم تن نداده است
 بالای نیزه باز در اوج ایستاده است
 باور کن این هم از سرعالم زیاد است

زلفش رها بر شانه لرزان باد است
 هر چند پیچیده است در عالم شکوهش
 آن قدر آزاد است از هر قید و بندی...
 یک روز روی شانه پیغمبر؛ اکنون
 دارد همین که سایه‌اش را از سر نی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدعلی مجاهدی

با دو صد ایهام معنی‌دار، روی نیزه‌ها
 مثل یک ترجیع شد تکرار، روی نیزه‌ها
 لاله‌ها را سر به سر بشمار، روی نیزه‌ها
 پای خود آرام‌تر بگذار روی نیزه‌ها
 یا قدم آهسته‌تر بردار روی نیزه‌ها
 چشم میر کاروان، بیدار روی نیزه‌ها
 پرده بر می‌دارد از رخسار روی نیزه‌ها؟
 رو به رو، بی‌پرده، در انظار روی نیزه‌ها
 وعده دیدارمان: این بار روی نیزه‌ها؟!
 گر چه راه توسست ناهموار روی نیزه‌ها
 بلکه افتد سایه دیوار روی نیزه‌ها
 سیر کن سیر تجلی زار روی نیزه‌ها
 آن همه خورشید اختربار روی نیزه‌ها

کربلا را می‌سرود این بار، روی نیزه‌ها
 نینوایی شعر او از نای هفتاد و دوی
 چوب خشک نی به هفتاد و دو گل آذین شده‌ست
 زخمی داغند این گل‌های پرپر، ای نسیم!
 یا بر این نیزار خون امشب متاب ای ماهتاب
 قافله در رجعت سرخ است و جاده فتنه جوش
 زنگیان آئینه می‌بندند بر نی، یا خدا
 صوت قرآن است این؟ یا با خدا در گفت‌وگوست
 یاد داری آسمان؟ با اختران، خورشید گفت:
 با برادر گفت زینب: راه دین هموار شد
 ای دلیل کاروان! لختی بران از کوچه‌ها
 صحنه اوج و عروج است و طلوع روشنی
 چشم ما آئینه‌آسا غرق حیرت شد چو دید

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: وحید قاسمی

از پیرهن نداشتنت گریهام گرفت
 هنگام دست و پا زدنت گریهام گرفت
 از نیزه‌های در بدنت گریهام گرفت
 بر تن نموده پیرهننت گریهام گرفت
 یک بوریا شده کفنت گریهام گرفت

چون زخم‌های روی تنت گریهام گرفت
 با دیده‌های سرخ جگر مثل مادرم
 جایی برای بوسه برادر نیافتم
 تا دیدم آن سواره ولگرد نیزه دار
 وقتی شنیدم از پسرت ای امام اشک

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مسیح شاه چراغی

خاکسترم، بهار به آتش کشیده‌ام
از باغ سرخ آینه ها آه چیده‌ام
از شعله شعله های دلم آفریده‌ام
من کشته وداع تو هستم، شهیده‌ام
بیتابم از فراز و نشیبی که دیده‌ام
دنبال اسب نیزه پیاده دویده‌ام
شبها که من نسیم بیابان وزیده‌ام
از این قبیل زخم زبان ها شنیده‌ام
شمشیر زخم خورده ولی آب دیده‌ام
هرچه مصیبت است به جانم خریده‌ام

آتشفشان زخم منم، داغ دیده‌ام
چشم بلا کشیده من خون جگرشده است
ققنوسهای عاطفه را در فراق تو
از لحظه‌ای که رفتی و دیگر ندیدمت
گودال زخم جان به لبم کرد روی تل
لبریز بوسه های لب خاراها شدم
در جست وجوی عطر تنت ماه میشوی؟
"بزمی به پا کنید خوارج رسیده‌اند"
کوهم که ایستاده‌ام و خم نمی‌شوم
با آرزوی صبح نگاهت بهشت من

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد بیابانی

طلوع کرده سرت در پگاه نیزه حسین
خودت بگیر مرا در پناه نیزه حسین
ز اشک من به هوا رفت آه نیزه حسین
مرا کشانده به بازار، راه نیزه حسین
بگو به من چه نبوده گناه نیزه حسین
امان ز نیزه و قلب سیاه نیزه حسین

ای آفتاب زمین خورده، ماه نیزه حسین
پناهگاه یتیمانم و بدون پناه
ز آه تو به زمین ریخت گریه شمشیر
پی سر تو در این شهر کوچه گرد شدم
چه داغ‌ها که به روی جگر گذاشته است
امان ز کار سنان و امان ز زخم زبان

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: حمیدرضا برقی

نفس هایم گواهی می دهد بوی تو می آید	نسیمی آشنا از سوی گیسوی تو می آید
و رقص باد با گیسوی تو محشر به پا کرده	شکوه تو زمین را با قیامت آشنا کرده
تو اسرار خدا را بر ملا کردی خبر داری	زمین را غرق در خون خدا کردی خبر داری؟
به عالم شوربخشیدی همه عالم به قربانت ^۱	جهان را زیر و رو کرده است گیسوی پریشانت
جهان را جان بده، پلکی بزن، یا حی یا قیوم	مرا از فیض رستاخیز چشمانت مکن محروم
و عیسی را به آیین مسلمانی در آوردی	خبر دارم که سر از دیر نصرانی در آوردی
از آن وقتی که اسب شوق را مردانه هی کردی	خبر دارم چه راهی را بر اوج نیزه طی کردی
به صحرایی سراسر از تو خالی خیره شد کم کم	تو میرفتی و می دیدم که چشم تیره شد کم کم
چراغی شعله شعله زیر باران دست و پا میزد	تو را تا لحظه آخر نگاه من صدا میزد
برای غرق در دریا شدن میرفت آهسته	حدود ساعت سه، جان من میرفت آهسته
خیالت جمع ای دریای غیرت خیمه ها با من	بخوان! آهسته از اینجا به بعد ماجرا با من
ولی از پا نیفتادم، شکستم بی صدا در خود	تمام راه بر پا داشتم بزم عزا در خود
قدم خم شد ولیکن خم به ابرویم نیاوردم	شکستم بی صدا در خود که باید بی تو برگردم
نفس هایم گواهی می دهد بوی تو می آید	نسیمی آشنا از سوی گیسوی تو می آید

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی که بیشتر مدح شبیه به ذم است؛ پیشنهاد می کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: مثنوی

شاعر: مجید شفق

ظلمت اسیران را به سوی شام می‌برد
 داغ جهان را بر دل زینب نشانند
 بر تن دریدند آسمان‌ها جامه صبر
 آمد سواری جُبّه سرخی به تن داشت
 هر بانگ را در سینه‌ها خاموش می‌کرد
 گویی نوا از چار سوی آسمان بود
 در آن نشان عاشقان بی‌نشان است
 هابیلیان را بی‌سبب در خون کشیدند
 یا بر فراز نیزه نقش آفتاب است
 سجاد در سوز تبی منزل به منزل
 زان کاروان برپا همه عطر شهادت
 سر این چنین ممکن بود؟ الله اکبر
 خود آتش صحرا به محمل باد می‌زد
 ترسم که از سوزش قلم آتش بگیرد
 صد نخله خون، در دل من کاشت ای دوست

وقتی شفق خورشید را در کام می‌برد
 خورشیدیان را در سرای شب نشانند
 مستور شد ابرسترون در پس ابر
 اسب طرب بر یال خود رنگ کفن داشت
 از دل صدای آشنا چاووش می‌کرد
 شور و نوای عشق بود و عطرجان بود
 با کروان گویی که جان عاشقان است
 قابیلیان با خنجر بُران رسیدند
 گفتمی که بر ساق گلی یک گل بخواب است
 زینب خروشان بود در زندان محمل
 خود کاروان می‌رفت در موج سعادت
 بود آن بلند اختر سرش ماه منور
 تب شعله‌ای بر پیکر سجاد می‌زد
 وای از دلم باید سخن پایان پذیرد
 دستان من رنگ شفق برداشت ای دوست

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدرضا مؤید

چون خیر مقدم است که بر میهمان دهند
 با هر اشاره‌ای که سرت را نشان دهند
 ترسم که کودکان تو از غصه جان دهند
 بنگر چه رنج‌ها که بر این کاروان دهند
 شب‌ها به کنج خلوت زندان مکان دهند
 بر دوستان فاطمه خط امان دهند

مرثم که روی ماه تو بر هم نشان دهند
 زخمی بود که بر تن مجروح من رسد
 ای سر چنین که بر سر نی جلوه‌گر شدی
 ای میر کاروان خبری هم ز ما بگیر
 ما را بَرند بر سر بازار روزها
 بیم گنه مدار «مؤید» که روز حشر

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: وحید قاسمی

بی‌حرمتی به آینه را باب می‌کنند
 با مشک‌های آب خنک، آب می‌کنند
 از خون سرخ توست که سیراب می‌کنند
 در چشم‌های اهل حرم قاب می‌کنند
 هفده ستاره گرد تو جذاب می‌کنند
 سجده به سمت قبله مهتاب می‌کنند
 تفسیر سرخ سوره احزاب می‌کنند^۱

اینان که سنگ سوی تو پرتاب می‌کنند
 در قتلگاه، آن جگر تشنه تو را
 لب‌های خشک نیزه خود را حرامیان
 عکس سر بریده عباس را به نی
 این آسمان شب‌زده را ای هلال عشق
 هفده ستاره معتکف چشم‌هایتان
 هفده ستاره با کلماتی ز جنس اشک

^۱ بیت آخر این شعر به دلیل تحریفی بودن مصرع (شش ماهه‌ی تو را سر نی خواب می‌کنند) حذف شد؛ همانگونه که بسیاری از علما و محققین همچون علامه بیرجندی؛ شیخ عباس قمی در کتب کبریت احمر (ص ۱۴۱) منتخب التواریخ (ص ۲۲۴) مقتل تحقیقی (۲۲۹) پژوهشی نو در بازشناسی مقتل سیدالشهدا (ص ۲۴۰) و تصریح کرده اند موضوع نبش قبر و سر به نیزه زدن حضرت علی اصغر صحت ندارد و تحریفی است!! این قصه جعلی و ساختگی برای اولین بار در قرن سیزدهم در کتاب ریاض القدس آن هم بدون هیچ استنادی تحریف شده است «کتاب ریاض القدس توسط علما و محققین تاریخی جزء کتب تحریفی معرفی شده است»؛

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن عرب خالقی

مانند کوه بودم و در هم شکسته‌ام

در زیر بار داغ تو هر دم شکسته‌ام

دیدم ترک نشسته به قلبم، شکسته‌ام

دیدم همه به آینه‌ات سنگ می‌زنند

این بار هم بین دل از غم شکسته‌ام

این بار هم شکسته‌تر از قبل دیدمت

در ابتدای سوره مریم شکسته‌ام

آخر به انتها نرسیدم که سال‌هاست

امشب بگو دو کاسه زمزم شکسته‌ام

جبریل کو که اشک مرا میبرد به عرش؟

بنگر چسان ز داغ تو قد خُم شکسته‌ام^۱

ای خطبه خوان منبرنیزه، امام زخم!

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید رضا مؤید

از غمت خون عقده بسته در گلوی نیزه‌ها

ای سرت چون ماه سرگردان به روی نیزه‌ها

تا برآمد صوت قرآنت ز روی نیزه‌ها

خاطرات کربلا از پیش چشمانم گذشت

دیده مردم ز محمل‌ها به سوی نیزه‌ها

آمدی با سربه دیدارم که بر گردد، حسین

گه ز جام دشنه‌ها، گاه از سبوی نیزه‌ها

من فدای حنجر خشکت که نوشیدست آب

کاش این دختر نگردد رو بروی نیزه‌ها

از فراق اکبرت، قلب رقیه آب شد

می‌روم با پای دل در جستجوی نیزه‌ها

ای مؤید! تا بیابم آن سر ببریده را

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر تغییر داده شد زیرا همانطور که در کتب منتهی الآمال ص

۴۸۳؛ اربعین الحسینیه ص ۲۳۳؛ تحریف شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین ص ۲۱۱؛ مقتل جامع ج ۱ ص ۱۴۱، پژوهشی

نو در بازشناسی مقتل سیدالشهدا ص ۳۰۴ و دیگر کتب معتبر آمده است سر به چوبه محمل زدن و مغایرت با روایت های

معتبر است؛ این قصه اولین بار در کتاب نورالعین منسوب به /سفر/ینی جعل شده است

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: یوسف رحیمی

جانم ز هجر روی تو آذر گرفته بود
نیزه سر تو را به روی سر گرفته بود
و باز هم دل من و مادر گرفته بود
آن شب دوباره ماتم معجر گرفته بود
قنداقه را چه غمزده در بر گرفته بود
از پیکر تو نیزه و خنجر گرفته بود
اما چه آتشی دل دفتر گرفته بود

آن شب دلم به شوق رخت پر گرفته بود
من دور از تو بودم و افسوس جای من
در دشت می‌وزید نسیم صدای تو
ای کشته فتاده به هامون عزیز تو
در این سفر رباب عجب دل شکسته بود
در حسرتم هنوز ولی حیف بوسه‌ها
شعری سروده‌ام به بلندای نیزه‌ها

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: افشین علاء

یا دختر علی که به مرکب نشسته است؟
بر خاک تفته لاله و کوب نشسته است
از موج خون و خشم، لبالب نشسته است
این سوره نسا است که در شب نشسته است
روح الامین هماره مؤدب نشسته است
امشب اگر چه زمزمه بر لب نشسته است
بر شانه های زخمی زینب نشسته است
این ماه نخشب است که در تب نشسته است

این ماه نخشب است که در تب نشسته است
این گل زباغ کیست که از عطر دامنش
این بحر بی‌کرانه چه دیده‌ست کاینچنین
آیا اسیر می‌بری ای شام تیره بخت؟
این زن همان زن است که بر خاک درگهش
طوفان خشم فاطمه می‌پرورد به جان
بار امانتی که فلک می‌کشد به دوش
زنجیر را بگو که مدارا کند دمی

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی انسانی

دلربا، نرگس این باغ به شب‌نم باشد
 دودِ آهِ دلِ عشاقِ تو پرچم باشد
 دم بگیریم که عمر همه این دم باشد
 هر که مُحَرَّم به مُحَرَّم شده، مُحَرَّم باشد
 که نشاطِ دلِ عالم، همه زین غم باشد
 لحظه‌ای نیست که دل بی‌غم و ماتم باشد
 آن که در شیوه‌اش استاد مسلّم باشد:
 زمزم اهل صفا دیده‌ پُر نم باشد»

روشن آن چشم که در سوگ تو پُر نم باشد
 تا بدانند کجا بزم عزای تو به پاست
 دل حسینیّه؛ نَفَسِ نوحه؛ تپش سینه‌زنی‌ست
 به خدای حرم و کعبه قسم، ای حُجّاج!
 آن که دارد غم عشق تو ندارد غم هیچ
 خانه‌ تنگِ دلم نیست شبی بی‌مهمان
 مطلع «صائب تبریز» به یادم آمد
 «گر صفای حرم کعبه به زمزم باشد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا جعفری

رنگ رُخ سه‌ساله من زرد می‌شود
 این دایره نباشی اگر سرد می‌شود
 زنجیر آهنی و پُر از درد می‌شود
 بی‌تو اسیر آتش نامرد می‌شود
 هر جاذبه بدون تو ولگرد می‌شود
 دنبال صبح روی تو شبگرد می‌شود

بی‌تو هوای خیمه ما سرد می‌شود
 خورشید، انعکاس وجود نجیب توست
 این حلقه‌های گریه سردرگم و غریب
 دامن کودکانه یک دختر نجیب
 بر گرد توست گردش سیاره زمین
 رفتی و روز روشن ما در مسیر شام

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی انسانی

کز ازل دشت بلا، چشم به راه من و تو
 یک جهان راز نهفته به نگاه من و تو
 چشم تاریخ ندیده است سپاه من و تو
 ابرخون ساخته پنهان، رخ ماه من و تو
 که به جز گفتن حق نیست، گناه من و تو
 عشق، دلگرم شد از سردی آه من و تو
 بی‌خبر زان که غروب است، پگاه من و تو

دل سوزان بُود امروز گواه من و تو
 من به تو دوخته‌ام دیده، تو بر من، از نی
 اُسرا با من و رأس شهدا با تو به نی
 روی تو، ماه من و ماه تو، عباس، اما
 آیه خواندن ز تو، تفسیر ز من تا دانند
 هر دو نستوه چو کوهیم بر سیل اما
 مدّعی خواست که از بیخ کند ریشه ما

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علیرضا لک

آری فرشته‌ام که ندارم دگر پری
 انگار بین سینه من رفته خنجری
 بی‌رحمی و جسارت دست ستمگری
 حتّی اگر که آیه قرآن بیاوری
 زاین جا نبوده است مگر جای بهتری؟
 خورشید آسمان من ای عشق مادری

می‌سوزم و نمانده مرا راه دیگری
 سنگین شده عبور نفس‌های خسته‌ام
 من می‌چشم مقابل ابروی زخم تو
 مارا به نام خارجیان سنگ می‌زنن
قرمز طلوع کرده‌ای از روی نیزه‌ها^۱
 دلتنگ عطر زخمی پیراهن توأم

۱. بیت زیر به دلیل تحریفی بودن موضوع تنور خولی مستند تغییر داده شد، زیرا در روایات معتبر کتب تاریخ الامم والملوک ج ۵ ص ۴۵۵؛ الکامل فی‌التاریخ ج ۱۱ ص ۱۹۲؛ مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۱۰۱؛ مُثیرُ‌الأُحْزَان ص ۲۸۸؛ مَنَاقِبِ آلِ ابیطالب ج ۴ ص ۶۰؛ بحارالأنوار ج ۴۵ ص ۱۲۵؛ جلاء‌العیون ص ۵۹۸؛ منتهی الآمال ۴۷۴؛ نفس‌المهموم ص ۵۱۷؛ مقتل جامع ج ۲ ص ۳۴؛ مقتل امام حسین ۲۰۹؛ تصریح شده است که خولی سر را در کنج حیات و در زیر تشتی قرار دادند، موضوع تنور خولی برای اولین بار در قرن دهم در کتاب روضة الشهداء تحریف شده است؛

بخش دوازدهم:

اشعار مصائب

اهل بیت در سام

شاعر: ناشناس

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

شامیان غربت ما را همه جا جار زدند
 پای رأس شهدا هلهله بر پا کردند
 چقدر دور و بر محمل ما رقصیدند
 زخم شمشیر کشنده است و، دواپی دارد
 طفل را پای دویدن چو بزرگان نبود
 شاخه گل که نکردند نثار مهمان
 سر بابا به سلامت سر من سوخت، ولی
 بی‌جهت نیست می‌افتد سر عباس از نی
 گر نبودند به کوچه بزنند فاطمه را
 یاعلی زینبت افتاد عبا تو کجاست

خنده بر بی‌کسی عترت اطهار زدند
 تازیانه به اسیران گرفتار زدند
 ساز با ناله طفلان عزادار زدند
 بی‌دوا زخم زبان است که بسیار زدند
 هر که افتاد عقب از قافله، هر بار، زدند
 سنگها بر سر ما از در و دیوار زدند
 سر بابای مرا زودتر انگار زدند
 عمّه‌ام را جلوی چشم علمدار زدند
 در عوض فاطمه‌ها را سر بازار زدند
 دخترت را بنگر در بر انتظار زدند

شاعر: مرضیه عاطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

نگاهت کار خود را کرد و بی‌ایمان مسلمان شد
 حصیر پاره‌ای زنجیرهای دور پایت را
 همان رقاصه کافر شنیدم سجده آورد و
 تمام ابرها پای مناجات تو باریدند
 فدای خشم خاموش! عبا صبر بر دوش
 شنیدم بیقرارت بود و هارون برکنارش کرد
 تداعی کرد دست بسته‌ات داغ اسارت را

تلاوت کردی و از برکت قرآن مسلمان شد
 در آغوشش گرفت و اینچنین آسان مسلمان شد
 از اعجازت زنی از خیل بدکاران مسلمان شد
 که اشک از صورتت می‌ریخت و باران مسلمان شد
 بدی‌ها شد فراموش! دلم حیران مسلمان شد
 چه کردی با دلش آقا که زندانبان مسلمان شد
 در و دیوار زندان از غمی سوزان مسلمان شد!

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدپوریا هاشمی

با چه زجری دم این کاخ رسیدند حسین!
ایستادند و ز پادرد بُریدند حسین
آه اینها مگر از دور چه دیدند حسین؟!
حرف‌های بدی انگار شنیدند حسین
تکیه‌گاه حرم افتاد و خمیدند حسین
نیمه‌جان پای همین دردِ شدیدند حسین
آبروی همه را خوب خریدند حسین

علویات گرفتار یزیدند حسین!
صندلی بود ولی یکسره سرپا بودند
دخترانت همگی بر لبشان مشت زدند
یک نفر حرف زد و دختر تو شد لرزان^۱
خیزران بر لب تو یا که به زینب می‌خورد؟
منبری رفت به منبر و علی را سب کرد
خطبه خواندند و ورق جانب مولا برگشت

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: عزیز مهدی

پیچیده عطر واعطشای تو در مشام...
صف بسته‌اند پشت سر تو به احترام
دلخوش به دین بی‌خطرند و مقام و نام
حجّی قبول‌تر ز همین حجّ ناتمام
تیغ تو را دوباره برون آرَد از نیام

آورده است بوی تو را کاروان به شام
هفتاد و یک ستاره که بر نیزه رفته‌اند
تو مرگ را به سُخره گرفتی و دیگران
طولی نمی‌کشد که جهان بشنود که نیست
آن‌قدر دور نیست که دستی به انتقام

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل مستند نبودن و یا تحریفی بودن موضوع غش کردن اهل بیت در مجلس یزید و مغایرت با روایات معتبر؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور اجتناب از گناه تدلیس یا تحریف سخنان ائمه؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید

حرف‌های بدی انگار شنیدند حسین

یک نفر حرف زد و چند نفر غش کردند

بیت زیر به دلیل مستند نبودن جسارت شلاق زدن به حضرت زینب در مجلس یزید تغییر داده شد

تکیه‌گاه حرم افتاد و خمیدند حسین

پیش چشمه همه شلاق به زینب می‌خورد

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

شاعر: مرضیه عاطفی قالب شعر: غزل

یک عده نامردِ خراب ای وای زینب
 با هلهله محض ثواب ای وای زینب
 ذکر لبِ بی‌بی رباب ای وای زینب
 با عشوه و با آب و تاب ای وای زینب
 در دستِ چندین بی‌حجاب ای وای زینب
 سخت است! دارد اضطراب! ای وای زینب
 بی‌سایبان، در آفتاب ای وای زینب
 شد وارد بزم شراب ای وای زینب!

بازارِ شام و بغضِ ناب ای وای زینب
 سرهای روی نیزه چوب و سنگ می‌خورد^۱
 اشک و هراسِ بچه‌های دست‌بسته
 یک عده غرق پایکوبی پای نیزه
 کف می‌زدند و بود پرچم‌های رنگی
 بین شلوغی رد شدن سخت است خیلی
 با داغ دل شد ساکن ویرانه شام
 چشم یزید هرزه (لع) و کاخی چراغان

وزن شعر: مفاعِلن فَعْلَاتن مفاعِلن فعِلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن زعفرانیه

چه شور و ولوله‌ای در دل جهان افتاد
 و سیلِ گریه و ماتم به عمقِ جان افتاد
 که شمر خسته شد و خولی از توان افتاد!
 رقیه دید تو را و نفس‌زنان، افتاد
 به جان زخمِ سر و صورت و دهان افتاد
 چقدر روی لبِت ردِ خیزران افتاد!

همین که نام بلندت به هر زبان افتاد
 برای ذکر مصیبت دلم گرفت آتش
 به وقتِ غارت و حمله چه بر سرت آمد؟
 به روی نیزه و در جمع این حرامی‌ها
 یزید بی‌شرف اما میانِ بزمِ شراب
 به روی طشت طلا و به پیش چشم همه

^۱ در منابع معتبر سنگ و چوب و ... پرتاب کردند در شهر شام نیامده است بلکه در کتب اُمالی صدوق ج ۳۱ ص ۱۶۶؛ الفتوح ج ۵ ص ۱۳۰؛ اللهوف ص ۱۵۳؛ الاحتجاج ج ۲ ص ۱۱۴؛ مناقب الطاهرین ج ۲ ص ۶۰۱؛ مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۶۸؛ تَسْلِيَةُ الْمُجَالِسِ ج ۲ ص ۳۷۹؛ بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۱۲۷؛ جلاء العيون ص ۶۰۶؛ مقتل امام حسین ۲۳۹؛ نفس المهموم ۳۹۳؛ منتهی الآمال ص ۵۰۲؛ مقتل مَقَرَّم ص ۳۶۱؛ مقتل جامع ج ۲ ص ۱۰۶ تنها نوشته شده شهر را آذین بندی کردند و با رقص و پایکوبی به استقبال سرهای شهدا و کاروان اهل بیت رفتند و با این ذهنیت که اینان خارجی هستند و بر اسلام خروج کرده‌اند پیرمردی به آنان دشنام هم داد ولیکن وقتی متوجه شد که یزید به مردم دروغ گفته و اسرا همان خواندن پیامبر هستند استغفار کرده

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: محمود ژولیده

از دحامی عجیب در شام است	پشت دروازه غرق ابهام است
این چه جور احترام و اکرام است	کاروان را مُعطّلش کردند
فخر عالم به شام، گمنام است	به کدامین بیان کنم تشریح
همه شهر پُر ز دشنام است	سبّ حیدر ز بس شده مرسوم
بارش سنگ و آتش از بام است	جای گل، بر سر و روی زینب
پیرزن هم به عرض اندام است	بهر تهمت زدن به آل علی
بی‌خبر از ظهور اسلام است	اصلاً انگار این ولایت کفر
آل عصمت به شام بد نام است!	شامیان را حیا و عفت نیست

بر یتیم و اسیر بد آخمنند

از صغیر و کبیر بی‌رحمنند

همه دیدند پاره معجزها	کاروان شد به پیش منظرها
ریختند آبروی خواهرها	دور از چشم حضرت عباس
همه دیدند بغض کوثرها	میهمانان خارجی حتی
که ندیدند چشم مادرها	این مصیبات را همان بهتر
پیش چشم و سر برادرها	حرف بد می‌زدند نامردان
داشت می‌ریخت اشک اخترها	گریه آسمان درآمده بود

هر طرف غرق در فساد بود

پایکوبی و رقص و شادی بود

بدتر از کوفیان بد رفتار	وای بر شامیان لا کردار
از محل یهود تا بازار	اهل بیت حسین را بردند

رأس‌ها با کجاوه‌ها نزدیک	تا ببینند مردم بدکار
از غرور شکسته زینب	تا رسیدن به کاخ استکبار
ناسزا گفتنِ حرامی پست	گریه طفل و خنده حضار
ریسمان‌ها به دستِ اهل حرم	کعبِ نی‌ها به پنجه کُفار
همه اینها به یک‌طرف اما	وای از چشم‌های پُر آزار

اُسرا را به شهر گرداندد
شهدا را چه سخت گریاندد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مصطفی متولی

وقتی رسید قافله در مجلس یزید	بالا گرفت قائله در مجلس یزید
اشک سر بُریده در آمد که پا گذاشت	زینب میان سلسله در مجلس یزید
زینب رسید و دور و برش جمع خسته‌ای	با پای پُر ز آبله در مجلس یزید
داغ رباب تازه شد آن لحظه‌ای که دید	بالا نشسته حرمله در مجلس یزید
با کینه‌ای به قدمت تاریخ، کفر داشت	با دین سر مقابله در مجلس یزید
دف‌ها به روی دست، و کِل می‌کشید مست	مطرب میان هلهله در مجلس یزید
بزم شراب بود و چه کردند پای تشنه	رقاصه‌ها پی صِله در مجلس یزید
ای وای، بین جام شراب و سر امام	چندان نبود فاصله در مجلس یزید
بالا که رفت چوب، سه ساله بلند شد	صبرش نداشت حوصله در مجلس یزید
شد اشک چشم، بغض و بدل کرد این چنین	آتش فشان به زلزله در مجلس یزید
صحبت که از خرید و فروش کنیز شد	افتاد باز ولوله در مجلس یزید
خون خورد زینب و جگرش پاره پاره شد	از دست این آکله در مجلس یزید

وزن شعر: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد حسن بیات لو

در حال انتقامند آن هم چه انتقامی
 یک قافله سکوت و غوغای بی‌کلامی
 دلشادمان نکردند حتی به یک سلامی
 ما را عبور دادند این مردم حرامی
 من اینچنینم و تو زخمی سنگ بامی
 تو کشته مرام یک مشت بی‌مرامی
 در بین ازدحام آن هم چه ازدحامی
 لعنت به مرد شامی لعنت به مرد شامی

بس احترام دیدیم آنهم چه احترامی
 بغض گلو گرفته فریاد داد و بیداد
 اطرافمان به شادی سرگرم رفت و آمد
 از کوچه‌ها و بازار در بین چشم انتظار
 دلخسته از اسارت مجروح از جسارت
 من کشته نگاه یک مشت لا ابالی
 پا تا سرم کبودی؛ دور و برم یهودی
 با اینکه من صبورم خورده ترک غرورم

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد داوری

به زنجیر آمده همراه سرها لشکری دیگر
 رسیده باز هم در ازدحام معبری دیگر
 به روی خاک می‌افتد دوباره دختری دیگر
 ندارد ساربان ما مگر انگشتی دیگر
 برای دختران داغ دیده سنگری دیگر
 میان کوچه‌ها تفریح از این بهتری دیگر
 دوباره خطبه می‌خواند ولی بر منبری دیگر
 میان شام زینب کرده فتح خیبری دیگر
 نمی‌آید به قرآن مثل زینب خواهری دیگر

میان شام می‌آید سری پشت سری دیگر
 گذشته کاروان تا از شلوغی‌های این کوچه
 عقيله خاک را تا می‌تکاند از تن طفلی
 به یاد خاتم بابا سکینه با خودش می‌گفت:
 میان سنگ باران‌ها به جز آغوش عمه نیست
 ندارد زجر، جز زجر سه ساله در قل و زنجیر
 شبیه مرتضی، زینب به روی ناقه عریان
 سر دشمن به زیر افتاد با تیغ کلام او
 نوشته در دل تاریخ تا روز قیامت هم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

قدّ کمان و قامت سرو روان کجا
بزم شراب و رأس امام زمان کجا
قرآن کجا و طشت زر و خیزران کجا
زینب کجا و مجلس نامحرمان کجا
هفتاد داغ و این همه زخم زبان کجا
چوب جفا کجا و لب میهمان کجا
بازوی ده فرشته و یک ریسمان کجا
زنجیر خصم و پیکر جان جهان کجا
ما رو بریم از در این آستان کجا
میثم کجا و این همه سوز بیان کجا

رخسار یاس و سیلی دست خزان کجا
آل رسول و شام غم و مجلس یزید
ای کاش می شکست قلم تا نمی نوشت
خیزید ای ثراری زهرا ندا دهید
در مجلس یزید نپرسید یک نفر
گیرم نبود سبط رسول خدا حسین
حورا کجا و دوزخیان آه وای من
از زخم های سیّد سجّاد بشنوید
ای اهل بیت گر نگشائید باب لطف
فیض از شماسست ورنه بدان کثرت گناه

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی حنیفه

حتی نظر به بی سر و سامانی ات زدند
آن سنگ را دوباره به پیشانی ات زدند
یک سنگ نیز بر لب قرآنی ات زدند
وقتی که تیر بر دل نورانی ات زدند
با این همه تشر به مسلمانی ات زدند
حرفی نبود، حرف ز عطشانی ات زدند
مهر سکوت را به سخنرانی ات زدند

اهریمنان نظر به سلیمانی ات زدند
سنگ تو را زدند به سینه؛ ولی چه سود
قرآن رحل نیزه! بگو نهروانیان
حتی تن رسول خدا تیر می کشید
جمعی ز خانواده ابلیس بوده اند
سردرگم ز کار مورخ، مگر ز تو
افسوس ای بریده گلو! از نفاق و جهل

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفتعلن مفتعلن فاعلن

فتنه و بیداد و بلا بود شام
 شام بلا تیره‌تر از شام بود
 قافله تا وارد دروازه شد
 خلق به دور اسرا صف زدند
 ساز و نی و نغمه و آهنگ بود
 خنده به رأس شهدا می‌زدند
 سنگ دل روسیهی جارچی‌ست
 شهر پر از جلوۀ قرآن شده
 سکینه و فاطمه را می‌زدند
 ماه سر نیزه پدیدار بود؟
 هیچ شنیدید که از گرد راه
 سنگ بر آن قرص قمر می‌زدند
 دیده اطفال به سیمای او
 دوخته چشم از سر نی بر حسین
 مانده سر نیزه به حال سجود
 دیده اکبر سر نی نیم باز
 رأس امام شهدا روی نی
 هیچ شنیدید که در موج خون
 ماه، خجل از رخ نورانیش

سخت‌تر از کرب و بلا بود شام
 آل علی در ملأ عام بود
 داغ جگر سوختگان تازه شد
 کوچه به کوچه همگی کف زدند
 دسته گل سنگدلان سنگ بود
 طعنه به ناموس خدا می‌زدند
 جار زند این سر یک خارجی‌ست
 سنگ نثار سر مهمان شده
 فاش بگویم، همه را می‌زدند
 یا سر عباس علمدار بود؟
 پرده کشد باد به رخسار ماه؟
 بر دل اختران شرر می‌زدند
 چشم سکینه شده سقای او
 اشک فشان، غرق شده در حسین
 مهر جبینش شده محو از عمود
 بر لب او مانده اذان نماز
 کرده چهل مرحله معراج، طی
 صورت خورشید شود لاله‌گون؟
 سنگ، زده بوسه به پیشانی‌ش

چون تن پاکش که ز زین اوفتاد	سر ز سر نی به زمین اوفتاد
وای ندانم که چه تقدیر بود	دست خدا در غل و زنجیر بود
وای من و وای من و وای من	هلهله و گریه مولای من
چنگ و دف و دیده گریان کجا؟	بزم می و آیه قرآن کجا؟
این سخن سید اهل ولاست	شام بلا سخت تر از کربلاست

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: دویتی

شاعر: محمد مبشری

ما پیروان مکتب دین پیمبریم	از سوز عشق، دوست و محبان حیدریم
این افتخار بس بود از بهر ما، که ما	خدمتگزار درگه موسی بن جعفریم

هرگاه غمت به سینه با ناز آید	جان بر تن غمدیده من باز آید
تا صحن و رواق کاظمینت با شوق	مرغ دل خسته ام به پرواز آید

آنکس که مهر، در برش از ذره کمتر است	بر عاصیان شفیع به صحرای محشر است
خورشید تابناک ولایت، امیر عشق	هفتم امام، حضرت موسی بن جعفر است

بر موسی جعفر شه والا صلوات	بر زاده آزاده زهرا صلوات
او باب حوائج است از سوی خدا	از او بطلب حاجت خود با صلوات

آن رهبری که از همه رهبران سر است	از کردگار وارث ختم پیمبر است
جد ولی عصر امام زمان بود	باب النجات حضرت موسی بن جعفر است

شاعر: محمدجواد غفورزاده قالب شعر: غزل مثنوی وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

دوباره عشق به تاراج هوشم آمده بود	صدای قاری قرآن به گوشم آمده بود
به شوق آن که به باغ بنفشه سر بزند	دوباره همسفر گل فروشم آمده بود
صدای روح نوازش غم از دلم می برد	اگرچه کوه غمی روی دوشم آمده بود
دلم چو محمل من روشن است می دانم	صدا صدای حسین من است، می دانم
هلال یکشبه من که روبروی منی!	که آگه از دل تنگ و بهانه جوی منی!
خوش است گرد ملال از رخ تو پاک کنم	خدا نکرده گریبان صبر چاک کنم
بیا که چهره ماهت غم از دلم ببرد	ز موج خیز حوادث به ساحلم ببرد
شبی که خواهر تو در نماز نافله بود	تو باز، گوشه چشمت به سوی قافله بود
چو خار، با گل یاسین سر مقابله داشت	سه ساله دختر تو پای پُر ز آبله داشت
امام آینه ها طوق گل به گردن داشت	امیر قافله نور غل به گردن داشت
مصیبتی که دل «سهل ساعدی» خون شد	ز غصه نخل وفا مثل بید مجنون شد
الا مسافر سر نیزه ها و دیر بیا^۱	مُصاحب دل زینب! سفر بخیر بیا
برای دیدن ما صف نمی زدند ای کاش	میان گریه ما کف نمی زدند ای کاش
کویر، نور تو را دید و دشت زر گردید	سر تو آینه گردان طشت زر گردید

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل **مستند نبودن موضوع تنور خولی و** مغایرت با روایات معتبر؛ پیشنهاد می کنیم به منظور اجتناب از گناه تدلیس یا تحریف سخنان ائمه؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. همانگونه که علما و مورخین در کتب تاریخ الامم والملوک ۴۵۵/۵؛ الکامل فی التّاریخ ۱۹۲/۱۱؛ مثير الأحران ۲۸۸؛ مناقب آل ابیطالب ۶۰/۴؛ بحار الأنوار ۱۲۵/۴۵؛ جلاء العیون ۵۹۸؛ منتهی الآمال ۴۷۴؛ نفس المهموم ۳۳۹؛ ناسخ التّواریخ ۵۱۷؛ مقتل امام حسین ۲۰۹؛ تصریح کرده اند خولی ملعون سر مطهر امام را در زیر تشت قرار داد نه در تنور خانه

چه روی داده که خاکستری ست گیسویت؟
لب و تلاوت قرآن و خیزران هیهات
عطش بنوشد و از روی آب شرم کند
«شفق» نتابد و ماه از محاق سر نزنند

اگر چه آیتی از دلبری ست گیسویت
سکوت در رَبنده از ابی‌ذران هیهات
خدا کند پس از این آفتاب شرم کند
ستاره‌ای پس از این اتفاق سر نزنند

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن سروی

اهل عالم را ز کار خویش حیران کرد و رفت
هر کجا بنهاد پا فتحی نمایان کرد و رفت
خطبهٔ جانسوز اندر کوفه عنوان کرد و رفت
عالمی را دوستدار اهل ایمان کرد و رفت
با عمل آن بی‌قرین، تفسیر قرآن کرد و رفت
سنگر اهل ستم را سست بنیان کرد و رفت
کاخ استبداد را از ریشه ویران کرد و رفت
وقت رفتن شام را شام غریبان کرد و رفت
کافران را مستحقّ نار و نیران کرد و رفت
اهل حق را شامل الطاف یزدان کرد و رفت
گنج را در گوشهٔ ویرانه پنهان کرد و رفت
در وداع آخرین شمعی فروزان کرد و رفت
سروی دل خسته را محزون و نالان کرد و رفت

زینب آمد شام را یکباره ویران کرد و رفت
از زمین کربلا تا کوفه و شام خراب
با لسان مرتضی از ماجرای نینوا
با کلام جان فزا اثبات دین حق نمود
بر فراز نی چو آن قرآن ناطق را بدید
در دیار شام بر پا کرد از نو انقلاب
خطبهٔ قراء، بیان فرمود در کاخ یزید
شام، غرق عیش و عشرت بود در وقت ورود
زین خطب اتمام حجت کرد بر کافر دلان
از کلام حق پسندش شد حقیقت آشکار
دخت شه را بعد مُردن در خرابه جای داد
ز آتش دل بر مزار دختر سلطان دین
با غم دل چون که می‌شد وارد بیت الحزن

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفتعلن مفتعلن فاعلن

شام بلا تیرمتر از شام بود آل رسول و ملاء عام بود
 خنده و رقص و کف و دشنام بود فرق سر و سنگ لب بام بود
 سلسله و عترت شیر خدا
 صوت حجاز و سر از تن جدا
 تار و نی و برَبط و مضمار و چنگ سینه آینه دلان چنگ چنگ
 روی خداوند ز خون گشته رنگ زخم زبان، زخم جگر، زخم سنگ
 حمله به هر طایر سرگشته بود
 زینب مظلومه سپر گشته بود
 کوچه به کوچه است محیط بلا آل محمد همه در ابتلا
 شام شده سخت‌تر از کربلا می‌رسد از چار طرف این صلا
 روسیهی سنگ دلی جارچیست
 جار زند این سر یک خارچیست
 اهل عزا شام چراغان شده مشعل آن رأس شهیدان شده
 شهر پر از جلوۀ قرآن شده سنگ نثار سر مهمان شده
 سکینه و فاطمه را می‌زنند
 فاش بگویم، همه را می‌زنند
 زلزله در عرش برین اوفتاد شعله به آیات مبین اوفتاد
 چون تن پاکش که ز زین اوفتاد سر ز سر نی به زمین اوفتاد
 آنکه به حبش دو جهان چنگ زد
 پیرزنی بر سر او سنگ زد
 حمله به آل اشرف الناس بود نه شرف و رحم نه احساس بود

سنگ بلا جای گل یاس بود بر سر نیزه سر عباس بود
 زخم پیایی به جگر می‌زدند
 سنگ بر آن قرص قمر می‌زدند
 ز آتش غم سوخت سراپای من ناله زند شعله ز اعضای من
 وای من و وای من و وای من ساز و نی و گریه مولای من!
 چنگ و دف و دیده گریان کجا؟
 بزم می و آیه قرآن کجا؟
 رفته فرو در جگرم خارها کاش شود پاره دلم بارها
 عترت پیغمبر و بازارها بر سرشان آمده آزارها
 لاله کجا آتش صحرا کجا؟
 شام کجا یوسف زهرا کجا؟
 این غم جانسوز که فوق غم است شعله ناری به دل عالم است
 سوخته از آن جگر میثم است هر چه بگریند برایش کم است
 این سخن سید اهل ولاست
 شام بلا سخت‌تر از کربلاست

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: زهرا بشری کوحد

«ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت»
 کاروانی که فقط دیده جلال و جبروت
 دست‌ها بسته به زنجیر ولی گرم قنوت
 آه! یک مرد ندیده است به خود این برهوت
 کاش باران برسد، یوم وُلِد، یوم یموت

دورشان هلهله بود و خودشان غرق سکوت
 شام ای شام! چه کردی که شد انگشت نما
 نیزه‌ای رفته به قد قامت سرها برسد
 شهر رسوا، به تماشای زنان آمده است
 «آسمان بار امانت نتوانست کشید»

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن کردی

تمام مرثیه در یک کلام واویلا
 شکنجه در ملأ بار عام واویلا
 رسیده قافله در ازدحام واویلا
 اسیر و خسته و بی احترام واویلا
 رسیده مرحله انتقام واویلا
 به سنگ کینه جبین امام واویلا

رسیده روضه به بازار شام واویلا
 شدند پرده نشینان آیه تطهیر
 ز کوچه ها همه بوی شراب می آید
 در ازدحام نظر ها، سلاله های علی
 به کوچه های یهودی خبر رسانده کسی
 مقابل دل زینب چگونه می شکنند

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

خیزران اشگ فشان بر لب و دندان من است
 نگه دختر من بر لب عطشان من است
 پای این طشت طلا فاطمه مهمان من است
 نگهش بر من و بر گریه طفلان من است
 چوب و جام می تو، پاسخ قرآن من است
 شاهد زنده ای از زخم فراوان من است
 خنده ات بر من و بر دیده گریان من است
 موی خود کرده پریشان و پریشان من است
 بزم شادیت پُر از ناله و افغان من است
 هر کلامش شری از دل سوزان من است

طشت، حیرت زده نغمه قرآن من است
 دیده فاطمه بر چوب تو و طشت طلا
 چوب اگر می زنی اینقدر مزین زخم زبان
 زینبم گر نکند پاره گریبان چه کند
 هر که قرآن به زبان داشت لبش را بوسند
 هفده زخم که بر صورت من می بینی
 خیزران بر لب من می زنی و می خندی
 می نزن پای سر من که پیمبر اینجا
 مجلس عیش تو گردید حسینیّه من
 اینکه میثم نفسش شعله به دل ها زده است

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا رسول زاده

بسته شده مسیر گلویم به آه‌ها
افتاده‌ایم دستِ همین دل سیاه‌ها
آب از خجالتیم همه از نگاه‌ها
تا بنگرد به حالتِ این بی‌پناه‌ها
وقتی که می‌خورند زمین بی‌گناه‌ها
رقاصه‌های شهرِ ستم بین راه‌ها

بی‌توجه سخت می‌گذرد روز و ماه‌ها
ما و اسارتی که کسی در زمان ندید
در کاروانسرای خرابی نشسته‌ایم
عبّاس را بگو که دمی دیده وا کند
در انتظار ضربه‌ی سیلی دیگرند
با دَف نمک به زخمِ دلم بیشتر زَنند

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

خارجی نه! زاده‌ی پیغمبرم باور کنید
نامسلمانان! حیا از دخت پیغمبر کنید
نه حیا از فاطمه، نه شرم از حیدر کنید
جای خنده، گریه با آن مهربان مادر کنید
جای عطر گل، نثارم خاک و خاکستر کنید؟
از چه رو با خنده استقبال از این سر کنید
تا نثار فرق مجروح علی اکبر کنید
شادمانی پای اشک عمه‌ام کمتر کنید
رقص پای گریه‌ی صدیقه‌ی اطهر کنید؟
دیده را لبریز از خون، سینه پر آذر کنید

شامیان! من داغدارم، هلهله کمتر کنید
کف زدن پای سر فرزند زهرا خوب نیست
با چه جرمی عمه‌ام را پیش چشم می‌زنید؟
گشته جای شیر جاری اشک از چشم رباب
میهمانم، زاده‌ی پیغمبرم، آیا رواست
این سر ریحانه‌ی زهراست بر بالای نی
کوچه کوچه سنگ بگرفتید جای گل به دست
زخم زنجیر مرا دیدید و خندیدید باز
فاطمه با ماست ای نامرد! مردم! کی رواست
شیعیان با شعر "میثم" در غم ما اهل بیت

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن کردی

کوچه کوچه به همه شهر نشانت دادند
از روی خاک به سر نیزه تکانت دادند
خوب ای قاری من مزد بیانت دادند
داغ مسمار در خانه نشانت دادند
با نشان دادن او زخم زبانت دادند
چه عذابی به علمدار جوانت دادند

هی از این نیزه به آن نیزه مکانت دادند
پیش چشمان من از نی که زمین افتادی
هدف سنگ پرانی کنیزان شده‌ای
نیزه داغ اگر جان تو را سوزانده
حرمله بیشتر از هر کس دیگر شاد است
با دف و هلهله تا قافله بازاری شد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: وحید قاسمی

حُجب و حیای فاطمی این تبار را
مولا سپرده دست شما ذوالفقار را
هفتاد و دو ستاره دنباله‌دار را
معنا کنید روسری وصله‌دار را
آتش زنید مستمع بی‌قرار را
خون گریه می‌کنیم خزان تا بهار را
دیدنی کنار طشت، بساط قمار را
از دست داده‌ام به خدا اختیار را
بر روی دست پیرهن شهریار را
وقتش رسیده است بسنجی عیار را

در واژه‌های شعر تو دیدم وقار را
با تیغ خطبه فاتح صفین کوفه‌ای
در اوج بیکران خودت مست می‌کشی
درس حجاب می‌دهد این آستین شرم
با واژه‌های هیزم و مسمار و شعله‌ها
خانم اگر اشاره به طشت طلا کنید
چشمت به غیر چشم حسینت ندیده است
زینب کجا و مجلس نامحرمات کجا
این بوی سیب چیست؟ دوباره گرفته‌ای
اکسیر اشک روضه‌تان مس طلا کند

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد حسین انصاری

و به دنبال خودش این همه لشکر به کجاها
دارد از نیزه اشارات مکرر به کجاها
می‌برد غمزه قرآنی دیگر به کجاها
پر زد از بام افق نیز فراتر به کجاها
می‌روی با جرس شوق، برادر! به کجاها؟!
تو گل انداخته‌ای در شب خنجر به کجاها
شهر را می‌کشد این خطبه محشر به کجاها
تا که انداخت نگاه تو به کاخ گسل آنجا

با خودش می‌برد این قافله را سر به کجاها
کوفه و شام و حلب یکسره تسخیر نگاهش
سوره کف گل انداخته این بار و زمین را
بر سر نیزه تجلی سر کیست؟ خدایا!
بین خون گریه، پیام آور خورشید صدا زد
شب گرگ است و شقاوت، شب سیلی به شقایق
چه زیون است یزید و چه حقیر ابن زیادش
جشن خصم تو پیایی به عزا شد بدل آنجا

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

ساکت به تماشا منشینید حرام است
یادآور فرق سر و سنگ لب بام است
مانند هلال است ولی ماه تمام است
پرسند ز هم پس سر عباس کدام است؟
هم اشک به رخ هم به لبش عرض سلام است
از شام بپرسید مگر عید صیام است؟!
انگار جهان در نظرم مجلس شام است
ناموس الهی ز چه در محضر عام است؟
"میثم" در آن خانه غلام است غلام است

هر جا سخن از زینب و دروازه شام است
دستی که به سر می‌زنی از این غم عظمی
یک سر به سر نیزه عیان است ببینید
هجده قمر از نوک سنان تابد و مردم
زوار برادر شده بر نی سر عباس
هر کوچه پُر از هلهله و خنده و شادی است
با یاد سر و چوب و لب و ناله زینب
باید همه از مرد و زن شام بپرسید
هر خانه که در سوگ حسین است سیه پوش

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: وحید محمدی

کاسه خالی من را نیز نم‌نم پُر کنید
راضی‌ام این کاسه را هر بار، کم کم پُر کنید
لطف کرده، کاسه صبر مرا هم پُر کنید
سینه ما را از این شور دمام پُر کنید
عالمی را از دم جانم حسینم پُر کنید
هر کجا را باید از این ذکر و پرچم پُر کنید
دفتر اشک مرا این بار زین غم پُر کنید
دور او را زودتر با چند مَحَرَم پُر کنید

کاسه چشم مرا از آب زمزم پُر کنید
من به اینکه روز و شب اینجا بیایم دلخوشم
کربلایی شد کسی که صبر او لبریز شد
این همان شور غم عشق حسین بن علی است
شیعیان باید قیام دیگری بر پا نمود
بر سر نام علی این جنگ‌ها بر پا شده
زینبش با دست بسته تا سر بازار رفت
بعد از این دیدید اگر که خانمی خورده زمین

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید هاشم وفایی

شادی و هلهله از مردم شام آمده است
بر سر نیزه سر پاک امام آمده است
خبر این است که خورشید به شام آمده است
در پی دیدن این ماه تمام آمده است
پی دیدار گُلش گام به گام آمده است
رهبر قافله شور و قیام آمده است
پیر مردی که پی عرض سلام آمده است
ذوالفقاری است که بیرون ز نیام آمده است
پی آزار گُل خیر اَنام آمده است

گر شمیم غم و محنت به مشام آمده است
همره قافله عترت یاسین تا شام
گرچه در صبح گهان است طلوع خورشید
با ملائک ز فلک گریه کنان جبرائیل
مادرش فاطمه از کرب و بلا و کوفه
گرچه خون می‌چکد از گردن و پایش، نگرید
اشک حلقه زده در دیده او، پیش امام
سخن زینب و سجّاد پی محو ستم
ای وفائی بنگر از همه سو، خار غمی

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

شاعر: محسن کاویانی قالب شعر: غزل

یعنی که عباس و علی اکبر نمانده
 این بیشه خونین که بی حیدر نمانده
 قوم یهودی حس کند خیبر نمانده
 آیا کسی با آل پیغمبر نمانده؟
 دندان برای صورت يك سر نمانده
 جز لخته های خون و خاکستر نمانده
 جز تو برای دین دگر یاور نمانده
 جز خاطرات آن گل پرپر نمانده
 چیزی به وصل حنجر و خنجر نمانده
 حالا که عباس و علی اکبر نمانده...

وقتی برای عشق انگشتر نمانده
 حالا تویی بانو نبردت فرق دارد
 با خطبهات از جا بکن این قلعه را تا
 طوفان شد و پیچید بانگت بین مردم
 جای تعجب نیست بعد از خطبه هایت
 یک سر که روی آبشار گیسوانش
 اما تو دریا باش در دشتی کویری
 حتی اگر در ذهنتان هر روز و هر شب
 هر شب شما در خواب هم میبینی انگار
 حالا تویی بانو نبردت فرق دارد

وزن شعر: مفاعِلن فاعِلاتن مفاعِلن فعِلن

شاعر: محسن عرب خالقی قالب شعر: غزل

و در حوالی آن ازدحام می بینم
 حضور این همه فرد بنام می بینم
 به روی نیزه سر یک امام می بینم
 ولی چه سود که قحط مرام می بینم
 نشان آتش یک انتقام می بینم
 که بر یتیم کمک را حرام می بینم
 غریب تشنه لبی را مدام می بینم

عبور قافله را بین شام می بینم
 مگر چه چیز تماشایی است در اینجا
 کجاست؟ شهر یهود است یا دیار کفر؟
 در این زمین پی یک قطره معرفت بودم
 به چشمهای پُر از خون مردم شامی
 مگر چه دین جدیدی میان این شهر است؟
 به هر طرف که سر خویش را بچرخانم

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: وحید قاسمی

آیه و الطور روی نیزه‌ها می‌بینمت
 قاری مشهور! روی نیزه‌ها می‌بینمت
 نور ربُّ النور روی نیزه‌ها می‌بینمت
 ساقی پُرشور روی نیزه‌ها می‌بینمت^۱
 شمس کوه طور روی نیزه‌ها می‌بینمت

سوره مستور روی نیزه‌ها می‌بینمت
 منبر و رحلت چه شد؟ ای زاده ختم رسل
 چشم کور شام را مبهوت نورت کرده‌ای
 نیزه از خون گلویت جرعه‌ای زد، مست شد
 زینبم، موسی شبگرد بیابان غمت

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

جان و تنم از آتش دل در تب و تاب است
 قرآن محمد ز چه در بزم شراب است؟
 والله قسم یاری مظلوم، ثواب است
 این سر که روان از یم چشمش دُر ناب است
 کز داغ لبانش جگر آب، کباب است
 از دیده روان بر گل رخسار، گلاب است
 می‌گردد و خجلت زده از اشک رباب است
 ناموس خدا از چه به بازویش طناب است؟
 بر چهره همان رنگ کبودیت حجاب است

عالم همه جا در نظرم شام خراب است
 ای مردم عالم همه از شام بپرسید
 این چوب که در دست یزید است بگیرید
 این سر که شکستند از او گوهر دندان
 این سر، سر نورانی ریحانه زهر است
 در حنجره سوخته‌اش آیه قرآن
 در تشنه طلا دور زند دیده‌اش آری!
 یک مرد ندیدم که در آن بزم بپرسد:
 رخسار میپوشان به کف دست، سکینه!

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید؛ تشبیه امام به خوشه انگور حتی در قالب استعاره نیز صحیح نیست

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید حبیب حبیب پور

زینب رسیده است به دروازه‌های شام
 بگذار تا بگویمت از ماجرای شام
 زینب چنین رسید به ظلمت سرای شام
 عادت نمی‌کنند به آب و هوای شام
 بوی هزار توطئه را در فضایی شام
 کوهی است در برابر فرمانروای شام
 وز خائنان کوفه و ظلم و جفای شام
 تکرار کربلاست ولی کربلای شام
 آزاد و پاک می‌رهد از تنگنای شام
 پیداست نقش واقعه در جای جای شام

با کوهی از دریغ و ملامت برای شام
 ای غرق ماجرای تپش خیز کربلا
 داغی عظیم در دل و قصدی عظیم‌تر
 آنان که محو زیستنی کربلایی‌اند
 در اولین مقابله تشخیص می‌دهد
 زینب سفیر نهضت خونبار کربلا
 می‌گوید از حقیقت و می‌گوید از حسین
 بگذار فاش گویمت آن خطبه بلیغ
 روحی چنین عظیم و کلامی چنین بلند
 امروز از پس گذر قرن‌ها هنوز

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد حسن رحیمی

بغض می‌گیرد گلویم فاطمه صاحب عز است
 قطره‌ای بر چشم من باشد همان مال شماست
 شکر حق دارم به لب، این هم همان لطف خداست
 در تصور آمده دختر کجا خواهر کجاست
 بر سر نی ماه ببند گریه‌هایش بی صداست
 می‌فشارد دست می‌گوید ابوالفضل کجاست؟
 این که گفتم ذره‌ای از داغ دخت مرتضی ست

بغض می‌گیرد گلویم روضه خون خداست
 مور هستم ضعف دارم خالی از ران ملخ
 گر میان خادمان هستم کمی خدمت گذار
 دل گرفته دل پُر از غم بعد عاشورا چه شد
 دل بسوز از غربت دخت علی مرتضی
 خواهری در راه کوفه پیش چشم حرمله
 روضه شامست، از گودال خونین بدتر است

شاعر: محمد فخار زاده

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفتعلن مفتعلن فاعلن

شیر زن قافله اهل بیت
 خیز و بیاشوب شب شهر را
 خطبه بخوان شهر به پا می شود
 مظهر اعجاز خدا در دمشق
 شام چهل سال علی را ندید
 شام چهل سال اگر خفته است
 اصغر تو غرقه به خون شد بخوان
 خطبه بخوان سنگ صدا می دهد
 یوسف دل بر سر بازار تو
 در همه جا قبله اهل دلی
 جلوه کن و ماه شو و نور باش
 بر اثر گام تو بر خاک راه
 صبر حسن داری و شور حسین
 آن چه تو را هست که را داده اند
 سرو قدا همچو کمان می روی!
 ای دل مولا ز چه دل خسته ای؟
 خون چکد از چشمه خورشید و ماه
 همدم صبح و شب تو آه شد
 ماه علی چند نفس شمع باش
 چند کبوتر به تو دل بسته اند

عالمه عاقله اهل بیت
 پُر ز علی کن نفس دهر را
 کوفه افسرده حرا می شود
 آنچه تو کردی همه عشق است عشق
 دسته گلی از چمن او نچید
 بانگ تو این خواب بر آشفته است
 اکبرت از اسب نگون شد بخوان
 منبر و محراب ندا می دهد
 مصر و دمشق اند گرفتار تو
 شاهد اسرار چهل منزلی
 آینه روشنی طور باش
 شعله رحمت شکفد هر پگاه
 غیرت زهرا و غرور حسین
 حُسنی از این دست که را داده اند؟
 ماه رخا، اشک فشان می روی
 قلب حرم بودی و بشکسته ای
 این جسد کیست در این قتلگاه
 عمر تو بی ماه تو کوتاه شد
 روشنی خلوت این جمع باش
 جمله به دامن تو پیوسته اند

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد امین سبگار

یا لاله‌های زخمی پرپر بیاورند
تا آه از نهاد دلم در بیاورند
آیا نشد که از در دیگر بیاورند؟
حتی اگر که چادر و معجر بیاورند
این ضربه‌ها چه بر دل دختر بیاورند
شاید که ظرف صبر مرا سر بیاورند
تا بر کتاب دین تو باور بیاورند

باید برای مجلسشان سر بیاورند
تا آتشی به جان کبودم بیفکنند
دور از نگاه خیره‌شان این ذوات را
اصلاً به ما مطاع تصدق نمی‌رسد
خشکش زده نگاه تر نازدانه‌ات
با پای چوب روی لب‌ت راه می‌روند
قرآن بخوان ز حنجره آیه آیات

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

کمتر جفا به عترت خیرالنسا کنید
شرم از علی، حیا ز رسول خدا کنید
مثل حسین از تن ما سر جدا کنید
ما را به تیر و نیزه و خنجر فدا کنید
زنجیر را ز گردن بیمار وا کنید
بی‌شرم‌ها! ز حضرت زهرا حیا کنید
خود هرچه خواستید به عترت جفا کنید
ما را به نام آل محمد صدا کنید
ای خاندان وحی! به «میثم» دعا کنید

ای شامیان ز چشم پیمبر حیا کنید
در پیش داغ‌دیده نرقصید اینقدر
تا چند طعن و خنده و دشنام بهتر است
زخم‌زبان بس است! اگر بس نمی‌کنید
گل‌گر نمی‌دهید به دلجویی مریض
زهرا کنار محمل زینب ستاده است
ما را برون برید ز کوی یهودیان
ما نیستیم خارجی، اهل مدینه‌ایم
سوز شما دمد ز مضامین تازه‌اش

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد غفاری

که چنین هلهله در شهر فراوان شده بود
 ماجرا بار دگر نیزه و قرآن شده بود
 بتپرستی که مبدل به مسلمان شده بود
 گیسوان سر خورشید پریشان شده بود
 دختری از نفس افتاده و گریان شده بود
 سنگ هم گوشه‌ای از بازی شیطان شده بود
 او نماینده آن مادر پنهان شده بود

ظاهراً قافله‌ای وارد میدان شده بود
 زخم یک توطئه شوم دهان وا می‌کرد
 خواست اجرا بکند حکم خروج از دین را
 در میان شب نفرین شده و شادی شهر
 قافله غافل از این بود که در طول سفر
 آن طرف دست به سر داشت و می‌شد فهمید
 از مدینه شدن شام همه فهمیدند

وزن شعر: مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

چوب مزنی یزید! بر لب و دندان من
 کز همه دل می‌برد نغمه قرآن من
 تاب مرا می‌برد گریه طفلان من
 دور زند دم به دم، دیده گریان من
 زینب من می‌شود دست به دامن من
 شام بلا آمده شام غریبان من
 بر سر و صورت بس است زخم فراوان من
 زیر سم اسب‌ها پیکر عریان من
 چوب تو هم گریه کرد بر لب عطشان من
 در شرر شعر اوست ناله و افغان من

کنار طشت طلاست فاطمه مهمان من
 با چه دلی می‌زنی بر لب من خیزران
 گر چه تحمل کنم ضربه چوب تو را
 تا که نگاه افکنم بر رخ اطفال خود
 تا نرود از اسف، صبر و قرارش ز کف
 ناله من بر ملاست، مقتل من کربلاست
 با چه گنه می‌کنی لعل لبم را کبود؟
 سرم به شام بلا، زینت طشت طلا
 طشت ز سوز درون سوخت و فریاد زد
 سوز دل اهل دل در نفس می‌ثم است

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

یا بگو بیرون روند از مجلس طفلان من
 یا بزن مخفی ز چشم خواهر گریان من
 چوب خزران تو مزد خواندن قرآن من
 بوسه گاه مصطفی باشد لب عطشان من
 باید از چوب تو اکنون بشکند دندان من
 هم سر خونین من، هم پیکر عریان من
 چوب تو نه، اشک او آتش زند بر جان من
 با خدا این بوده از روز ازل پیمان من
 مادرم در پای طشت زر بود مهمان من
 همچنان دست توسل داشت بر دامن من

یا مزن چوب جفا را بر لب و دندان من
 یا نزن شرمی نما از روی زهرا مادرم
 من پی ترویج قرآن آدم این جا که گشت
 ای ستمگر هر چه می خواهی بزن اما بدان
 در اُخْد جد تو دندان پیمبر را شکست
 بارها و بارها پیوسته دید آزارها
 سخت تر از چوب تو بر من نگاه زینب است
 خواندن آیات قرآن نوک نی در شهر شام^۱
 من شدم در زیر چوب خیزران مهمان تو
 دست میثم را از آن گیرم که پیش از بودنش

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اکبر لطیفیان

این جا چرا کشیده شده ماجرای تو
 دامن گرفته اند یتیمان برای تو
 لب های خشک دخترک با وفای تو
 از کاف و ها گذشته، رسیده به «یای» تو
 حق حروف حلقی خود را، به جای تو
 بالهجه خودت برسد آیه های تو

مبهوتم از نظاره تشنه طلای تو
 تا اینکه جای بهتر از اینجا مکان کنی
 اندازه تقرّب این چوب هم نبود؟
 تفسیر آیه های نخستین مریم
 تو سعی می کنی که لبت خوب ادا کند
 من سعی می کنم وسط جمعیت به من

^۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن تغییر داده شد؛ زیرا تلاوت سر مطهر سیدالشهدا در شهر شام و بر روی نیزه بوده است و نه در داخل مجلس یزید و داخل تشنه. خواندن آیات قرآن زیر چوب خیزران با خدا این بوده از روز ازل پیمان من

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

من ندانم عید قربان است یا عید صیام
عترتی را اشک غم در چشم و خون دل به کام
دختران شام را بر تن لباس نو تمام
نیزه فرزند زهرا مانده در حال قیام
رأس عباسش به پیش رو، کنارش دو امام
یک امامش بر فراز نیزه‌ها دارد مقام
تا به یاد روز خیبر باز گیرند انتقام
دختر زهرا اسیر آید به سوی شهر شام
شعله فریاد او تقدیم قلب خاص و عام

گشته سرتاسر چراغانی تمام شهر شام
مرد و زن، پیر و جوان، در وجد و شادی و طرب
اهل بیت مصطفی را جامه ماتم به بر
نیزه عباس خم گردیده در حال رکوع
زینب کبرا به محمل، فاطمه در دامنش
یک امامش در غل و زنجیر، بسته پا و دست
آتش و خاکستر و سنگ است در دست یهود
بود کی باور که روزی با سر پاک حسین
گریه "میثم" نثار رأس عباس و حسین

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مجتبی شگریان

قربان این همه اثر آسمانی‌ات
دارد هوای تو قمر آسمانی‌ات
سجده کنند اگر به سر آسمانی‌ات
جانم فدای این خبر آسمانی‌ات
می‌سوزد عرش از شرر آسمانی‌ات
پایان ندارد این سفر آسمانی‌ات؟
زخمی شده دو چشم‌تر آسمانی‌ات
حالا کجاست گل پسر آسمانی‌ات

دل می‌برد ز من نظر آسمانی‌ات
خورشید من به نیزه تو تنها نمونده‌ای
با دیدن ملائکه بُهتم نمی‌زند
گفتی خدا اسیری‌مان را نوشته است
هل من معین تو جگرم را کباب کرد
هر روز دخترت ز سرت می‌کند سوال
مهتاب هر شبم چه به روز تو آمده؟
آقا رباب سینه‌اش از شیر پُر شده

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

چه روی داده که شام این همه چراغان است
 به هر که می‌نگرم سخت شاد و خندان است
 به هر سری نگرم مثل ماه تابان است
 عیان ز حنجر خشکش صدای قرآن است
 مگر سه ساله زهرا به شام مهمان است
 که چشم سلسله بر ساق پاش گریان است
 که سایبان اسیران سر شهیدان است
 خدای رحم کند آفتاب، سوزان است
 هنوز آب به او، او به آب عطشان است
 یکی نگفت که این سر سر مسلمان است
 به کودکی که تنش مثل بید لرزان است
 که او بر این اسرا یاور و نگهبان است
 که جای گنج الهی به شام ویران است

نه روز عید صیام و نه عید قربان است
 زنان شام همه می‌زنند و می‌رقصند
 میان هلله‌ها هیجده سر است به نی
 سری به نوک سنان می‌خورد لبش بر هم
 چه روی داده که در دست شامیان طبل است^۱
 سوار ناقه امامی است در غل و زنجیر
 دلا در آتش غم همچو آفتاب بسوز
 تن ضعیف و غل و داغ و گردن مجروح
 هنوز بر لبش آثار تشنه‌گی پیدا است
 سر حسین به بالای نیزه قرآن خواند
 حرامیان ستم پیشه کعب نی‌زن‌نید
 ز دست دختر زهرا طناب باز کنید
 زسیل اشک جهان را خراب کن "میثم"

۱. در منابع معتبر سنگ و چوب و ... پرتاب کردند در شهر شام نیامده است بلکه در کتب اُمالی صدوق ج ۳۱ ص ۱۶۶؛ الفتوح ج ۵ ص ۱۳۰؛ الاحتجاج ج ۲ ص ۱۱۴؛ مناقب الطاهرین ج ۲ ص ۶۰۱؛ اللهوف ص ۱۵۳؛ مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۶۸؛ تَسْلِیَةُ الْمُجَالِسِ ج ۲ ص ۳۷۹؛ بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۱۲۷؛ جلاء العیون ص ۶۰۶؛ مقتل امام حسین ص ۲۳۹؛ نفس المہموم ص ۳۹۳؛ منتهی الآمال ص ۵۰۲؛ مقتل مرقم ص ۳۶۱؛ مقتل جامع ج ۲ ص ۱۰۶ تنها نوشته شده شهر را آذین بندی کردند و با رقص و پایکوبی به استقبال سرهای شهدا و کاروان اهل بیت علیهم السلام رفتند و با این ذهنیت که اینان خارجی هستند و بر اسلام خروج کرده‌اند پیرمردی به آنان دشنام هم داد ولیکن وقتی متوجه شد که یزید به مردم دروغ گفته و اسرا همان خواندن پیامبر هستند استغفار کرده و لذا بیت زیر تغییر داده شد.

چه روی داده که در دست شامیان سنگ است مگر سه ساله زهرا به شام مهمان است

بیت زیر نیز به دلیل ضعف محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ و به منظور حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ تغییر داده شد سوار ناقه جوانی است در غل و زنجیر که چشم سلسله بر ساق پاش گریان است

وزن شعر: مفاعن فعاتن مفاعن فعلمن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: غلامرضا سازگار

به مسجد اُموی نغمه خدا شنوید
صدای حضرت سجّاد می رسد بر گوش
خدای داده به ما شش جلال و هفت مقام
کمال و علم و فصاحت، شجاعت است و جمال
خدا محبّت ما را به مؤمنین بخشید
علی، ولیّ خدا شاه اولیا از ماست
که گشته بود ملقّب به سیّد الشهداء
امید عترت، مهدیّ منتظر از ماست
که کیست جدّ و پدر، چیست نام نیکویم
سلاله حرم و زمزم و صفایم من
بلند کرد حجر را زجا به دست و ردا
که گفت تلبیه، حج کرد بهتر از همگان
که شد ز امر خدا وند بر براق سوار
وز آن مقام به اوج فلک گرفت عروج
به اوج سدره اش از امر ذات ربّ جلیل
که با ملائکه آسمان گذارد نماز
که وحی گشته ز سوی خدا بر او نازل
مرا عزیز دل مرتضی علی خوانند

جها نیان همه با پای جان به شام روید
نهادِ مسجدیان سخت آمده به خروش
که ای تمام خلائق، بزرگ و کوچک شام
هر آنچه داده به ما ذات قادر متعال
هماره سینه پاکان به نور ما رخشید
محمّد عربی ختم الانبیاء از ماست
ز ماست جعفر طیّار و حمزه شیر خدا
حسن، حسین دو سبط پیامبر از ماست
مرا اگر شناسید با شما گویم
عزیز مگه و دردانه منایم من
منم سلاله آن سروری کز امر خدا
منم عزیز گرامی ترین طواف کنان
منم سلاله آن رهبر بلند وقار
به سوی مسجد الاقصی زمگه یافت خروج
منم سلاله آن کس که بُرد جبرائیل
منم سلاله آن پیشوای اهل نیاز
منم سلاله آن شهریار کشور دل
مرا سلاله پاک محمدی خوانند

منم سلاله آن کس که بین هر دو سپاه
همان کسی که به اثبات خالق دادار
منم سلاله آن شیر قادر متعال
منم عزیز کسی کو به تیغ شعله فروز
همان ولی خداوند قادر دادار
منم که وارث پیغمبران بُود جدّم
به تیغ، ریشه کن خیل مشرکین گردید
چراغ دیده اهل جهاد بود علی
به پیشگاه خداوندگار عزّ و جلّ
منم سلاله پاک مؤید جبریل
منم عزیز دل حامی مسلمانان
منم سلاله نیکوترین امام قریش
منم سلاله اوّل کسی که مؤمن بود
منم سلاله مردی که تیر داور بود
سخی، بزرگ، جوانمرد، ابطحی، زیبا
درید ریشه ی اصلاّب کفر را از هم
بسان شیر ژیان با اراده ای محکم
به دشمنان خداوند حمله ور گردید
به رزمگاه عراق و حجاز شیر نبی
نموده ماه جمالش هماره جلوه‌گری

رساند بینی اشرار را به خاک سیاه
گرفت با دم تیغش ز کافران اقرار
که با دو نیزه، دو شمشیر کرده است قتال
به جنگ بدر و به جنگ حنین شد پیروز
نگشت یک مژّه بر هم زدن به شرک دچار
منم که راهبر مؤمنان بُود جدّم
امیر کشور اسلام و مسلمین گردید
هماره زینت کلّ عباد بود علی
ز اهل بیت نبی بود در نماز افضل
که بود یاور او در نبرد میکائیل
که بود در همه احوال یاور آنان
که بود برتر و بالاتر از تمام قریش
ره خدا، به کنار پیامبر پیمود
همیشه حامل علم خدای اکبر بود
صبور و سیّد و صوّام بود و پاک و رضا
گسیخت یک سره شیرازه‌های ظلم و ستم
در آن میانه که می خورد نیزه‌ها بر هم
چو دانه در وسط آسیا بشان کوبید
که مگی و مدنی بود، خیفی و عقبی
مهاجری اُحدی بود و بدری و شجری

به دودمان عرب مقتدا و رهبر بود
یگانه شیر الهی به فتح بدر و حنین
کسی که این همه دارد جلال و فضل علی است
منم سلاله زهرا، شفیعه دو سرا
منم سلاله آن کس که شد به نی سر او
منم سلاله آن کس که شد برهنه تنش
منم سلاله آن کو به خورش آغشتند
منم سلاله آن کس که قلبش آزدند
ز گریه کرب و بلای دوباره برپا شد
الا حقیقت اسلام زنده از سخت
پیام آور فریادهای خون خدا
تو از تمام شهیدان پیام آوردی
هزار « میثم » از عهده بر نمی آید

که از جلال و شرف وارث دو مشعر بود
ابوالائمّه ولیّ خدا، ابوالحسنین
امام خلق و ولیّ خدای لم یزلی است
امینه فاطمه، امّ الائمه النّجبا
گلوی تشنه بریدند سر ز پیکر او
زدند زخم، بسی روی زخم، بر بدنش
به قتل صبر، نه یکبار، بارها کشتند
سر بریده او را به شهرها بُردند
دوباره مشّت یزید و یزیدیان وا شد
سر پدر زده از دور بوسه بر دهنت
خطابه‌ات سند فتح سیّد الشّهدا
قیام کرب و بلا را به شام آوردی
که لب به وصف تو و خطبه‌تو بگشاید

شاعر: جواد حیدری

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

من بر این ماه که بر نیزه نشسته، پسر
من جگر پاره آن بزم شرابم والله
اینکه آتش به سرم ریخته شد دردی نیست
لرزه بر پیکرش افتاد کنیزش خواندند
خارجی و پسر خارجیان گفت به من
خواهر کوچک من گوشه ویران جان داد

پاره پاره شده همچون لب بابا جگر
خیزران رنگ گرفت از لب زخم پدرم
عکس رخساره نیلی است در این چشم ترم
من خجالت زده از خواهر نیکو سئیرم
آنکه بازخم زبان کرده چنین خونجگر
هر سحر یاد همان غربت وقت سحرم

شاعر: امیر عظیمی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

شهر آبستن یک فاجعه سنگین است
 شهر آذین شده، امروز چه در سر دارد
 مطربی مشق طرب دارد و هی می‌رقصد
 شام شهر بست که با ظلم و ستم آباد است
 توی این شهر که از زخم زبان لبریز است
 چقدر عمه سادات معطل شده بود
 عاقبت شهر پُر از لهله شد، واویلا
 دلکان دور و بر قافله می‌رقصیدند
 اسرا، آه در اینجا چقدر آشفته‌اند
 روز این شهر پُر فتنه عجب تاریک است
 آه، این قوم که ناموس ندارد ای کاش
 سر بازار شرر بر دل ایوب زدند
 از رباب، آه ببین خون جگر می‌خواهند
 قافله مستحق این همه آزار نبود
 همه گفتند که حیدر شده امروز اسیر

دامن عرش حق از خون جگر رنگین است
 آه، اینجا چقدر گُفر، برادر دارد
 شاعری شعر به لب دارد و هی می‌رقصد
 شامی از دیدن اندوه اسیران شاد است
 توی این شهر که از چشم چران لبریز است
 پشت دروازه ساعات معطل شده بود
 نوبت آمدن قافله شد، واویلا
 همه بر وضعیت قافله می‌خندیدند
 خارجی، بس که به اولاد پیمبر گفتند
 مردمش بی ادب و کوچۀ آن باریک است^۱

اسرا را سر بازار نیارند، ای کاش
 چکمه شمر لعین را چه گران چوب زدند
 همه از حرمله یک تیر سه پر می‌خواهند
 که عبورش بدهند از گذر اهل یهود
 دختر فاتح خیبر شده امروز اسیر

۱. بیت زیر به دلیل ایراد معنایی تغییر داده شد؛ بکار بردن کلمه بی ادب برای کوچۀ غلط می باشد

روز این شهر پُر فتنه عجب تاریک است کوچۀ هایش چقدر بی ادب و باریک است

ضمناً در منابع معتبر سنگ و چوب و ... یرتاب کردند در شهر شام نیامده است بلکه در کتب اُمالی صدوق ج ۳۱ ص ۱۶۶؛ الاحتجاج ج ۲ ص ۱۱۴؛ مناقب الطاهرین ج ۲ ص ۶۰۱؛ اللّهُوف ص ۱۵۳؛ مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۶۸؛ بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۱۲۷ نفس المهموم ص ۳۹۳؛ منتهی الآمال ص ۵۰۲؛ مقتل مرقم ص ۳۶۱؛ مقتل جامع ج ۲ ص ۱۰۶ تنها نوشته شده شهر را آذین بندی کردند و با رقص و پایکوبی به استقبال سرهای شهدا و کاروان اهل بیت رفتند و با این ذهنیت که اینان خارجی هستند و بر اسلام خروج کرده‌اند پیرمردی به آنان دشنام هم داد ولیکن وقتی متوجه شد که یزید به مردم دروغ گفته و اسرا همان خواندن پیامبر هستند استغفار کرده و

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود ژولیده

زخمها بود و دل زینب کبری در طشت
 خونِ لعل لب و دندان ثنایا در طشت
 و سر نیزه نشین بود مجرّا در طشت
 ریخت دور سر او خصم چه چیزا در طشت
 تهمت زشت کنیزی است معما در طشت
 کرد سوزش همه را غرق تماشا در طشت
 تا به امروز که دیده است مصلی در طشت
 خیره مانده ست به رخساره بابا در طشت
 مدح می کرد سر خون خدا را در طشت
 سر پاک پسر فاطمه حاشا در طشت
 گاه جای سر این سرور و مولا در طشت
 یک طرف آل علی مضطرب، اما در طشت
 همه اینهاست مہیای مہیا در طشت

چشمها بود و سر زاده زهرا در طشت
 خیزران بود و لب قاری قرآن، یعنی:
 اُسرا در غل و زنجیر، معذب، مضطر
 آنکه ابرار به دور سر او می گشتند
 سنگ دروازه مبدل شده بر تیر نگاه
 صوت قرآن برادر دل خواهر را برد
 وه چه تکبیر نمازی به لبش داشت حسین
 بین اطفال، سه ساله، به سر پنجه خود
 آن مسیحی چو یقین کرد، مسلمانی نیست
 این سر فخر بشر، زینت دوش نبی است
 گاه بر نوک سنان و گهی ساکن دیر^۱
 یک طرف پرده نشین اهل و عیال ستمند
 جگر پاره، دل خسته، سر ببریده

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل مستند نبودن موضوع تنور خولی و مغایرت با روایات معتبر؛ پیشنهاد می کنیم به منظور اجتناب از گناه تدلیس یا تحریف سخنان ائمه؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. همانگونه که علما و مورخین در کتب تاریخ الامم والملوک ۴۵۵/۵؛ الکامل فی التّاریخ ۱۱/۱۹۲؛ مُثیرُ الأَحْزَان ۲۸۸؛ مَنَاقِبِ آلِ ابیطالب ۴/۶۰؛ بحارُ الأنوار ۴۵/۱۲۵؛ جلاء العیون ۵۹۸؛ منتهی الآمال ۴۷۴؛ نفس المہموم ۳۳۹؛ ناسخ التّواریخ ۵۱۷؛ مقتل امام حسین ۲۰۹؛ تصریح کرده اند خولی ملعون سر مطهر امام را در زیر تشت قرار داد نه در تنور خانه

شاعر: سید هاشم وفایی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلم

دلم گرفته و جانم ز زندگی سیر است
لباس عید به تن کرده‌اند مردم شام
نوای هلهله مردمان همانند
ز دست و پای گلی روی ناقه خون ریزد
چه غافلند که بر اشک و آه ما خندند
قسم به آیه ناب "لِيَذْهَبَ عَنْكُم"
پی هدایت مردم ز روی نی آید
به عرش دوست زده تکیه قدر ما، اما
مس وجود «وفایی» اگر که آوردی

هوای شام چرا اینقدر نفس گیر است
فضای شهر چراغان و غرق تزویر است
صدای نیزه و تیر و صدای شمشیر است
حدیث غربت او ناله‌های زنجیر است
که در کمان دل خستگان همین تیر است
به روی نیزه سری از تبار تطهیر است
نوای قاری قرآن که غرق تفسیر است
هنوز دشمن بیدادگر زمین گیر است
غبار درگه این آستانه اکسیر است

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلم

طایر وحی‌ام و گردیده جدا بال و پر
منم آن یار سفر کرده که تا شام بود
مردم شام نخندید که بر نوک سنان
پدرم کشته شد اینک بگذارید از شام
خار و خاشاک و کف و کعب نی و سنگ بس است
سر بابا به سر نیزه و من گام به گام
دل شب نافله می‌خوانم و در حال نماز
همه جا در شرر ناله "میثم" پیدا است

زخم‌ها مانده ز هر زخم زبان بر جگر
سر پاک شهدا بر سر نی همسفر
می‌کند گریه برایم سر پاک پدر
عمه و خواهر خود را به مدینه ببرم
نزنید این همه لبخند به زخم جگر
با سر و قاتل و با عمه خود رهسپرم
سر نورانی باباست چراغ سحر
شعله ناله و سوز جگر و چشم ترم

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

روز ما در شامتان جز شام ظلمانی نبود	ای زنان شهر شام این رسم مهمانی نبود
جشن و شادی پیش جمعی داغدار و دل غمین ^۱	این ستم بالله روا در حق نصرانی نبود
پایکوبی در کنار رأس فرزند رسول ^۱	با نوای ساز، آیین مسلمانی نبود
ما که رفتیم ای زنان شام نفرین بر شما	ناسزا گفتن سزای صوت قرآنی نبود
مردهاتان بر من آوردند هفده دسته گل	دسته گل غیر آن سرهای نورانی نبود
ای زنان شام، آتش بر سر ما ریختید	در شما یک ذره خُلق و خوی انسانی نبود
ای زنان شام، در اطراف مشتی داغدار	جای خوشحالی و رقص و دست افشانی نبود
ای زنان شام، گیرم خارجی بودیم ما	خارجی هم گوشه ویرانه زندانی نبود
طفل ما در گوشه ویران، دل شب دفن شد	هیچکس آگاه از آن سر پنهانی نبود
ای سرشک شیعه شاهد باشد بر آل رسول ^۱	کار میثم غیر مدح و مرثیه خوانی نبود

۱. در منابع معتبر سنگ و چوب و ... پرتاب کردند در شهر شام نیامده است بلکه در کتب اُمالی صدوق ج ۳۱ ص ۱۶۶؛ الفتوح ج ۵ ص ۱۳۰؛ الاحتجاج ج ۲ ص ۱۱۴؛ مناقب الطاهرین ج ۲ ص ۶۰۱؛ اللهوف ص ۱۵۳؛ مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۶۸؛ تَسْلِيَةُ الْمُجَالِسِ ج ۲ ص ۳۷۹؛ بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۱۲۷؛ جلاء العیون ص ۶۰۶؛ مقتل امام حسین ص ۲۳۹؛ نفس المهموم ص ۳۹۳؛ منتهی الآمال ص ۵۰۲؛ مقتل مرقم ص ۳۶۱؛ مقتل جامع ج ۲ ص ۱۰۶ تنها نوشته شده شهر را آذین بندی کردند و با رقص و پایکوبی به استقبال سرهای شهدا و کاروان اهل بیت علیهم السلام رفتند و با این ذهنیت که اینان خارجی هستند و بر اسلام خروج کرده اند پیرمردی به آنان دشنام هم داد ولیکن وقتی متوجه شد که یزید به مردم دروغ گفته و اسرا همان خواندن پیامبر هستند استغفار کرده و ... لذا بیت زیر تغییر داده شد.

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

این چوب خیزران چه بهائی است دست تو
 ای نانجیب قافله را بسته‌ای طناب
 پایین تخت رأس بریده میان طشت
 آل علی کجا و تماشای آجَنبِی
 ما زادهٔ پیمبر معراج رفته‌ایم
 از گفتنِ کنیز چه می‌جوید این خبیث
 زن‌های اهل بیت کجا مجلس شراب
 بی پرده آوری حرم اهل بیت را
 قرآن بخوان حسین که دفع بلا کنی

این است انتقام تو و ناز شصت تو؟
 این خوی ظالمانه دلیل شکست تو
 بالای تخت قهقههٔ حال مست تو
 هرگز نمی‌شود حَرَمُ الله پستِ تو
 اما حرامزاده! به دوزخ نشست تو
 این میهمان لعنتی می پرست تو
 ای نانجیب زاده همه بود و هست تو
 جائیکه هست پرده نشین، زیر دست تو
 ما را رها ز این همه جور و جفا کنی

شاعر: موزون اصفهانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

آنان که برگزید به عالم خدایشان
 آن‌ها که بود درگهشان تکیه‌گاه خلق
 قومی که قُوتشان ز نعیم بهشت بود
 آیا بُد این یتیم نوازی که تا یزید
 از کربلا به کوفه و از کوفه تا به شام
 بستند اهل بیت نبی را به یک طناب
 ذریه‌های فاطمه، گل‌های باغ دین
 «موزون» از این مصیبت جانسوز، لب ببند

دادند در خرابهٔ ویرانه، جایشان
 خشت خرابه گشت، چرا مَتّکایشان؟
 در راه شام، خون جگر شد غذایشان
 پُر خون، سر بُریده فرستد برایشان؟
 بود آه و ناله، همدم صبح و مسایشان
 قومی که بُد یزید لعین، پیشوایشان
 از خار غم پُر آبله شد از چه پایشان؟
 رو اشک ریز، روز و شب اندر عزایشان

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

شدم چون شمع سوزان آب و آتش بر جگر دارم
 که هم داغ برادر دیده، هم داغ پدر دارم
 که بر بالای نیزه هیجده قرص قمر دارم
 نشد تا جسم بابایم، ز روی خاک بردارم^۱

من از لب‌های خشک یوسف زهرا خبر دارم
 به یاد کام خشکش لحظه لحظه چشم تر دارم
 چهل منزل به روی ناقه عریان سفر دارم
 دلی از خیمه‌های سوخته سوزنده‌تر دارم
 که هر جا آب نوشم بیشتر در دل شرر دارم
 که آتش در دل و جان بر لب و خون در بصر دارم

به لب آه و به دل خون و به لب اشک بصر دارم
 دلم خون شد، نخندید ای زنان شام بر اشکم
 کند اختر فشانی آسمان دیده‌ام دائم
 عدو دست مرا بست و اسیرم بُرد در کوفه
 تمام عمر هر جا آب بینم اشک می‌ریزم
 از آن روزی که ثار الله را گشتند لب تشنه
 مسافر کس چو من نبود که همراه سر بابا
 از آن روزی که بالا رفت دود از آشیان ما
 همه از آب رفع تشنگی کردند غیر از من
 اگر چشمت به آب افتاد "میثم" گریه کن بر من

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: یوسف رحیمی

هجده ستاره بر سر نیزه مقابلم
 دارم هزار راز نگفته در این دلم
 غمگین ترین سواره مجروح محلم
 زخم زبان به شعله کشیده است حاصلم
 حالا شده خرابه این شهر منزلم
 خون لخته‌های کنج لبش گشته قاتلم

آیین زاده‌ام که اسیر سلاسلم
 ما را زدند مثل اسیران خارجی
 چشم همه به سمت زنان یا به نیزه هاست
 آتش گرفت گوشه عمامه ام ولی
 مایی که باغ‌های جنان زیرپای ماست
 داغ رقیه پیر نمود اهل بیت را

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ضعف محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید

عدو دست مرا بست و اسیرم بُرد در کوفه نشد تا نعش بابم را ز روی خاک بردارم

شاعر: محمدرضا یاسری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

نفوذ خطبه زینب نشان اعجاز است	که چون خطاب علی بی نظیر و ممتاز است
زبانگ خطبه زینب یزید می لرزد	که رعد صاعقه اهرمن بر انداز است
بگفت از اینکه خدایت دو روز مهلت داد	گمان کج مبر ای دون، که بر تو اعزاز است
تو زاده طلقایی، که بر اریکه مکر	به خون بی گنهان دستت از ستم باز است
مگر ز عدل تو باشد که دعویت شاهی است؟	که خود حریمت ازین گونه درخور ناز است
ولیک آل پیمبر، گهی به ویرانه	گهی به مجلس دونان، به غصّه دمساز است
تو پاره تن آن کس کشیده ای در خون	که باب بارگهت بر طفیل او باز است
برای منصب موهوم یک دوروزه به ظلم	بسی ستمگر دنیا پرستت انباز است
به ملک و مسند و جاه و جهان مشو مغرور	که بی دوام تو را این اریکه ناز است
مقام و ملک تو برهم زند خدای عزیز	که عزّ و ذلّت هر قوم را سبب ساز است
ز خود تو جسم دریدی و پوست برکندی	که جاودانه به دنیا حسین جانبا ز است
چه گویمت؟ که دگر رفته طاقتم از دست	و گرنه حال، سخن را نه جای ایجاز است
سپاس داور یکتا کنم کز او ما را	شهادت آخر کار و سعادت آغاز است
«چمن» قلم چه تواند به مدح زینب گفت	که لنگ پای خیال بلند پرواز است
شد ار قیام حسینی به رنگ خون جاوید	قیام زینبی اش نقش جاودان ساز است

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد سعید میرزایی

خون خوردن، آن چنان و سخن گفتن، اینچنین
 شیر آفرین زنی که کند شیون اینچنین
 زینب، چراغ ناله کند، روشن اینچنین
 آری، بود کرامت آن دامن اینچنین
 با دوست آنچنان و بر دشمن اینچنین
 در چشم ظالمان که کند سوزن، اینچنین
 بر نیزه خواند آن سردوراز تن، اینچنین
 خورشید من! به شام مرو بی من، اینچنین
 جز خواهرت که دیده به عفت، زن اینچنین؟

هرگز ندیده‌اند به عالم، زن، اینچنین
 در قصر ظالمان به تظلم، که دیده است؟
 زندان به بوی نافله خود بهشت کرد
 هرگوشه‌اش، پناه یتیمی دگر شده است
 پیش حسین، اشک و به قصر یزید لعن
 گفت آنچنان ظریف، حدیث جمال را
 دردشت دید آن تن دور از سر، آن چنان
 آه ای سر حسین! چو مه در پی توأم
 ازخون، حجاب صورت خود کرده، یا حسین

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: دو بیتی

شاعر: یوسف رحیمی

ز چشمان تو صبر آموخت زینب
 به پیش چشم تو می‌سوخت زینب

نگاهش را به چشمت دوخت زینب
 به لب های تو می‌زد چوب، بوسه

چه اشکی دارد امشب زینب تو
 به هر چوبی که می‌زد بر لب تو

فدای ذکر یا رب یا رب تو
 به لب آورده جان کاروان را

گمانم کربلا در کربلا بود
 فقط یک روضه طشت طلا بود

تمام روضه آن شب بر ملا بود
 بمیرم بوسه‌های خیزرانی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا جواهری

نور خدا و معنی سرّ ولایتم
 هر جا عفاف پرده کشد، راز خلوتم
 حتّی فرشته، ره به حریم جلالتم
 حتّی ستاره، پرتوی از رنگ عفتّم
 ذرات کائنات، گواه اصالتّم
 دخت امام و زاده ی پاک پیمبرم

من کیستم؟ فروغ سپهر امامتم
 هر جا که عشق جلوه کند، حُسن یوسفم
 در بارگاه قدس نبرده است، هیچ کس
 از جلوه عفاف به گردون ندیده است
 خوارم مبین، یزید! به بزم از آن که هست
 من زینبم، سلاله زهرای اطهرم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

آتش ز سوز حنجر من گریه می‌کند
 بر زخم تازه سر من گریه می‌کند
 زنجیر هم به پیکر من گریه می‌کند
 اینجا به من برادر من گریه می‌کند
 دیدم سه ساله خواهر من، گریه می‌کند
 چون می‌رسد برابر من گریه می‌کند
 کاینجا ستاده مادر من گریه می‌کند
 بر لاله‌های پرپر من گریه می‌کند
 جایی که جدّ اطهر من گریه می‌کند
 «میثم» که هست ذاکر من گریه می‌کند

دریا به دیده تر من گریه می‌کند
 سنگی که می‌زنند به فرقم، ز روی بام
 از حلقه‌های سلسله خون میچکد چواشک
 ریزد سرشک دیده اکبر به نوک نی
 وقتی زدند خنده به اشکم زنان شام
 رأس حسین بر همه سر می‌زند ولی
 ای اهل شام پای نکوبید بر زمین
 تا روز حشر هر که به گل می‌کند نگاه
 زنده‌ای شام هلهله و خنده می‌کنند
 بگذار ظالمانه بخندند شامیان

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: غلامرضا سازگار

شام را در چشم دشمن شام کرد
 با دلی خونین و چشمی اشکبار
 چشمشان بر قبر آن دردانه بود
 چون چراغی بر مزارش سوختند
 گرد محمل‌ها نمودند ازدحام
 خون به جای اشک در چشمانشان
 گرد زینب اشک ریزان بسته صف
 عذر ما را از کرم بنما قبول
 از تو و از فاطمه شرمنده‌ایم
 زین سخن‌ها داغ زینب تازه شد
 کرد سر از پرده محمل برون
 آفرین زنهای شامی آفرین
 شیوه مهمان نوازی این نبود
 میهمان بودیم در شام شما
 اشک ما دیدید و خندیدید باز
 اجر قرآن خواندن او سنگ بود؟
 هر چه شد بر آل پیغمبر گذشت

کاروان، عزم خروج از شام کرد
 سر به سر گشتند بر محمل سوار
 گنجشان در گوشه ویرانه بود
 شعله از سوز جگر افروختند
 یک طرف شیون کنان زن‌های شام
 لکه‌های ننگ بر دامانشان
 بعد از آن آواز و رقص و ساز و کف
 کای گل دامن زهرای بتول
 عفو کن ما را که ما تا زنده‌ایم
 قافله نزدیک بر دروازه شد
 از دو چشم خویش می بارید خون
 ناله از دل بر کشید و گفت این
 گیرم ای جا صحبتی از دین نبود
 ای به ننگ آمیخته نام شما
 گرد ما با ساز گردیدید باز
 آن سری کز خون رخس گلرنگ بود
 آب در این سرگذشت از سر گذشت

خواستید از ظلم خود جبران کنید	من نمی‌گویم به ما احسان کنید
کرده جان تقدیم بر خونین گلی	مانده در ویرانه از ما بلبلی
بلبل زهر است در شام شما	او سفیر ماست در شام شما
یاد آرید از غروب غربتش	گاهگاهی در کنار تربتش

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: یوسف رحیمی

برپا شده دوباره هیاهوی انتقام	دروازه ورودی شهر است و ازدحام
یک کاروان سپیده رسیده به شهر شام	این ازدحام و هلهله‌ها بی‌دلیل نیست
یک کاروان شراره و غم‌های نا تمام	یک آسمان ستاره آتش گرفته و
انگار رسم تسلیت و عرض احترام	در این دیار، هلهله و پایکوبی است
سرهای روی نیزه و سنگ از فراز بام	چشمان خیره و حرم آل فاطمه
بر زخم‌های سلسله، شد آتش التیام	خاکستراست تحفه پس کوچه‌های شهر
با سنگ کینه سنگدلی می‌دهد سلام	بر ساحت مقدس لب‌های پرپری
بر روی نی خضاب شده چهره امام	پیشانی شکسته و خونی که جاری است
برپا شده دوباره هیاهوی انتقام	با کینه علی همه ی شهر آمدند

بخش سیزدهم:

اشعار اربعین و

برگشت کاروان به کربلا

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن لطفی

اشکم، که قطره قطره به پایت چکیده‌ام
 سروم، که سایبان شده قد خمیده‌ام
 باور نمی‌کنم به کنارت رسیده‌ام
 طعم هزار سنگ ستم را چشیده‌ام
 صدمبار این مسیر سیه را دویده‌ام
 صد تیغ و تیر و نیزه و خنجر کشیده‌ام
 آه ای گلو بریده کجایی؟ بُریده‌ام

آهم، که شعله بر جگر غم کشیده‌ام
 آئینه‌ام، که زخم ترک خورده‌ام ز سنگ
 ای تلّ خاکِ غرقِ به خونِ برادرِ
 نقشِ هزار ضربتِ دشمن گرفته‌ام
 یادم نمی‌رود که در آن روز در پی‌ات
 یادم نمی‌رود که در آن شام از تنت
 اکنون رسیده‌ام که ببوسم دوباره‌ات

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سعید تاج محمدی

با کوله‌بار اشک رسیدم به اربعین
 سهم مُقربان تو آن بزم دلنشین
 عمری نشان عشق تو مُهر است بر جبین
 امسال هم گذشت و من این بی‌خبرترین
 آه! آسمان کجا و من مانده در زمین؟!
 آه ای دل همیشه به نالایقی عجین!
 این خار را ز باغ محبّان خود مچین!
 راضی مشو به حال خراب من اینچنین
 بگذار عاشق تو بمانم... فقط همین

باشد مرا مبر ولی آقای من! ببین!
 باشد دوباره حسرت و افسوس سهم من
 یک عمر من به خاک درت سر گذاشتم
 گفتم خودش به وقت، خبر می‌کند مرا
 من هیچ وقت همره خوبان نبوده‌ام
 آه ای دل سیاه! چه کردی تو با خودت؟
 آه ای حسین! آه حسین! آه ای حسین!
 تو خواستی همیشه فقط خوبی مرا
 هر کار خواستی بکنی با دلم بکن

شاعر: محسن راحت حق قالب شعر: مسدس وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

اربعین است و ببین که پر شکسته آمدم ساقی اشکم ولی ساغر شکسته آمدم
 از رقیه دخترت پرسش نکن سالار عشق خوب می‌دانی که من هم سرشکسته آمدم
 ای برادر جان خجالت می‌کشم از محضرت
 که نیاوردم کنار تو سه ساله دخترت
 اربعین است و پُرم از غصّه و اندوه و آه مستحکم ای عزیز فاطمه بر یک نگاه
 باز هم آتش گرفتم سوختم پرپر شدم تا که چشم خورد در این دور و بر بر قتلگاه
 کی فراموشم شود گل زخم‌های پیکرت
 بوسه گرمی گرفتم از تمام حنجرت
 اربعین است و بسویت با صلابت آمدم مثل بابایم علی من باشجاعت آمدم
 پیری‌ام را کن تماشا ای تمام معرفت هیچ می‌دانی که از بند اسارت آمدم
 این اسیری حال و روزم را عوض کرده حسین
 ناله‌های سینه سوزم را عوض کرده حسین
 اربعین است و ز داغت سخت می‌بارم ببین اربعین است و هوای دیدنت دارم ببین
 قامت هم‌چو کمان پاهای من خسته ز ره روی خاکت لاله‌های اشک می‌کارم حسین
 خیز و از جا و مراعاتم کن ای شیب‌الخصیب
 یک نظر بر جمله حالاتم کن ای شیب‌الخصیب
 اربعین است و پُرم از بی‌کسی‌ها یا حسین آمدم با دیدگانی مثل دریا یا حسین
 خسته‌ام برخیز استقبالِ خواهر را بکن مرهمی می‌خواهم از تو جان زهرا یا حسین
 کاش می‌شد در کنار مرقدت خاکم کنند
 روضه‌ای از تو برایم خوانده غمناکم کنند

شاعر: هستی محرابی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

می‌رسد از کربلا هل من معینت یا حسین
 ناممان خط خورده از فهرستِ زائرهای تو
 در دلِ شیدای خود شورِ حرم داریم و بس
 داغ عاشورا همیشه در دل ما تازه ماند
 ما که از باغِ ضریحِ سیبِ روضه خورده‌ایم
 سهم من سوزِ نهان گشته فقط این اربعین
 از همان آغاز در قابِ نگاهم بوده‌ای
 در خیالم بس که ره پیموده‌ام تا کربلا
 وسعتِ دلتنگی‌ام را خوب می‌داند حرم
 خط پایان همه دلتنگی‌ام کربلاست
 اربعینِ قبل، رفتم کربلا یادش بخیر
 جز نگاهِ غم ندیدم چیز دیگر این سفر
 آه از جا ماندن آغاز راهِ قافله
 دستِ ما خالی و ظرفِ دل پُر از کوه نیاز
 اشکها بر گونه‌هایمان مانده چون باران رها
 پیکرت صد پاره گردید و کفن شد بوریا
 روز و شب سر می‌نهم بر شانه سبزِ ضریح
 تا ابد عالم ز داغ، قتلگاهِ روضه‌هاست
 پرسشی داریم از سالارِ دشتِ کربلا

دیده‌ها خون گرید از آه حزینت یا حسین
 ما همه جا مانده‌ایم از اربعینت یا حسین
 دستِ ما کوتاه شد از عرش برینت یا حسین
 آسمان رنگین شد از خونِ جبینت یا حسین
 تا قیامت دستمان شد خوشه چینت یا حسین
 از همین‌جا می‌شوم چله نشینت یا حسین
 شیر مادر کرده با جانم عجینت یا حسین
 گم شدم هم در یسار و در یمینت یا حسین
 کی نهم سر بر ضریحِ نازنینت یا حسین؟
 پای دل را می‌کشد مهرِ یقینت یا حسین
 در حرم با روضه‌های دلنشینت یا حسین
 خیمه‌های سوخته در سرزمینت یا حسین
 اشکِ شوقِ لحظه‌های واپسینت یا حسین
 ای که می‌بخشی ز نورِ راستینت یا حسین
 دستِ ما در حلقه حبْلِ المَینت یا حسین
 بشکند دستِ عدو، کرد اینچنینت یا حسین
 چون که داری لطفِ حق در آستینت یا حسین
 زین سبب روشن بماند شمعِ دینت یا حسین
 گو چرا جا مانده‌ایم از اربعینت یا حسین

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا رسول زاده

داغی دگر بر این دلِ دریا گذاشتم

خود را کنار پیکر تو جا گذاشتم

بوسه به روی حنجر تو، تا گذاشتم

بوسه به جای بوسه زهرا گذاشتم

جسم تو را به دامن صحرا گذاشتم

روی تنش که سنگ لحد را گذاشتم

بار دگر به کرب و بلا پا گذاشتم

روزی که بُردنم به زور از بَرَت حسین^۱

تنهایی ام، برادر خوبم، شروع شد

می‌شستم به اشک و به این بود خوش، دلم

رفتم به زیر سایه رأس تو سوی شام

خاکسترم کنار رقیه به باد رفت

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر تغییر داده شد! زیرا بعد از زندانی کردن اهل بیت در کوفه ابن زیاد ملعون طی نامه‌ای از یزید کسب تکلیف کرد؛ به گفته سیدبن طاوس در اقبال الاعمال ص ۵۸۹: حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال ص ۵۲۴؛ و محدث نوری در لؤلؤ و مرجان ص ۱۷۴، آیت الله شعرانی در نفس المهموم ص ۳۷۵، فرهاد میرزا در قمعاق ص ۵۸۶ تندترین پیک‌ها هم این مسیر ۱۷۵ فرسخی را در حدود ۲۰ روز طی می‌کنند که رفت و برگشت آن ۴۰ روز میشود؛ مدت زمان رفتن کاروان اسرا از کوفه تا شام (۱۵۰۰ کیلومتر) هم یک ماه طول کشیده است، بنا بر نقل سید بن طاوس (اقبال الأعمال ص ۵۸۹) و قاضی نعمان از علمای قرن چهارم (شرح الاخبار ج ۳ ص ۲۶۹) اهل بیت بین ۳۰ تا ۴۵ روز در شام بوده‌اند!! حداقل بیست روز هم زمان نیاز بوده است که اهل بیت از شام به کربلا برگردند!! با توجه به مطالب فوق و دلایل متعدد روایی و تاریخی دیگر علمایی همچون سید بن طاووس در اقبال الأعمال ص ۵۸۹، علامه مجلسی در بحار الأنوار ج ۱۰۱ ص ۳۳۴ و جلاء العیون ص ۶۱۹، محدث نوری در لؤلؤ و مرجان (۱۸۱)، حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال ص ۵۲۵، علامه محمد تقی شوشتری در قاموس الرجال ج ۷ ص ۲۱۱، عادل العلوی در عبقات الأنوار ص ۴۴، آیت الله شعرانی در ترجمه نفس المهموم ص ۳۷۵، محمد تقی سپهر در ناسخ التواریخ ج ۶ ص ۱۰۱، محمد خراسانی در منتخب التواریخ ص ۳۱۸، عبد الرزاق موسوی مقرر در مقتل الحسین ص ۳۶۰، علامه شهید مطهری در حماسه حسینی ج ۳ ص ۳۰، فرهاد میرزا در قمعاق ص ۵۸۶، دکتر محمد ابراهیم آیتی در بررسی تاریخ عاشورا ص ۱۴۸، میرزا حسین یزدی در مهیج الأحران ص ۷۵۳، سردرودی در تحریف شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین ص ۲۲۶ تصریح کرده‌اند به هیچ وجه امکان بازگشت اهل بیت در ۲۰ صفر سال ۶۱ هجری وجود نداشته بلکه احتمالاً در اربعین سال بعد به کربلا آمده‌اند

خود را کنار پیکر تو جا گذاشتم

چهل روز پیش بود که روی همین زمین

شاعر: محمد باقر حبیب زاده قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

اول شعر تبرک شده با بسم الله ابتدای همه مرثیه ها با بسم الله
هرکه دارد به سرش شور و نوا بسم الله هرکه دارد هوس کربلا بسم الله
دل ما را به سوی کربلایت بکشان
بوی سیب حرمت را به مشام برسان
اربعین آمده و گریه فراوان دارم بعد چل روز بین حال پریشان دارم
به لبم زمزمه و ذکر حسین جان دارم چشم امید به دستان کریمان دارم
روزی اشک مرا در همه سال دهید
پر پرواز ندارم به منم بال دهید
گریه بر مرثیه زینب کبری خوب است گریه بر ذریه حضرت زهرا خوب است
گریه بر تشنگی کودک و بابا خوب است گریه بر فاجعه نیزه و سرها خوب است
باز هم گریه کن زینب کبری شده ام
اربعین آمده و عاشق و شیدا شده ام
کاروان اسراء سوی حرم آمده است حضرت عالمه بانوی کرم آمده است
با تنی زخمی و لبریز ورم آمده است با دلی پُر ز غم و دیده نم آمده است
کاروان آمده افسوس که آب آور نیست
قاسم و اصغر و شهزاده علی اکبر نیست
وادی کربلا حال و هوایی شده است بر سر قبر حسین شور و نوایی شده است
کار زینب به خدا نوحه سرایی شده است خاطرات سفرش باز تداعی شده است
ای برادر به خدا بعد تو غوغایی بود
بر سر رأس تو ای شاه چه دعوایی بود
دیدم از دور همه بال و پرت را بردند دیدم از دور چگونه سپرت را بردند

شال بسته شده دور کمرت را بردند ناگهان در دل گودال سرت را بردند
 اشک می‌ریزم و یاد غم عاشورایم
 یاد غارت شدن روسری زن هایم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود ژولیده

لب تشنه‌ای و از لب نی کام بُرده‌ای	با کربلا دل از همه ایام بُرده‌ای
آب فرات و آب حیاتند تشنه‌ات	آب بقاء را تو لب جام برده‌ای
با اشک و نوحه و علم و روضه و عزا	تا قلب کفر، پرچم اسلام، برده‌ای
روز ازل که نوکرتان تا ابد شدم	با اذن فاطمه، تو مرا نام برده‌ای
عادت نکرده‌ایم، بجز خوانِ نعمت	مارا کنار سفره اکرام برده‌ای
آری سعادتِ بشریت بدست تست	تو برده را، به بندگی تام برده‌ای
عالم فقیر شور و شعور حسینی است	چون عقل و عشق را تو به فرجام برده‌ای
والله دشمنان تو تا حشر باختند	تاریخ را تو، تا به سرانجام برده‌ای
یک اربعین، هزار هزار اربعین شده	یک قافله، اگر چه تو از شام برده‌ای
مفهوم تر ز مأذنه‌ها و مناره‌ها	تکبیر را تو بر سر هر بام برده‌ای
با رأس خویش بود که کنج تنور و دیر ^۱	اسلام را به شیوه گمنام برده‌ای
وقتی که تو پناه به عباس می‌بری	یعنی برای خیمه چه پیغام برده‌ای
زینب ولی، بدونِ علمدار، بی‌حسین	میگفت با سرت، تو مرا شام برده‌ای
مهدی اگر که صبح و مساه گریه میکند	ارثی است که تو از همه اقوام برده‌ای

۱. بیت زیر به دلیل تحریفی بودن موضوع تنور خولی مستند تغییر داده شد، زیرا در روایات معتبر کتب تاریخ الامم والملوک ج ۵ ص ۴۵۵؛ الکامل فی‌التاریخ ج ۱۱ ص ۱۹۲؛ مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۱۰۱؛ مشیرالأخزان ص ۲۸۸؛ مناقب آل ابیطالب ج ۴ ص ۶۰؛ بحارالأنوار ج ۴۵ ص ۱۲۵؛ جلاءالعیون ص ۵۹۸؛ نفس المهموم ص ۵۱۷؛ مقتل جامع ج ۲ ص ۳۴؛ تصریح شده است که خولی سر را در حیات و در زیر تشتی قرار دادند، با رأس خویش بود که کنج تنور و دیر
 اسلام را به شیوه گمنام برده‌ای

شاعر: هستی محرابی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

اربَعین است و فراقِ لاله‌ها	سینه‌ها و هزاران ناله‌ها
آمده جابر به دشتِ کربلا	شوق دیدارِ حسینِ سر جدا
غسل بنموده چو با آبِ فرات	آمده گیرد ز شه مُهرِ برات
دست بر سینه نهاد و با ادب	محضر آن سیّدِ عالی‌نسب
با خشوع و احترام و با وقار^۱	این چنین گفتا ز چشمِ اشکبار
السلام ای نورِ داور السلام	زینتِ دوشِ پیمبر السلام
السلام ای جانِ حیدر السلام	زاده‌ی زهراى اظهر السلام
السلام ای وارثِ خونِ خدا	ای حسین ای یوسفِ گلگون قبا
السلام ای کشته‌ی تیغِ جفا	السلام ای شاهِ مذبوحِ القفا
من به قربانِ تو و ایثارِ تو	بین که جابر آمده دیدارِ تو
خیز از جا ای امامِ تشنه لب	گر چه جانت از عطش در تاب و تب
جان فدایت بین که جابر آمده	بین همان دلخسته زائر آمده
بعد رو کرد سمتِ سقای ولا	با کمالِ احترام و با حیا
السلام ای ساقیِ دشتِ بلا	السلام ای حامیِ دینِ خدا

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

ساقی لب تشنه کامان السّلام	کشته شمشیرِ عدوان السّلام
خیزو از جا بین که مهمان آمده	بین پیاده جان به جانان آمده
بعد فرمود السّلام ای روح و جان	السّلام ای اکبرِ رعنا جوان
السّلام ای زاده خیر الانام	السّلام ای هاله بدر تمام
ای علی، جانم به قربان تو باد	جان فدای عهد و پیمان تو باد
السّلام ای قاسم صد پاره تن	السّلام ای لاله باغ حسن
السّلام ای قامتِ سرو چمن	السّلام ای عطر برگِ نسترن
السّلام ای اصغر بی شیر من	کشته بی عذر و بی تقصیر من
السّلام ای طفلِ بی شیرِ رباب	ای که کامت حسرتِ یک قطره آب
السّلام ای مونسِ جانم حبیب	ای تو غمخوار دل شیب الخضیب ^۱
السّلام ای بهترین یار حسین	کربلا یار وفادار حسین
السّلام ای عون و جعفر السّلام	مسلم و جون ابوذر السّلام ^۲
السّلام ای جمله یارانِ حسین	بر شما ای جان نثارانِ حسین
السّلام ای لاله‌های نینوا	ای فدائیان دشتِ کربلا

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. «سیدالشهدا طیب دل همه است نه اینکه حبیب طیب دل امام باشد».

السّلام ای مونسِ جانم حبیب بر حسین بودی تو غمخوار و طیب

۲. بیت زیر به دلیل ایراد محتوایی تغییر داده شد؛ در شهدای کربلا کسی بنام ابوذر نبوده است بلکه جون غلام ابوذر بوده

السّلام ای عون و جعفر السّلام مسلم و عون و ابوذر السّلام

است

شاعر: محمد جواد غفورزاده قالب شعر: غزل وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

اشک‌ها فصل تماشااست امانم بدهید
از شما می‌شنوم عطر گل یاسین را
جامی از اشک فراهم شد اگر ای مردم
طول ایّام اسارات به خدا یک عمر است^۱

شوق آئینه به چشم نگرانم بدهید
خاک‌ها رنگ یقینی به گمانم بدهید
به تسلائی دل همسفرانم بدهید
گاه خط و خبر از سیر زمانم بدهید

یک شمیم از نفسش روح و روانم بدهید
رخصت گریه به گلگون کفانم بدهید
باز در سایه‌اش آرامش جانم بدهید
نکر لالایی گل را به زبانم بدهید

گر خبر دار شدید از گل داودی من
پاره‌های دلم افتاده در این دشت، به خاک
کاکل آشفته به خون، خفته در اینجا سروی
این رباب است که با لاله‌رخان می‌گوید:

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر تغییر داده شد؛ زیرا بعد از زندانی کردن اهل بیت در کوفه ابن زیاد ملعون طی نامه‌ای از یزید کسب تکلیف کرد؛ به گفته سیدبن طاوس در اقبال الأعمال ص ۵۸۹؛ حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال ص ۵۲۴؛ و محدث نوری در لؤلؤ و مرجان ص ۱۷۴، آیت الله شعرانی در نفس المهموم ص ۳۷۵، فرهاد میرزا در مقام ص ۵۸۶ تندترین پیک‌ها هم این مسیر ۱۷۵ فرسخی را در حدود ۲۰ روز طی می‌کنند که رفت و برگشت آن ۴۰ روز میشود؛ مدت زمان رفتن کاروان اسرا از کوفه تا شام (۱۵۰۰ کیلومتر) هم یک ماه طول کشیده است، بنا بر نقل سید بن طاوس (اقبال الأعمال ص ۵۸۹) و قاضی نعمان از علمای قرن چهارم (شرح الاخبار ج ۳ ص ۲۶۹) اهل بیت بین ۳۰ تا ۴۵ روز در شام بوده‌اند!! حداقل بیست روز هم زمان نیاز بوده است که اهل بیت از شام به کربلا برگردند!! با توجه به مطالب فوق و دلایل متعدد روایی و تاریخی دیگر که در قسمت روایات تاریخی بطور کامل به آن اشاره کرده‌ایم علمایی همچون سید بن طاوس در اقبال الأعمال ص ۵۸۹، علامه مجلسی در بحار الأنوار ج ۱۰۱ ص ۳۳۴ و جلاء العیون ص ۶۱۹، محدث نوری در لؤلؤ و مرجان (۱۸۱)، حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال ص ۵۲۵، علامه محمد تقی شوشتری در قاموس الرجال ج ۷ ص ۲۱۱، عادل العلوی در عیقات الأنوار ص ۴۴، آیت الله شعرانی در ترجمه نفس المهموم ص ۳۷۵، محمد تقی سپهر در ناسخ التواریخ ج ۶ ص ۱۰۱، محمد خراسانی در منتخب التواریخ ص ۳۱۸، عبد الرزاق موسوی مقرر در مقتل الحسین ص ۳۶۰، علامه شهید مطهری در حماسه حسینی ج ۳ ص ۳۰، فرهاد میرزا در مقام ص ۵۸۶، دکتر محمد ابراهیم آیتی در بررسی تاریخ عاشورا ص ۱۴۸، میرزا حسین یزدی در مهیج الأحزان ص ۷۵۳، سردرودی در تحریف شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین ص ۲۲۶ تصریح کرده‌اند به هیچ وجه امکان بازگشت اهل بیت در ۲۰ صفر سال ۶۱ هجری وجود نداشته بلکه احتمالاً در اربعین سال بعد به کربلا آمده‌اند

من که از عطر گل فاطمه مدهوش شدم خبر از حال و هوای دگرانم بدهید
 سجده‌ها کرده‌ام از بوسه بر این تربت پاک طاقت از دست شد، آرامۀ جانم بدهید
 دشت لبریز گلاب است اگر امکان دارد برگی از آن گل صد برگ نشانم بدهید
 اربعین نیست حدیثی که فراموش شود شعلۀ عشق نه آن است که خاموش شود

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: آرمان صائمی

من رسیدم از سفر اما حسین داغ دیدم هر گذر اما حسین
 ریخت از من بال و پر اما حسین مجلس می بیشتر اما حسین
 خطبه خواندم حیدری کردم فقط کو اسارت؟ سروری کردم فقط
 زوزه‌های خیزران من را شکست گریه‌های دختران من را شکست
 لشکر نامحرمان من را شکست خندۀ شمر آنچنان من را شکست
 با خودم گفتم که بنت الحیدرم عهد کردم کفرشان در آورم
 صبر من در این مصیبت سر نرفت چشم نامحرم به این خواهر نرفت
 از سیاهی رنگ بالاتر نرفت خاطرت آسوده که معجز نرفت
 پرده پنهان نور پیدائیم ما وارثان حُجب زهرائیم ما
 حرفشان دائم به تو دشنام بود سهم من هم سنگ روی بام بود
 بدتر از گودال شهر شام بود هر کسی در غارتت ناکام بود
 دلخور از میدان و گودال تو بود قصد او آزار اطفال تو بود

شاعر: قاسم نعمتی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

زینبم من که علمدار غم	به خدا قافله سالار غم
من که پیغمبر رنج و آهم	من سفیر ابی عبداللهم
ریشه آب و گلم با اشک است	چون تسلی دلم با اشک است
من بلا دیده ترین زن هستم	عهد غم با لب دلبر بستم
فاتح غربت عاشورایم	کربلا نائبة الزهرایم
فاطمه زادهام و طاهره‌ام	در بیابان بلا صابره‌ام
نام من شرح تمام است به عشق	روی عشاق همه سوی دمشق
مدفنم قبله عرش نبوی است	بارگاهم چو حریم علویست
دست بوسم حرم آل الله	خون من خون رگ ثار الله
حال دلخسته و زار آمده‌ام	بهر دیدار نگار آمده‌ام
سینه پر آتش و لب‌ها خاموش	مانده سوغات سفر در آغوش
بهر من مانده به جز روی کبود	زان سفر پیرهنی خون آلود
یاد دلدار، دلم غرق مهن	قلب من پاره تر از پیراهن
شرح غمها و مصیبات کنم	سخن از غربت سادات کنم
قسمتم رنج و بلا شد ای وای	صبح تا عصر چه‌ها شد ای وای
ز غریبی سخنم قاصر شد	شاه مظلوم «بِلا ناصِر» شد
چه بگویم من از آن وضع عجیب	نالۀ آیین زهیر، آیین حبیب
باغ شد طعمۀ طوفان بلا	مصرع لاله بود کرب و بلا

اولین لاله، چسان پرپر شد
 بعد از او یاسمن از هم پاشید
 شد شدائد ولی آن دم احساس
 بعد از آن رشته احساس گسست
 مرغکی را ز جفا پَر کنند
 دور تا دور حرم نا محرم
 آمد و دست به قلبم بگذاشت
 ترسش این بود که گرم بی تاب
 خم شد و زیر گلو بوسیدم
 دیدم « ابدانِ بلا آکفان » را
 آسمان گشت دگر تیره و تار
 دیدم از تل همه غوغا را
 یک سری روی نی آویخته بود
 به خدا نور دو عینم گم شد
 باب بی حرمتی آن دم شد باز
 کی مصیبات زمین گیرم کرد
 دشمن و مستی و شادی کردن
 بی حسین رفتم از این کرب و بلا
 صاحب روضه مکشوفه شدم
 بعد هجران سه روزه با یار
 اربا اربا بدن اکبر شد
 جسم پور حسن از هم پاشید
 کامد از علقمه صوت عباس
 تیرکین ساقه یک غنچه شکست
 روی دست پدرش سر کردند
 یک کمر تا شده از این همه غم
 پرده صبر به گربم بگذاشت
 شدت داغ کند قلبم آب
 بعد از آن لحظه چه غما دیدم
 بین صحرا ورق قرآن را
 عرش تا فرش همه گرد و غبار
 جلو غربت عاشورا را
 بین یک دشت بدن ریخته بود
 زیر سُم جسم حسینم گم شد
 با اسارت سفرم شد آغاز
 به خدا داغ حسین پیرم کرد
 من و از جسم حسین دل کردن
 جانب کوفه و آن شام بلا
 قد خمیده وارد کوفه شدم
 دیدمش سوخته رخ نیزه سوار

قرص مه بود چرا گشته هلال	بی جواب است سوالم ز وصال
که در آورد صدایم یک داغ	سخت بگذشت برایم یک داغ
مجلس عشرت آن بد بنیاد	داغ آن می‌کده ابن زیاد
از خجالت به خدا آب شدم	صحنه‌ای دیدم و بی تاب شدم
پیش طفلان همه شرمند شدم	مُردم از بی کسی و زنده شدم
جانب شاه بلا، کاخ یزید	گشتم از عقده و کردم تبعید
ره چهل منزل و طفلان خسته	من و هشتاد و چهار گلدسته
چشم سقا و یتیمان و عطش	کاخ حمراء و بیابان و عطش
کعب نی سیلی و تهمت ای وای	عزم بشکستن غیرت ای وای
در پیش سینه زنان، روی کبود	رأس در صندوق و گه بر نی بود
وای دیگر شب و روزم گم شد	بسکه سر، بازی این مردم شد
ره به دروازه ساعات رسید	لطمه‌ای سخت به سادات رسید
جای تسبیح و عبادات نبود	نام دروازه که ساعات نبود
جایگاه طرب مستان بود	پایگاه همه رقاصان بود
کوچه گردی حرم شد آغاز	بعد تجهیز سه روزه با ساز
چه مسیری بر ما بُگزیدند	همه ابعاد جفا سنجیدند
حرفهای بد و القاب دروغ	دم دروازه و بازار شلوغ
کمترین تهمتشان خارجی است	بینشان فحش دم رایجی است
رَهَم افتاد در آن کوی یهود	بدترین لحظه برایم آن بود
پرده محمل ما را کردند	ریشه هرچه حیا را کردند

وان یکی آتش و خاکستر ریخت	سنگ کین از همه سو بر سر ریخت
دامن و گیسوی دخترها سوخت	از حرارت همه پیکرها سوخت
من نگویم سخنی زان مجلس	درد، بسیار و ندارم مونس
یک سر و تشنه و لبی خون آلود	خیزران دست ز نسلِ نمرود
ضربه، شیرازه لبها پاشید	آنقدر چوب لبانش بوسید
کرد تغییر صدای قرآن	بوسه گاه نبوی شد ویران
دور تا دور سرش غرق شراب	شدم از غصه دگر خانه خراب
باقد و قامت خم آمده‌ام	حال با اینهمه غم آمده‌ام
من چهل روز مصیبت دیدم	اربعینی غم و محنت دیدم
حیف در شام سه ساله جا ماند	کنج ویران گل لاله جا ماند
گریه کردن دگر آزاد شده	کو؛ که هنگامه امداد شده

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حامد فلاحی راد

گریه اگر کم است بگو بیشتر کنیم	عمری ست در فراق تو با اشک سر کنیم
تربت بیاورید که خاکی به سر کنیم	جا مانده‌ایم، حوصله شرح قصه نیست
شب را به یاد کرب و بلایت سحر کنیم	ری زاده‌ایم و هر شب جمعه در این حرم
راضی نشو که این همه آقا ضرر کنیم	با هر قدم به سمت تو، صد حج برابر است
یک روز می‌شود به ضریحت نظر کنیم؟	یک گوشه می‌رویم و فقط گریه می‌کنیم
تا کی برای آمدن اما، اگر... کنیم	امسال اربعین تو دق می‌کنم حسین
این جمله را شعار حقوق بشر کنیم	حی علی حسین فی یوم الاربعین

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید پوریا هاشمی

خادم ناقابل این آستان بودم حسین
سود کردم پیش تو گرچه زیان بودم حسین
شوق پیری داشتم وقتی جوان بودم حسین
هر قدم مدیون لطفی بی‌کران بودم حسین
چون سگی در انتهای کاروان بودم حسین
کاش یارت می‌شدم کاش آن زمان بودم حسین
عفو کن هر وقت زیر سایبان بودم حسین
بخدا موکب به موکب یادشان بودم حسین
بی‌تو بین مجلس نامحرمان بودم حسین

من از آن موقع که طفلی بی‌زبان بودم حسین
خرج روضه کردم و زهرا برایم خرج کرد
از جوانی خوبتر پیر غلامی شماسست
راه افتادم برایت پیشوازم آمدی
بین خوبانت من بی‌آبرو را هم بخر
من‌که بودم دیرتر راهی مقتل می‌شدی
عفو کن هر وقت راحت آب خوردم در مسیر
تاول پایم فدای پای دخترهای تو
خواهری از شام برگشت و چنین فریاد زد^۱

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر تغییر داده شد! زیرا بعد از زندانی کردن اهل بیت در کوفه ابن زیاد ملعون طی نامه‌ای از یزید کسب تکلیف کرد؛ به گفته سید بن طاووس در اقبال الاعمال ص ۵۸۹؛ حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال ص ۵۲۴؛ و محدث نوری در لؤلؤ و مرجان ص ۱۷۴، آیت الله شعرانی در نفس المهموم ص ۳۷۵، فرهاد میرزا در مقام ص ۵۸۶ تندترین پیک‌ها هم این مسیر ۱۷۵ فرسخی را در حدود ۲۰ روز طی می‌کنند که رفت و برگشت آن ۴۰ روز میشود؛ مدت زمان رفتن کاروان اسرا از کوفه تا شام (۱۵۰۰ کیلومتر) هم یک ماه طول کشیده است، بنا بر نقل سید بن طاووس (اقبال الاعمال ص ۵۸۹) و قاضی نعمان از علمای قرن چهارم (شرح الاخبار ج ۳ ص ۲۶۹) اهل بیت بین ۳۰ تا ۴۵ روز در شام بوده‌اند!! حداقل بیست روز هم زمان نیاز بوده است که اهل بیت از شام به کربلا برگردند!! با توجه به مطالب فوق و دلایل متعدد روایی و تاریخی دیگر علمایی همچون سید بن طاووس در اقبال الاعمال ص ۵۸۹، علامه مجلسی در بحار الأنوار ج ۱۰۱ ص ۳۳۴ و جلاء العیون ص ۶۱۹، محدث نوری در لؤلؤ و مرجان (۱۸۱)، حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال ص ۵۲۵، علامه محمد تقی شوشتری در قاموس الرجال ج ۷ ص ۲۱۱، عادل العلوی در عبقات الأنوار ص ۴۴، آیت الله شعرانی در ترجمه نفس المهموم ص ۳۷۵، محمد تقی سپهر در ناسخ التواریخ ج ۶ ص ۱۰۱، محمد خراسانی در منتخب التواریخ ص ۳۱۸، عبد الرزاق موسوی مفرم در مقتل الحسین ص ۳۶۰، علامه شهید مطهری در حماسه حسینی ج ۳ ص ۳۰، فرهاد میرزا در مقام ص ۵۸۶، دکتر محمد ابراهیم آیتی در بررسی تاریخ عاشورا ص ۱۴۸، میرزا حسین یزدی در مهیج الأحزان ص ۷۵۳، سردودی در تحریف شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین ص ۲۲۶ تصریح کرده‌اند به هیچ وجه امکان بازگشت اهل بیت در ۲۰ صفر سال ۶۱ هجری وجود نداشته بلکه احتمالاً در اربعین سال بعد به کربلا آمده‌اند

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: نعیمه امامی

قیامت بود یا یوم‌البلایا باور نمی‌کردم
 ز دشت کربلا تا ناکجا... باور نمی‌کردم
 و می‌دیدم تو را بر نیزه‌ها باور نمی‌کردم
 غم سقا و دستان جدا... باور نمی‌کردم
 فتاد آتش به جان خیمه‌ها باور نمی‌کردم
 شده عطشان، قتیل الاشقیاء؛ باور نمی‌کردم
 بُنی... این صدا بود آشنا باور نمی‌کردم
 تنت را بی‌کفن در کربلا باور نمی‌کردم
 میان تشمت زر خون خدا، باور نمی‌کردم

به روی نیزه می‌دیدم تو را باور نمی‌کردم
 من و همراهی اشرار و این صحرای بی‌پایان
 تو می‌دیدم مرا در کوچه‌ها باور نمی‌کردی
 که می‌دانست روزی بشکند آن سرو طوبا را؟^۱
 حرم غارت شد و اهل حرم آواره صحرای
 خدایا زینت دوش نبی در ساحل دریا
 شنیدم گوشه‌ای از قتلگه صوت حزینی را
 میان نعل اسبان ستمکاران رها کردم
 لب‌ت دل برده بود از خیزران ای قاری قرآن

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مجید تال

چون عقیق سرخ خود را بر زمین انداختند
 از فراز ناقه‌ها خود را چنین انداختند
 خویشان را از یسار و از یمین انداختند
 خویش را با ذکر یا اُم‌البنین انداختند
 روی پیشانی دشت تشنه چین انداختند
 اکثر مقتل‌نویسان نقطه‌چین انداختند

زود بر انگشتر صحرای ننگین انداختند
 مثل بارانی که مشتاق است خاک تشنه را
 پس به یاد اکبر و عباس روی قبرها
 روی قبر کوچک عباس جای مادرش
 خاک را بر سر زدند و سر به خاک آنقدر که
 اربعین شد که پس از نام رقیه در کتب

^۱ بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن راحت حق

در میانِ خیلِ عشاقّت صدا کن یا حسین
 هیئتِ ما را بیا و کربلا کن یا حسین
 روضهٔ ما را خودت دور از ریا کن یا حسین
 در جوابش یک نگاهی بر گدا کن یا حسین
 این طعامِ روضه را پُر از شفا کن یا حسین
 حنجره‌ها را پُر از شور و نوا کن یا حسین
 چون کبوتر جلدِ آن صحن و سرا کن یا حسین
 این محبّت را سراسر کیمیا کن یا حسین
 خواهشاً شوری دگر در دلِ بیا کن یا حسین

قلبِ این گریه‌گنت را باصفا کن یا حسین
 اربعین آمد ولی امسال محروم ز تو
 بیرقی سردر زدم این هم بجای بیرقت
 می‌دهم از دور آقا جان سلامی با ادب
 جای موکب این غذای هیئتی را می‌خورم
 در کنار مادرت یک سر بزن ذبحِ عظیم
 ای همه‌کاره دلِ ما را از اینجا پُر بده
 ما برادر می‌شویم انگار در زیرِ علم
 زائر امسال هم اما به نوع دیگری

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مرضیه عاطفی

باز هم بغضِ گلو را به قلم ریخته‌ام
 عرقِ شرم در ایوانِ حرم ریخته‌ام
 اشک، از چشمِ گنه‌کار چه کم ریخته‌ام
 باز جامانده‌ام و طرحِ قسم ریخته‌ام
 معصیت کرده! چه خاکی به سرم ریخته‌ام
 چند موکب زده‌ام! چایی غم ریخته‌ام
 حسرتِ هر شبه را دور و برم ریخته‌ام
 اربعین را چه کنم؟! سخت به هم ریخته‌ام!

حاجت آورده و در پایِ علم ریخته‌ام
 قدرشناسم و عمریست که در هر پابوس
 وسطِ روضهٔ مکشوف تو یا ثارالله
 با غمِ خاطره تنها بگذارید مرا
 به عَلی به عَلی به عَلی، بطلب
 در دلم تا به ستونِ صد و هجده برسم
 عکس‌های من ناقابل و بابُ القبله
 کربلا بسته شد و نوکرِ آواره شدم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا رسول زاده

بر هر چه داغ و درد و بلا مبتلا شدم
 عُمری ست گویا که من از تو جدا شدم
 گریان به یادِ کام تو صبح و مسا شدم
 چهره کبود، همسفرِ نیزه‌ها شدم
 حالا شبیه حضرت خیرالنساء شدم
 آخر سپر برای زن و بچه‌ها شدم
 بی‌کس اسیر محنتِ بی‌انتها شدم
 مهمانِ بزمِ کوفه و شامِ بلا شدم
 زائر به پاره پیکر در بوریا شدم

از آن زمان که دور ز کربو بلا شدم
 لحظه به لحظه از غم تو آب رفته‌ام^۱
 برخیز و بین حسین که لب تشنه‌ام هنوز
 برخیز و بین حسین که نیلی شده رُخ
 من زینم که چهره من فرق کرده است
 باید شبیه مادرمان هم شوم حسین
 گیسوی من سفید شد و قامتم خمید
 من روی ناقه‌ها و تو هم روی نیزه‌ها
 هر طور بود باز کنارت رسیده‌ام

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر تغییر داده شد! زیرا بعد از زندانی کردن اهل بیت در کوفه ابن زیاد ملعون طی نامه‌ای از یزید کسب تکلیف کرد؛ به گفته سید بن طاووس در اقبال الاعمال ص ۵۸۹؛ حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال ص ۵۲۴؛ و محدث نوری در لؤلؤ ومرجان ص ۱۷۴، آیت الله شعرانی در نفس المهموم ص ۳۷۵، فرهاد میرزا در مقام ص ۵۸۶ تندترین پیک‌ها هم این مسیر ۱۷۵ فرسخی را در حدود ۲۰ روز طی می‌کنند که رفت و برگشت آن ۴۰ روز میشود؛ مدت زمان رفتن کاروان اسرا از کوفه تا شام (۱۵۰۰ کیلومتر) هم یک ماه طول کشیده است، بنا بر نقل سید بن طاووس (اقبال الأعمال ص ۵۸۹) و قاضی نعمان از علمای قرن چهارم (شرح الاخبار ج ۳ ص ۲۶۹) اهل بیت بین ۳۰ تا ۴۵ روز در شام بوده‌اند!! حداقل بیست روز هم زمان نیاز بوده است که اهل بیت از شام به کربلا برگردند!! با توجه به مطالب فوق و دلایل متعدد روایی و تاریخی دیگر علمایی همچون سید بن طاووس در اقبال الاعمال ص ۵۸۹، علامه مجلسی در بحارالانوار ج ۱۰۱ ص ۳۳۴ و جلاءالعیون ص ۶۱۹، محدث نوری در لؤلؤ ومرجان (۱۸۱)، حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال ص ۵۲۵، علامه محمد تقی شوشتری در قاموس الرجال ج ۷ ص ۲۱۱، عادل العلوی در عقبات الانوار ص ۴۴، آیت الله شعرانی در ترجمه نفس المهموم ص ۳۷۵، محمد تقی سپهر در ناسخ التواریخ ج ۶ ص ۱۰۱، محمد خراسانی در منتخب التواریخ ص ۳۱۸، عبد الرزاق موسوی مقرر در مقتل الحسین ص ۳۶۰، علامه شهید مطهری در حماسه حسینی ج ۳ ص ۳۰، فرهاد میرزا در مقام ص ۵۸۶، دکتر محمد ابراهیم آیتی در بررسی تاریخ عاشورا ص ۱۴۸، میرزا حسین یزدی در مهیج الحزان ص ۷۵۳، سردرودی در تحریف شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین ص ۲۲۶ تصریح کرده‌اند به هیچ وجه امکان بازگشت اهل بیت در ۲۰ صفر سال ۶۱ هجری وجود نداشته بلکه احتمالا در اربعین سال بعد به کربلا آمده‌اند

عُمری ست گویا که من از تو جدا شدم

یک اربعین گذشته و من آب رفته‌ام

گریان به یادِ کام تو صبح و مسا شدم

یک اربعین گذشته و لب تشنه‌ام هنوز

چهره کبود، همسفرِ نیزه‌ها شدم

یک اربعین گذشته و نیلی شده رُخ

شاعر: ناشناس

قالب شعر: مربع ترکیب

وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

بعد از تو چهل مرتبه طوفان دیدم من زلف تو را به نی پریشان دیدم
 سرسبزی کوفه را بیابان دیدم والله که سختی فراوان دیدم
 گفتم که فراق را نبینم دیدم
 آمد به سرم از آنچه می ترسیدم
 هر جا که سرت بود، من آنجا بودم هر جا که نیاز شد چو زهرا بودم
 آنقدر بگویمت که تنها بودم اما سپر تمام زن ها بودم
 رأس تو به نیزه بود چون خورشیدم
 آمد به سرم از آنچه می ترسیدم
 یا از سر ناقه دخترت می افتاد یا وقت نماز خواهرت می افتاد
 انگار دوباره مادرت می افتاد وقتی ز سر نیزه سرت می افتاد
 چون ابر ز دیده خون دل باریدم
 آمد به سرم از آنچه می ترسیدم
 با بغض چقدر فتنه سازی کردند با قتل تو حس سرفرازی کردند
 با جان رباب نیز بازی کردند بر گیسوی تو دست درازی کردند
 از شدت گریه گاه می لرزیدم
 آمد به سرم از آنچه می ترسیدم
 تا موی رقیه را مرتب کردم انگار هزار مرتبه تب کردم
 من زیبنم و گریه به زینب کردم جان کندم و صبح خویش را شب کردم
 در خلوت غم به خویش می پیچیدم
 آمد به سرم از آنچه می ترسیدم

ما را به خدا مردم مغضوب زدند مرهم به دل زخمی ما خوب زدند
 در پیش مُحب سنگ به محبوب زدند من بودم و عمداً به لبت چوب زدند
 من در دل تشت کوچه را می‌دیدم
 آمد به سرم از آنچه می‌ترسیدم
 در چشم تو احساس رضایت کردم هر وقت ز روی نی سلامت کردم
 تنها نه قیام که قیامت کردم بی‌واهمه خصم را ملامت کردم
 حتی ز روی نی به تو می‌بالیدم
 آمد به سرم از آنچه می‌ترسیدم

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

که بشکفتید روی نیزه‌ها در اوج زیبایی
 سلام ای آفتاب منخسف! ای ماه صحرایی!
 !که از بهر تو آب آورده‌ام با چشم دریایی
 خدا داند شکستم پشت دشمن را به تنهایی
 که بر بیدادگر طشت طلا شد طشت رسوایی
 که با سنگ جفا کردند از مهمان پذیرایی
 که ممکن نیست جز با چشم تو زینب را تماشایی
 سر پاک تو شد بر ما چراغ گردهم آیی
 که بهر کف زدن کردند دور ما صف آرای
 گریبان چاک زد از این شکیبایی، شکیبایی
 به یاد خلق خشکت چشم می‌ثم گشته دریایی

سلام ای نازنین آلاله‌های سرخ زهرایی
 سلام ای یوسف بی‌پیرهن! ای بحر لب تشنه!
 زجا برخیز، ای اشکم نثار حنجر خشکت
 اگر چه قامتم خم گشت از کوه فراق تو
 سر تو قطعنامه خواند و من تکبیر می‌گفتم
 اگر از شام می‌پرسی ز ننگ شامیان این بس
 چنان داغ تو آبم کرده و از پا درافکنده
 به لطف و رأفت نازم که در ویران سرا یک شب
 خدا داد دل ما را ز اهل شام بستاند
 گرفتم پیکرت را چون به روی دست در مقتل
 قبول حضرتت افتد که همچون ابر باران را

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

باز دل زمزمه و شور و نوا می‌گیرد
 باز در ماه صفر بوی محرّم آمد
 اربعین است که دلها به تپش می‌افتد
 حجّ ما حجّ حسینی‌ست خدا می‌داند
 کربلا بر همه حتی به مدینه اُولاست
 جابر از خانه برون شو که رسد موکب عشق
 خیمه فاطمه در کربو بلا برپا شد
 هر که دارد هوس کربو بلا بسم‌الله
 زائر از مرتبه خویش نگردد آگاه
 دل ما را حرم الله نوشتند ازل

عطری از قافله آل عبا می‌گیرد
 هر که مَحرم بشود رنگ عزا می‌گیرد
 قلب‌ها بوی رگ خون خدا می‌گیرد
 حاجی عشق از این مروه صفا می‌گیرد
 زینب از نیمه‌ره کربو بلا می‌گیرد
 این نوای دل زهر است که پا می‌گیرد
 جبرئیل است که ذکر شهدا می‌گیرد
 حاجت آرید که امروز دعا می‌گیرد
 این مقامی‌ست که در روز جزا می‌گیرد
 حرم اینجاست، دلت راه کجا می‌گیرد

شاعر: محمدحسین ملکیان

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

با سری بر نی، دلی پُر خون، سفر آغاز شد
 کربلا اما برای زینب از این پیش‌تر
 کربلا شاید که با تیری به تابوت حسن
 خیمه‌ای که سوخت، زینب را به حیرت و انداخت
 کربلا را دیده‌ای از چشم زینب؟ معجزه‌ست!
 اربعین، زینب مجال گریه بر این داغ یافت
 کربلا با داغ هفتاد و دو تن پایان گرفت

این سفر با کوله‌باری مختصر آغاز شد
 از شکاف فرق خونین پدر آغاز شد
 کربلا شاید که با خون جگر آغاز شد
 کربلا از شعله‌های پشت در آغاز شد
 وّه! چه اعجازی که با شقّ القمر آغاز شد
 پس محرم تازه در ماه صفر آغاز شد
 کربلای دیگری با یک نفر آغاز شد

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا شکوهی

ستاره می‌رود از هوش، یک نظر برخیز
 به بام عشق تو گسترده بال و پر برخیز
 نشستہ در ره تو خاک رهگذر برخیز
 که مانده از سفری سرخ در به در، برخیز
 به هُرم چله نشستم در این سفر برخیز
 به چهره می‌چکد از چشم‌های تر برخیز
 سکینه آمده از راه، ای پدر! برخیز

شفق نشستہ در آغوشت ای سحر برخیز
 کبوتری که به شوق تو بال در خون زد
 چو من به حسرت یک چشم بوسه بر قدمت
 رسیده زائر دل‌خسته‌ای ز غربت راه
 شبانه‌های شب شام را دلم طی کرد
 کنون که خون دلم سرخ همچو لاله دشت
 یه یک اشاره بگویم: قسم به حرمت عشق

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن راحت حق

بی‌قراری دل از شور و نوای زینب است
 بی‌گمان یک جلوه‌ای از خاکپای زینب است
 خصلتِ این دو عمیقاً در صدای زینب است
 استقامتِ اولین درس وفای زینب است
 هیچ می‌دانی چه رزقی در دعای زینب است
 شام تسخیر دم خیبرگشای زینب است
 شرمگین معنای عفت از حیای زینب است
 گرچه بار غصه‌ها بر شانه‌های زینب است
 مطمئناً روضه‌ها دارالشفای زینب است

اربعمین یک گوشه‌ای از جلوه‌های زینب است
 هر کجای کربلا رفتی بدان که هر وجب
 مثل حیدر رفته و مانند زهرا آمده
 وقت رفتن قد رشیده، وقت برگشتن کمان
 در نماز شب حسینش را به خاطر آورد
 خطبه‌اش در هم شکسته هیبت اهل نفاق
 هاله‌ای از نور بر گردش تجلی می‌نمود
 سر فرود آوردنش را کس ندیده در جهان
 هر که دور افتاده از باب‌الحسین، راهش دهید

شاعر: حسن لطفی

قالب شعر: ترکیب بند

وزن شعر: مفاعیلن فعاتیلن مفاعیلن فعلن

رسیدم از سفری که مرا ز پا انداخت	مرا به حلقه لبخند و ناسزا انداخت
رسیدم از سفری که یتیم را کشتند	از آن سفر که به زلفش چه شانه‌ها انداخت
از آن سفر که یهودی به حال ما خندید	به طعنه تکه نانی به پیش ما انداخت
از آن سفر که پس از کوچه دخترانت را	میان مجلس چشمان بی‌حیا انداخت
از آن سفر که به سنگی شکست دندانست	لبان سرخ تو را آخر از صدا انداخت
چقدر پیش نگاهم اصابت یک سنگ	به روی خاک سرت را ز نیزه‌ها انداخت
تمام اهل و عیالت به گنج ویران و	سر تو را به روی طشتی از طلا انداخت
فقط نه حلقه زنجیر و خیزران دیدیم	که روی چهره ما تازیانه جا انداخت

نفس بده که بگویم بر آتش جگر

توان بده که بگویم چه آمده به سرم

به روی دست رسیدم که تار می‌بینم	هنوز دور و برم را غبار می‌بینم
هنوز در نظرم مانده شیب آن گودال	هنوز زخم تو را بی‌شمار می‌بینم
در ازدحام حرامی و سنگ و سرنیزه	سری بُریده در آن گیر و دار می‌بینم
برای فاتحه خواندن به جسم بی‌جانت	به گرد گرد تو صد نیزه دار می‌بینم

تو رفتی و ز غمت قامتِ کمانم سوخت

فراق شعله شد و بی‌تو دودمانم سوخت

چگونه با تو بگویم چگونه خواهر رفت	تمام سویی دو چشمم پس از برادر رفت
به جای آن همه تیری که بر تنت آمد	لباس کهنه و انگشتی مطهر رفت

صدای حرمله می‌آمد و نوای طفلِ رباب
کنار نیزه طفلش ز هوش مادر رفت
حرم در آتش و طفلی نفس نفس می‌زد
نگاهها پی غارت به سمت دختر رفت
برای غارت یک گوشواره کوچک
دو چشم رفت، گل سر شکست، معجز رفت

جدا ز مونس و یار و شفیق آمده‌ام

برای بوسه به زخمی عمیق آمده‌ام

شاعر: محمد حسن بیات لو قالب شعر: مثنوی وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

دارد نسیم می‌وزد این بوی کربلاست
چشم و دلم در آرزوی روی کربلاست
برگشتم از سفر؛ سفر رنج و داغ و درد
پُر شد تمام سینه‌ام از ناله‌های سرد
برگشته‌ام که گریه و زاری کنم حسین
اشکی به روی قبر تو جاری کنم حسین
شکر خدا که زنده رسیدم از این سفر
با اینکه هیچ خیری ندیدم از این سفر
بر چهره‌ام نشانی صد داغ را ببین
جای هزار ضربه شلاق را ببین
هر چند سر شکسته ولی سر شکسته نه
هر چند دل شکسته ولی پر شکسته نه
سو غاتم از سفر شده پیراهنت حسین
این یادگار مانده برای منت حسین
برگشته‌ام ولی نه من آن خواهر توأم
آئینه‌ای تمام قد از «مادر» توأم
هر چند بُرده‌اند مرا مجلس حرام
تا با خیال خویش بگیرند انتقام
هر جاکه شنبه پای غمت خطبه خوانده‌ام
«ابن زیاد» را سر جایش نشانده‌ام
در شام و کوفه در پی تو در بدر شدم
با خنده‌های قاتل تو همسفر شدم
هر کس که بود زخم سرت را نشان گرفت
می‌زد تو را و از من دلخسته جان گرفت

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: مهدی مقیمی

پیر گشته خواهرت نمی‌شناسیم دگر
ای بهار بی‌گنه خزان شده برابرم
لحظه‌لحظه، شهرشهر و کوبه کوی و دربه در
زینب تو پیر شد حسین در این شبانه روز^۱

گشت سایبان من ز روی نیزه‌ها سرت
می‌کشد مرا حسین، خاطرات شهر شام
گریه‌های مادران و ناله‌های دختران
مثل مادرم شدم اسیر تازیانه‌ها
بیشتر غم رقیهات مرا عذاب داد

اربعین شد و ببین که زینب آمد از سفر
من فدای تربت غریبت ای برادرم
لحظه‌ای درنگ کن که تا بگویم از سفر
جمله‌ای بگویمت ز غصه‌های سینه‌سوز
بود زیر آفتاب، پاره‌های پیکرت
سنگ کوفیان کجا و گوشه لب امام
از نظر نمی‌رود هجوم چوب خیزران
زخم عشق توست مانده بر تنم نشانه‌ها
گرچه غصه روز و شب مرا غم رباب داد

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر تغییر داده شد! زیرا بعد از زندانی کردن اهل بیت در کوفه ابن زیاد ملعون طی نامه‌ای از یزید کسب تکلیف کرد؛ به گفته سید بن طاووس در اقبال الاعمال ص ۵۸۹: حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال ص ۵۲۴؛ و محدث نوری در لؤلؤ و مرجان ص ۱۷۴، آیت الله شعرانی در نفس المهموم ص ۳۷۵، فرهاد میرزا در مقام ص ۵۸۶ تندترین پیک‌ها هم این مسیر ۱۷۵ فرسخی را در حدود ۲۰ روز طی می‌کنند که رفت و برگشت آن ۴۰ روز میشود؛ مدت زمان رفتن کاروان اسرا از کوفه تا شام (۱۵۰۰ کیلومتر) هم یک ماه طول کشیده است، بنا بر نقل سید بن طاووس (اقبال الاعمال ص ۵۸۹) و قاضی نعمان از علمای قرن چهارم (شرح الاخبار ج ۳ ص ۲۶۹) اهل بیت بین ۳۰ تا ۴۵ روز در شام بوده‌اند!! حداقل بیست روز هم زمان نیاز بوده است که اهل بیت از شام به کربلا برگردند!! با توجه به مطالب فوق و دلایل متعدد روایی و تاریخی علمایی همچون سید بن طاووس در اقبال الاعمال ص ۵۸۹، علامه مجلسی در بحار الأنوار ج ۱۰۱ ص ۳۳۴ و جلاء العیون ص ۶۱۹، محدث نوری در لؤلؤ و مرجان (۱۸۱)، حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال ص ۵۲۵، علامه محمد تقی شوشتری در قاموس الرجال ج ۷ ص ۲۱۱، عادل العلوی در عبقات الأنوار ص ۴۴، آیت الله شعرانی در ترجمه نفس المهموم ص ۳۷۵، محمد تقی سپهر در ناسخ التواریخ ج ۶ ص ۱۰۱، محمد خراسانی در منتخب التواریخ ص ۳۱۸، عبد الرزاق موسوی مفرم در مقتل الحسین ص ۳۶۰، علامه شهید مطهری در حماسه حسینی ج ۳ ص ۳۰، فرهاد میرزا در مقام ص ۵۸۶، دکتر محمد ابراهیم آیتی در بررسی تاریخ عاشورا ص ۱۴۸، میرزا حسین یزدی در مهیج الأحران ص ۷۵۳، سردودی در تحریف شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین ص ۲۲۶ تصریح کرده‌اند به هیچ وجه امکان بازگشت اهل بیت در ۲۰ صفر سال ۶۱ هجری وجود نداشته بلکه احتمالاً در اربعین سال بعد به کربلا آمده‌اند

دختر سه‌ساله‌ات کتک به هر بهانه خورد
آنچنان رقیه‌ات سرت فشرد در بغل
در کنار تو حسین، غصه‌اش تمام شد
در کشاکش سفر ز زجر تازیانه خورد
تا به وصل تو رسید و شد طبیب او اجل
تا ابد سه‌ساله تو میهمان شام شد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: قاسم نعمتی

ره وا کنید قافله سالار می‌رسد
برخیز یا حسین سری دست و پا نما
حالا که پیر عشق شدم ناز می‌کنی
سرّ الحسین سینه سینای زینب است
بالا بلند بودم و حالا خمیده‌ام
عباس کو که صبر عقیله سر آمده
بر روی قبر پیر هنت پهن می‌کنم
تکرار صحنه‌ها شده در پیش دیده‌ام
گویا هنوز می‌شنوم زیر دست و پا
آن بار گر نشد بدنت را بغل کنم
هرجا که شد غرور مرا دشمنت شکست
آه رباب و قبر نهان گشته علی^۱

یک قافله اسیر عزادار می‌رسد
دلبر برای دیدن دلدار می‌رسد
باشد تو ناز کن که خریدار می‌رسد
آری حقیقت همه اسرار می‌رسد
پُر غم‌ترین زمانه دیدار می‌رسد
ناموس حق زکوچه و بازار می‌رسد
جانم به لب ز گریه بسیار می‌رسد
نیزه به دست لشگر اشرار می‌رسد
فریاد العطش ز لب یار می‌رسد
قبرت به روی سینه‌ام این بار می‌رسد
زینب غمین از آن همه آزار می‌رسد
لالایی‌اش از آن دل غمدار می‌رسد

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن تحریفی بودن حذف شد؛ همانگونه که بسیاری از علما و محققین همچون علامه بیرجندی؛ شیخ عباس قمی و در کتب کبریت احمر (ص ۱۴۱) منتخب التواریخ (ص ۲۲۴) مقتل تحقیقی (۲۲۹) پژوهشی نو در بازشناسی مقتل سیدالشهدا (ص ۲۴۰) و تصریح شده است موضوع نیش قبر و سر به نیزه زدن حضرت علی اصغر صحت ندارد و تحریفی است این قصه جعلی و ساختگی برای اولین بار در قرن سیزدهم در کتاب ریاض القدس آن هم بدون هیچ استنادی تحریف شده است «کتاب ریاض القدس توسط علما و محققین تاریخی جزء کتب تحریفی معرفی شده است»؛

شاعر: سید پوریا هاشمی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فعولن فعولن فعولن

از اول گل هر سخن بود زینب کسای روی پنجتن بود زینب
چنان مادرش ممتحن بود زینب بدون تبر بت شکن بود زینب
قمر بود زینب! گهر بود زینب
و ممتاز از هر نظر بود زینب
کسی مثل این آیه عصمت ندارد کم آورده باشد؟ حقیقت ندارد
به جز با حسین عشق خلوت ندارد به جز کربلا میل و رغبت ندارد
خوش است اینچنین سر کند تا قیامت
برادر برادر کند تا قیامت
به گودال افتادی و مادر آمد و با قلب صد پاره اش خواهر آمد^۱

^۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و همچنین عدم رعایت توصیه های علما و مراجع تغییر داده شد، در بحث غارت معجزها دو نکته مهم باید مورد توجه قرار بگیرد ۱- موضوع غارت معجز بر فرض بر اینکه صورت گرفته باشد با آنچه متأسفانه بصورت عام در اشعار آورده می شود بسیار متفاوت است، لازم است بدانیم در عرب آن زمان قسمتی از حجاب زنان (معجز)، پارچه ای بوده که در مقابل صورت قرار می گرفته و این جزء حجاب بوده است؛ همچنان که هم اکنون نیز در عراق، عربستان و بسیاری از کشورهای اسلامی این گونه حجاب دارند، از این رو حضرت زینب سلام الله علیها در خطبه اشان در مجلس یزید فرمودند: **وَأَبْدَيْتَ وَجُوهَهُنَّ تَحْدُو بَيْنَ الْأَعْدَاءِ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ**؛ دختران سول خدا را با صورت باز، شهر به شهر در معرض دید مردم قرار دادی! لذا آنچه در غارت معجزها مطرح است حذف این رویند صورت ها بوده است نه اینکه نعوذ بالله اهل بیت کشف حجاب شده اند همچنان که حضرت زینب سلام الله علیها هم بر همین موضوع اشاره می کنند که خود این نیز مصیبت بسیار بزرگ و دردناکی است ۲- گفتن و یادآوری غارت معجزها حتی در حد همان رویند صورت شایسته و سزوار اهل بیت نیست!!! آیا اگر خود ما روزی ناموسمان به هر دلیلی همچون باد و... برای لحظاتی نتوانند حجاب خود را حفظ کنند آیا دوست داریم که یکسره به ما متذکر شوند که در فلان روز چادر خواهر، مادر و یا همسرمان را باد برده و آیا ما از تکرار این حرف ناراحت نمی شویم؟؟ پس به هیچ وجه شایسته نیست این فاجعه تلخ را حتی بر فرض صحت آن بازگو و تکرار کنیم!!!

همینکه تورا بوسه زد لشگر آمد لباس تو با زحمت از تن درآمد

نبرید خنجر! به خونت وضو کرد

دلَم زیر و رو شد تو را پشت و رو کرد

گهر از دو چشمش چکیده چکیده به اینجا رسیده خمیده خمیده

چه درد بدی از کشیده! کشیده! صدایش می‌آید بریده بریده

سلام ای سلیمان بی‌خاتم من

بغل کن مرا باز هم محرم من

کشیدند ما را به میدان کوفه گذر کردم از راه بندگان کوفه

نمودم رسوا شغالان کوفه^۱ عجب غربتی داشت زندان کوفه

به تفسیر قرآن من اجر دادند

سرت رفت بر نی مرا زجر دادند

مرا کوچه کوچه مرا خانه خانه مرا با بهانه مرا بی‌بهانه

به زور لگد، سیلی و تازیانه کشیدند بین گذر وحشیانه

رباب تورا با کتک می‌کشیدند

به ویرانه ما سرک می‌کشیدند

۱. بیت زیر به دلیل انطباق بیشتر با روایات معتبر تغییر داده شد؛ زیرا براساس کتب معتبر تاریخی همچون: الفتوح ۱۲۱/۵؛ أمالی مفید ۳۶۷/۳۸؛ اللهوف ۱۳۰؛ مناقب آل ابیطالب ۱۱۶/۴؛ مقتل خوارزمی ۴۶/۲؛ مثير الأحران ۲۰۹؛ جلاء العیون ۵۹۳؛ بحار الأنوار ج ۴۵ صص ۱۰۹ و ۱۶۴؛ منتهی الآمال ۴۸۵؛ مقام ۵۱۶؛ نفس المهموم ۳۵۳؛ مقتل امام حسین ۲۲۳؛ مقتل مقرر ۲۹۹؛ مقتل جامع ۴۳/۲ و.... در شهر کوفه مردم پشیمان شده و گریه زاری می‌کردند.

مرا دوره کردند مردان کوفه به تفسیر قرآن من اجر دادند
عجب غربتی داشت زندان کوفه چقدر آشناها مرا زجر دادند

شاعر: رضا باقریان

قالب شعر: قصیده

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

آورده‌ام بهر زیارت کاروان را
 بالا سر و، پایینِ پا، فرقی ندارد
 ای کاش نامحرم نبود اینجا برادر
 تو سر نداری، من هم آب آور ندارم
 ای کاش می‌دیدم مرا، مویم سفید است
 هم تو به تن داری نشان از زخم، هم من
 تو زخم نیزه داری، اما من برادر
 از کوچه‌های کوفه خیلی حرف دارم
 من از نفس افتادم و، تو از روی زین
 هر چه بلا آمد سرم، نذر سر تو
 لعنت به آنکس که تو را از من گرفت و
 در کوفه با خیراتشان آتش گرفتم
 یک **اربعین** گشتم سپر پیش بلاها
 یادم نرفته محملت در گِل فرو رفت
 یادم نرفته داغ پشت داغ دیدی
 بزم شراب اوضاع روحم را به هم زد
 این زجر لا کردار، خیلی زجرمان داد
 دروازهٔ ساعات، اشکم را در آورد

یک کاروان از یاس‌های ارغوان را
 بنشانده‌ام پیش تو این قَدّ کمان را
 تا می‌توانستی ببینی وضعمان را
 بر سینه دارم داغ هم این و، هم آن را
 بسکه شنیدم طعنه‌های ساریان را
 این زخم‌ها برده ز من تاب و توان را
 دارم نشان روی جگر زخم زبان را
 آوردم از آنجا برادر نیمه جان را
 من کعب‌نی خوردم، تو هم تیر و کمان را
 سالم رساندم کربلا باغ خزان را
 بر جان ما انداخت، شمر بد دهان را
 هرگز نمی‌بخشم برادر کوفیان را
 زیر پر و بالم گرفتم، دختران را
 یادم نرفته ناقه بی‌سایبان را
 یادم نرفته یا اخی داغ جوان را
 دیدم لب غرق به خون را، خیزران را
 خیلی کتک زد دختر شیرین زبان را
 آنجا که دیدم حلقهٔ نامحرممان را

هر منزلی که ایستادم سنگ خوردم
دنبال رأس تو چهل منزل دویدم
از تو که پنهان نیست، خیلی گریه کردم
خیلی سرت را سعی کردم پس بگیرم

بالای پشت بام دیدم کودکان را
حالا ببین پای من دامن کشان را
آهم در آورد ناله هفت آسمان را
خیلی دلم می‌خواست پیش تو بمیرم

وزن شعر: مستفعلن مستفعلن مستفعلن فع

قالب شعر: مثنوی

شاعر: وحید محمدی

من آن عقيله، بضعة پاک بتولم
من کوه صبرم، داغ غم بسیار دیدم
من فرق خونین پدر را دیده‌ام... آه
ای وای من دیدم تمام صحنه‌ها را
من کاخ ظلم شامیان ویران نمودم
من کوفه را یک بار دیگر فتح کردم
من زیر و رو کردم بساط ظالمان را
پیغمبرم، پیغام تو تا شام بُردم
من زینب با سینه‌ای خون و دلی ریش
ای عالم و آدم گرفتار و فقیرت
هر چند زینب بعد تو بی‌پال و پر شد
از کربلا تا شام خوردم تازیانه
برخیز و خواهر را ببین، ای یار زینب
رفتیم از این خاک غربت با رقیه...

من روضه خوان مقتل آل رسولم
من مادرم بین در و دیوار دیدم
در طشت خون، لخته جگر را دیده‌ام... آه
بالای تل، غوغای شمر و ضربه‌ها را
با خطبه‌های حیدری طوفان نمودم
من شام را با چند دختر فتح کردم
من آبرو بردم، تمام کافران را
اما هزاران سنگ روی بام خوردم
من زینب اما کمی نیلی‌تر از پیش
بودم بلاگردان طفلان اسیرت
هر جا که آمد ضربه‌ای، زینب سپر شد
سر تا به پایم گشته چون گل پر نشانه
من زینب شرم‌منده‌ام، سالار زینب
برگشته‌ام حالا ببین اما رقیه...

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: احسان نرگسی

خاطرات گریه در صحن یل اُم البنین
می‌نشستم رو به ایوان امیرالمومنین
زیر پای زائرانت بالِ جبریل امین
زائری که بود گویا با ملائک هم‌نشین
گوئیا بودیم دستان خدا در آستین
هاتفی می‌گفت با ما: فادخلوها خالدین
ادعایی هم ندارم، عاشقی یعنی همین
در میان راه هر جایی که می‌خوردم زمین

باز باید سر کنم با خاطرات اربعین
از مرور خاطراتش نیز لذت می‌برم
خوب یادم هست هر موکب که رفتم، پهن بود
با چه شوقی تاول پاهای خود را می‌شمرد
دسته‌دسته وارد کرب و بلایت می‌شدیم
این سفر تا کربلا ای‌کاش برگشتن نداشت
من تمام سال را با اربعینت زنده‌ام
با زبان تازیانه هیچکس صحبت نکرد

وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: حمید رضا محسنات

هرجا حسین گفتند، در دم گریه کردیم
تا کربلا رفتیم و با هم گریه کردیم
یعنی کنار نوح و آدم گریه کردیم
از اصغرش خواندیم و نم‌نم گریه کردیم
بر روضه‌ای که شد مجسم گریه کردیم
یک لحظه بعدش بر قد خم گریه کردیم
گفتیم که الله أعلم ... گریه کردیم
بر عکس‌های کربلا هم گریه کردیم
فردا پشیمانیم اگر کم گریه کردیم

یادت می‌آید زیر پرچم گریه کردیم
تا کربلا رفتیم و با هم روضه خواندیم
این‌که روایت گفته زائر عرشیانند
در زیر بارانی که نم‌نم بود، ما هم
چندین سه ساله در میان راه دیدیم
خسته شدیم و با قد خم راه رفتیم
گفتند تا کی گریه بر آقای مظلوم؟
تنها نه بر کرب و بلا و هر مقامش
این اشک‌ها آبی‌ست بر دوزخ، به‌والله

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا رسول زاده

در هجر تو ببین چقدر پیرتر شدم^۱

من نیمه‌جان ز داغ تو در این سفر شدم

از داغ هجر تو بنگر خونگر شدم

من آب رفته‌ام! تو مرا می‌شناسی‌ام؟

من زینبم! اگر چه کمی مختصر شدم

از غصه آب شدم! مرا می‌شناسی‌ام؟

چون شمع، آب، بی‌تو به شام و سحر شدم

آن زینبم که بی‌تو نکردم شبی سحر

با قاتلانِ سنگ دلت همسفر شدم

سنگین‌ترین مصیبتم این بود بعد تو

آماج سنگ و طعنه هر رهگذر شدم

از کوچه‌های شام چه گویم برای تو؟

با یادِ مادرم تَنِشان را سپر شدم

هر جا که تازیانه به اطفال می‌زدند

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر تغییر داده شد! زیرا بعد از زندانی کردن اهل بیت در کوفه ابن زیاد ملعون طی نامه‌ای از یزید کسب تکلیف کرد؛ به گفته سید بن طاووس در اقبال الاعمال ص ۵۸۹: حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال ص ۵۲۴ و محدث نوری در لؤلؤ و مرجان ص ۱۷۴، آیت الله شعرانی در نفس المهموم ص ۳۷۵، فرهاد میرزا در ق مقام ص ۵۸۶ تندترین پیک‌ها هم این مسیر ۱۷۵ فرسخی را در حدود ۲۰ روز طی می‌کنند که رفت و برگشت آن ۴۰ روز میشود؛ مدت زمان رفتن کاروان اسرا از کوفه تا شام (۱۵۰۰ کیلومتر) هم یک ماه طول کشیده است، بنا بر نقل سید بن طاووس (اقبال الأعمال ص ۵۸۹) و قاضی نعمان از علمای قرن چهارم (شرح الاخبار ج ۳ ص ۲۶۹) اهل بیت بین ۳۰ تا ۴۵ روز در شام بوده‌اند!! حداقل بیست روز هم زمان نیاز بوده است که اهل بیت از شام به کربلا برگردند!! با توجه به مطالب فوق و دلایل متعدد روایی و تاریخی دیگر علمایی همچون سید بن طاووس در اقبال الأعمال ص ۵۸۹، علامه مجلسی در بحار الأنوار ج ۱۰۱ ص ۳۳۴ و جلاء العیون ص ۶۱۹، محدث نوری در لؤلؤ و مرجان (۱۸۱)، حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال ص ۵۲۵، علامه محمد تقی شوشتری در قاموس الرجال ج ۷ ص ۲۱۱، عادل العلوی در عبقات الأنوار ص ۴۴، آیت الله شعرانی در ترجمه نفس المهموم ص ۳۷۵، محمد تقی سپهر در ناسخ التواریخ ج ۶ ص ۱۰۱، محمد خراسانی در منتخب التواریخ ص ۳۱۸، عبد الرزاق موسوی مقرر در مقتل الحسین ص ۳۶۰، علامه شهید مطهری در حماسه حسینی ج ۳ ص ۳۰، فرهاد میرزا در ق مقام ص ۵۸۶، دکتر محمد ابراهیم آیتی در بررسی تاریخ عاشورا ص ۱۴۸، میرزا حسین یزدی در مهیج الأحزان ص ۷۵۳، سردودی در تحریف شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین ص ۲۲۶ تصریح کرده‌اند به هیچ وجه امکان بازگشت اهل بیت در ۲۰ صفر سال ۶۱ هجری وجود نداشته بلکه احتمالاً در اربعین سال بعد به کربلا آمده‌اند

شاعر: علی سپهری قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فععلن

وقت ضیافت آمد و در پشت در ماندم امسال من در این قفس بی‌بال و پر ماندم
 جا ماندم از کربوبلا و در بهدر ماندم این روزها جانم به لب آمد اگر ماندم
 انگار که روی زمین تنهاترین هستم
 محروم از خیر کثیر اربعین هستم
 مونس ندارم غیر این چشمان گریانم خیره شدن بر عکس شش‌گوشه است درمانم
 زوَّار، راهی بهشتند و پریشانم خیلی خجالت می‌کشم من از حسین جانم
 کارم فقط اشک است و ناله از فراق دوست
 تربت ببوسم هر سحر از اشتیاق دوست
 اصلاً ندیده پستی و روی سیاهم را دیده همیشه خواهش و شوق نگاهم را
 قبل از دعایم داده هر آنچه بخوام را او مطمئناً خوب می‌داند صلاحم را
 من راضی‌ام بر آنچه که جانان پسندیده
 امسال قربانش شوم هجران پسندیده
 دستم به دامنانت آقا کاری برایم کن^۱ قدری از این درد و غم در سینه‌ام کم کن
 و انظر إلیّ...سائلت را باز محرم کن سلطان! برات کربلایم را فراهم کن
 تسکین هر درد و غمی روضه است، می‌دانی
 ابن شیببیم، چند خطی روضه می‌خوانی؟

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ضعف محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

تنها پناه و ملجأ جا مانده‌ها مشهد در وقت غربت دلخوشی هر گدا مشهد
شاه خراسانی صدا زد که بیا مشهد تنها شدم رفتم به جای کربلا مشهد

خیلی رئوفانه به فریادم رسید آقا

خیلی عطوفانه سرم دستی کشید آقا

فابک علی المظلوم، جدم دست و پا می‌زد فابک علی المحروم زینب را صدا می‌زد
فابک علی المهموم، خولی بی‌هوا می‌زد فابک علی المغموم، پیری با عصا می‌زد

او نیزه می‌خورد و علی آن لحظه آنجا بود

عطشان زیر دست و پا فرزند زهرا بود

شاعر: سید حجت بحر العلوم قالب شعر: غزل وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

برخیز و ببین عاقبت و آخرمان را	لبهای ترک خورده و چشم ترمان را
برخیز که از باغ خزان خورده ببینی	گل‌های کبود آمده پرپرمان را
در آتش خیمه دل من رفت مدینه	آمد نظرم سوختن مادرمان را
بعد از تو و عباس حرم رفت به غارت	طوفان ستم بُرد زر و زیورمان را
کم بود بیفتم به خدا از روی ناقه	بر نیزه که دیدم سر آب آورمان را
در امنیت کامل چشمان تو بودیم	با نیزه گرفتند که دور و برمان را
یک شهر به ماخیره و من خیره به چشمت	دیدم تو خودت از روی نی محشرمان را
جان دادن ما در ملا عام طبیعی است	هر چند نبردهست کسی معجرمان را
از شام همین قدر بگویم که شکستند	با ضرب لگد شاخه نیلوفرمان را
در فکر ربابیم همه گر چه گرفتیم	گهواره چوبی علی اصغرمان را

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: مثنوی

شاعر: وحید دکامین

رأس تو را دیدم به نیزه، گریه کردم
 بعد از تو یک روز خوش از دنیا ندیدم
 کار همه اهل حرم فریاد بود و...
 در بین آتش طفل تو جان داد و میسوخت
 او سوی مقتل می‌دوید و داد میزد
 سیلی به گوش کودکانت باب گردید
 "بنگر عمو جان حال ما را" زمزمه داشت
 "تا که نباشم بعد تو ماتم بگیرم
 سنگ از عدوی مرتضی، از بام خوردم
 طفل سه ساله و خرابه، یاد آن دشت
 جاجوش به نوک نیزه ای کردی، بماند
 زینب دلش زین ماتم عظمی شکسته^۱
 چندین برابر کرد داغم پیش دشمن^۲
 بر آل پاک مصطفی رحمی نکردند

بیرون دویدم من ز خیمه، گریه کردم
 من در پی هر کودک تنها دویدم
 آتش پرستار تن سجاد بود و...
 آتش به گیسوی یکی افتاد و میسوخت
 از درد کعب نی، یکی فریاد میزد
 دستی به رخسار سه ساله قاب گردید
 دیدم سکینه رو به سوی علقمه داشت
 آقا به تو گفتم "دعا کن من بمیرم
 بار غمت بر شانه ها تا شام بُردم
 بزم شراب و خیزران و رأس در طشت
 ما را مدینه برنگرداندی... بماند
 تا که سر تو نوک نی آقا نشسته
 یک یادگارت در خرابه ماند، بی من
 در کوفه هم بر حال ما رحمی نکردند

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر حذف شد زیرا همانطور که در کتب منتهی الآمال ص ۴۸۳؛ اربعین الحسینیه ص ۲۳۳؛ تحریف شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین ص ۲۱۱؛ مقتل جامع ج ۱ ص ۱۴۱، پژوهشی نو در بازشناسی مقتل سیدالشهدا ص ۳۰۴ و دیگر کتب معتبر آمده است سر به چوبه محمل زدن و مغایرت با روایت های معتبر است؛ این قصه اولین بار در کتاب نورالعین منسوب به /سفرایینی جعل شده است

زینب سرش با چوبه محمل شکسته

تا که سر تو نوک نی آقا نشسته

۲. بیت زیر به دلیل عدم رعایت قافیه که رکن اصلی شعر است تغییر داده شد؛ کلمات بی من؛ می رسم من با هم قافیه نیستند.

اما به زودی در کنارش می رسم من

یک یادگارت در خرابه ماند، بی من

غم روی غم دیدم ولیکن خم نگشتم
از قتلگاه تو به عرش حق رسیدم

محزون شدم اما اسیر غم نگشتم
من هر چه دیدم غیر زیبایی ندیدم

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد علی مجاهدی

یک گلستان گل، به رسم ارمغان آورده‌ام
بی‌پناهان را، بدین دارالامان آورده‌ام
کاروان را تا بدین جا، با فغان آورده‌ام
همرهان خویش را، چون خود، به جان آورده‌ام
یک جهان، درد و غم و سوز نهان آورده‌ام
چون از آن گلزار، پیغام خزان آورده‌ام
پیکری بی‌جان و جسمی ناتوان آورده‌ام
این یتیمان را به سوی آستان آورده‌ام
از برایت دامن، اشک روان آورده‌ام
یک نیستان ناله و آه و فغان آورده‌ام
در کف خود، از برایت نقد جان آورده‌ام
هدیه‌ای، سوی سلیمان زمان آورده‌ام
گوشه‌ای از درد دل را، بر زبان آورده‌ام
در فغان، اهل زمین و آسمان آورده‌ام

آن‌چه از من خواستی با کاروان آورده‌ام
از در و دیوار عالم، فتنه می‌بارید و من
اندر این ره از جرس هم، بانگ یاری برنخواست
بس که من منزل به منزل، در غمت نالیده‌ام
تا نگوئی زین سفر با دست خالی آمدم
قصه ویرانه شام گر نپرسی، بهتر است^۱
خرمنی موی سپید و دامنی، خون جگر
دیده بودم با یتیمان، مهربانی می‌کنی
دیده بودم، تشنگی از دل قرارت، برده بود
تا به دشت نینوا، بهرت عزاداری کنم
تا نثار سازم و گردم بلا گردان تو
نقد جان را ارزشی نبود، ولی شادم، چو مور
تا دل مهر آفرینت را نرنجانم، ز درد
هاتفی پروانه را می‌گفت کز این مرثیت

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن ثابت جو

با خون دل چشم انتظاری کارِ من بود^۱

در این سفر افغان و زاری کارِ من بود

در شام ماتم غمگساری کارِ من بود

یک کارون غم بود و من هم یک پرستار

بهر رقیه بی‌قراری کارِ من بود

می‌سوختم با ناله دردانه تو

این اضطراب و دل‌فکاری کارِ من بود

من بودم و افغان و زاری یتیمان

بودم سپر چون جان‌نثاری کارِ من بود

تا کودکان را نشانه رفت دشمن

گریان شدن با چشم تاری کارِ من بود

می‌سوخت چشمم از شرار ضربِ سیلی

در این سفر شب زنده‌داری کارِ من بود

من بودم و سجاد تو در سوز و در تب

با خواندن آن خطبه یاری کارِ من بود

یک لحظه‌ام پیش دشمنت ساکت نبودم

گویی چو مادر پاسداری کارِ من بود

گر لحظه‌ای جسمِ کبوم را ببینی

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر تغییر داده شد! زیرا بعد از زندانی کردن اهل بیت در کوفه ابن زیاد ملعون طی نامه‌ای از یزید کسب تکلیف کرد؛ تندترین پیک‌ها هم این مسیر ۱۷۵ فرسخی را در حدود ۲۰ روز طی می‌کنند که رفت و برگشت آن ۴۰ روز میشود؛ مدت زمان رفتن کاروان اسرا از کوفه تا شام (۱۵۰۰ کیلومتر) هم یک ماه طول کشیده است، بنا بر نقل سید بن طاووس (اقبال الأعمال ص ۵۸۹) و قاضی نعمان از علمای قرن چهارم (شرح الاخبار ج ۳ ص ۲۶۹) اهل بیت بین ۳۰ تا ۴۵ روز در شام بوده‌اند!! حداقل بیست روز هم زمان نیاز بوده است که اهل بیت از شام به کربلا برگردند!! با توجه به مطالب فوق و دلایل متعدد روایی و تاریخی دیگر علمایی همچون سید بن طاووس در اقبال الأعمال ص ۵۸۹، علامه مجلسی در بحار الأنوار ج ۱۰۱ ص ۳۳۴ و جلاء‌العیون ص ۶۱۹، محدث نوری در لؤلؤ و مرجان (۱۸۱)، حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال ص ۵۲۵، علامه محمد تقی شوشتری در قاموس الرجال ج ۷ ص ۲۱۱، عادل العلوی در عبقات الأنوار ص ۴۴، آیت الله شعرانی در ترجمه نفس المہموم ص ۳۷۵، محمد تقی سپهر در ناسخ التواریخ ج ۶ ص ۱۰۱، محمد خراسانی در منتخب التواریخ ص ۳۱۸، عبد الرزاق موسوی مقرر در مقتل الحسین ص ۳۶۰، علامه شهید مطهری در حماسه حسینی ج ۳ ص ۳۰، فرهاد میرزا در قمعام ص ۵۸۶، دکتر محمد ابراهیم آیتی در بررسی تاریخ عاشورا ص ۱۴۸، میرزا حسین یزدی در مهیج الأحزان ص ۷۵۳، سردرودی در تحریف شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین ص ۲۲۶ تصریح کرده‌اند به هیچ وجه امکان بازگشت اهل بیت در ۲۰ صفر سال ۶۱ هجری وجود نداشته بلکه احتمالاً در اربعین سال بعد به کربلا آمده‌اند

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مرضیه عاطفی

هرچه را داشت نه با حوصله! با «سر» بخشید
 متمایل به حیا کرد و به خواهر بخشید
 اذن پرواز به او داد؛ سپس «پر» بخشید
 آن زمانی که به ما رتبه نوکر بخشید
 مادرش آمد و با گریه به مادر بخشید
 همه سینه‌زنان را به پیمبر بخشید
 عده‌ای را وسط صحنه محشر بخشید
 زائران حرمش را دو برابر بخشید
 خیل زوار خودش را به برادر بخشید!

عاشق حضرت حق بود و سراسر بخشید
 تا ابد لنگر کشتی نجات خود را
 تا که اوضاع زمینگیری فطرس را دید
 دست‌چین کرد خدا محض طواف رویش
 متولد شده بودیم چه گریان... ما را
 زینت دوش نبی بود و برای اثبات
 عده‌ای را وسط روضه و بعد از توبه
 زیر قبه، شب جمعه، کرمش عام شد و
 اربعین یاد غریبی حسن افتاد و

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاععلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد حسن بیات لو

با همه بی‌بند وباری بارها گفتم حسین
 تا نهادم دست خود را روی پا گفتم حسین
 در میان خنده‌ها و گریه‌ها گفتم حسین
 گاه با اخلاص و گاهی با ریا گفتم حسین
 گاه در بزم عزایت بی‌صدا گفتم حسین
 ناگهان بغض شکست و بی‌هوا گفتم حسین
 اربعین، من از وطن تا کربلا گفتم حسین
 ابتدا گفتم "حسین" و انتها گفتم حسین

تا بگیرد زندگانی‌ام صفا گفتم حسین
 دست‌هایم را گرفتی هرکجا خوردم زمین
 اشک‌هایم را خریدی، خنده دادی جای آن
 هرکه با هر نیتی خوانده تو را دادی جواب
 گاه در تنهایی‌ام نام تو را ناله زدم
 تا که دیدم نوکرانت یک به یک زائر شدند
 "از حرم تا قتلگه زینب صدا میزد حسین"
 حال می‌خواهی جواب گریه‌هایم را نده

شاعر: محمد جواد پرچی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

باید نشست و از برکاتی چنین نوشت تا روز حشر از حسناتی چنین نوشت
 از کشتی وسیع نجاتی چنین نوشت از شور بهتر از عرفاتی چنین نوشت
 بر گردن جهان تشیع چه دینی است
 این شور بی مقایسه حج حسینی است
 کی دیده است جمعیتی اینچنین بگو شور و شعور و تربیتی اینچنین بگو
 یک مکتب و اهمیتی اینچنین بگو کی دیده است تسلیتی اینچنین بگو
 پای پیاده در دل صحرا به شوق کیست؟
 گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست
 این رستخیز عام که درسی حماسی است یک مکتب مجرب انسان شناسی است
 رزمایش بزرگ عبادی سیاسی است این کار ریشه ایست پیامش اساسی است
 بی سابقه ترین تجمع روی زمین شده است
 حالا مدال وحدت ما اربعین شده است
 این اربعین همایشی از اتحاد ماست یک پرده از نمایش یوم الجهاد ماست
 مقیاسی از تلاطم مردم نهاد ماست این اربعین نشانه ای از اعتقاد ماست
 ما سالهاست عاشق یک بی کفن شدیم
 تاثیر عاشقی است که دور از وطن شدیم
 اول نجف مقابل میخانه علی جامی بزن ز باده مستانه علی
 اذن دخول پشت در خانه علی ز آنجا سپس زیارت دردانه علی
 باید ولی شناخت سپس جان به کف گذشت
 باید برای کرب و بلا از نجف گذشت

وقت وصال می طلبد دل به جاده زد موکب به موکب از لب پیمانه باده زد
باید در این مسیر قدم بی اراده زد بوسه به روی تاول پای پیاده زد

عاشق شدن وسیله آواره بودن است

آوارگی نتیجه بیچاره بودن است

مردم دلی به سوی قرن می‌برند آه جان‌های مست را سوی تن می‌برند آه
سر را برای کشته شدن می‌برند آه دنبال خویش بچه و زن می‌برند آه

شکر خدا که غذای فراوان رسانده‌اند

زوار شاه تشنه که تشنه نمانده‌اند

پای پُر آبله غم مرهم نداشتند چیزی برای طی سفر کم نداشتند
زن‌های این پیاده روی غم نداشتند یک لحظه ترس در دل خود هم نداشتند

یک لحظه چادر از سر یک زن جدا نشد

یک گوشواره در دسر گوش‌ها نشد

بعد از حسین جوشش مکتب شروع شد خورش که ریخت گریه هرشب شروع شد
در بین دختران حرم تب شروع شد یک اربعین رسالت زینب شروع شد

گرچه به روی ناقه عریان سوار شد

حیدر شد و خطبه او ذوالفقار شد^۱

مرثیه را به وادی کوفه رساند و رفت او سنگ خورد ولی خطبه خواند و رفت
در بین کوچه چادر خود را تکاند و رفت ابن زیاد را سر جایش نشاند و رفت

کاخ یزید را به سر او خراب کرد

و یک تنه به جای همه انقلاب کرد

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

گرچه به روی ناقه عریان سوار شد حیدر شد و همش سخنش ذوالفقار شد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

ای حریمت رشک رضوان یاحیبی یاحسین
 ای تنت اوراق قرآن یا حبیبی یا حسین
 آمدم با چشم گریان یا حبیبی یا حسین
 سربه نی، تن دربیابان یا حبیبی یاحسین
 سر بود در شام ویران یاحیبی یاحسین
 ای به کامت آب، عطشان یاحیبی یاحسین
 ای به خون غلطیده مهمان یاحیبی یاحسین
 پیکرت شد تیر باران یا حبیبی یاحسین
 مرهم زخم فراوان یا حبیبی یاحسین
 بر روی داغ جوانان یا حبیبی یاحسین
 خاک بود و جسم عریان یاحیبی یاحسین
 خار بود و برگ ریحان یاحیبی یاحسین
 بر سر خار مگیلان یا حبیبی یا حسین
 مثل ذبح عید قربان یا حبیبی یا حسین
 بر تو چون ابر بهاران یاحیبی یاحسین
 در طواف کعبه ی جان یاحیبی یاحسین
 ای به درد خلق درمان یاحیبی یاحسین

ای مزارت کعبه جان یا حبیبی یاحسین
 ای سرت برنیزه قاری ای رخت آیات نور
 جابرم بر تربتت عرض سلام آورده ام
 گرچه چشم سرندارم دیدمت باچشم دل
 پاسخم ده گرچه می دانم تنت در کربلاست
 تا قیامت داغ لب هایت بود بر قلب من
 نحر مهمان را که دیده تشنه لب بین دو نهر
 در فرات و مقتل و در صحنه جنگ و نماز
 زخم روی زخم روی زخم روی زخم بود
 داغ روی داغ روی داغ روی داغ بود
 سنگ بود و صورت و تیر جفا و قلب تو
 شعله بود و یاس بود و سیلی و رخسار گل
 کعب نی بود و تن اطفال و پای زخم دار
 در محرم روز عاشورا بریدند از تو سر
 از مدینه گریه کردم تا زمین کربلا
 غسل کردم جامه ی احرام پوشیدم به تن
 دردمندی همچو میثم از تو می خواهد دوا

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید پوریا هاشمی

که خالی کرده از شوقش تمام سرزمین‌ها را
دل باجمع بودن داده‌ای گوشه نشین‌ها را
تو یکجا جمع کردی زیر قُبّه کل دین‌ها را
همان روز ازل بُرده دل عرش برین‌ها را
رکاب کج ندارد فیض دیدار نگین‌ها را
و پائین می‌زنم دیگر به گریه آستین‌ها را
کنار عکس شش گوشه نشستم اربعین‌ها را
خیالش مست کرده تا ابد روح الامین‌ها را
نگاهی از سر احسان کنی این دل غمین‌ها را

چه اعجازیست درکویت که دارد بهترین‌ها را
همه از خانه‌ها بیرون زدند و عازم یارند
مسیحی، ارمنی هندو، میان زائران هستند
زمین کربلا در آسمان هم مشتری دارد
مدال کربلا رفتن به روی سینه ما نیست
تمام کارهایم جور بود اما نشد آخر
دوباره آخرش من ماندم و یک بغض هرساله
نجف تا کربلا پای پیاده عین معراج است
به روضه آمدم شاید که اسمم را تو بنویسی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی پور زمان

من، اربعین، حرم، سفر بیکرانه‌هاست
شُکراً؛ جواب زائر تو بر نشانه‌هاست
مسجد چراغ دارد و نوری به خانه‌هاست
آن زائری که در دل تنگش بهانه‌هاست
فصلی پر از شکفتن شوق جوانه‌هاست
با یاد دوستان نفسم از ترانه‌هاست
اینجا جنون جاری آن جاودانه‌هاست

قلبم قلمرو همه عاشقانه‌هاست
لبهای خادمان تو گرم "تفضّل" است
خانه به خانه شور شما طعم عاشقی
دل می‌زند به وسعت دریا و می‌رود
دیدیم طفل در بغل و کودک و جوان
با یاد شاعران به لبم آمده غزل
اینجا ستون به آخر خط می‌رسد ولی

وزن شعر: فاعلاتن مفاعلن فعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: رضا رسول زاده

من پیام آور توأم برخیز	مونس و یاور توأم برخیز
میزبانی کن، ای تنِ بی‌سر	زینبم، خواهرِ توأم برخیز
یادگار از غروبِ عاشورا	مانده از لشکرِ توأم برخیز
همه جا بود نامِ تو به لبم	یا حسین، منبرِ توأم برخیز
روضه‌خوانِ تمامِ گل‌های	نیلی و پرپرِ توأم برخیز

گرچه از غصّه‌ها خمیدم من

شکر، تا کربلا رسیدم من

رفته‌ای تو اگر چه، خواهر ماند	پای تو، تا به روز آخر ماند
تو شدی کشته، من اسیر شدم	تا به جا، مکتبِ پیمبر ماند
کوفه، در مجلسِ عُبَیدالله	خطبه خواندم چنان که، او در ماند
دادم عباس، معجرم را نه!	به سر تو قسم که معجر ماند
گرچه از خون و خاک رنگین شد	چادرِ یادگار مادر ماند

گریه کردم ز بس، زمین تر شد

چشم‌هایم شبیهِ مادر شد

تا رسیدم به شهرِ شام حسین	زندگی شد به من حرام حسین
هر چه می‌شد به شهرشان دیدم	جز کمی لطف و احترام حسین
آتش و سنگ و چوب بود که ریخت	به سر من ز روی بام حسین
سر هر کوچه چشم آن اوباش	سوی من بود عَلی‌الدّوام حسین
مجلسِ بزم! یا خرابهٔ سرد!	بِذهم شرحی از کدام؟ حسین

به خدا، خارجی به ما گفتند

پیش چشم تو، ناسزا گفتند

گل زهرایم و گلاب شدم بعد پنجاه سال، آب شدم

صبر را من ز پا در آوردم در فراقت ز بس عذاب شدم^۱

خیز و بنگر، خمیده چون مادر زیر این بار بی حساب شدم

هم نگهدار دختران بودم هم انیس غم رباب شدم

بدترین خاطره همین بس که وارد مجلس شراب شدم

خیزران که روی لب می خورد!

کاش بر چشم زینبت می خورد!

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر تغییر داده شد! زیرا بعد از زندانی کردن اهل بیت در کوفه ابن زیاد ملعون طی نامه ای از یزید کسب تکلیف کرد؛ به گفته سید بن طاووس در اقبال الاعمال ص ۵۸۹؛ حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال ص ۵۲۴؛ و محدث نوری در لؤلؤ و مرجان ص ۱۷۴، آیت الله شعرانی در نفس المهموم ص ۳۷۵، فرهاد میرزا در مقام ۵۸۶ تندترین پیک ها هم این مسیر ۱۷۵ فرسخی را در حدود ۲۰ روز طی می کنند که رفت و برگشت آن ۴۰ روز میشود؛ مدت زمان رفتن کاروان اسرا از کوفه تا شام (۱۵۰۰ کیلومتر) هم یک ماه طول کشیده است، بنا بر نقل سید بن طاووس (اقبال الاعمال ص ۵۸۹) و قاضی نعمان از علمای قرن چهارم (شرح الاخبار ج ۳ ص ۲۶۹) اهل بیت بین ۳۰ تا ۴۵ روز در شام بوده اند!! حداقل بیست روز هم زمان نیاز بوده است که اهل بیت از شام به کربلا برگردند!! با توجه به مطالب فوق و دلایل متعدد روایی و تاریخی دیگر علمایی همچون سید بن طاووس در اقبال الاعمال ص ۵۸۹، علامه مجلسی در بحار الأنوار ج ۱۰۱ ص ۳۳۴ و جلاء العیون ص ۶۱۹، محدث نوری در لؤلؤ و مرجان (۱۸۱)، حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال ص ۵۲۵، علامه محمد تقی شوشتری در قاموس الرجال ج ۷ ص ۲۱۱، عادل العلوی در عبقات الأنوار ص ۴۴، آیت الله شعرانی در ترجمه نفس المهموم ص ۳۷۵، محمد تقی سپهر در ناسخ التواریخ ج ۶ ص ۱۰۱، محمد خراسانی در منتخب التواریخ ص ۳۱۸، عبد الرزاق موسوی مرقم در مقتل الحسین ص ۳۶۰، علامه شهید مطهری در حماسه حسینی ج ۳ ص ۳۰، فرهاد میرزا در مقام ص ۵۸۶، دکتر محمد ابراهیم آیتی در بررسی تاریخ عاشورا ص ۱۴۸، میرزا حسین یزدی در مهیج الأحزان ص ۷۵۳، سردودی در تحریف شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین ص ۲۲۶ تصریح کرده اند به هیچ وجه امکان بازگشت اهل بیت در ۲۰ صفر سال ۶۱ هجری وجود نداشته بلکه احتمالاً در اربعین سال بعد به کربلا آمده اند

صبر را من ز پا در آوردم این چهل روزه بس عذاب شدم

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

برای تا تو رسیدن چقدر کم دارم
 منی که آمده‌ام رنگی از عدم دارم
 که در هوای شما باد در سرم دارم
 چقدر خوب که ارباب با کرم دارم
 چقدر حسرت یک لحظه بازدم دارم
 عجیب نیست که ایمان به پا قدم دارم
 میان شور غزلخوانی‌ام دو دم دارم
 درون سینه عشاق هم حرم دارم

اگرچه شعر برایت به سینه‌ام دارم
 تو از وجود پُری، بی‌نهایتی، محضی
 من از حوالی آن کوچه‌های بارانی است
 گدا شدم به در خانه‌ تو آمده‌ام
 نفس به سینه‌ام افتاده باز دلتنگم
 رواق منظر چشم من آشیانه‌ توست
 دو دسته اشک گرفته است هیاتی در من
 امیر قافله عشق گفته است که من

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید هاشم وفایی

همه هستی من کرب و بلا مدفون است
 که دلم چون بدن غرقه به خونش خون است
 تا که جان در بدنم هست دلم محزون است
 شاهد آه دلم شب همه شب گردون است
 گر که از خون دلم دشت بلا گلگون است
 خیمه و منزل من دشت غم و هامون است
 از کف صبر عنان دل من بیرون است
 جان سپردن به ره عشق و وفا قانون است
 هر کسی اشک نریزد به جهان مغبون است

مبریدم به مدینه که دل من خون است
 بگذارید بمانم به روی خاک حسین
 جان من خفته در این خاک، خدا می‌داند
 حال من از نفس سوخته من پیدا است
 پاره‌های جگر من ریخته در این وادی
 به همان پیکر بی‌غسل و کفن، لاله صفت
 أسوه صبرم و بعد از سفر کوفه و شام
 عجبی نیست اگر جان بسپارم پس از این
 ای «وفایی» به عزای گل پرپر شده‌ام

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن ثابت جو

با تو می‌گویم غم خود را برادر مو به مو
 همچو زهرا مادرم می‌گیرم از قبر تو رو
 بی‌رمق گشتم به دنبال سر تو کو به کو
 ای دلیل صبر من! برخیز بهر گفتگو
 خیز و با رگ‌های حنجر از غم خنجر بگو
 چشم من شد با دو چشم بی‌حیایش رو به رو
 لیکن احوال رقیه دختر زارت مجو

یاد آن روزی که من بوسه زدم بر آن گلو
 بسکه خوردم کعبِ نی از دشمن دین خدا
 می‌کشم خود را به خاک و می‌رسانم پیش تو
 گفته‌هایم بی‌شمار و غصه‌هایم بی‌عدد
 دیدم از بالای مقتل خوردی از زین بر زمین
 وای از آن وقتی که شمر آمد به سوی قتلگاه
 هر چه می‌خواهی بخواه از من عزیز مادرم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: وحید محمدی

آری دل غریبه و هر آشنا گرفت
 ناله زدیم پای تو تا این صدا گرفت
 ای خوش به حال آنکه برات از شما گرفت
 یک اربعین زیارت کربوبلا گرفت
 آنقدر گریه کرد که آخر دعا گرفت
 تربت گرفت و بُرد و مریضش شفا گرفت
 لعنت بر آن کسی که مسیر تو را گرفت
 افتادی و چنین دل خیرالنسا گرفت
 موی عزیز فاطمه را از قفا گرفت
 آمد کسی و زود ز جسمت عبا گرفت

گفتیم کربلا... دلمان بی‌هوا گرفت
 یادش بخیر، یک دهه از داغ روضه‌ها
 ای خوش به حال آنکه نگاهت گرفتش و
 ای خوش به حال آنکه ز دستان فاطمه
 آمد به زیر قبه و پائین پای تو
 ای خوش به حال آنکه ز پاهای زائران
 رحمت بر آن کسی که مرا نوکر تو کرد
 خوردی زمین چنان که دل مصطفی شکست
 لعنت بر آن کسی که به سینه نشست و بعد
 آمد کسی که چشم به انگشتر تو داشت

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

باز آوای جرس بر جگرم آتش زد اشک آتش شد و بر چشم ترم آتش زد
 ناله آتش شد و بر برگ و برم آتش زد سوز دل بیشتر از پیش ترم آتش زد
 پاره‌های دلم از چشم تر آید بیرون
 وز نیستان وجودم شرر آید بیرون
 دوستان با من و دل ناله و فریاد کنید آه را با نفس از حبس دل آزاد کنید
 اربعین آمده تا از شهدا یاد کنید گریه بر زخم تن حضرت سجاد کنید
 مرغ دل زد به سوی شهر شهیدان پر و بال
 پیش تا از حرم الله کنیم استقبال
 جابر اینجا حرم محترم خون خداست هر طرف سیر کنی جلوه مصباح خداست
 غسل از خون جگر کن که مزار شهداست سر و دست است که از پیکر صد پاره جداست
 پیرهن پاره کن و جامه احرام بپوش
 اشک ریزان به طواف حرم الله بکوش
 جابرا هم چو ملک پر بگشا بال بزن ناله با سوز درون علی و آل بزن
 بر سر و سینه خود در همه احوال بزن خم شو و سجده کن و بوسه به گودال بزن
 چهره بگذار به خاکی که دهد بوی حسین
 ریخته بر روی آن خون ز سر و روی حسین
 جابرا اشک فشان ناله بزن زمزمه کن گریه با فاطمه از داغ بنی فاطمه کن
 در حریم پسر فاطمه یاد از همه کن روی از گوشه گودال سوی علقمه کن
 اشک جاری به رخ از دیده دریایی کن
 دست سقا ز تن افتاده، تو سقایی کن

گوش کن بانگ جرس از دل صحرا آید ناله‌ای سخت جگر سوز و غم افزا آید
 پیشباز اسرا دختر زهرا آید به گمانم ز سفر زینب کبرا آید
 حر می روی به بین الحرمین آوردند
 از سفر ناله‌ای وای حسین آوردند
 بلبان آمده گل‌ها همه پرپر گشتند حرم الله دوباره به حرم برگشتند
 زائر پیکر صد پاره بی‌سر گشتند همگی دور مزار علی اکبر گشتند
 گودی قتلگه و علقمه را می‌دیدند
 هر طرف اشک فشان فاطمه را می‌دیدند
 آب بر سینه خود دید چو تصویر رباب عرق شرم شد و سوخت از شرم شد آب
 جگر بحر ز سوز جگرش گشت کباب شیر در سینه مادر، علی اصغر در خواب
 یادشش ماهه و گهواره او می‌افتاد
 به دو دستش حرکت‌های خیالی می‌داد
 نفس دخت علی شعله ماتم می‌شد قامت خم شده‌اش بار دگر خم می‌شد
 تاب می‌داد ز کف طاقت او کم می‌شد پیش چشمش تن صد پاره مجسم می‌شد
 حنجر غرقه به خون در نظرش می‌آمد
 یادش از بوسه جد و پدرش می‌آمد
 باز هم داغ روی داغ مکرر می‌دید باغ آتش زده و لاله پرپر می‌دید
 لحظه لحظه تن صد چاک برادر می‌دید فرق بشکسته عباس دلاور می‌دید
 رژه می‌رفت مصائب همه پیش نظرش
 داغ‌ها بود که شد تازه درون جگرش
 گریه آزاد شده بغض گلو را بسته کرده فریاد درون حنجره‌ها را خسته

داغداران همه فریاد زنند آهسته ذکرشان یا ابتا یا ابتا پیوسته
 اشک اطفال دل فاطمه را آتش زد
 گریه زینب کبری همه را آتش زد
 گفت ای همدم از لحظه میلاد حسین ای سلام به جراحات تنت باد حسین
 از همان روز که چشم به تو افتاد حسین آتش عشق تو زد بر جگر باد حسین
 من و تو در بغل فاطمه با هم بودیم
 همدم و یار به هر شادی و هر غم بودیم
 حال بر گو چه شد از خویش جدایم کردی در بیابان بلا بُرده رهایم کردی
 گاه در گوشه گودال دعایم کردی گاه بر نوک سنان گریه برایم کردی
 چشمم افتاد سر نیزه به اشک بصرت
 جگر پاره شد از خواندن قرآن سرت
 کثرت داغ سراپا تب و تابم کرده خون دل سرزده از دیده خضابم کرده
 سخنی گوی که هجران تو آبم کرده چهره بنمای که داغ تو کبابم کرده
 بر سر خاک تو از اشک گلاب آوردم
 گرچه خود آب شدم بهر تو آب آوردم
 روزها هر چه زمان می‌گذرد روز تو آند ظالمان تا ابد الدهر سیه روز تو آند
 اهل بیت تو همه لشکر پیروز تو آند که پیام آور فریاد ستم سوز تو آند
 سرکشان یکسره گشتند حقیر تو حسین
 شام شد پایگه طفل صغیر تو حسین
 دشمنان از سر کویت به شتایم بردند بعد کوفه به سوی شام خرابم بردند
 به اسارت نه که با رنج و عذابم بردند با سر پاک تو در بزم شرابم بردند

شام را سخت تر از کربلا می‌دیدم

سر خونین تو در طشت طلا می‌دیدم

شامیان روز ورودم همگی خندیدند سر هر کوچه به دور سر تو رقصیدند

عید بگرفته همه جامه نو پوشیدند لیک با زلزله خطبه من لرزیدند

گرچه باران بلا ریخت به جانم در شام

کار شمشیر علی کرد زبانم در شام

گرچه این بار به دوش همگان سنگین بود آنچه گفتیم و شنیدیم برای دین بود

و آنچه پنداشت عدو تلخ به ما شیرین بود ارث ما بود شهادت، شرف ما این بود

میثم ابیات تو چون شعله ظالم سوزند

تا خدایی خدا حزب خدا پیروزند

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد مهدی شفيعی

به سویت ای امین الله خلق الله می‌آیند

به عشقت از عوالم، خیل خاطرخواه می‌آیند

زمین و آسمان با زائرانت راه می‌آیند

به شوق دیدن تو پابه‌پا، همراه می‌آیند

گروهی روضه‌خوان، با سیل اشک و آه می‌آیند

پُر از بغضند و نم تا دم درگاه می‌آیند

به سوی آفتاب آنجا به اذن ماه می‌آیند

که دوشادوش هم نزدت گدا و شاه می‌آیند

به لطف گوشه چشمت آخرش کوتاه می‌آیند

همه از هر کجا باشند از این راه می‌آیند

صف جن و ملک با زائرانت هم‌قدم هستند

زمین سرمست راه افتاد و بر ما راه آسان شد

بین شانه به شانه هم سفید و هم سیاه اینجا

گروهی غرق توصیفند و مست مدح چشمانت

به شهرت می‌رسند و حال و روز شهر بارانی‌ست

مدار عاشقی سقااست، آغاز طواف از اوست

قیامت کرده‌ای، انگار تصویری است از محشر

نکیر و منکر از من گرچه زهر چشم می‌گیرند

شاعر: محمد حسین رحیمیان قالب شعر: غزل وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

سنگ هم آتش گرفت از حال ما جامانده‌ها	گریه باید کرد بر اقبال ما جامانده‌ها
درد را همدرد، جور دیگری حس می‌کند	فطرس امروز آمده دنبال ما جامانده‌ها
ظهر روز اربعین و یک سلام از راه دور	این دگر شد عادت هر سال ما جامانده‌ها
باز هم قربان گریه، آن رفیق کودکی	داده یاری بر زبان لال ما جامانده‌ها
جور دیگر داد از داغ رقیه می‌زنند	دم به دم، این چند روز، امثال ما جامانده‌ها

شاعر: حسن ثابت جو قالب شعر: دو بیتی وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

به یاد آمد وداع آخرت را	لب خشک و دو چشمان ترت را
زمان شستن قبر تو با آب	گرفتند چشم‌های خواهرت را

دگر اینجا سرت بر نیزه‌ها نیست	خبر از زجر و خولی و جفا نیست
برادر، زینبت شرمندۀ توست	رقیه دخترت همراه ما نیست

رباب از ناله جسمش آب می‌شد	کنار علقمه بی‌تاب می‌شد
به لب می‌گفت با سقای عطشان	کجا بودی گلم سیراب می‌شد؟

خوشا سالی که سال بخت ما بود	دلم مهمان یاری آشنا بود
علم بر دوش و با پای برهنه	مسیرم از نجف تا کربلا بود

تنم درمانده، روحم مبتلا شد	سرای سینه‌ام ماتم سرا شد
رسیده اربعین و وای از این دل	نرفتن قسمت امسال ما شد

شاعر: موسی علیمرادی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

زینب رسید کشته بی‌سر قیام کن	باز از رگ بریده به خواهر سلام کن
در این سفر که حرمت من را نداشتند ^۱	تو الاقل به پیری من احترام کن
آغوش تو قرار دلم بود از آن نخست	دستی برآر و صبر مرا مستدام کن
من خون گرم خویش حلال تو کرده‌ام	خواهی به شیشه افکن و خواهی به جام کن
نیمی زجان گرفته‌ای از من در آن غروب	برخیز و کار نیمه خود را تمام کن
جان داده‌ام ولی نخ معجر نداده‌ام	برخیز و یک نظر به رخ نیل فام کن
سایه ندیده سایه او را بلند شو	خورشید را برای ربابت حرام کن
مرهم شدم برای همه مانده‌ام خودم	برخیز و زخم‌های مرا التیام کن
هرگز نشد به اشک تو راضی شوم ولی	اینبار گریه بر من و بازار شام کن

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر تغییر داده شد! زیرا بعد از زندانی کردن اهل بیت در کوفه ابن زیاد ملعون طی نامه‌ای از یزید کسب تکلیف کرد؛ تندترین پیک‌ها هم این مسیر ۱۷۵ فرسخی را در حدود ۲۰ روز طی می‌کنند که رفت و برگشت آن ۴۰ روز میشود؛ مدت زمان رفتن کاروان اسرا از کوفه تا شام (۱۵۰۰ کیلومتر) هم یک ماه طول کشیده است، بنا بر نقل سید بن طاووس (اقبال الأعمال ص ۵۸۹) و قاضی نعمان از علمای قرن چهارم (شرح الاخبار ج ۳ ص ۲۶۹) اهل بیت بین ۳۰ تا ۴۵ روز در شام بوده‌اند!! حداقل بیست روز هم زمان نیاز بوده است که اهل بیت از شام به کربلا برگردند!! با توجه به مطالب فوق و دلایل متعدد روایی و تاریخی دیگر علمایی همچون سید بن طاووس در اقبال الأعمال ص ۵۸۹، علامه مجلسی در بحار الأنوار ج ۱۰۱ ص ۳۳۴ و جلاء العیون ص ۶۱۹، محدث نوری در لؤلؤ و مرجان (۱۸۱)، حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال ص ۵۲۵، علامه محمد تقی شوشتری در قاموس الرجال ج ۷ ص ۲۱۱، عادل العلوی در عبقات الأنوار ص ۴۴، آیت الله شعرانی در ترجمه نفس المهموم ص ۳۷۵، محمد تقی سپهر در ناسخ التواریخ ج ۶ ص ۱۰۱، محمد خراسانی در منتخب التواریخ ص ۳۱۸، عبد الرزاق موسوی مقرر در مقتل الحسین ص ۳۶۰، علامه شهید مطهری در حماسه حسینی ج ۳ ص ۳۰، فرهاد میرزا در قمعام ص ۵۸۶، دکتر محمد ابراهیم آیتی در بررسی تاریخ عاشورا ص ۱۴۸، میرزا حسین یزدی در مهیج الأحزان ص ۷۵۳، سردرودی در تحریف شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین ص ۲۲۶ تصریح کرده‌اند به هیچ وجه امکان بازگشت اهل بیت در ۲۰ صفر سال ۶۱ هجری وجود نداشته بلکه احتمالاً در اربعین سال بعد به کربلا آمده‌اند

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: وحید قاسمی

از کوچ پُر در دسرم چیزی نگویم	بالم شکسته، از پرم چیزی نگویم
از لاله‌های پرپرم چیزی نگویم	طوفان سختی باغ مان را زیرورو کرد
از آنچه آمد بر سرم، چیزی نگویم	حق می‌دهم نشناسی‌ام؛ اما برادر
از شیون اهل حرم چیزی نگویم	وقت وداعِ آخرت، عالم به هم ریخت
از دامن شعله ورم چیزی نگویم	آتش گرفتن گرچه رسم و سنت ماست
از مجرای معجرم چیزی نگویم	بگذار سر بسته بماند روضه‌هایم
از گریه‌های مادرم چیزی نگویم	کم سو تراز چشمان من، چشمان زهراست

آن صحنه‌های سهمگین یادم نرفته

افتادنت از روی زین یادم نرفته

از آن غروب پُر بلا چیزی نگویم	از نعل اسب و بوریا چیزی نگویم
از غارت خلخالها چیزی نگویم	در عصر عاشورا النگو هام گم شد
از ساربان بی حیاء چیزی نگویم	گفتم به تو انگشتت را در بیاور!
از جامه‌های نخ نما چیزی نگویم	شهر علی نشناخت بانوی خودش را

ای خیزران خورده، لبم بی حس تر از توست

از خاك برخیز و بگو که این سر از توست؟

حتی به شکل مختصر چیزی نگویم	از خاطراتم همسفر چیزی نگویم
از سنگهای خیره سر چیزی نگویم	منزل به منزل، محلم در تیررس بود
آن هم منی که...؟! بیشتر چیزی نگویم	حتماً خبر داری مرا بازار بردند
از گریه‌هایم تا سحر چیزی نگویم	از درد پهلوی لحظه‌ای خوابم نمی‌برد

من در مدینه طشت دیدم، سر ندیدم!
 طفلی سکینه داشت جان میداد از ترس
 از کاخ شام وطشت زر چیزی نگویم
 دیدم که ملعون تر از آن شامی، یزید است
 دق می‌کنم این بار اگر چیزی نگویم
 از جمله - باشد ببر- چیزی نگویم
 شرمنده‌ام که درد و دل کردم برادر
 بی‌تو چگونه خانه برگردم برادر

شاعر: مجتبی روشن روان قالب شعر: غزل وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

زینب رسیده از سفری پر ز اضطراب
 از من به غیر این تن تیره نمانده است
 پوشیه نیست اینکه بود بر جمال من
 تنهائی و غریبی و در به دری و داغ
 هرکس به قدر آه خودش داغ دیده است
 طفل سه ساله‌ات به هوای زیارتت
 خنده به درد بی کسی ما چه تلخ بود
 یک دم نشد که لرزه بیفتد به پای من
 من جز خدا ندیده‌ام از این اسارتم
 کارم تمام شد همه جا شد حسینه
 حالا بده اجازه بمانم به کربلا
 دارم شبیه فاطمه مرگ از خدا طلب
 یادم نرفته لحظه افتادنت حسین
 سرگرم زمزمه ست و دلش غرق التهاب
 شمع دلم شده ز غمت قطره قطره آب
 این جای سیلی است و قدم های آفتاب
 این مانده بود پا بزنم مجلس شراب
 اما قسم به جان تو وای از دل رباب
 کنج خرابه کرد عدوی تو را خراب
 اما فقط غم تو مرا کرده دل‌کباب
 کردم به دشمنان تو از محلم عتاب
 جمله خجل شوند به والله ازین خطاب
 با دست بسته خواهر تو کرده انقلاب
 تاجان دهم به خاک غمت یابن‌بوتراب
 کاش این دعا شود به مزار تو مستجاب
 لشگر برای کشتن تو جمله در شتاب

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن ثابت جو

آن ره که می‌رسد به حسینم نشان بده
 ما را به دست قافله سالارمان بده
 مشتی ز خاکِ اصغر شیرین زبان بده
 بر دل نشان ز اکبر تازه جوان بده
 گوید مرا به قبر عمویم توان بده
 يك باغ یاس و لاله و برگِ خزان بده
 ما را به دست صاحبِ این کاروان بده

ای ساربان به خیل اسیران تو جان بده
 بشنو صدای زینب قامت خمیده را
 گوید رباب زار و پریشان به زیر لب
 آید شمیم کرب و بلا بر مشام ما
 دارد سکینه زمزمهٔ آینهٔ عمی‌اش
 بهر خطابه، بزم عزا، روضه‌های آب
 اینجا همان دیارِ عطش، دشت کربلاست

وزن شعر: مفاعیل فعاتلن مفاعیل فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید هاشم وفایی

فضای غرق غم و، دشت مبهمی دارد
 کنار قبر پدر، حال درهمی دارد
 ز اشک، هر گل این باغ، شب‌نمی دارد
 فرات زان لب خشکیده، زمزمی دارد
 که باحسین عزیز خود عالمی دارد
 برای درد دل خویش همدمی دارد
 نشسته گوشه‌ای و ماتم و غمی دارد
 کنار زینب خود، بزم ماتمی دارد
 برای درد دلش، فرصت کمی دارد

دوباره کرب و بلا، حال درهمی دارد
 ببین که سید سجاد، با دلی خونین
 رسیده قافلهٔ غم، به دشت کرب و بلا
 هنوز آب فرات از حسین شرم‌نده است
 بیا به بزم عزایی که زینبش دارد
 سکینه قبر پدر را گرفته در آغوش
 رباب قبر علی را ندیده است هنوز
 خدا گواست که زهرا سیاه پوشیده
 عنان گریه وفایی در اختیارش نیست

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد جواد غفورزاده

شرار از سینه، آه از دل برآید
 به گوش جان ز دیوار و درآید
 که سوی کعبه دل با سرآید
 که عطر عترت پیغمبر آید
 همان ریحانه پیغمبر آید
 به هر جا آفریده محشر آید
 به باغ لاله‌های پرپر آید
 سیه پوش و بنفشه پیکر آید
 کنون از گرد ره، غمگین تر آید
 صدای «های های» حیدر آید
 همه خون دل از چشم تر آید
 کبوترهای بی‌بال و پر آید
 سرودی را که شام غم سرآید:
 مرا اندر مشام جان برآید»
 که بوی مُشک ناب و عنبر آید»
 در این صحرا، صدای اصغر آید»
 که استقبال لیلا، اکبر آید»
 قبول خاطر زارت گر آید»
 دوباره شمر دون با خنجر آید»

سحر چون پیک غم از در درآید
 ندای کاروانی از وطن دور
 گمانم کاروان اهل بیت است
 گلاب از چشم هر آلاله، جاری است
 همان خواهر که غوغا کرده درشام
 همان خواهر که با سحر بیانش
 همان خواهر که کس نشناسد او را
 همان خواهر ولی خاطر پریشان
 اگر از کربلا، غمگین سفر کرد
 نوای «وای وای» از جان زهرا
 از این دیدار طاقت سوز ما را
 غم آهنگی به استقبال یک فوج
 بیا با این کبوترها بخوانیم
 «شمیم جان فزای کوی بابم
 «گمانم کربلا شد، عمّه! نزدیک
 «به گوشم، عمّه! از گهواره گور
 «مهار ناقه را یک دم نگهدار
 «ولی ای عمّه! دارم التماسی
 «در این صحرا مکن منزل که ترسم

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: پوریا باقری

آورده‌ام پیراهن و انگشتر تو
آنقدر خیره بوده‌ام سمت سر تو
جوشید خونت در وجود خواهر تو
ای کاش بود اینجا امیر لشکر تو
آمد به یادم زخم‌های پیکر تو
ترسیدم از پا در بیاید همسر تو
ای حرمله آتش بگیرد حنجر تو
اما نشد تا که بیاید دختر تو
قدش کمانی بود مثل مادر تو

بعد از چهل منزل رسیدم محضر تو
احساس دلتنگی نکردم در اسارات^۱
رفتم که راه سرخ تو پایان نگیرد
هرجا کتک خوردم به خود آرام گفتم
هرجا که آمد تازیانه بر تن من
من یک دل سیر از غمت گریه نکردم
دائم دو دستش را تکان میداد و می‌گفت:
داداش، آوردم تمام کودکان را
طفلی تمام راه را با گریه آمد

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر تغییر داده شد! زیرا بعد از زندانی کردن اهل بیت در کوفه ابن زیاد ملعون طی نامه‌ای از یزید کسب تکلیف کرد؛ تندترین پیک‌ها هم این مسیر ۱۷۵ فرسخی را در حدود ۲۰ روز طی می‌کنند که رفت و برگشت آن ۴۰ روز میشود؛ مدت زمان رفتن کاروان اسرا از کوفه تا شام (۱۵۰۰ کیلومتر) هم یک ماه طول کشیده است، بنا بر نقل سید بن طاووس (اقبال الأعمال ص ۵۸۹) و قاضی نعمان از علمای قرن چهارم (شرح الاخبار ج ۳ ص ۲۶۹) اهل بیت بین ۳۰ تا ۴۵ روز در شام بوده‌اند!! حداقل بیست روز هم زمان نیاز بوده است که اهل بیت از شام به کربلا برگردند!! با توجه به مطالب فوق و دلایل متعدد روایی و تاریخی علمایی همچون سید بن طاووس در اقبال الأعمال ص ۵۸۹، علامه مجلسی در بحار الأنوار ج ۱۰۱ ص ۳۳۴ و جلاء العیون ص ۶۱۹، محدث نوری در لؤلؤ و مرجان (۱۸۱)، حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال ص ۵۲۵، علامه محمد تقی شوشتری در قاموس الرجال ج ۷ ص ۲۱۱، عادل العلوی در عبقات الأنوار ص ۴۴، آیت الله شعرانی در ترجمه نفس المهموم ص ۳۷۵، محمد تقی سپهر در ناسخ التواریخ ج ۶ ص ۱۰۱، محمد خراسانی در منتخب التواریخ ص ۳۱۸، عبد الرزاق موسوی مفرم در مقتل الحسین ص ۳۶۰، علامه شهید مطهری در حماسه حسینی ج ۳ ص ۳۰، فرهاد میرزا در قمعام ص ۵۸۶، دکتر محمد ابراهیم آیتی در بررسی تاریخ عاشورا ص ۱۴۸، میرزا حسین یزدی در مهیج الأحزان ص ۷۵۳، سردودی در تحریف شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین ص ۲۲۶ تصریح کرده‌اند به هیچ وجه امکان بازگشت اهل بیت در ۲۰ صفر سال ۶۱ هجری وجود نداشته بلکه احتمالاً در اربعین سال بعد به کربلا آمده‌اند

شاعر: محمد میرهاشمی

قالب شعر: قطعه

وزن شعر: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

ای آشنای زینب ای مقتدای زینب
 باز آماز اسارت زینب حدیث غربت
 آرامش و وقارم گردید افتخارم
 گرچه ز غم خمیدم هر منزلی رسیدم
 عشق تو سرنوشتم در کوفه ای بهشتم
 دربندکوفی دون گفتم به قلب پر خون
 گل بود و دست گلچین گفتم به فرقه کین
 گفتم به جسم نیلی باروی خورده سیلی
 این قوم نامسلمان گردستو رقصان
 اشک رباب وزینب قلب کباب وزینب
 هرچند من اسیرم این داغ کرده پیرم
 ایوب کربلایم دلخسته از جفایم
 گردست بسته بودم محزون و خسته بودم
 بس خصم چنگمان زد از خون که رنگمان زد
 بین چهره ها تکیده رخسارها دریده
 گل های اغوانی طفلان استخوانی
 کینه برون ز حد شد در شام بی عدد شد
 این دختران عشقند نیلوفران عشقند
 ای وای از حرامی از ظلم و بدمرامی
 ای که تویی حبیبم آواره غریبم

بشنو نوای زینب هیئات منالذله
 امانه با حقارت هیئات منالذله
 این ذکر شد شعارم هیئات منالذله
 فریاد می کشیدم هیئات منالذله
 با خون سر نوشتم هیئات منالذله
 ابن زیاد ملعون هیئات منالذله
 ای ابن سعد بی دین هیئات منالذله
 ای خصم حق ذیلی هیئات منالذله
 گفتم به قلب سوزان هیئات منالذله
 بزم شراب و زینب هیئات منالذله
 اما مبین حقیرم هیئات منالذله
 من دخت مرتضایم هیئات منالذله
 از پا نشسته بودم هیئات منالذله
 از بام سنگمان زد هیئات منالذله
 گوید سرشک دیده هیئات منالذله
 کردند جانفشانی هیئات منالذله
 گل های تو لگد شد هیئات منالذله
 پیغمبران عشقند هیئات منالذله
 از ناسزای شامی هیئات منالذله
 داغ تو شد نصیبم هیئات منالذله

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ایام اربعین تو یا صبح محشر است
 بیش از هزار سال گذشته است و اربعین
 دوران هرحماسه، دو روز است و دور تو
 هرجا عزای توسست، همان جا حریم توسست
 احرام ما لباس سیه، کعبه کربلا
 جابر پیوش جامهٔ احرام و غسل کن
 این جا نه کعبه، کعبه در این جا کند طواف
 جابر در این زمین مقدّس، وقوف کن
 بالای سر میا، که سری نیست در بدن
 جابر به دور قبر بگرد و نظاره کن
 بوی حبیب می‌وزد از خاک آن مزار
 جابر بیا به جانب گودالِ قتلگاه
 جابر ز قتلگاه بیا سوی علقمه
 از جان، مزار حضرت عباس را ببوس
 عبّاس کیست؟ آن که به رزم و به حلم و صبر
 عبّاس کیست؟ سرو روان دو فاطمه
 میثم سلام باد به جابر که بر لبش

یا روز جانگداز وفات پیمبر است
 از اربعین اوّل تو غم فزاتر است
 از ابتدای خلقت، تا صبح محشر است
 هر پیرِ دل شکسته در آن بزم، جابر است
 اشک مصیبت تو، فرات است و کوثر است
 کاین سرزمین مزار بدن های بی‌سر است
 این جا نه خانه، خون خداوند اکبر است
 کاین جا نکوتر از عرفات است و مشعر است
 پائین پا بیا که تن پاک اکبر است
 دور از تمامی شهدا قبر دیگر است
 آری، حبیب، نور دو چشم مظاهر است
 کان جا به گوش، نالهٔ زهرای اطهر است
 کان جا حسین را، سر سردارِ لشکر است
 چون با سرشک فاطمه، خاکش مخمر است
 گاهی حسین، گاه حسن، گاه حیدر است
 عبّاس کیست؟ چشم و چراغ دو مادر است
 در روضهٔ حسین، سلام مکرر است

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مرضیه عاطفی

تازه شد داغ بلایایی که آمد بر سرت
نیزه‌هایی سرشکسته، سنگ‌ها، دور و برت
از قفایت نیز چندین بوسه مثلِ حنجرت
تا نمی‌افتاد دستِ دیگری انگشترت
حالت بغضِ حسن را داشت بغضِ آخرت
سعی کردم که نباشم از سیاهی لشکرت
بیشتر آنجا که رقصیدند پیش خواهرت
قطره اشکی بر ستونِ نیزه از چشم ترت
شک ندارم که نمیگیری سراغ از دخترت!

آدم! زانو زدم گریان، کنار پیکرت
ردی از خون تو بر خاک و هنوز افتاده است
مانده حسرت بر دلم ایکاش برمی‌داشتم
می‌سپردی کاش با دستِ خودت، دستِ رباب
آتشی در سینه دارم بس که هنگام وداع
خواهری کردم برایت؟ یا که نه؟! روز دهم
راستی دروازه ساعات خیلی بد گذشت
شد سرازیر از نگاهم اشک، تا جریان گرفت
هیچ از حال پسرهایم نپرسیدم، تو هم

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: احسان معبودی

تمام جاده را با پلک‌های خیس، جارو زد
نباید جز حسین بن علی بر هرکسی رو زد
برای یک زیارت این همه این سو و آن سو زد
نباید با زهیر و جون و عابس ذره‌ای مو زد
شبیه مهر تربت می‌شود بر طاق ابرو زد
گره بر زخم‌های بی‌شمار اکبر او زد
غبار خاک پای زائرت طعنه به دارو زد
که از شوق حرم باید فقط هو هو و یاهو زد

فقط باید نشست رو به سوی قبله زانو زد
نباید جز کریمان از کسی چیزی طلب کرد و
به لیبکی که می‌گوییم می‌ارزد، که اینگونه
نه‌منتها حرف من یا حرف تو، این رسم نوکرهاست!
چه آقایی؟ که خاک زیر پای زائرانش را
فقط باید به پایش ارباً اربا شد، فقط دل را
نسیم بارگاهت سنگ را هم می‌کند عاشق
مرا هم راه دادی کربلا این وادی حیرت

شاعر: سید پوریا هاشمی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فعولن فعولن فعولن

سرِ خاکِ تو بی‌خبر آمدم عزادارم و خون جگر آمدم
دُرست است بی‌بال و پر آمدم به شوقِ تو اما به سر آمدم

سر آمد غمِ هجر، دوری بس است

صبوری صبوری صبوری بس است

رسیدم که با یار صحبت کنم شه‌بی‌سرم را زیارت کنم
نگاهی کنی و نگاهت کنم اگر اذن دادی شکایت کنم

به نی‌زار قلبم جز آتش نبود

سفر رفتی ای دوست، رسمش نبود

تو رفتی و دنیا به من بد گذشت و هر لحظه هر جا به من بد گذشت
در این روز و شبها به من بد گذشت خلاصه که آقا به من بد گذشت

نگو گریه کافیت، صبرت کجاست

عزیز دلم سنگِ قبرت کجاست؟

در هجران به یادِ تنت سوختم^۱ به یادِ زمین خوردنت سوختم

ز داغِ به نی رفتنت سوختم و با کهنه پیراهنت سوختم

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر تغییر داده شد! زیرا به دلایل متعدد روایی و تاریخی دیگر علمایی همچون سید بن طاووس در اقبال الأعمال ص ۵۸۹، علامه مجلسی در بحارالأنوار ج ۱۰۱ ص ۳۳۴ و جلاءالعیون ص ۶۱۹، محدث نوری در لؤلؤ و مرجان (۱۸۱)، حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال ص ۵۲۵، علامه محمد تقی شوشتری در قاموس الرجال ج ۷ ص ۲۱۱، عادل العلوی در عبقات الأنوار ص ۴۴، آیت الله شعرانی در ترجمه نفس المهموم ص ۳۷۵، محمد تقی سپهر در ناسخ التواریخ ج ۶ ص ۱۰۱، محمد خراسانی در منتخب التواریخ ص ۳۱۸، عبد الرزاق موسوی مقرر در مقتل الحسین ص ۳۶۰، علامه شهید مطهری در حماسه حسینی ج ۳ ص ۳۰، فرهاد میرزا در مقام ص ۵۸۶، دکتر محمد ابراهیم آیتی در بررسی تاریخ عاشورا ص ۱۴۸، میرزا حسین یزدی در مهیج الأحزان ص ۷۵۳، سردودی در تحریف شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین ص ۲۲۶ تصریح کرده‌اند به هیچ وجه امکان بازگشت اهل بیت در ۲۰ صفر سال ۶۱ هجری وجود نداشته بلکه احتمالا در اربعین سال بعد به کربلا آمده‌اند

همین که دلم سمتِ گودال رفت

دوباره ز غم زینب از حال رفت

خبر داری اصلاً که حیران شدم؟ چو موی تو بر نی پریشان شدم؟

پدر مادر این یتیمان شدم به من شمر خندید گریان شدم

قَدَم از فراقِ تو خم شد حسین

لباس اسارت تنم شد حسین

چه آمد سرِ خواهرت بین راه نشستم به پایِ سرت بین راه

شدم یک تنه لشکرت بین راه دویدم پیِ دخترت بین راه

زمین خورد و از قافله باز ماند

ز سنگینی سلسله باز ماند

نبودی و اشکم سرازیر شد پر و بال من گیر زنجیر شد

حرم، کوچه در کوچه تحقیر شد ازین غصه‌ها خواهرت پیر شد

غریبانه ماه شبت سنگ خورد

به پیشانی زینبت سنگ خورد

من از شهرِ کوفه چه‌ها دیده‌ام غمی بدتر از کربلا دیده‌ام

عجب لطفی از آشنا دیده‌ام بگوشت رسیده که را دیده‌ام

کنیز قدیمیّ من ایستاد

به من نان و خرمايِ خیرات داد

گذشتیم از شهر در ازدحام میانِ حرامی خطر ازدحام

نه یکجا که در هر گذر ازدحام مرا نیمه جان کرد اگر ازدحام

نگاه همه سوی ما خیره بود

به ذریهٔ مصطفی خیره بود

نمی‌گویم از شام، نامش بد است شلوغی هر پشت و بامش بد است
 سلامش بد است، احترامش بد است محل یهود، انتقامش بد است
 نمی‌پرسی از حال و احوال من
 تو را جان عباس، حرفی بزن
 بگو حقّ زینب که آزار نیست پریشان شدن، پیشِ انظار نیست
 عبور از هیاهوی بازار نیست سزاوار گل خنده خار نیست
 تو بودی و دیدی که با خطبه‌ام^۱

چسان دشمنت را زبون کرده‌ام

خبر داری از ضَعْفِ دُرْدانه‌ها؟ بوی نان که می‌آمد از خانه‌ها؟
 کبودیِ شلاق بر شانه‌ها؟ پذیرایِ ما بود به ویرانه‌ها
 همه دست بسته به پیشِ عوام
 بدون تو رفتیم بزم حرام
 شراب و شراب و شراب و شراب نگاه حزین رباب و شراب
 دل سنگِ چوب و عذاب و شراب سرت بود در پیچ و تاب و شراب
 فرود آمد و ناگهان خون چکید
 خودم دیدم از خیزران خون چکید
 ز داغِ سرت مادرت گریه کرد به اشکِ دو چشمِ ترت گریه کرد
 به بی‌تابیِ خواهرت گریه کرد چقدر از غمت دخترت گریه کرد
 به او حق بده غم مریضش کند
 کسی خواست آنجا کنیزش کند

^۱. بیت زیر دلیل حفظ بیشتر شأن اهل بیت تغییر داده شد. در این شهر غوغای پوشیه بود ولی دست من جای پوشیه بود
 بیت زیر دلیل سکت در وزن مصرع دوم تغییر داده شد. کبودیِ شلاق بر شانه‌ها؟ پذیرایِ ما بود به ویرانه‌ها

وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود اسدی

از نور جمالشان، جهان گشت پدید
تنها به حسین، اربعین را بخشید
ناموس اسیر و خود به گودال شهید
هرکس که مصیبات عظیمش بشنید
با یاد سه ساله‌ای که بر خار دوید
(تا کور شود هر آن که نتواند دید)
هر آنکه به سوی حرم یار رسید

الله جمال پنج تن را که کشید
در بین ائمه، انبیاء، ذات خدا
در راه خدا گذشت از هستی خویش
جا دارد اگر در غم او خون ریزد
عشاق، پیاده سوی ارباب روند
این جمعیت از موسم حج بیشتر است
شائق، تو بگو با مدد فاطمه بود

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن کاویانی

کمترین لطفش به دشمن دادن پیراهن است
عیب پوشی کردنش از نارفیقان روشن است
شیوه خُر سازی آقا به نحو احسن است
گاه الگوی تمام شیر مردان یک زن است
این شراب کهنه تا روز ابد مرد افکن است
کفش‌های سینه‌زن‌ها را مرتّب کردن است
بوی خوبِ خاطراتِ کودکی‌های من است
با من و ایل و تبارم بعد از این هم میهن است
آه شیرین‌تر از آن در کربلا جان دادن است

دوستان که جای خود حتی به فکر دشمن است
از همان شب که چراغ خیمه را خاموش کرد
شک نکن گاهی تشره‌هایش دل از ما می‌برد
خطبه خطبه من تَوَرُّق کرده‌ام تاریخ را
چای روضه رمزِ مستی رسولِ تُرک هاست
هرکسی را بهر کاری ساختند و کار ما
بوی اسفند و گلابِ دسته‌های سینه‌زن
هرکسی از هرکجایی اربعین در کربلاست
اربعین موکب به موکب چای شیرین می‌خورم

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعّلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اصغر یزدی

مریض عشق توأیم و پی دوا نرویم
 که با گران شدنش سمت کربلا نرویم
 برای خوردن و نوشیدن و ریا نرویم
 کنون که پنجره باز است پس چرا نرویم؟
 به هر کجا که به ما گفته شد «بیا» نرویم
 نیاز نیست که در بطن روضه ها برویم
 رقیه گفت بدون تو ما کجا برویم؟

بدون واسطه در محضر خدا نرویم
 بهای دیدن صحنه مگر به دینار است
 به اشک روضه قسم، عشق می برد ما را
 در آسمان تو عمری ست فکر پروازیم
 فقط به سوی تو با سر شتافتیم حسین
 برای عرض توسّل عبارتی کافی ست
 تن غریب تو افتاده بود در گودال

وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

قالب شعر: رباعی

شاعر: میثم داودی

این لطف ز ثامن الحجج دارم من
 در هر قدمی ثواب حج دارم من

هر لحظه دعا بهر فرج دارم من
 با پای پیاده می روم کربوبلا

در هر نفسم فقط توأم هم نفسی
 فردای قیامت تو فریاد رسی

با تو نبود مرا نیازی به کسی
 امروز اگر خسته شدم عیبی نیست

از نسل غدیر و حضرت زهرائیم
 سرباز سپاه زینب کبرائیم

ما زائر اربعین و عاشورائیم
 با پای پیاده عازم کرب و بلا

حاشا به شکوه در بر رب باشم
 یک لحظه شبیه عمه زینب باشم

از خستگی و درد لبالب باشم
 خورشید بسوزان تن من را شاید

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: اسماعیل تقوایی

برایت زائران از کاروانی مضطر آوردم
کنون از بهر دیدارت تکیده خواهر آوردم
بگو اصغر بیاید از برایش مادر آوردم
به دیدار مزار خاکی تو دختر آوردم
برایت یک کفن با عطر مشک و عنبر آوردم
زنان و کودکان را از برایت یاور آوردم
خبر از چیدن آن نوگل نیلوفر آوردم
برای استجابت قلب خون، چشم تر آوردم

الا سردار بی‌سر از برای تو سر آوردم
نمودم فتح شام و کوفه را با خطبه‌ای غرا^۱
ربابت بی‌قراری می‌کند بهر علی‌اصغر
سکینه در غمت خون گریه کرد و کعب‌نی خورده
شنیدم بی‌کفن خوابیده در خاکی حسین من
هنوزم ناله‌ل هل من معینت خاطرمانده
خجالت می‌کشم از تو رقیه شام جا مانده
دعا کن تا که زینب هم بیاید پیش تو جانان

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر تغییر داده شد! زیرا بعد از زندانی کردن اهل بیت در کوفه ابن زیاد ملعون طی نامه‌ای از یزید کسب تکلیف کرد؛ تندترین پیک‌ها هم این مسیر ۱۷۵ فرسخی را در حدود ۲۰ روز طی می‌کنند که رفت و برگشت آن ۴۰ روز میشود؛ مدت زمان رفتن کاروان اسرا از کوفه تا شام (۱۵۰۰ کیلومتر) هم یک ماه طول کشیده است، بنا بر نقل سید بن طاووس (اقبال الأعمال ص ۵۸۹) و قاضی نعمان از علمای قرن چهارم (شرح الاخبار ج ۳ ص ۲۶۹) اهل بیت بین ۳۰ تا ۴۵ روز در شام بوده‌اند!! حداقل بیست روز هم زمان نیاز بوده است که اهل بیت از شام به کربلا برگردند!! با توجه به مطالب فوق و دلایل متعدد روایی و تاریخی دیگر علمایی همچون سید بن طاووس در اقبال الأعمال ص ۵۸۹، علامه مجلسی در بحار الأنوار ج ۱۰۱ ص ۳۳۴ و جلاء العیون ص ۶۱۹، محدث نوری در لؤلؤ و مرجان (۱۸۱)، حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال ص ۵۲۵، علامه محمد تقی شوشتری در قاموس الرجال ج ۷ ص ۲۱۱، عادل العلوی در عبقات الأنوار ص ۴۴، آیت الله شعرانی در ترجمه نفس المهموم ص ۳۷۵، محمد تقی سپهر در ناسخ التواریخ ج ۶ ص ۱۰۱، محمد خراسانی در منتخب التواریخ ص ۳۱۸، عبد الرزاق موسوی مفرم در مقتل الحسین ص ۳۶۰، علامه شهید مطهری در حماسه حسینی ج ۳ ص ۳۰، فرهاد میرزا در مقام ص ۵۸۶، دکتر محمد ابراهیم آیتی در بررسی تاریخ عاشورا ص ۱۴۸، میرزا حسین یزدی در مهیج الأحزان ص ۷۵۳، سردرودی در تحریف شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین ص ۲۲۶ تصریح کرده‌اند به هیچ وجه امکان بازگشت اهل بیت در ۲۰ صفر سال ۶۱ هجری وجود نداشته بلکه احتمالاً در اربعین سال بعد به کربلا آمده‌اند

کنون از بهر دیدارت تکیده خواهر آوردم
به دیدار مزار خاکی تو دختر آوردم

گذشته اربعینی از فراق خواهرت با تو
سکینه در غمت خون گریه کرده این چهل روزه

شاعر: تأب	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفاعیلن فعاتیلن مفاعیلن فعلن
به زخمهای تنت چون اشاره می‌کردم برای رفتن تا کوفه، داشتم تردید ز سیل گریه لرزان خویش در کوفه کبوتران حریم تو را به هر منزل به طشت زر به لبث چوب خیزران می‌زد به سینه چنگ زنان خیره می‌شدم به رباب به قطره قطره اشکم ازین سفر تأتب	به دامن از مژه جاری ستاره می‌کردم به مصحف بدنت استخاره می‌کردم خراب پایه دار الاماره می‌کردم به قصد منزل دیگر شماره می‌کردم یزید و، من به تحیر نظاره می‌کردم چو یاد تشنگی شیرخواره می‌کردم هماره آب، دل سنگ خاره می‌کردم	

شاعر: ناشناس	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن
ای کربلا به قافله کربلا ببین ما زائران خون خدائیم کربلا سوغات درد و خون جگر ارمغان ماست من زینب که درد چکد از نگاه من رویم کبود و دست کبود و بدن کبود اطفال را به گردن و بازو و دست و پا هر یک کنار قبر شهیدی کند فغان از سجده‌های نیمه شب و خطبه‌های روز هر جا کنند فتح، گذارند یک سفیر ما نیز بر رقیه سپردیم کار شام	حال مسافران به درد آشنا ببین بر کاروان زائر خون خدا ببین احوال ما ز وضع پریشان ما ببین در هر نگاه شعله چندین بلا ببین یاس کبود گر که ندیدی مرا ببین آثار تازیانه و بند جفا ببین هر بلبل کنار گلی در نوا ببین بشکسته‌ایم پشت ستم را بیا ببین وین رسم تازه نیست، بود هر کجا ببین تا او کند سفارت عظمای به پا ببین	

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

شاعر: محمدجواد الهی پور قالب شعر: غزل

می‌توانم از همین جا عطر صحت را ببویم
می‌روم خود را در اقیانوس نور تو بشویم
گرچه دستم خالی است اما نریزد آبرویم
مرحمت کردی نیاوردی بدی‌ها را به رویم
قطره قطره چای شیرین عراقی‌ها سبویم
من به سوی تو می‌آیم یا تو می‌آیی به سویم؟
با تو اما آب رفته باز می‌گردد به جویم

هر قدم یک پنجره از شوق واکردی به سویم
قطره‌ام اما سر دریا شدن دارم دوباره
خُرم و دارم به سمت شاه برمی‌گردم ای کاش
لطف تو حتی مجال شرم را از من گرفته
پابرنه می‌دوم سوی تو مست از جام عشقم
آنقدر مستم که گاهی از خودم می‌پرسم اصلا
بی‌تو سر شد در میان حیرت و غفلت، جوانی

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: غزل

گلاب اشک بهر لاله‌های پرپر آوردم
که از جسم شهیدانت، دلی زخمی‌تر آوردم
چو برگشتم برایت یک چمن نیلوفر آوردم
من از شام بلا داغ سه ساله دختر آوردم
که با چشمان خود آب از برای اصغر آوردم
!که من بر تو خبرهای فراوان از سر آوردم
خبر از چوب و از لعل لب و طشت زر آوردم
همانا مرهمت بر زخم‌های پیکر آوردم
به رسم هدیه میراثی بود کز مادر آوردم
به آهم شعله‌ها از سینه میثم برآوردم

عذار نیلی و قدّ خم و چشم تر آوردم
زجا برخیز ای صد پاره‌تر از گل! تماشا کن
تمام یاس هایت را به شام از کربلا بُردم
مسافر از برای یار سوغات آورد اما
اگرچه سر نداری یک نگه بر سیل اشکم کن
تو بر من از تن بی‌سر خبر ده ای عزیز دل
چهل منزل سفر کردم به شهر شام و برگشتم
ز اشک چشم و سوز سینه مجروح و خون دل
قدّ خم، موی آشفته، تن خسته، رخ نیلی
ز سیل اشک دریا کرده‌ام چشم محبان را

شاعر: ناشناس

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

می‌رسد بر دل تو بغض صدایم یا نه؟
 بنده‌ای آمده با روی سیاهش هیئت
 از غلامان تو بودم همه عمر بگو
 تو که عمری ست در این روضه پناهم دادی
 نکند کربو بلا را که ندیده بروم

می‌شود باز به درگاه تو پایم یا نه؟
 می‌دهد صاحب این خانه بهایم یا نه؟
 وقت مرگم که رسید از شهدایم یا نه؟
 میدهی گوشه‌ای از علقمه جایم یا نه؟
 اربعین در سفر کربو بلایم یا نه؟

شاعر: رضا قاسمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

سرو رفتم از کنارت، قد کمان برگشته‌ام
 سوختم بی‌سایه تو زیر نور آفتاب
 خاک روی قبر تو حیثیت عرش خداست
 باز هم مثل همیشه حال زینب را بپرس
 نیمه من بودی و در نیم روزی گشتنت
 مستندتر از من زینب نباشد مقتلی...
 رفتی و بر پیکرم رنگِ کبودی نقش بست
 پیکرم را آب کرده داغ دوریات حسین!
 من که رزق آسمان‌ها و زمین را می‌دهم
 غیرت اللهم! تو رفتی حرمت من خرد شد
 داغدار قاری قرآنم و بزم شراب...
 خواستم باشم امانت دار... آخر هم نشد

سبز رفتم مثل یک برگ خزان برگشته‌ام
 باز، حالا زیر چتر سایبان برگشته‌ام
 از زمین پست، سوی آسمان برگشته‌ام
 یا به چشم خود ببین که ناتوان برگشته‌ام
 جان من بودی و حالا نیمه جان برگشته‌ام
 روضه‌ها را درک کردم روضه خوان برگشته‌ام
 بی‌نشان رفتم از اینجا با نشان برگشته‌ام
 من شبیه پوستی بر استخوان برگشته‌ام
 از دیار نذری خرما و نان برگشته‌ام
 از میان مجلس نامحرمان برگشته‌ام
 از کنار تشمت و چوب خیزران برگشته‌ام
 من بدون دختر شیرین زبان برگشته‌ام

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی انسانی

«خیز، ای لب تشنه از بهر تو آب آورده‌ام»
 قامت خم گشته‌ای بهر جواب آورده‌ام
 این همه سوغات از شام خراب آورده‌ام
 گرچه پرپر شد گلت باخود گلاب آورده‌ام
 جان و تن مجروح از بزم شراب آورده‌ام

«چشم‌گریبان سویت از شام خراب آورده‌ام»
 گر بپرسی داغ تو با سینه خواهر چه کرد
 اشک، سرخ و چهره زرد و تن سیاه و موسفید
 اشک می‌بارم ز داغ چار ساله دخترت
 هم‌هم زین العباد این حجت دادار را

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مهدی رحیمی

من هم شده‌ام سوی تو اعزام پیاده
 بر خویش سوارم ولی از نام پیاده
 هر کس طرفت آمده یک گام پیاده
 خاصان طرفت در ملاء عام پیاده
 یک شاعر ایرانی ناکام، پیاده
 بر تسلیتش لشکر خُدام پیاده
 باران شود از ابر سرانجام پیاده
 یک روز ز ناقه شده آرام پیاده
 هر جا که شرابی شده از جام پیاده
 تا کرب و بلا آمده از شام پیاده
 "خورشید شده بر سر هر بام پیاده
 تا بین خلائق شود اسلام پیاده

آنگونه که حاجی ست در احرام پیاده
 طوفانم و می‌آیم و در حلقه عشاق
 بر عرش سوارش بکنی روز قیامت
 ای خاص ترین عام، می‌آیند دوباره
 ای کاش بگویند که در راه حرم مُرد
 زینب شده از ناقه پیاده که بیایند
 زینب شده از ناقه پیاده که به هر حال
 امروز ز ناقه اگر افتاد به سرعت
 زانوی قدح بوده و بازوی پیاله
 از کرب و بلا رفته پیاده طرف شام
 شامی که در آن از پس هفده سر بر "نی
 ناموس خدا، زینب کبری، به زمین خورد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید پوریا هاشمی

خادم ناقابل این آستان بودم حسین
سود کردم پیش تو! گرچه زیان بودم حسین
شوق پیری داشتم وقتی جوان بودم حسین
هر قدم مدیون لطفی بی‌کران بودم حسین
چون سگی در انتهای کاروان بودم حسین
کاش یارت می‌شدم! کاش آن زمان بودم حسین!
عفو کن هروقت زیر سایبان بودم حسین
بخدا موکب به موکب یادشان بودم حسین
بی‌تو بین مجلس نامحرمان بودم حسین

من از آن موقع که طفلی بی‌زبان بودم حسین
خرج روضه کردم و زهرا برایم خرج کرد!
از جوانی خوبتر پیر غلامی شماست
راه افتادم برایت! پیشوازم آمدی!
بین خوبانت من بی‌آبرو را هم بخر!
من که بودم دیرتر راهی مقتل می‌شدی
عفو کن هروقت راحت آب خوردم در مسیر!
تاول پایم فدای پای دخترهای تو!
خواهری از شام برگشته چنین فریاد زد^۱

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر تغییر داده شد! زیرا بعد از زندانی کردن اهل بیت در کوفه ابن زیاد ملعون طی نامه‌ای از یزید کسب تکلیف کرد؛ تندترین پیک‌ها هم این مسیر ۱۷۵ فرسخی را در حدود ۲۰ روز طی می‌کنند که رفت و برگشت آن ۴۰ روز میشود؛ مدت زمان رفتن کاروان اسرا از کوفه تا شام (۱۵۰۰ کیلومتر) هم یک ماه طول کشیده است، بنا بر نقل سید بن طاووس (اقبال الأعمال ص ۵۸۹) و قاضی نعمان از علمای قرن چهارم (شرح الاخبار ج ۳ ص ۲۶۹) اهل بیت بین ۳۰ تا ۴۵ روز در شام بوده‌اند!! حداقل بیست روز هم زمان نیاز بوده است که اهل بیت از شام به کربلا برگردند!! با توجه به مطالب فوق و دلایل متعدد روایی و تاریخی دیگر علمایی همچون سید بن طاووس در اقبال الأعمال ص ۵۸۹، علامه مجلسی در بحار الأنوار ج ۱۰۱ ص ۳۳۴ و جلاء العیون ص ۶۱۹، محدث نوری در لؤلؤ و مرجان (۱۸۱)، حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال ص ۵۲۵، علامه محمد تقی شوشتری در قاموس الرجال ج ۷ ص ۲۱۱، عادل العلوی در عبقات الأنوار ص ۴۴، آیت الله شعرانی در ترجمه نفس المهموم ص ۳۷۵، محمد تقی سپهر در ناسخ التواریخ ج ۶ ص ۱۰۱، محمد خراسانی در منتخب التواریخ ص ۳۱۸، عبد الرزاق موسوی مقرر در مقتل الحسین ص ۳۶۰، علامه شهید مطهری در حماسه حسینی ج ۳ ص ۳۰، فرهاد میرزا در مقام ص ۵۸۶، دکتر محمد ابراهیم آیتی در بررسی تاریخ عاشورا ص ۱۴۸، میرزا حسین یزدی در مهیج الأحزان ص ۷۵۳، سردرودی در تحریف شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین ص ۲۲۶ تصریح کرده‌اند به هیچ وجه امکان بازگشت اهل بیت در ۲۰ صفر سال ۶۱ هجری وجود نداشته بلکه احتمالا در اربعین سال بعد به کربلا آمده‌اند

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن**قالب شعر: غزل****شاعر: میثم میرزایی**

یک فصل دیگری به محرم اضافه شد
 بر آبروی کوثر و زمزم اضافه شد
 نزدیک اربعین دمامد اضافه شد
 تا برشمار موکب و پرچم اضافه شد
 بر اعتبار عالم و آدم اضافه شد
 گویا که رستخیز دگر هم اضافه شد

شد اربعین و بر دل ما غم اضافه شد
 تشبیه شد به کوثر و زمزم چواشک ما
 بر بیقراری این قلب عاشق الحرم
 دشمن شکسته تر شد و تیرش به سنگ خورد
 لبیک یا حسین زمین و زمان که گفت
 خالیست جای محتشم و این چه شورش است

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فاعلاتن فعلن**قالب شعر: غزل****شاعر: موسی علیمرادی**

به همین حال مرا وا مگذارید فقط
 بین این شهر مرا جا مگذارید فقط
 در مزارم تک و تنها مگذارید فقط
 به دلم داغ حرم را مگذارید فقط
 با دلم وعده فردا مگذارید فقط
 روی این خواهش ما پا مگذارید فقط
 حسرتش را به دل ما مگذارید فقط
 آب را تشنه دریا مگذارید فقط
 پا بر این مصحف زیبا مگذارید فقط
 چیزی از پیکر من جا مگذارید فقط
 پا سوی خیمه زنها مگذارید فقط

به دلم داغ حرم را مگذارید فقط
 ببریدم ببریدم شده حتی در خواب
 همه رفتند و شده قبر من این شهر مرا
 میزنیدم بزنید این همه تنبیه ولی
 حرم امروز دهیدم به خدا خسته شدم
 بگذارید که سر بر قدمش بگذاریم
 اربعین پای پیاده نجف و کربلا
 تشنه روضه ام و آه فرات است بلند
 لای هربرگه قرآن چقدر برگ گل است
 دادزداین سرو این حلق من و سینه من
 مرد باشید ولی، تا که نکشتید مرا

شاعر: علیرضا وفایی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

من چنان باد صبا، مُشک فشان می‌آیم
 گاه با شوق وصال و گهی از درد فراق!
 جان گرفتیم ز پابوس علی اولِ راه
 گفتیم: امسال اگر قسمت من بود طریق
 چقدر آبله در راه، دهن وا کرده
 پای ما خار ندیده ز توان افتاده

دست‌بوسی طرف پیر مغان می‌آیم
 گاهی اوقات چنین، گاه چنان می‌آیم
 به امیدی که دهم پیش تو جان، می‌آیم
 من پیاده عوض دخترتان می‌آیم
 روضه دارم به نظر، گریه کنان می‌آیم
 تا خود کربوبلا مرثیه خوان می‌آیم

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

بال و پرّم شکست ولی نهضت تو ماند
 گیسوی من سپید شد و روی من کبود
 عیبی ندارد از تو مرا دشمنت گرفت
 بی‌حرمتی اگر چه به آل رسول شد
 ناگفته‌های شام بماند برای بعد
 با خطبه‌های کوفه و شام امامان
 هل من معین تو شده "صوت الحزین" من
 یک آشنا نبود اگر یاری‌ام کند
 برگشتم از اسارت و شرمندهام ز تو
 جای علی‌اکبر و عباس و قاسمت
 بُردم پیام فاطمی‌ات را به هر دیار
 با این همه مصائب سنگین این سفر

این قامتم خمید ولی عزّت تو ماند
 تا پرچم ولایت تو هیبت تو ماند
 چون با دعای مادرمان تربت تو ماند
 اما قسم به آل علی حرمت تو ماند
 فریادهای قافله غربت تو ماند
 از مقتل تو تا به ابد دولت تو ماند
 در بین نسل‌ها نَفَس حضرت تو ماند
 تا روز حشر، درد و غم محنت تو ماند
 در گوشه خرابه گل زینت تو ماند
 یک کاروان اسیر پی نصرت تو ماند
 خصمت فنا شد و عِلَم قدرت تو ماند
 دین زنده ماند و رایحه عبرت تو ماند

وزن شعر: مفاعیل فاعلاتن مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد میرهاشمی

تو را به جان عزیزت بیا مرا دریاب
 شبانه سوی حرم، گریه، زمزمه، مهتاب
 سفر، رسیده! مهیا نمی‌شود اسباب
 سزای این دل بی‌تاب و دیده بی‌خواب
 مرا ببر که نمانم اسیر این مرداب
 سلام حضرت خورشید و ماه عالمتاب
 تو را به جان رقیه مرا بخر ارباب

دلم هوای حرم کرده حضرت ارباب
 دوباره شور پیاده روی به سر دارم
 نه خرج راه و نه ویزا و نه گذرنامه
 دو چشم سرخ و دل آشوبه‌های بی‌پایان
 هوای سیل خروشان زائران دارم
 تمام آرزوی من جواب این حرف است
 شهید راه ظهور و زیارتم گردان

وزن شعر: مستفعیل فاعلاتن مستفعیل فاعلاتن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: حسن لطفی

مانده به راه برادر، تنهاترین چشم گریان
 پیراهنی غرق خون را، بر سینه‌اش می‌فشارد
 این مرگِ تدریجی‌ام را، جان دادن بی‌شماره
 اما تو رفتی و ماتم، بی‌تو چسان زنده هستم
 آری برادر شکستم، آری برادر بُریدم
 با آتش گُن تماشا، با استخوانم چه کردی
 افتاد و در پیش طفلت، سنگی که گنج لبِت خورد
 منزل به منزل پیاده، با قاتلت همسفر شد
 من بودم و ناقه غم، اما رکابم نیامد
 مثل رقیه برادر، من را ببر ... می‌توانی

دلخون‌تر از ابر و طوفان، غمگین‌تر از باد و باران
 در موج خون نیمه باز است، چشمی که جانی ندارد
 ای رفتنت قاتلِ من، باز آ و بنگر دوباره
 یادم نرفته برادر، عهدی که من با تو بستم
 یادم نرفته چگونه، تا قتلگاهت دویدم
 رفتی ندیدی ز داغت، با دودمانم چه کردی
 رفتی ندیدی لوایت، دل از من و نیزه‌ها بُرد
 رفتی ندیدی که زینب، در کوچه‌ها دربه در شد
 یادم نرفته که عباس، در اضطرابم نیامد
 آه ای تن بور یایی، آه ای لب خیزرانی

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

مظهر صبر خدای حیّ داور زینبم! یادگار حیدر و زهرای اطهر زینبم!
 فتح کردم شام را سنگر به سنگر زینبم !آمدم همچون علی از فتح خیبر زینبم!¹

گرچه آهی نیست از آه تو ظالم سوزتر

بازگشتی از همه سردارها پیروزتر

باغبان از بهر گل‌هایت گلاب آورده‌ام بحر بحر از چشم گریان بر تو آب آورده‌ام

روی نیلی گیسوی از خون خضاب آورده‌ام پرچم پیروزی از شام خراب آورده‌ام

آه دل را آتش فریاد کردم یا حسین

شام ویران را حسین‌آباد کردم یا حسین

خواهرم در این سفر فریاد عاشورا شدی یاس باغ وحی من نیلوفر صحرا شدی

با کبودی رخت مهر جهان‌آرا شدی هر چه می‌بینم شبیه مادرم زهرا شدی

بارها جان دادی اما زنده‌تر گشتی بیا

دست بسته رفتی و پیروز برگشتی بیا

من خدا را آیت فتح و ظفر بودم حسین با سرت تا شام ویران هم‌سفر بودم حسین

بر دل دشمن ز خنجر تیزتر بودم حسین دختران بی‌پناهت را سپر بودم حسین

بس که آمد کعب‌نی از چار جانب بر تنم

گشت سر تا پا تنم نیلی‌تر از پیراهنم

زینبم، پیروز میدان بلا دیدم تو را فاتح روز نبرد ابتلا دیدم تو را

¹. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

لحظه لحظه قهرمان کربلا دیدم تو را خوانده‌ام قرآن و در طشت طلا دیدم تو را
تو نگه کردی و دشمن چوب می‌زد بر لبم
بر نگاه درد خیزت گریه کردم زینبم
در کنار طشت چندین طایر افسرده بود هم لب تو، هم دل مجروح من آزرده بود
کاش چوب آن ستمگر بر لب من خورده بود کاش پای صوت قرآن تو زینب مرده بود
من که با صبرم غمت بر جان خریدم یا حسین
در کنار طشت پیراهن دریدم یا حسین
خواهرم آن شب که در ویرانه مهمانت شدم با سر بفریده‌ام شمع شبستانت شدم
شستشو از گرد ره با اشک چشمانت شدم چشم خود بستم، خجل از چشم گریان‌ت شدم
دخترم پرپر زد و جان داد دیدم خواهرم
زد نفس تا از نفس افتاد دیدم خواهرم
یا ابا آن شب تو کردی با سر خود یاری‌ام ورنه می‌شد سیل خون در دیده اشک جاری‌ام
ماند چون بغض گلو در سینه آه و زاری‌ام کاش می‌مردم من آن شب زین امانت داری‌ام
دختر مظلومه‌ات با دست زینب دفن شد
حیف او هم مثل زهرا مادرت شب دفن شد
جان خواهر من سر نی سایه‌بان‌ت می‌شدم نیمه‌های شب چراغ کاروان‌ت می‌شدم
با اشارت‌های چشمم، ساربان‌ت می‌شدم گه جلو، گه پشت سر، گه هم‌عنانت می‌شدم
یاد داری سنگ زد از بام، خصم بر جبین
از فراز نی سرم افتاد بر روی زمین
یا ابا، خون ریخت از فرق تو و چشم ترم تا سرت افتاد از نی، سوخت جان و پیکرم
من زدم بر سینه، سیلی زد به صورت، مادرم کاش پیش سنگ آن ظالم سپر می‌شد سرم

قصه سنگ و جبین، بار دگر تکرار شد

رأس تو افتاد از نی، چشم زینب تار شد

جان خواهر این مصائب در رضای دوست بود

بر فراز نی مرا حال و هوای دوست بود

تا در اطراف سر من طایر دل پر زند

شعله فریاد تو از نظم «میثم» سر زند

وزن شعر: مستفعان مستفعان مستفعان فع

قالب شعر: مثنوی

شاعر: وحید قاسمی

حس می‌کنم افتاده‌ام از شیبِ گودال

یادم نرفته دختران بی‌قرارت

یادم نرفته چکمه‌ای بر سینه‌ات خورد

طفلی رقیه پابه پایم آب می‌شد

من زودتر از خیمه‌ها آتش گرفتم

با چشم‌هایی تار از گودال رفتم

با شمر و خولی همسفر بودم برادر

با چادر خاکی سر بازار رفتم

خورشید را از شاخه‌ای آویخت کوفه

با آستینی پاره شهر شام رفتم

آخر سر دروازه را هم دید زینب

با دست‌هایی بسته پای طشت رفتم

با خون دل عمامه‌ات را پس گرفتم

دارم به قتل صبر می‌میرم برادر

پیری زمین گیرم، صبوری ناخوش احوال

یادم نرفته ذوالجناح بی‌سوارت

یادم نرفته سنگ بر آئینه‌ات خورد

یادم نرفته گریه‌ام سیلاب می‌شد

زهر ا شدم، در تنگنا آتش گرفتم

از کربلایت زخمی و بی‌بال رفتم

از حال و روزم بی‌خبر بودم برادر

با دست خالی جنگ آن اغیار رفتم

خاکستر غم، بر سر من ریخت کوفه

رفتم، برای ماندن اسلام رفتم

از خنده‌های ساریبان رنجید زینب

از راه‌های سخت و بی‌برگشت رفتم

پیراهنت را سوختم تا پس گرفتم

در قتلگاه غم، زمین گیرم برادر

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلتن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید محمد جوادی

همه زندگی‌ام، دار و ندارم اینجاست
 بگذارید بمیرم که مزارم اینجاست
 که بپاشم سر این قبر، نگارم اینجاست
 من ز شام آمده‌ام صبح قرارم اینجاست
 به خدا قبر علمدار و ندارم اینجاست
 من که هم جان و دلم، هم کس و کارم اینجاست

گر خزانی شده‌ام باغ و بهارم اینجاست
 چه کسی گفته که زینب حرمش در شام است؟
 شاخه‌ای گل و کمی آب به زینب بدهید
 می‌نشینم مگر از خاک سر آرد بیرون
 کوچک است آه ولی قبر علی اصغر نیست
 با چه حالی بروم سوی مدینه چه کنم؟

وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدرضا مؤید

بعد از جدایی‌ها به دیدارت رسیدم
 من زینب کز رنج دوری‌ها خمیدم
 ای کربلا تا بر سر کویت رسیدم
 جان کنده‌ام تا رخت در اینجا کشیدم
 گر زنده‌ام من زنده هر دم شهیدم
 تا گویمت با دیده گریان چه دیدم
 چندان که در هر جا شهادت آفریدم
 بیخود ز خود گشتم گریبان بر دریدم
 یک‌جا سرت چون بر فراز نیزه دیدم
 نشنیده بودم من ز نی آن هم شنیدم
 این را گواهی می‌دهد موی سپیدم

ای کربلا ای کعبه عشق و امیدم
 ای کربلا آغوش بگشا زینب آمد
 هر روز دیدم کربلای تازه‌ای را
 منزل به منزل داغ بر داغم فزون شد
 از بهر انجام رسالت زنده ماندم
 ای کاروان سالار زینب دیده بگشا
 با آنکه با دستت به قلبم صبر دادی
 اما دو جا دست غم از پا در آورد
 یک‌جا که دشمن بر لبانت چوب میزد
 بشنیده بودم صوت قرآنت بسی لیک
 داغ دل من کمتر از زخم تنت نیست

شاعر: محمد حسین رحیمیان قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

آمده سرشکسته محنت	آمده اشکریز بُت شکنت
السلام ای مرمُلُ بدماء	چه خبر از هزار زخم تنت
از دو تا لاله‌های من چه خبر	چه خبر از سپاه بی‌کفنت
حال شش ماهه حرم خوب است؟	چه خبر از دو حیدر حسنت؟
خیز و بنگر به حال و اوضاع	اولین کاروان سینه زنت
علم ما شکسته گهواره	پرچم ماست کهنه پیر هنت
جمع ما روضه خوان نمی‌خواهد	نوحهٔ ماست نام دل شکنت
تن هشتاد و چند عزادارت	وضع بهتر ندارد از بدنت

خیز و بنگر به موسفیدانت

بر سپاه کبود و گریاننت

یاس بودم که پرپررت شده‌ام	قد کمانی حنجررت شده‌ام
قتلگاهت عجب حرایی شد	وحی آمد پیمبررت شده‌ام
اقراء اقراء رسید و حس کردم	آخرین تیر لشکرت شده‌ام
پیکر و موی من سیاه و سفید	چه قدر شکل مادررت شده‌ام
یار بی‌سر، سرت سلامت باد	من عزادار دختررت شده‌ام
چشم‌هایم نشد شبی بسته	بس که دلواپس سرت شده‌ام
بانی اشک خون صبح و شب	طالب خون حنجررت شده‌ام
در میان محله‌های یهود	حیدر جنگ خیبررت شده‌ام

آب رفتم کمان شدم اما

پس گرفتم سرت ز خولی‌ها

آسمان سر به زیر شد ای وای	خواهر تو اسیر شد ای وای
قسمت پاره‌های پیکر تو	تکه‌های حصیر شد ای وای
نگران رباب هستم من	در اسارات چه پیر شد ای وای ^۱
رفت عباس و هر کس و ناکس	سر طفل تو شیر شد ای وای
شکم خالی سه‌ساله تو	لگدی خورد و سیر شد ای وای
حوریت در خرابه ملعبه	عقده‌ها از غدیر شد ای وای
سهم طفلان وحی خیرات و	لقمه‌های پنیر شد ای وای
اشک هامان بساط تفریح	مردمانی حقیر شد ای وای

رفتی و شعله گشت یاور من

معجرم را ببین برادر من

^۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر تغییر داده شد؛ زیرا بعد از زندانی کردن اهل بیت در کوفه ابن زیاد ملعون طی نامه‌ای از یزید کسب تکلیف کرد؛ به گفته سیدبن طاوس در اقبال الاعمال ص ۵۸۹؛ حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال ص ۵۲۴؛ و محدث نوری در لؤلؤ و مرجان ص ۱۷۴، آیت الله شعرانی در نفس المهموم ص ۳۷۵، فرهاد میرزا در مقام ص ۵۸۶ تندترین پیک‌ها هم این مسیر ۱۷۵ فرسخی را در حدود ۲۰ روز طی می‌کنند که رفت و برگشت آن ۴۰ روز میشود؛ مدت زمان رفتن کاروان اسرا از کوفه تا شام (۱۵۰۰ کیلومتر) هم یک ماه طول کشیده است، بنا بر نقل سید بن طاوس (اقبال الأعمال ص ۵۸۹) و قاضی نعمان از علمای قرن چهارم (شرح الاخبار ج ۳ ص ۲۶۹) اهل بیت بین ۳۰ تا ۴۵ روز در شام بوده‌اند!! حداقل بیست روز هم زمان نیاز بوده است که اهل بیت از شام به کربلا برگردند!! با توجه به مطالب فوق و دلایل متعدد روایی و تاریخی دیگر علمایی همچون سید بن طاوس در اقبال الأعمال ص ۵۸۹، علامه مجلسی در بحار الأنوار ج ۱۰۱ ص ۳۳۴ و جلاء العیون ص ۶۱۹، محدث نوری در لؤلؤ و مرجان (۱۸۱)، حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال ص ۵۲۵، علامه محمد تقی شوشتری در قاموس الرجال ج ۷ ص ۲۱۱، عادل العلوی در عیقات الأنوار ص ۴۴، آیت الله شعرانی در ترجمه نفس المهموم ص ۳۷۵، محمد تقی سپهر در ناسخ التواریخ ج ۶ ص ۱۰۱، محمد خراسانی در منتخب التواریخ ص ۳۱۸، عبد الرزاق موسوی مفرم در مقتل الحسین ص ۳۶۰، علامه شهید مطهری در حماسه حسینی ج ۳ ص ۳۰، فرهاد میرزا در مقام ص ۵۸۶، دکتر محمد ابراهیم آیتی در بررسی تاریخ عاشورا ص ۱۴۸، میرزا حسین یزدی در مهیج الأحزان ص ۷۵۳، سردرودی در تحریف شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین ص ۲۲۶ تصریح کرده‌اند به هیچ وجه امکان بازگشت اهل بیت در ۲۰ صفر سال ۶۱ هجری وجود نداشته بلکه احتمالاً در اربعین سال بعد به کربلا آمده‌اند

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مجتبی صمدی

باور نداشتم که به قبرت نظر کنم
 با تو نه بلکه با سر تو من سفر کنم
 لطمه زنان کنار تو جان محتضر کنم
 حتی نشد که حلق تو با اشک تر کنم
 دروازه‌های شام بلا من گذر کنم
 صد آه تا که یاد تو و طشت زر کنم
 آخر چگونه شرح غم آن سحر کنم
 باید به مرگ، چاره داغ پدر کنم
 جا دارد از خجالت تو جان به در کنم

ای خفته زیر خاک چه خاکی به سر کنم
 ای همسفر به خواب و خیالم نمی‌رسید
 با یاد روز واقعه جا دارد از غمت
 با کعب نی جدا شده‌ام از تو یا اخوا
 بهرم دعا نما که مبادا دوباره از
 مانده صدای چوب و لب‌ت بین گوش من
 رنجیده سرفرازم و پیش تو سر به زیر
 طفل سه ساله تو میان خرابه گفت
 با دست خسته زیر لحد جای دادمش

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

قالب شعر: دو بیتی

شاعر: غلامرضا سازگار

سپر بودم برای دختر تو
 به جرم این که بودم خواهر تو

سفر کردم به دنبال سر تو
 چهل منزل کتک خوردم برادر

زیارت نامه‌ام جسم کبودم
 دعا می‌خواندم و یاد تو بودم

حسینم واحسین گفت و شنودم
 چه در زندان، چه در ویرانه شام

چو کوهی روی پا استاده بودم
 کنار نیزه‌ات جان داده بودم

برای هر بلا آماده بودم
 اگر قرآن نمی‌خواندی برایم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: امیرحسین حیدری

از خشکی لب جگر نهر آب سوخت
از سوز ناله‌ام دل زار رباب سوخت
هر حرف و سطر و صفحه میان کتاب سوخت
قلبم کنار مقتل تو بی حساب سوخت
رگ های گردن تو به وقت جواب سوخت
هنگام خواندن تو به بزم شراب سوخت
وقتی که شد محاسنت از خون خضاب سوخت
حتی وجود خواهر تو بین خواب سوخت

از هُرم آتش عطشت آفتاب سوخت
از بس برای ماتم تو نوحه خوانده‌ام
با شرح روضه‌های تو بین مقاتلت
مهلت نداد داغ تو آهم به لب رسد
پرسیدم از تو ای تن زخمی سرت کجاست
لب‌های خشک چوب، به حال لب‌ت حسین
مُردم پس از غم تو ولی بیشتر دلم
آتش گرفت جان و تنم بعد رفتنت

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناصر شهریاری

آمد از شام بلا با حال مضطر خواهرت
مثل بابا دست من بسته، رخم چون مادر
با قدی که خم شد از داغ تو و آب آورت
آه از بال و پر من وای از بال و پرت
کاش می‌شد تا ببوسم جای خنجر حنجر
پس چرا دیدم به دست دیگران انگشترت؟
حال زار نوگلان و غنچه‌های پرپر
در خرابه دفن شد جسم سه ساله دخترت

ای حسینی که تنت بر خاک و بر نی شد سرت
خوب بنگر ماجرای کوچه را در من ببین
حال برخیز و تماشا کن که زینب آمده
تو به زیر دست و پا و من به زیر دست و پا
تا که خنجر بوسه زد بر حنجرت گفتم به خویش
گفتی آنجا تا که زینتها بگیرم از زنان
بی‌گمان از نیزه می‌دیدى تو در بازار شام
آدم اما برادر شرمگینم از رخت

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

با خود اینگونه بیاد آورم اینک سخنت
گفتی آنروز: خدا کشته مرا خواسته است
گفتی آنروز: خدا خواست اسیرت بیند
گفتی آنروز: کمی صبر و مصیبت باید
قامتِ خم شده و موی سپید آوردم
همه را از سفر آوردم و شرمنده شدم

حاصلم قافله‌ای هست به تن‌های کبود
یاد گودال تو هرگز نرود از یادم
ریش ریش است هنوز این دلم از ریش خضاب
از تنور آمدی آنروز و، رُخت سوخته بود
بهتر آنروز نبودم که به دفنت بینم
چونکه ما را به دف و لهله بردند به شام
خیزران بوسه زده بر لب قرآن خوانت
چشم بیگانه و ناموس خدا در انظار

چاره‌ای نیست بجز سوختن و ساختنت
دیدم از عهد و وفایت که بخون خفته تنت
دیدم ایام اسارت، سر دور از بدنت
قتلِ صبر است نصیب تو و ما و حسنت
همه سوغات من از این سفرم، پیر هنت
کنج ویرانه بجا ماند یکی پاره تنت^۱

قاتلم در دل این خاک، تن بی کفنت
دیدم آن نیزه چه بد بوسه گرفت از دھنت
آن زمان که سرت افتاد ز نی پیش مَنّت
سوختم جان برادر من از این سوختنت
بوریا پاره شد و چاره شد از قبر گنّت
در عزا عید گرفتند ز کشته شدنت
مجلس کفر ز اعجاز تو شد انجمنت
بعد عباس فراوان شد از این غم، محنت

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

کنج ویرانه بجا ماند کمی پاره تنت

همه را از سفر آوردم و شرمنده شدم

قرآن خواند سر مطهر امام در مجلس یزید و در حال جسارت آن ملعون نبوده است بلکه در سطح شهر بوده است لذا بیت زیر به جهت انطباق بیت زیر تغییر داده شد

مجلس کفر ز اعجاز تو شد انجمنت

چوب می‌خوردی و آیات لبث قطع نشد

گرچه دستانِ جسارت به اسارت دیدم
حنجر پاره تو کار خودش را می کرد
این چهل منزلِ ما هدیه ناقابلِ ما
می روم نوحه کنان باز از اینجا اما
یاورِ اهلِ حرم شد مددِ مؤتمنت
و سپس خطبه سجاد که شد، هم سخت
به شهیدان تو و این تنِ بی پیر هنت
تا قیامت حرمت پُر شود از سینه زنت

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود ژولیده

کاش پای دلِ ما هم به نوایی برسد
آری آقادر از آنی تو که راهم ندهی
خاک پای همه زوارِ تو روی چشمم
در دل این همه جمعیت مشتاق گم
من هم انگار گُل گمشده دارم آقا
این همه مرهم پا، پیشکش زواریت
کاش از کعبه بخوانند مرا کرب و بلا
همه آماده لبیک به ارباب شویم
یالثرات! مهای قیامی باشید
پای شش گوشه تو عرش الهی است حسین
روزی ما اگر این فرصت دیدار نشد
نیمه شبهای بقیع نیز صفایی دارد
اربعینی، حرمی، کرب و بلایی برسد
دارم امید که از دوست ندایی برسد
این غباری است که از تازه هوایی برسد
مگر الطاف کریمی به گدایی برسد
شاید از حنجر بُبریده صدایی برسد
به یتیم تو نشد مرهم پایی برسد
یا که از کرب و بلا، حکم ولایی برسد
که هنوز از لب خشکیده ندایی برسد
که زمان طلبِ خون خدایی برسد
کی شود عاشق دلخسته به جایی برسد
کاش از مشهدتان اذن رضایی برسد
کاش بر قبر حسن صحن و سرایی برسد^۱

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: مهدی علی قاسمی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

برگشته‌ام به کربلا یا اخالغریب بی تو دگر فتاده‌ام از پا اخالغریب
قدّم ز غصه‌های تو شد تا اخالغریب بعد از تو نیست خیر به دنیا اخالغریب

ای نازنین پس از تو بلا دیده خواهرت^۱

ای مه جبین پس از تو بلا دیده خواهرت

آورده‌ام کنار مزارت سر تو را از ساربان گرفته‌ام انگشتت تو را

دق داده‌اند بی صفتان مادر تو را از بس زدند در همه جا خواهر تو را

یک دم نظر نما که تن من شده کیبود

رفتم به شام و دربر من محرمی نبود

از دوریت حسین گریبان دریده‌ام رفتی و بعد تو چه بلایی کشیده‌ام

^۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر تغییر داده شد؛ زیرا بعد از زندانی کردن اهل بیت در کوفه ابن زیاد ملعون طی نامه‌ای از یزید کسب تکلیف کرد؛ به گفته سیدبن طاوس در اقبال الاعمال ص ۵۸۹؛ حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال ص ۵۲۴؛ و محدث نوری در لؤلؤ و مرجان ص ۱۷۴، آیت الله شعرانی در نفس المهموم ص ۳۷۵، فرهاد میرزا در مقام ص ۵۸۶ تندترین پیک‌ها هم این مسیر ۱۷۵ فرسخی را در حدود ۲۰ روز طی می‌کنند که رفت و برگشت آن ۴۰ روز میشود؛ مدت زمان رفتن کاروان اسرا از کوفه تا شام (۱۵۰۰ کیلومتر) هم یک ماه طول کشیده است، بنا بر نقل سید بن طاوس (اقبال الأعمال ص ۵۸۹) و قاضی نعمان از علمای قرن چهارم (شرح الاخبار ج ۳ ص ۲۶۹) اهل بیت بین ۳۰ تا ۴۵ روز در شام بوده‌اند!! حداقل بیست روز هم زمان نیاز بوده است که اهل بیت از شام به کربلا برگردند!! با توجه به مطالب فوق و دلایل متعدد روایی و تاریخی دیگر علمایی همچون سید بن طاوس در اقبال الأعمال ص ۵۸۹، علامه مجلسی در بحار الأنوار ج ۱۰۱ ص ۳۳۴ و جلاء العیون ص ۶۱۹، محدث نوری در لؤلؤ و مرجان (۱۸۱)، حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال ص ۵۲۵، علامه محمد تقی شوشتری در قاموس الرجال ج ۷ ص ۲۱۱، عادل العلوی در عیقات الأنوار ص ۴۴، آیت الله شعرانی در ترجمه نفس المهموم ص ۳۷۵، محمد تقی سپهر در ناسخ التواریخ ج ۶ ص ۱۰۱، محمد خراسانی در منتخب التواریخ ص ۳۱۸، عبد الرزاق موسوی مفرّم در مقتل الحسین ص ۳۶۰، علامه شهید مطهری در حماسه حسینی ج ۳ ص ۳۰، فرهاد میرزا در مقام ص ۵۸۶، دکتر محمد ابراهیم آیتی در بررسی تاریخ عاشورا ص ۱۴۸، میرزا حسین یزدی در مهیج الأحزان ص ۷۵۳، سردرودی در تحریف شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین ص ۲۲۶ تصریح کرده‌اند به هیچ وجه امکان بازگشت اهل بیت در ۲۰ صفر سال ۶۱ هجری وجود نداشته بلکه احتمالاً در اربعین سال بعد به کربلا آمده‌اند

من ناسزا زد دشمن زهرا شنیده‌ام مبعض‌تر از یهود به حیدر ندیده‌ام
 از آتش یهود به سرها نشانه است
 بر گونه هایمان اثر تازیانه است
 آنشب که آمدی تو به خواب سه سالهات گریان شدیم از تب و تاب سه سالهات
 دادند با سر تو جواب سه سالهات دق کرد و مُرد کنج خرابه سه سالهات
 در شهر شام نام تو را جار می‌زدیم
 وقتی رقیه رفت فقط زار می‌زدیم
 بر خیز و کن نگاه تو حال رباب را بر دست او کبودی و جای طناب را
 او دیده رأس خونی و طشت شراب را آرام کن تو قلب حزین و کباب را
 او ناله از فراق تو ای شاه می‌کشد
 گهواره را گرفته فقط آه می‌کشد
 ای سایه بلند تو بر سر بلند شو جانم شود فدات برادر بلند شو
 حفظ کرده‌ام چادر مادر بلند شو^۱ زخم جبین من شده بهتر بلند شو
 بنگر چگونه از غم تو سالخورده‌ام
 بر خیز تا کنار مزارت نمرده‌ام
 یادم نمی‌رود که چه دیدم ز روی تل من ناله بُنی شنیدم ز روی تل
 فریاد یا حسین کشیدم ز روی تل بر سینهات نشست و دویدم ز روی تل
 آن نانجیب خنجر خود را برون کشید
 رأس تو را مقابل من از قفا بُرید

^۱. بیت زیر به جهت حفظ بیشتر حرمت اهل بیت که مهم‌ترین وظیفه هر مداح می‌باشد تغییر داده شد

پس داده‌اند چادر مادر بلند شو زخم جبین من شده بهتر بلند شو

شاعر: داود رحیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

هرچه زدند شوکت من کم نشد حسین
 با خطبه‌ای که من سر بازار خوانده‌ام
 آنجا چنان شبیه پدر حرف می‌زدم
 اصلاً محرمّت که جهان را به هم زده
 آتش گرفت معجر من سوخت موی من
 هرچند قد و قامت من خم شده ولی

در مجلس یزید، سرم خم نشد حسین
 آن نقشه‌ای که داشت، فراهم نشد حسین
 یک مرد از آن قبیلۀ حریفم نشد حسین
 بی‌خطبه‌های من که محرمّ نشد حسین!
 اما حجاب از سر من کم نشد حسین
 "در مجلس یزید سرم خم نشد حسین"

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

کاروان آمده و برگ خزان می‌ریزد
 هرکه دنبال گل گمشده ای می‌گردد
 راه بگشای که بانوی حرم می‌آید
 دست‌ها باز شده تا که به سرها بزنند
 صاحب پیرهن کهنه کجا افتاده
 هر یتیمی به شهیدی گله ای می‌گوید
 مادری در پی گهواره شش ماهه خود
 مَشکی از آب به دستان سکینه است چو طفل
 گوئیا وقت نماز است که با یاد علی
 همه هستند ولی دختر دُرَدانه کجاست
 نه بجامانده خیامی، نه امامی، نه دلی
 آری یک قافله فاتح و پیروز رسید

باز از چشم حرم دُرّ گران می‌ریزد
 درد از عاطفه‌های نگران می‌ریزد
 سوز هجراست که از قدکمان می‌ریزد
 خاک غم روی سر سینه زنان می‌ریزد
 بوسه‌هایی است که بر جای سنان می‌ریزد
 خون دلهاست که از داغ جوان می‌ریزد
 تَه گودال به سر خاک، نهان می‌ریزد
 به روی قبر عمو آب روان می‌ریزد
 از لب سید سجاد اذان می‌ریزد
 گوئیا گوشه ویرانه زبان می‌ریزد
 خواهری مانده که هرزمزمه جان می‌ریزد
 اشک شوق است که با آه و فغان می‌ریزد

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناصر شهریاری

نگاهی کن نگاهی کن دل بیچاره ما را
کنم جاری به لب آقا قسم بر جان زهرا را
چه تضمینی ست تا بینم طلوع صبح فردا را
که چون قطره در آن وادی ببینم صحن دریا را
ببینم من دوباره کربلا آن شور و غوغا را
وگرنه از قدیم احسان نمودی بی سر و پا را

هوای اربعین دارد دل بیچاره ام یارا
نمی دانم دوباره می رسم تا کربلا یا نه
همین حالا ببر ما را بهشت کربلای خود
نیم لایق، نیم قابل، ولی آقا قبولم کن
بده اذنی که تا هستم در این دنیا در این دنیا
غرض این بود یا مولا نگاهی سویم اندازی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: جعفر ابوالفتحی

گوشه هیأت من غمدیده تنها مانده ام
از خوراک و خواب و از روز و شب آقا مانده ام
آنچنان مستم که ره نارفته از پا مانده ام
من چگونه تا کنم با این دل وا مانده ام؟
تشنه کام باده دلچسب سقا مانده ام
مثل برخی دوستانم لنگ امضا مانده ام
انقدر دورم، پس یک مهر ویزا مانده ام
گرچه زیر بار این زخم زبانه‌ها، مانده ام
شکر حق، در زیر پای مجلس آرا، مانده ام
زین سبب در انتظار دست زهرا، مانده ام

اربعین شد باز هم از قافله جا مانده ام
کربلایم گیره یک گوشه نگاهت مانده و
عطر سیبی از حوالی حرم ها می وزد
با دلم گفتم... حرم باشد برای اربعین
تشنه یک جرعه از جام شراب دلبرم^۱
برگه را آورده ام تا اینکه امضایش کنی
با تو نزدیکان، حرم پای پیاده می روند
هیچ ایرادی ندارد با دلم تا می کنم
من دم در خاک پای مادرت باشم بس است
اخذ مزد نوکری از دست مادر بهتر است

^۱. بیت زیر به منظور حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت و انتقال بهتر معنای شعر تغییر داده شد.

شاعر: علی انسانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

از آن ساعت که خود را ناگزیر از تو جدا کردم
گمان بر ماندن و قبر تو را دیدن نمی‌بردم
به یادم مانده آن روزی که می‌جستم ترا اما
تن چاک تو را چون جان گرفتم در برم اما
بسان شمع، آبم کرد بانگ آب‌آب تو
میان خیمه‌های سوخته همچون دلم آن شب
ولی هرگز ندادم عجز را ره در حریم دل

توبرنی بودی و دیدی چه هادیدم، چه‌ها کردم
ولی فیض زیارت را تمنا از خدا کردم
تنت پیدا به زیر سنگ و تیرو نیزه‌ها کردم
برای حفظ اطفال، تو را آخر رها کردم
اگرچه تشنه بودم چشمه‌های چشم واکردم
نماز خود نشسته خواندم و بر تودعا کردم
سخنرانی میان دشمنان چون مرتضی کردم

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

خون دل، اشک دیده آوردم
این گلابی که ریزد از چشمم
بر بدن های چاک چاک، خبر
خیز ای باغبان به استقبال
دسته گل های گلستان را
نازنین نازدانه‌هایت را
بار هجرت بدوش خود بردم
دست خالی نیامدم ز سفر
این سیه جامه را که می‌بینی
"میثم" رو سیاه را بکرت

جان بر لب رسیده آوردم
بهر گل های چیده آوردم
از سران بریده آوردم
لاله داغ‌دیده آوردم
جامه بر تن دریده آوردم
رنگ از رخ پریده آوردم
سرو قد خمیده آوردم
داغ طفل شهیده آوردم
ز آن به خاک آرمیده آوردم
اشک بر رخ چکیده آوردم

وزن شعر: مفاعیل فاعلاتن مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن عرب خالقی

رسیده ام سرخاكت رسیدنی که می‌رس
به دوش بار غمت راکشیدنی که می‌رس
به ذوالفقار حجابم، بریدنی که می‌رس
چشیده ام غم غربت چشیدنی که می‌رس
ز چنگ گله گرگان، رمیدنی که می‌رس
شکسته خسته دویدم دویدنی که می‌رس
شنیدم آنچه نباید، شنیدنی که می‌رس

پریده ام به هوایت پریدنی که می‌رس
اگرچه خم شدم اما کشید شانه من
نفس بریده؛ بریدم امان دشمن را
به طعم کعب نی و سنگ و تازیانه شان
غروب بود و رمیدند بچه آهوها
می‌رس از چه نماز نشسته می‌خوانم
نه اینکه دیده فقط دید، آنچه کس نشنید

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید هاشم وفایی

یا آن که گریه بر سر بی پیکرت کنم؟
آنگه سلام بر بدن بی سرت کنم
یاد از شرار جان و دل و حنجرت کنم
هر که نظر به قبر علی اکبرت کنم
اشکی نثار تربت آب آورت کنم
گریه به یاد لعل لب اصغرت کنم
هر شب فغان ز هجر رخ دخترت کنم
بگذار ناله ها به دل خواهرت کنم
گر خون دل روانه به خاک تری کنم
وقتی که التفات به نوحه گرت کنم

بابا سلام بر بدن بی سرت کنم؟
بگذار تا که چهره گذارم به خاک تو
وقتی نظر به شعله خورشید می‌کنم
خون می‌شود دلم ز تن پاره پاره اش
همرنگ خون دست ز پیکر فتاده اش
چشم فتاده است به شط فرات و باز
از آن شبی که خواهر من از نفس فتاد
باباچه گویمت چه کشیده است عمه ام
بابا سرم، تنم، جگر درد می‌کند
پیدا کند مقام «وفائی» به روز حشر

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد مهدی عبداللّهی

احساس خویش را به تو ابراز می‌کند
 درهای بسته را به دلم باز می‌کند
 این دل، سفر به نام تو آغاز می‌کند
 "لبیک یا حسین"، چه اعجاز می‌کند!
 بُعد مسیر را به تو ایجاز می‌کند
 هر موکبی که بغض مرا، ساز می‌کند
 تا این غزل به سوی تو پرواز می‌کند
 گویی کنار "عرش خدا" ناز می‌کند

عاشق اگر به شوق تو پرواز می‌کند
 مُهر "زیارت" است کلیدی که عاقبت
 یک "اربعین" گذشت ولی بی‌قرارتر
 با یاد تو که، همسفر جاده می‌شوم
 وقتی که اشک، همقدم ناله می‌چکد
 جای "مدافعان حرم"، سینه می‌زنم
 "پای پیاده" آمدنم، "مشق نوکریست"
 هر زائری به کرب و بلا، پا گذاشته ست

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید هاشم وفایی

آتش داغ تو کرد آخر کبابم یا حسین
 روز و شب از داغ تو در التهابم یا حسین
 بعد تو من پاسدار انقلابم یا حسین
 می‌دهد داغ لب خشکت عذابم یا حسین
 برده از جان و دل من صبر و تابم یا حسین
 صبر خدمت کرد هر جا در رکابم یا حسین
 از غم پروانه‌ات شمعی مذابم یا حسین
 من ز حال دخترت در اضطرابم یا حسین
 خاک بوس آستانت کن خطابم یا حسین

ای که در چرخ وجودی آفتابم یا حسین
 ای بهار معرفت ای آفتاب زندگی
 ای شهید شاهد ای سردار و ای سالار عشق
 آسمان گرچه به سوی تو سبو بگرفته است
 من گرفتم از عدو پیراهنت را عطر آن
 گرچه مشکل بود داغ یک گلستان گل ولی
 من به چشم دیده‌ام جان دادن پروانه را
 بس که گلریزی نموده غنچه‌ات قبر تو را
 بر «وفایی» التفاتی کن که می‌گوید مدام

وزن شعر: مفاعن فاعلاتن مفاعن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد قاسمی

برای رفع عطش دل به جاده آمده است
 اراده کرده‌ای و بی‌اراده آمده است
 در این طریق اگر صاف و ساده آمده است
 بگو به کفش، که بی‌استفاده آمده است
 کسی که در پی او خانواده آمده است
 هزار طایفه چون بنده زاده آمده است
 چه قدر مستِ دل از دست داده آمده است!
 چه قدر "بچه سه ساله" پیاده آمده است

شبیهِ جام، که دنبال باده آمده است
 دلی که اهل نظر می‌شوند تسلیمش
 به هر طریق که می‌شد گذشته از همه چیز
 به سمت طور قدم می‌زنم شبیهِ کلیم
 شریک ذره‌ای از دردِ خانوادهٔ توست
 بزرگ زادهٔ عالم، ببین ز سمت نجف
 به عشق ساقی بی‌دستِ کربلات، ای شاه
 به جای طفلک جا مانده در خرابهٔ شام

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مهدی نظری

قاسم و عون وز هیرو جعفرت یادش بخیر
 شد رکابم ساقی آب آورت یادش بخیر
 با اذان دلربای اکبرت یادش بخیر
 قامت مانند سرو خواهرت یادش بخیر
 بچه‌های من فدای دخترت یادش بخیر
 ای عروس مادر من اصغرت یادش بخیر
 دستباف یادگار مادرت یادش بخیر
 ای برادر آن وداع آخرت یادش بخیر
 وای من عمامه‌ی پیغمبرت یادش بخیر

آدم اینجا دوباره؛ لشکرت یادش بخیر
 اولین باری که اینجا آدم یادت که هست؟
 اولین باری که اینجا پهن شد سجاده ام
 حال، من برگشته ام اما نه مثل بار قبل
 از امانتداری ام دارم خجالت می‌کشم
 روضهٔ دیروز مان این بود بابی بی‌رباب
 من خودم اینجا به جسمت پیرهن پوشانده ام
 رفتی و باا شک‌هایم بدرقه کردم تو را
 مثل جدم میشدی در پیش چشمان همه

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حامد جولازاده

ما حسینیون همیشه زیر پای زینبیم
گریه کن های غم و درد و بلای زینبیم
ما همه ممنون تیغ خطبه های زینبیم
زیر دین انقلاب و ماجرای زینبیم
طیب الله ما شگفت از این وفای زینبیم
تا نفس در سینه بوده در عزای زینبیم
ما قیامت هم خدایی در ثنای زینبیم
اربعمین ما زائر کربلای زینبیم

در میان این قبیله ما گدای زینبیم
زندگی اش را سراسر وقف محبوبش نمود
گر حسینی گشته ایم از زحمت بسیار اوست
ماجرای کربلا را یک تنه جمعش نمود
دشمنش حتی میان بزم عیش و نوش گفت:
این علامت ها همه روز قیامت شاهدند
کارو بار روز محشر دست دخت مرتضاست
کربلای ما همه دست عقيله می رسد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

در همان گوشه گودال فدایم کردند
دشمنانم همگی گریه برایم کردند
سر خونین تو را راهنمایم کردند
کودکان دست گشودند و دعایم کردند
خنده هابود که بر اشک عزایم کردند
همه در خاک فتادند و رهایم کردند
دشمنان یکسره تحسین به وفایم کردند
که پیام آور خون شهیدایم کردند
سرفرازم که در این کوی گدایم کردند

مرگ من بود دمی کز توجدایم کردند
دوستانم که نبودند بگریند به من
من که خود راهنمای همه عالم بودم
هر کجا خواستم از پای درافتم دیدم
گریه هداشتم از دوری روی تو ولی
همراهانم که گرفتند غبار از محمل
تادم مرگ طرفدار تو بودم ای دوست
این اسارت همه جاعزت من بود حسین
(میثم) کوس شهی بر همه عالم زده ام

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا جعفری

زخمی‌ترین پیمبر غمگین جاده‌ام
تبریک گفته‌اند به پای پیاده‌ام
یا بر مزار باور خود ایستاده‌ام
شرمنده سه‌ساله از دست داده‌ام
بر شانه کجاوه تو سر نهاده‌ام
از خیمه‌ها بپرس که پروانه زاده‌ام
تا ذره‌ای خلل نرسد بر اراده‌ام

برگشتم از رسالت انجام داده‌ام
نا باورانه از سفرم، خیل خارها
یا نیست باورم که در این خاک خفته‌ای
بارانم و ز بام خرابه چکیده‌ام
زیر چراغ ماه سرت خواب رفته‌ام
دل می‌زدم به آب بر آتش برای تو
چون ابر آب می‌شدم از آفتاب شام

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: حسن لطفی

را ببخش عزیزم که زنده برگشتم
رسیده‌ام سر خاکت ولی به زانویم
برای روضه مان در عزای یکدیگر
من از جبین تو گریم؛ تو هم به زخم سرم
و از نگاه یتیمت به نیزه عباس
تو از جسارت آن دست‌های نامحرم
و گوش‌های من از ضرب دست سنگین است
به سمت خیمه نگاه حرام می‌بینم
مرا ببخش که دیر آمدم سرت بُردند
کنار مادرم انگشتر تو غارت شد

اگر چه پای فراق تو پیرتر گشتم
شبیه شعله شمعی اسیر سوسویم
بیا که هر دو بگریم جای یکدیگر
من از گلوی تو نالم؛ تو هم ز چشم ترم
من از اصابت آن سنگ‌های بی‌احساس
من از شکستن آن ابروی جدا از هم
همین بس است بگویم که زخم تسکین است
هنوز گرد تنت از دحام می‌بینم
هر آنچه بود کشیده ز پیکرت بُردند
مرا ببخش نبودم سر تو غارت شد

شاعر: مهدی نظری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

گرچه پایین‌تر از این مرتبه‌ها جای من است
 عده‌ای در پی اعجاز مسیحا هستند
 نهضتش مکتبم و روضه او مدرسه‌ام
 هر کجا روضه گرفتند برایش رفتم
 از همان روز که از مادر خود زاده شدم
 شب جمعه حرم و سینه‌زنی دور ضریح
 سالی یک بار نه، ده بار نه، صد بار نه
 اربعین آمد و من باز نرفتم به حرم

این که این گونه‌ام از برکت آقای من است
 علی اکبر ارباب، مسیحای من است
 «یا حسین بن علی» کل الفبای من است
 در عوض مادر او شافع فردای من است
 روضه‌های پسر فاطمه مبنای من است
 به خداوند که هر ثانیه رویای من است
 هر شب روضه آقا شب یلدای من است
 باز هم چشم ترم در پی ویزای من است

شاعر: جودی خراسانی

قالب شعر: قطعه

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

شمیم جان فزای کوی بایم
 گمانم کربلا شد عمه نزدیک
 بگوشم عمه از گهواره گور
 حسین را ای صبا بر گو که از شام
 ولی ای عمه دارم التماسی
 که چون اندر سر قبر شهیدان
 در این صحرا مکن منزل که ترسم
 کند جودی به محشر محشر از نو

مرا اندر مشام جان برآید
 که بوی مشک و ناب و عنبر آید
 در این صحرا صدای اصغر آید
 بکویت زینب غم پرور آید
 قبول خاطر زارت گر آید
 تو را از گریه کام دل برآید
 دوباره شمر دون با خنجر آید
 اگر در حشر ما این دفتر آید

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علیرضا لک

دردها می‌چکد از حال و هوای سفرش
گرد غم ریخته بر چادر خاکی سرش
تک و تنها و دو تا چشم کبود و چند تا
کودک بی‌پدر افتاده فقط دور و برش
اهرأ خم شده از شدت ماتم، امّا
هیچ کس باز نفهمید چه آمد به سرش
روزها از گذر کوچه آتش رفته
اثر سوختگی مانده سر بال و پرش
یاس نیلی شدی فاطمه با آن همه زخم^۱
طرف علقمه ای‌کاش نیفتد گذرش
بغض ایام اسارت به دمی شد خالی^۲
همه کربلا گریه شد از چشم ترش

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت: پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. **با چنین موی پریشان و بدون معجز** طرف علقمه ای کاش نیفتد گذرش

۲. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر تغییر داده شد؛ زیرا بعد از زندانی کردن اهل بیت در کوفه ابن زیاد ملعون طی نامه‌ای از یزید کسب تکلیف کرد؛ به گفته سیدبن طاوس در اقبال الاعمال ص ۵۸۹؛ حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال ص ۵۲۴؛ و محدث نوری در لؤلؤ و مرجان ص ۱۷۴، آیت الله شعرانی در نفس المهموم ص ۳۷۵، فرهاد میرزا در مقام ص ۵۸۶ تندترین پیک‌ها هم این مسیر ۱۷۵ فرسخی را در حدود ۲۰ روز طی می‌کنند که رفت و برگشت آن ۴۰ روز میشود؛ مدت زمان رفتن کاروان اسرا از کوفه تا شام (۱۵۰۰ کیلومتر) هم یک ماه طول کشیده است، بنا بر نقل سید بن طاوس (اقبال الأعمال ص ۵۸۹) و قاضی نعمان از علمای قرن چهارم (شرح الاخبار ج ۳ ص ۲۶۹) اهل بیت بین ۳۰ تا ۴۵ روز در شام بوده‌اند!! حداقل بیست روز هم زمان نیاز بوده است که اهل بیت از شام به کربلا برگردند!! با توجه به مطالب فوق و دلایل متعدد روایی و تاریخی دیگر علمایی همچون سید بن طاوس در اقبال الأعمال ص ۵۸۹، علامه مجلسی در بحار الأنوار ج ۱۰۱ ص ۳۳۴ و جلاء العیون ص ۶۱۹، محدث نوری در لؤلؤ و مرجان (۱۸۱)، حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال ص ۵۲۵، علامه محمد تقی شوشتری در قاموس الرجال ج ۷ ص ۲۱۱، عادل العلوی در عیقات الأنوار ص ۴۴، آیت الله شعرانی در ترجمه نفس المهموم ص ۳۷۵، محمد تقی سپهر در ناسخ التواریخ ج ۶ ص ۱۰۱، محمد خراسانی در منتخب التواریخ ص ۳۱۸، عبد الرزاق موسوی مفرّم در مقتل الحسین ص ۳۶۰، علامه شهید مطهری در حماسه حسینی ج ۳ ص ۳۰، فرهاد میرزا در مقام ص ۵۸۶، دکتر محمد ابراهیم آیتی در بررسی تاریخ عاشورا ص ۱۴۸، میرزا حسین یزدی در مهیج الأحزان ص ۷۵۳، سردرودی در تحریف شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین ص ۲۲۶ تصریح کرده‌اند به هیچ وجه امکان بازگشت اهل بیت در ۲۰ صفر سال ۶۱ هجری وجود نداشته بلکه احتمالاً در اربعین سال بعد به کربلا آمده‌اند

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلم

قالب شعر: غزل

شاعر: سید رضا مؤید

امانتی که تو دادی، به منزل آوردم
نجات داده و چون مرغ بسمل آوردم
تمام اهل حرم را به منزل آوردم
حدیث‌ها من از آن شمع و محفل آوردم
ببین چه بر سر حکام باطل آوردم
کزین سفر خبر فتح کامل آوردم
حیات خصم تو را در سلاسل آوردم
تنی رها شده از چنگ قاتل آوردم

به کربلای تو، یک کاروان دل آوردم
کبوتران حرم را ز چنگ صیادان
بجز رقیه که از پا فتاد پیش سرت
شبی به محفل ویران ما سرت شد شمع
به جرم اینکه سرت را به نیزه‌ها کردند
حکایت سفرم از دل شکسته بپرس
اگر به سلسله بستند بازوی ما را
نظر به جسم کبودم بکن که دریابی

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلم

قالب شعر: دو بیتی

شاعر: محمد حسن بیات لو

به یکدگر پی غارت اشاره می‌کردند
حرامیان به خدا گوش پاره می‌کردند

تمام دشت به عالم نظاره می‌کردند
برای بردن یک گوشواره ناچیز

قامتم از کوله بار غم خم است
دختر شیرین زبان تو کم است

رونمایم از سفر کوه غم است
از میان این همه طفل یتیم

از گریه زیاد چه بد حال می‌شوم
گویا دوباره وارد "گودال" می‌شوم

بی‌تو ببین کبوتر بی‌بال می‌شوم
تا پلک می‌نهم به روی هم حسین من

شاعر: محمد جواد غفور زاده قالب شعر: غزل وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ما را که غیر داغ غمت بر جبین نبود
هرچند آسمان به صبوری چو ما ندید
راهی اگر به منزل آزادگی نداشت
ای آفتاب محمل زینب! کسی چو من
تقدیر بود با سر تو همسفر شوم
گر آتش نگاه تو، در من نمی‌نشست
در حیرتم که بی‌تو چرا زنده مانده‌ام
یک لحظه طی نشد که دل ما غمین نبود
ما را غمی نبود که اندر کمین نبود
رنج اسارت، این همه شور آفرین نبود
از خرمن زیارت تو خوشه چین نبود
در این سفر، مقدر من غیر از این نبود
در شام و کوفه، خطبه من آتشین نبود
عهدی که با تو بستم از اول، چنین نبود

شاعر: سعید توفیقی قالب شعر: غزل وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای غایب از نظر، نظری کن به خواهرت
نشناختی مرا ز پس این چروکها
این زن که لطمه میزند این گونه بر خودش
آقا! سکینه جمله اشکش سوالی است
در کربلا هنوز زنی گریه می‌کند
پیغمبری نما و دو دستت برون بیار
بگرفتم از امام زمان حکم نبش قبر
من نیز با تو گشته شدم روز واقعه
دلشوره داشتم که مبادا کنار تو
نذرش قبول سایه نشینی نمی‌کند
لالایی اش امان مرا نیز بُریده است
زینب نشست بر سر قبر مطهرت
من زینب توأم ز چه رو نیست باورت
او کیست؟ نجمه است عروس برادرت
یعنی کجاست قبر علمدار لشگرت
زینب کش است ناله محزون مادرت
از دست من بگیر بقایای دخترت
تا متصل کنم سر پاکت به پیکرت
اذنی بده که دفن شود با تو خواهرت
چشم ربابه باز بیفتد به اصغرت
از بس که بر تو هست وفادار همسرت
گوید به ناله! اصغر من شیر خورده است؟!

بخش چهاردهم:

اشعار بازگشت

اهل بیت (ع) به مدینه

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناشناس

نسیم سردم و بوی خزان آوردهام مادر
 ز هرُم شعله‌ای کز سوز جان آوردهام مادر
 چه باعث شد که رو در آشیان آوردهام مادر
 ز صدها مرگ تدریجی نشان آوردهام مادر
 که اینک بی‌برادر کاروان آوردهام مادر
 دل خونین و چشم خون فشان آوردهام مادر
 که با خون دل آن را ارمغان آوردهام مادر
 که مانند تو جسمی ناتوان آوردهام مادر

اگر چه اشک گرمی ارمغان آوردهام مادر
 نیاید کس به استقبال من زیرا که می‌سوزد
 به این بی‌دست و پایی بی‌پر و بالی نمی‌دانم
 اگر من زنده برگشتم ز صحرای شهادت‌ها
 رهانیدم ز طوفان ستم‌ها کاروانی را
 حسینت را نیاوردم من و از داغ جانسوزش
 به جا از یوسف ماندست یک پیراهن خونین
 کمک کن زینبت را تا کنار قبر پیغمبر

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعّلتن

قالب شعر: چهار پاره

شاعر: مجید خضرای

کاروانی ز دور می‌آید
 عطر عشق و حضور می‌آید
 قاصدی آمده ز جانبشان
 مو پریشان و دیده‌اش گریان
 می‌دود داد می‌زند: مردم
 عوض چند کیسه گندم
 حاجی داغ دیده آمده است
 قد و بالا خمیده آمده است

سوی دروازه‌های شهر نبی
 کاروانی که از میانه آن
 زودتر ز آن که قافله برسد
 قاصدی که سیاه پوشیده
 در میان مدینه با ناله
 "پور شیر خدای را کشتند
 همه از خانه‌ها برون آئید
 دختر سید زنان جهان

شاعر: علی صالحی

قالب شعر: غزل مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

دیده بگشا و ببین زینبت آمد مادر
از سفر قافله نور دو عینت برگشت
یاد داری که از این شهر که خواهر می‌رفت
یاد داری که عزیز تو چه احساسی داشت
یاد داری که چگونه من از اینجا رفتم؟
بین این قافله مادر، علی اصغر بود
ولی اکنون چه ز گلزار مدینه مانده؟
مردها هیچ، ز زنها هم اگر می‌پرسی
نوهات گوشه ویرانه غربت جا ماند
با وفا ماند که در کرب و بلا گریه کند
ولی اکنون منم و شرح فراق و دردم
آه... مادر چه قدر حرف برایت دارم
جای سوغات سفر، موی سفید و دل خون
ساقه این گل یاس تو زمانی خم شد
کربلا بود و تنش بی‌سر و عریان افتاد
دو شب و روز رها بود به خاک صحرا^۱

زینب خسته و جان بر لببت آمد مادر
زینبت با خبر داغ حسینت برگشت
تک و تنها که نه، با چند برادر می‌رفت
وقت رفتن به برش قاسم و عباسی داشت
با حسین و علی اکبر لیلا رفتم
شش برادر به خدا دور و بر خواهر بود
چند تا بانوی دلخون و حزینه مانده
فقط این زینب و لیلا و سکینه مانده
سر خاک پسرت نیز عروست جا ماند
یک دل سیر برای شهدا گریه کند
دیگر از جان و جهان بعد حسین دل‌سردم
بنگر با چه قدر خاطره بر می‌گردم
با تن نیلی و این قد کمان آوردم
که ز سر سایه آن سرو روانم کم شد
جای تشییع، به زیر سم اسبان افتاد
غسلش از خون گلو ریگ بیابان کفنش

^۱ . بیت زیر به دلیل مغایرت با روایت های معتبر تغییر داده شد؛ همانگونه که در تمام مقاتل معتبر ذکر شده است سیدالشهدا در عصر روز دهم به شهادت رسید و در روز دوازدهم دفن شدند و نتیجه آنکه در شب یازدهم و دوازدهم پیکر مطهرش بر روی خاک ها باقی ماند

باد می‌آمد و می‌خورد به گلبرگ تنش
 پنجه‌گرگ چنان زخم به رویش انداخت
 خواستم تا بنشینم به برش در گودال
 خواستم تا بنشینم به برش، بوسه دهم
 ولی افسوس که گودال پُر از غوغا شد
 روی نیزه سر محبوب خدا را بُردند
 چه بگویم که سر یار کجا جای گرفت
 چه قدر سنگ به پیشانی و لبهایش خورد
 کاش می‌شد که نشان داد کبودی‌ها را
 کوفه گرچه صدقه لقمه نان می‌دادند
 خارجی زاده صدا کرده و مارا مردُم
 غارتی‌ها به اهالی لب بام رسید
 پسرت را اگر از تیغ و سنانها گُشتند

پخش می‌شد همه سمتی قطعات بدنش
 که ندیدم اثر از یوسف و از پیرهنش
 اشک ریزم به گل تشنه و پرپر شدنش
 به رگ حنجر خونین و به اعضای تنش
 بین کعب نی و سیلی سر من دعوا شد
 کو به کو پشت سرش ما اسرا را بردند
 عوض دامن من طشت طلا جای گرفت
 چه قدر چوب به دندان سناییش خورد
 تا که معلوم کنم ظلم یهودی‌ها را
 در عوض شام ز طعنه دِقمان می‌دادند
 کوچه کوچه همه با دست نشان می‌دادند
 گوئیا جایزه بر سنگ‌زنان می‌دادند
 آخ مادر، که مرا زخم زبانها گُشتند

شاعر: علی آمره

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن فعلن

ز خاک داغ بیابان مریز بر سر خویش
 رها کن این سبد گاهواره را بس کن
 علی تمام شد.... تو بعد از این بگذار
 عروس فاطمه رویت کبود شد برگرد
 عمیق ذهن مرا در پی خودش کرده

لباس سرخ علی را مگیر در بر خویش
 تو مانده‌ای و سراب علی اصغر خویش
 وداع تلخ علی را میان باور خویش
 بکش ز شعله سوزان به چهره معجر خویش
 دوام عشق تو با آن امام بی‌سر خویش

شاعر: قاسم نعمتی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

آمدَم از سفر، مدینه سلام
 با شکوه و جلال رفتم من
 وقت رفتن غرور من دیدی
 محملم پرده داشت یادت هست؟
 ثروت عالمین بود مرا
 دستِ عباس پرده دارم بود
 هر زنی یک نفر مُلّازم داشت
 کاروان آیه‌های کوثر داشت
 حال بنگر غریب و سرگشته
 با غمِ عالمین آمده‌ام
 ای مدینه خمیده برگشتم
 با رسولِ خدا سخن دارم
 دل من شاکی است یا جدّاه
 سو ندارد ز گریه چشمانم
 خاطرت هست ناله‌ها کردم
 از حرم سویی او دویدم من
 من غروبی پُر از بلا دیدم
 آن‌چه را کس ندیده من دیدم
 خنجری‌گُند و خنجری دیدم

خسته و خون جگر مدینه سلام
 دیده‌ای با چه حال رفتم من
 آن شکوه عبور من دیدی
 جای دستی نداشت یادت هست
 دلبری چون حسین بود مرا
 علی اکبرم کنارم بود
 نجمه مه پاره‌ای چو قاسم داشت
 روی دامان رباب اصغر داشت
 کاروان را چنین که برگشته
 کن نظر بی‌حسین آمده‌ام
 زار و محنت کشیده برگشتم
 بر سر دست پیرهن دارم
 چادرم خاکی است یا جدّاه
 پینه بسته ببین به دستانم
 دست بر سر تو را صدا کردم
 هر چه نادیدنی ست دیدم من
 شاه را زیر دست و پا دیدم
 صحنه دست و پا زدن دیدم
 تَه گودال پیکری دیدم

آه جدّاه امان ز صوتِ حزین	جمله آخرم به اُمّ بنین
پسرت تکیه گاه زینب بود	مرد بود و سپاه زینب بود
پسر تو ز زین اسب افتاد	ضربه‌های عمود کار دستش داد
او زمین خورده و بلند نشد	سر او روی نیزه بند نشد

شاعر: حجت بحر العلومی قالب شعر: غزل وزن شعر: مفاعیلن فعاتیلن مفاعیلن فعلین

نشسته بود ببیند مگر جوانان را	و داشت زیر نظر پهنه بیابان را
سپاه زینب کبری که می‌رسید از دور	بلند شد بتکاند غبار دامان را
بشیر بود که قبل از همه جلو آمد	بشیر بود که آورده بود طوفان را
رسیده بود که با یک خبر بلرزاند	دل گرفته این مادر پریشان را
خبر چه بود که اُمّ البنین ز پا افتاد	چرا درید به یکباره او گریبان را؟
حسین گفت و زمین خورد و روی سر میزد	به آه و گریه درآورد هر مسلمان را
رسید زینب و از چشمهای یوسف گفت	رسید زینب و سوزاند قلب کنعان را
رسید و گفت که بر روی نیزه می‌بردند	سر بریده آن آفتاب تابان را
نشست از علم و مشک و دست سقا گفت	شنید حضرت اُمّ البنین که جریان را
رسید نوبت سوغات کربلای حسین	بلند شد که ببیند متاع پنهان را
زمان گذشت و کمی بعد مادری تنها	کشیده بود به چشم مدینه باران را
دوباره باز رباب و سکینه و زینب	نشانده بود کنارش زنان حیران را
غروب مادر عباس روضه خوان میشد	که تا مرور کند کودکان عطشان را
غروب روضه به گودال می‌رسید آخر	به خاک و خون که کشیدند شاه عریان را

شاعر: پروانه نجاتی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

کیست این زن ز دور می‌آید	با نگاهی صبور می‌آید
آبله پا و خسته و مجروح	جسم او راه می‌رود یا روح
کیست این زن که جامه‌اش نیلی‌ست	گل گل صورتش رد سیلی‌ست
هر طرف وای وای و مهمه‌ست	عجب این زن شبیه فاطمه‌ست
رنگ و بوی حسین دارد او	شیون و شور و شین دارد او
مردم این زینب عزیزم نیست	محرم چشم اشک ریزم نیست
زینب من که قد خمیده نبود	این قدر رنگ و رو پریده نبود
وای من روی او خراشیده است	چه کس این بذر فتنه پاشیده است
آفتاب قبیلۀ طاهّا!	زینب من! عقیلۀ طاهّا!
دختر آسمانی زهرا!	میوه زندگانی زهرا!
آمدی، آمدی غرور علی!	وارث سینۀ صبور علی!
تو که محبوبۀ خدا بودی	زینب دوش مصطفی بودی
آمدی زینبم، شکسته چرا؟	این همه خسته خسته خسته چرا؟
آه زینب چقدر تنهایی!	کوه دردی ولی شکیبایی
ز چه هستی؟ ز سنگ یا آهن	ای کبودای تازیانۀ من!

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: پروانه نجاتی

ورود قافله را از دهان شهر شنید
 میان گریه چو ابر بهار می‌خندید
 عصای حوصله‌اش روی کوچه می‌لغزید
 میان همه‌ها می‌گذشت و می‌پرسید
 برای آن چه نباید شود کمی ترسید
 هزار ماه و ستاره فدای یک خورشید
 و بغض شهر در این سوگ بی‌کران ترکید
 به روی خاک نشست، ابر شد و خون بارید

عبا به روی سر انداخت سمت کوچه دوید
 مسافران عزیزش ز راه می‌آیند
 پس از تحمل یک انتظار جان فرسا
 نشان قافله را با نگاه مضطربش
 میان زمزمه‌ها بوی مرگ می‌آمد
 بشیر! حرف بزن! از حسین می‌دانی
 خبر سریع‌تر از او ز کوچه‌ها می‌رفت
 گرفت دست به پهلوی، شکست، طوفان شد

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: دو بیتی

شاعر: یوسف رحیمی

که با خود شور و احساسی ندارد
 ولی افسوس عباسی ندارد

دگر این کاروان یاسی ندارد
 بیا ام‌البنین برگشته زینب

مخوان از ماهِ مَقْطُوعِ الیَدینم
 حسینم و حسینم و حسینم

مزن آتش به جان ای نور عینم
 چه شد در کربلا هستی زهرا؟

نگاه تار زینب قاتلش بود
 اگر چه داغ سقا بر دلش بود...

سرشته از غم زهرا گلش بود
 نیفتاد از لبش نام حسینش

از آن بُه‌بوه‌ه حساس می‌خواند
 چقدر از غیرت عباس می‌خواند

ولی زینب چه با احساس می‌خواند
 کنار قبر زهرا نیمه شب

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

قالب شعر: ترجیع بند

شاعر: محمد غفورزاده

بشیر! اینجا که عقل و عشق مات ست مدینه، وادی صبر و ثبات ست
 مدینه، شهر خون، شهر شهادت مدینه، ساحل عشق و نجات ست
 مدینه! دیده‌ام من کربلایی که چشمم تا ابد شط فرات ست
 مدینه! با هزار اندوه و حسرت مرا یک سینه رنج و خاطرات ست

چه گویم از حدیث هجر و غم‌هاش؟

کمی کوفه مروّت داشت ای‌کاش! ^۱

مدینه! من که با غم همنشینم جهان سوزد ز آه آتشینم
 شمیم بوستان طا و هایم شکوه لاله زار یا و سینم
 ببین شور حسینی در نگاهم بخوان شوق شهادت از جبینم
 فروغ دیده زهرای مظلوم پناه خلق، زین العابدینم

چه گویم از حدیث هجر و غم‌هاش؟

کمی کوفه مروّت داشت ای‌کاش!

خلیل آسا به همت بت شکستم که فرزند منا و مکه هستم
 به روز من چه آوردند این قوم! به جرم این که من یکتا پرستم
 فضا پوشیده از ابر ستم بود که روی ناقه عریان نشستم

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل **مستند نبودن و یا تحریفی بودن مطالب** و مغایرت با روایات معتبر؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور اجتناب از گناه تدلیس یا تحریف سخنان ائمه؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید؛ موضوع طلب مرگ کردن و انتصاب این سخن به امام سجاد علیه السلام که فرمودند: ای کاش مادر مرا هرگز نمی زائید در هیچ کتاب معتبری نیامده است و مغایر روایات و احادیث معتبر از امیرالمؤمنین علیه السلام و خود امام زین العابدین علیه السلام است، این تحریف برای اولین بار در قرن دهم در کتاب منتخب طریحی بدون هیچ استنادی آورده شده است

چه شب هائی که با من گریه کردند غل و زنجیرهای پا و دستم

چه گویم از حدیث هجر و غم هاش؟

کمی کوفه مروّت داشت ای کاش!

کسی نگرفت غیر از غم، سراغم نشسته لاله صحرای به داغم

من آن مرغ شب آهنگم که باشد بلور اشک زینب شب چراغم

از آن روزی که گلچین غنچه را چید سیه پوش غم گل های باغم

شهید زنده ام من، شاهد من شهادت نامه من، درد و داغم

چه گویم از حدیث هجر و غم هاش؟

کمی کوفه مروّت داشت ای کاش!

اگر چه لاله، خود را وقف غم کرد چو من کی در صبوری قد علم کرد؟

اگر از هجر یک فرزند، یعقوب فروغ دیده اش را گریه، کم کرد

مرا هفتاد و دو داغ جگر سوز پریشان روزگار و پشت خم کرد

به گلزار ولایت هر چه گل بود به شمشیر ستم، گلچین قلم کرد

چه گویم از حدیث هجر و غم هاش؟

کمی کوفه مروّت داشت ای کاش!

کسی گل را به چشم تر نبوسید کسی گل را ز من بهتر نبوسید

کسی چون من گلش نشکفت در خون کسی چون من گل پرپر نبوسید

کسی غیر از من و زینب در آن دشت به تنهائی تن بی سر نبوسید

به عزم بوسه، لعل لب نهادم به آنجائی که پیغمبر نبوسید

چه گویم از حدیث هجر و غم هاش؟

کمی کوفه مروّت داشت ای کاش!

چو گل در بستر خون دیدم او را	چو برگ یاسمن بوسیدم او را
گل حسرت به دست، آسان نیامد	سحر از شاخه غم چیدم او را
به سروستان سبز دل نشاندم	کنار گلبن امیدم او را
گل صد برگ زهرا بی کفن بود	خودم در بوریا پیچیدم او را

چه گویم از حدیث هجر و غم هاش؟

کمی کوفه مروّت داشت ای کاش!

فلک، کوس وداع آخرین زد	ملک بر صبر زینب آفرین زد
ز میدان، اسب بی صاحب که آمد	به تصویر گمان، رنگ یقین زد
سکینه گفت در گوشش چه رمزی	که آتش در دل آن بی قرین زد؟
خبر دارم که آن اسب وفادار	کنار خیمه ها سر بر زمین زد

چه گویم از حدیث هجر و غم هاش؟

کمی کوفه مروّت داشت ای کاش!

مکن منعم، مدام ار گریه کردم	غم خود را نهان در گریه کردم
غلاب اشک من گلگون اگر بود	به آن گل های پرپر گریه کردم
به باغ کربلا با هم سرایان	به داغ شش برادر گریه کردم
شب تنهائیم در خلوت خویش	بر آن تنهای بی سر گریه کردم

چه گویم از حدیث هجر و غم هاش؟

کمی کوفه مروّت داشت ای کاش!

سعادت، منتهای راه ما بود	شهادت، قصه دلخواه ما بود
اگر کاخ ستم زیر و زبر شد	اثر در ناله و در آه ما بود
پی روشنگری از کوفه تا شام	سر فرزند زهرا، ماه ما بود
گهی دیر نصاری، مجلس انس!	گهی ویرانه، خلوتگاه ما بود!

چه گویم از حدیث هجر و غم‌هائش؟

کمی کوفه مروّت داشت ای‌کاش!

اگر خونین، دل غم باورم بود	محبت‌های زینب یاورم بود
میان خیمه آتش گرفته	به رأفت، سایه او بر سرم بود
اگر چون شمع از تب سوختم من	همین پروانه، دور بستم بود
شهید زنده تاربخ، زینب	نه تنها همسفر، همسنگرم بود

چه گویم از حدیث هجر و غم‌هائش؟

کمی کوفه مروّت داشت ای‌کاش!

اگر با صد مصیبت روبرو بود	پرستار من غمدیده، او بود
نگاه روشن او، باغ امید	حضور او بهشت آرزو بود
بهارش را خزان کردند، اما	مپنداری اسیر رنگ و بو بود
گهی چون گل، ز گریه غرق شبنم	گهی چون غنچه، عقده در گلو بود

چه گویم از حدیث هجر و غم‌هائش؟

کمی کوفه مروّت داشت ای‌کاش!

نه تنها زینب از دین یاوری کرد	به همت کاروان را رهبری کرد
به دوران اسارت، با یتیمان	نوازش‌ها به مهر مادری کرد
چنان کوشید در ابلاغ پیغام	که در هر راه، پیغام آوری کرد
گل افشان کرد محل را، که باید	به روی ماه نو، نو آوری کرد!

چه گویم از حدیث هجر و غم‌هائش؟

کمی کوفه مروّت داشت ای‌کاش!

نه سروستان بجا و نه چمن بود	مصیبت پیش چشمش موج زن بود
اگر چه از دیار کوفه تا شام	به هرجا سر زدم رنج و محن بود

پریشان خاطرَم از شام، از شام! که آنجا خون روان از چشم من بود
 دم دروازهٔ ساعات، دیدم به شادی کار مردم کف زدن بود!
 چه گویم از حدیث هجر و غم‌هائش؟

کمی کوفه مروّت داشت ای‌کاش!

محبان را غم محبوب، سختست فراق مهربان خوب، سختست
 ز هستی دل بریدن، نیست مشکل ولی دل‌کندن از محبوب، سختست
 اگر در سختی دوران شنیدی صبوری کردن ایوب سختست
 خدا داند که پیش چشم زینب لب لعل حسین و چوب، سختست
 چه گویم از حدیث هجر و غم‌هائش؟

کمی کوفه مروّت داشت ای‌کاش!

ز صحرا، ساربانه‌ها را بیارید درای کاروانها را بیارید
 من از یغماگران خواهش نکردم که خلخال جوانها را بیارید
 به تاراج آنچه را بُردید، بردید امید خسته جانها را بیارید
 به غارت رفته از ما جامه‌هائی که زهرا رشته، آنها را بیارید
 چه گویم از حدیث هجر و غم‌هائش؟

کمی کوفه مروّت داشت ای‌کاش!

به خاک غم، جبین سودیم و رفتیم طریق عشق پیمودیم و رفتیم
 ز تیغ خارها در سایهٔ گل نسیم آسا، نیاسودیم و رفتیم
 به باغ سبز هستی، تا قیامت به داغ لاله افزودیم و رفتیم
 به روی مرگ خندیدیم و گفتیم: اگر بارگران بودیم و رفتیم
 چه گویم از حدیث هجر و غم‌هائش؟

کمی کوفه مروّت داشت ای‌کاش!

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

قالب شعر: غزل

شاعر: حامد جولازاده

از این مادر پسرها را گرفتند
 به روی نیزه سرها را گرفتند
 که از آهش گذرها را گرفتند
 و از زینب خبرها را گرفتند
 و بعدش هم کمرها را گرفتند

از این بانو قمرها را گرفتند
 شنیده بچه هایش جان سپردند
 تک و تنها میان کوچه میرفت
 بشیر آمد؛ حسینش را صدا زد
 خبر آمد عمو دستش قلم شد..

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: جواد حیدری

هست در صحن دلم روضه به پا
 به مدینه چه غریب آمدهام
 شدهام همسفر خونجگران
 روضه خوان بدنی عریانند
 پای آن سر شده چهره کبود
 زخم و داغ از سم مرکب ها دید
 اشک او کرد عدو را خندان
 داغ یک غافله یوسف دیدم
 داغ بر دوش محرم گشته
 خجل از مادر خود زهرایم
 در کفم هست فقط پیرهنش
 آه سوغات سفر خونرنگ است
 کاش در کرب و بلا می مردم

من که بر گشتهام از کرب و بلا
 من که بی یار و حبیب آمدهام
 دیدهام داغ همه همسفران
 دیدگانم که ز غم گریانند
 بدنی که سر او بر نی بود
 بدنی که موی من کرد سپید
 آنکه شد پیر غم این دوران
 بیشتر از همه من رنجیدم
 گر قد و قامت من خم گشته
 من که پیغمبر عاشورایم
 چونکه از یوسف خونین بدنش
 دلم از غصه یارم تنگ است
 منکه از داغ حسین افسردم

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیلن فعولن

باز آمدم از سفر مدینه	راهم ندهی دگر مدینه
هفتاد و دو داغ روی داغم	آتش زده، بر جگر مدینه
راهم ندهی به خود که دارم	از کرب و بلا خبر مدینه
با داغ حسین، چون کنم رو	بر قبر پیامبر مدینه؟
یک جامه، ز هیجده عزیزم	آورده‌ام از سفر مدینه
با هر قدمم به پیش رو بود	پشت سر هم خطر مدینه
بودند مواظبم به هر گام	هفتاد بریده سر مدینه
والله به چشم خویش دیدم	چوب و لب و طشت زر مدینه
هفتاد و دو داغ اگرچه می‌زد	دائم به دلم شرر مدینه
والله که داغ آن سه ساله	خم کرد مرا کمر، مدینه
شمشیر حسین، بودم اما	بر سنگ شدم سپر مدینه
گه در دل حبس، گه خرابه	کردم شب خود سحر مدینه
کشتند سکینه را به گودال	روی بدن پدر، مدینه
خورسندم از اینکه در، ره دوست	دادم، دو نکو پسر مدینه
با آن همه غم، مصیبت شام	بود از همه سخت‌تر مدینه
در شام بلا به چشم تحقیر	کردند به ما نظر مدینه
ای کاش شوند همچو «میثم»	بر ما همه، نوحه‌گر مدینه

وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع**شاعر: حسن بیاناتی قالب شعر: غزل**

تو سایه بر سر داشتی؛ دیگر نداری
دیدی به جز او سایه‌ای بر سر نداری
برگشته‌ای؛ این را خودت باور نداری
از لای لای وازه‌ای بهتر نداری
می‌سوزی از این که علی اصغر نداری
سخت است آری سخت‌تر از هر نداری
یک وقت دست از لای لای بر نداری

هر روز می‌سوزی و خاکستر نداری
خورشید بر نی بود و حق داری بسوزی
برگشته‌ای؛ این را کسی باور نمی‌کرد
می‌خواهی از بغض گلوگیرت بگویی
هر بار یاد غربت مولا می‌افتی
این غم که طفلی که بغل داری خیالی‌ست
ما پای این گهواره عمری گریه کردیم

وزن شعر: مفاعلن فاعلتن مفاعلن فعلن**شاعر: سید هاشم وفایی قالب شعر: غزل**

به هم‌هم دل پُر از شراره آوردم
ز کوی عشق غمی بی شماره آوردم
گهی پیاده و گاهی سواره آوردم
ز موج خیز بلا تا کناره آوردم
ز زیر تیغ غم و سنگ و خار آوردم
کنون خبر ز شب بی‌ستاره آوردم
خبر ز کودک و از گاهواره آوردم
به پای خطبه خود بر نظاره آوردم
نشانه پیرهنی پاره‌پاره آوردم
ز صد هزار سخن یک اشاره آوردم

مدینه رو به سوی تو دوباره آوردم
مدینه باز مکن در به روی من زیرا
مدینه سوی تو این کاروان عاشق را
من این سفینه در خون نشسته را با خود
مدینه این چمن غنچه‌های پرپر را
ستاره‌های شب افروز من به خون خفتند
پس از شکفتن لبخند خون گرفته عشق
در این رسالت عظمی، تمام عالم را
اگر ز یوسف زهرا نشانه می‌طلبی
«وفائی» از غم و دردم اگر سخن گفتم

شاعر: ناشناس

قالب شعر: ترکیب بند

وزن شعر: مستفعلن مستفعلن فعولون

عمر سفر آمد به سر مدینه	داغ دلم شد تازه تر مدینه
فریاد زن اعلام کن خبر ده	برگشته زینب از سفر مدینه
از کربلا و شام و کوفه سوغات	آوردهام خون جگر مدینه
هم دادهام از دست شش برادر	هم دیدهام داغ پسر مدینه
از کاروان بی حسین و عباس	أُمُّ البنین را کن خبر مدینه
گردیده جسم یوسف پیمبر	از قلب زینب پاره تر مدینه
پیراهن او را بگیر از من	بر مادرم زهرا ببر مدینه

بر یوسف زهرا ز سوز سینه

قرآن بخوان، قرآن بخوان مدینه

جان مرا لب تشنه سر بریدند	هجده عزیزم را به خون کشیدند
هم پیکرش را پاره پاره کردند	هم سینه اش را از سنان دریدند
گه دور خیمه گه به دور مقتل	با کعب نی دنبال ما دویدند
با کام خشک از هیجده عزیزم	در پیش چشمانم چو سر بریدند
از کربلا تا شام لحظه لحظه	رأس حسینم را به نیزه دیدند
اعضای او گردیده سوره سوره	آیات قرآن از لبش شنیدند
حالا که آمد این سفر به پایان	اکنون که از ره کاروان رسیدند

بر یوسف زهرا ز سوز سینه

قرآن بخوان، قرآن بخوان مدینه

دادم ز کف گل های پرپر را	عبدالله و عباس و اکبر را
راهم مده راهم مده که با خود	نآورده ام گل های پرپر را
دیدم به روی شانۀ ذبیح	با کام عطشان ذبح اصغر را
تا سر بریدند از تن حسینم	دیدم لب گودال مادر را
وقتی سکینه تازیانه می خورد	کردم صدا جد مطهر را
دردا که با پیشانی شکسته	دیدم به نی رأس برادر را
یک روزه یک باغ گلم خزان شد	از دست دادم یار و یاور را

بر یوسف زهرا ز سوز سینه

قرآن بخوان، قرآن بخوان مدینه

عریان تن در خون شناورش بود	پیراهنش گیسوی دخترش بود
آبی که زخمش را به قتلگه شست	در آن یم خون اشک مادرش بود
وقتی که جسمش را به بر گرفتم	لب های من بر زخم حنجرش بود
یک سوی او نعش علی اکبر	یک سوی او دست برادرش بود
من زائر جسمش کنار گودال	زهرا به کوفه زائر سرش بود
پیشانیش را جای سنگ دشمن	نقش سم اسبان به پیکرش بود
با من بنال از داغ آن شهیدی	کز نوک نی چشمش به خواهرش بود
از نیزه و شمشیر و تیر و خنجر	بر زخم دیگر زخم دیگرش بود

بر یوسف زهرا ز سوز سینه

قرآن بخوان، قرآن بخوان مدینه

شاعر: ناشناس

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

سلام ای روضه طاهها مدینه	سلام ای جنت الزهرا مدینه
تو ای هم ناله دیرینه دل	حکایت کن ز زخم سینه دل
تو درد و غصه ها بسیار دیدی	شرار و قنفذ و مسمار دیدی
ولی این بار سر کن قصه عشق	بگو با ما سخن از غصه عشق
سخن از خستگان عشق سر کن	جهان را از غم زینب خبر کن
بگو از کاروان خسته شام	ز دلهای به خون بنشسته از شام
بگو از یاس های ارغوانی	ز اطفال نحیف و استخوانی
بگو از کاروان و شور و شینش	که زینب آمد اما بی حسینش
شرر افتاد بر جانت مدینه	که سوزاندند قرآنت مدینه
همانا که ز پیغمبر بُریدند	وفا را در یم خون سر بُریدند
به باب العلم شبها باب بستند	همانا بر حسینش آب بستند
جفا آن فرقه که بر یاس کردند	جدا دست از تن عباس کردند
مدینه رشته دین پاره دیدی	به یاد محسن آن گهواره دیدی
ولی گودال پُر خون را ندیدی	در آتش قوم مجنون را ندیدی
ندیدی دست و پا می زد گل عشق	کنارش ناله می زد بلبل عشق
ثمر از باغ غم می چید زینب	بلا پشت بلا می دید زینب
امان از دوره سرد اسارت	امان از زینب و درد اسارت

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی شجاعی

ز راه شام و کوفه عابدِ خونبار می آید
به چشم آئینه ایزد نمایی تار می آید
طبيب دردمندان با دل تبار می آید
که زینب بی برادر با دل غمخوار می آید
که اردوی حسینی بی سپهسالار می آید

صدا در سینه ها ساکت که اینک یار می آید
غبار راه بس بنشسته بر رخسار چون ماهش
الا ای دردمندان مدینه با دو صد حسرت
الا ای بانوان اهل یثرب پیشواز آئید
بیا ام البنین با دیده گریان تماشا کن

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: علی اکبر لطیفیان

چشمه جاری کمال خداست
خطبه هایش سفیر عاشوراست
وہ چه با افتخار برگشته
رنگ مشکی محملش پیداست
خواهر بی برادری آمد
رنگ پیراهنش کبود شده
با خودش چند نیمه جان آورد
گوش هایی که گوشواره نداشت
چند ماهی ست بی حسین شده
بر سرش سایه برادر نیست
خاطرات رقیه پیرش کرد
از ابالفصل يك سپر آورد
چند تا تگه پیرهن آور

زینب آئینه جلال خداست
ردّ پایش مسیر عاشوراست
مثل کوه وقار برگشته
غصّه و ماتم دلش پیداست
پشت دروازه خواهری آمد
خواهری که تنش کبود شده
نیمه جانی که کاروان آورد
کاروانی که شیر خواره نداشت
گر چه خورشید عالمین شده
چند ماه است دیده اش ابری ست
آسمان بود و غم اسیرش کرد
بهر اُم البنین خبر آورد
از حسینش فقط کفن آورد

شاعر: محمد جواد غفورزاده قالب شعر: غزل وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

مدینه! کاروانی سوی تو با شیون آوردم	ره آوردم بود اشکی که دامن دامن آوردم
مدینه! در به رویم و امکان چون یک جهان ماتم	نیارود ارمغان با خود کسی، تنها من آوردم
مدینه، یک گلستان گل اگر در کربلا بُردم	ولی اکنون گلاب حسرت از آن گلشن آوردم
اگر موی سیاهم شد سپید از غم ولی شادم	که مظلومیت خود را گواهی روشن آوردم
اسیرم کرد اگر دشمن، به جان دوست خرسندم	که پیروزی به کف در رزم با اهریمن آوردم
مدینه، این اسارت ها نشد سدّ رهم بنگر	چه ها با خطبه های خود به روز دشمن آوردم
مدینه، یوسف آل علی را بُردم و اکنون	اگر او را نیارودم، از او پیراهن آوردم
مدینه، از بنی هاشم نگردد با خبر یک تن	که من از کوفه پیغام سر دور از تن آوردم
مدینه، گر به سویت زنده برگشتم مکن عییم	که من این نیمه جان را هم به صد جان کندن آوردم

شاعر: رضا باقریان قالب شعر: غزل وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

ای مدینه دوباره برگشتم	با دل پُر شراره برگشتم
بی علی، بی رقیه، بی عباس	با همان گاهواره برگشتم
از مسیری که بهر سنگ زدن	میگرفتند استخاره، برگشتم
همرهم بود زیور آلاتم	ولی بی گوشواره برگشتم
آه از خیمه ای که غارت شد	با دو چشم ستاره برگشتم
از کنار تن لگد مال و	بدن پاره پاره برگشتم
با تنی که میان آتش سوخت ^۱	از دل هر نظاره برگشتم

^۱. بیت زیر به جهت رعایت بیشتر شأن اهل بیت که مهم ترین وظیفه هر مداح است تغییر داده شد

معرفی اجمالی بخش های سایت جامع آستان وصال

سایت جامع آستان وصال به عنوان تخصصی ترین و جامع ترین سایت علوم مداحی کشور از سال ۱۳۹۳ شروع به فعالیت کرده است و روزانه بین ۳ تا ۱۰ هزار نفر از این سایت بازدید می کنند که طی چند سال گذشته بیش از شش میلیون نفر از سایت بازدید داشته اند؛ این سایت در ۱۶ بخش شامل: اشعار؛ مقتل و زندگانی اهل بیت، آموزش مداحی؛ آموزش قرآن، آموزش احکام، آموزش شعر و آرایه های شعری، آموزش دستگاه های موسیقی، احایث، منویات بزرگان و بصیرت مداحی، پاسخ به شبهات دینی، گالری عکس، نرم افزارهای مذهبی، شهید و شهادت، کتاب و ماهنامه تخصصی مداحی به ارائه خدمت می پردازد که در هر کدام از این بخش های ۱۶ گانه موارد کاملاً بصورت تخصصی و کارشناسی مورد توجه قرار گرفته اند که شرح آن در زیر می آید.

۱- اشعار: هم اکنون بیش از هشت هزار شعر گلچین در خصوص ولادت، مدح و شهادت ائمه و دیگر موضوعات مرتبط با مداحی و زندگانی ائمه در قالب های مختلف شعری و موضوعات و سبک های مختلف « مدح، مرثیه، روضه، سرود، زمزمه، سینه زنی، ذکرهای سقائی و ... » بر روی سایت بارگذاری شده است؛ این سایت اولین و تنها سایتی در کشور است که « تا جائیکه ما بررسی کردیم » اشعار بارگذاری شده را مورد بررسی و نقد کارشناسانه قرار داده است؛ متأسفانه تمام سایت های موجود « تا جائیکه ما بررسی کردیم » تنها به گپی اشعار از روی یکدیگر بسنده کرده اند و همین امر باعث شده اشعار آنها با اغلاط املائی، شعری، روائی، محتوایی و ... همراه باشد اما در این سایت کلیه اشعار بر اساس **(الف)** تطابق با روایت های معتبر زندگی اهل بیت و مقاتل معتبر **(ب)** رعایت اصول و فنون شعر و صنایع شعری **(ج)** رفع ایرادات محتوایی و ابهامات اعتقادی **(د)** تطابق با موازین شرعی، نظرات علما و مراجع و آموزه های معارفی اهل بیت، بررسی شده و مهم تر از آن اصلاحات ضروری صورت گرفته و با توضیحات لازم در معرض دید بازدید کنندگان قرار گرفته است.

از دیگر ویژگی های منحصر بفرد بخش شعر این سایت که آن را از سایر سایت ها متمایز می کند پرداختن به اذکار سقائی است، ذکر سقائی به عنوان شیوه عزداری همدان در سال ۱۳۹۲ به عنوان اثر

معنوی ملی ثبت شد اما متأسفانه تنها به ثبت کلی آن اکتفا شده و تا کنون به غیر از این سایت هیچ اقدامی برای معرفی و ارتقاء آن در عرصه کشوری صورت نگرفته است، بحمدالله این سایت با بررسی و شناسائی ۱۳۰ سبک زیبا از سبک‌های سقائی اقدامی بزرگ و ماندگار در تثبیت و معرفی ذکرهای سقائی نموده است که هم اکنون ۵۰ سبک از این سبک‌ها همراه با صوت و اشعار پر محتوا و اصلاح شده بر روی سایت در اختیار علاقه مندان قرار داده شده است.

۲- روایت تاریخی: از دیگر ویژگی‌های منحصر به فرد سایت جامع آستان وصال پرداختن به روایت‌های معتبر زندگانی اهل بیت آن هم بر اساس منابع دست اول تاریخی و معتبر است و تا جائیکه ما سراغ داریم هیچ سایتی تا بحال به این امر مهم و ضروری به صورت تخصصی و گسترده پرداخته است. تا اکنون برای تمام اهل بیت روایات متعددی در مورد ولادت، شهادت، مصائب، کرامات و معجزات آنها «متن عربی روایت، ترجمه روایت همراه با اسناد آن» بر روی سایت بارگذاری شده است؛ به عنوان مثال در خصوص سیدالشهدا و واقعه عاشورا هم اکنون بیش از پنجاه روایت معتبر بار گذاری شده است، در مواردی نیز خدمات ارائه شده گسترده‌تر هم می‌باشد، مثلاً در خصوص شهادت جوانان اهل بیت علاوه بر ارائه روایت معتبر، روایات نامعتبر، و تحریفات موجود هم مستند به کتب مقاتل معرفی شده است و در گام بعدی روایت‌های مختلف آنان از کتب مختلف ذکر شده است به عنوان مثال اصل و ترجمه روایت شهادت حضرت علی اصغر، علی اکبر، حضرت عباس، حضرت قاسم و از کتب ارشاد شیخ مفید، لهوف سید ابن طاوس، اعلام الوری طبرسی، تاریخ الأمم طبری، جلاء العیون و بحار الأنوار مجلسی، منتهی لآمال و نفس المهوم شیخ عباس قمی و در کنار یکدیگر قرار داده شده است و مراجعه کننده می‌توانند با مقایسه روایت شهادت هر یک از این بزرگواران در کتب مختلف پی به تحریفی بودن و مستند نبودن بعضی از روضه‌ها ببرد.

۳- آموزش مداحی: در این بخش به ارائه مباحث تخصصی آموزش تئوری و عملی مداحی؛ همچون؛ مباحث صدا سازی، تمرینات صوتی و تمرینات الحان؛ اقسام مجلس، شیوه‌های مداحی، راه- های حفظ صوت و دیگر مباحث مورد نیاز مداحان پرداخته شده است.

۴- آموزش قرآن: با توجه به ضرورت تسلط کامل مداحان به قرائت قرآن کریم در این بخش مباحث روخوانی، روان خوانی؛ تجوید و اطلاعات قرآنی بصورت کتبی و صوتی در اختیار کابران سایت قرار داده شده است.

۵- آموزش احکام: در بخش آموزش احکام به بحث بایدها و نبایدها و احکام واجب در مداحی ها و مجالس عزاری همچون: نظرات و فتاوی مراجع در منع قمه زنی، استفاده از آلات موسیقی در عزاداری ها، احکام برهنه شدن و سینه زنی، مداحی خانم ها و پرداخته شده است.

۶- آموزش شعر: با توجه به اینکه شناخت اشعار صحیح و نادرست مستلزم آشنایی با قواعد شعری و آرایه های آن است، بخش آموزش شعر نیز به سایت اضافه شد که در این بخش مباحثی چون قواعد ردیف و قافیه، انواع قالب های شعری، انواع اوزان شعری و ذکر شده است.

۷- آموزش دستگاه های موسیقی: شناخت نعمات مورد استفاده در مداحی ها یکی دیگر از مهم ترین نیازهای مداحان است که در این بخش گوشه های مختلف دستگاه های موسیقی توسط اساتید رده یک کشوری در اختیار مداحان قرار داده شده است.

۸- احایث: در این بخش متن عربی و ترجمه بیش از هزار حدیث در موضوعات مختلف به خصوص مباحث مرتبط با مداحی و عزاداری ها همچون ثواب عزاداری؛ ثواب مرثیه سرائی، ثواب زیارت؛ جایگاه و شأن هریک از اهل بیت، احادیث مرتبط با مناسبت های مذهبی و دیگر مباحث اجتماعی و اخلاقی از ائمه با ذکر اسناد آن آورده شده است تا مداحان بتوانند با استفاده از این احادیث مجالس عزاداری را بیشتر مزین به سخنان اهل بیت کنند.

۹- بصیرت مداحی: در این بخش با بهره گیری از سخنان و منویات بزرگان دین همچون، شیخ عباس قمی، شیخ جعفر شوشتری، مقام معظم رهبری و که در خصوص نحوه مداحی ها و عزاداری ها بیان فرموده اند؛ سعی شده است توصیه ها و رهنمودهای لازم در رعایت آنچه مورد نظر علما و مراجع است ارائه شود تا مجلسی مورد نظر و رضایت سیدالشهدا و حضرت ولی عصر (عج) داشته باشند.

۱۰- پاسخ به شبهات دینی: متأسفانه مدتی است دشمنان اهل بیت با طرح شبه‌های تاریخی از زندگانی و سخنان اهل بیت سعی دارند مردم را از اهل بیت دور کنند که وظیفه مداحان در خنثی سازی این توطئه‌ها بسیار بالاست؛ لذا لازم است ابتدا خود با جواب این شبهات آشنا باشند تا بتوانند در مجالس رفع شبهه نمایند، در این بخش مستند با کتب تاریخی و مقاتل معتبر پاسخ این شبهات داده شده است.

۱۱- کالری: این بخش شامل سه زیر گروه الف) عکس ب) صوت ج) ویدئو می‌باشد، در بخش اول بیش از ۵۰۰ عکس زیبا و فوق‌العاده از حرم ائمه و طرح‌های مذهبی و مناسبت‌ها به تفیک هر یک از ائمه جهت استفاده مراجعین قرار داده شده است؛ بخش صوت خود شامل چندین زیر بخش همچون سبک‌های مداحی، الحان قرآنی؛ اذکار سقائی، مقتل صوتی، اصول و فنون مداحی، دستگاه‌های موسیقی و سخنرانی‌ها است که در هر بخش بصورت تخصصی فایل‌های صوتی بارگذاری شده که قابل اجرا و یا دانلود می‌باشد. کاربردی‌ترین و منحصر بفردترین بخش صوت مقتل صوتی است که مقتل سیدالشهدا مستند به بیش از ۱۰۰ مقتل در این بخش ارائه می‌شود که این خدمت نیز مختص سایت آستان وصال است. در بخش ویدئو هم فیلم‌های مرتبط با حرم ائمه و قرار داده شده است.

۱۲- نرم افزارهای مذهبی: در این بخش تعدادی از نرم‌افزارهای کاربردی در خصوص زندگی اهل بیت و مباحث دینی قرار داده شده است که بصورت رایگان قابل دانلود است.

۱۳- شهید و شهادت: در این بخش زندگی نامه، وصیت نامه و ویژگی‌های رفتاری تعدادی از شهدای مداح جهت آشنایی بیشتر مردم با این بزرگواران قرار داده شده است.

۱۴- کتاب: این بخش خود شامل دو زیرگروه است. الف) معرفی کتب: در این بخش بیش از ۷۰ جلد از کتب تاریخی و مقاتل اهل بیت از قرن سوم تا قرن ۱۴ هجری بصورت کاملاً تخصصی مورد بررسی و معرفی قرار گرفته‌اند که در این معرفی به موارد همچون، جایگاه و شخصیت نویسنده، جایگاه و ویژگی‌های کتاب، شیوه نگار کتاب، منابع و مآخذ کتاب و بصورت مشروح بازگو شده

است. ب) دانلود کتاب: در این بخش نیز بیش از پنجاه جلد کتاب زندگانی اهل بیت و مقاتل معتبر در قرن سوم تا قرن ۱۴ هجری همچون ارشاد شیخ مفید، لهوف سید ابن طاوس، اعلام الوری طبرسی، تاریخ الأمم طبری، روضه الواعظین فتال نیشابوری، تذکره الخواص ابن جوزی، کامل بهائی، جلاء العیون و بحار الأنوار علامه مجلسی، منتهی الآمال و نفس المہوم شیخ عباس قمی و و دیوان اشعار مذهبی بارگذاری شده است که بصورت رایگان قابل دانلود است.

۱۵- ماهنامه تخصصی مداحی: در این بخش نیز ماهنامه تخصصی جرعه‌های معرفت که برای مداحان گرانقدر بر اساس ماه‌های قمری و مناسبت‌های مذهبی تدوین و چاپ شده است قابل دانلود و استفاده می‌باشد.

۱۶- مناسب‌های تاریخی و اعمال هر ماه: در این بخش نیز سعی شده مناسبت‌های مذهبی هر روز مستند به کتب معتبر و مرجع همراه با آیات و احادیث مرتبط بطور روزانه یادآوری و در اختیار مراجعه کنندگان سایت قرار گیرد؛ ضمناً اعمال و اذکار هر ماه نیز بطور مستند با متن عربی و ترجمه آن در دسترس و آماده بهره‌برداری مراجعین سایت می‌باشد.

**این سایت بطور مستقل توسط
تعدادی از شعرا، مداحان و
دوستان اهل بیت در همدان
راه اندازی و اداره می‌شود
و وابسته یا تحت نظر هیچ
نهاد یا ارگانی نمی‌باشد.**

